

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

دفتر قم - تلفن: ۷۷۴۴۷۶۷ - ۷۷۴۴۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹

۷۸۳۱۶۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۱ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۷۷۳۵۰۸۰ - ۰۲۵۱

نشانی: پل حجّتیّه، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۴

دفتر تهران - ۴ الی ۶۶۵۶۴۰۰۰ نمابر: ۰۲۱ - ۶۶۵۶۴۰۰۵

نشانی: خیابان کارگر جنوبی، بین آذربایجان و جمهوری، کوچه کامیاب، پلاک ۱۷

دفتر مشهد - تلفن: ۲۲۵۱۱۵۲ - ۲۲۲۲۲۷۷ - ۲۲۱۰۰۰۲ نمابر: ۰۵۱۱ - ۲۲۲۲۵۷۷

دفتر اصفهان - تلفن: ۴۴۸۷۶۶۲ - ۴۴۸۷۶۶۱ - ۴۴۸۷۶۶۰ نمابر: ۰۳۱۱ - ۴۴۶۳۳۹۱

دفتر شیراز - تلفن: ۲۲۴۳۳۳۴ - ۲۲۴۳۴۹۸ - ۲۲۲۲۲۹۴ نمابر: ۰۷۱۱ - ۲۲۲۶۷۰۰

دفتر اراک - تلفن: ۲۲۷۲۳۰۰ - ۲۲۷۲۲۰۰ نمابر: ۰۸۶۱ - ۲۲۵۹۷۷۷

پاسخگویی به مسائل حج

همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۰۰۰۷

تلفن: ۲ - ۷۸۳۱۶۶۰

www.saanei.org

آدرس اینترنت:

Istifta @ saanei.org

Saanei @ saanei.org

Info @ saanei.org

۳۰۰۰۷۹۶۰

پست الکترونیک:

پاسخ به استفتائات

تماس با دفتر معظّم له

تهیه کتاب

سرویس پیام کوتاه

استفتاآت قضایی

جلد دوم

حقوق مدنی

از مخبر مرجع عالیقدر

حضرت آية الله العظمى حاج شیخ یوسف صالحی رحمته العالی



انتشارات پرتو خورشید

نشانی: قم - خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، کوچه ناصر، پلاک ۱۶۲
صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۵۵۷ - تلفن: ۹۱ - ۷۸۳۵۰۹۰ / تلفکس ۷۷۴۱۰۶۵ (۰۲۵۱)
همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

استفتانات قضایی (جلد دوم)

حقوق مدنی

مطابق با فتاوی مرجع عالیقدر

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی مد ظله العالی

- ناشر: انتشارات پرتو خورشید
- تدوین: مؤسسه فرهنگی - هنری فقه الثقلین
- لیتوگرافی: نویس
- چاپ: زیتون
- نوبت چاپ: سوم (اول ناشر) / بهار ۱۳۸۸
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- بها: ۷۵۰۰ تومان
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است
- شابک: ۰-۱۰-۲۷۴۳-۹۶۴-۹۷۸

مراکز پخش

فروشگاه اینترنتی کتاب:

ژخ/درورج چچ جز/سسسد

پخش کتاب دریای دانش:

تهران: خ انقلاب، خ فخر رازی، کوی فاتحی داریان، پلاک ۳۹

تلفن: ۷-۶۶۹۷۷۹۶۴ (۰۲۱) همراه: ۰۹۱۲۱۷۲۵۸۰۰

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۵
● کتاب اول: اموال و مالکیت.....	۱۷
□ باب اول: احکام و آثار مالکیت.....	۱۷
یکم. حرمت تصرف و استفاده از مال غیر، بدون رضایت او.....	۱۷
دوم. اثبات مالکیت.....	۲۲
سوم. مالکیت تبعی.....	۲۴
□ باب دوم: اسباب تملک - مباحات.....	۲۵
یکم. احیای موات.....	۲۵
دوم. آب‌های مباح.....	۲۸
سوم. معدن.....	۳۰
چهارم. لقطه.....	۳۱
پنجم. مجهول‌المالک.....	۳۶
□ باب سوم: کوچ‌ها و معابر عمومی.....	۳۷
□ باب چهارم: املاک مجاور.....	۴۰
□ باب پنجم: حریم - حق ارتفاق.....	۴۲
□ باب ششم: سلب مالکیت - ملی کردن.....	۴۵

- ۴۶..... □ باب هفتم: حقوق معنوی - حَقِّ التَّأْلِيفِ.....
- ۵۲..... □ باب هشتم: مالکیت مشاع - تقسیم اموال مشاع.....
- کتاب دوم: غصب..... ۵۷.....
- ۵۷..... □ باب اول: حکم استفاده از مال غصبی.....
- ۵۹..... □ باب دوم: وجوب برگرداندن مال غصبی.....
- ۶۲..... □ باب سوم: پس گرفتن مال غصبی.....
- ۶۴..... □ باب چهارم: غصب کتب و آثار هنری.....
- کتاب سوم: ضمان..... ۶۵.....
- ۶۵..... □ باب اول: ضمان ناشی از اتلاف و تسبیب.....
- ۷۱..... □ باب دوم: ضمان صغیر.....
- ۷۳..... □ باب سوم: خسارت معنوی.....
- ۷۳..... □ باب چهارم: عدم النفع.....
- ۷۵..... □ باب پنجم: سوء استفاده از حق.....
- ۷۶..... □ باب ششم: عدم مسئولیت امین (ید امانی).....
- ۷۷..... □ باب هفتم: خسارت تأخیر تأدیه.....
- کتاب چهارم: وقف..... ۷۹.....
- ۷۹..... □ باب اول: شرایط صحت وقف.....
- ۷۹..... یکم. مالکیت واقف نسبت به مال موقوفه.....
- ۸۱..... دوم. مالیت داشتن مال.....
- ۸۳..... سوم. نیت «وقف» توسط واقف.....
- ۸۳..... چهارم. قصد قربت.....
- ۸۴..... پنجم. اجرای صیغه و تنظیم وقف نامه.....
- ۸۵..... ششم. قبض.....
- ۸۸..... هفتم. سایر شرایط.....
- ۸۹..... □ باب دوم: خارج نشدن مال موقوفه از وقفیت (دوام وقف).....
- ۹۱..... □ باب سوم: اثبات وقف - اختلاف در وقفیت.....
- ۹۳..... □ باب چهارم: احکام و آثار وقف.....
- ۹۳..... یکم. عمل به وقف - مصرف موقوفه.....
- ۱۰۱..... دوم. تصرف در مال موقوفه.....
- ۱۰۴..... سوم. تغییر و تبدیل وقف.....

۱۰۹	چهارم. تغییر در عنوان وقف.
۱۱۰	پنجم. فروش مال موقوفه.
۱۲۲	ششم. اجاره موقوفه.
۱۲۴	هفتم. حکم متعلقات و توابع مال موقوفه.
۱۲۶	هشتم. احکام متولی و ناظر.
۱۳۲	□ باب پنجم: وقف خاص
۱۳۵	□ باب ششم: حبس مال (تحییس)
۱۳۷	● کتاب پنجم: قواعد و مسائل عمومی قراردادها
۱۳۷	□ باب اول: اصل آزادی قراردادها
۱۳۹	□ باب دوم: مشروعیت جهت در قرارداد
۱۴۲	□ باب سوم: قصد و رضا در قرارداد
۱۴۳	□ باب چهارم: معاملات ربوی - حیله‌های فرار از ربا
۱۴۵	□ باب پنجم: مشاغل مجاز و ممنوع (مکاسب محرمه)
۱۵۱	□ باب ششم: لزوم ثبت قراردادها
۱۵۲	□ باب هفتم: الزام آور نبودن تعهدات یک جانبه
۱۵۲	□ باب هشتم: اثر تغییر اوضاع و احوال در قرارداد
۱۵۳	□ باب نهم: تجارت الکترونیک - قراردادهای چاپی
۱۵۵	● کتاب ششم: بیع
۱۵۵	□ باب اول: لزوم عقد بیع
۱۵۹	□ باب دوم: شرایط صحت بیع
۱۵۹	یکم. شرایط متعاملین.
۱۶۱	دوم. شرایط عوضین
۱۷۳	سوم. شرایط مربوط به خود عقد
۱۷۵	□ باب سوم: بیع فضولی
۱۷۹	□ باب چهارم: شرط ضمن عقد بیع
۱۸۰	□ باب پنجم: وکالت و نمایندگی در بیع
۱۸۲	□ باب ششم: آثار بیع
۱۸۲	یکم. مالکیت بایع و مشتری
۱۸۳	دوم. ضمان درک مبیع
۱۸۳	سوم. تکالیف فروشنده و خریدار

- باب هفتم: انواع بیع ۱۸۸
- یکم. خرید و فروش اسکناس ۱۸۸
- دوم. فروش و تنزیل چک ۱۹۰
- سوم. خرید و فروش سهام و اوراق بهادار ۱۹۱
- چهارم. بیع حق و امتیاز ۱۹۲
- پنجم. بیع نقد و نسیه ۱۹۳
- ششم. بیع سلف ۱۹۸
- هفتم. بیع شرط ۲۰۰
- هشتم. بیع کالی به کالی ۲۰۲
- نهم. بیع زمانی ۲۰۳
- دهم. بیع نقدین ۲۰۳
- باب هشتم: توابع مبیع ۲۰۴
- باب نهم: وجه التزام در بیع ۲۰۵
- باب دهم: قولنامه - وعده بیع ۲۰۸
- یکم. دلالی و حق کمیسیون ۲۰۹
- باب یازدهم: عقد معاوضه ۲۱۰
- باب دوازدهم: بیعانه ۲۱۱
- کتاب هفتم: خیارات ۲۱۳
- باب اول: خیار مجلس ۲۱۳
- باب دوم: خیار حیوان ۲۱۴
- باب سوم: خیار تأخیر ثمن ۲۱۴
- باب چهارم: خیار غبن ۲۱۷
- باب پنجم: خیار عیب ۲۲۰
- باب ششم: خیار تدلیس ۲۲۵
- باب هفتم: خیار تخلف از شرط ۲۲۶
- باب هشتم: خیار رؤیت و تخلف از وصف ۲۳۳
- باب نهم: شرط خیار ۲۳۴
- باب دهم: خیار تبعض ثمن ۲۳۶
- کتاب هشتم: عقد اجاره ۲۳۷
- باب اول: اجاره اشیا ۲۳۷

- باب دوم: اجاره اشخاص ۲۴۶
- باب سوم: شرایط ضمن عقد اجاره ۲۵۲
- باب چهارم: سرقت ۲۵۵
- کتاب نهم: مساقات ۲۵۹
- کتاب دهم: مضاربه ۲۶۱
- کتاب یازدهم: جعاله ۲۶۹
- کتاب دوازدهم: شرکت ۲۷۱
- باب اول: شرکت های تجاری ۲۷۵
- کتاب سیزدهم: ودیعه - عاریه ۲۷۹
- کتاب چهاردهم: قرض و دین ۲۸۳
- باب اول: شرایط و احکام قرض ۲۸۳
- باب دوم: مستثنیات دین ۲۸۸
- باب سوم: احکام ربا در قرض ۲۹۰
- کتاب پانزدهم: احکام قمار و برد و باخت ۲۹۷
- کتاب شانزدهم: وکالت ۳۰۷
- کتاب هفدهم: عقد ضمان ۳۱۵
- کتاب هجدهم: کفالت ۳۱۹
- کتاب نوزدهم: صلح ۳۲۲
- کتاب بیستم: رهن ۳۲۷
- کتاب بیست و یکم: هبه ۳۳۳
- کتاب بیست و دوم: سایر قراردادها ۳۴۱
- باب اول: عقد بیمه ۳۴۱
- باب دوم: قراردادهای بانکی ۳۴۳
- کتاب بیست و سوم: وصیت ۳۴۷
- باب اول: شرایط صحّت و احکام وصیت ۳۴۷
- باب دوم: شرایط موصی به ۳۵۵
- یکم. وصیت به ثلث ۳۵۵
- دوم. وصیت به اهدای اعضای بدن ۳۶۴
- باب سوم: شرایط موصی ۳۶۵
- باب چهارم: شرایط موصی له ۳۶۶

- باب پنجم: احکام وصی و ناظر ۳۶۷
- باب ششم: وصایت بر صغار ۳۷۲
- کتاب بیست و چهارم: ارث ۳۷۳
- باب اول: شرایط تحقق ارث ۳۷۳
- باب دوم: موانع ارث ۳۷۵
- باب سوم: طبقات ارث ۳۸۱
- یکم. ارث طبقه اول ۳۸۱
- دوم. ارث طبقه دوم ۳۸۸
- سوم. ارث طبقه سوم ۳۹۱
- چهارم. ارث زوجین ۳۹۲
- باب چهارم: اجزاء ترکه ۴۰۰
- باب پنجم: دیون ترکه ۴۰۶
- باب ششم: احکام جبهه ۴۱۰
- باب هفتم: تقسیم ترکه ۴۱۱
- باب هشتم: تصرف وراثت در ترکه ۴۱۲
- باب نهم: معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ ۴۱۴
- کتاب بیست و پنجم: نکاح ۴۱۷
- باب اول: خواستگاری - نامزدی (مقدمات نکاح) ۴۱۷
- باب دوم: شرایط صحّت نکاح ۴۲۰
- یکم. قصد و رضای طرفین ۴۲۰
- دوم. اجرای صیغه نکاح ۴۲۱
- سوم. بلوغ دختر و پسر - ازدواج صغار ۴۲۳
- چهارم. اجازه ولی در ازدواج دختر ۴۲۶
- پنجم. سایر شرایط ۴۳۳
- باب سوم: موانع نکاح ۴۳۵
- یکم. قرابت نسبی ۴۳۵
- دوم. قرابت سببی ۴۳۷
- سوم. قرابت رضاعی ۴۴۰
- چهارم. قرابت ناشی از زنا ۴۴۶
- پنجم. شوهر داشتن زن ۴۴۷

۴۴۸	ششم. در عده بودن زن
۴۵۱	هفتم. زنا با زن شوهردار
۴۵۲	هشتم. کفر
۴۵۳	نهم. لواط
۴۵۶	دهم. طلاق سوم
۴۵۶	یازدهم. ازدواج شیعه و سنی
۴۵۶	دوازدهم. ازدواج با پیروان مکاتب انحرافی
۴۵۷	سیزدهم. ازدواج با زن بدکاره
۴۵۹	□ باب چهارم: وکالت در نکاح
۴۶۰	□ باب پنجم: شرایط ضمن عقد نکاح
۴۶۲	یکم. شرط مربوط به روابط جنسی
۴۶۲	دوم. شرط توکیل زن در طلاق
۴۶۴	سوم. شرط مربوط به سکونت و شغل زن
۴۶۵	چهارم. شرط مربوط به ازدواج مجدد مرد
۴۶۶	پنجم. شرایط متفرقه
۴۶۷	□ باب ششم: ازدواج موقت (متعّه)
۴۶۷	یکم. شرایط جواز متعه - جایگاه متعه در اسلام
۴۶۸	دوم. شرایط صحّت متعه
۴۷۰	سوم. عقد ازدواج موقت صغار
۴۷۲	چهارم. اجازه ولی در متعه
۴۷۴	پنجم. شرایط ضمن عقد موقت
۴۷۵	ششم. انحلال عقد موقت
۴۷۷	هفتم. وضعیت اولاد ناشی از متعه
۴۷۸	□ باب هفتم: مهریه
۴۷۸	یکم. جایگاه مهریه در نکاح
۴۷۸	دوم. تعیین مهرالمسمی - میزان مهریه
۴۸۰	سوم. مهر السنه
۴۸۰	چهارم. مطالبه مهریه و حقّ حبس
۴۸۴	پنجم. پرداخت مهریه
۴۸۷	ششم. مهرالمثل

- ۴۸۷..... هفتم. احتساب مهریه به نرخ روز.
- ۴۸۹..... هشتم. اثر فوت و طلاق در مهریه.
- ۴۹۱..... □ باب هشتم: نفقه.
- ۴۹۱..... یکم. مفهوم نفقه و اجزاء آن - وجوب پرداخت نفقه.
- ۴۹۴..... دوم. رابطه نفقه و تمکین - نشوز زن.
- ۴۹۸..... سوم. نفقه زن در عده وفات.
- ۴۹۹..... □ باب نهم: سایر روابط مالی زوجین.
- ۴۹۹..... یکم. جهیزیه زن.
- ۵۰۰..... دوم. شیربها.
- ۵۰۱..... سوم. حق الزحمه و اجرت المثل خدمات زن در منزل.
- ۵۰۵..... چهارم. تنصیف دارایی مشترک.
- ۵۰۶..... پنجم. حکم تصرف زن در اموال شوهر.
- ۵۰۷..... ششم. مالکیت زن و تصرف وی در اموال خود.
- ۵۰۹..... □ باب دهم: حقوق زوجین.
- ۵۰۹..... یکم. مسائل کلی حقوق زن.
- ۵۱۰..... دوم. اطاعت زن از شوهر.
- ۵۱۴..... سوم. تمکین زن.
- ۵۱۵..... چهارم. روابط جنسی زن و شوهر.
- ۵۱۶..... پنجم. احکام بارداری و جلوگیری از آن.
- ۵۱۸..... ششم. تکالیف شوهر در مقابل زن - نشوز مرد.
- ۵۲۰..... هفتم. احکام مربوط به اشتغال زنان.
- ۵۲۲..... هشتم. لزوم عقد نکاح - اختلاف در نکاح.
- ۵۲۴..... □ باب یازدهم: فسخ نکاح.
- ۵۲۴..... یکم. اقسام عیوب موجب فسخ نکاح.
- ۵۲۴..... الف. جنون.
- ۵۲۶..... ب. عنن.
- ۵۲۷..... ج. سایر عیوب و بیماری‌های موجب فسخ نکاح.
- ۵۳۰..... دوم. اثر قابلیت درمان عیوب در حق فسخ.
- ۵۳۶..... سوم. فسخ نکاح به واسطه اختیار تخلف از شرط.
- ۵۳۹..... چهارم. فسخ نکاح به واسطه اختیار تدلیس.

- ۵۴۳..... پنجم. اثر فسخ نکاح در مهر
- کتاب بیست و ششم: طلاق..... ۵۴۵
- باب اول: کلیات طلاق..... ۵۴۵
- باب دوم: شرایط صحّت طلاق..... ۵۵۱
- باب سوم: طلاق رجعی و رجوع در آن..... ۵۵۹
- باب چهارم: طلاق خلع..... ۵۶۰
- باب پنجم: طلاق قضایی..... ۵۶۹
- یکم. ماهیت، تشریفات و شرایط طلاق قضایی..... ۵۶۹
- دوم. طلاق به سبب عُسْر و حَرَج..... ۵۷۰
- سوم. طلاق زنی که شوهرش غایب و مفقودالأثر است..... ۵۷۶
- باب ششم: احکام عدّه..... ۵۷۹
- یکم. عدّه وفات..... ۵۸۳
- دوم. عدّه طلاق..... ۵۸۴
- سوم. عدّه متعه..... ۵۸۶
- چهارم. عدّه زنا..... ۵۸۸
- پنجم. عدّه وطی به شبهه..... ۵۸۸
- کتاب بیست و هفتم: احکام اولاد..... ۵۸۹
- باب اول: ولایت قهری..... ۵۸۹
- باب دوم: حضانت..... ۵۹۴
- باب سوم: نفقه اولاد..... ۶۰۲
- باب چهارم: فرزند خواندگی..... ۶۰۵
- باب پنجم: تلقیح مصنوعی..... ۶۰۶
- باب ششم: سقط جنین..... ۶۱۲
- باب هفتم: اثبات نسب..... ۶۱۵
- یکم. حکم مسلمان بودن فرزندان ناشی از زنا..... ۶۱۶
- کتاب بیست و هشتم: حقوق فردی..... ۶۱۷
- باب اول: مرگ مغزی..... ۶۱۷
- باب دوم: تغییر جنسیت..... ۶۱۸
- باب سوم: کالبد شکافی، نبش قبر و..... ۶۱۹
- کتاب بیست و نهم: حجر..... ۶۲۱

- باب اول: اسباب حجر..... ۶۲۱
- یکم. صغر (کودکی)..... ۶۲۱
- دوم. سفه..... ۶۲۴
- سوم. اعسار و افلاس..... ۶۲۶
- چهارم. مرض متصل به موت..... ۶۳۱
- باب دوم: قیمومت..... ۶۳۱
- کتاب سی ام: حقوق متقابل مردم و حکومت و روابط بین الملل..... ۶۳۷
- باب اول: حقوق و آزادی عمومی..... ۶۳۷
- یکم. مصونیت افراد در زندگی خصوصی..... ۶۳۷
- دوم. آزادی افراد در زندگی خصوصی..... ۶۳۸
- سوم. آزادی تعلیم و تعلم..... ۶۴۰
- چهارم. حقوق اقلیت ها..... ۶۴۰
- باب دوم: وظایف مردم در نظام اسلامی..... ۶۴۳
- یکم. امر به معروف و نهی از منکر..... ۶۴۳
- دوم. پرداخت مالیات..... ۶۴۵
- سوم. رعایت مقررات دولتی..... ۶۴۷
- باب سوم: مالکیت دولت..... ۶۵۱
- یکم. استفاده از اموال دولتی و بیت المال..... ۶۵۲
- باب چهارم: رعایت مقررات بین الملل..... ۶۵۴
- یکم. زندگی مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی..... ۶۵۶

مقدمه

مجموعه دوم استفتائات قضایی که پیش روی دارید به احکام مدنی اختصاص یافته است. در این مجموعه نیز که همانند بخش نخست در مسائل و مناسبات اجتماعی و حقوقی از اهمیت خاصی برخوردار است، طی سی و یک کتاب با فتاوا و دیدگاه‌های فقهی حقوقی فقیه والا مقام حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی (دام ظلّه) آشنا می‌شویم. «مالکیت و احکام و آثار آن»، «مسائل حقوقی «غصب»، «وقف»، «وصیت»، «ارث» و «حجر» از جمله این کتاب‌هاست. مباحث مبسوط که به مسائل حقوقی و گسترده خرید و فروش می‌پردازد و همچنین احکام و حقوق خانواده، شامل نکاح و فسخ و طلاق، با توجه به گستره نیاز جامعه و مجامع حقوقی و قانونگذاری به آن، در این جلد دارای جایگاه ویژه‌ای می‌باشد. این نکته آن‌گاه اهمیت می‌یابد که ملاحظه کنیم در این مجموعه، هم طیف وسیعی از پرسش‌های شرعی و پاسخ‌های فقهی روز که شرایط اجتماعی جدید و مناسبات حقوقی کنونی پیش آورده منعکس شده، و هم نگاه اجتهادی جامع و روش‌بین حضرت آیه الله صانعی با بهره جستن از راهگشایی‌ها و ظرفیت‌های تفقه شیعی و اجتهاد صاحب جواهری و با الهام از روش فقهی و شیوه اجتهادی فقهای بزرگی چون محقق اردبیلی و امام خمینی (سلام الله علیهما) بر ارزش

فقهی و راهگشایی و واقع‌بینی و عمق آن افزوده است؛ بویژه که معظم‌له به روش مألوف بزرگانی چون فقیه فرزانه میرزای قمی^۱، به اقتضای مسائل مطرح شده و فضای محدود بحث، حتی الامکان به ارائه اجمالی مبانی و ادله فتاوا نیز پرداخته‌اند.

یکی از بخش‌هایی که به خوبی می‌تواند گویای نگاه کلی ایشان در مسائل عمومی و اجتماعی باشد، بخش پایانی کتاب است که از جمله به حقوق و آزادی عمومی و وظایف مردم در نظام اسلامی و مسئله مقررات بین‌الملل پرداخته است. این علاوه بر ده‌ها مسئله‌ای است که در سراسر کتاب، برای علاقه‌مندان به دقت‌های فقهی و نوآوری‌های مبتنی بر موازین اجتهادی، چشم‌نوازی می‌کند.

تنها مروری بر فهرست مسائل مطرح شده در دو جلد استفتاءات حقوق‌کیفری و مدنی که طی سال‌ها فراهم آمده با دو ویژگی یادشده، یعنی توجه به نیازهای روز و جامعیت و روش‌بینی، نشان می‌دهد، مجموعه‌ای از این دست که برای نخستین بار توسط مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین با تلاش چند نفر از فاضلان حوزه درس حضرت آیه الله صناعی و با اشراف معظم‌له تقدیم مقلدان و علاقه‌مندان به مسائل شرعی از یک سو، و فرهیختگان و صاحب‌نظران حوزوی و دانشگاهی و آشنایان به مسائل و مبانی حقوق از سوی دیگر، می‌شود، چقدر می‌تواند مفید و در موارد متعددی راهگشا باشد.

در اینجا ضمن آرزوی سلامتی و طول عمر برای مرجع عالی مقام آیه الله العظمی آقای صناعی، و با سپاسگزاری از کلیه فاضلان و برادرانی که در کار دشوار آماده‌سازی مجموعه دو جلدی استفتاءات قضایی شرکت جستند، از خدای تبارک و تعالی درخواست می‌کنیم به ما توفیق دهد دیگر آثار گسترده فقهی اصول معظم‌له را تقدیم فرزنانگان حوزوی و دانشگاهی و دیگر علاقه‌مندان به علوم اسلامی کنیم.

مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

مرداد ۱۳۸۴ - رجب‌المرجب ۱۴۲۶

بِسْمِ اللَّهِ
این مجموعه استقانات قضایی،
آراء و نظریات کتبی این جانب می باشد.
ربیع الثانی ۱۴۲۶ هجری قمری - کربلا



کتاب اول: اموال و مالکیت

باب اول: احکام و آثار مالکیت

یکم. حرمت تصرف و استفاده از مال غیر، بدون رضایت او

﴿س ۱﴾ شاخه و برگ درخت میوه دار خانه همسایه به داخل منزل ما آمده است. آیا استفاده از میوه آن مقدار از شاخه که در خانه ماست، بدون اجازه صاحب درخت، حلال است یا نه؟

ج - بدون اجازه صاحب درخت، حق استفاده از میوه های آن را ندارید و مال غیر است که محتاج به اجازه است؛ لیکن می توانید از صاحب درخت بخواهید که شاخه را یا به خانه خودش ببرد و یا قطع نماید؛ چون آمدن شاخه درخت غیر، در خانه انسان، تصرف در ملک غیر است و بدون اجازه، حرام است. آری، طرفین می توانند با هم به توافق برسند که شاخه ها باشد و صاحب منزل که مالک درخت نیست، از آن استفاده

نماید. به هر حال، بودن شاخه درخت در خانه دیگران، حرام است و خوردن میوه درخت دیگران، ولو از شاخه‌ای که به خانه دیگری آمده نیز حرام است و حلیت هر دو، احتیاج به اجازه دارد. ۷۷/۳/۲۶

﴿س ۲﴾ اگر داخل باغی شویم و میوه‌هایی را که از درخت، جدا شده و روی زمین افتاده، بخوریم، حلال است یا حرام؟

ج - خوردن بدون اجازه، حرام و تصرف در مال غیر است. ۷۷/۳/۳۰

﴿س ۳﴾ شخصی در مسجد محل که مورد تأیید همه است، برای خادم مسجد، پول جمع آوری می‌نماید و مردمی که پول می‌دهند، همه برای خادم، پول می‌دهند. شخص دیگری نیز هست که اکثراً در مسجد حاضر است و اگر خادم نیاید، کارهای مسجد را انجام می‌دهد. آیا از این پولی که برای خادم مسجد جمع آوری می‌شود، می‌توان به او داد یا نه؟

ج - به غیر از شخصی که پول برای او گرفته شده و برای او پول داده‌اند، نمی‌توان وجه جمع شده را به دیگری پرداخت نمود و پرداخت به دیگری، تصرف در مال غیر، بدون رضایت است. ۷۶/۱۱/۹

﴿س ۴﴾ شخصی در مجلسی کفشش را می‌برند و به جای آن، کفش دیگری می‌گذارند. آیا استفاده از این کفش، جایز است؟ و آیا گرفتن وضو در موقعی که این کفش در پای اوست، جایز است یا خیر؟

ج - اگر اطمینان حاصل شود که کفش به جا مانده، برای کسی است که کفش او را برده است، استفاده از آن تا صاحبش مراجعه نماید، از باب تقاص، مانعی ندارد؛ وگرنه تصرف در آن، غیر جایز است و حکم مجهول المالک را دارد و ناگفته نماند به نظر این جانب، آنچه شرط صحّت وضوست، غصبی نبودن آب است؛ و اما غصبی بودن مکان و یا کفش و امثال آن، گرچه حرام و معصیت است؛ اما عدم غصبیت آنها شرط صحّت وضو نیست. ۷۷/۴/۱۴

﴿س ۵﴾ اگر به مغازه‌ای برویم و از اجناس خوراکی آن مغازه، چیزی بخوریم و

ندانیم که صاحب آن، قلباً رضایت دارد یا نه، چه حکمی دارد؟

ج - احراز رضایت، لازم است و با شکّ در رضایت، تصرّف در مال مردم و حرام است.

۷۸/۷/۲۷

﴿س ۶﴾ وسایلی که استفاده حرام از آنها می شود (مثل آلات قمار، نوارهای ترانه و...) آیا می توان بدون اجازه صاحب آن، آن را برداشته و مثلاً از نوارهای مبتذل، استفاده صحیح و شرعی نمود؟

ج - تصرّف در چیزهایی که شرعاً و عرفاً مالیت دارد، بدون اجازه صاحبش، غیرجایز و حرام است و حکم مورد سؤال هم از این بیان حکم کلی، معلوم می شود.

۷۹/۱۲/۳

﴿س ۷﴾ در کتابی خواندم که وقتی میهمان، سرزده وارد خانه می شود و غذا میل می کند، برای او حکم سرقت را دارد. آیا چنین چیزی درست است؟ در مورد فامیل های نسبی زوجین، به چه کیفیتی است؟

ج - اگر احتمال عدم رضایت صاحب خانه و میزبان در کار باشد، نباید در خانه و غذاهای آنها تصرّف نمود و خوردن غذاهایشان غیرجایز است و باید اجتناب نمود؛ چون اصل در مورد شکّ در رضایت و عدم رضایت دیگران بنا بر مشهور، بر احتیاط و اجتناب است نه بر اباحه و حلّ، به هر حال، تصرّف در اموال دیگران که از اقوام درجه یک نباشند (مانند پدر، مادر، اولاد، برادر، خواهر، عمه، عمو، دایی، خاله و دوستان)، منوط به احراز رضایت صاحب مال است.

۷۹/۸/۱۷

﴿س ۸﴾ ۱. عبور کردن از زمین یا باغی که نمی دانیم صاحبش راضی است یا نه، حکمش چیست؟

۲. اگر شخصی از زمینی که صاحبش راضی نبود، عبور کرد و مثلاً به بازار رفت و وسایلی خرید، آیا در آن وسایل، اشکالی وارد می شود؟

۳. عبور کردن از زمینی که صاحبش قبلاً راضی نبوده و نمی دانیم حالا راضی است یا

نه چطور؟

ج ۱ - در صورتی که محصور نباشد و عرف و عادت محل بر عبور کردن از آن است، عبور کردن مانعی ندارد.

ج ۲ - بیع، باطل نمی شود و صحیح است.

ج ۳ - جایز نمی باشد و استصحاب عدم رضایت، قطع نظر از وجوب احتیاط در اموال مردم، محکم است. ۸۰/۱۱/۱۳

﴿س ۹﴾ در زمان برگ ریزان درختان (پاییز) بدون اجازه صاحبان باغات ده، گوسفندان را برای چرا به این باغها می بریم، آیا اشکال دارد یا خیر؟

ج - با عدم منع مالکان و صاحبان باغ، مانعی ندارد، چون وقتی که صاحبان باغها با فرض اینکه متوجه بردن گوسفند و احشام در باغهایشان در فصل خزان و برگ ریزان می باشند و اعلام عدم رضایت نمی نمایند و مانع نمی شوند، اماره بر رضایت است. ۷۸/۲/۲۲

﴿س ۱۰﴾ در برخی از دبیرستانها از کمکهای مردمی که بعضاً به اجبار از دانش آموزان هم گرفته می شود مقداری چای یا صبحانه تهیه می کنند و در زنگهای تفریح از معلمان و دبیران، پذیرایی می کنند؛ آیا کسانی که می دانند مقداری از این پولها جبری گرفته شده است، باید از صرف چای، خودداری کنند؟ (شایان یادآوری است که بودجههای سرانه دولتی برای امور مدرسه نیز با این کمکهای مردمی مخلوط است).

ج - در فرض مذکور اگر بدانید مقداری جبری گرفته شده، استفاده جایز نیست، و اگر مقدار جبری هم جزء همه پولهاست و با آنها مخلوط شده، استفاده از آن پولها برای کسانی که عالم به غصب می باشند، حرام است. ۷۶/۵/۲۱

﴿س ۱۱﴾ شخصی از ملک یک غیر مسلمان مقداری هیزم برداشته و حال اینکه صاحبش را نمی تواند پیدا کند، تکلیف چیست؟

ج - با فرض یأس از پیدا کردن او و وارثش - که ظاهراً در مورد سؤال هم چنین است -، احتیاطاً به مقدار پول آن هیزمها به قیمت فعلی برای صاحبش به مستمندی صدقه بدهد و ان شاء الله برائت ذمه

حاصل می شود.

۷۷/۱/۱۱

﴿س ۱۲﴾ این جانب به عنوان کارمند بانک، چندین سال تحویلدار بانک بودم. مردم پولشان را به من می سپردند تا بشمارم، اگر زیاد بود برای خودم بر می داشتم؛ چون اگر کسری می آوردم باید جوابگوی آن باشم. چون کار بانک به این صورت بود که اگر اضافه می آوردیم به بانک تحویل می دادیم و اگر کسری می آوردیم بایستی خودمان جبران کنیم. حالا پول آن افرادی را که برای خود برداشتم، بعضی ها را می شناسم و بعضی ها را شک دارم و دسترسی ندارم. کلاً در این چند سال کارم این بوده و چون بعضی از مشتریان، پول من را می بردند و پس نمی دادند من نیز این چنین کارهایی را انجام می دادم و این را هم از اول می دانستم که «حق الناس» است، ولی چون ضرر می دیدم و حقوقم را در این راه می دادم، پس مجبور بودم و آن را توجیه می کردم. لطفاً حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید. همچنین می خواهم بدانم آیا کارکردن در بانک حرام است یا حلال؟

ج - نسبت به افرادی که می شناسید باید رضایت آنها را - به هر نحو ولو با پرداخت وجه زیادتر باشد - جلب نمایید؛ اما اگر اعلام به آنها مفسده دارد - که ظاهراً هم در شرایط شما، اوضاع و احوال، چنین است - باید به هر نحو می توانید ولو با ریختن در حساب آنها یا راه دیگر، به آنان بپردازید هر چند به آنها اعلام نشود؛ و اگر نتوانید، مجازید به مقدار حقشان که یقین دارید (یعنی اگر شک بین ده و دوازده است همان ده که یقین است) برای آنها صدقه بدهید، و همین اجازه و حکم به تصدق نسبت به کسانی که آنها را نمی شناسید هم جاری می باشد و خداوند هم به حکم رحمان و رحیم و مهربان بودنش می گذرد؛ و کارکردن در بانک های جمهوری اسلامی، حلال است؛ اما در بقیه بانک ها محتاج به تفصیل است. ۷۷/۵/۱۸

﴿س ۱۳﴾ از یک انبار لوازم یدکی، یک بلبرینگ برداشتم و فروختم و پول آن را خرج کردم، چون صاحب آن انبار آشناست نمی توانم بروم و بگویم که من یک بلبرینگ به شما بدهکارم. آیا لازم است برای جبران خسارت به آن شخص اطلاع دهم یا نه؟

ج - نسبت به بلبرینگ در فرض سؤال، قیمت فعلی آن را بدهکارید و اگر به حساب او بریزید یا به طوری در مال او قرار دهید که به دست او برسد، کافی است و گفتن به او لازم نمی‌باشد. ۷۶/۷/۱۲

﴿س ۱۴﴾ وارد شدن بدون اجازه به باغی که حصار ندارد و مشخص نیست که خصوصی است یا اینکه بدون صاحب است، چه حکمی دارد؟ خوردن میوه از آن چطور؟

ج - باغ، مثل جنگل نیست که صاحب خصوصی نداشته باشد، بنابراین ورود به هر باغی بدون اذن صاحبش، جایز نیست و حرام است. ۷۷/۳/۳۰

دوم. اثبات مالکیت

﴿س ۱۵﴾ این جانب کاسب هستم و با افراد زیادی سر و کار دارم، بعضی اوقات افرادی که خود کاسب و معتبر هستند، کالایی جهت فروش به مغازه بنده می‌آورند که قیمت آن خیلی مناسب و ارزان است. آیا حق دارم مشکوک شوم و تجسس نمایم یا خیر؟

ج - تحقیق لازم نیست، ید و تصرف برای کسانی که اموال و کارهای حلال دارند، نشانه ملکیت است. ۷۶/۶/۲۵

﴿س ۱۶﴾ اگر زمینی به شخصی واگذار شود و تمامی مراحل قانونی آن سپری گردد و بعد از صدور سند، شخص معارضی پیدا شود و ادعای مالکیت زمین مزبور را داشته باشد، در صورتی که هیچ سند مالکیتی در این خصوص در دست وی نباشد، چه حکمی دارد؟

ج - اگر از حرف او اطمینان به ملکیت او حاصل شود یا اینکه بی‌تنبه داشته باشد، ملک باید به او مسترد گردد و یا رضایتش جلب شود؛ ولی اگر از حرف او اطمینان به ملکیت، حاصل نگردد و بی‌تنبه هم نداشته باشد، زمین مال کسی است که به او واگذار شده است. ۷۹/۷/۲۴

﴿س ۱۷﴾ زیدی مدعی صوری بودن معامله مالی که در مالکیت عمرو بوده و همچنین نقل و انتقال آن مال است، در حالی که سالیان سال به صورت رسمی در ثبت شرکت‌ها و دفترخانه اسناد رسمی به ثبت رسیده است و اداره ثبت، عمرو را مالک

می‌شناسد، و حتی دادگاه نیز بر اساس مالکیت عمرو، حکم به پرداخت خمس داده و عمرو نیز خمس آن را پرداخته است و زید هم پس از ادعا، اعدام گردیده است و در دسترس نیست. بفرمایید که آیا چنین ادعایی از نظر شرعی معتبر است؟

ج - ید و تصرف مالکانه، دلیل و اماره مالکیت است، مگر خلاف آن با حجّت شرعی ثابت گردد. ۷۵/۹/۵

﴿س ۱۸﴾ قطعه زمینی است که در حدود هجده سال قبل، عده‌ای در آن خانه ساخته‌اند و با احداث خیابان و کشیدن آب و برق و گاز به مرور، آن را آباد کرده‌اند. آنها زمین را بایر یافته و از اینکه مالک دارد یا نه بی‌خبر بوده‌اند. این افراد در این خانه‌ها سال‌های سال زندگی کرده و به واسطه آباد شدن و ترقی ملک مربوطه، قیمت آن نیز نسبت به هجده سال پیش، افزایش پیدا کرده است. بعضی از این خانه‌ها نیز چند دست خرید و فروش شده‌اند. با این توضیحات بفرمایید:

۱. اگر شخصی ادعا کند که صاحب این زمین بوده است، از نظر شرعی ادعای او تا چه حد نافذ است؟

۲. اگر مدعی مالکیت زمین از نظر شرعی، مالکیت خود را اثبات نماید، تکلیف ساکنین منازل واقع در آن زمین چیست؟

۳. اگر زمین، مجهول المالک باشد، تکلیف ساکنین منازل واقع در آن چیست؟
 ۴. در حالت کلی، مصادره این زمین از مدعی مالکیت، توسط دادگاه و واگذاری آن به شخص ثالث، چه حقی برای شخص ثالث ایجاد کرده و تکلیف صاحبان منازل که آباد کنندگان زمین مربوطه می‌باشند، چیست؟

ج ۱ - ادعای مالکیت کسی که متصرف و ذی‌الید در جایی نیست احتیاج به اثبات دارد، و تا مالکیتش ثابت نشود، ذی‌الید و متصرف، حق تصرف مالکانه را شرعاً دارد.

ج ۲ - مالکیت هر کس اثبات شود، آثار مالکیتش بر آن بار می‌شود، و تصرف غیر مالک شرعاً منوط به خواست و اجازه او می‌باشد.

ج ۳ - هر مجهول المالکی، اگر به صاحب شرعی آن دسترسی نبود، باید

خود آن مجهول المالک یا قیمتش را برای صاحبش صدقه داد و احتیاطاً در صدقه دادن از مجتهد هم باید اجازه گرفت.
 ج ۴ - از خود دادگاه و مسئولین مربوط به آن سؤال شود، چون خصوصیات هر حکمی را باید از همان محکمه جویا شد. ۸۰/۵/۱۳

سوم. مالکیت تبعی

﴿س ۱۹﴾ شخصی در زمین خودش درخت تبریزی و غیره غرس نموده و آن نهال، بزرگ شده و ریشه آن در کنار نهر آب - که حریم زمین همسایه است - واقع شده. آیا ریشه مذکور، مال صاحب درخت است و یا به صاحب حریم زمین تعلق دارد؟
 ج - ریشه درخت مال کسی است که نهال، ملک او می باشد، لیکن مالک زمین، مخیر است بین اجازه ابقاءً یا مع الاجرة و یا درخواست قلع و بردن ریشه به ملک خودش (یعنی مالک نهال)، خلاصه وجود ریشه در ملک غیر، تصرف در مال دیگران است. ۷۶/۹/۱۶

﴿س ۲۰﴾ شخصی درختی در بالای زمین شخص دیگری می کارد و آن درخت را قطع می کند، ولی از ریشه آن درخت، نهال در زمین دیگری سبز می شود. آیا آن درخت از آن صاحب اصلی درخت است یا صاحب زمین؟ همچنین شخصی درختی در بالای زمین خودش غرس می کند و ریشه آن به زمین شخص دیگری می رسد و از آن، نهال می روید. آیا نهال مذکور، از آن صاحب زمین می شود یا صاحب درخت؟

ج - درختی که از ریشه درخت دیگری است، مال کسی است که اصل درخت، ملک اوست؛ لیکن اگر درخت در ملک و زمین غیر است، مالک زمین، مخیر است بین اجازه ابقای مجاناً و یا اجرت گرفتن و بین درخواست قلع و کندن و بردن آن درخت به ملک خودش (یعنی صاحب درخت)، به خاطر اینکه نهال رویده شده از ریشه درخت دیگری در ملک غیر، تصرف در مال دیگران است، هر چند نهال، مال مالک و صاحب ریشه است. آری، اگر صاحب نهال از نهالش اعراض کند و صاحب ملک، عالم به

این اعراض باشد، می تواند با تصرّف، مالک نهال بشود. ۸۰/۲/۱۸
 ﴿س ۲۱﴾ آیا انسانی که مالک باغ یا زمینی است، نسبت به علف های خودرو در آن باغ ملکیت دارد یا خیر؟

ج - آنچه که در باغ می روید، متعلّق به مالک باغ است. ۷۵/۲/۲۰
 ﴿س ۲۲﴾ قطعه زمین دیمی، مورد اختلاف دو نفر می باشد، یکی از آن دو، زمین را شخم زده و دیگری بذرش را پاشیده است، محصول، متعلّق به کدام یک می باشد؟ اگر اولی زمین را اجاره داده باشد و مستأجر، زمین را شخم زده و مدّعی مالکیت، بذر را پاشیده باشد، چه حکمی دارد؟

ج - حاصل، ملک صاحب بذر است «فانّ الزرع للزارع ولو کان غاصباً»؛ لیکن اجرت المثل زمین را به مالک، اگر مالکیتش ثابت شود و یا مستأجر، باید بپردازد. ۷۴/۴/۱۹

باب دوم: اسباب تملک - مباحات

یکم. احیای موات

﴿س ۲۳﴾ شخصی در زمان حیات خود، قطعه زمینی را احیا و در آن زراعت می کند و مادام که زنده بوده و بر روی زمین مذکور به عنوان ملک خود کار و زراعت می کرده است، هیچ کس ادعایی بر زمین مذکور، مطرح نمی کند؛ ولی پس از فوت وی، شخصی به همراه فرزندان خود مدعی مالکیت زمین مذکور شده و پس از چند سال با تشبث، زمین را تصرف می کند. با این توضیح که پس از فوت متصرف اول، فرزند وی تا دو سال در همین زمین زراعت می کرده ولی به اجبار و عدوان از زمین رانده می شود. حکم مسئله چیست؟

۱. وسائل الشیعة ۲۵: ۳۸۷، باب «اللزاع زرعه ولصاحب الأرض کراه»، حدیث ۲.

ج - احیا، موجب ملکیت می‌باشد و ادعای دیگری احتیاج به اثبات دارد.
۷۷/۵/۱۷

﴿س ۲۴﴾ در روستایی قطعه زمینی که در کنار ده و نزدیک به رودخانه واقع شده، به صورت دیم توسط گروهی از آنان کشت می‌شده است، سپس همه اهالی که جمعاً ۴۴ خانوار بوده‌اند چنین توافق می‌کنند که اقدام به جدول‌کشی کنند و زمین را به صورت آبی کشت کنند و به صورت مساوی (یعنی ۴۴ سهم) تقسیم شود، که کار جدول‌کشی، بعد از انعقاد قرارداد به مدت دو ماه، ادامه پیدا کرده و در این هنگام، یکی از کدخدایان محل نیز ادعای سهم نموده و به این خاطر، کار جدول‌کشی ادامه پیدا نکرده و زمین به صورت کشت دیم در دست آن گروه خاص باقی مانده است و حالا با کمک دولت، تصمیم به پمپاژ و جدول‌کشی را دارند و اهالی ده، ادعا دارند که زمین مذکور، باید طبق قرارداد ۱۳۴۳ بین ۴۴ خانوار، تقسیم شود. اولاً آیا اهالی ده از زمین حق می‌برند یا نه؟ ثانیاً حق کارکرد آنها چه می‌شود؟

ج - اگر کشت افراد در زمین دیم، موجب آبادانی و احیای آن گردد و باعث تفاوت قیمت شود، آن زمین، ملک احیاگر و کشت کننده است؛ لیکن به شرط آنکه زمین، حریم قریه؛ یعنی مرتع و محلّ مرافق آن قریه نباشد، و الاً زمین، حق همه مردم قریه است و فقط احیاکننده که منع نشده، طلبکار مابه‌التفاوت قیمت زمین است که با توجه به درآمد حاصل از آن زمین و تفاوت قیمت، محاسبه می‌شود و کانه، حق ریشه‌ای طلبکار است.
۷۶/۴/۸

﴿س ۲۵﴾ در سال ۱۳۵۷، قطعاتی از زمین‌های موات را تحویل عده‌ای از کشاورزان روستایی داده‌اند که افراد پس از تحویل گرفتن، با کدّ یمین و عرق جبین، آنها را احیا و آباد نموده‌اند و حيازت زمین‌های تحویلی نیز به عهده خود کشاورزان بوده است و برای آباد نمودن آنها، زحمات بسزایی کشیده‌اند و از زمان تحویل تا به حال، در این زمین‌ها مشغول کشاورزی هستند و در آن، تصرف مالکانه دارند. آیا کشاورزان یاد شده، طبق موازین شرعی دین مبین اسلام مالک‌اند یا خیر؟

ج - اراضی مواتی که قبل از حکومت اسلامی احیا شده، به حکم سببیت احیا برای مالکیت، شرعاً ملک محیی است؛ و اما اگر بعد از پیروزی انقلاب با اجازه دولت بوده، تابع مقررات حکومت است. ۷۶/۶/۲۴

﴿س ۲۶﴾ چند قطعه زمین، در حدود هشتاد سال می شود که تقسیم شده است. بعضی از وارثان، قسمتشان هیچ جای گسترش و وسعت نداشته و به حال خود باقی مانده است و بعضی های دیگر که جای وسعت دادن داشته، زمینشان خیلی زیاد شده که دو برابر تقسیم های دیگر شده است. آیا وارثان اینها می توانند این زمین ها را دوباره تقسیم کنند یا خیر؟

ج - اگر کسی زمین مواتی را احیا کند، مالک آن می شود و کسی که در احیای زمین، شریک نبوده، هیچ گونه حقی در زمین ندارد. ۷۹/۱/۲۹

﴿س ۲۷﴾ ملک بایری متعلق به چند نفر بوده است. بعد از چند سال، یکی از مالکان، مبادرت به احیا و عمران اراضی می نماید و پس از چند سال، اقدام به حفر چاه عمیق می کند که در این موارد، هیچ کدام از مالکان شرکت نمی کنند و بعد از حدود بیست سال، یکی از مالکان، مدعی می شود. آیا این شخص، تنها در ملک شرکت دارد و سهام است یا اینکه در چاه عمیق هم شریک است؟

ج - چاه حفر شده در ملک افراد، متعلق به مالک آن ملک هاست و حفرکننده هم اگر بدون رضایت حفر نماید، چون تصرف در ملک غیر و غصب است، مستحق اجرت المثل عمل هم نیست و در تبعیت چاه نسبت به مالک زمین، فرقی بین یک مالک و یا زیادتر نیست. ۷۸/۱۱/۵

﴿س ۲۸﴾ پدری همراه فرزندان ذکور مشغول کار هستند، اما حضور پدر در حد نظارت و حضور فرزندان در حد انجام کار است، زمین موات را احیا می نمایند. با توجه به اینکه پدر در قید حیات هست، آیا زمین احیا شده تنها ملک پدر هست یا فرزندان هم در آن حق دارند؟ در صورتی که فرزندان حق داشته باشند، آیا می توانند از پدر، مطالبه حق کنند یا خیر؟

ج - به طور کلی کسانی که همراه دیگری در زمین موات کار می کنند و آن

را آباد و زنده می نمایند، اگر هر کس برای خودش کار کند و احیا کند، طبعاً به حکم مسببیت احیای موات برای ملکیت، مالک می شود و اگر برای غیر، کار کند، غیر، مالک می شود؛ لیکن کارگر اگر قصد تبرع و مجانیتش محرز نشود، مستحق اجرت المثل است؛ و در صورت اختلاف و شک در نیّت افرادی که کار می کنند، رفع اختلاف نیاز به مرافعه شرعیه دارد. ۷۷/۸/۱۸

﴿س ۲۹﴾ بیست و پنج سال قبل یک حلقه چاه حفر شده است که به مرور زمان به علت نداشتن پروانه و شکایات مردم، اراضی، درختان و چاه مذکور موات شده و موتور چاه نیز فروخته شده است، ولی قبل از موات شدن، مقدار شش ساعت از آب چاه به زیدی فروخته شده که مدتی بعد از فروش، موات شده است. چند سال قبل اعضای اصلی که چهار نفر هستند با پیگیری های مداوم، توسط دولت پروانه بهره برداری از آب چاه برای آنان صادر شده است. حال بعد از احیای چاه و صدور پروانه، زید ادعای شش ساعت از آب چاه را دارد. با عنایت به اینکه چاه سابق موات شده و موتور آن نیز فروخته شده و مشارالیه، سهمی در احیای چاه آب و دریافت پروانه نداشته، آیا حقی نسبت به آن دارد یا خیر؟

ج - اگر چاه حفر شده، در زمینی بوده که قبلاً گشت می شده است و بعد موات شده و زید مالک آن زمین بوده چه به صورت مشاع و چه به تبع مالکیت زمین، مالک چاه نیز هست، لیکن چون پروانه به نام اشخاص دیگری است می توانند رضایت او را به دست آورند، کما اینکه می توانند پروانه را باطل کنند. به هر حال، زید نسبت به پروانه، حقی ندارد و اگر چاه حفر شده در زمین موات بالاصالّه یا زمینی بوده که ربطی به زید نداشته، هیچ گونه حقی برای او وجود ندارد. ۷۵/۹/۸

دوم. آب های مباح

﴿س ۳۰﴾ چشمه هایی به صورت خودجوش از رودخانه ای در جریان است و املاک چهار روستا از آب آنها مشروب می شود و روستایی پانزده کیلومتر پایین تر قرار

دارد و تاکنون، معمول بر این بوده که روستای پایین از مازاد آب این چشمه‌ها استفاده می‌کرده است، چون روستای پایین، دارای قنوات است و اخیراً سدّی هم برای جمع‌آوری آب برف و باران زمستان احداث گردیده و اکنون به علّت خشک‌سالی، آب چشمه‌های فوق بسیار کم شده است، اکنون بفرمایید که:

۱. کدام یک از روستاها حقّ اولویت استفاده از آب را دارند؟

۲. چون چشمه‌ها خودجوش بوده و هیچ‌کس برای به وجود آوردن آنها پولی خرج نکرده، آیا می‌توانند آب آن چشمه‌ها را به صورت ساعتی بفروشند؟

ج ۱ - در صورتی که آب برای همه کفایت کند، زمین‌هایی که از آب مباحی مثل چشمه‌های در مفروض سؤال، آبیاری می‌شوند، همه آنها حقّ استفاده را دارند و کسی حق ندارد که با کشیدن نهر در بالا دست، همه آب را تصرف کند و بقیّه را محروم نماید؛ اما در صورتی که آب کفایت نکند، زمین‌هایی که زودتر احیا شده‌اند، به حکم قاعده من سبق، مقدّم‌اند و اگر تقدّم و تأخّر، معلوم نباشد، الأعلى فالأعلى و الأقرب فالأقرب به سرچشمه مقدّم است و بعد از آبیاری، به مقدار متعارف در آب دادن، برای نفر بعدی می‌فرستد.

ج ۲ - کسانی که حقّ آب داشته‌اند، می‌توانند حقّ آب خود را بفروشند.
۷۹/۶/۲۳

﴿س ۳۱﴾ ۱. املاکی که بر آب مباح چشمه مجتمع می‌باشند، چنانچه مالکین و حقّابه بران انهار نزدیکتر به سرچشمه و مبدأ، بیش از نیاز واقعی و محاسبه شده آب بگیرند و باعث نرسیدن آب به انهار پایین دستی و اضرار بر آنها شوند، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

۲. با فرض اینکه مالکین و صاحبان نهرهای بالادست و نزدیکتر به سرچشمه، با توجه به خشک‌سالی و کم‌آبی فعلی، با همان روش‌های آبیاری سنتی - که موجب اتلاف آب بیشتری می‌شود - زمین‌های خود را مشروب نمایند و باعث نرسیدن آب به نهرها و زمین‌های پایین دست (دورتر از چشمه) بشوند، به لحاظ شرعی حکمش چیست؟

ج ۱ - بیش از مقدار محاسبه و حقّ آبشان، گرچه مستلزم ضرر به انهار

پایین دستی هم نشوند، حرام می‌باشد، چون تصرّف در حقّ دیگران است، چه رسد به صورتی که باعث ضرر و زیان به آنها بشود که هم حرام و هم موجب ضمانت ضررهای رسیده می‌باشد.

ج ۲ - ضرر خشک‌سالی را باید همه کسان که حقّ آب داشته‌اند به نسبت تحمّل نمایند؛ چون با فرض حقّ آب، همه در آب‌های موجود به قدر السّهم عرفاً محقّ می‌باشند.

۸۰/۵/۲۶

سوم. معدن

﴿س ۳۲﴾ چنانچه در زمین‌های مزروعی دیم که سالیان دراز، کشت گردیده است و کشاورزان، دارای سند آن زمین‌ها هستند معدنی کشف گردد، آیا کشف این معدن زمین‌ها را از ملکیت کشاورزان خارج می‌کند و متعلّق به دیگری می‌گرداند یا در ملکیت کشاورز باقی می‌ماند؟

ج - زمین از ملکیت مالک، خارج نمی‌شود و معدن هم تابع ملکیت مالکش می‌باشد، لیکن معادن بزرگ، تابع ملک نیستند و در فرض سؤال، برای جمع بین الحقیقین یعنی حق مالک و حکومت، باید ملک مزبور را حکومت یا کسی که از طرف حکومت اجازه استخراج می‌گیرد، اجاره کند، و یا ملک را با رضایت مالک از او خریداری نماید.

۸۵/۱۱/۲۸

﴿س ۳۳﴾ چنانچه معدن دار به زمین مزروعی خسارت وارد کند، آیا باید خسارت را بپردازد یا نه؟ و خسارت وارد شده به اراضی دیگران از نظر شرعی چگونه است؟

ج - خسارت وارد شده بر زمین‌ها را ضامن است.

۷۵/۱۱/۱۲

﴿س ۳۴﴾ شخصی از ملک دیگری با مجوّز قانونی و بدون اجازه مالک، معدن استخراج می‌نماید. آیا به غیر از خسارت زمین، مالک زمین نسبت به معدن، ذی حقّ است؟

ج - اگر معدن از معادن موجود در عمق زیاد زمین، مانند معادن نفت مستخرجه امروز نباشد، بلکه در سطح زمین و در عمق‌های کم باشد، قطعاً

به حکم تبعیت، ملک صاحب زمین است؛ و متصرف غیر ماذون از قبل مالک بعلاوه از ضمان نسبت به خسارت باید مواد مستخرجه را نیز به مالک برگرداند.

۷۱/۶/۲۸

﴿س ۳۵﴾ با توجه به اصل ۴۵ قانون اساسی که معادن جزء اموال عمومی محسوب و مواد ۱۸ و ۱۹ قانون معادن، نحوه استخراج و بهره‌برداری از معادن را مشخص و صریحاً استخراج بدون مجوز ماده معدنی را تصرف در اموال عمومی و دولتی تعیین و اعلام نموده: ۱. اگر استخراج ماده معدنی در مناطقی که جزء منابع ملی (تپه، کوهستان، اراضی ملی شده) مشخص گردیده، بدون مجوز بهره‌برداری انجام گیرد و مواد معدنی را بفروش برسانند - جهت شخص و بدون پرداخت حقوق دولتی - آیا از نظر شرعی کسب معاش از این طریق اشکال شرعی دارد یا خیر؟

۲. برداشت و استخراج مواد معدنی به عنوان شغل و بدون اخذ پروانه و خلاف

قانون چه حکمی دارد؟

ج - مقررات قانونی، لازم‌الاتباع است و رعایت حقوق آن به عنوان بیت‌المال مسلمین واجب می‌باشد و تزییع آن، تزییع حقوق همه است. با توجه به اینکه برای تمام موارد ذکر شده در سؤال، قانون و مقرراتی وضع شده است، لذا تخلف از آنها از باب تخلف از مقررات نظام جمهوری اسلامی، حرام است و پولی که از فروش مواد معدنی کسب می‌کنند ظاهراً مالک نمی‌شوند، و خریدار هم اگر بداند که مال غیر است، مالک نمی‌گردد و حق تصرف در مواد معدنی را ندارد.

۸۰/۵/۱۲

چهارم. نقطه

﴿س ۳۶﴾ اگر دینی برگردن انسان باشد، مانند پیدا کردن کالایی، و از پیدا کردن صاحب آن اکنون مأیوس باشد و کالا را بر اثر بی‌توجهی، مصرف کرده باشد، چه راه‌های دیگری به جز پرداخت قیمت آن برای صدقه (برای صاحب آن) وجود دارد؟

ج - غیر از صدقه برای صاحبش - که بهترین راه رسیدن صاحب مال به

مالش می‌باشد - راه دیگری وجود ندارد، هر چند احتیاط مستحب آن است که با اجازه مجتهد جامع الشرائط که ولی غایب است، باشد. ۷۷/۵/۲۵

﴿س ۳۷﴾ با توجه به تعریف «لقطه»، آیا اعلان و تعریف، با نوشتن در روزنامه و یا زدن اعلامیه به دیوار حاصل می‌شود؟ و اگر از اول از پیدا کردن صاحبش مأیوس باشد چه کند؟

ج - لقطه با رعایت شرایطی که در رساله عملیه آمده به هر شکلی که اعلان شود و به اطلاع مردم محل برسد، ولو در روزنامه و اعلامیه، کفایت می‌کند؛ و اگر از اول از پیدا شدن صاحب آن مأیوس شود، می‌تواند به اذن مجتهد به مستمندی صدقه بدهد تا ثوابش برای صاحبش باشد، و اگر احیاناً پیدا شد، صدقه دهنده ضامن است. ۷۶/۴/۹

﴿س ۳۸﴾ شخصی مبلغی پول خارجی (دلار و پوند) پیدا کرده است و از پیدا شدن صاحب پول، ناامید است و یا طبق موازین شرع، آن را تعریف کرده است؛ لیکن صاحب پول، پیدا نشده و پول پیدا شده، زیاد و مورد توجه است و می‌خواهد آن را از طرف صاحب پول به چند نفر، صدقه بدهد. این پول پیدا شده، دو نوع قیمت و ارزش دارد (قیمت دولتی و قیمت به اصطلاح آزاد). آیا این شخص، شرعاً مجاز است این پول را برای این منظور به پول ایرانی تبدیل نماید و در صورت جواز، قیمت قانونی و دولتی آن را صدقه بدهد یا باید قیمت آزاد آن را به فقرا پرداخت نماید؟

ج - پول خارجی و مانند آن از اشیایی که نشانه ندارند، بعد از یأس از پیدا شدن صاحبش با اجازه از مجتهد، باید برای صاحبش صدقه داد و چون مال مردم است، لازم است به بالاترین قیمت که خریداری می‌شود، بفروشند و ناگفته نماند هر زمان که صاحبش پیدا شد، اگر مطالبه نمود، صدقه دهنده ضامن است و ثواب به خودش بر می‌گردد و در کیفیت صدقه دادن، باید توجه داشت که صدقه، از مصادیق خیر و معروف باشد، نه از مصادیق شر و منکر، مانند صدقه‌ای که سبب تبلی و گداپروری و

کوبیدن شخصیت افراد گردد.^۱

۷۶/۹/۱۰

﴿س ۳۹﴾ چنانچه لقطه، جنس قیمتی مانند (طلا و ساعت و...) باشد، پیداکننده طبق حکم شرع آن را تعریف نموده و یا از پیدا شدن صاحب جنس، ناامید بوده است. آیا پیدا کننده آنها شرعاً مجاز است به کارشناس و خبره مراجعه کرده، طبق تعیین قیمت آنان، این اجناس را بفروشد و یا خودش به همان قیمت تعیین شده، آنها را بردارد و پولش را به فقرا بدهد، و یا باید خود جنس را به یک نفر فقیر بدهد؟ (لازم به یادآوری است که منظور از این فروش، بردن سود شخصی نیست).

ج - باید یا عین جنس به عنوان صدقه به فقیر داده شود و یا قیمت واقعی که

۷۶/۹/۱۰

در بازار خرید و فروش می شود.

﴿س ۴۰﴾ آیا در لقطه، اذن مجتهد شرط است؟ در مورد مجهول المالک و ردّ

مظالم چطور؟

ج - احتیاط در مجهول المالک، لقطه و مظالم عباد، اخذ اجازه از مجتهد

۷۶/۵/۱۷

در صدقه دادن برای صاحبانش می باشد.

﴿س ۴۱﴾ مسافری نا آشنا به منزل ما آمد و بعد از مدتی فهمیدیم که یک عدد

انگشتر عقیق به جا مانده است. حالا چه باید کرد؟ انگشتر به همین وضع؛ یعنی بدون صاحب اصلی، باقی بماند؟ آیا ممکن است تا هنگام پیدا شدن صاحب اصلی، مورد استفاده شخصی قرار داد، در این صورت چگونه؟

ج - اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن، صاحبش پیدا شود، احتیاط

واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد؛ و اگر نشانه داشته باشد

و قیمت آن از ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار کم تر است و صاحب آن معلوم

باشد، نمی تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد

می تواند به قصد اینکه ملک خودش شود بردارد، و اگر نشانه دار باشد و

قیمت آن به ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار برسد، باید تا یک سال اعلام کند،

اگر صاحبش پیدا نشد می تواند ملک خود قرار دهد، به این نیت که هر

۱. برای توضیح بیشتر در مورد مسائل صدقه، به مجمع المسائل این جانب، (ج ۱) مراجعه فرمایید.

وقت صاحبش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد و می‌تواند برای صاحبش نگهداری کند و یا به نیت او برایش صدقه بدهد و در صورتی که صاحبش پیدا شود، ضامن است و ثواب صدقه به خودش بر می‌گردد. در صورتی که مال پیدا شده نشانه‌دار باشد و به قیمت فوق برسد ولی از اول بدانند که به واسطهٔ اعلان، صاحب آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند از همان روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد. ۷۶/۱۲/۷

﴿س ۴۲﴾ این جانب رانندهٔ کامیون هستم. در بیابان نزدیک غروب گوسفندی را دیدم که از گله جا مانده بود. به خاطر اینکه حیوانی آن را از بین نبرد، آن را گرفتم و چند کیلومتر بعد به یک پاسگاه ژاندارمری تحویل دادم، آنان گفتند ما گله‌دارها را می‌شناسیم. اگر گوسفند به دست صاحبش نرسیده باشد، تکلیف بنده چیست؟

ج - اگر اطمینان ندارید که به صاحبش مسترد شده باشد، ضامن هستید و باید به قیمت روز، برای صاحبش صدقه بدهید. ۷۴/۲/۱۰

﴿س ۴۳﴾ رانندهٔ اتوبوس هستم که در خارج از شهر کار می‌کنم. گاهی چیزهایی از لوازم مسافران جا می‌ماند. صاحبانشان را نمی‌شناسیم، تکلیف چیست؟

ج - اگر جایی برای این گونه لوازم، معین شده، باید اشیای پیدا شده را به آنجا سپرد و گرنه با یأس از پیدا شدن صاحب، از طرف او باید به فقرا و مستمندان صدقه داد. ۷۱/۱۱/۱۷

﴿س ۴۴﴾ برای تعمیر ماشین خود به تعمیرگاه مراجعه کردم. بعد از تعمیر ماشین و آمدن به خانه، درون ماشین یک آچار پیدا کردم. به همان جا مراجعه کردم صاحب تعمیرگاه گفت مال ما نیست. تکلیف بنده چیست؟

ج - لقطه است و حکم پول را دارد که هر زمان از پیدا شدن صاحبش مایوس شدید، برای او صدقه بدهید، و مجاز هستید قیمت کنید و پولش را برای او صدقه بدهید. ۷۵/۲/۱۳

﴿س ۴۵﴾ در سال ۱۳۵۶ در یک کارخانهٔ آسفالت سازی مبلغ چهل و دو هزار تومان پیدا کردم. رئیس کارخانه اعلام کرد مبلغ گم شده، مربوط به فلان کارگر افغانی است،

ولی من نگفتم که آن را پیدا کرده‌ام و پول را خرج نمودم. بعد از انقلاب از کار خود پشیمان شدم، ولی آن کارگر افغانی را پیدا نکردم. اکنون وظیفه بنده چیست؟

ج - اگر با آن پول، چیزی مانند منزل و ماشین خریداری نموده‌اید و فعلاً موجود است، به نسبت پولی که از آن مسلمان افغانی بوده، معامله فصولی است و به اعتبار مصلحت در امر غایب، باید به همان نسبت برایش صدقه بدهید؛ و اگر چیزی خریده‌اید که مصرف شده، مانند مواد غذایی، باز هم باید ملاحظه کرد، در آن روز با آن پول چه مقدار مواد غذایی می‌شد خرید، و الآن به همان مقدار باید محاسبه و پول آن را برای صاحبش صدقه بدهید، و ناگفته نماند که صدقه را به افراد مستمند بدهید نه مصارف امور خیریه دیگر.

۷۱/۱۲/۱

﴿س ۴۶﴾ مقداری طلا در کمربندی جاده قم - اصفهان به ارزش تقریبی پنجاه هزار تومان پیدا شده است، آیا نیاز به اعلان دارد، با اینکه محل قابل اعلان و آگهی کردن نیست؟ آیا می‌توان آن را به فقیر صدقه داد؟

ج - برای مدتی در اماکن نزدیک به آن محل به صورت اعلامیه در حد قدرت، اعلام گردد و با اطمینان به پیدا نشدن صاحب آن - که در این‌گونه موارد هم اطمینان سریع حاصل می‌شود - مجاز هستید برای صاحبش به فقیر صدقه بدهید و یا اینکه پولش را به قیمت روز، صدقه دهید. ۷۴/۷/۱۳

﴿س ۴۷﴾ چیزهایی که پیدا می‌شود، در چه صورتی برای پیدا کردن صاحبش باید تلاش کرد، و در چه صورتی لازم به اعلام نیست؟ در زمان ما وضعیت چگونه است؟

ج - اگر قیمت چیز پیدا شده از یک درهم کم‌تر باشد (۱۲/۶) نخود نقره سکه‌دار) تعریف آن لازم نیست و می‌تواند تملک نماید، کما اینکه می‌تواند برای صاحبش صدقه بدهد؛ و اما اگر قیمت آن از مقدار مذکور بیشتر است و دارای نشانه است، باید تا یک سال، تعریف نماید و کیفیت تعریف هم به نحوی باشد که بگویند یک سال تعریف کرده و در بوته فراموشی سپرده نشده، و یکی از مصادیق تعریف، آن است که از روز

یافتن آن تا یک هفته هر روز، و بعد تا یک سال هر هفته یک بار، در محل اجتماع مردم اعلان کند و بعد از آن می تواند تملک نماید، و یا برای صاحبش صدقه بدهد، لیکن برداشتن لقطه‌ای که اطمینان به پیدا کردن صاحبش را ندارد، مکروه است. ۷۴/۶/۲۴

﴿س ۴۸﴾ لقطه‌ای که قابل تعریف نیست، مثل یک اسکناس صد یا هزار تومانی که بدون ظرف و علامت دیگری است که بتوان تعریف کرد، حکمش چیست؟ ج - باید صدقه داده شود و تملک، جایز نیست. ۸۳/۵/۲۴

پنجم. مجهول المالك

﴿س ۴۹﴾ کتاب‌هایی که در فرودگاه جدّه طیّ سال گذشته توسط مأموران سعودی از زائران خانه خدا اخذ و ضبط گردیده، اکنون به سازمان حج و زیارت، عودت داده شده است، در حالی که اکثر کتاب‌ها مشابه‌اند و صاحبان آنها در بین هفتاد هزار زائر سال گذشته، نامشخص است و تشخیص کتاب‌ها حتی از سوی صاحبان آنها هم کاری دشوار است و گاهی غیر ممکن و مراجعه صاحبان آنها به سازمان برای دریافت کتب، موجب عُسر و حَرَج است. حکم شرعی در مورد این کتاب‌ها چیست؟

ج - نسبت به امثال مفاتیح و مناسک و غیر آنها از کتبی که نُسخ زیاد و مشابه دارد و شاهد حال و رضایت و طیب نفس، در دادن آنها به کتابخانه‌ها و یا هبیه به افرادی که مورد مطالعه قرار می دهند، وجود دارد، تصرّف در آنها به این نحو جایز است، و اما نسبت به معدود کتبی که به این نحو نیستند، احتیاط به اعلام، ولو در یک روزنامه کثیرالانتشار و قرار دادن مدّتی که توان مراجعه برای صاحبان آنها باشد، مطلوب، بلکه شاید لازم باشد و با عدم مراجعه به حکم مجهول المالك بودن، مجاز در صدقه دادن برای صاحبانش هستید. ۷۶/۴/۱

﴿س ۵۰﴾ تکلیف وسایل به جامانده از دانش آموزان در مدرسه، مثل کت، کاپشن، چتر و قلم چیست؟ اگر اعلام شود و صاحب آنها نیاید، چه باید کرد؟

ج - با یأس از پیدا شدن صاحب آنها، مجازید برای آنها صدقه بدهید.
۷۶/۵/۲۱

﴿س ۵۱﴾ این جانب با کسی نزاع داشتم و به دلیل همین اختلاف، وی موتور بنده را به اداره آگاهی تحویل داده است. بعد از چندی سند ارائه دادم، ولی موتور بنده نبود، آنان گفتند می توانیم یکی از موتورهایی که در انبار است را به شما تحویل بدهیم. بنده یقین دارم که این موتور، مجهول‌المالک است، آیا شرعاً حق گرفتن آن را دارم؟

ج - اگر مطمئن باشید که موتور از آن خودتان نیست، تصرف در مال غیر است و جایز نیست؛ مگر آنکه مجهول‌المالک باشد و با مجوز شرعی به شما فروخته شود و یا آنکه مطمئن باشید موتور از کسی است که موتور شما را برده است.
۷۴/۸/۱

﴿س ۵۲﴾ آیا شخص فقیر می تواند ردّ مظالم خود را به زوجه یا اولاد خود بدهد؟
ج - به شرط اینکه زوجه و یا اولاد، فقیر باشند، می تواند به آنها بدهد و آنها مالک می شوند و می توانند دوباره به آن مرد ببخشند، و او اگر بخواهد باز ردّ مظالم بدهد تا دینش ادا شود، مانعی ندارد.
۷۲/۹/۲

﴿س ۵۳﴾ آیا غیر سید می تواند ردّ مظالم را به سید بدهد؟

ج - در صدقات مندوبه و واجبه همچون مظالم و کفارات و غیر آنها، بین سید و غیر سید فرقی نیست، و تنها عدم جواز صدقه غیر سید به سید، مختص به زکات واجب است.
۷۰/۵/۱۴

باب سوم: کوچه‌ها و معابر عمومی

﴿س ۵۴﴾ در روستای ما عده‌ای در کوچه‌ها و خیابان‌های روستا درختان میوه می‌کارند و چون این کوچه‌ها عمومی و محلّ گذر عام است و آب آن نیز از آب عمومی استفاده می‌شود، آیا استفاده از میوه آنها اشکال شرعی دارد یا نه؟
ج - مانعی ندارد، چون ظاهر غرس و کاشتن آنها در معابر عمومی، بدون

اعلام عدم رضایت نسبت به استفاده از میوه‌های آن، دلیل بر عدم کراهت و وجود رضایت است، بعلاوه که چون معابر عمومی برای همگان است، غرس درخت برای استفاده شخصی، غضب است، گرچه میوه‌اش ملک مالک درخت است.

۷۸/۲/۲۲

﴿س ۵۵﴾ احتراماً به استحضار می‌رساند که با توجه به تبصره ۱ بند ۲ ماده ۵۵ قانون شهرداری که مقرر می‌دارد: «سَدِّ معابر عمومی و اشغال پیاده‌روها و استفاده غیرمجاز آنها برای کسب و یا سُکنی و یا هر عنوان دیگری ممنوع است و شهرداری، مکلف است از آن جلوگیری کند و در رفع موانع موجود و آزاد نمودن معابر و اماکن مذکور به وسیلهٔ مأمورین خود رأساً اقدام کند»، عده‌ای از مغازه‌داران با گماردن وسایل خود در خارج از مغازه و پیاده‌روها، مشکلاتی همچون مشکل رفت و آمد عابران محترم پیاده را ایجاد نموده‌اند. نظر حضرت عالی در مورد گذاردن وسایل در خارج از مغازه و پیاده‌روها با توجه به مشکلات آن چیست؟

ج - هرگونه تصرف در معبر، در صورتی که مزاحمت برای عابران داشته باشد، نباید انجام گیرد و انسان باید از آن اجتناب نماید.

۷۷/۱۱/۱۱

﴿س ۵۶﴾ درخت‌های میوه‌دار، از جمله توت، که در معابر عمومی و کنار جاده‌ها و پارک‌ها موجود است، خوردن میوه‌شان چه صورتی دارد؟

ج - استفاده از میوه درختان کنار جاده‌ها و معابر که محصور نمی‌باشد، مانعی ندارد، چون ظاهر وضع آنها اماره بر اباحه و جواز تصرف است.

۷۶/۴/۸

﴿س ۵۷﴾ هدایت کردن فاضلاب اماکن به معابر عمومی که بهداشت محیط را به مخاطره می‌اندازد، چه حکمی دارد؟

ج - حرام است و هدایت کننده هم ضامن خطرهاست، چون «مَنْ أضر بشيءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ ضَامِنٌ»^۱.

۷۸/۹/۲۲

۱. وسائل الشیعة ۲۹: ۲۴۱، أبواب موجبات الضمان، باب ۸، حدیث ۲.

﴿س ۵۸﴾ کوچه‌ای بن بست که دارای چند خانه در حال ساخت است و چون احتیاج به برق دارد می‌بایست یکی از صاحب‌خانه‌ها داوطلب شود، برای وصل برق به اداره مراجعه و تقاضای برق نمایند. بازرسین باید از محل بازرسی کنند تا دستورات لازم را بدهند، لذا پس از بررسی، آنها اعلام نمودند که باید مبلغی را به اداره واریز کرده و فیش آن را تحویل دهید تا نسبت به نصب تیر و کشیدن سیم، اقدام نمایند. این جانب داوطلب شدم و پول را به حساب، واریز و برق را در آن کوچه وصل نمودم پس از وصل برق، اداره اعلام نمود که از نظر مقررات قانونی باید این مبلغ را که بابت تیر و سیم پرداخت نموده‌اید به دولت جمهوری اسلامی واگذار نمایید و اگر واگذار نکنید، برخلاف قانون است؛ بنده نیز آن را طبق قانون واگذار کردم. سؤالی که از جناب عالی دارم این است که: آیا به نفر بعدی که (از همسایگان) می‌باشد و می‌خواهد برق آماده را نصب کند، می‌توانم بگویم که من راضی نیستم تا حق السهم پول تیر و سیم را بدهید، یا اینکه این مبلغ از دستم رفته است و هیچ‌گونه حقی ندارم؟

ج - تابع مقررات است، یعنی اگر مقررات اداره برق بر حق داشتن شما است، نسبت به برق‌کشی دیگران عدم رضایت شما در حرمت، مؤثر است، و الا فلا، چون شما حقی ندارید و عدم رضایت بدون حق، بی‌فایده است.

۷۸/۲/۲۵

﴿س ۵۹﴾ شخصی پشت منزلش به کوچه بن بست منتهی می‌شود، با توجه به اینکه از کوچه دیگری رفت و آمد می‌کند، آیا می‌تواند بدون اطلاع و رضایت اهالی کوچه بن بست، اقدام به گشودن در یا پنجره‌ای به سوی این کوچه نماید؟

ج - باز کردن در و پنجره در کوچه‌های بن بست، برای کسانی که در خانه‌شان در آن کوچه قرار ندارد، بدون رضایت و اجازه اهل آن کوچه جایز نیست.

۶۹/۱۰/۵

﴿س ۶۰﴾ این جانب ساکن روستا هستم و یک باب منزل مسکونی دارم. به هنگام بارندگی، آب‌های جاری شده از نزولات آسمانی از کوچه‌های محله

بالا از طریق آبراه باریکی سرازیر می‌شود و برای ماکه در پایین هستیم، زیان‌هایی را به همراه می‌آورد. لازم به یادآوری است که در گذشته، آب‌های جاری محل از سه مسیر مختلف، عبور می‌کرد؛ اما در سال‌های اخیر، صاحبان منازل که مسیر آب از کوچه آنها عبور می‌کرده، با بالا آوردن سطح کوچه‌ها جلوی مسیر آب را گرفته و عبور تمامی آب‌های جاری را فقط به مسیری باریک به سوی منزل حقیر جاری کرده‌اند. خواهشمند است حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید.

ج - تصرف افراد در کوچه‌ای که شارع عام است و محل عبور آب ساختمان‌های سابق بوده و با تغییر در محل آن، باعث ضرر به عابرین و یا خانه و افراد شود، جایز نیست و حرام است. ۷۵/۲/۱۰

باب چهارم: املاک مجاور

﴿س ۶۱﴾ همسایه‌ای دارم که کلّ زمینش را ساختمان نموده و مقدار چهار متر از بر ساختمان ما که حیاط ساختمان ماست، جلوتر رفته و سه طبقه بالا رفته و موجب شده که نور ساختمان ما کم و فضای آن گرفته شود و از همه مهم‌تر، بر ساختمان ما مشرف گردیده است. کارشناس دادگستری نیز نظر داده که باعث کاهش قیمت ساختمان ما شده است. خواهشمند حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید.

ج - ضرر زدن به همسایه و در مشکل قرار دادن و ایجاد حرج نمودن برای او به وسیله ساختمان‌های چند طبقه که نور و روشنایی خانه همسایه را بگیرد و یا قیمتش را تنزل دهد و یا باعث اشراف و یا غیر آنها گردد، همه و همه، حرام و غیر جایز است. ۷۸/۹/۷

﴿س ۶۲﴾ حکم تکلیفی و وضعی احداث «دَر» در ملک و دیوار اختصاصی خود به ملک غیر، بدون قصد عبور از ملک غیر چیست؟ در صورتی که قصد عبور داشته باشد، آیا فقط می‌توان مالک «در» را به عدم عبور (مثلاً با گذاشتن مانع) ملزم نمود یا اینکه

می‌توان وی را به قلع در احداثی ملزم کرد؟ در این صورت، هزینه آن و ترمیم دیوار بر عهده کیست؟

ج - باز کردن در و یا پنجره در ملک خود که موجب اذیت و آزار و ضرر زدن به همسایه گردد، حرام و غیر جایز است و باید به نحوی باشد که به خانه غیر، اشراف نداشته باشد؛ و اما باز کردن در با فرض عبور از ملک غیر، حرمتش واضح است و با فرض عدم عبور، اگر نفس گذاشتن دَر، موجب اضرار باشد نیز حرام است، و مخارج قلع و قمع هر چیزی که برای همسایه ضرر دارد، به عهده بازکننده است که سبب اذیت و ضرر شده است.

۷۸/۳/۱۰

﴿س ۶۳﴾ شاخ و برگ و ریشه‌های درختی باعث آسیب دیدن همسایه شده است، آیا وی حق دارد ریشه‌ها و یا آن قسمت از شاخه‌ها که بر زمین او سایه انداخته و باعث ضررش شده را قطع نماید؟

ج - در مفروض سؤال، صاحب زمین (همسایه) می‌تواند ریشه و شاخه درخت را بعد از آنکه به مالک درخت رجوع کرد و وی ترتیب اثر نداد و قطع ننمود، قطع نماید، به شرط اینکه باعث اختلاف نشود؛ وگرنه باید به مسئولان قانونی مراجعه نماید.

۷۴/۱۱/۲۹

﴿س ۶۴﴾ آیا مالک ملک مجاور می‌تواند سبب ضرر و اذیت و باعث مزاحمت همسایه شود یا خیر؟

ج - همسایه نه تنها از جهت حق الجوار و انصاف نباید سبب ضرر به همسایه شود، بلکه شرعاً تصرف همسایه در ملکش به نحوی که موجب ضرر و یا جرح و یا فساد در خانه و ملک همسایه شود، حرام و غیر جایز و موجب ضمان است، و نمی‌تواند و نباید چنین تصرفاتی را در ملکش انجام دهد و سلطه ناس بر اموال که یک قاعده شرعی عقلائی است، اگر خود، منصرف و غیر شامل از چنین تصرفاتی نباشد، محکوم قاعده لاجرح و لا ضرر و نفی فساد است.

۸۱/۴/۴

باب پنجم: حریم - حق ارتفاق

﴿س ۶۵﴾ آیا فرد یا ارگانی بدون جلب رضایت اهالی و کشاورزان روستا می تواند در حریم آن روستا تحت هر عنوانی، چاه آب حفر نماید؟ (با توجه به اینکه صرفاً حریم روستا چراگاه گوسفندان روستا محسوب می شود).

ج - چراگاه های هر قریه جزء حریم آن قریه است و تصرف مانع از استفاده مردم قریه از حریمشان، غیر جایز است. ۷۷/۱/۲۷

﴿س ۶۶﴾ آیا افراد غیر بومی می توانند از کوه هایی که به عنوان مرتع حیوانات اهلی محلی است و اهالی به آن نیازمند هستند، استفاده نمایند؟ در صورت عدم جواز، آیا نسبت به مراتع استهلاک شده نسبت به اهالی محل، ضامن اند؟

ج - اگر حریم قریه باشد و خود اهالی به آن نیاز داشته باشند، دیگران نمی توانند آن را تصرف نمایند و اگر تصرف کردند، ضامن اند. ۷۹/۳/۲۴

﴿س ۶۷﴾ معیار در کوه های عام که باید مورد استفاده اهالی روستا قرار گیرد، چیست؟ نفوس، آب رفت و یا سایر نیازمندی های دیگر؟

ج - حدّ چراگاه هایی که حریم قریه است، به مقدار حاجت اهالی است به حسب عادت، به طوری که اگر دیگران تصرف کنند، اهالی قریه در عُسر و حَرَج واقع می شوند و این معنی با کثرت اهالی و مواشی و... فرق می کند. ۷۹/۳/۲۴

﴿س ۶۸﴾ کوه های عمومی که به عنوان مرتع حیوانات همه اهالی یک منطقه محسوب می شود، آیا کسی می تواند صرفاً به دلیل نزدیک بودن به زمینش آن را تصاحب کند و زیر کشت ببرد؟

ج - اگر جزء حریم منطقه مذکور باشد، کسی حق تملک ندارد و اگر خارج از حریم باشد، تملک آن با احیا، مانعی ندارد. ۷۹/۳/۲۴

﴿س ۶۹﴾ در برخی قریه ها و مناطق، چنین رسم است که صحرا و کوه عام را در بین خود، حدود بندی می کنند که حریم قریه، مشخص باشد. هر کدام در حدود خود،

محصول دیمی می‌کارند و علف آن را جمع می‌کنند. شخصی برای زمستان مواشی خود و افراد دیگر، از حدود شخص دیگری علف جمع می‌کند و آن افراد که حدود، متعلق به آنها بوده، آن علف را می‌گیرند. آیا این کار، شرعاً جایز است یا خیر؟ بعضی از مردم از شخص دیگری پول می‌گیرند و اجازه می‌دهند که از حدودی که متعلق به آنهاست، علف جمع آوری کند. آیا گرفتن پول برای آن افراد، شرعاً جایز است یا خیر؟

ج - حدود مشخص شده، در حکم ملک برای صاحبان آن حدود است و همه آثار ملکیت - از جواز تصرف صاحب و خرید و فروش علوفه اش و عدم جواز تصرف دیگران در محدوده دیگری به هر نحو از انحا - بر آن بار می‌شود؛ و باید دانست هر قرارداد و حيله‌ای برای رفع نزاع و اختلاف و مشخص شدن حدود حریم و چراگاه‌ها مقرر می‌شود، به حکم حد و تقسیم و قرارداد بودن از طرف من له الحق، رعایتش واجب است و تخلف از آن، حرام.

۷۷/۵/۱۸

﴿س ۷۰﴾ آیا با مسلوب‌المنفعة شدن قنات و چاه‌های آن که در زمین‌های افراد دیگر قرار گرفته است، حق حریم چاه‌ها و مظهر قنات و مساحت چاه‌ها برای مالکان قنات به عنوان حق ارتفاقی، به قوت خود محفوظ است؟

ج - همه آنچه قبل از بایر شدن چاه و قنات و قبل از مسلوب‌المنفعة شدن آنها حریم محسوب می‌شده - اگر هنوز صاحبان قنات و چاه‌ها می‌خواهند آن را آباد کنند و از نظر مقررات دولتی هم اجازه داده می‌شود - حریم‌ها به قوت حریم بودن باقی است؛ یعنی تصرفاتی که مانع از رفتن و سرکشیدن به قنات و چاه‌ها و لایروبی آنها باشد، جایز نیست؛ اما اگر قنات و مظهر آب، از حیث استفاده افتاده و دیگر قابل آباد شدن نیست و یا مقررات، اجازه آن را نمی‌دهد و حریم هم جزو اراضی موات بوده و به تبع قنات، حریم شده و مالک قنات هم نمی‌خواهد روی آن قنات و حریم، ساختمان و یا کار دیگری انجام دهد، حریم به موات قبلی خود برمی‌گردد.

۷۸/۷/۱۶

﴿س ۷۱﴾ آیا شرعاً برای چاه‌ها و قنات‌ها، حریم در نظر گرفته شده است؟

ج - حریم جوی‌ها و مجاری آب و چاه‌ها به قدری است که بتوان رفت و آمد نمود و در لایروبی و کشیدن گل چاه‌ها، جایی برای ریختن گل‌ها و بردن آنها باشد و به هر حال، مقداری از اطراف چاه و قنات که مورد نیاز آنهاست، حدّ حریم است؛ و اما حریم چاه‌ها از حیث منبع آب بودن تا جایی است که حفر قنات دیگری برایش ضرر نداشته باشد.

۷۸/۷/۱۶

﴿س ۷۲﴾ از لحاظ شرعی، حقّ حریم چاه‌های قنات در زمین‌های مجاور و متعلق به

غیر، چقدر است؟

ج - تابع سبق ملکیت قنات و ملکیت حریم است؛ یعنی اگر مالکیت قنات قبل از مالکیت حریم بوده، نتیجتاً زمین مجاور، قبلاً حریم شده، و اگر مالکیت زمین مجاور از قبل بوده، حریم شدنش منوط بر رضایت آنهاست.

۷۸/۷/۱۶

﴿س ۷۳﴾ شخصی در روستایی در حریم زمین دیگران، ساختمان می‌سازد. در ابتدا

از اهل روستا، کسی از ساختمان‌سازی او جلوگیری نکرده است؛ اما بعد از تکمیل شدن ساختمان، صاحبان آنها ادّعی حق می‌کنند. حکم شرعی آن چیست؟

ج - تصرّف و احیای حریم املاک شخصی و یا روستاها بدون اجازه صاحبان و اهالی روستا، جایز نیست و با احیا و ساختمان‌سازی، مالک نمی‌شود و صاحبان املاک و اهالی روستا می‌توانند کسی را که در حریم آنها ساختمان ساخته، مجبور به برداشتن ساختمان و یا اجاره حریم نمایند و اگر راضی به شرکت هم بشوند، مانعی ندارد. به هر حال، جواز تصرّف، منوط به رضایت صاحبان حریم است.

۸۰/۲/۱۸

﴿س ۷۴﴾ چنانچه شخصی، در حریم رودخانه یا محلّ سنگلاخ، بدون مجوّز

قانونی، اقدام به ساخت و ساز بنا و یا غرس درخت میوه نماید، مالکیت چنین عملی از نظر شارع مقدّس اسلام چگونه است؟

ج - اگر حریم رودخانه یا سنگلاخ، جزء عُرفگاه‌های حکومت باشد و حکومت، حسب مصالح جامعه با نظر نمایندگان مردم، ساخت و ساز و درختکاری در آنها را ممنوع کرده است، کسی که اقدام به بنا یا غرس درخت نموده است، مالک زمین نمی‌شود و حکم تصرّف در مال غیر را دارد. ۷۹/۴/۲۵

﴿س ۷۵﴾ با توجه به اینکه وقف، حبس کردن عین و تسبیل منفعت آن است، آیا می‌شود املاک موقوفه (وقف) را حق ارتفاق برای ملک غیر، قرار داد؟

ج - بعد از تحقق وقف، کسی حق ندارد زمین موقوفه را مرافق قرار دهد و جایز نیست، زیرا تصرّف بر خلاف نظر واقف است و جایز نبوده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها»، ولی اگر ابتداءً به عنوان مرافق وقف شود، استفاده مرافق نمودن از آن، جایز و درست است و احکام وقف بر آن مترتب است. ۸۰/۱۰/۲۲

باب ششم: سلب مالکیت - ملی کردن

﴿س ۷۶﴾ ۱. چنانچه در یک طرح عمرانی، ملکی در مسیر واقع شود و مالکین آنها هم به هیچ قیمتی حتی قیمت کارشناسی، راضی نشوند، تکلیف چیست؟ ضمن اینکه خیابان مورد نظر هم از نیازهای اساسی شهر می‌باشد.

۲. راجع به مسجد و حسینیه‌ای هم که در مسیر است چه باید کرد؟

ج ۱ - با پرداخت قیمت واقعی (نه قیمت کارشناس رسمی که معمولاً کم‌تر از قیمت واقعی است) که مردم معمولاً با آن خرید و فروش می‌نمایند، نمی‌توان گفت که تخریبش حرام است.

ج ۲ - حسینیه و مسجد هم حکم ملک شخصی را دارد، با این تفاوت که باید در جای نزدیکتر به آنها همان مسجد و حسینیه ساخته شود و به نام آنها وقف گردد. ۸۰/۱۰/۲۲

باب هفتم: حقوق معنوی - حق التألیف

﴿س ۷۷﴾ آیا شرعاً جایز است کسی مطالب سخنرانی فردی را ضبط یا یادداشت نماید یا مطالب خطبه‌ها و موعظه‌ها و یا دروسی را که استاد تدریس می‌کند، جمع‌آوری نماید و بدون ذکر مأخذ و منبع و بدون اجازه سخنران و واعظ و استاد، انتشار دهد؟ و اموالی که از این راه به دست می‌آورد، چه حکمی دارند؟

ج - جایز نیست؛ چون نحوه سرقتی محسوب می‌شود، مگر در رابطه با مطالب متفرقه‌ای که سیره بر نقل آنها بوده و احتیاج به اجازه از نظر عرفی ندارد. ۷۶/۹/۱۳

﴿س ۷۸﴾ تکثیر نشریات و کتب علمی و متعلق به دیگران به همان زبان و شکلی که چاپ شده، از طریق چاپ و عکسبرداری (افست) به قصد فروش و بهره‌برداری مادی، چه حکمی دارد؟ همچنین حذف و یا تغییر نام مؤلف در چاپ اثر، چگونه است؟

ج - تا منع ننموده باشند، مثل اینکه پشت کتاب بنویسد «حق طبع و نشر محفوظ» و یا بنای عرفی و عقلایی بر عدم جواز نشر و تکثیر آن نباشد، مانعی ندارد؛ و الا چون تصرف در امور متعلق به غیر است و مشمول حدیث «لا یحل دم امریء مسلم ولا ماله الا بطیبة نفس منه»^۱ به ضمیمه الغای خصوصیت از مال به حقوق معنوی می‌باشد، بعلاوه که بنای عقلا هم بر عدم جواز تصرف در حقوق معنوی دیگران همانند حقوق مادی آنها است. ۷۶/۹/۱۳

﴿س ۷۹﴾ آیا کسی که کتاب چاپ شده را از بازار خریداری نموده، می‌تواند بدون اجازه مؤلف، آن کتاب یا بخشی از کتاب را به صورت نرم‌افزار رایانه‌ای درآورد؟ و در صورتی که پولی هم در مقابل عرضه این برنامه‌ها گرفته نشود، آیا اجازه مؤلف لازم است؟

ج - اگر بین مردم و صنف مطبوعات و مؤلفان بنا بر منع وجود نداشته

۱. وسائل الشیعة: ۵، ۱۲۰، أبواب مکان المصلی؛ باب ۳، حدیث ۱.

باشد، مانعی ندارد و جایز است؛ و در صورت منع مؤلف یا بنای مؤلفان بر منع، به حکم تصرّف در حقوق متعلّق به غیر، جایز نیست. ۸۳/۹/۲۵

﴿س ۸۰﴾ آیا استفاده از برنامه‌های کاربردی رایانه‌ای دیگران در تولید نرم‌افزارهایمان و فروش برنامه‌های جدید، مستلزم جلب رضایت و اجازه آنهاست؟

ج - معیار در این گونه امور، همان بنا و قرارداد عملی که منع ضمنی است، می‌باشد که مورد قبول و پذیرش عقلا و مردم است و همین معیار، کفایت می‌کند و موجب حقّ است. ۷۸/۵/۲۹

﴿س ۸۱﴾ تکثیر بدون اجازه برنامه‌های رایانه‌ای که توسط مسلمانان و یا کفار ذمّی تولید شده باشد، چه حکمی دارد؟

ج - اگر بنا، بر عدم تکثیر است، جایز نیست و خود بنا، ایجاد حق می‌نماید و فرقی هم بین مسلمان و ذمّی و غیر ذمّی نیست؛ چون حقوق و اموال همه انسان‌ها محترم است. ۷۸/۵/۲۹

﴿س ۸۲﴾ اشخاص و مؤسّسات با صرف هزینه‌های هنگفت، مبادرت به تهیه و تولید برنامه‌های مفید و سودمند رایانه‌ای می‌کنند که هم اکنون این گونه برنامه‌ها نقش بسزایی در اشاعه و رواج فرهنگ دینی و تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام در سراسر جهان دارند؛ لیکن بعضی افراد سودجو، بدون تحصیل رضایت پدیدآورندگان و مالکان معنوی این محصولات، با استفاده از وسایل و ابزارهای نوین، با کم‌ترین هزینه و زحمتی اقدام به نسخه‌برداری و تکثیر این برنامه‌ها و فروش آنها در بازار می‌کنند که چه بسا موجب دلسردی پدیدآورندگان آنها می‌شوند. با توجه به مقدمه فوق، نظر حضرت عالی در مورد مسائل ذیل چیست:

۱. آیا افراد می‌توانند علی‌رغم منع و شرط عدم تکثیر از جانب پدیدآورندگان اصلی این محصولات، جهت کسب منفعت و سود، اقدام به تکثیر و توزیع این محصولات کنند؟

۲. آیا افراد مجازند که با تغییرات مختصری در تمام یا بعض مطالب یا ظواهر این برنامه‌ها، بدون آنکه خلّاقیت و نوآوری‌ای از خویش داشته باشند، آنها را جهت فریب

و اغوای دیگران، به نام خود منتشر و عرضه کنند؟

۳. در صورتی که اعمال فوق حسب مقررات و قوانین دولت جمهوری اسلامی و در زمان بسط ید حاکم اسلامی، ممنوع باشد و یا تحت شرایطی مضبوط شده باشد، آیا تبعیت از این قوانین و مقررات، لازم است؟

ج ۱ و ۲ - اقدام و تکثیر آثار دیگران که مورد منع آنهاست، حرام و غیر جایز است: «لا یحل مال امرء مسلم إلا بطیبة نفس منه»^۱ و چگونه امر ارزشداری که عرفاً مربوط به دیگران است و مال آنها حساب می‌شود، تصرف در آنها بدون جلب رضایت صاحبان آنها مباح باشد! و فرقی بین عین خارجی و یا منفعت و یا اثر نیست؛ چون همه و همه آنها از نظر عرف و عقلا، مال مرتبط به دیگران و امر با ارزش و مضاف به آنهاست. پس جواز تصرف به هر شکل، منوط به طیب نفس و رضایت صاحبان آنهاست.

ج ۳ - با توجه به آنچه ذکر شد، تبعیت، لازم و تخلف از آنها حرام است؛ چون سبب تصرف در مال دیگران، بدون رضایت آنهاست. بعلاوه که از حیث مقررات حکومتی هم به اعتبار لزوم رعایت حدود و مقررات اجتماعی، تبعیت از آنها لازم است.

﴿س ۸۳﴾ آیا مخترع نسبت به اختراع خود، دارای حق خاصی است، به صورتی که

دیگران نتوانند از روی آن الگوبرداری و مونتاز نمایند؟

ج - هر کسی نسبت به اختراع و آثار فکری و علمی و تجربی خودش، سلطه و حق دارد و تصرف در آنها تصرف در حق غیر است که بدون رضایت و اجازه اش حرام و غیر جایز است، که «لا یحل مال امرء مسلم إلا بطیبة نفس منه».

۷۶/۹/۱۳

﴿س ۸۴﴾ آیا حق تألیف، حق مشروعی است یا نه؟ اگر مشروع است، قابل واگذاری

و انتقال به غیر هست یا نه؟

۱. وسائل الشیعة ۲۱: ۱۰ أبواب القصاص فی النفس، باب ۱، حدیث ۳.

ج - گرفتن حقّ الزحمه یا حقّ التألیف برای در اختیار قرار دادن کتاب و نسخه اصل و یا اثر هنری، مانعی ندارد و شخص می تواند برای همیشه از چاپ منع نماید و یا به غیر، واگذار نماید؛ چون انسان بر مال خودش مسلط است و تصرف دیگران در مال او - که چاپ، مستلزم چنین تصرفی است - بدون رضایت، حرام است و عمل مسلمان، محترم و با ارزش است و چه بسا افراد حقیقی و یا حقوقی ای که برای ارزشمند بودن اثر یا کتابی مایل اند آن اثر یا کتاب، منحصر به فرد باشد.

۷۹/۱۰/۲۵

﴿س ۸۵﴾ در مورد کتب و یا آثاری که شامل نقاشی، طراحی، خوشنویسی، برنامه های رایانه ای و... که زائیده ذهن و ذوق هنرمندان است، آیا هنرمند و صاحب اثر می تواند برای همیشه نسبت به چاپ یا ممانعت از چاپ، صاحب حق باشد؟ اگر منع نکند چطور؟

ج - برای همیشه می تواند از چاپ و رایت برنامه های خود منع نماید؛ چون انسان بر مال خودش مسلط است و تصرف دیگران در مال او - که چاپ و رایت، مستلزم چنین تصرفی است - بدون رضایت، حرام است و عمل انسان، محترم و با ارزش است و چه بسا افراد حقیقی یا حقوقی که برای ارزش اثر یا کتابی مایل اند، آن اثر یا کتاب، منحصر به فرد باشد؛ و اگر منع نکرده ولی بنا بر عدم چاپ و تکثیر است نیز جایز نیست و خود بنا، ایجاد حق می نماید.

۶۸/۱۲/۶

﴿س ۸۶﴾ آیا نوشتن عباراتی چون «حقّ چاپ و نشر برای ناشر یا مؤلف محفوظ است»، حقّی را برای آنان ایجاد می کند؟ آیا چنین شرطی از نظر شرعی صحیح است؟

ج - آری، موجب حق می باشد، چون به عنوان یک شرط و قرارداد بین خودش و مشتری می باشد و شرط، صحیح و لازم الوفاست و تخلف از آن - قطع نظر از آنکه گناه و معصیت است - به حکم لاضرر، موجب ضمان نیز می باشد.

۸۴/۳/۲۰

﴿س ۸۷﴾ چاپ از روی کتب خارجی بدون تغییر و ترجمه و بدون اجازه از ناشر

خارجی، چه حکمی دارد؟

ج - اگر ناشر یا مؤلف منع نکرده باشد، مانعی ندارد، مگر آنکه دولت جمهوری اسلامی، به خاطر قوانین بین‌المللی که به آنها تعهد نموده است، آن را منع نماید.
۶۸/۱۲/۶

﴿س ۸۸﴾ برنامه‌های کامپیوتری اعم از فیلم، برنامه‌های آموزشی و سرگرمی که امروزه ساخته می‌شود را روی سی دی و یا دیسکت ذخیره می‌کنند و شخص با صرف هزینه‌ای بعضاً گزاف، اقدام به ساختن برنامه کامپیوتری می‌کند و بعد از ساختن برنامه کامپیوتری، شخص برنامه‌ساز به چند صورت ممکن است عمل کند که عبارت‌اند از:
الف. روی خود برنامه، کاری انجام می‌دهد که به اصطلاح، برنامه قفل می‌شود و نمی‌شود از CD کپی برداشت و فقط با CD اصلی می‌توان از برنامه استفاده کرد. اما جدیداً با یکسری ترفندها می‌توان قفل برنامه را شکست و از CD اصلی به اصطلاح رایت یا کپی برداشت.

ب. قفل، روی برنامه نمی‌گذارد، اما اعلام می‌دارد که حق چاپ و تکثیر ممنوع است.
ج. اصلاً نه قفل می‌گذارد و نه اعلام می‌دارد که حق چاپ و تکثیر ممنوع است، و به عبارتی اعلام موضع نمی‌کند؛ با توجه به این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا زمانی که روی برنامه قفل می‌گذارد، می‌توان کپی برداری کرد؟

۲. آیا زمانی که در داخل برنامه ذکر می‌کند که «حق چاپ و تکثیر ممنوع است» این نوشته نافذ است و شرط ضمن عقد حساب می‌شود. در این صورت کپی کردن چه حکمی دارد؟

۳. آیا وقتی که اعلام موضع نمی‌کند و روی برنامه ذکر نکرده که «حق چاپ و تکثیر ممنوع است»، می‌توان کپی برداری کرد؟

ج ۱ و ۲ - چون ساخت برنامه حاصل زحمات و تلاش و هنر خودش می‌باشد و این اثر به عنوان مال او محسوب می‌گردد، بنابراین تصرف دیگران در مال او - که کپی و چاپ، مستلزم چنین تصرفی است - بدون رضایت او حرام است.

ج ۳ - اگر عدم ذکر این مطلب، دلالت به رضایت او دارد، مانعی ندارد.
۸۰/۱۰/۲۴

﴿س ۸۹﴾ ۱. آیا نقض حقوق مؤلفین و پدیدآوردندگان نرم افزارهای رایانه‌ای (شکستن و ارائه نسخهٔ تقلبی از آن) خلاف شرع می‌باشد؟

۲. آیا نقض حقوق پدیدآوردندگان نرم افزارهای رایانه‌ای، از مصادیق بارز دزدی محسوب می‌گردد؟ و از نظر شرعی، حکم متخلفین و ناقضین حقوق پدیدآوردندگان نرم افزارهای رایانه‌ای چیست؟

۳. حکم کسانی که مبادرت به زایل نمودن حق دیگران با شکستن قفل، عرضهٔ محصول قفل شکسته و استفاده از نسخ قفل شکسته می‌نمایند، چیست؟

۴. آیا عرف شدن یک موضوع که منجر به زایل نمودن حق دیگران می‌گردد، می‌تواند ملاک تعدی و نقض حقوق دیگران (و پدیدآوردندگان نرم افزارهای رایانه) قرار گیرد، و حکم کسانی که با این ملاک، مبادرت به نقض حقوق مؤلفین نرم افزارهای رایانه‌ای می‌نمایند چیست؟

ج ۱ - تصرف و دخالت در همهٔ اموری که به افراد ارتباط دارد، چه ارتباط تولیدی و فکری و نظری و یا اختراع خارجی و مادی و یا نشر و طبع کتاب و امثال آن، همه جزء حقوقی است که به حکم «عدم جواز تصرف در مال دیگران مگر با رضایت آنها» محکوم به عدم جواز دخالت و تصرف است.

ج ۲ - در صورت داشتن قفل و یا منع از کپی کردن، کپی کردن آنها جایز نیست و کپی کننده ضامن خسارت‌های وارد شده نیز می‌باشد.

ج ۳ - شکنندهٔ قفل و نیز عرضه کننده به مشتری در صورت علم به کپی غیر مجاز، ضامن خسارت‌های وارد شده به صاحب حق می‌باشند.

ج ۴ - خیر، معروف شدن تعدی به حقوق دیگران، مجوزی برای تعدی و نقض حقوق دیگران نمی‌باشد و متعدی، ضامن خسارت‌های وارد شده می‌باشد.
۸۱/۵/۳۱

باب هشتم: مالکیت مشاع - تقسیم اموال مشاع

﴿س ۹۰﴾ در مرز بین دو زمین که هر کدام به یک مالک تعلق دارد، درختی خود به خود رویده است، صاحبان هر یک از زمین‌ها ادعای مالکیت درخت مذکور را دارند. این درخت مربوط به کدام یک از آن دو می‌باشد؟

ج - اگر درخت در مرز مشترک رویده باشد، هر دو شریک‌اند.

۷۴/۱۱/۲۹

﴿س ۹۱﴾ دو یا چند نفر، ملک مشاعی را به طور شراکتی ساخته‌اند. به نسبت مشاعی، دو نفر از آنها، به قدر سهم خودشان از ساختمان استفاده کرده‌اند و یک نفر دیگر به علت اختلاف با معمار آن ملک، تا به حال از سهم خود استفاده نکرده است و حالا از آنها بی که از سهم مشاعی خودشان استفاده کرده‌اند، اجازه طلب می‌کند. در صورتی که ساختمان‌های سهمی او تا به امروز خالی مانده است، آیا می‌تواند طلب اجازه کند یا خیر؟

ج - اگر تمام شریک‌ها از اجازه‌ای که در تصرف مال یکدیگر داده‌اند، برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت، تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریک‌های دیگر، حق تصرف ندارند. البته اگر عدم رضایت آنها موجب ضرر و زیان دیگر شرکا نسبت به حق شرکت خودشان باشد، بی‌فایده و بی‌اثر است و مالکیت فرد نمی‌تواند سبب ضرر برای دیگری شود. بنابراین، در صورتی که با توافق، قسمتی از مال مشترک، برای یکی از شرکا قرار داده شده و ایشان با اختیار خود از آن استفاده نموده و یا عدم رضایت او موجب ضرر بر بقیه شرکا باشد و شرکا به نسبت سهم خودشان استفاده نموده‌اند نه بیشتر، آن فرد ثالث، استحقاق مطالبه اجرت چیزی را که در آن تصرف نشده و یا بقیه برای ضرر ندیدن مجبور به تصرف جزئی در آن و یا مجبور به تصرف در مقدار سهمشان به طور مشاع بوده‌اند، ندارد، و ناگفته نماند که اجرت‌المثل، مربوط به تصرف غاصبانه در مال غیر است و اجرت‌المسمی

۷۸/۱۱/۸

هم تابع عقد اجاره است.

﴿س ۹۲﴾ یکی از همسایگان ما چند سال است که در منزل موروثی پدرش زندگی می‌کند، سهم ارث چند نفر از ورثه را از این منزل شرعاً خریده، اما سهم سه نفر از ورثه را نه خریده و نه اجاره کرده، و آن سه نفر ورثه، بارها اعلام کرده‌اند که ما راضی به سکونت ایشان (همان ورثه‌ای که در منزل زندگی می‌کند) در خانه‌ای که از پدرمان به ارث مانده، نیستیم و رضایت هم نداریم که کسی در خانه‌ای که شرعاً و قانوناً در آن شریک هستیم قدم بگذارد، مگر آنکه تکلیف سهم ما معلوم شود. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا آن وارثی که در منزل زندگی می‌کند، تا قبل از تعیین تکلیف سهم سه نفر شریک دیگر، حق تصرف در خانه موروثی را دارد یا نه؟ تکلیف نماز و عبادت‌های او در خانه یاد شده چه می‌شود؟

۲. وارث ساکن در منزل، ماهانه مجلس روضه‌خوانی در همان خانه به شرح بالا برگزار می‌نماید و ما را هم که همسایه او هستیم دعوت می‌کند و ما هم به واسطه رودربایستی از ایشان، در مجلس شرکت می‌کنیم. با توجه به اینکه علم داریم ورثه دیگر در این خانه اعلام کرده‌اند که ما رضایت نداریم، تکلیف ما در مورد وارد شدن به خانه مزبور چیست؟

ج ۱ - تصرف در مال موروثی بدون رضایت و اجازه بقیه وراثت، جایز نیست.

ج ۲ - در حرمت تصرف در مال مشترک بدون اجازه بقیه، فرقی بین افراد نمی‌باشد و تصرف بدون رضایت مالک هر چند برای عبادت مشروط به اباحه مکان است، حرام می‌باشد.

۷۶/۱۱/۲۴

﴿س ۹۳﴾ املاک کشاورزی بین دو نفر به صورت مشاع، موجود می‌باشد که هنوز در بین شرکا تقسیم و تفکیک شرعی و قانونی صورت نگرفته است.

۱. اجاره دادن کلیه املاک مشاع توسط یکی از شرکا بدون رضایت شریک دیگر، چه حکمی دارد؟

۲. چنانچه یکی از شرکا قبل از اینکه تقسیم و تفکیک شرعی و قانونی بین آنها

صورت گرفته باشد، بدون رضایت شرکا قسمتی از ملک مشاع را بفروشد، چه حکمی دارد؟

۳. اگر یکی از شرکا، افرادی را که هیچ‌گونه مالکیتی در اراضی نداشته و صرفاً با پرداخت بهره مالکانه برای اراضی، تصرف زارعانه دارند به عنوان مالک معرفی نماید، مشمول چه حکمی است؟

۴. تصرف افراد فوق (زارعین) بر املاک مشاع فروخته شده توسط یکی از شرکا بدون رضایت شریک دیگر، چه حکمی دارد؟

ج ۱ - تصرف شریک در مال مشترک بدون اذن شریک و رضایت شریک دیگر، جایز نیست و نافذ نمی‌باشد.

ج ۲ - مانعی ندارد، آری مسئله حق الشفعه برای شریک دیگر، مسئله دیگری است و مربوط به بعد از فروش می‌باشد.

ج ۳ - معرفی، سبب ملکیت نمی‌شود و ملکیت نیازمند اسباب خود همانند خرید و فروش، ارث، هبه و احیا و... می‌باشد.

ج ۴ - تصرف در اموال مشاع، احتیاج به رضایت همه صاحبان سهام و شرکا دارد و اگر راضی به تصرف نمی‌باشند، باید یا با رضایت طرفین، تقسیم گردد و یا محکمه شرکا را مجبور به تقسیم نماید. ۸۱/۶/۱۷

﴿س ۹۴﴾ آیا تقسیم (در بحث شرکت) ماهیتاً عقد است یا تمیز حق؟ اگر عقد باشد

لازم است یا جایز؟

ج - تمیز حق است و خود، امر مستقلی است و تحت هیچ یک از عناوین عقود نمی‌باشد و قصد هیچ کدام آنها هم در آن اعتبار نشده و آثار و لوازم آنها را هم ندارد، و چون تمیز حق است؛ یعنی مال مشاع به وسیله قیمت، تبدیل به مفروز می‌شود، جایی برای عنوان لزوم و جواز ندارد و تصرف بعد از قسمت، تصرف در مال غیر است و منوط به رضایت و اذن مالک می‌باشد. ۷۶/۶/۴

﴿س ۹۵﴾ قطعه زمینی مشاع که ابتدا توسط شهرداری با متراژ مساحت ۱۵۶ متر مربع

تعیین گردیده، سپس توسط دو شریک توافق‌نامه تقسیم بر روی زمین مذکور منعقد می‌گردد، یک ماه بعد، شهرداری مترای مترای جدید را ۱۶۸ متر مربع اعلام می‌کند (یعنی حدود ۱۲ متر مربع به مساحت زمین اضافه می‌شود). آیا با تغییر مترای زمین، موضوع توافق‌نامه اعتبارش شرعاً از بین می‌رود یا خیر؟

ج - زمین تقسیم شده اگر معین بوده و بدون رد و بدل پول، تقسیم گشته و اشتباه شهرداری در تعیین مترای مترای بوده، تقسیم به قوت خود باقی و توافق‌نامه معتبر می‌باشد؛ چون اشتباه و غفلت تأثیری در حق طرفین علی‌المفروض نداشته؛ اما اگر مقدار اضافه شده به آن زمین در تقسیم قبلی نبوده و یا پولی به اعتبار مترای قبلی رد و بدل شده، اگر طرفین فعلاً راضی به آن تقسیم نباشند باید دوباره تقسیم نمود، چون تغییر مترای در هر دو صورت، معلوم می‌شود که تقسیم در حق واقعی و بر حق واقعی نبوده است. ۸۰/۲/۸

﴿س ۹۶﴾ در زمین باغی دو نفر شریک بوده‌اند و با تصوّر اینکه این باغ در طرح یا مسیر خیابان نیست و شهرداری نیز اعلام نموده که در مسیر نیست و اجازه تفکیک داده، اقدام به تفکیک نموده‌اند و بین شرکا، به قید قرعه، توافق گردیده، غافل از اینکه باغ مذکور، در طرح عبور خیابان بوده و هر دو مالک و حتی شهرداری، از موضوع عبور خیابان از باغ غافل بوده‌اند. اکنون پس از گذشت حدود یک سال، باغ مذکور در مسیر عبور خیابان قرار گرفته و عبور خیابان به گونه‌ای است که اکثر پلاک‌های یکی از شرکا را کاملاً گرفته و در مسیر واقع شده است. آیا این تقسیم ناآگاهانه، منصفانه و شرعی است یا خیر؟ و آیا مجدداً مقدار باقی مانده باید منصفانه تقسیم گردد؟

ج - هر تقسیمی که مبنیاً بر امری انجام بگیرد که در قیمت و مالیت موارد قسمت، مؤثر است، اگر بعداً کشف خلاف شود، من رأس، باطل است، چون آنچه مورد رضایت در قسمت بوده، غیر از چیزی است که قسمت شده؛ علاوه بر اینکه مسئله ضرر به افراد هم مطرح است. بنابراین، قسمت در مورد سؤال، حسب مفروض، باطل است و ملک به اشاعه قبلی باقی است. ۷۹/۹/۸

﴿س ۹۷﴾ شخصی که به نحو مشاع، مالک مقداری از سهام ملکی است و از ده‌ها سال قبل به اعتبار این مالکیت و اینکه اگر ملک، مشاعی شود، بیش از این مقدار زمین به وی نخواهد رسید، مبادرت به غرس درختان و احداث اعیانی و مستحذات، حفر چاه، نصب موتور پمپ و کشیدن برق و آب می‌نماید. شخص و اشخاصی دیگر نیز به همین اعتبار، در ملک تصرفاتی داشته‌اند و بعضاً سهام خود را مورد نقل و انتقال قرار داده‌اند. سؤال این است که آیا شرعاً مالک یا مالکان مشاعی دیگر می‌توانند به ادعای آنکه ملک، مورد تقسیم قرار نگرفته، بعد از این مدّت طولانی و بدون توجّه به متصرفات خود، نسبت به این مالک، ادعای خلع ید مشاعی و مطالبه اجرت‌المثل و قلع و قمع مستحذات بنمایند؟

ج - اگر حکم عرف و عادت محل بر تحقق تقسیم به وسیله تصرفات ذکر شده باشد، یعنی مردم، متصرفان در ملک مشاع را به نحو مرقوم، مالک ملک مفروز می‌دانند و تصرفات که در دید و مرأی و منظر بقیه بوده را موجب تقسیم دانسته و آن را تقسیم می‌دانند، تقسیم، محقق شده و حق رجوع، ساقط است؛ و اما اگر آن را فقط اذن می‌دانند، نتیجتاً تقسیم، محقق نشده و املاک به اشاعه باقی است و تصرف‌ها هم چون با اذن بوده، صحیح و نافذ و ملک متصرف است و مالیت آنها از متصرف است؛ و اما اگر اختلاف در حکم عرف و عادت است، رفع اختلاف، نیاز به مرافعه شرعیّه دارد.

کتاب دوم: غصب

باب اول: حکم استفاده از مال غصبی

﴿س ۹۸﴾ شخصی دو حلقه لاستیک ماشین دست دوم از شخصی آشنا خریداری نموده است. لذا پس از گذشت چند روز، از طریق دوستان می‌شنود که آن شخص فروشنده، لاستیک‌های سرقت شده را به قیمت کم‌تر می‌فروشد. لذا خریدار، مدت یک سال است از لاستیک‌ها به علت مشکوک بودن، استفاده نکرده است و از طرفی هم به فروشنده نمی‌تواند برگرداند؛ چون از زمان خرید آن، بسیار گذشته و حال می‌خواهد از لاستیک‌ها استفاده نماید. خواهشمند است حکم استفاده از آنها را مرقوم فرمایید؟

ج- اگر به دزدی لاستیک‌های خریداری شده، یقین ندارد، تصرف، جایز است؛ وگرنه باید قیمت آن را برای صاحبش صدقه بدهد و مجاز در صدقه نیز هم هست.

۷۶/۱۱/۲۴

﴿س ۹۹﴾ رفتن به مکانی که معروف است زمین آن غصبی است، چه حکمی دارد؟
 ج - اگر شیاع به قدری است که اطمینان به غصبی بودن آن مکان پیدا
 می شود، رفتن و تصرف، جایز نیست.
 ۷۹/۷/۱۴

﴿س ۱۰۰﴾ آیا برداشتن مال کفّار (اعم از اهل کتاب و غیر آن) جایز است یا نه؟
 ج - جایز نیست و نباید انجام گیرد.
 ۷۴/۹/۱۰

﴿س ۱۰۱﴾ استفاده از خودروهای مسروقه کشف شده به وسیله نیروی انتظامی
 با اجازه قاضی و بدون اطلاع صاحبان آنان، چه حکمی دارد؟ با توجه به اینکه
 در هوای نامساعد فرسوده می شوند و اگر از آنها استفاده شود، از فرسودگی
 جلوگیری می شود.

ج - در مفروض سؤال، جایز نیست، مگر آنکه حفظ مال غیر،
 از تلف شدن و نقصان قیمت، منوط به تصرف و متوقف بر آن باشد
 که در این صورت، با شرط ضمان و قدرت طرف بر ادای مال
 الخسارة، و توان اخذ از او، با اجازه قاضی مانعی ندارد. به هر حال
 مسئله ضرورت است و «الضرورات تتقدّر بقدرها»، و رعایت احتیاط
 مال غیر و حقّ الناس، امری مطلوب و در برخی از موارد،
 واجب است.
 ۷۳/۷/۱۶

﴿س ۱۰۲﴾ چند خانه و باغ مخروبه از سالیان دور کنار روستای ما وجود دارد، آیا
 می توانیم در آنها تصرف نموده و آباد کنیم؟

ج - خرابه های بی صاحبی که در مجاورت آبادی وجود دارد، گرفتن آنها
 بدون اجازه مجتهد، غصب است.
 ۷۵/۴/۱۰

﴿س ۱۰۳﴾ اگر گاوی از ملک دیگران تغذیه کند و مالک راضی نباشد آیا شیر و
 ماست حاصل از آن تغذیه، حلال است یا حرام؟

ج - گوشت و شیر، متعلّق به صاحب گاو است؛ لیکن صاحب گاو در برابر
 علوفه و آذوقه ای که گاو از بین برده، مدیون است و حقّ الناس به گردن
 اوست.
 ۷۵/۲/۲۰

باب دوم: وجوب برگرداندن مال غصبی

- ﴿س ۱۰۴﴾ اگر فردی (یعنی مرد) قبل از رسیدن به سن تکلیف چیزی را غصب کند و حالا بعد از رسیدن به سن تکلیف، آن شیء غصبی موجود باشد، تکلیف چیست؟
- ج - در صورتی که دسترسی به مالک آن داشته باشد، باید به او برگردانده شود و در صورتی که مالک از دنیا رفته باشد، باید به ورثه او پرداخت شود، و در صورتی که دسترسی به مالک و یا ورثه او نباشد، مجازید از طرف مالک به فقیری که خود می شناسید صدقه بدهید. ۸۰/۱۱/۱۳
- ﴿س ۱۰۵﴾ فردی در شرکت‌ها و ارگان‌های مختلف مشغول به کار بوده و متأسفانه طی این سال‌ها وسایل و اثاثیه‌های مختلفی را از محل کار خود سرقت کرده، حالا وسایل متعددی از اموال مذکور در خانه‌اش موجود می‌باشد و بعضی از آنها هم معلوم نیست که از اموال کدام شرکت یا ارگان است. وظیفه او در قبال اثاثیه‌های مسروقه چیست؟ اگر خود به وظیفه شرعی خود عمل نکرد، وظیفه وراثت او چیست؟
- ج - آنچه که صاحبان آنها معلوم می‌باشد، باید حتماً به آن مراکز برگردانده شود و تصرف در آنها هم حرام است، و آنچه که صاحبانش نامعلوم است و منحصر در جاهایی که بتوان صاحبانش را راضی کرد نمی‌باشد، باید عین مال یا قیمت فعلی آن، و در صورت تلف شدن، قیمت زمان تلف را برای صاحبانش صدقه دهد، مگر آنکه از مال التجارة باشد که باید بالاترین قیمت آن اجناس را از زمانی که نزد او بوده تا به حال، صدقه بدهد، و تا قبل از تعیین تکلیف اموال، به رد کردن و یا تحصیل رضایت صاحبان و یا صدقه دادن، تصرف در آنها حرام می‌باشد؛ و ناگفته نماند که در مواردی که عین آنها موجود است و بناست صدقه داده شود، رعایت اصلحیت و انفعیت به حال فقرا در صدقه به عین یا به قیمت، مطلوب و مرغوب است. ۷۸/۲/۸
- ﴿س ۱۰۶﴾ در جوانی بدون اجازه پدرم، چیزی از مال او می‌فروختم و بدون اینکه

بفهمد، پولش را برای خودم بر می‌داشتم و اکنون متوجه خطای خود شده‌ام. تکلیف من چیست؟

ج - احتیاطاً مقداری برایش صدقه بدهید که ثواب صدقه را پدر ببرد و صدقه را به خانواده‌های مستمند اقوام و اقارب بدهید و چه نیکو، بلکه لازم است که آن مقدار از پولی که یقینی است تخلف شده، به ورثه پدر بدهید.
۷۹/۹/۱۲

﴿س ۱۰۷﴾ اگر از نوجوانی که به سن تکلیف نرسیده، خطایی سر زده باشد و مثلاً از مغازه‌ای یا جایی دیگر، چیزی را برداشته باشد و به صاحب آن نرسانده باشد و صاحب آن را بشناسد و در موردی دیگر آن را نشناسد، چه کار باید بکند. همچنین مثلاً ۲۵ سال پیش، ارزش آن دو ریال بوده است. الان چه مقدار باید به جای آن پردازم؟

ج - به قدر قدرت خرید همان دو ریال در آن سال بدهکارید و صاحبش اگر شناخته شده است، باید ولو هم نفهمد، به او برگردانید، وگرنه برای صاحبش باید صدقه داد.
۷۷/۷/۵

﴿س ۱۰۸﴾ اگر کسی چوبی را غصب کند و با آن در یاد یوار بسازد و یا در بدنه کشتی به کار برد و مالک، همان چوب را طلب کند، چه باید کرد؟

ج - همان عین را رد کند، اگر چه موجب ضرر کلی بر غاصب شود.
﴿س ۱۰۹﴾ شخصی حدود هفتاد سال قبل در یک سرقت شرکت می‌کند و حدود شصت تومان سهم وی می‌شود، حال فرزند ذکور آن مرحوم قصد دارد پدر خود را بری‌الذمه نماید، چگونه باید عمل کند؟ قابل توجه اینکه فرزند او مبلغ دو هزار و چهارصد تومان به نام ردّ مظالم به همین منظور پرداخت کرده است.

ج - در صورتی که صاحب مال را می‌شناسد، باید مال را با قیمت فعلی آن به او یا وارثش پردازد؛ وگرنه به مقدار قیمت روز، برای صاحب مال صدقه بدهد، و ناگفته نماند که قیمت آنچه را سهم او شده باید پردازد.
۷۲/۹/۱۳

﴿س ۱۱۰﴾ شخصی انگشتی را که غصبی بوده است به کسی هدیه داده است. مدتهاست که آن انگشت را دائماً در دست شخص اهدا شده می‌باشد. اکنون اهداکننده از این کارش پشیمان شده و قدرت در آوردن انگشت از دست او را ندارد. اگر صاحب انگشت را بشناسد، آیا لازم است که پول را به خود او بدهد؟ مثلاً اگر از لحاظ اجتماعی و ترس از آبرو نتواند این کار را بکند، آیا می‌تواند پولش را به فقیر برساند؟

ج - چون مالک انگشت معلوم است، باید به خود او برگردانده شود یا رضایتش جلب شود.
۷۵/۹/۲

﴿س ۱۱۱﴾ شخصی به کسی وکالت داده که اموال او را بفروشد و برایش بفرستد. وکیل، اموال را فروخته و در پول او تصرف عدوانی کرده است. در موقع مصرف، دینار عراقی صد تومان بوده، ولی اکنون دینار عراقی پنج ریال ارزش دارد، این تصرف عدوانی چه حکمی دارد؟

ج - ذمه او به قدرت خرید پول در زمان فروش، که تقریباً در مفروض سؤال، همان یکصد تومان می‌باشد، مشغول است.
۷۶/۲/۲۸

﴿س ۱۱۲﴾ این جانب در سال ۱۳۷۵ تصادف کردم و مقصر هم بودم و خسارت زیادی به خودم و خسارت کمی هم به طرف مقابل وارد شد که خسارت طرف مقابل را با بیمه خود حل کردم؛ ولی متأسفانه با جریانی که پیش آمده بود و دستم خالی بود، بنا به پیشنهاد دوستی مجبور شدم با صحنه‌سازی مبلغی در حدود ۲۷ هزار تومان از بیمه دریافت کنم. با توجه به اینکه اصلاً راضی نبودم، ولی متأسفانه این کار صورت گرفت و از همان موقع در فکر برگرداندن این مبلغ بودم؛ چرا که در خودم احساس دین بزرگی می‌کردم. بفرمایید که اکنون همان مبلغ را باید برگردانم یا به این مبلغ چیزی هم اضافه می‌شود؟

ج - همان مبلغ بدون تأخیر به اداره بیمه مسترد شود و یا در موقعی که مخارجی را از بیمه طلبکار هستید، به جای آن حساب نمایید و از بیمه نگیرید.
۷۷/۱۱/۳۰

باب سوم: پس گرفتن مال غصبی

﴿س ۱۱۳﴾ زمین هایی را که قومی از قوم دیگر و ملیتی از ملیت دیگر، در اثر تحولات سیاسی، غصب کرده و مصادره نموده، آیا قوم مغضوب می تواند زمین های خویش را از قوم دیگر باز ستاند و در صورت عدم امکان، به هر نحو تقاض نماید؟

ج - اگر پس گرفتن اموال مغضوبه از غاصب، ممکن نباشد، کسی که اموالش غصب شده، می تواند از اموال غاصب به مقدار اموال غصب شده، تقاضاً بردارد، نه از اموال کسی که غصب نکرده، ولو با غاصب از یک فامیل یا طایفه باشد.

﴿س ۱۱۴﴾ ملکی متعلق به من و چند مالک مشاعی قهری می باشد که شخصی به طور غاصبانه، ملک فوق الذکر را غصب کرده بود که این جانب امر را از طریق دادخواهی در مراجع قضایی مطرح کردم و خواستار خلع ید غاصبانه غاصب نسبت به سهم خودم از کل ملک مشاعی شده بودم که مستند به ماده ۴۳ از قانون اجرای احکام مدنی، به علت غاصب بودن خواننده پرونده یعنی محکوم علیه، از کل ملک، محکوم به خلع ید گردید. ۱. بعضی از قضات محاکم معتقدند که محکوم علیه به قدر سهم من یعنی محکوم له از ملک، محکوم به خلع ید شده است و هنوز از کل ملک خلع ید نشده است، چون دیگر مالکین مشاعی، تقاضای خلع ید غاصب را نکرده اند و من با غاصب در ملکی که او به عنوان غاصب شناخته شده است شریک هستم. به نظر شما چطور می شود من با غاصب ملک مغضوبی که با عنایت به ماده ۴۳ از قانون اجرای احکام از او خلع ید شده است، در ملک شریک باشم؟

۲. چون غاصب در مدت غصب خود در ملک مشاعی ما مبادرت به کاشت درخت کرده است و بنده به استناد حکم بدوی که محکوم علیه از کل ملک محکوم به، نسبت به سهم این جانب خلع ید شده است، قلع و قمع اشجاری را که توسط غاصب، غرس شده است خواستار شده ام، و چون حکم و قانونی در این مورد موجود نیست و رأی وحدت رویه ای هم پیدا نکردیم، نظر و فتوای شما در مورد نحوه قلع و قمع اشجار غرس شده

توسط غاصب در املاک مشاعی، به خواسته قلع و قمع احدی از مالکین مشاعی به چه صورت است؟

۳. این جانب به مدت غصب غاصب در املاک مشاعی که من در آن سهم دارم، اجرت المثل مدت تصرف غاصب را خواستار شده‌ام، و چون در این خصوص قانون و یا رأی وحدت رویه‌ای وجود ندارد، نظر و فتوای شما را در خصوص محاسبه اجرت المثل زمان تصرف غاصب خواهانم؛ چون بعضی از محاکم معتقدند که باید اجاره هر سال غصب را بر مبنای قیمت همان سال اجاره محاسبه کرده و بعد با هم جمع کنند؛ یعنی اجاره ۲۰ سال پیش اگر برای اجاره یک سال ده هزار تومان بوده و بعد به تدریج تا به امروز به مبلغ یکصد هزار تومان رسیده را با هم جمع کنند و به عنوان اجرت المثل ۲۰ سال محاسبه کنند؛ ولی چطور معقول و ممکن است که مبلغ اجاره ۲۰ سال قبل به عنوان بدهی امروز محاسبه بشود و این در حالی است که برای مثال ۲۰ سال پیش با ده هزار تومان می‌شد ۵۰ مثقال طلا خرید ولی حالا حتی یک مثقال طلا هم نمی‌توان خرید.

ج ۱- با یقین به غصب، غاصب، مالک نمی‌باشد تا با شما شریک باشد و شریک شما، مالکان اصلی هستند.

ج ۲- باید به شرکا مراجعه نمایید، اگر آنها نسبت به احقاق حق خود از غاصب حرکتی انجام ندهند و یا به شما وکالت برای خلع ید غاصب ندهند، باید سهم خود را با آنها جدا کنید و نسبت به سهم خود حق دارید غاصب را مجبور به قلع درخت‌ها نمایید یا اینکه از او اجاره بگیرید و درخت‌ها را باقی بگذارید، و اگر شرکا راضی به افراز سهم او نشدند، به محکمه صالحه مراجعه و تقاضای افراز نمایید.

ج ۳- ذمه غاصب به قدرت خرید پول اجرت المثل در سال‌های تصرف عدوانی، مشغول می‌باشد، مثلاً اگر ۲۰ سال پیش اجرت المثل ده هزار تومان بود، قدرت خرید ده هزار تومان را الآن بدهکار می‌باشد، نه خود ده هزار تومان را، چون ده هزار تومان امروز به خاطر تورم، قدرت خرید گذشته را ندارد.

باب چهارم: غصب کتب و آثار هنری

﴿س ۱۱۵﴾ فردی خود را بر خلاف واقع، مؤلف یک کتاب و خالق یک اثر هنری معرفی کرده و اقدام به تکثیر و چاپ آن اثر نموده است. اموالی را که از این طریق بدست می آورد، شرعاً چه حکمی دارد؟

ج - تصرفاتش نسبت به مقداری که مربوط به حق غیر است، حرام و غصب و عقود بر آن، فضولی است.

۷۶/۹/۱۳

کتاب سوم: ضمان

باب اول: ضمان ناشی از اتلاف و تسبیب

﴿س ۱۱۶﴾ ضوابطی برای احداث ابنیه جهت جلوگیری از تخریب هنگام زلزله در ایران وضع شده است که رعایت آن در مناطق زلزله خیز الزامی می باشد، ولی متأسفانه برخی از صاحبان املاک و مهندسان و پیمانکاران رعایت نمی کنند و باعث کشته شدن عده زیادی از مردم در هنگام وقوع زلزله می شوند:

۱. اگر صاحب ملک به جهت صرفه جویی در هزینه ها، رعایت ضوابط ساخت و ساز را از مهندس و پیمانکار نخواهد، آیا در صورت بروز زلزله، ضامن فوت ساکنان آینده ساختمان می باشد؟

۲. اگر صاحب ملک اعمال ضوابط را از مهندس و پیمانکار بخواهد ولی آنان در رعایت ضوابط کوتاهی کنند، آیا ضامن هستند؟

۳. اگر مهندس ناظر مسئول مربوطه در شهرداری یا پیمانکار به درخواست صاحب ملک در اعمال ضوابط کوتاهی کنند، آیا ضامن هستند؟

۴. اگر صاحب ملک اطلاعی از ضوابط نداشته باشد و در نتیجه رعایت آنها را از مهندس و پیمانکار نخواهد، آیا قصور مهندس و پیمانکار در اعمال ضوابط، موجب ضمان آنان می‌شود؟

۵. اگر فردی به قصد فروش، ملک خود را که در منطقه زلزله خیز قرار دارد بدون آگاهی یا از روی نیرنگ بگوید که در ساخت بنا رعایت ضوابط شده است، آیا ضامن است؟

ج ۱- با عدم اعلام فروشنده ملک به وضعیت ساختمان از حیث رعایت و عدم رعایت اصول ایمنی در مقابل زلزله، نمی‌توان او را ضامن خسارت مالی و یا جانی زلزله دانست و چون فروشنده، نه مباشر و نه سبب اقوی بوده، بلکه معدّ با مقدمات خیلی بعیده بوده است و اگر گفته شود که سبب بوده نیز ضامن نمی‌باشد به خاطر آنکه ضمان سبب در جایی است، که اقوی از مباشر باشد و نسبت فعل به او حداقل اقوی و روشن تر از مباشر در نظر مردم و عرف جامعه باشد که در مفروض و مورد بحث و سؤال چنین نمی‌باشد، بلکه نسبتش به زلزله، روشن و اقوی از نسبت آن به مالک و فروشنده است، و ظاهراً در این جهت بین مالک و مهندس و معمار و غیر آنها از افراد دخیل در ساختمان فرق زیادی وجود ندارد. آری، اگر فروشنده با کذب و دروغ، اعلام به رعایت ضوابط نمود که در نتیجه خریدار مطمئن به رعایت شد و با اعتماد به قول او، از استعمال صرف نظر نمود به حیث که گفته شود خریدار مغرور شده است و فریب سخن مالک و فروشنده را خورده است، ظاهراً اعلام کننده از راه قاعده غرور و فریب، ضامن می‌باشد، چون «المغرور یرجع الی من غره»^۱ و شاید قاعده غرور هم برگردد به قاعده اقوائت سبب از مباشر. به هر حال غرور و فریب، سبب ضمان می‌باشد؛ و ناگفته نماند که اعلام او به دروغ، موجب حق فسخ هم می‌شود، کما اینکه اگر رعایت ضوابط امنیت در مقابل زلزله در همه جا یا

۱. مستند الشیعه ۱۴: ۲۹۶، عموم قوله علیه السلام دارد، لیکن در کتب دیگر به صورت قاعده ذکر شده است و صاحب جواهر در کتاب غضب قوله علیه السلام دارد، ولی در کتب حدیثی به این عبارت یافت نشد.

جای معینی به صورت یک عادت و جریان عادی و معروف در آمد، به نحوی که احتیاج به گفتن نداشت، خود عرف و عادت به جای اعلام فروشنده می باشد و آثار اعلام لفظی بر آن مترتب است و شرط منوی به منزله شرط ذکر می باشد، و بالجمله ضمان فروشنده و مالک در امثال موارد یا از راه اقوائت سبب از مباشر و یا قاعده غرور، ثابت می گردد.

ج ۲- از جواب قبل روشن است و آنها به خاطر تقصیر و تخلّفشان ضامن می باشند، و مالک به وظیفه خود عمل نموده و ضامن نیست.

ج ۳- مهندس گرچه نادرست انجام داده، اما ضمان و عدم ضمان - بر حسب آنچه در پاسخ سؤال قبل بیان شد - مربوط به مالک و فروشنده است.

ج ۴- در مواردی که رعایت ضوابط بر مهندس و پیمانکار لازم است و اصول علمی و مقررات مهندسی و پیمانکاری و جریانات عادی و عقلایی اقتضای رعایت را می نماید و عدم رعایت از طرف آنها بی مبالاتی و بی احتیاطی و تقصیر شمرده می شود، ضمان و جبران خسارت مالی و جانی، به خاطر قاعده مستفاد از روایات و فتاوا در موارد مختلف که بی مبالاتی و تقصیر و قانون شکنی موجب ضمان می باشد، بر عهده آنان است.

ج ۵- ضامن می باشد، به خاطر قاعده غرور که از جواب قبل معلوم شد.

۷۷/۱/۱۶

﴿س ۱۱۷﴾ هرگاه اشتباه موجب خسارت گردد:

۱. مطالبه خسارت چه حکمی دارد؟
 ۲. خسارت را چه کسی باید متحمل شود؟
 ۳. اگر اشتباه از ناحیه وکیل یکی از طرفین صورت گرفته باشد، خسارت بر عهده کیست؟
- ج - باید دانست که در باب ضمان، اصل در ضمان مباشر است، یعنی کسی که خسارت را وارد نموده؛ و سبب خسارت و دخیل در آن، ضامن نیست، مگر آنکه سبب اقوی از مباشر باشد به نحوی که عرفاً گفته شود او ضرر زد. ۷۹/۸/۶
- ﴿س ۱۱۸﴾ شخصی تعمیرکار تلویزیون است، فردی مراجعه کرده و اظهار می دارد

تلویزیون من خراب است، شخص تعمیرکار جهت تعمیر، یک قطعه یدکی به مبلغ سه هزار تومان خریداری می‌نماید و پس از تعویض، مشخص می‌گردد قطعه سوخته است و عیب از قطعه یدکی نو بوده و دوباره قطعه دیگری خریداری می‌نماید و تلویزیون درست می‌شود، حال تعمیرکار باید پول دو قطعه یدکی را از مشتری دریافت نماید یا پول یکی از قطعات را، چراکه تعمیرکار پول دو قطعه را داده است؟

ج - تعمیرکار فقط در قبال جنس سالم تحویل شده و کاری که انجام داده حق مطالبه دارد. بنابراین، پول یک قطعه یدکی را که سالم تحویل داده طلبکار می‌باشد نه زیادتر.
۷۶/۶۴

﴿س ۱۱۹﴾ شخص حقوقی زمین و مجوزهای لازم را جهت احداث پارک بازی به شخص حقیقی تحت عنوان قرارداد مشارکت مدنی واگذار می‌نماید، پس از واگذاری زمین و صدور مجوزهای لازم از طرف شخص حقوقی و احداث و بهره‌برداری پارک بازی از طرف شخص حقیقی، شخص ثالثی جهت تفریح با خانواده‌اش به آن جا می‌رود و سوار یکی از دستگاه‌های پارک (چرخ فلک) می‌گردد و از آن سقوط می‌نماید و جان می‌سپارد با توجه به مواد ۶، ۱۰ و ۱۲ قرارداد مذکور که مقرر می‌دارند:

ماده ۶: ید شریک نسبت به ماشین آلات، ید امانی است، چنانچه در اثر تعدی و تفریط، خسارت مالی و جانی وارد شود مسئولیت آن با شریک است. رعایت نکات فنی و ایمنی کار و مقررات حفاظتی به عهده شریک می‌باشد که بایستی رعایت کلیه نکات فنی و ایمنی را در بهره‌برداری از موضوع شرکت به عمل آورد و چنانچه در اثر عدم رعایت نکات فنی و ایمنی، حادثه یا خسارت مالی و جانی برای کارگران و یا مراجعه کنندگان و یا اسباب و وسایل پیش آید، مسئولیت مستقیم تأمین آن به عهده شریک می‌باشد.
ماده ۱۰: تأمین بروز هرگونه خسارت ناشی از سوانح و حوادث و خسارات کارگری و نظایر آن به عهده شریک می‌باشد.

ماده ۱۲: مسئولیت‌های ناشی از مدیریت شهرسازی از هر لحاظ به عهده شریک بوده و نامبرده در مقابل کلیه اشخاص ثالث، اعم از کارگران و مشتریان و غیره پاسخگو می‌باشد.
سؤال این است که ضمان حاصله از فوت افراد ثالث به عهده کیست، شخص

حقوقی یا حقیقی (شریک) یا کارگر دستگاه مربوطه؟

ج - حسب بندهای قرارداد که شرط ضمن عقد می باشد، صاحب زمین در مفروض سؤال ضامن خسارت ها و دیه و همه آنچه در بندها آمده و شرط شده نمی باشد، و اما در مفروض سؤال که آیا شریک ضامن است یا کارگر دستگاه مربوطه، بحث و توضیح کیفیت قرارداد و مقررات را می طلبد؛ و چنانچه قرارداد خاصی بین شریک و کارگر مسئول دستگاه نباشد، ضامن کسی است که تقصیر او به نظر کارشناسان، موجب قتل گردیده و قتل منتسب به او می باشد، بنابراین اگر کارگر مسئول دستگاه در وظیفه خود کوتاهی کرده، قتل منتسب به اوست و ضامن می باشد، و اگر کارفرما در ایجاد حفاظ و ایمنی دستگاه، کوتاهی کرده باشد، وی مسئول می باشد، و اگر هر دو مقصر شناخته شدند، به نسبت تقصیرشان ضامن می باشند. ۷۷/۱۲/۲۲

﴿س ۱۲۰﴾ ۱. هرگاه چند سبب در فاصله زمانی متفاوت باعث ورود خسارت مالی یا معنوی به فردی شوند از دیدگاه فقهی چه راه حلی در کشف مسئول اصلی و جبران خسارت وجود دارد؟

۲. هرگاه چند سبب در فاصله زمانی هماهنگ باعث ورود خسارت مالی یا معنوی به فردی شوند، کدام یک مسئول است و مسئولیت به چه نحو بین آنها تقسیم می شود؟

ج ۱- گرچه سؤال ابهام دارد؛ لیکن به هر حال اگر همه دخیل در خسارت باشند، هر کدام به نسبت شان در وارد کردن خسارت، ضامن می باشند و همه آنها مسئول جبران خسارت به قدر ضررشان هستند؛ چون باب جبران خسارت، باب ضمان است و قاعده باب ضمان، ضمانت هر کس به نسبت سهم خودش در ضرر است و اگر یکی از آنها دخیل بوده و معلوم نباشد، باید ظاهراً خسارت وارد شده بین آنها به صورت مساوی تقسیم شود. آری، هر کسی که از آن افراد بتواند خود را تبرئه نماید و از اطراف علم اجمالی و شبهه بیرون ببرد طبعاً مسئول نمی باشد.

ج ۲- از جواب «یک» معلوم می شود، و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد مربوط

به غیر باب قتل نفس است که خود، مسئله و بحث دیگر را می‌طلبد. ۸۰/۵/۱۵

﴿س ۱۲۱﴾ اگر معلّمی در تصحیح اوراق امتحانی سهل‌انگاری نماید و یا مسئولان مدرسه در انتقال نمرات او سهل‌انگاری نمایند و بر اثر آن، دانش‌آموزی مردود گردد، آیا معلّم یا مسئول مربوطه نسبت به خسارات مادی و معنوی دانش‌آموز در طول یک سال عقب افتادگی ضمانتی دارند یا نه؟

ج - هر ضرری، چه به جان و چه به مال و چه به شخصیت و معنویت، از هر راهی، ولو با سهل‌انگاری در تصحیح اوراق، موجب لزوم جبران و ضمان است، منتها کیفیت جبران در بعضی از معنویات به جبران مالی است و در برخی از آنها به نحو دیگر، باید دید عقلاً و کسی که ضرر دیده، به چه امری حاضر است که خسارتش جبران شود. ۷۹/۷/۱۹

﴿س ۱۲۲﴾ شخصی در روستایی زراعت می‌کند و مرغان خانگی آن روستا تخم زراعت او را می‌خورند. صاحب زراعت برای جلوگیری از آسیب وارد کردن مرغ‌ها دانه‌هایی را مسموم می‌کند و مرغ‌ها آنها را می‌خورند و تلف می‌شوند. ضمناً صاحب زراعت، بعضی از صاحبان مرغ‌ها را از سمپاشی با خبر می‌کند که از ورود مرغ‌هایشان به زمین او جلوگیری نمایند، چرا که زراعت، سمپاشی شده است. آیا تاوان مرغانی که توسط زهر پاشی صاحب زراعت تلف می‌شوند، شرعاً در ذمه صاحب زراعت می‌شود یا خیر؟

ج - نسبت به مرغ‌های کسانی که به آنها نگفته است که گندم‌هایش را سمی کرده است و آنها هم در حفظ و نگهداری حیوانات خود کوتاهی نکرده باشند، و صاحبان مرغ‌ها و حیوانات، در حدّ متعارف و لازم از رفتن آنها جلوگیری نموده باشند، به نحوی که رفتن آنها با فرض همان جلوگیری، امری لابدّ منه است و دیگران رفتن آنها را مربوط به صاحبان نمی‌دانند، بلکه یک امر طبیعی و متعارف محسوب می‌شود و صاحبان، بی‌تقصیر معرفی می‌شوند، ضامن است؛ چون وظیفه او حفظ زرع خود بوده نه حفظ زرع با کشتن حیوانات دیگران؛ ولی نسبت به حیوانات کسانی که به آنها اطلاع داده گندم‌ها را سمی کرده و آنها به حرف او توجه نکرده‌اند،

ضامن نیست؛ چون خود آنها در نگهداری حیواناتشان کوتاهی کرده‌اند و خود، سبب ضمان و ضامن هستند.

۸۰/۲/۱۸

﴿س ۱۲۳﴾ چنانچه شخصی در تنگنا بوده و احتمال مرگ او وجود داشته و فردی خواسته او را نجات دهد و در حال کمک به او، زیانی به همسایه برسد. پس از نجات یافتن، آیا خسارت همسایه را باید کمک کننده بپردازد یا نجات یافته؟ و اگر موفق به نجات نشود، چه کسی ضامن ضرر وارده است؟

ج - مسئول جبران خسارت، شخصی است که خطر متوجه او بوده و منتفع شده، نه نجات دهنده، زیرا که او محسن است و ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾^۱ و نباید به او برای ادای تکلیف واجب، ضرر برسد که ضرر و ضرار در شرع، منفی است.

۷۴/۴/۱۸

﴿س ۱۲۴﴾ شخصی ماشین خود را جهت صافکاری و رفع پوسیدگی نزد صافکار می‌برد و صافکار متعهد می‌شود در مقابل مبلغ معینی تمام کار ماشین را که مربوط به اوست به نحو احسن انجام دهد. در پایان به نظر کارشناس، کارش ناقص بوده؛ آیا اجرت معلوم شده را طلبکار است یا اینکه ضامن عیب می‌باشد و باید از قیمت، کسر گردد؟

ج - هر صانع و صافکاری، ضامن عیب و فساد کار خویش می‌باشد، و کاری را اگر معیوب انجام داد، نه تنها مستحق اجرت نمی‌باشد، بلکه ضامن خسارت وارد شده به جنس هم می‌باشد؛ چون عملش بدون رضایت و اذن بوده و صاحب جنس، جنس را داده که اصلاح نماید نه افساد.

۷۵/۸/۲۶

باب دوم: ضمان صغیر

﴿س ۱۲۵﴾ با توجه به اینکه والدین مکلف به حضانت از صغار و مجانین هستند، بنابراین ۱- در صورتی که آنها در انجام حضانت، مرتکب قصور و اهمال گردند و از این بابت صغار و مجانین، خسارتی به افراد ثالث وارد نمایند، آیا موجب ضمان والدین

۱. توبه، آیه ۹۱.

می شود؟ ۲- در مواردی که اشخاصی چون دایه و پرستار، وظیفه نگهداری و مراقبت آنها را به عهده دارند و خسارتی از جانب افراد تحت نظارت متوجه دیگران شود، آیا مسئولیتی متوجه دایه و پرستار می شود؟ ۳- در مواردی که صغار و مجانین مجهول الهویه خسارتی به دیگران وارد نمایند خسارات وارد شده به چه طریق باید جبران گردد؟ آیا می توان خسارت را از بیت المال پرداخت نمود؟

ج ۱ - نه تنها والدین، بلکه هر کسی که مسئول حفاظت و حضانت از آنهاست، با اهمال و کوتاهی و تقصیرش ضامن می باشد «عمد الصبی خطأ تحمله العاقله».

ج ۲ - از پاسخ اول معلوم شد و با تقصیر و اهمال، ضامن می باشند.
ج ۳ - حکومت باید جبران نماید؛ چون در دنیای امروز حکومت را مسئول جبران می دانند و اسلام هم حکومت را قبول دارد تا هرج و مرج لازم نیاید و حقوق مردم حفظ شود، بنابر این بر حکومت است که از خزانه مملکت جبران نماید.

﴿س ۱۲۶﴾ وظیفه دانش آموزان در مورد حفظ اموال و ساختمان مدرسه چیست؟ در

صورت عدم رعایت در حفظ، تکلیف چیست؟

ج - حفظ اموال و ساختمان های عمومی، مانند اموال و املاک خصوصی، بر همگان فرض و واجب است و اتلافش همانند افراط و تفریط، موجب ضمان می باشد، کما اینکه جلوگیری از رسیدن ضرر و زیان و خسارت و اتلاف آنها بر همگان در حد قدرت و بدون اذیت و آزار نمودن نیز واجب است، و ضمان حتی نسبت به غیر رشید هم در مال خودش می باشد که ولی و قیم باید بپردازد، و اگر ندارد یا ولی و قیم نمی خواهد از مال او بپردازد، خودش ضامن است و به هر حال ولی باید خسارت را جبران کند؛ چون او دخیل و بلکه سبب به خاطر آوردنش به مدرسه و مراکز عمومی می باشد. ۷۶/۸/۱۷

﴿س ۱۲۷﴾ اگر طفل ممیز، مال غیر را از بین ببرد، چه حکمی دارد؟

ج - ضامن است و باید بعد از تکلیف، از عهده آن بر آید.

باب سوم: خسارت معنوی

﴿س ۱۲۸﴾ آیا خسارات معنوی قابل جبران است؟ مثلاً کسی به دیگری افترای دزدی یا بی‌عفتی می‌بندد و مفتری در محکمه، به مجازات جرم افترا محکوم می‌شود علاوه بر این، آیا کسی که مورد افترا قرار گرفته، می‌تواند به خاطر اینکه اعتبارش در جامعه مورد خدشه واقع گردیده و به عفت وی لگه وارد شده، ادعای جبران آن را بنماید؟

ج - هر ضرری، چه به جان و چه به مال و چه به شخصیت و معنویت، موجب لزوم جبران و ضمان است. منتها کیفیت جبران در بعضی از معنویات به جبران مالی است و در بعضی از آنها به نحو دیگر، و باید دید که عقلاً چه نظری دارند و کسی که ضرر دیده، به چه امری حاضر است که جبران شود. ۸۱/۳/۱۰

﴿س ۱۲۹﴾ تسبیب در اضطراب موقت شخص که ناشی از ترس و وحشت باشد، آیا موجب ارش می‌شود یا خیر؟

ج - مقتضای قاعده ضمان که دیه و ارش هم از باب همان قاعده است، ضمان نسبت به هر نحو خسارتی است که به انسان وارد شود، چه خسارت بدنی باشد و چه روحی و عصبی. بنابراین، اگر کسی به نحوی از انحاء، سبب اضطراب و تشویش خاطر کسی گردد، به نحوی که از نظر پزشکان اعصاب و روان، ضرر و خسارت محسوب شود، کسی که سبب آن شده باید آن خسارت را حسب نظر اهل خبره جبران نماید. ۷۸/۳/۲

باب چهارم: عدم النفع

﴿س ۱۳۰﴾ آیا عدم النفع نیز خسارت است و قابل مطالبه می‌باشد؟

ج - عدم النفع اگر برگردد به تلف شدن منافع شیء در موارد ضمان عین، تلف آن منافع، موجب ضمان است. ۷۸/۲/۲۵

﴿س ۱۳۱﴾ چنانچه فردی به اشکال مختلف، شخص دیگری را از منافع اموال یا

اعمالش محروم کند، آیا محروم کردن دیگران از منافع مورد انتظار اموالشان، شرعاً ضمان دارد؟ و آیا بین منافع محقق الحصول یا محتمل الحصول تفاوت وجود دارد؟

ج - آنچه از منافع از بین رفته، ضامن اجرت المثل آن است و ضمان نسبت به عمل و منافع حرّ هم وجود دارد، و قاعده اتلاف و حرمت عمل و امور دیگر، مقتضی ضمان است و بین منافع، تفاوتی وجود ندارد، مگر آنکه منافع محتمل الحصول، احتمالش ضعیف باشد که منفعت حساب نشود.
۷۸/۱۱/۵

﴿س ۱۳۲﴾ اگر شخصی کسی را غیرقانونی توقیف کند یا کس دیگری را آسیب رساند و او را راهی بیمارستان کند یا مال دیگری را تخریب یا تصرف غیرقانونی و یا غصب کند، نظر حضرت عالی در مورد منافع کاری که مجنیّ علیه در مدت توقیف یا بستری شدن در بیمارستان از آن محروم شده یا منافع مالی که تا مدت ترمیم، تخریب شده یا با تصرف غیرقانونی از بین رفته و مالک از آن منتفع نشده است، قابل جبران است یا نه؟ (در فرض اخیر، متصرف غیرقانونی یا غاصب از منافع آن مال منتفع نشده است). با توجه به مسائل فوق، آیا از دست دادن منافع ممکن الحصول (عدم نفع) ضرر است یا نه؟ و آیا از دست دادن منافع ممکن الحصول (عدم نفع) قابل جبران است یا نه؟ اگر قابل جبران است، بر اساس کدام قاعده است؟ و استدلال حضرت عالی در این مورد چیست؟ و آیا قاعده لاضرر شامل ضرر عدمی هم می شود؟

ج - آنچه را از اموال افراد، که تخریب یا غصب یا حبس نموده، اگر تلف شده، ضامن اصل آن، و آنچه از منافع از بین رفته، ضامن اجرت المثل آن است، و ضمان نسبت به عمل و منافع حرّ هم وجود دارد و قاعده اتلاف و حرمت عمل و قاعده ید و ابنیه عقلائی، مقتضی ضمان منافع است، ولو مورد استفاده ضامن قرار نگرفته باشد. و مسئله، ارتباط چندانی به قاعده لاضرر ندارد، مگر آنکه گفته شود حکم شارع به عدم ضمان در منافع، مثلاً حکم ضرری است و قاعده لاضرر، آن را نفی می کند، پس حکم شرعی، ضمان است.
۸۳/۵/۲۶

باب پنجم: سوء استفاده از حق

﴿س ۱۳۳﴾ از صدها سال قبل یکی از مشاغل مردم جنوب کشور، صید و خرید و فروش پرندگان شکاری بوده و اسنادی که در دست است به ۳۰۰ سال قبل می‌رسد و محل صید به نام «کوخت» شهرت دارد و هر «کوخت» دارای سند مالکیت با مشخصه حدود اربعه آن می‌باشد و مورد خرید و فروش قرار می‌گرفته است. اما بعد از انقلاب، به خاطر افزون طلبی عده‌ای، ارزش ملکیت این امر خدشه‌دار شده و هر کس در زمین خود اقدام به ساخت «کوخت» کرده است، در حالی که در سند «کوخت» که به دست عالمان دین نوشته شده، حدود اربعه آن باب «کوخت» مشخص شده و سنت جاریه در بین مردم چنین بوده که جایز نمی‌شمرند کسی در محدوده یک «کوخت» دارای سند، «کوخت» دیگری بسازد و قیمت هر «کوخت» غیر از زمین ملکی است که آن «کوخت» در آن قرار دارد و ممکن است زمین و «کوخت» متعلق به دو نفر باشد و زمین چند هکتاری هزار تومان خرید شده باشد و یک باب «کوخت» در همان زمین به پنج هزار تومان، لذا خواهشمند است بیان فرمایید صید پرندگان شکاری و خرید و فروش آن از نظر شرعی چگونه است؟

ج - ضرر زدن و مشکل پدید آوردن مسلمان نسبت به مسلمان دیگر، ولو به تسبیب آن، حرام و ممنوع است، هر چند در ملک خودش باشد. بنابراین، اگر کسی در ملک خودش جایی را برای صید پرندگان و یا حیوانات دیگر آماده و تهیه نموده، بر دیگری جایز نیست که در ملک خودش وسیله‌ای مانند وسیله او و یا غیر آن تهیه نماید که سبب سقوط محل قبلی از ارزش به خاطر نرفتن صیدها در آنجا و رفتنشان به محل دوم شود، و چگونه می‌توان حکم به جواز ساختن شبکه دوم با فرض اینکه سبب ضرر و زیان فاحش ساختمان و وسیله قبلی می‌شود داد، با اینکه اگر ارزان فروشی به صورت افراط و زاید در حد متعارف توسط یک کاسب موجب ضرر فاحش به کاسب دیگر شود، جایز نیست و چنین سلطه‌ای بر مال خویش ندارد.

باب ششم: عدم مسؤلیت امین (ید امانی)

﴿س ۱۳۴﴾ این جانب چوپان هستم، یک رأس گوسفند مفقود گردیده، در صورتی که بنده از ابتدای کار کمال مراقبت را داشته‌ام، حالا صاحب گوسفند آمده قیمت گوسفندش را از من مطالبه می‌کند. بنده هم وضع مالی مناسبی ندارم. آیا واجب است تاوان و قیمت گوسفند مفقود شده را پردازم و آیا گرفتن تاوان برای آن شخص، اشکال شرعی ندارد؟

ج - چوپان چون امین و اجیر است ضامن نیست، مگر آنکه تعدی و تفریط یا بی‌مبالاتی نموده باشد.
۷۸/۴/۴

﴿س ۱۳۵﴾ ۱. آیا وسیله نقلیه دولتی که در اختیار استفاده‌کننده برای امور اداری قرار می‌گیرد، با عنایت به اینکه اتومبیل دارای استهلاک می‌باشد، جزء اموال امانی محسوب می‌شود یا خیر؟

۲. چنانچه هیچ‌گونه تعدی و تفریطی نسبت به وسیله مزبور از سوی استفاده‌کننده صورت نگرفته باشد و خدای نخواستہ خسارت یا آسیبی که خارج از اقتدار استفاده‌کننده باشد به عمل آید، آیا استفاده‌کننده، ضامن تلف یا خسارت ناشیه می‌باشد یا خیر؟
ج ۱ - آری، جزء اموال امانی است که به طرف، اجازه تصرف داده شده و استهلاک هم چون با اجازه است، مربوط به صاحب و مالک حقیقی یا حقوقی می‌باشد.

ج ۲ - اگر شرط ضمان نشده باشد، ضمان ندارد؛ چون امین بدون تعدی و تفریط ضامن نیست، مگر با شرط ضمان.
۷۷/۵/۲۹

﴿س ۱۳۶﴾ شخصی از صاحب مغازه یک جنس شکستنی تحویل گرفته تا آن را ببیند و در این هنگام از دستش افتاده و شکسته است، چه کسی ضامن است؟

ج - چنانچه مشتری در حفظ آن افراط و تفریط نکرده باشد و با اجازه مالک برداشته، به خاطر آنکه یدش ید امین و غیرغاصب است، ضامن نیست.
۷۳/۴/۱۱

﴿س ۱۳۷﴾ این جانب به اتفاق والدین و برادرم با اتومبیل شخصی خویش به مسافرت رفتم و چون همسرم همراه ما نیامد، اتومبیل را به برادرم سپرد تا به مسافرت برویم و هیچ‌گونه صحبتی راجع به حفظ و نگهداری ماشین نکرد، در آنجا برای تفریح به پارک رفتیم و با اینکه پارکینگ عمومی وجود داشت، ماشین را در محل پارکینگ ممنوع که با تابلو راهنمایی مشخص شده بود، پارک نمودیم. بعد از یکی دو ساعت که بازگشتیم متوجه شدیم اتومبیل ما به سرقت رفته است. مستدعی است نظر خود را در مورد ضمانت شرعی یا عدم ضمانت بیان فرمایید؟

ج - ضمانت شخص یا اشخاصی که ماشین را در محل غیر متعارف، پارک کرده‌اند، چون تقصیر و تفریط در حفظ محسوب می‌شود بعید به نظر نمی‌رسد؛ چون صاحب ماشین که اجازه می‌دهد، نمی‌خواهد ماشینش در آنجا پارک شود به خاطر رعایت موازین شرعی یا به خاطر جریمه، پس تصرّف خارج از مورد اجازه است و ضمان، ثابت می‌گردد. ۸۵/۱۱/۲۷

باب هفتم: خسارت تأخیر تأدیه

﴿س ۱۳۸﴾ فروشنده‌ای کالا را به مشتری تحویل و در قبال آن یک فقره چک به مبلغ بالاتر از فاکتور دریافت می‌کند تا سر موعد مقرّر، مشتری مراجعه و پول را پرداخت و چک خود را دریافت نماید؛ ولی سر موعد مراجعه نمی‌کند و فروشنده مکرر به مشتری مراجعه ولی مشتری توجه نمی‌کند، آیا فروشنده مجاز است چک امانی را به قیمت کم‌تر به شخص دیگر واگذار نماید و آن را خرج نماید یا خیر؟

ج - اگر در هنگام قرارداد و عقد شرط شود که مقدار اضافه در چک به عنوان خسارت در تأخیر می‌باشد، وصولش برای فروشنده با فرض تأخیر و تحقق شرط، جایز است. ۷۶/۶/۴

﴿س ۱۳۹﴾ در فروش اقساطی قراردادها با طرف معامله شرط است که در طول مدت بدهکاری (۱۵ ماه) بیش از سی روز دیرکرد نداشته باشد؛ اما افرادی هستند که یا عمداً یا به علت

ناتوانی، بدهی خود را به موقع بپردازند و می‌گویند که دیرکرد آن را به صورت پول اضافی می‌پردازیم. آیا می‌شود از آنها پول دریافت نمود؟ در غیر این صورت چه حکمی دارد؟
ج - شرط خسارت تأخیر تأدیه مانعی ندارد. ۷۷/۳/۳۱

﴿س ۱۴۰﴾ این جانب ملکی را در سال ۱۳۷۰ به مبلغ پنجاه و هفت میلیون و سیصد هزار تومان فروختم و مبلغ بیست و پنج میلیون آن را دریافت کردم، خریداران به جهت درخواست تنظیم سند به دادگاه شکایت کردند و بدین جهت از پرداخت بقیه ثمن خودداری نمودند، چهار سال طول کشید و ارزش ملک پنج، برابر شد، خریداران، ملک را مال خود می‌دانستند و از بقیه ثمن هم به نحو مطلوب استفاده می‌کردند، چون دارای یک شرکت منظم و فعال و از بزرگترین پیمانکاران شرکت نفت می‌باشند و به طور حتم و یقین آن مبلغ هم چند برابر شده، با توجه به آنچه گفته شد آیا خریداران باید خسارت ناشی از تورم را هم اضافه از اصل باقی مانده ثمن بپردازند یا خیر؟

ج - چنانچه فروشنده از انتقال سند استنکاف نماید و خریدار به خاطر تضمین معامله و جلوگیری از تضییع حَقش مابقی ثمن را پرداخت نکرده باشد، ضرر افزایش تورم که در موقع ادا به فروشنده می‌رسد، چون ضرر مقدم است نمی‌توان آن ضرر را به عهده خریدار گذاشت، و قاعده لا ضرر، مربوط به ضررهایی می‌باشد که خود انسان، سبب و دخیل در آن نباشد. آری، اگر تأخیر در ادا سببش خریدار بوده و ملاحظه نموده، مسئول آثار و عواقبش - از ضرر و زیان به وسیله افزایش تورم و پیدا شدن خیار تخلف شرط، برای فروشنده با فرض تحقق موضوعش و غیر آنها - می‌باشد. ۷۷/۳/۱۸

کتاب چهارم: وقف

باب اول: شرایط صحت وقف

یکم. مالکیت واقف نسبت به مال موقوفه

﴿س ۱۴۱﴾ شرایط کلی اراضی قابل وقف چیست؟

ج - شرایط چیزی که وقف می شود عبارت اند از ۱. عین باشد نه منفعت،
۲. قابلیت برای ملکیت داشته باشد و ملک صاحب وقف باشد، ۳. در
صورت انتفاع از آن، عینش باقی بماند؛ مثلاً نان را نمی شود وقف کرد، ۴.
اقباض و تحویل دادنش به کسانی که برای آنها وقف شده، برای واقف
ممکن باشد، ۵. دارای منفعت مقصوده حلال باشد، ۶. متعلق حق غیر
نباشد.

﴿س ۱۴۲﴾ ۱. آیا جنگل ها و مراتع ملی را که جزء انفال است اشخاص می توانند قبل

از تملک قانونی، وقف نمایند؟

۲. مراتعی که قبلاً با این شرایط وقف گشته‌اند، چه تکلیفی دارند؟

ج - وقف نمودن چیزی که ملک شرعی انسان نیست، صحیح نمی‌باشد و مراتع و جنگل‌ها چون در اختیار و ملک شخصی نمی‌باشد و مربوط به امام است، نمی‌شود وقف نمود و اگر وقف کرده باشند، وقف باطل است، مگر آنکه مراتع را تبدیل به مثل باغ نموده باشند که به نحوی احیا و آبادانی غیر مرتعی حساب شود، با فرض اینکه حقّ چنین کاری را هم واقف داشته باشد. ۷۶/۴/۱۲

﴿س ۱۴۳﴾ اعضای هیئتی ساختمانی را از بایع خریدند و ثمن را کلاً تأدیه نمودند. بعد از خروج ساختمان از قید مالکیت بایع، آیا وقف کردن بایع مزبور مشروعیت پیدا می‌کند یا خیر؟

ج - از نظر حکم کلی فقهی و شرعی، وقف در غیر ملک و در آنچه از مالکیت انسان به وسیله بیع و یا عقد لازم دیگر خارج شود، صحیح نبوده و وقفش بی‌اثر و بی‌فایده است و وقف حتماً باید در ملک و مورد اختیار انسان باشد، و ناگفته نماند که بیع از عقود لازمه است و بعد از تحقق آن؛ یعنی بعد از فروش مبیع و جنس فروخته شده، ملک مشتری است و ثمن، ملک بایع، و فروشنده حقّی به مبیع ندارد کما اینکه مشتری هم حقّی به ثمن ندارد. ۸۱/۱/۱۱

﴿س ۱۴۴﴾ قطعه زمینی است که صاحبش از دنیا رفته و یک ورثه در خارج از کشور دارد که دسترسی به ایشان نیست، مدت سی سال است که این زمین بلا استفاده مانده است با توجه به سابقه شرکت مالک در امور خیر و موقوفات فراوان ایشان، آیا می‌شود در این زمین تصرف کرد و برای امور خیریه (مسجد و درمانگاه) از آن استفاده کرد؟

ج - حکم کلی این‌گونه مسائل روشن است؛ یعنی تصرف در املاک دیگران احتیاج به رضایت آنها دارد و باگناه و تصرف حرام، نمی‌شود کار خیر انجام داد؛ چون همان‌طور که در روایت آمده، آب آتش را خاموش می‌کند نه آتش، و ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ و به هر حال رعایت

۱. مائده، آیه ۲۷.

موازن شرعیه، آن هم مخصوصاً در کارهای خیر، لازم است و نباید انسان خود را گرفتار گناه و معصیت مخصوصاً در رابطه با امور خیریه نماید، و از همه اینها گذشته رعایت احتیاط در شبهات مالی هم خود لازم است و غیر از حقوق الله است که احتیاط در شبهاتش غیر لازم است، و اعمال دیگران یا بلااستفاده بودن محل و یا نیاز به کار خیر، هیچ یک از آنها فی حدّ نفسه مجوّز تصرّف در مال دیگران نبوده و نیست. ۸۰/۹/۱۱

﴿س ۱۴۵﴾ در یکی از نواحی روستایی، بیش از هزار هکتار زمین خشک و دیم وجود دارد که به نام مالکین، ثبت است. یکی از مالکین سهم خود را از این زمین وقف کرده است. ما کشاورزان با وسایل قدیم، دیم کاری می‌کردیم و اگر محصول می‌داد، مالکین از ما یک پنجم حقّ مالکانه می‌گرفتند. اینک ما با دریافت کمک از دولت جمهوری اسلامی و با استفاده از موتور آب، زمین‌ها را کشت می‌کنیم و بهره مالکانه هم نمی‌دهیم، آیا این اراضی را که با دسترنج خودمان آباد کرده‌ایم به ما تعلق دارد؟ در این صورت، وقف آن چه حکمی دارد؟

ج - زمین موات، یعنی زمینی که کشت نشده، ملک کسی نیست و وقف آن نادرست است و هرکسی که آن را آباد کند، چه به صورت دیم و چه به صورت غیر دیم، مالک است. آری، اگر در زمان دایر بودن یا بایر بودن، وقف شود، وقف درست است و نسبت به سهم وقف، باید اجاره‌اش پرداخت شود. ۷۴/۱۲/۲۸

دوم. مالیت داشتن مال

﴿س ۱۴۶﴾ هرگاه شخصی مبلغ یک میلیون تومان در مؤسسه خیریه، به صورت قرض الحسنه بگذارد و مالیت آن را برای پرداخت وام قرض الحسنه به دانشجویان با شرط وثیقه که سرمایه حفظ شود، وقف کند. آیا وقف اعتبار و مالیت اسکناس کافی است؟

ج - وقف مالیت شیئی که مورد سؤال است به نظر این جانب تبعاً للسیّد فی

ملحقات العروه^۱ و قضاءً للعمومات و العقود، صحیح است و نافذ می باشد و بعد از تمام شدن شرایط وقف، چون وقف لازم است کسی حق اعتراض ندارد. ۷۶/۱۰/۲۰.

﴿س ۱۴۷﴾ هرگاه کسی اعتبار دو میلیون تومان را به مؤسسه نشر کتاب دینی وقف کند برای نشر تألیفات واقف و سود نشر را حداقل بگیرد، یعنی یک دهم سود چاپ بگیرد و به ارحام فقیر بدهد، در صورت اشکال در وقف مالیت اسکناس، آیا از اصل میراث کم می شود یا از ثلث میت؟

ج - وقف مالیت، حسب اطلاقات و عمومات وقف و عقود و شروط، صحیح و نافذ است و تابع بقیه شرایط وقف می باشد، و فقیه یزدی^۲ هم در ملحقات عروه^۲ وقف مالیت پول را صحیح دانسته است. ۷۶/۱۰/۲۰.

﴿س ۱۴۸﴾ شرکت سهامی خاصی طبق ضوابط قانون شرکت ها تشکیل شده، و بعد از مدتی سهام آن شرکت که تعدادی از آن متعلق به یک مؤسسه عمومی بوده، بدون داشتن اموال متعلق سهام، توسط کلیه سهام داران، طبق اساسنامه و موازین قانونی مربوط، وقف عام شده و عین موقوفه به تصرف وقف (قبض متولی) داده شده، و پس از فعالیت های مشروع اقتصادی، اینک شرکت موقوفه دارای اموالی اعم از منقول و غیر منقول است؛ ولی عده ای معتقدند که وقف سهام، باطل بوده و اصولاً وقف، محقق نشده است و کلیه اموال به دست آمده متعلق سهام باید به سهام داران سابق مسترد گردد. مستدعی است حکم شرعی در مورد صحّت یا بطلان وقف سهام شرکت مزبور را بیان فرماید.

ج - هر چیزی که ارزش و مالیت داشته باشد و در تملک شخص یا اشخاص باشد، می توانند آن را وقف نمایند، همان طور که می توانند خرید و فروش نمایند؛ و وقف بعد از قبض، لازم است و در این جهت فرقی بین سهام و غیر آن نیست. ۷۹/۱۰/۲۳.

﴿س ۱۴۹﴾ آیا امتیاز تلفن را به تنهایی و بدون اینکه چیز دیگری همراه آن باشد

۱. ملحقات العروه فی بقیة شروط العین الموقوفة: ۲۰۶، مسئله ۵.

۲. ملحقات العروه: ۱: ۲۰۶.

می توان وقف کرد؟

۷۴/۴/۶

ج - جایز و صحیح است.

سوم. نیت «وقف» توسط واقف

﴿س ۱۵۰﴾ اگر اشیا یی مانند فرش، با پول اشخاص مختلفی، مشترکاً خریداری شود و نیت بعضی از افرادی که پول داده اند، وقف بوده و نیت بعضی تملیک، آیا وقف حساب می شود یا تملیک؟

۷۴/۸/۱۱

ج - باید موقوفه حساب نمود.

﴿س ۱۵۱﴾ اشیا یی که به مسجد داده می شود، ممکن است گاهی با عنوان وقف و گاهی با عنوان تملیک باشد، آیا احکام شرعی هر کدام از این دو مورد، مختلف است؟ لطفاً فرق آنها را به طور کلی در مورد مسائل فوق الذکر مرقوم فرمایید.

ج - ظاهراً فرقی نباشد، چون نظرها غالباً، بلکه دائماً بر وقف است. آری، اگر کسی با توجه به تفاوت، ملک مسجد نماید، ثمره اش در معامله، فروش و تبدیل به چیز دیگر با اجازه مجتهد عادل، ظاهر می شود و منوط به مسوغ هایی که در وقف، معتبر است، نمی باشد.

۷۴/۱/۱۷

﴿س ۱۵۲﴾ چیزی که قبلاً به مسجد داده شده است، اگر ندانیم که وقف مسجد شده یا تملیک، چه باید کرد؟

۷۴/۸/۱۱

ج - مقتضای احتیاط، ترتیب آثار وقفیت بر مسجد است.

چهارم. قصد قربت

﴿س ۱۵۳﴾ شخصی به منظور محروم کردن وراثت، زمین و باغ های خود را وقف امام حسین علیه السلام کرده است. آیا این وقف، تحقق پیدا می کند یا خیر؟ آیا در وقف خاص یا عام، قصد قربت لازم است، با توجه به اینکه واقف با هدف محرومیت وراثت از ارث، چنین وقفی را انجام داده است؟

ج - اگر شرایط وقف که یکی از آنها قبض می باشد، تحقق پیدا کند، وقف

صحیح است؛ گرچه خلاف مرتکب شده، یعنی ورثه را محروم نموده است. آری، اگر وصیت به وقف نماید، نسبت به زاید بر ثلث، احتیاج به اجازه ورثه دارد؛ و در وقف، قصد قربت شرط نیست. ۷۷/۳/۱

پنجم. اجرای صیغه و تنظیم وقف نامه

﴿س ۱۵۴﴾ آیا لازم است صیغه وقف را به عربی یا فارسی بخوانند؟ یا صرف قصد و نیت بر وقف کافی است؟

ج - در وقف خواندن صیغه به فارسی یا عربی شرط نمی باشد و همین قدر که نیت وقف نموده باشد و عملی مناسب با وقف، با اجازه واقف و یا ناذر مثل نماز در مسجد، یا عزاداری در حسینیه، یا روی فرش که برای عزاداری تهیه شده انجام بگیرد، کافی است. ۷۸/۳/۲۸

﴿س ۱۵۵﴾ اگر کسی مال خود را به سبب وصیت، وقف مستمندان کند، آیا تحقق چنین وقفی منوط به قبول حاکم است یا خیر؟

ج - قبول در وقف، هر چند برای جهات عامه شرط نیست، لیکن وقف بدون قبض، مانند عقد جایز است و نسبت به مازاد بر ثلث، قبل از قبض، منوط به اجازه ورثه است. ۷۴/۲/۱۰

﴿س ۱۵۶﴾ حدود صد سال قبل قطعه زمینی جهت دفن اموات مسلمین تعیین شد و بیش از پنجاه سال است که میت در آن دفن نمی شود. طبق شیاع اهالی محل و فتوای بعضی از مراجع، قبرستان مورد نظر، وقف معاطاتی است. در قسمتی از قبرستان در سنوات گذشته مدرسه ای احداث گردیده، با توجه به اینکه قبرستان موقوفه، متروک گردیده است و آثار قبور از بین رفته است و با عنایت به نیاز اهالی به مسجد برای انجام فرایض الهی، آیا اهالی می توانند در گورستان مذکور یک باب مسجد احداث نمایند یا خیر؟ اگر نمی توانند آیا با پرداخت قیمت گورستان، احداث مسجد درست است یا نه؟

ج - وقف معاطاتی مانند وقف با صیغه، درست و صحیح است، لیکن به طور کلی، اگر عین موقوفه ای از حیث انتفاع در آنچه برای آن وقف شده

افتاد - همانند مفروض در مورد سؤال و یا مثل آب انباری که مورد استفاده قرار نمی‌گیرد - متولی موقوفه می‌تواند آن عین را اجاره دهد و اجرتش را در غرض واقف مصرف نماید، و اگر متعارفاً اجرت آن ناچیز است یا افراد اجاره نمی‌کنند، می‌تواند آن را بفروشد و در مورد غرض واقف مصرف نماید.

۸۳/۸/۲۹

﴿س ۱۵۷﴾ ۱. آیا وقف‌نامه‌های عادی نافذ است یا خیر؟

۲. افرادی که پس از اجرای مفاد وقف‌نامه و تصرف به وقف، ادعای وراثت و یا اعتراض دارند، ادعا و اعتراض آنها چه حکمی دارد؟

ج - هر چیزی که وقف بودنش و به قبض و وقف دادن آن با اطمینان و حجّت شرعی ثابت گردد، اعمّ از اینکه دارای وقف‌نامه عادی باشد یا غیر آن، همه آثار وقف بر آن بار می‌شود و خود واقف و دیگران نمی‌توانند آن را بفروشند و کسی هم از آن ارث نمی‌برد، مگر در موارد خاص که فروختن آن اشکالی ندارد و عادی بودن وقف‌نامه و یا وقف کتبی، مضرّ به وقفیت نمی‌باشد.

۸۰/۵/۲۹

ششم. قبض

﴿س ۱۵۸﴾ شخصی که دارای زن و چهار فرزند، یک پسر و سه دختر بوده فوت کرده، شخص مزبور دارایی خود را که به نرخ روز دو میلیون تومان می‌باشد هشتاد درصدش را وقف اولاد ذکور نموده که از درآمد آن فقط در بعد از ظهرهای نیمه شعبان هر سال روضه‌خوانی نمایند که هزینه روضه‌خوانی پنج هزار تومان بیشتر نیست. وصیت‌نامه شخص فوت شده پس از گذشت هجده سال از طرف پسر به رؤیت مادر و خواهران رسیده که مورد اعتراض و اختلاف در بین آنان گردیده است. آیا شخص فوت شده با داشتن زن و فرزند می‌توانسته بیش از هشتاد درصد اموال خود را وقف کند یا خیر؟ ضمناً فرزند ذکور شخص فوت شده بعد از گذشت چهار روز از مرگ پدر در محل حاضر گردیده و در زمان حیات پدر هم در محل نبوده که مطابق با وصیت‌نامه، املاک

پدر در اختیارش قرار گیرد یا به قبض او در آید و هیچ امضا و اثر انگشتی در ذیل وصیت‌نامه از او دال بر تحویل وقف نیست، حکم شرعی را مرقوم فرمایید؟

ج - چون در صحّت وقف، قبض موقوف علیهم یا متولّی آن شرط است، بنابراین، اگر در هنگام حیات واقف به قبض متولّی وقف یا متولیان داده نشده باشد و تحویل آنها نگردیده و خود میّت هم در زمان خودش عمل ننموده، وقف من رأسه باطل است، و اما اگر وصیّت نموده که بعد وقف نمایند، وصیّت او نسبت به یک سوم از اموالش نافذ است و بقیّه، حقّ ورثه می‌باشد. ۷۸/۲/۲۷

﴿س ۱۵۹﴾ اهالی شهرکی جهت احداث مسجد از اداره اوقاف، زمینی درخواست نمودند. شهرداری نیز قطعه زمینی را برای احداث مسجد بنام مبارکه حضرت زهرا^{علیها السلام} هدیه نموده، مشروط بر اینکه در مدت قرارداد، اهالی شهرک نسبت به شروع عملیات ساختمان مسجد اقدام نمایند. به همین منظور توسط امام جمعه موقت، کلنگ زده شد و با حضور مسئولین شهر و اهالی شهرک افتتاح انجام گردید و پی‌کنی و خاک‌برداری صورت گرفته است و به علت فصل زمستان و عدم فصل کاری به همان صورت باقی مانده است. آیا با این عمل، زمین مورد نظر، مسجد محسوب می‌شود یا خیر؟ و یا شهرداری می‌تواند لغو قرارداد نماید یا خیر؟

ج - اگر کسی ملکی را وقف مسجد نماید، بعد از آنکه واقف یا کسی که صاحب اختیار شرعی آن می‌باشد به قصد واگذار کردن، اجازه دهد که در آن نماز بخوانند، همین که یک نفر در آن نماز بخواند، وقف صحیح و محقق شده است؛ و محض کلنگ زدن و ایجاد ساختمان برای مسجدیت، وقف با آن لازم نگشته و واقف می‌تواند برگرداند؛ چون در لزوم وقف، قبض و اقباض معتبر است که آن هم یا باید با قبض حاکم باشد و یا متولّی وقف و یا شخصی در آن مکان با اجازه واقف نماز بخواند تا نماز در مسجد خوانده شده باشد و قبض، محقق شده باشد. ۸۳/۵/۲۹

﴿س ۱۶۰﴾ در تحقق وقف، قبض را شرط می‌دانند. در وقف باغ یا نخل خرما برای امام حسین^{علیه السلام}، قبض چگونه تحقق پیدا می‌کند؟

ج - قبض وقف به قبض متولّی است، و با نبود متولّی، قبض حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرایط معتبر است. ۷۷/۳/۱

﴿س ۱۶۱﴾ شخصی دو دانگ مشاع از ملکی را وقف عام نموده، و تولیت آن را در زمان حیات برای خود قرار داده است و شش سال بعد از تاریخ وقف نامه فوت نموده است. واقف در زمان حیات خود عواید ملک مزبور را شخصاً استفاده نموده و هیچ‌گاه صرف موضوع وقف نموده است. آیا می‌توان بدین اعتبار، قبض را محقق ندانسته و با توجه به فوت واقف، آن را باطل فرض کرد؟

ج - در وقفی که واقف خود را متولّی مادام الحیات قرار داده، گرچه عدم تحقق قبض وقف - با فرض عمل نمودن به وقف و صرف نمودن عواید آن در مصارف وقف مخصوصاً در وقف بر جهات عامه که شرطیت قبض آن، محلّ بحث است - مشکل به نظر می‌رسد بلکه ممنوع است؛ چون عدم عمل غایه الامر می‌تواند کاشف از عصیان باشد، کما اینکه می‌تواند کاشف از عدم قصد قبض عین به عنوان متولّی هم باشد. اما احتمالی که در این‌گونه موارد وجود دارد شبهه عدم وقفیت است، و اینکه غرض واقف، وقف بعد از موت بوده و فکر می‌کرده با انشای وقف فعلی، وقف در آن وقت؛ یعنی زمان بعد از موت محقق می‌شود. بنابراین، رضایت به وقف در زمان حیات نداشته و رضایت، متعلّق به زمان بعد از حیات بوده؛ پس وقتی که به وقف در آن، راضی بوده انشا نشده، و وقتی که به وقف آن انشا نموده، مورد رضایت نبوده و در وقف، رضایت جزء شرایط صحّت است، کما اینکه با شبهه هم به دلیل عدم احراز وقف صحیح، آثار آن بار نمی‌شود؛ قضائاً لزوم احراز الشرط و اصاله بقاء المال علی ملک المالك و اصاله عدم الوقفیه، و بالجمله شبهه مخالفت با قاعده «العقود تابعة للقصد» وجود دارد و اگر کسی از نحوه برخورد واقف متولّی - که منافع وقف را صرف در مصارفش نموده - اطمینان به عدم مطابقت چنین وقفی با «العقود تابعة للقصد» پیدا کرد، آثار وقف را نمی‌تواند مترتب نماید، کما اینکه با شکّ

در این معنا هم به حکم اصول گذشته، وقفیت ثابت نمی شود. ۷۸/۹/۶

﴿س ۱۶۲﴾ این جانب در حالت عصبانیت، که بر اثر درگیری با فرزندانم برایم پیش آمده بود، خانه مسکونی ام را وقف کردم، اما بعد از مدتی پشیمان شدم، البته صیغه وقف جاری شده و سند هم به نام اوقاف صادر شده است، آیا این وقف صحیح است یا خیر؟

ج - عصبانیت مانع از صحت وقف نمی باشد، چون آنچه در امثال وقف از عقود و ایقاعات، معتبر است، اختیار و رضایت به مثل وقف می باشد؛ یعنی رضایت به عقود و ایقاعات، نه طیب نفس که در جواز اکل، معتبر است خلاصه آنکه دو نحو رضایت در فقه داریم:

۱. رضایت به عقد و تجارت و معامله و وقف، ولو با طیب خاطر نباشد؛
۲. رضایت در جواز تصرف دیگران در مال غیر، معتبر است و آن رضایت و طیب نفس به تصرف می باشد، و لذا گفته شده: «المأخوذ حياءً كالمأخوذ غصباً» و در امثال مفروض سؤال یعنی وقف یا هر معامله دیگر با عصبانیت، رضایت معتبر وجود دارد. آری، رعایت بقیه شرایط وقف، امر دیگری است که لازم است. ۷۸/۷/۱۶

هفتم. سایر شرایط

﴿س ۱۶۳﴾ در محدوده گورستان عمومی شهری، افرادی باغی را به عنوان گورستان در مکانی نزدیک به مناطق مسکونی در نظر گرفته و اقدام به دفن اموات نموده اند، که این اقدام آنان موجب نارضایتی ساکنین محل شده است. با عنایت به مخالفت شهرداری با احداث این گورستان و عدم موافقت مردم با آن، خواهشمند است نظر مبارک را در مورد احداث این گونه گورستانها و تدفین اموات در آنها بیان فرمایید.

ج - وقف زمین برای گورستان که باعث اذیت و صدمه خوردن به افراد ساکن در اطراف آن باشد، به حکم لاضرر و لاضرار، باطل است، و قصد و نیت خیر افراد، نباید موجب ضایع شدن حقوق دیگران مخصوصاً همسایه ها گردد. آری، اگر زمین قبلاً وقف گورستان شده و مرده نیز در آن دفن شده، ساخت و سازهای بعدی که با توجه به گورستان بودن زمین

مزبور انجام شده، نمی تواند مانع از عمل به وقف شود، چون صاحبان ساختمان‌ها و ساکنین محل، خود اقدام به ضرر نموده‌اند. به هر حال رعایت مقررات شهرداری‌ها که به نفع جامعه و جلوگیری از ضرر و زیان به افراد باشد، لازم است و تخلف از آن به خاطر نظم جامعه و عدم تضییع حقوق دیگران، حرام است.

۷۹/۴/۱۶

باب دوم: خارج نشدن مال موقوفه از وقفیت (دوام وقف)

﴿س ۱۶۴﴾ در باب احداث یک باب مسجد، ابهاماتی موجود است که راهنمایی و ارشاد حضرت تعالی راه‌گشا خواهد بود. در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در حضور مالک و اهالی محل، قطعه زمینی به شماره پلاک ثبتی ۲۲۲ به مساحت ۶۳۰ متر مربع جهت احداث مسجد تخصیص داده شد و صیغه وقف هم صادر گردید، لیکن عملاً به لحاظ اینکه سازمان زمین شهری، پلاک مذکور را برابر ماده ۱۲ قانون زمین شهری موات اعلام نموده بود و مالک آن هم در ایران نبود تا بتواند به موقع اعتراض نماید، لذا سند مالکیت به نام دولت صادر شد و احداث مسجد در پلاک موصوف، مقدور نگردید. در مهر ماه همان سال، اهالی و مالکین همان محل پلاک ۳۸۴ به مساحت ۴۰۵۳ متر مربع را برای احداث مسجد و دو باب مدرسه، منظور و در همان سال ۱۳۵۸ مسجد و یک باب مدرسه و سه مورد تجاری با کمک اهالی ساخته شد که اینک بوسیله اداره اوقاف و هیئت امنای اداره می‌شود. اداره اوقاف به دلیل اینکه مالک زمین پلاک ۲۲۲ نبود تا بتواند به نظریه کمیسیون اعتراض نماید، و از طرفی برای احداث ساختمان اداری به قطعه زمین مزبور نیاز داشت، لذا پس از یک سلسله مذاکره با سازمان مسکن و شهرسازی، پلاک ۲۲۲ را به مبلغ بیست و یک میلیون و پانصد و هشتاد هزار ریال خریداری نمود. اینک با عرض مراتب فوق سؤال شرعی از حضورتان این است:

۱. با اعلام نظریه کمیسیون ماده ۱۲ قانون زمین شهری و صدور سند مالکیت به نام دولت و اعلام موات بودن زمین پلاک ۲۲۲، آیا موضوع وقفیت آن منتفی گردیده

است یا خیر؟

۲. در صورت منتفی بودن مسئله وقفیت، آیا احداث ساختمان اداره اوقاف در زمین مذکور، با اشکال شرعی رو به رو است یا نه؟

۳. در صورت بقای زمین به وقفیت، با توجه به اینکه جهت وقف و نظر واقف، ساختن مسجد در محل بوده و هفده سال است مسجد در نزدیکی همان محل ساخته شده است، از زمین نامبرده چه استفاده‌ای مقدور است و تکلیف معامله خرید زمین چه صورتی دارد؟

ج - زمینی که از طرف مالک برای مسجد وقف گردد و صیغه وقف خوانده و به قبض مجتهد جامع شرایط داده شود، و یا ولو یک نماز در آن به عنوان مسجد خوانده شود و یا متولی، قبض نماید، اگر زمینی دایر (محيات) و یا بایر بوده، هیچ چیزی وقفیت آن را از بین نمی‌برد و تصرف برخلاف وقف در آن هم، غیر جایز است و «الوقوف تکنون علی حسب ما یوقفها اهلها»^۱ و اگر صیغه، خوانده شده؛ ولی قبض به یکی از انحاء سه گانه مذکوره تحقق پیدا نکرده، زمین به ملک مالک باقی می‌باشد و آثار مال غیر بر آن مترتب است، چون قبض در وقف، شرط صحت آن است، پس بدون آن وقف حاصل نشده و ملک به ملکیت صاحبش باقی است، لذا کله در زمین زنده و بایر؛ و اما اگر زمین موات بوده و حیازت هم نشده، وقف آن هر چند برای مسجد باشد باطل است، چون در اختیار او نبوده تا بتواند وقف نماید، اما اگر حیازت کرده بوده، در حکم ملک است و وقفش صحیح می‌باشد، و ناگفته نماند که تشخیص انواع مذکوره با مکلفین و متصرفین است و هر کسی با تشخیص مورد، حکمش را از احکام کلیه مذکوره می‌یابد.

۷۶/۱۰/۱

﴿س ۱۶۵﴾ در خصوص قریه موقوفه‌ای که یک قسمت آن، مرتع و زمین موات بوده بفرمایید آیا قسمت‌های دایر و احیا شده که مطابق نظر کارشناس بعداً به موات تبدیل

۱. وسائل الشیعة ۱۹: ۱۷۵، باب ۲، حدیث ۱.

شده و به صورت موات بالعرض می باشد، از شمول وقفیت خارج گردیده یا خیر؟
 ج - موات بالعرض، حکم قبل از موات آن را دارد و موات آن بالعرض،
 سبب تغییر نمی گردد. آری، اعراض مالک باعث خروج از ملک او
 می باشد. ۷۶/۸/۲

باب سوم: اثبات وقف - اختلاف در وقفیت

﴿س ۱۶۶﴾ مؤسسه ای به نام مهدیه با ترکیبی از مسجد، دارالایتام، در مانگاه، به کمک
 عموم ساخته شده و قبل از انقلاب مورد استفاده عموم بوده، ولی اکنون جمع قلیلی
 می خواهند به نام خود سند بزنند و می گویند وقف نیست، اما در مقابل، جمع کثیری از
 همان افراد می گویند وقف می باشد. با توجه به اینکه تاکنون از این مؤسسه در زمینه
 اهداف مزبور استفاده شده بفرماید آیا وقف محسوب است یا خیر؟ و آیا می توانند سند
 به نام عدّه قلیلی از آن جمع کثیر بزنند یا نه؟

ج - جواز تصرّف در هر مالی تابع ملکیت است و ظاهر حال در مفروض
 سؤال، مهدیه با ترکیبی از مسجد و دارالایتام برای وقفیت است، و وقفی
 که به قبض موقوف علیهم داده شود و در تصرّف وقف در آمده است،
 واقف هم نمی تواند تغییر دهد چه رسد به دیگران. ۸۱/۵/۲۳

﴿س ۱۶۷﴾ قناتی همراه با مقداری زمین کشاورزی موجود می باشد که توسط پدران
 صاحبان فعلی آنها آباد شده است. از حدود پنجاه سال پیش تاکنون، اداره اوقاف با
 استناد به اینکه اینجا وقف حضرت علی علیه السلام می باشد، هر ساله مبالغی به عنوان مقرری از
 مردم دریافت نموده، لیکن حدود دوازده سال پیش وقتی به اداره اوقاف مراجعه کردیم
 تا سند وقف نامه این املاک و قنات را نشان بدهند، متوجه شدیم که هیچ سندی مبنی بر
 موقوفه بودن ملک فوق، موجود نیست و تنها گفته اداره اوقاف این است که چون قبلاً
 حکم وقف را داشته، اکنون هم موقوفه می باشد، با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا املاک و قنات مذکور، مجهول المالک می باشد یا متعلق به کشاورزان است؟

۲. تا زمان تعیین تکلیف به چه صورت می‌توانیم از این املاک استفاده نماییم؟ آیا اجازه حاکم شرع یا اداره اوقاف لازم است یا خیر؟

ج - ید اداره اوقاف در زمان‌های سابق که با گرفتن مقرری هر ساله ثابت است، حجّت بر وقفیت می‌باشد؛ و باید حسب نظر متولّی یا اجازه از مجتهد جامع الشرایط و یا نماینده او ولو در اوقاف، اجاره و مورد تصرّف قرار گیرد. ۷۷/۳/۲۹

﴿س ۱۶۸﴾ اراضی موقوفه و قبرستان‌های قدیمی که به نحوی اسناد وقفی آنها از بین رفته است، آیا وقفیت موارد فوق با شهادت مردم ثابت می‌شود؟

ج - اگر موجب اطمینان باشد، کفایت می‌کند و وقفیت ثابت می‌گردد.

﴿س ۱۶۹﴾ با توجه به اینکه اکثر موقوفات، مربوط به زمان‌های گذشته است، بعضی از آنها وقف خاصّ است و بعضی موقوفات عام، صحّت شرعی این گونه موقوفات چگونه مشخص می‌شود؟ آیا موقوفاتی که اصل وقف نامه یا اجاره‌نامه [آن] به تأیید علمای شیعه رسیده و سازمان اوقاف و امور خیریه نیز آن را تأیید نموده، محکوم به صحّت است یا نه؟

ج - آنچه را که مردم به عنوان وقف تلقّی می‌نمایند وقف می‌باشد، و شهرت بین مردم همانند مهر و امضای علما و افراد مورد اعتماد، برای اثبات وقفیت کافی است. ۷۷/۱۲/۲۴

﴿س ۱۷۰﴾ قطعه زمینی از فردی خریدم که در آن ساختمان بسازم و فروشنده به بنده گفت که زمین وقفی نیست و الآن او فوت کرده، بعضی می‌گویند زمینی که از فلانی خریده‌ای وقفی می‌باشد (البته یک قسمت آن وقفی است یعنی تمام زمین وقفی نمی‌باشد)، با این توضیح، بفرمایید آیا می‌توانم در آن زمین ساختمان بنا کنم یا خیر؟

ج - هر چیزی که در اثر شهادت دیگران یا از طریق دیگر یقین به وقف بودنش پیدا شد، فقط تصرّفات که واقف برای آن جهات، وقف نموده با اجازه متولّی وقف در آن جایز می‌باشد که «الوقوف تکون علی حسب مایوقفها اهله»^۱ و تصرّفات دیگر، غیر جایز و حرام است. ۷۸/۶/۱۱

۱. وسائل الشیعة ۱۹: ۱۷۵، باب ۲، حدیث ۱.

﴿س ۱۷۱﴾ در یکی از ادارات اوقاف وقفنامه‌ای پیدا شده مبنی بر اینکه خانمی ۱۲۷ سال قبل، دو بیست هکتار زمین را با جهات معین وقف کرده است، البته بعضی از خطوط وقفنامه خوانا نیست. حدود ۲۷ سال قبل چند نفر استشهاد محلی نوشتند و شهادت دادند که زمین تحت تصرف افراد، آن طور که از پدرانشان شنیده‌اند وقف است و الآن بعضی از شاهدان در قید حیات هستند، لیکن کسانی که ملک در تصرف آنهاست، منکر وقف هستند. ضمناً دولت حدود سی سال قبل همین زمین را به افرادی فروخته و سند داده است. آیا وقفیت زمین با وجود وقفنامه و شهادت افراد به اینکه از پدرانشان شنیده‌اند که زمین وقف بوده، ثابت است یا نه؟

ج - هر چیزی که وقف بودنش با اطمینان یا حجّت شرعیّه ثابت گردد، همه آثار وقف بر آن بار می‌شود و خرید و فروش آن هم باطل و کَانَ لَمْ يَكُنْ می‌باشد و باید اجرت‌المثل را در جهتی که واقف، معین کرده صرف نمود که «الوقوف تكون على حسب ما يوقفها اهلها»، و ضمانت وقف هم به عهده کسی است که متصرف در آن بوده است، و اگر از دنیا رفته، بدهکار می‌باشد و مانند بقیه دیون، بر ارث و وصیت، مقدم است، و حکم محکمه هم واقع را تغییر نمی‌دهد. بنابراین، عالم به وقف باید به وظیفه خودش عمل نماید؛ و ناگفته نماند که محض گفتن افراد، تا اطمینان نیارود، حجّت شرعیّه بر وقف بودن نیست.

۷۵/۲/۲۰

باب چهارم: احکام و آثار وقف

یکم. عمل به وقف - مصرف موقوفه

﴿س ۱۷۲﴾ از عایدات زمین موقوفه‌ای، سالی ۲۷ کیلوگرم گندم بین نه نفر خادم حسینیه تقسیم می‌کرده‌اند. اخیراً متولی وقف اعلام نموده که پول آن را به صندوق صدقات داده است. آیا پرداخت وجه مذکور به صندوق خیریه و صدقات، اشکال دارد یا خیر؟

ج - چنانچه واقف، مصرف موقوفه را معین نموده و موقوف علیهم موجود هستند، متولی وقف حق تغییر و تبدیل ندارد و نظر واقف محترم است «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها» و اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، تولیتش ساقط است و باید متولی دیگری منصوب شود. ۷۷/۹/۲۴

﴿س ۱۷۳﴾ شخصی بیست سال قبل تعدادی نخل خرما را وقف نمود تا درآمد آن صرف عزاداری امام حسین علیه السلام شود. در حال حاضر درآمد حاصل از آن بیشتر از مخارج مراسم عزاداری در آن روستاست. آیا می توان مبلغ باقی مانده را در ساخت حسینیه متروکه هزینه کرد؟ یا باید در جاهای دیگر خرج مراسم عزاداری نمود؟

ج - باید در جاهای مجاور آنجا خرج عزاداری شود؛ چون اقرب به غرض واقف است. ۷۶/۱۲/۱۸

﴿س ۱۷۴﴾ ملکی متعلق به مرحوم پدر این جانب بوده که مدت سی سال اجاره آن را وقف مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام نموده است، که پس از بیست و دو سال از اجاره آن، این ملک توسط شهرداری تخریب گردیده است. آیا در خصوص هشت سال باقی مانده، با توجه به دریافت وجه ملک از شهرداری چیزی بر ذمه وراثت می باشد یا خیر؟

ج - باید حداقل مال الاجاره فرضی آن ملک در مدت باقی مانده، هر سال به مصرف معین شده برسد؛ چون عمل به تحبیس در حد قدرت، واجب می باشد و «مالا یدرک کله لا یتدرک کله»، و نمی توان با فرض اینکه پول ملک خراب شده را که نحوه ای از وجود اعتباری ملک است و دارای منافع می باشد نادیده گرفت و نمی توان چنین فرض نمود که ملک محبوس به طور کلی از بین رفته باشد. ۷۶/۱۲/۱۴

﴿س ۱۷۵﴾ بلندگویی وقف مسجد شده است، به علت تعمیر مسجد، بلندگو را به خانه آوردم تا تعمیر مسجد تمام شود. آیا می توانم در خانه با آن بلندگو اذان بگویم؟

ج - جایز نیست؛ چون وقف بر اذان گفتن در مسجد است. ۷۷/۳/۱

﴿س ۱۷۶﴾ روستایی دارای یک صد خانوار است، با کمک اهالی روستا، کتابخانه کوچکی تأسیس نمودم. تا مدتی قبل که جمعیت روستا زیاد بود و جوانان ساکن بودند، از کتب و قرآن‌ها استفاده می‌کردند؛ ولی به علت مهاجرت روستاییان، مخصوصاً جوانان با سواد و اهل مطالعه، الآن کتاب‌ها بدون استفاده باقی مانده و کسی نیست تا از آنها استفاده کند. با توجه به اینکه کتب فوق وقف برای کتابخانه مسجد می‌باشد، آیا می‌توان آنها را به مسجد روستا یا شهری که نیاز به کتاب دارد، انتقال داد؟ آیا می‌توانم برای استفاده به کتابخانه شخصی خودم انتقال دهم؟

ج - انتقال به کتابخانه مسجد دیگر نه تنها مانعی ندارد، بلکه به خاطر ضایع نشدن وقف، لازم است؛ اما انتقال به کتابخانه شخصی ولو برای مطالعه باشد، جایز نیست؛ چون وقف برای کتابخانه مسجد بوده است.
۷۶/۷/۱۴

﴿س ۱۷۷﴾ آیا خارج نمودن مهرهایی که در مساجد وجود دارد برای اقامه نماز جماعت در منزل، جایز است؟
ج - جایز نیست.
۷۷/۵/۹

﴿س ۱۷۸﴾ شخصی درآمد باغ خود را وقف نموده تا در بیست و هشتم صفرالمظفر به اهالی روستا که ۱۵۰ خانوار هستند، نهار داده شود. اکنون درآمد باغ از مخارج نهار بیشتر است. بفرمایید درآمد مازاد را در چه راهی باید مصرف نمود؟
ج - باید کیفیت وقف معلوم شود که آیا قصد و نیت واقف این بوده که تمام درآمد به مصرف نهار برسد، و یا فقط مخارج نهار آن روز از درآمد باغ تأمین گردد؛ که در صورت اول تمام درآمد باید در ایام سوگواری و لیالی بیست و هشتم ماه صفر و ایام بعد از آن صرف نهار و شام گردد و در صورت دوم، مازاد بر مخارج معین شده مربوط به ورثه واقف است.
۷۷/۲/۲۰

﴿س ۱۷۹﴾ آیا استفاده از وسایل هیئت عزاداری امام حسین علیه السلام، برای مصارف شخصی (مراسم ترحیم یا عروسی) جایز است یا خیر؟ آیا برای این عمل احتیاج به

گرفتن اجرت (کرایه) می‌باشد یا خیر؟ لازم به یادآوری است که اشیای وقفی و اهدایی به هیئت، قابل تفکیک نیست.

ج - جایز نیست. آری، می‌توان نسبت به آنچه در آینده تهیه می‌شود، تذکر داد که برای اعم از عزاداری وقف شود، هر چند با شرط اجرت برای مجالس غیر عزاداری باشد. ۷۷/۳/۲۶

﴿س ۱۸۰﴾ آیا می‌توان از ظرفی که افراد خیر برای مسجد و به منظور برگزاری مراسم عزاداری تهیه نموده‌اند، در منازل نزدیک مسجد که مجالس مختلفی دارند، مورد استفاده قرار داد؛ همچنین آیا جایز است از بلندگوی مسجد در مراسمی که در خارج از مسجد برگزار می‌گردد، استفاده نمود؟

ج - اگر برای عزاداری در مسجد باشد، جایز نیست، کما اینکه بلندگوی مسجد هم که برای مسجد است، نمی‌توان در جای دیگر از آن استفاده نمود. ۷۷/۵/۹

﴿س ۱۸۱﴾ قرآن‌هایی که مردم وقف مساجد می‌کنند، آیا می‌توان در مراسم احیای شب‌های قدر مورد استفاده قرار داد؟

ج - استفاده از قرآن‌هایی که داخل مساجد است برای مراسم احیا در داخل مساجد، مانعی ندارد؛ هر چند واقف برای مجلس ترحیم وقف کرده باشد. ۷۸/۵/۲۸

﴿س ۱۸۲﴾ اجناسی که برای مسجد خریداری و یا به صورت هدیه و نذر و وقف داده می‌شود، آیا می‌توان در مناسبت‌های مختلف (نماز عید فطر و نماز ظهر عاشورا و...) در خارج از مسجد و در محدوده مسجد مثل خیابان استفاده کرد؟

ج - آری، می‌توان، چون استفاده در محدوده وقف است. ۷۸/۳/۲۸

﴿س ۱۸۳﴾ باغی با ۴۰ اصله درخت خرما وقف امام حسین علیه السلام شده است. در جریان جنگ تحمیلی، تمام این نخل‌ها سوخته و از بین رفته است. لطفاً وظیفه متولّی را در قبال زمین مورد وقف بیان فرمایید.

ج - اگر بتوان با احیا، غرض واقف را تأمین نمود، باید احیا نمود؛ وگرنه با

اجاره دادن و صرف مال الاجاره در غرض واقف، وظیفه شرعی انجام گرفته است. ۷۷/۳/۱

﴿س ۱۸۴﴾ فرد خیری قطعه زمینی را برای حسینیه وقف نموده است. اکنون با توجه به اینکه آن منطقه، علی رغم جمعیت زیاد، فاقد درمانگاه است، هیئت امنای این حسینیه قصد دارند این زمین را در سه طبقه بنا کنند و طبقه همکف را حسینیه و زیرزمین را درمانگاه و طبقه فوقانی را کتابخانه نمایند. حکم شرعی آن چیست؟

ج - ساختن طبقات متعدد، برای استفاده‌های گوناگون در زمینی که وقف برای حسینیه شده است، اگر به صورتی ساخته شود که مزاحم عزاداری و جلسات روضه‌خوانی و بقیه امور عزاداری نباشد، جایز است؛ لیکن باید در اسناد، مدارک، و زبان‌ها، تابلو و... عنوان حسینیه بر همه طبقات اضافه شود؛ به این نحو که مثلاً به طبقه درمانگاه گفته شود: درمانگاه حسینیه؛ ناگفته نماند اضافه شدن عنوان حسینیه به عناوین طبقات برای آن است که معلوم باشد همه چیز حق حسینیه است و در مسیر وقف برای حسینیه این‌گونه امور انجام گرفت. ۷۶/۳/۱۶

﴿س ۱۸۵﴾ بیش از یک صد سال قبل زمینی در محدوده شهری به منظور مصارف خیریه مانند بیمارستان، مدرسه، زائر سرا و... وقف عام شده؛ ولی در حال حاضر از وضعیت کشاورزی به ساختمان‌های مسکونی تبدیل شده است. اهالی مسجدی را در حدود سی سال قبل با خشت و گل و چوب ساخته‌اند که در اثر برف و باران و متروک ماندن، تخریب شده و از صحن و حیاط همان مسجد، جهت احتراز از تعریض خیابان، مسجد جدید و آبرومندان‌های تجدید بنا و تأسیس گردیده است. با توجه به اینکه مسجد قبلی فعلاً به صورت نامناسبی قرار گرفته و زمین آن نیز به منظور امور دیگری وقف شده، آیا می‌توان پس از عقب‌نشینی و تعریض خیابان، در قسمت باقی مانده زمین، برای امور خیریه همین مسجد، تأسیساتی ایجاد کرد یا خیر؟

ج - آری، چون همه تصرفات حلال و جایز در مساجد، تا مزاحم نمازگزاران نباشد جایز است؛ لیکن زمین مسجد از مسجد بودن در فرض

مذکور خارج نشده و احکام مسجد را دارد. ۷۶/۵/۵
 ﴿س ۱۸۶﴾ قطعه زمینی وقف گردیده تا در آمد حاصل از آن، به مصرف سوخت بخاری حسینه اختصاص یابد. بعد از گذشت سی سال از عمل به وقف، هیئت امنای مسجد متقاضی پرداخت هزینه برق مصرفی مسجد شده‌اند. آیا می‌توان به جای پرداخت پول برای خرید نفت، قبض برق حسینه را پرداخت نمود؟

ج - چنانچه امروزه زمینه مصرف سوخت نفت وجود ندارد و روشنایی حسینه به وسیله برق و گاز تأمین می‌شود، پرداخت پول برای قبض برق و گاز مصرفی، مانعی ندارد. ۷۷/۹/۲۴

﴿س ۱۸۷﴾ آیا از پولی که برای امور خیریه وقف شده، می‌توان در مسائل فرهنگی مثل کلاس‌های قرآن، اردوی زیارتی قم و مشهد و... استفاده کرد یا خیر؟

ج - با فرض اینکه امور خیریه می‌باشند، مصرف نمودن جایز است. ۷۶/۵/۲۹

﴿س ۱۸۸﴾ در مدرسه علمیه موقوفه واقع در طبقه فوقانی مسجدی، حدود هجده سال است فعالیت‌هایی از قبیل خیاطی، گلدوزی، عکاسی، قالی بافی، تزیینات و... به عمل می‌آید. نظر به اینکه در وقف‌نامه مکان ذکر شده برای مدرسه علوم دینی وقف شده است، آیا چنین فعالیت‌هایی مشروع بوده است؟ همچنین استمرار فعالیت‌های ذکر شده چگونه است؟

ج - عمل بر خلاف وقف جایز نیست، و اگر جایی برای مدرسه علمیه وقف شده، استفاده برای گلدوزی و غیر آن، غیر جایز است و مانند بقیه مدارس باید در اختیار طلاب علوم دینی قرار گیرد. ۷۶/۷/۴

﴿س ۱۸۹﴾ آیا برای تأسیس و بنای مراکز تفریحی - ورزشی مورد نیاز جامعه، از مال زکات، موقوفات عامه و یا وجوهات شرعی می‌توان هزینه کرد؟

ج - از زکات مانعی ندارد؛ چون یکی از مصارف آن مطلق امور خیریه و عام‌المنفعه است، اما از موقوفات، تابع وقف‌نامه و مستفاد از عبارات آن با توجه به قرائن و دخالت زمان و مکان در آن می‌باشد؛ و اما از وجوهات،

تابع اجازه از مجتهد جامع الشرائط است. ۷۸/۵/۹
 ﴿س ۱۹۰﴾ آیا می‌توان یک قسمت از شبستان واحد را برای مسجد و قسمت دیگر آن را برای حسینیه در نظر گرفت؟

ج - مانعی ندارد و تابع کیفیت وقف از سوی واقف در ابتدای کار است؛
 «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها ان شاء الله».

۷۸/۲/۲۷
 ﴿س ۱۹۱﴾ سال‌ها قبل جدّ ما مقداری از ملک خود را وقف نموده، لیکن وقف‌نامه‌ای وجود ندارد، در حال حاضر، وراثت ضمن قبول وقف ملک مورد اشاره، قصد عمل به وقف را دارند. آیا می‌توانند با نیت واقف اولیه، به تنظیم وقف‌نامه اقدام کنند؟ با توجه به اینکه قصد واقف و نحوه عمل به آن مشخص نیست، آیا می‌توانیم نحوه عمل به وقف را به دلخواه خود تعیین کنیم؟ (البته در طول این مدت، درآمد ملک وقفی را صرف امور خیریه نموده‌ایم و ملک در تصرف خودمان بوده). آیا با شرایط فوق تعیین یکی از وراثت به عنوان متولی با توافق همه، صحیح است؟ همچنین با توجه به اینکه زمان وقف، قصد تولیت واقف و عمل به وقف و تحقق آن مشخص نیست، این ملک وقف محسوب می‌شود یا نه؟ ضمناً در صورتی که وقف‌نامه تنظیمی با نیت واقف مغایر باشد، آیا وقف محقق می‌شود؟

ج - هر ملکی که وقف بودنش با اطمینان یا حجّت شرعی ثابت گردد، همه آثار وقف بر آن بار می‌شود و محض گفتن افراد تا اطمینان نیاورد، حجّت شرعی بر وقف بودن نیست؛ و اگر همه وراثت و قفیت چیزی را قبول کردند و هیچ‌گونه جهتی هم برای مصرف از طرف واقف، معین نشده باشد، اختیار با خود ورثه است، و هرگونه که بخواهند می‌توانند وقف‌نامه را تنظیم و متولی برای ملک وقفی تعیین نمایند و درآمد ملک را در جهتی که احتمال می‌دهند به مقصود واقف نزدیک‌تر است مصرف نمایند، و اگر چنین احتمالی نمی‌دهند در هر موردی که خود صلاح بدانند، مصرف نمایند.

۷۹/۱/۲۱
 ﴿س ۱۹۲﴾ زمینی خریداری شده و وقف مسجد شده و به مسجد ضمیمه شده است و

چند سال نماز نیز در آن خوانده شده، عده‌ای به نام هیئت عزاداری، قسمتی از آن مکان را جدا کرده و به عنوان آبدارخانه قرار داده‌اند و با این کار، در آن قسمت نمی‌توان نماز خواند. حکم این کار را بیان فرمایید؟

ج - هرگونه استفاده غیر عبادی و تغییر در ساختمان مسجد که با نظر واقف و وقف مخالف باشد، جایز نیست «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها». آری، اگر واقف در نظرش در وقت وقف بوده است که در قسمتی از زمین مسجد، آبدارخانه که از شئون مسجد است ساخته شود و مزاحمتی هم برای نمازگزاران ندارد، ساختن آبدارخانه مانعی ندارد، لیکن احکام مسجد بر آن مترتب است، چون در زمین مسجد ساخته شده است. ۸۰/۱۱/۱۳

﴿س ۱۹۳﴾ شخصی املاکی را وقف نموده که درآمد و عایدات آن به مصرف پرورشگاه دختران و پسران برسد. عین عبارت وقف نامه این‌گونه است که «عایدات آن به مصرف دو مؤسسه خیریه مذکور برسد». و در مورد اذن متولی، عبارت وقف نامه این گونه است: «رأی صوابنمای متولی وقف، نسبت به کیفیت و کمیّت ترتیب مخارج و مصارف از هر حیث مستقلاً دون دخالت غیر، مطاع و متبّع و مجری خواهد بود». با توجه به اینکه مطلق مصرف آمده و ظاهراً شامل مصرف فوری بلاواسطه و مصرف با واسطه، مثل خرید ملکی و وقف مجدد و مصرف در همین مورد می‌شود، باید به مصرف دو محل برسد. متولی موقوفه از عایدات، ملکی خریده و با شرایط همین وقف، وقف کرده است، آیا این وقف صحیح است یا خیر؟

ج - اگر همه مخارج لازمه مورد موقوفه داده شود و زاید بر آن برای خرید ملکی که منافع آن صرف در همان موقوفه گردد، استفاده شود، مانعی ندارد، چون این نحو از اعمال و خریدها نحوه‌ای از صرف در موقوفه می‌باشد که اطلاق تولیت او را هم مانند بقیه اعمال شامل می‌شود. ۷۲/۱۲/۱۰

﴿س ۱۹۴﴾ چند سال قبل شخصی باغ خود را وقف نموده تا آن را بفروشند و برای

تعمیر ساختمان امامزاده‌ای مصرف کنند، ولی به علت تعمیر نشدن آن امامزاده، باغ، تحویل یکی از مؤمنین است. آیا درآمد باغ از مال الاجاره آن در چند سال گذشته، به امامزاده تعلق دارد یا ورثه واقف؟

ج - ظاهراً اجرت و درآمد ملک تا فروش نرفته از ورثه است؛ چون وصیت به فروش عین و صرف قیمت آن در تعمیر مکان خاصی (مانند امامزاده که در سؤال آمده است) باعث خروج ملک و عین از ملک مالک، قبل از فروش نیست و نماء و درآمد هم تابع اصل است. ۷۳/۵/۶

﴿س ۱۹۵﴾ به استحضار می‌رساند که در برخی از وقف نامه‌های بقاع متبرّ که، اصلاح کلی مرمت و یا عمارت بقعه آمده است. در شرایط فعلی با توسعه محدودۀ اماکن مذهبی، ساختمان‌ها بزرگتر شده است و روشنایی شمع به برق و بوری یا به فرش تبدیل شده است. با تغییرات انجام شده، آیا لفظ عمارت بقعه، شامل کلیه مخارج آن آستان مقدس در شرایط فعلی می‌شود یا شامل آن ساختمان کوچک هنگام تنظیم وقف نامه می‌شود که در بیشتر جاها از آن ساختمان هم خبری نیست و ترکیب فیزیکی آن عوض شده است؟ خواهشمند است این اداره را ارشاد فرمایید.

ج - اگر نگوییم که عمارت و تعمیر نمودن که به طور مطلق باشد، اعم از تعمیر بنای ساختمان است و شامل هر عملی است که سبب کثرت زائرین و جلب آنان می‌شود - که آباد کردن معنوی است - و یا اگر نگوییم غرض واقف، هر دو را شامل می‌شود و اغراض، بر ظواهر الفاظ، مقدم است، لااقل از این جهت که صرف وقف، در مورد وقف امکان ندارد و یا لزومی ندارد، حسب قاعده، صرف در موارد مذکور به خاطر اقریبیت به غرض واقف، مانعی ندارد و جایز است. ۷۵/۴/۲۴

دوم. تصرف در مال موقوفه

﴿س ۱۹۶﴾ شخصی در زمین وقفی که چند سال در اختیار داشت، نهالی کاشته بود و الآن این نهال به درختی قابل استفاده تبدیل گشته است و زمین وقفی مذکور از طرف این

شخص در اختیار فرزندش قرار داده شده است. آیا این درختان باید صرف امورات وقفی گردد یا خیر؟

ج - اگر خود زمین، وقف بوده که ظاهراً سؤال و مقتضای شک در وقفیت غیر از آن نیز همین می باشد، اشجار غرس شده، ملک غارس و ذی الید است، یعنی ملک کسی که درخت را کاشته و در تصرفش بوده می باشد و مربوط به وقف نبوده؛ لیکن کسی که درخت را غرس نموده باید اجرت زمین را مصرف وقف نماید. آری، اگر ثابت شود که درخت غرس شده هم وقف است و کسی که آن را کاشته خواسته وقف باشد، در آن صورت باید صرف وقف شود. ۷۷/۴/۱

﴿س ۱۹۷﴾ شخصی یک قطعه زمین را با ۱۰۰ اصله نخل خرما وقف مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام نموده، در جریان جنگ تحمیلی متولّی این وقف که صاحب حسینیه نیز هست، حسینیه و خانه اش در زمین فوق بوده که در طرح قرار گرفته و نخل های وقف هم از بین رفته است. ایشان بدون اطلاع و نظر واقف، خانه و حسینیه را در زمین مورد وقف ساخته است. واقف می گوید من زمین را وقف کرده ام، و متولّی مجاز به ساختن خانه و حسینیه نبوده. لطفاً حکم شرعی در مورد متولّی و وضعیت ساختمان خانه و حسینیه را بیان فرماید.

ج - تصرف و عمل بر خلاف وقف، جایز نمی باشد، و مانند تصرف و عمل در مال دیگران بدون رضایت است. ۷۷/۳/۱

﴿س ۱۹۸﴾ بنده زمین موقوفه ای را با رضایت متولّی و ترک مزایده نماینده اوقاف و انجام کارشناسی و تعیین اجاره و پذیره و پرداخت بخشی از پذیره تعیین شده، جهت ایجاد مکان ورزشی در اختیار گرفته و اعلام آمادگی کتبی برای تنظیم سند و پرداخت بقیه پذیره نموده ام و در آن زمین ایجاد مستحذات و مغروسات کرده ام که تماماً با اطلاع مدیران وقت اوقاف پذیرفته است. حال مالکیت حقیر بر عرصه و اعیان با توجه به رعایت موارد فوق، شرعی است یا خیر؟ آیا این جانب متصرف عدوانی بوده ام؟

ج - هر گونه تصرف در ملک غیر، چه ملک شخصی و چه وقف، اگر با

اجازه و رضایت آن غیر (مالک شخصی یا متولّی امر شرعی آن) انجام گیرد، جایز و غیر عدوانی است؛ و اگر به قصد تبرّع نباشد، نسبت به عمل مستحق اجرت المثل و نسبت به اعیان و مستحدثات، مالک آن می باشد که باید قیمت آن اعیان به او پرداخت شود و یا اجرت زمین را تصرف کننده بپردازد.

۸۰/۲/۲۵

﴿س ۱۹۹﴾ در مواردی که دستگاه‌های دولتی بدون اذن متولّی شرعی موقوفات و بدون پرداخت حقوق وقف، مبادرت به حفر چاه و ایجاد شبکه لوله گذاری در اراضی و املاک موقوفه می نمایند، آیا ضمانت شرعی پرداخت حقوق وقف، متوجه مصرف کنندگان و مشترکین است یا دستگاه مجری طرح؟ با علم به عدم پرداخت حقوق وقف، انجام وضو و غسل با چنین آبی چه حکمی دارد؟

ج - گرچه ضمان برای هر دو می باشد از باب تسیب و مباشرت؛ لیکن نباید سراغ مباشرین رفت که نیازمند به آب شرب و وضو و غسل می باشند و حکومت باید تأمین نماید؛ بلکه باید سراغ مجریان و سبب‌ها رفت و چون انسان نمی تواند با قوی برخورد کند، نباید سراغ ضعیف رفت، و مسئله وضو و غسل را هم خود آنها باید دنبال حکمش برونند، و تا توجه به مسائل موضوعی غصب ندارند، اعمالشان صحیح است، و بالجمله همیشه باید فکر رفاه و حال مردم و رضایت آنها بود، مخصوصاً در مثل بسیاری از وقف‌ها که جنبه حق الله دارند نه حق الناس.

۷۶/۵/۳

﴿س ۲۰۰﴾ درخت گردویی در کنار ملک کسی به منظور یادبود و فاتحه و کسب ثواب، وقف سرخاک شده است، که این نوع وقف در بعضی نقاط رایج است؛ اگر بعضی از شاخه‌های این درخت برای ملک کسی یا همسایه ضرر برساند، آیا می تواند به متولّی وقف بگوید شاخه‌ها را ببرد و اگر شاخه‌ای مورد استفاده باشد، می توان از آن بهره برد و به قصد کسب ثواب برای واقف، فاتحه قرائت نمود؟

ج - می تواند برای قطع شاخه‌هایی که به ملک او ضرر می رساند به متولّی وقف تذکر دهد که یا آن شاخه‌ها را جمع کند یا قطع نماید، و اگر متولّی

عمل نکرد، خودش می‌تواند آنها را جمع یا قطع نماید؛ و استفاده از مِلک موقوفه بدون اذن متولّی مِلک، اگر متولّی دارد و یا مجتهد جامع الشرائط، اگر متولّی خاص ندارد، جایز نیست. آری، اگر وقف برای استفاده عموم باشد و متولّی هم معین نکرده باشد، استفاده در جهت وقف، بلامانع است.

۷۹/۶/۱۶

﴿س ۲۰۱﴾ هنگام تشرّف به مکه معظمه در مسجدالحرام به یکی از خادمین حرم، انگشتر عقیقی هدیه دادم و او نیز قرآن بزرگ نفیسی به من داد. پس از واریس قرآن مزبور، مشاهده کردم مهر کوچکی که حاکی از وقف قرآن برای مسجدالحرام است، در انتهای قرآن حک شده است. از آن خادم پرسیدم، ایشان گفتند اگر در ابتدای صفحه اول، مهر بزرگی حاکی از وقف زده شده بود، جزو کتب وقفی محسوب می‌شد. بنده نیز این کتاب را با خود آوردم. بفرمایید آیا برگرداندن این کتاب شریف به مسجدالحرام، بر بنده لازم است یا خیر؟

ج - احتیاط، اگر نگوییم اقوی، آن است که به مسجدالحرام برگردانده شود؛ چون اگر وقف هم نباشد، اعراض صاحبش ثابت نشده است.

۷۴/۱۱/۱۶

سوم. تغییر و تبدیل وقف

﴿س ۲۰۲﴾ شخصی مال معینی را برای مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام وقف نموده تا در دهه محرم عزاداری شود، و فرد خاصی را به عنوان متولّی تعیین کرده که متولّی بعد از مدّتی که به وقف عمل کرده، موقوفه را تبدیل کرده است. آیا تبدیل موقوفه بدون مجوّز شرعی، جایز است؟ در موارد تحقّق مجوّز، آیا تغییر و تبدیل آن، منوط به اجازه حاکم شرع است؟ در این صورت، آیا فرقی بین وقف عام و خاص وجود دارد؟ اگر موقوفه، زمین شالیزار باشد و به باغ مرکبات تبدیل گردد، حکم درختان مذکور در هر یک از صور اذن و عدم استیذان از حاکم شرع در صورت لزوم استیذان، چیست؟ آیا درختان، تحت مالکیت متولّی می‌باشد یا جزء موقوفه؟ در صورت تحقّق شرایط تبدیل، آیا تبدیل

اقرب به غرض واقف، ضروری است؟ در صورت جواز، در فرض تبدیل شالیزار به باغ مرکبات، آیا ملاک فوق وجود دارد؟

ج - از مفروض سؤال چنین استفاده می شود که زمین، موقوفه بوده تا در آمد آن، صرف وقف گردد. بنابراین تغییر در روش استفاده و بهره برداری از زمین به نحوی که بهتر و انفع برای وقف است یا مساوی با روش گذشته است مانعی ندارد؛ و آنچه در آن زمین کشت می شود ملک زارع است، و در این جهت فرقی بین زراعت محصول دار از قبیل حبوبات یا غرس اشجار نیست و اشجار هم مثل محصول، ملک کشاورز است نه وقف. خلاصه آنکه در این گونه وقف ها غرض، اختصاص مال الاجاره به مصرف وقف است. آری، اگر کسی زمین را وقف نمود به شرط آنکه الی الأبد برای زراعت حبوبات از آن استفاده شود، نمی توان به نحو دیگری استفاده کرد؛ لیکن چنین قیدها و شرطها ثابت نیست، و لذا استفاده به هر نحو از زمین موقوفه برای منافع وقف، مانعی ندارد. بدین ترتیب پاسخ همه سؤالها از این جواب معلوم می شود یعنی بعد از آنکه کشاورز زمین را اجاره نمود مالک همه درخت هایی می باشد که خودش کاشته است.

۷۸/۱/۱۹

﴿س ۲۰۳﴾ اگر واقف شرط مصلحت وقف را به تشخیص متولی وقف قرار دهد و متولی، مصلحت وقف را در تبدیل محل وقف به احسن بداند، برای مثال اگر محل وقف فرسوده و تقریباً غیر قابل استفاده مفید باشد، آیا متولی وقف می تواند آن را به ساختمان جدید تجاری تبدیل کند؟

ج - تمام شرایطی که واقف در حین عقد وقف قرار داده، لازم العمل و شرط مورد سؤال هم از آن جمله است. آری، شرط خلاف شرع یا خلاف مقتضای عقد وقف، باطل و غیر نافذ است.

۷۶/۱۰/۲۰

﴿س ۲۰۴﴾ زمینی وقف امامزاده بوده و از این عمومیت وقف استفاده شده و برای احداث مسجد، با اجازه آیات و مراجع وقت و تمام مقدمات و مؤخرات مسجد بودن

انجام شده است. آیا بعد از احداث و تحقق وقف و گذشت بیست سال، می توان مسجد را خراب کرد و برای امور دیگر مثل قبرستان، حسینیه، مدرسه یا فضای سبز استفاده کرد؟ و اگر عدواناً تخریب شد، آیا باید به صورت اولی برگردد (مسجد) یا می توان هر گونه استفاده دیگری کرد؟

ج - هر زمینی که وقف برای مسجد شده باشد و نماز هم، ولو یک نماز با اجازه واقف، در آن خوانده شود، محکوم به مسجدیت است و تغییرش حرام و غیر جایز است و همه احکام مسجد بر آن مترتب می باشد. ۷۷/۱۱/۱۲

﴿س ۲۰۵﴾ شخصی تعداد هجده نخل خرما را برای امام حسین علیه السلام وقف نموده، که درآمد آن را خرج مراسم تعزیه و عزاداری نماید، و الآن چون خودش پیر شده و قدرت رسیدگی به آنها را ندارد و احتمال می دهد که این نخل ها از بین برود، یا مقدار ناچیزی از درآمد آن خرج مجالس عزاداری شود آیا می تواند نخل های وقف شده را بفروشد و به جای آن تعداد بیست نخل خرما در محل سکونت خود وقف نماید تا فرصت رسیدگی بهتر به آنها را داشته باشد؟

ج - تغییر و تبدل وقف جایز نیست، مگر اینکه وقف، مورد تخریب و از بین رفتن قرار گیرد؛ اما تبدیل آن به نحوی که انفع باشد در مثل مفروض سؤال، جوازش بعید نیست. ۷۶/۱۲/۱۸

﴿س ۲۰۶﴾ زمین وقفی که حدود بیست سال است کشت نمی شود ولی می توان خاک آن را بیرون برد و کشت کرد، و نزدیک آن، زمین وقف دیگری است که پنجاه سال است کشت نشده و کویر شده، قابل کشت هم نیست چون آب نمی گیرد. آیا می توان خاک این زمین وقف را در آن زمین وقف ریخت یا خیر (واقف هم دو نفرند)؟ و یا در بیابان ریخت که وقف نیست؟

ج - جواز ریختن خاک ها در زمین وقف دیگر، گرچه آن زمین فعلاً قابل زراعت و کشت نمی باشد، محل اشکال است و خلاف احتیاط است؛ چون اگر فرض کنیم آن زمین، مالک شخصی داشت، متعارفاً راضی به

این معنی نمی شد «وَأَمْرُ الْوَقُوفِ أَنْ لَمْ يَكُنْ أَشَدَّ مِنَ الْمَلِكِ الشَّخْصِي كَمَا هُوَ الْمَعْرُوفُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ وَالْمُؤْمِنِينَ فَلَا أَقْلَ مِنْ أَنَّهُ يَكُونُ مَسَاوِيًّا لَهُ»، ۸۳/۵/۲۹

﴿س ۲۰۷﴾ قناتی که بخشی از آن وقفی است، به علت خشکسالی و غیره، سدالماء گردیده است. مالکان این قنات، اعم از وقفی و غیر وقفی برای احیای آن از سازمان مربوطه امتیاز حفر چاه عمیق می گیرند و آن را حفر می کنند. با توجه به اینکه امتیاز حفر چاه عمیق به قنات مورد بحث اختصاص دارد و چاه عمیق هم در حریم قنات مذکور، حفر شده است، آیا بخشی از این چاه و آبی که از آن استخراج می شود مانند خود قنات به همان نسبت وقفی خواهد بود؟

ج - چون عین موقوفه به طور کلی از بین رفته است، چاه عمیق حفر شده به موقوفه بر نمی گردد. آری، اگر در زمین موقوفه چاهی حفر شود، به وقف ارتباط پیدا می کند، کما اینکه اگر متولیان امور وقف هم در چاه عمیق سرمایه گذاری نمایند، به اعتبار آنکه چاه در حریم قنات است، نمی توان مانع آنها شد و وقف هم حکم بقیه املاک قنات را دارد. ۷۷/۳/۲۷

﴿س ۲۰۸﴾ در سال ۱۳۶۰ زمینی وقف گردید تا مسجد الزهراء در آن ساخته شود و دیوار اطراف آن ساخته شد و بعد در سال ۱۳۶۳ در همان محله زمین دیگری وقف گردید تا مسجد امام حسین علیه السلام در آن بنا گردد، دو سوم کار در این مسجد انجام شده بود که یک نفر کویته تصمیم گرفت یک مسجد بنام الزهراء احداث کند، لذا توسط شخصی، پول فرستاد و نام مسجد امام حسین علیه السلام را به نام مسجد الزهراء تغییر دادند. با توجه به اینکه صیغه وقف برای هر دو مسجد خوانده شده، آیا می توان نام مسجد را تغییر داد یا خیر؟

ج - هرگاه واقفین ساختمان مسجدی نام خاصی را در متن صیغه، شرط نموده باشند، تغییر نام جایز نیست چون «الوقوف تكون على حسب ما يوقفها اهلها»، وگرنه جایز است؛ و باید توجه داشت که زیاد در کارهای مذهبی دیگران نباید دقیق شد و اصالة الصلح در اعمال آنها را باید مورد توجه قرار دهیم و از اختلاف بین خودمان جلوگیری نماییم. ۸۰/۱۰/۲۲

﴿س ۲۰۹﴾ ملک موقوفه‌ای با قدمت شصت سال در حال تخریب است و برای اینکه این ملک از بین نرود، بنا شده که خود ملک، به صورت سرقفلی فروخته شود و به جای آن، ملک دیگری خریداری شود تا باز زیر نظر اداره اوقاف، درآمد آن صرف امور خیریه گردد. با توجه به اینکه طبق وصیت‌نامه می‌تواند از درآمد حاصل صرف امور خیریه کند و به صورت پشت در پشت باید آن را اداره نمایند، متمنی است بفرمایید آیا می‌توانیم سرقفلی این ملک مخروبه را تبدیل به مکان دیگری کنیم تا علاوه بر اینکه باعث جلوگیری از ضایع شدن موقوفه است، بتوانیم طبق وصیت‌نامه می‌توانیم عمل کنیم تا درآمد حاصل، صرف امور خیریه گردد؟

ج - مانعی ندارد، چون سبب از بین رفتن عین موقوفه و خروج از وقف بودن آن نیست و با گرفتن سرقفلی، اجاره داده می‌شود؛ اما مصرف سرقفلی در خرید جای دیگر، ظاهراً مانعی ندارد، بلکه باید در جای دیگر ملکی خریداری شود؛ چون سرقفلی از شئون عین موقوفه است نه از درآمد مورد نظر واقف. ناگفته نماند مدارک وقف باید محکم باشد و این گونه دخل و تصرف‌ها باید زیر نظر متولی باشد و اگر متولی ندارد، با اجازه از مجتهد عادل انجام گیرد.

۷۲/۱۲/۱۸

﴿س ۲۱۰﴾ چون در نظر است در یک منطقه محروم، یک باب مدرسه کودکان استثنایی تأسیس گردد و قطعه زمینی به مساحت ۲۵۰۰ متر مربع مربوط به یکی از خیرین محترم برای این منظور مد نظر قرار گرفته است، ایشان اعلام نموده که زمین مزبور قبلاً با نیت احداث دبیرستان دخترانه وقف و در اختیار آموزش و پرورش استان قرار گرفته است و لذا تغییر نوع کاربری آموزشی آن، منوط به اذن مراجع عظام می‌باشد، با توجه به اینکه هم اکنون دبیرستان دخترانه در محل دیگری دایر بوده و نیاز کودکان استثنایی به دلیل داشتن فضای استیجاری بسیار نامناسب، در اولویت می‌باشد، خواهشمند است حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید.

ج - مانعی ندارد، چون در مفروض سؤال تبدیل به آنفع و اعود می‌باشد و تبدیل به آنفع و اعود، وقتی نسبت به عین موقوفه - همان طور که شیخ

مفید^{۱۱} فرموده و حق هم همان است - مانعی ندارد، پس تبدیل کاربری وقف به طریق اولی مانعی ندارد، بعلاوه که بعید نیست در تعارض بین ظهور لفظ و بین غرض و نیت واقعی واقف، غرض و نیت بر ظهور لفظ، مقدم باشد و فقیه بزرگوار یزدی^{۱۲} در ملحقات عروه، ج ۱، ص ۲۶۲، مسئله ۴۵ مفصل آن را بیان نموده است.

﴿س ۲۱۱﴾ اگر زمینی در یک قسمت از صحرا وقف حمام یا مسجدی باشد، آیا تعویض آن با قطعه زمین دیگر که مشابه و اندازه آن باشد، در قسمت دیگر صحرا، جایز است یا نه؟

ج - جایز نیست. ۷۵/۱۰/۲۳

چهارم. تغییر در عنوان وقف

﴿س ۲۱۲﴾ هیئتی، ملکی را جهت احداث حسینیه قبل از انقلاب خریداری کرده‌اند و سال‌هاست که مراسم مذهبی در آن برگزار می‌گردد. فروشنده بعد از اخذ کل وجه معامله، ملک فوق‌الذکر را که از تصرفش خارج و متعلق به هیئت نامبرده بوده است، بدون وکالت از طرف اعضای هیئت، شخصاً وقف‌نامه‌ای را به نام «حجّیه» تنظیم کرده و افرادی را به نام هیئت امنا معرفی نموده است. آیا فروشنده مجاز به این کار بوده یا نه؟

ج - زمینی که خریدار آن و پرداخت‌کننده پولش آن را برای مصرف خاصی خریداری نموده، مثلاً برای زینیه گرفته، تغییر آن به نام حسینیه مثلاً با رضایت پرداخت‌کننده پول هم مشکل است؛ چون صدقه در راه خدا لازم است و قابل رجوع نمی‌باشد، چه رسد به حالت عدم رضایت که قطعاً جایز نمی‌باشد، چون یا رجوع در صدقه است و یا عمل بر خلاف وقف و هر دو غیر جایز است. باید توجه داشت که فروشنده بعد از فروش نسبت به مورد معامله، مانند بقیه افراد بیگانه و غیر مالک زمین می‌باشد و حق تصرف در آن را ندارد. ۷۷/۶/۳

﴿س ۲۱۳﴾ یک قطعه زمین ملکی موروثی و متصرفی به متراژ ۳۶۰۰ متر، وقف

ساختن مهدیه‌ای به نام صاحب الزمان (عج) شده است و به این نیت، مقداری پول توسط عده‌ای از اهالی خیر محل، جمع‌آوری و جهت تهیه و خرید مصالح ساختمانی هزینه شده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا وقفیت این ملک و مصالح را می‌توان تغییر داد؟

۲. در غیر این صورت، آیا فقط نام این بنا را می‌توان تغییر داد و به جای مهدیه، حسینیه یا محل اجتماعات و... بگذاریم؟

ج ۱ - نمی‌توان تغییر داد و «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها».

ج ۲ - تا احراز عدم خصوصیت اسم در نظر واقف و پرداخت کنندگان پول نشود، تغییر نام، خالی از اشکال نیست و خلاف احتیاط؛ بلکه اقوی عدم جواز آن می‌باشد؛ چون نام‌گذاری از شئون و حقوق واقف و خیرین است و تصرف در آن بدون رضایت، جایز نیست. ۷۸/۱/۲۴

پنجم. فروش مال موقوفه

﴿س ۲۱۴﴾ این جانب قطعه زمینی به مساحت هزار متر داشتم که در سال ۱۳۵۸ به چهار قسمت تقسیم نموده و هر قسمت را به نام فرزندانم با قبالة عادی جهت ساختن خانه مسکونی واگذار نمودم. یک قسمت از آنچه که برای یکی از فرزندانم بود به عنوان بخشی از مهریه، پشت قبالة دفترچه محضری به همسرش واگذار نموده بود و فرزندم در سال ۱۳۶۱ به جبهه رفت و در یکی از نامه‌هایش نوشته بود چنانچه از جبهه برنگشتم و همسر رضایت داشته باشد قطعه زمین را وقف نمایید. نامبرده مفقودالاثر گردید و این جانب تمام حقوق همسرش را که با فرزند دیگرم ازدواج نمود پرداخت کردم و قصد دارم قطعه زمین شهیدم را به فروش برسانم و جهت ساختمان مسجد که نیاز به کمک دارد، مصرف نمایم. آیا می‌توانم زمین مذکور را بفروشم؟

ج - چون زمین نامبرده نه تنها وقف لازم نشده، بلکه اصل وقف در مفروض سؤال انجام نگرفته و تنها یک درخواست نسبت به وقف نمودن از طرف شهید بزرگوار، محقق شده، و با فرض اینکه رضایت زوجه با

پرداخت عوض و خرید آن حاصل گردیده، فروش آن زمین و صرف نمودن پولش در مسجد و کار خیر تا ثوابش به شهید هم برسد، مانعی ندارد.

۷۷/۱/۲۴

﴿س ۲۱۵﴾ آیا جنسی را که وقف خاص است می‌توان به جنس دیگری تبدیل کرد یا

خیر؟

ج - بیع و فروش وقف و تغییر آن غیر جایز است و «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها».

۷۷/۱۲/۱۱

﴿س ۲۱۶﴾ فرد خیری آب انبار (حوض آب) ساخته و وقف کرده است، بیش از سی سال است که این حوض آب، مخروبه شده و فرضاً اگر بازسازی هم بشود استفاده کننده‌ای ندارد، تنها راهی که می‌توان استفاده نمود فروش زمین آن است. این آب انبار که مساحت آن حدود یکصد متر است، در حال حاضر در وسط مزارع کشاورزی قرار گرفته و مشتری دارد، آیا می‌توان زمین را فروخت و وجه آن را در کار خیر دیگری به نام واقف صرف کرد؟

ج - زمینی که برای آب انبار و حوض و یا غیر آنها وقف بوده و امروز از حیث انتفاع افتاده، اگر با اجاره دادن نتوان پولی و منفعت معتدّ به، به دست آورد - ولو نتوانستن به خاطر احتمال از بین رفتن وقف باشد - می‌توان آن را فروخت و مجاز هستید؛ لیکن پولش باید مصرف در امری که به غرض واقف نزدیک‌تر و اشبه است بشود، مثلاً پول زمین آب انبار خرج آب دادن به مردم و سقاخانه بشود.

۷۸/۴/۵

﴿س ۲۱۷﴾ در پی اجرای وصیت مرحوم مادرم اقدام به ساختن مسجدی نمودم. پس از شروع به کار، به طور غیر مترقبه مسجد جامعی در فاصله بسیار نزدیک آن، بنا کردند. از آن جا که ضرورت ادامه کار، بی حاصل بود، ساخت مسجد موقوفی، حدود بیست سال کاملاً متوقف و نیمه کاره مانده است. با توجه به اینکه ساختمان مذکور به محلّ انباشت زباله تبدیل شده و افراد خلافکار به آن وارد می‌شوند و برای همسایه‌ها مزاحمت ایجاد می‌کنند، آیا می‌توانم وقف مذکور را به موارد مشابه مثل حسینیه، کتاب خانه،

پژوهشکده دینی و... که مورد نیاز اهالی محل است اختصاص دهم، یا آنکه آن را بفروشم و خرج مسجد جامع نمایم؟

ج - فروش مکانی که به عنوان مسجد، نیمه تمام مانده و محلّ زباله دانی شده و قابل استفاده در مسجد به دلیل مساجد همجوار نمی باشد، مانعی ندارد و مجاز هستید؛ لیکن باید پول آن را در مسجد دیگری هزینه کنید، و هر چه هم مسجد دیگر نزدیک تر به آن محل باشد، اولی و احوط است. ۷۸/۵/۹

﴿س ۲۱۸﴾ یک قطعه زمین مزروعی وقفی سالیان متوالی در تصرف شخصی می باشد که آگاه به مسائل موقوفات نیز هست. آیا می توان زمین مذکور را از وی خریداری نمود؟ و چنانچه متصرف، به موقوفات عمل نکند و خریدار قصدش این باشد که بعد از خرید زمین به وقف عمل کند، در این صورت چه حکمی خواهد داشت؟

ج - ظاهراً غرض سائل محترم اجاره زمین وقفی است با پرداخت پول و وجهی به عنوان حق السبق و حق الاختصاص، نه خرید و فروش عادی؛ و به هر حال فروش و خرید وقف مطلقاً غیر جایز است، مگر در موارد خاصّه که عمل نکردن متصرف، جزء آنها نمی باشد، چه رسد به عمل نمودن او به وقف؛ کما اینکه اجاره آن از متولّی یا مستأجر با رضایت متولّی و یا حق داشتن مستأجر در اجاره دادن به غیر، مطلقاً جایز است. ۷۷/۱/۲۶

﴿س ۲۱۹﴾ در سال ۱۳۲۸ موقوفه ای شامل دو باب طاحونه (آسیاب) و زمین آن از طرف اداره اوقاف و متولّی وقت در دفتر اسناد رسمی به وزارت دارایی وقت فروخته می شود (به دلیل تصرف وزارت دارایی جهت خانه سازی برای کارمندان خود) و مبلغ آن نیز یک صد و پنجاه هزار ریال در حساب بانک ملّی به نام اوقاف و متولّی تودیع می گردد تا بعداً در مورد آن، تصمیم مقتضی اتخاذ شود. در همان روز متولّی وقف، زمینی به مساحت ۵۰۰۰ متر در محل دیگری در دفتر اسناد رسمی از وزارت دارایی خریداری و به نام خود ثبت می کند. حال متولّی فعلی مدعی است که چون این دو معامله

در یک تاریخ صورت گرفته، زمین خریداری شده معوض دو باب طاحونه موقوفه محسوب می‌گردد. با این توضیحات بفرمایید آیا فروش وقف توسط اداره اوقاف (بدون مراجعه به حاکم شرع) صحیح بوده یا خیر؟ همچنین ادعای متولی فعلی مبنی بر معوض بودن زمین مذکور شرعاً پذیرفته است یا خیر؟

ج - فروش وقف جایز نیست، مگر در موارد معینه، آن هم با اجازه حاکم شرع، و تقارن خرید زمینی از طرف متولی وقف با زمان فروش وقف - گرچه فروش آن هم شرعی باشد - دلیل بر وقفیت آن زمین نیست که وقفیت باید با حجّت شرعیّه ثابت گردد تا جایی که فقها - قدس الله اسرارهم - فرموده‌اند به مجرد وجود نوشته‌ای پشت کتاب و قرآن، مبنی بر اینکه آن کتاب و قرآن وقف است، حکم به وقفیت نمی‌شود. ۷۶/۶/۲۳

﴿س ۲۲۰﴾ آیا اموال وقف، قابل خرید و فروش است؟ آیا قبرستان می‌تواند وقف باشد؟ اگر قبرستانی وقف بود، آیا متولی آن می‌تواند قبور آن را بفروشد؟

ج - عدم جواز فروش اموال وقفی، ظاهر و روشن است و نیازی به سؤال ندارد و قبرستان هم می‌تواند وقف باشد، و فروش قبور، تابع شرایط وقف و نظر واقف می‌باشد. آری، گرفتن مقداری پول برای حفظ آن قبرستان و رعایت نظافت و بهداشت و بقیه امور مربوط به آن با اکتفای به حداقل زیر نظر متولی، مانعی ندارد. ۸۳/۵/۲۹

﴿س ۲۲۱﴾ هیئت امنای مسجد روستایی به منظور برگزاری مراسم یادبود اموات، فرش‌های ماشینی وقف مسجد نموده‌اند که تعدادی اضافه است، ضمناً فرش‌های دستبافی که قبلاً اهدا شده به علت گذشت زمان، کهنه و پوسیده شده است، اما خریدار دارند. آیا می‌توانیم فرش‌های کهنه شده را بفروشیم و در مخارج دیگر مسجد هزینه کنیم؟

ج - فرش‌های اضافه که مورد استفاده نمی‌باشد و یا فرسوده شده، که به علت فرسودگی از نظر اقتصادی، استفاده از آن به صرفه نمی‌باشد، اگر مسجد‌های مجاور به آنها احتیاج دارند، احتیاط در آن است که در آن

مساجد، مورد استفاده قرار گیرند، وگرنه فروش آنها و استفاده در کارهای لازم دیگر مسجد، تا واقف ثواب ببرد و در حد مقدور، غرضش تأمین شده باشد، مانعی ندارد. ۷۷/۱۰/۱۳

﴿س ۲۲۲﴾ یک قطعه زمین که دارای سند مالکیت بود و احتمالاً وقفی بوده را خریداری نمودم و چون طبق گواهی برخی افراد، زمین موصوف، قسمتی از قبرستان موقوفه محل بوده که بعداً تفکیک گردیده و با توجه به اینکه با خرید این زمین، مشکلاتی در زندگی برایم فراهم آمده و موجب اکراه و کدورت خاطر گردیده، خواهشمند است نظر شریف را در مورد برگشت به وقف یا ابقا به حالت موجود بیان فرمایید.

ج - از نظر شرعی اگر اطمینان به وقف دارید، باید به حال وقف برگردد، وگرنه برگرداندن لازم نمی‌باشد، اما در خصوص زندگی، خود باید تصمیم بگیرید که اگر احتیاط را مراعات نمایید، زندگی شما متلاشی نمی‌شود، احتیاط فرمایید؛ و چه نیکو است که مشکلات زندگی خود را با برگرداندن آن زمین برای قبرستان و یا صرف منافعش در قبرستان، مرتفع سازید. ۷۶/۱۲/۲۳

﴿س ۲۲۳﴾ ملکی وقف روضه خوانی بوده، متولی برای جلوگیری از مصادره توسط عمال دولت وقت، آن را فروخته است و پس از آنکه به عدم جواز فروش اموال وقفی آگاه شده، دو دانگ منزل خود را وقف کرده است. اکنون پس از فوت وی، ورثه می‌خواهند خانه را بفروشند، تکلیف مال وقفی چه می‌شود؟

ج - دو دانگ خانه، وقف می‌باشد و بیعش غیر جایز است. آری، می‌توانند بقیه خانه را بفروشند و دو دانگ را اجاره دهند که منافعش صرف در غرض واقف شود؛ و ناگفته نماند که باید مدارک وقف از استحکام خاص برخوردار شود تا وقف از بین نرود و ضایع نگردد و در ملک دیگران داخل نشود. ۸۳/۵/۲۹

﴿س ۲۲۴﴾ چند سال پیش، افرادی دو باب منزل مسکونی خود را جهت حسینیه

وقف نمودند، از مکان اولی در ابتدا به صورت مدرسه استفاده شده و مدتی بعد که آموزش و پرورش مکان دیگری برای مدرسه ساخت، شرکت مخابرات آن مکان را تخریب و دفتر مرکز مخابرات را در آن ساخته و مکان دوم در چند سال قبل، گاهی برای روضه خوانی مورد استفاده قرار گرفته و بعداً مخروبه گردید و هم اکنون نیز بدون استفاده باقی است. در همین حال در جوار مسجد کنونی روستا مکانی وجود دارد که اگر خریداری شود با حیاط جنب مسجد می توان حسینیه ای بزرگ ساخت و برای تعزیه داری و سینه زنی بنا احداث کرد. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا می شود مکان حسینیه مزبور را فروخت و یا معاوضه کرد و در جوار مسجد،

حسینیه ساخت؟

۲. با توجه به مسئله بالا آیا مخابرات می تواند از مکان حسینیه موقوفه استفاده نماید؟

ج ۱- اگر نمی شود از مکانی که جهت حسینیه وقف شده، استفاده نمود و از حیث انتفاع برای آن افتاده و معمولاً در زمان بعد هم چنین انتظاری وجود ندارد، فروش و تبدیل آن به جای دیگری که اصلح و احسن است، مانعی ندارد؛ لیکن باید با اجازه روحانی محل باشد، چون بیع و تبدیل وقف در موارد جواز، نیاز به اجازه از مجتهد جامع الشرایط هم دارد.

ج ۲- تصرف در وقف در غیر هدفی که برای آن وقف شده و مانع از عمل به وقف باشد، حرام است. ۷۸/۵/۹

﴿س ۲۲۵﴾ در جوار زمین کشاورزی بنده، یک زمین مزروعی وقفی وجود دارد که به خاطر اعمال سلیقه و اینکه زمین این جانب و زمین وقفی، مستقیم باشد با توافق متصرف می خواهم حصارکشی کنم. آیا می توانم ملک خود را با ملک وقفی مبادله نمایم؟

ج - با فرض انفع و اعود بودن به حال وقف، همان طور که برای شما -

چنانکه مفروض دانسته اید - انفع است، مانعی ندارد. ۷۷/۱/۲۶

﴿س ۲۲۶﴾ مسجدی از طرف مردم روستا بنا گردید و پس از مدتی که مورد استفاده

قرار گرفت، اهالی آن روستا نقل مکان کرده اند و هیچ فردی به هیچ عنوان از این مسجد

استفاده نمی‌کند و مسجد در حال تخریب است و بر اثر خراب شدن، به این مکان مقدس بی‌حرمتی می‌شود. آیا می‌توان مقدار مصالحی که دارد به مسجد دیگری که نیازمند است منتقل نمود یا خیر؟ در صورتی که مجاز به انتقال نباشند، تکلیف چیست؟

ج - اگر امید مورد استفاده قرار گرفتن آن مسجد برای سال‌های بعد هم وجود ندارد و گفته می‌شود این مسجد هیچ فایده‌ای ندارد، در این صورت با اجازه روحانی مسجد دیگر، بردن مصالحش به آن مسجد مانعی ندارد.

۷۶/۷/۱۸

﴿س ۲۲۷﴾ شخصی زمینی را برای حمام وقف کرده است. پس از مدتی حمام خراب شد و حمام قدیمی روستا بازسازی شد و حمام دوم به صورت مخروبه در آمد که محل تجمع افراد فاسدالاخلاق است. با توجه به اینکه این محل از حیث انتفاع خارج شده، آیا می‌توان این محل را از اوقاف خریداری کرد؟

ج - چون مورد وقف از حیث انتفاع در وقف افتاده، اگر اجاره دادن زمین حمام عقلایی باشد، مثلاً اگر با اجاره دادن برای کاری مثل ساختن منزل و یا مغازه و امثال آن نتوان مشکل را حل کرد یا کسی که اجاره کند پیدا نمی‌شود و یا اجرت‌المثل آنقدر کم است که اجاره دادن در مقابل فروش، هدر دادن مال، یعنی زمین حمام است، خرید و فروش آن مانعی ندارد و مجاز در خرید آن می‌باشید و پولش هم باید صرف حمام همجوار آن بشود و اگر حمام هم نیاز ندارد، در نظافت و تمیز شدن محیط روستا و محل زندگی مردم محل باید مصرف گردد.

۷۸/۳/۲۵

﴿س ۲۲۸﴾ شخصی مکانی را جهت نمازخانه قرار داده است و الآن مخروبه شده و به گفته وراثت ایشان، کسی در آن مکان نماز نخوانده است. ضمناً، مقداری پول توسط مردم جهت آن مکان نذر شده است، آیا می‌توان آن مکان را - که تعبیر به مسجد از آن نشده و فقط برای نمازخانه معین شده است - فروخت و پول آن و پول‌های مندور را جهت حسینیه جدیدالاحداث در همان محل صرف کرد؟

ج - اگر نماز در آن مکان خوانده باشند که وقف بر نمازخانه بودن، محقق

شده باشد؛ تا زمينه خواندن نماز در آن مکان وجود دارد و قابل استفاده برای غرض واقف است، نمی توان فروخت. آری، اگر قابل استفاده برای نماز نباشد و غرض واقف تأمین نگردد، فروش آن با اجازه مجتهد جامع الشرايط مانعی ندارد، کما اینکه اگر نماز در آن مکان خوانده نشده و در نتیجه وقف، محقق نگشته، با رضایت ورثه فروشش بلامانع است. ۷۸/۳/۲۹

﴿س ۲۲۹﴾ ساختمانی که زمین آن به نیت صندوق قرض الحسنه خریداری گردیده است و مردم با کمک های مالی و بدنی بلاعوض و یا نذر در احداث ساختمان مذکور کمک نموده اند و دقیقاً افراد کمک کننده را هم نمی شناسیم تا از آنها اجازه بگیریم و از طرفی آن ساختمان جدید الاحداث می باشد و از حیث انتفاع برای امری که ابتدا احداث شده خارج نگردیده است و هنوز هم مبلغی بدهکاری دارد، ضمناً طبقه فوقانی آن برای زینیه ساخته شده است و مورد استفاده قرار می گیرد، در این صورت بفرماید:

۱. آیا واگذاری کل ساختمان برای اداره ثبت احوال، جایز است یا خیر؟

۲. آیا واگذاری طبقه تحتانی - که متعلق به صندوق است - به اداره مذکور جایز است؟

۳. اگر حاضر شوند زمینی را در مقابل ساختمان صندوق بدهند، آیا معاوضه جایز است؟

ج - جایز نمی باشد؛ چون تخلف از وقف است و «الوقوف تکون علی حسب مایوقفها اهلها». آری، امثال این گونه وقف ها که مسجد نیستند و برای صندوق قرض الحسنه و زینیه و امثالهم وقف شده اند، هر چند وقفیتشان با معاطات و به تصرف وقف داده شدن باشد، در زمانی که قابل انتفاع معتدبه در جهت موقوفه نباشد، بیعش با اجازه متولی و یا مجتهد عادل، جایز است و در غیر این صورت جایز نمی باشد، و بر فرض تحقق مجوز بیع که ذکر شد، ثمنش را باید صرف در مماثل و مشابه موقوفه نمود، و اگر آن هم امکان نداشت، صرف در امری که به غرض واقف نزدیکتر است. ۷۷/۵/۱۸

﴿س ۲۳۰﴾ آب انباری است که مدت سی سال بدون استفاده بوده و اطراف آن نیز

ساختمان شده و اکنون محل انباشت زباله است و چون همجوار زمین های بنده بوده، آن را تصرف نموده ام، آیا می توانم در آن ساختمان بسازم؟

ج - جواز تصرف در هر مالی تابع ملکیت است و ظاهر حال آب انبار عمومی وقفیت است، و لذا باید با اجازه از مجتهد جامع الشرایط یا کسی که از طرف مجتهد، اجازه تصرف در امور حسیه دارد، یا زمین را اجاره نمود و یا خرید و اجرت و پولش را صرف در کار ثابت مربوط به آب دادن و یا در صورت اجاره، صرف کار مقطعی آب دادن نمود و به هر حال در حد قدرت باید غرض واقف حفظ شود. ۷۷/۳/۲۶

﴿س ۲۳۱﴾ شخصی می خواهد یک دستگاه آپارتمان و سایر اموال منقول خود را جهت احداث یک باب مدرسه و نمازخانه و تعزیه داری حضرت زینب علیها السلام به شرح زیر وقف نماید:

اولاً، در حال حاضر، سند وقفیت آپارتمان را در دفتر اسناد رسمی تنظیم و خودش در زمان حیات، متولی باشد و به عنوان متولی هم موقوفه را قبض نماید. ثانیاً، در زمان حیات خود از آپارتمان موقوفه به صورت مسکونی استفاده نموده و اجاره آن را به عنوان حق التولیه و قسمتی را برای تعزیه داری به مصارف مربوطه برساند. ثالثاً، پس از آنکه ندای حق را لبیک گفت و به سرای باقی شتافت، متولی بعدی که در نظر است مدیریت وقت اداره کل اوقاف استان باشند، «ضمن اینکه ترتیب انجام مراسم تدفین و غیره را به نحو احسن خواهند داد، مأذون باشند بلافاصله و بدون اینکه کسی در آپارتمان سکونت نماید، آن را به ازید قیمت بفروش رسانیده و نه دهم همین معامله را در هر کجا در اطراف تهران صلاح بدانند و مورد نیاز باشد، یک باب مدرسه و نمازخانه احداث و وقف نمایند و یک دهم بقیه را به انضمام و جوهری که از فروش اموال منقول و موجودی بانکی پس از انجام مراسم تدفین باقی ماند، به ترتیبی که مقررات اجازه دهد به صورت وقف نگاهداری و سود حاصله سالیانه را به مصارف تعزیه داری حضرت زینب علیها السلام در نزدیکی مدرسه احداثی و یا هر جا که صلاح بود برسانند؛ اینک چنانچه انجام مراتب بالا از نظر شرعی و قطعیت امر وقف، بلاشکال و مورد تأیید آن جناب است، وقف نامه رسمی در دفتر اسناد تنظیم گردد.

ج - چون بند ثالثاً، به انقطاع وقف و وصیت به وقف مجدد بر می گردد؛ لذا

اگر زاید بر ثلث باشد، نفوذش احتیاج به اجازه ورثه دارد. آری، می تواند همه نه دهم را در حال حیات، وقف نماید و قبض وقف هم با همان نحو که مرقوم شده انجام گیرد، لیکن جواز بیع و تبدیل به چیز دیگر را در ضمن عقد وقف، شرط بنمایید که در حقیقت بعد از مرگ، عین موقوفه به وقفیت باقی می ماند و فقط حق فروش وقف و تبدیل به دیگری، به آن تعلق می گیرد. و راه دیگری هم مانند وقف مالیت وجود دارد که شاید محاضر انجام ندهند و لذا مرقوم نشده و نسبت به یک دهم هم وصیت کنید تا حسب مقررات وصیت عمل شود و وصیت تا ثلث از اموال نافذ و مازاد بر آن موقوف به اجازه ورثه می باشد و آنچه بیان شد مربوط به فقه و حکم کلی مسئله است؛ و اما نسبت به تولیت و مسائل موضوعی، به فقه مربوط نمی شود، بلکه به مصلحت اندیشی خودتان و وثوق به عمل کردن به وقف و وصیت مربوط است.

۷۷/۷/۲۲

﴿س ۲۳۲﴾ یک هیئت مذهبی، متشکل از تعدادی از جوانان است که محل سکونت اکثر اعضای آن در یک محدوده و نزدیک یکدیگر می باشد. فرد خیرخواهی در مکانی دورتر از محل یاد شده، قطعه زمینی به مساحت ۱۷۰ متر به هیئت اهدا نموده که با کمک افراد نیکوکار، حسینیه ای در سه طبقه ساخته شده است. اکنون به علت دوری راه و مشکل ایاب و ذهاب، حسینیه از رونق افتاده و موجب حسرت اعضا شده است. لذا اعضای هیئت پیشنهاد نموده اند حسینیه را بفروشند و با پول آن، حسینیه دیگری در محل مناسب بسازند. آیا با توجه به شرط فوق می توان حسینیه را فروخت؟ در صورتی که فروش حسینیه جایز نباشد، آیا می توان آن را به درمانگاه تبدیل نمود و از محل درآمد آن، حسینیه دیگری در مکان مناسب تر ساخت؟

ج - با توجه به اینکه زمین برای احداث حسینیه اهدا شده و مردم نیز برای ساختن آن، وجوهی را داده اند و به صورت حسینیه ساخته شده، فروش و اجاره دادن آن - که خلاف نظر واقف و افراد خیر می باشد - حرام و غیرجایز است؛ و مشکل رفت و آمد اعضای یک هیئت جزء مجوزهای

تغییر وقف نمی‌باشد، و استفاده سایر مردم محل، حسینه را از بی‌نفع بودن خارج می‌نماید و باید حسینه در اختیار عزاداران قرار گیرد. آری، اگر وقف حسینه (بر فرض بسیار بعید) وقف خاص بوده، یعنی به عزاداران یک هیئت به عنوان شرط ضمنی، وقف شده باشد و آن هیئت نتواند در آن مکان عزاداری نماید، مسئله دیگری است و پاسخ دیگری می‌طلبد. به هر حال، امر تبدیل حسینه و یا اجاره دادن برای منافعش کاری بس خطیر و مشکل است و لذا به طور کلی باید از آن صرف نظر نمود؛ و باید تلاش کرد تا مکان‌هایی که به عنوان حسینه ساخته شده، باقی بماند و افراد خیر و نیکوکار و واقفین را دلسرد نکنیم و روح عالی و بلند خودمان را نسبت به حسینه‌ها بی‌اهمیت و بی‌قید نسازیم.

۷۹/۵/۱۱

﴿س ۲۳۳﴾ با هدف برپایی مراسم جشن و چراغانی به مناسبت تولد حضرت ولی عصر (عج)، مقداری پول از مردم جمع‌آوری شد و سپس وسایل لازم نیز خریداری شد و تابلویی ساخته شده است. با توجه به اینکه مسجد محل، در مرحله بازسازی قرار دارد و نیاز مبرم به پول می‌باشد، آیا می‌توان این تابلو را فروخت و پول آن را صرف هزینه‌های مسجد نمود؟ (شایان یادآوری است که تابلو به نیت اینکه در مسجد، مورد استفاده قرار گیرد طراحی و ساخته شده است).

ج - فروش تابلویی که برای مراسم جشن و چراغانی نیمه شعبان ساخته شده و صرف پول آن در بازسازی مسجد، جایز نیست؛ آری، اگر تابلو به طور کلی پس از استفاده در مراسم چراغانی، غیرقابل استفاده شود، می‌توان فروخت و پول آن را در مراسم چراغانی خرج نمود. به هر حال نیت‌ها و حدود و مرزها در اسلام، محترم است و تخلف از آنها، گناه و معصیت است.

۷۹/۳/۱۱

﴿س ۲۳۴﴾ املاکی وقف بوده که متولی، قسمتی از درآمد سالانه آنها را به مصارف عمومی برساند و مازاد را بین ورثه واقف به عنوان حق الارتزاق تقسیم نماید. دو یا سه نسل پیش، علی رغم نیت واقف، مرتزقین با هم توافق کرده و عین املاک را بین خود

تقسیم نموده‌اند و در نتیجه، مصارف عمومی وقف، متوقف و فراموش شده است. ورثه آنان نیز سهم خود را در تصرف دارند و حتی بعضی به فروش اراضی مبادرت کرده‌اند. خریداران نیز به ثبت اراضی اقدام کرده و سند مالکیت گرفته‌اند. با توجه به مراتب فوق مستدعی است اعلام فرمایید:

۱. وظیفه متصرفین فعلی اراضی مربوط به این موقوفه اعم از مرتزق یا خریدار چیست؟ آیا باید اجاره اراضی متصرفی را به اداره اوقاف پردازند؟ و حق الارتزاق خود را بگیرند؟

۲. آیا خریدار یا مرتزق می‌تواند از این اراضی که به صورت باغ، خانه مسکونی یا مغازه در آمده‌اند به منظور و نیت دیگری وقف نماید و در صورت انجام چنین کاری حکم آن چیست؟

ج ۱ - هر چیزی که وقف بودنش با اطمینان یا حجت شرعی ثابت گردد، همه آثار وقف بر آن بار می‌شود و خرید و فروش آن باطل و کان لم یکن می‌باشد و باید اجرت‌المثل را در جهتی که واقف، معین کرده صرف نمود «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها» و منافعی که باید صرف موقوف علیهم گردد، به عهده کسی است که متصرف در آن بوده است و اگر از دنیا رفته بدهکار می‌باشد و حکم بقیه دیون میت را دارد.

ج ۲ - وقفی که به قبض موقوف علیهم داده شده و در تصرف وقف در آمده است را واقف هم نمی‌تواند تغییر دهد چه رسد به دیگران. ۸۱/۷/۵
 ﴿س ۲۳۵﴾ آیا فروختن مقداری از اموال موقوفی و وصیت شده، جهت استیفای حق و رفع تجاوز توسط وصی یا متولی، جایز است یا خیر؟ و اگر افراط و تفریط توسط وصی قرار بگیرد، آیا خودش ضامن است یا خیر؟

ج - اگر رفع تجاوز از ملک موقوفه نیازمند هزینه مال است و وصی یا متولی وقف نمی‌توانند از منافع ملک، مخارج و هزینه‌هایی که جهت استیفای حق، لازم است بپردازند و متبرعی هم پیدا نمی‌شود که آن را پرداخت نماید، فروختن مقداری از زمین‌ها یا دادن آنها به کسی که ملک

موقوفه را از متجاوز می‌گیرد، مانعی ندارد، و اگر وصی در کار وصایت، افراط و تفریط نماید، خودش ضامن و مسئول است. ۸۰/۵/۱۲

ششم. اجاره موقوفه

﴿س ۲۳۶﴾ آیا می‌توان وسایل، اشیا و ظروفی که متعلق به مسجد است را به متقاضیانی که مراسم سوگواری و یا جشن دارند اجاره داد و اجاره آن صرف هزینه‌های مسجد گردد؟
ج - اگر از ابتدا چنین اغراضی نیز مد نظر بوده و امام جماعت مسجد هم اجازه بدهد، مانعی ندارد. ۷۸/۹/۵

﴿س ۲۳۷﴾ آیا می‌توان برای تأمین هزینه‌های مسجد (از قبیل هزینه آب، برق، مستمری خادم و...) قسمتی از زیرزمین مسجد را که جنب خیابان است، به عنوان مغازه تجاری به افراد اجاره داد؟

ج - چون خلاف وقف است، جایز نیست. ۷۲/۷/۳
﴿س ۲۳۸﴾ آیا زمین وقفی را بدون دریافت حق الاختصاص و امثال آن - که امروزه در شهرهایی مانند قم و مشهد متعارف است - می‌توان اجاره داد؟ اگر مستأجری حاضر به پرداخت چنین اجاره‌ای باشد، آیا می‌توان به مستأجری اجاره داد که حاضر به پرداخت حق الاختصاص نیست؟ در صورتی که اجاره، بدون دریافت حق الاختصاص انجام گرفته باشد، این نوع اجاره صحیح است یا باطل؟

ج - چون در اجاره زمین، متولی و یا شخص دیگری که اجاره می‌دهد باید مصلحت واقف و وقف را رعایت کند، بنابراین اجاره دادن بدون دریافت حق الاختصاص - با فرض وجود مستأجری که حاضر به پرداخت وجه باشند - غیر جایز و باطل است، و فرقی بین اجاره گذشته و حال نیست و رعایت مصلحت وقف و واقف بر مصلحت دیگران مقدم است. ۷۶/۱۱/۱۲
﴿س ۲۳۹﴾ هیئت امنای مسجدی برای تأمین هزینه‌های مسجد (از قبیل هزینه آب، برق، گاز، مستمری خادم و...) اقدام به چاپ قبض مراسم ترحیم نموده و از کسانی که برای اموات خود مراسم ترحیم برگزار می‌کنند، مبلغی دریافت می‌کنند. آیا گرفتن این

پول جایز است یا خیر؟

ج - گرفتن این گونه پول‌ها، برای امثال اموری که در سؤال ذکر شده، با رضایت امام جماعت مسجد، مانعی ندارد. ۷۴/۳/۳۰

﴿س ۲۴۰﴾ قطعه زمینی وقف اولاد ذکور می‌باشد و قرار است در آن بنای مصلی احداث شود. آیا اولاد ذکوری که هم اکنون موقوف علیهم محسوب می‌شوند، می‌توانند با عقد اجاره به مدت ۹۹ سال، زمین را برای احداث مصلی در اختیار بانیان آن قرار دهند؟ و اگر در مدت مذکور، موقوف علیهم فوت کنند، با فرض وجود اولاد ذکور صغیر، تکلیف اجاره چه می‌شود؟

ج - اگر متولی وقفی با رعایت مصلحت وقف و موقوف علیهم، عین موقوفه را برای مدت طولانی اجاره دهد، اجاره نسبت به نسل‌های بعدی هم صحیح و لازم است، چون رعایت مصلحت آنها نیز شده؛ اما اگر طبقه‌ای از موقوف علیهم، وقف را به مدت زیادتر از زمان حیاتشان اجاره دادند، اجاره نسبت به نسل بعدی فضولی می‌باشد، که اگر اجازه دادند، صحیح و گرنه باطل است، و در ساختن مصلی که مورد سؤال قرار گرفته، جهات مذکور در حکم شرعی باید مورد توجه قرار گیرد. ۷۶/۶/۳۰

﴿س ۲۴۱﴾ شخصی ملکی را وقف نموده تا از عایدات آن برای مردم حلیم تهیه کنند و در اختیار مردم قرار دهند. متولیان قبلاً از منافع ملک، دو بار در این زمینه اقدام نموده‌اند و در حال حاضر ملک فوق در اجاره مستأجر است که مبلغ آن سالیانه هفت هزار تومان است. لطفاً تکلیف مستأجر در زمینه عمل به وقف را بیان فرمایید.

ج - در این گونه موارد که مال الاجاره هر سال، پاسخ‌گوی عمل به وقف نیست، یا باید در صورت مساعدت مردم و با کمک آنها این عمل انجام شود، و یا مال الاجاره چند سال را کنار گذاشته تا زمانی که برای عمل به وقف، کافی باشد و در آن زمان اقدام شود، به هر حال در حد توانایی باید نیت و غرض واقف، مورد توجه و عمل قرار گیرد. ۷۶/۱۰/۴

﴿س ۲۴۲﴾ کاشتن زمین موقوفه چه حکمی دارد؟

ج - کاشتن زمین وقفی مانعی ندارد، به شرط آنکه حق الاجاره که از طرف متولّی وقف معین شده، پرداخت گردد.

۷۷/۲/۲۸

﴿س ۲۴۳﴾ باغی موقوفه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام می باشد و برابر شواهد عینی به علت خشکسالی و عدم رسیدگی متولیان، مکان فوق مخروبه و به زباله دانی تبدیل شده است. اکنون اداره آموزش و پرورش منطقه، به منظور احداث فضای آموزشی نیاز به زمین دارد و تاکنون نتوانسته زمین مناسبی پیدا کند. آیا این اداره مجاز است برای احداث مدرسه در مکان فوق و رعایت مفاد وصیت نامه (روضه خوانی و پذیرایی از مردم در دهه اول) با نصب تابلو در محل ورودی مدرسه اقدام نماید؟

ج - عمل مرقوم در سؤال که عمل به وقف می باشد، چون منافع زمین صرف عزاداری می شود که زمین هم وقتی که باغ بوده مفروض آن است که برای عزاداری و روضه خوانی و پذیرایی از مردم وقف شده، مانعی ندارد و جایز است، بلکه احیای وقف می باشد و مرغوب فیه است؛ لیکن لازم است که زمین، مورد اجاره قرار گیرد و یا منافع چند ساله آن مورد مصالحه قرار گیرد که در نتیجه یا اداره آموزش و پرورش، مستأجر زمین و یا طرف صلح منافع باشد؛ و عقد اجاره و یا صلح باید با رضایت متولّی و با فرض نبودش و یا عدم دسترسی، با رضایت مجتهد جامع الشرائط انجام گیرد؛ و نصب تابلو برای ابقای وقف، امری مطلوب و لازم است. به هر حال هدف، تأمین غرض واقف و امری است که وقف برای آن بوده است.

۷۷/۳/۶

هفتم. حکم متعلقات و توابع مال موقوفه

﴿س ۲۴۴﴾ در یک قریه، موقوفه ای وجود دارد که یک قسمت آن مرتع و زمین موات است، آیا قسمت های موات و مرتع بالاصالة که هم اکنون مشتمل بر ده ها هکتار زمین مسکونی و واجد اعیانی می باشد، جزء موقوفه محسوب می گردد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا واقف مجاز به وقف مراتع و اراضی موات بوده یا خیر؟

ج - هر مقدار از اراضی که از مراتع و حریم آن قریه بوده (یعنی جاهایی را که مردم قریه برای چرانیدن گوسفندان یا جا دادن آنها و غیر آن از مراقب قریه که معمولاً مورد نیازشان می باشد) تابع وقف است، و دیگران را نمی رسد که در آن تصرف نموده و احیا نمایند و حق احیا برای وقف، ثابت است و مازاد بر آن حکم بقیه مراتع و موات را دارد که از انفال می باشد؛ و ناگفته نماند که هر چند وقف غیر مملوک از مباحات و موات، صحیح نمی باشد، اما حریم وقف مثل حریم ملک، تابع آن است و دیگری را نمی رسد که احیا نماید و ملک خود قرار دهد. ۷۶/۸/۲

﴿س ۲۴۵﴾ از زمان های قدیم، قراء و مزارع موقوفه اکثراً دارای اراضی زیرکشت، بایر، چراگاه و تپه بوده اند که کلاً به طور شش دانگ از اراضی و چراگاه و مرتع به طور طبیعی بهره برداری می شده است. در مورد مراتع واقع در موقوفات که جزء لاینفک موقوفه می باشد در سال ۱۳۶۷ از محضر مبارک امام راحل علیه السلام استفتایی شده است که در پاسخ مرقوم فرموده اند: «اراضی مذکور تابع اراضی موقوفه است، هر چند که موات باشد و احیای آن جایز نیست». همچنین در این مورد مطابق ماده ۱۰ آیین نامه قانون ابطال اسناد فروش رقبات آب و اراضی موقوفه، که به وسیله این سازمان و وزارت کشاورزی تنظیم و در تاریخ ۶۳/۹/۷ به تصویب هیئت وزیران رسیده و تا تاریخ ۷۱/۱۱/۲۵ مورد عمل و اجرا بود. قسمتی از اراضی موقوفه که در اجرای ماده ۵۶ در قبل از انقلاب، به عنوان مراتع ملی اعلام گردیده، به وقفیت خود اعاده و در اختیار متولیان و اداره اوقاف قرار گرفته است، اینک با توضیح اینکه مورد اقدام متولیان و اداره اوقاف، هیچ گاه در جنگل ها و مراتع مستقل نبوده، بلکه اراضی وقفی است که در محدوده موقوفات - که از توابع لازم و ضروری وقف است - قرار دارد و قسمتی از رقبات مندرج در وقف نامه ها می باشند و این نوع موقوفات سالهاست مورد عمل بوده است. آیا اراضی مورد تعلق و مراتع و اراضی زیرکشت این موقوفات، کلاً جزء موقوفه می باشد یا خیر؟

ج - اراضی ذکر شده (چراگاه، مرتع، تپه و غیر آنها) که از توابع قریه محسوب می شود، تابع وقف است و جزء موقوفه می باشد، و تصرف در

آن برای دیگران، ولو به احیا، غیر جایز و حرام و تصرف غاصبانه در وقف است.
۷۵/۶/۲۵

﴿س ۲۴۶﴾ آیا افراد حقیقی یا حقوقی، بدون اجازه از متولّی موقوفات، می توانند از زمین قبرستان قبلی که وقف معاطاتی است، استفاده نمایند یا خیر؟

ج - نظر متولّی شرعی، شرط است و کسی حقّ مزاحمت برای او ندارد.
۷۶/۲/۲۰

﴿س ۲۴۷﴾ اشیای عتیقه و اموال قیمتی که در اراضی موقوفه و اطراف حرم امامزادگان علیهم السلام کشف می شود، مربوط به وقف است یا مقابر متبرکه؟

ج - درباره اشیای عتیقه و اموالی که در مکان موقوفه پیدا می شود، باید به مسئولین مربوطه موقوفات جمهوری اسلامی مراجعه نمود.
۷۷/۵/۲۹

هشتم. احکام متولّی و ناظر

﴿س ۲۴۸﴾ در سال های گذشته بعضی از مالکین، املاک بزرگی را که گاهی شامل چندین روستا و آبادی می شد، وقف نموده اند. با عنایت به اینکه قبل از وقف شدن املاک، در این روستاها حمام، اشجار، پل، تپّه، قبرستان، مسجد و امامزاده وجود داشته که وقف نامه ای برای آنها تنظیم نشده و اگر هم بوده، فعلاً در دسترس نیست؛ آیا متولّی موقوفات می تواند به استناد وقف نامه تنظیم شده، ادّعایی در خصوص اماکن عمومی موجود، قبل از تنظیم وقف نامه داشته باشد یا خیر؟

ج - ادّعای متولّی قریه بر تولیت نسبت به موارد مذکور در سؤال - که محکوم به وقفیت زمان قبل بوده و ظاهر حال بر آن شهادت می دهد - مسموع نیست و احتیاج به اثبات دارد، و مالک قریه حسب ظاهر، مالک اماکن عمومی مرقومه در سؤال نبوده تا وقف و جعل تولیت وی شامل آنها نیز بشود.
۷۶/۶/۳۱

﴿س ۲۴۹﴾ حدود و اختیارات متولّی یک موقوفه را بیان فرماید.

ج - تابع وقف نامه و قرارداد واقف است.
۷۷/۱/۲۵

﴿س ۲۵۰﴾ آیا مباشرت شخص متولّی در انجام تمام امور موقوفه لازم است، یا اینکه متولّی می تواند از وجود وکیل مطلع و دلسوز در اداره موقوفه استفاده نماید؟
ج - کمک گرفتن متولّی برای اعمال تولیت مانعی ندارد، مگر آنکه واقف منع نموده باشد.
۷۷/۴/۹

﴿س ۲۵۱﴾ این جانب متولّی آب موقوفه ای هستم که باید درآمد آن را در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام صرف نمایم. در حالی که قسمتی از این آب به مصرف کشاورزی و باغبانی می رسد که باید از باغها حقّ شرب گرفته شود. با توجه به تورّم و بالارفتن قیمت ها، صاحبان باغها همچنان حقّ شرب قدیم را می پردازند و بنده هم نمی توانم آنان را به این امر، متقاعد نمایم. حال تکلیف بنده چیست؟ آیا باید به مراجع ذی صلاح شکایت کنم و یا از عمل کردن به وقف و روضه خوانی صرف نظر کنم؟
ج - بر متولّی است که با شکایت و مراجعه به محاکم صالحه، حقّ وقف را استیفا نماید؛ و در حدّ قدرت، غرض واقف و روضه خوانی سیدالشهدا علیهم السلام باید تأمین گردد.
۷۸/۱/۱۲

﴿س ۲۵۲﴾ واقف محترمی مصرف عواید موقوفه خود را برای استفاده طلاب علوم دینی قرار داده و سهمی از عواید آن را نیز به عنوان حقّ التولّیه برای متولّی مقرر داشته است. در صورتی که انجام تکالیف امر تولیت توسط خود متولّی یا وکیل او، مستلزم صرف هزینه هایی باشد، آیا متولّی می تواند هزینه های مزبور را از سهم موقوف علیهم کسر نماید، یا باید از محلّ حقّ التولّیه خود متولّی پرداخت گردد؟
ج - آنچه از مخارج که مربوط به متولّی و اعمال حقّ التولّیه است، مانند صرف وقت یا کرایه وسیله برای رسیدگی به وقف و سایر امور مربوطه به آن از حقّ التولّیه کسر می شود؛ و اما آنچه که برای وقف یا برای موقوف علیهم مصرف می شود، از عواید موقوفه کسر می گردد؛ چون مخارج وقف به عهده کسی نمی باشد.
۷۶/۱۰/۱۱

﴿س ۲۵۳﴾ آیا متولّی موقوفه ای به علت کهولت سن و عدم توانایی انجام وظایف محوله به دلیل عارضه قلبی و اینکه پزشکان او را از فعالیت زیاد ممنوع کرده اند، می تواند

به شخص اصلح و اتقایی که از نسل مرحوم واقف باشد و غیر منصوص در وقف نامه - که در آینده نیز تولیت به او می‌رسد - وکالت بلاعزل قانونی جهت اداره امور وقف بدهد؟ پس از اعطای وکالت، چنانچه وکیل موصوف با دقت و مراقبت کامل به نحو احسن، امور وقف را انجام دهد و بر اساس وقف نامه و به نیات مرحوم واقف عمل نماید، آیا کسی می‌تواند وکالت بلاعزل را فسخ کند یا وکیل همچنان وکیل بلاعزل موکل در امور وقف است؟

ج - اگر تولیت متولّی، مطلق باشد و مشروط به مباشرت نباشد، توکیل در آن نافذ است و در موارد صحّت وکالت، فرقی بین وکالت مطلقه و یا وکالت به شرط عدم عزل نمی‌باشد، و در وکالت بلاعزل نمی‌توان وکیل را عزل نمود.

۷۷/۷/۷

﴿س ۲۵۴﴾ طبق وقف نامه بعد از وضع شرایط متولّی موقوفه چنین مقرّر داشته: چنانچه در وقتی از اوقات، ارشد اولاد، صالح و متقی نباشد و اصلح اولاد، رشید نباشد، متولّی، فرزند ارشد می‌باشد که به نظارت و صلاح و صواب دید اولادی که اصلح می‌باشد، به آنچه واقف، هنگام وقف، قرارداد فرموده عمل نماید و باید متولّی در هر طبقه از طبقات، منافع و مداخل عین موقوفات را بعد از وضع اخراجات ملکی و ملکی آنها از حقوق سلطانی بقیه را به ده سهم منقسم نموده و دو سهم آن را به صیغه حق التولية در صورتی که ارشد و اصلح باشد، متصرف شود و چنانچه متولّی، اصلح نباشد یک سهم آن را خود تصرف نموده و یک سهم دیگر را در وجه اولاد اصلح که ناظر موقوفات می‌باشد لحاظ نماید (الخ) چنانچه متولّی فعلی موقوفه به دلیل کهولت سن و عدم بینایی و عدم استشعار لازم، خود قادر به انجام امور موقوفه نباشد، وکیلی انتخاب نموده که آن وکیل نیز در انجام مقررات واقف خیر، تخلّفات و ورزیده و موارد تخلّف به تأیید بازرسان سازمان اوقاف نیز رسیده باشد، استدعا دارد نظر شرعی را بیان فرمایید:

۱. آیا از متولّی فعلی با توجه به مراتب فوق و تخلّفات مسلم وکیل وی و شرایط مندرج در وقف نامه، سلب صلاحیت و ارشدیت و نتیجتاً سلب تولیت می‌گردد یا خیر؟
۲. با توجه به سؤال قبل در صورتی که سلب تولیت از متولّی فعلی نشود، آیا ضرورت انتخاب ناظر وجود دارد یا خیر؟

ج ۱ - اگر خلاف‌های وکیل متولّی - که بر خلاف مصالح وقف است - به متولّی اعلام شد و متولّی هم آنها را خلاف می‌داند در عین حال او را عزل نکرد، متولّی خود به خود به حکم عدم رعایت مصلحت وقف، منعزل می‌گردد، و با اختلاف بین متولّی و دیگران نسبت به اعمال وکیل، باید به محاکم صالحه مراجعه و مسئله در آنجا حل گردد.

ج ۲ - با عدم سلب صلاحیت از متولّی، ضمّ ناظر، به دست حاکم شرع است.
۷۶/۶/۶

﴿س ۲۵۵﴾ در وقف‌نامه معتبر موجود، در خصوص تعیین متولّی در نسل‌های بعدی - نسل‌بعد نسل و بطناً بعد بطن - تصریح شده است، آیا در حال حاضر رعایت این شرط در صورتی که در نسل مقدم، متقاضی واجد شرایط وجود داشته باشد، بایستی رعایت گردد یا نه؟ و آیا از نسل مؤخر کسی می‌تواند به دلیل طی مدارج علمی بالاتر برخلاف نظر واقف، مدّعی حقّی گردد و خود را متولّی بداند؟ آیا مسئله کبر سن برای کسی که در نسل مقدم، متقاضی احراز سمت تولیت است، مانع و رادعی محسوب می‌گردد یا نه؟ آیا سابقه بیماری جسمی معالجه شده برای کسی که واجد سلامت فکری و روانی می‌باشد و در طبقه مقدم هم قرار دارد، می‌تواند مانع امر تولیت شود؟

ج - در وقفی که واقف، متولّی را به صورت نسل‌بعد نسل قرار دهد، با بودن واجد شرایط در نسل قبل، نوبت به نسل بعد نمی‌رسد، هر چند نسل بعد، از جهت مدارج علمی و تقوایی در حدّ بالایی باشد، کما اینکه کبر سن در نسل قبلی و یا بیماری هم مانع از تولیت و عمل به وقف نمی‌باشد.
۷۷/۴/۹

﴿س ۲۵۶﴾ چنانچه ناظر تعیین شده در وقف‌نامه، خلاف مفاد وقف‌نامه و وظیفه محوّله عمل کند، وظیفه و تکلیف متولّی چیست؟

ج - اگر ناظر به وظیفه خودش عمل نکند و غیر امین گردد، محکمه به حکم قانون می‌تواند او را عزل نماید و یا شخص امینی را با او همراه نماید تا کارهای متولّی را زیر نظر داشته باشند؛ و اگر وظیفه ناظر، صرف اطلاع

است، متولّی مستقلاً به وظیفه خودش عمل می‌کند و اگر صرف اطلاع نیست، متولّی بدون ناظر نمی‌تواند در موقوفات تصرّف نماید و باید به محکمه مراجعه نماید تا محکمه به وظیفه قانونی اش عمل نماید. ۸۰/۵/۲۹

﴿س ۲۵۷﴾ باغی از پدرم به من ارث رسیده است. قبل از اینکه ایشان آن باغ را از دیگری خریداری کند، مقداری از آن وقف امام حسین علیه السلام بوده و فعلاً تولیت آن به دست بنده است و چند سالی بر این منوال گذشته، حالا برادر بزرگترم می‌گوید باید تولیت آن با من باشد، چون مال پدرمان بوده است. با وجود اینکه وقف، قبل از خرید باغ بوده است، بفرمایید فعلاً چه کسی متولّی است؟

ج - تولیت موقوفاتی که متولّی اش معلوم نیست - که ظاهراً مفروض سؤال چنین است - با مجتهد جامع الشرائط است و هرکسی را که او نصب نماید، متولّی خواهد بود و فرزند بزرگتر بودن تأثیری ندارد. ۶۹/۹/۶

﴿س ۲۵۸﴾ آیا متولّی وقف، طبق مصلحت می‌تواند قسمتی از وقف را اجرا نکند یا وقف را مقید به زمانی خاص کند؟

ج - دخل و تصرّف‌های متولّی به منظور استفاده بهتر از موقوفه به نحوی که سبب از بین رفتن موقوفه و اغراض واقف نباشد، مانع ندارد. ۸۰/۱۱/۱۵

﴿س ۲۵۹﴾ آیا تولیت، قابل انتقال است؟

ج - تولیت، قابل انتقال نیست، اما متولّی می‌تواند غیر را وکیل کند، مگر در وقفنامه، انتقال، پیش‌بینی شده باشد. ۶۸/۷/۵

﴿س ۲۶۰﴾ ۱. از نظر شرعی ضابطه تشخیص ارشدیت در تولیت موقوفه چیست؟

۲. اگر ارشد اولاد طبقه ذی‌نفع، به لحاظ توانایی و امکان وی بر رعایت صلاح، صرفه و غبطه موقوف علیهم، اسن نباشد، آیا بر اسن و یا اسن عاجز، اولویت ندارد؟

ج ۱ - ارشدیت، ظهور در ارشدیت فکری و درایتی دارد، مخصوصاً که با کلمه اسن همراه است و ارشد اولاد، غیر از اکبر آنهاست.

ج ۲ - اولویت دارد، چون ارشدیت، اوفق به وقف و عمل به وقف است. ۸۱/۵/۳۱

﴿س ۲۶۱﴾ آیا متولّی بعد از گذشت چندین سال و چندین نسل، می تواند از ملک موقوفه بدون اجازه واقف، به نفع خود و اولادش مستثنیات قرار دهد یا خیر؟
 ج - متولّی طبق اختیارات در وقف نامه می تواند عمل کند و بیش از اختیارات در وقف نامه، جایز نیست.
 ۷۵/۳/۲۸

﴿س ۲۶۲﴾ در اطراف شهری موقوفه ای است که بالغ بر دو هزار قطعه زمین دارد که تماماً در اجاره طبقه متوسط و کم درآمد است و به صورت خانه و فروشگاه از آن استفاده می شود و اعیان احدائی، متعلق به مستأجرین است که سالیانه اجاره معینی طبق نظر کارشناس رسمی دادگستری و با تنظیم سند رسمی پرداخت می نمایند و از محل درآمد حاصل، نظر واقف خیراندیش در جهت خیرات و میرات به طرز شایسته و مناسبی تحقیق می یابد. حقوق اوقافی از مستأجرین اکثراً نقدی وصول می شود، ولی مستأجرینی هستند که قادر به پرداخت بدهی خود نیستند و تقاضا می نمایند که به اقساط ماهیانه حقوق مذکور از آنان وصول شود. اخیراً ناظر موقوفه پیشنهاد نموده که به علت نقصان ارزش ریالی در باره اقساط مذکور، اگر یک ساله باشد، پانزده درصد اضافه بر نظر کارشناس، و دو ساله سی درصد و سه ساله چهل و پنج درصد علاوه بر اصل اجاره منظور و وصول شود؛ اما متولّی موقوفه به لحاظ مساعدت با مستأجرین و با عنایت به سرشت موقوفه بودن اراضی، علاقه مند است که اقساط بدهی به عنوان قرض الحسنه منظور و وجهی به عنوان جبران نقصان ارزش ریالی به آن اضافه نگردد، به نظر حضرت عالی از نظر شرعی اصلح کدام نظر است؟ (با عنایت به اینکه در اجاره نامه فیما بین، در باره این مبلغ اضافی اصولاً ذکر نشده است).

ج - اگر در وقف نامه معلوم باشد که ناظر برای محض اطلاع است و نظارت، نظارت استطلاعی است، نظر متولّی، متبّع و مستقل در انتخاب و اجراست و اگر معلوم باشد که نظارت به خاطر مصلحت اندیشی و اظهار نظر است، که نظارت، نظارت استصوابی است، در این صورت نظر ناظر، محترم و متبّع است، و اگر هیچ یک از این دو در وقف نامه معلوم نشد و نظر واقف روشن نگشت، نیز باید نظر ناظر را عمل نمود و به اطلاع او هم

رساند تا در عمل نمودن به وقف یقین حاصل شود و نظر واقف علی ایّ حال، تأمین گردد.

۷۵/۶/۱۳

﴿س ۲۶۳﴾ ملکی تصرّف عدوانی شده و مالک برای اینکه دست او را کوتاه کند، مبادرت به وقف ملک کرده است. در حال حاضر تولیت آن ملک به عهده اولاد ذکور است، و چون تعداد اولاد ذکور زیاد است و واگذاری تولیت به یکی از آنان غیرممکن و مفسده به دنبال دارد، آیا می‌توانند ملک فوق را بفروشند و پول آن را خرج مورد وقف نمایند؟

ج - فروش موقوفه، غیر جایز است و تعیین تولیت به دست مجتهد جامع الشرائط است.

۷۳/۱/۲۷

باب پنجم: وقف خاص

﴿س ۲۶۴﴾ در وقف خاص که واقف، اولاد ذکور را موقوف علیهم قرار داده، بعضی از مستأجرین موقوفه مدعی هستند که چنین وقف‌هایی مشروعیت ندارد و احیای سنت جاهلیت است، از این رو، از پرداخت مال الاجاره خودداری می‌نمایند. آیا این موقوفات از نظر شرعی صحیح است یا نه؟

ج - وقف بر اولاد ذکور، مانند بقیه وقف‌ها صحیح است.

۷۲/۱۰/۲۱

﴿س ۲۶۵﴾ شخصی مزرعه‌ای را با این عبارت: «بر اولاد ذکور، و از اولاد ذکور، و اولاد ذکور از اولاد ذکور خود، متعاقباً و تناسلاً بطناً بعد بطن و نسلماً بعد نسل و عقباً بعد عقب» وقف می‌کند. آیا با وجود طبقه عالی، طبقه دانی نیز جزو موقوف علیهم محسوب می‌شود؟ چنانچه یکی از افراد طبقه عالی فوت نماید، آیا فرزندان ذکور متوقفاً با بودن عموهایی که در قید حیات هستند، جزو موقوف علیهم محسوب می‌شوند؟

ج - طبقه بعدی مطلقاً با وجود طبقه قبلی، از وقف سهمی نمی‌برند، و ظاهراً جمله نسلماً بعد نسل، مخصوصاً با جمله قبلی (بر اولاد ذکور) «ما تعاقبوا و تناسلوا» در ترتیب وقف بر موقوف علیهم است؛ و ناگفته نماند که

اگر اختلاف کردند. چون اختلاف در ظهور لفظ است، باید مرافعه شرعیه نمایند و یا با مصالحه و داوری حل نمایند. ۷۴/۶/۱۸

﴿س ۲۶۶﴾ در وقف خاص، مانند وقف زمین‌های یک قریه بر اهالی ذکور آن قریه، چنانچه وقف نامه از بین برود، آیا مورد وقف و مقصود واقف به گواهی اهالی محل و موقوف علیهم ثابت می‌گردد؟

ج - اهالی محل که می‌خواهند شهادت برای موقوفه خاص بدهند، اگر خود آنها موقوف علیهم باشند، شهادت آنها برای موقوفه خاص خود آنها قبول نمی‌شود؛ ولی اگر از بین اهالی کسانی باشند که در موقوفه شریک نباشند، در صورت اطمینان و یا عدالت، شهادت آنها پذیرفته می‌شود. ۷۱/۱/۲۵

﴿س ۲۶۷﴾ ملکی وقف اولاد ذکور از نسل‌های قبل تا حال می‌باشد. واقف، چهار فرزند پسر داشته که یکی از آنان در زمان حیات وی فوت نموده و یک پسر از او باقی مانده است. اکنون پس از فوت واقف، آیا نوه پسری او نیز از ملک وقفی سهم می‌برد یا خیر؟

ج - باید وقف نامه یا جملات واقف ملاحظه گردد که اگر وقف بر اولاد ذکور است نسل بعد نسل، نتیجتاً فرزند یکی از ذکور که با عموهایش هست از وقف، نمی‌برد و همه وقف، مربوط به عموهاست. آری، اگر در وقف، تصریح شده که فرزند یکی از ذکور با نبود پدرش همراه عموها در وقف سهیم است، در اینجا سهم پدر را می‌برد. ۷۶/۹/۲۲

﴿س ۲۶۸﴾ در متن وصیت نامه‌ای در خصوص نحوه مصرف عواید ثلث باقی مانده چنین نوشته شده است: «وصی، ملک معلوم را وقف نماید به این صورت که منافع آن بعد از مخارج لازمه ملک، برای تزویج اولاد عزب و بی بضاعت نسل بعد نسل و هر یکی را که متولّی، مقدم دارد ذکوراً و اناثاً هزینه گردد، و قرائت قرآن در هر روز و تعیین هر مصرف منوط به نظر متولّی می‌باشد». اینک با توجه به توضیحات یاد شده بفرمایید:

۱. آیا وقف مذکور عام است یا خاص؟ اگر در بین اولاد در سنواتی موجبات ازدواج فراهم نباشد، آیا درآمد آن سال را می‌توان بین اولاد تقسیم نمود یا خیر؟

۲. قرائت قرآن به نحو یاد شده در هر روز، عام است یا خاص؟ ضمناً در تعیین میزان آن غیر از متولّی، آیا مراجع دیگر هم می‌توانند دخالت نمایند یا نه؟

ج ۱ - وقف خاص است نه عام، چون وقف، مربوط به طایفه و نسل بعد نسل است. آری، اگر منظور، عزب‌ها و بی‌بضاعت‌های همه طوایف باشد که در نتیجه مراد از نسل بعد نسل، دوام آن باشد، در این صورت وقف عام است؛ لیکن این احتمال بر خلاف ظاهر و قابل اعتنا نمی‌باشد؛ و اگر موجبات ازدواج فراهم نشد، باید سهم ازدواج چند سال را روی هم گذاشت و در سالی که موجبات فراهم شد، به وقف عمل شود.

ج ۲ - ظاهر «تعیین مقدار هر مصرف، منوط به نظر متولّی می‌باشد» آن است که اختیار در مقدار و ایام، در دست اوست و غیر از متولّی که واقف تعیین نموده، دیگران دخالتشان جایز نیست و بر خلاف وقف می‌باشد. ۷۷/۱۰/۱۵

﴿س ۲۶۹﴾ فردی که از نوادگان سلاطین صفوی بوده، در سال ۱۰۵۴ هجری رقباتی را در مناطق مختلف وقف نموده که در زمان حیات، خودش متولّی بوده و پس از خود، فرزندش را متولّی قرار داده که نسل بعد نسل تولیت در خانواده‌اش تا یوم القیامة استمرار یابد و درآمد حاصله از املاک هم به این نحو است که ده در صد با اختیار متولّی صرف تعمیر و آبادانی و تنفیذ قنوات و مرمت عمارات دهکده (مساجد، حمامات واقع در محل) و نود درصد مابقی را هم بابت حقّ التولیة و حقّ الاشراف، متولّی یا متولّیان تصرف نمایند، و تأکید نموده هیچ کس حقّ دخالت و حسابرسی از متولّیان را ندارد و از بدو وقف که قبض و اقباض شده متولّیان همان ده درصد را هم صرف تعمیرات و مرمت به نحو مرقوم نکرده‌اند و کلّ عایدات حاصله را خود تصرف نموده‌اند و هزینه شخصی کرده‌اند و در این مدت ۳۶۶ سال به طور موقوفه خاص عمل کرده‌اند و حتی به نام موقوفه خاص ثبت نموده‌اند و شیاع به علم محلی هم دالّ بر خاص بودن موقوفه است. لازم به یادآوری است که این موقوفه، مشمول اصلاحات ارضی قرار گرفته و متولّیان وقف، موقوفه را به عنوان اینکه وقف خاص بوده به کشاورزان محل فروخته‌اند و به کشاورزان

سند مالکیت داده‌اند و الآن بیش از سی سال است که کشاورزان از این مزارع بهره‌برداری می‌کنند و خیلی‌ها هم فروخته‌اند و دیگران مالک شده‌اند. اکنون بعد از گذشت این همه سال و این همه تغییر و تحول، متولیان وقف آمده‌اند و ادعا می‌کنند که وقف عام بوده و ما آن موقع اشتباه کرده‌ایم و فروخته‌ایم و از این جهت، کشاورزان را به زحمت انداخته‌اند، لذا درخواست می‌شود تکلیف کشاورزان و زارعان را از لحاظ شرعی مشخص فرمایید.

ج - محض ادعای اشخاص بر وقف عام بودن، مثبت و قفیت عام نیست، و هر ادعایی احتیاج به اثبات در محکمه شرعیّه و یا اطمینان به آن دارد؛ و نیز ناگفته نماند که پرداخت مال الاجاره وقف و صرف آن در آنچه که برای آن وقف شده، موجب صحّت تصرفات و زراعت زارع است، گرچه روشن است که بیع وقف، مطلقاً - چه وقف خاص چه وقف عام - فی حدّ نفسه، جایز نیست.

۷۸/۶/۱۱

باب ششم: حبس مال (تحبیس)

﴿س ۲۷۰﴾ شخصی مقداری سهام به نام فرزندان خود خریداری کرده ولی به آنها تحویل نداده و حبس ابد نموده، که پس از ده سال از منافع آن استفاده کنند، و خیار فسخ هم برای خود قرار داده است. آیا به صرف ثبت محضری کردن بدون تحویل به محبوس علیهم و با خیار فسخ برای خودش، محبوس علیهم با توجه به تصریح حابس بر عدم تملیک، می‌توانند ادعایی کنند؟

ج - نظر حابس معتبر است، تا خلاف آن ثابت شود.

﴿س ۲۷۱﴾ به نظر حضرت عالی در وقف خاص، مثل وقف بر اولاد، یا وقف شخص، مثل امام حسین علیه السلام، با مدّت معین ده روز که وقف منقطع الآخر می‌باشد، ورثه واقف به صورت ملک غیر طلق، مالک ملک می‌شوند یا خیر؟

ج - وقف محلی برای آنکه مدّتی در سال در آنجا مثلاً روضه خوانی شود، به حبس می‌باشد، و اصل ملک در تملک مالک باقی است؛ لیکن منفعت آن در

زمان معین شده برای همیشه، مربوط به مورد حبس است. ۷۹/۲/۴
 ﴿س ۲۷۲﴾ شخصی منزل خود را به مدت ده روز معین به عنوان حسینیه وقف نموده و تولیت آن را برای اولاد خود یا برادر ارشد، به صورت نسل بعد از نسل برادر ارشد قرار داده است. آیا پس از پایان روضه خوانی و عزاداری، منزل از وقفیت خارج شده و به تملک ورثه بر می‌گردد یا خیر؟

ج - اصل ملکی که منافع آن وقف شده، حتی در زمان وقف هم در تملک مالک آن باقی است، چه رسد به زمانی که منافعش هم برای مالک می‌باشد. ۷۹/۲/۴

﴿س ۲۷۳﴾ با توجه به وقف مؤبد و حبس مخلد در مورد منزل واقف در ایام دهه محرم - که فقط برای تعزیه داری و روضه خوانی بدون اطعام صورت گرفته است - آیا این گونه وقف بر اشخاصی مثل امام حسین علیه السلام وقف عام محسوب می‌شود یا وقف خاص؟

ج - هر چند ثمره‌ای بین حبس عام بودن یا خاص بودن به نظر نمی‌رسد، اما در مفروض سؤال، حبس عام محسوب می‌شود. ۷۹/۲/۴

کتاب پنجم: قواعد و مسائل عمومی قراردادها

باب اول: اصل آزادی قراردادها

﴿س ۲۷۴﴾ این جانب تصمیم دارم تعدادی مصنوعات چوبی بازی تفریحی فوتبال دستی دایرکنم که طرز کارش بدین شرح است: نوجوانان که بیشترین مشتریان این گونه بازیها هستند، سگه‌ای یکصد ریالی داخل صندوق مربوط می‌اندازند و پنج عدد توپ با فشار یک شاستی خارج می‌شود که با آن توپها در فوتبال دستی چوبی، بازی می‌کنند و در صورت گل شدن، توپها را باید با انداختن سگه یکصد ریالی دیگر به دست آورند. شایان یادآوری است که شرط بندی هم ممنوع است. لطفاً حکم شرعی در مورد این نوع کسب و نیز نصب بازیهای رایانه‌ای را بیان فرمایید؟

ج - به نظر می‌رسد که این گونه اعمال، قرارداد و عقد جدیدی است و مشمول ادله صحت عقود است، و غرر نسبت به مدت هم مضر نیست و همانند مدت توقف در حمام است.

۷۷/۶/۱۵

﴿س ۲۷۵﴾ اگر شخصی مبلغی پول را به یک مؤسسه (خصوصی، دولتی یا نیمه دولتی

یا فرد) بدهد و قرار بگذارد که در مقابل هر یک میلیون تومان، ماهیانه، سی هزار تومان به شخص بدهد، آیا از نظر شرعی اشکالی دارد یا خیر؟

ج - قرار سود معین در معامله روی پول دیگران برای مالک پول، هر چند مضاربه نیست، چون در مضاربه باید به نحو کسر مشاع باشد، لیکن قرارداد جدیدی است و مشمول عموماً صحت عقود و محکوم به صحت است و ضرر و زیان، حسب قاعده به عهده مالک و از مال اوست نه عامل؛ مگر آنکه در ضمن عقد، شرط جبران خسارت و ضرر و زیان بر عامل بشود. بنابراین، این گونه قراردادها مضاربه نیست و همین قدر که با هم قرارداد ببندند و شرط تضمین خسارت بر عامل بشود، درست است و فرقی بین مؤسسه دولتی یا غیر آن نیست و تمام ملاک صحت، کارکردن با پول است؛ گرچه می‌توانند به نحو قرض به شرط سود هم قرارداد نمایند، به شرط اینکه کسی که پول را می‌گیرد، برای نیاز و رفع احتیاج زندگی و فقر نباشد، بلکه برای کار و فعالیت اقتصادی باشد، که به آن قرض استتاجی گفته می‌شود، و برای اطلاع بیشتر به فصل ربا ۷۸/۱/۱۷ مراجعه شود.

﴿س ۲۷۶﴾ اگر فردی مقداری پول به شخصی بپردازد تا وی با آن پول کار کند به شرط اینکه ماهیانه مبلغی به عنوان سود به صاحب سرمایه بپردازد. آیا این سود از نظر شرعی مشمول ربا می‌شود یا خیر؟

ج - اگر طرفی که پول را می‌گیرد (عامل) با آن سرمایه، کار و فعالیت انجام می‌دهد تا روی پول، سودی به دست آورد و مقداری از آن سود را به صاحب پول بپردازد و بقیه را برای خودش بردارد، این قرارداد هر چند مضاربه نیست، اما یک قرارداد عقلایی است و صحیح می‌باشد و مشمول اطلاعات و عموماً صحت عقود است، لیکن باید شرایط صحت عقود که از آن جمله است تعیین مدت قرارداد و تعیین مقدار سود که بنا است به صاحب پول داده شود، مراعات گردد؛ و ناگفته

نماند که اگر گیرنده پول از باب فقر و لائبدیت و گرفتاری اقتصادی بخواهد پول را با این حيله بگیرد، قرارداد، غير جايز و حرام و عقوبت ربا را دارد.
۸۳/۶/۲

باب دوم: مشروعیت جهت در قرارداد

﴿س ۲۷۷﴾ در صورتی که فروشنده نوار خام کاست ضبط و ویدئو بداند که خریداران نوار کاست، در منزل شخصی خود روی نوارها ترانه مبتذل یا فیلم مبتذل ضبط می نمایند، آیا در گناه آنان شریک است یا خیر؟

ج - فروش آنها اگر به انگیزه صرف مشتری در حرام نباشد که معمولاً هم چنین انگیزه ای وجود ندارد، جایز می باشد و تعاون بر اثم محسوب نمی گردد تا در گناهش شریک باشد، لیکن به هر حال ترکش اولی و احوط است و بیع آن مکروه.
۸۳/۵/۳۱

﴿س ۲۷۸﴾ چنانچه معامله صوری باشد لیکن به قصد فرار از دین نباشد، آیا به لحاظ فقدان قصد، باطل است یا خیر؟

ج - در عقود و ایقاعات، قصد انشاء و ایجاد عقد به شرط آنکه جدی باشد نه به صورت هزل و شوخی، کفایت می کند، هر چند داعی بر انشاء، تحقق عقد به طور موقت باشد که ظاهراً مراد از قصد صوری در سؤال نیز همین است.
۷۶/۱۲/۲۱

﴿س ۲۷۹﴾ بنده جوان با استعدادی هستم و قادر به تعمیر لوازم خانگی می باشم و بعضی از اقوام و همسایگان برای تعمیر وسایلشان از من کمک می طلبند که برایم مشکلاتی ایجاد می کند. برای مثال افتادن در غرور، انجام ندادن به موقع واجبات، آگاهی از بعضی مسائل داخلی خانواده ها. آیا بنده می توانم در مقابل آنها اظهار ناتوانی کنم و بگویم نمی توانم و اگر کسی را از خود ناراحت کنم، آیا توفیقی از من سلب شده است؟ و چنانچه تصمیم به تعمیر وسیله ای (مثلاً ویدئو) بگیرم که از آن استفاده غیر مشروع

می‌شود، آیا اجازه تعمیر دارم؟

ج - کار برای دیگران خوب است تا جایی که برای خود انسان، ضرر نداشته باشد و اگر به حال خودتان ضرر دارد، برای شما غیر جایز است و لواز می‌راکه درست می‌کنید، چون به انگیزه صرف در حرام نیست، جایز است؛ لیکن ترکش اولی و احوط و فعلش مکروه است؛ و گفتن «نمی‌توانم» در صورتی که ضرر و صدمه‌ای بر آن مترتب نگردد، مانعی ندارد، چون دروغ گفتن برای ترک مکروه است و حرمت دروغ در امثال این گونه موارد یعنی برای ترک مکروه، ثابت نیست و ادله حرمت آن قاصر است از اینکه حرمتش را - حتی با فرض اینکه برای ترک مکروه انجام می‌گیرد - اثبات نماید، والا اگر حرمتش مطلق بود هیچ‌گاه نمی‌توان حرامی را برای ترک مکروهی انجام داد مثل اکرام ضیف به اطعام مال حرام و غصبی.

۸۳/۵/۳۱

﴿س ۲۸۰﴾ بعضی از افراد مسلمان در باغ انگور کار می‌کنند و اطلاع دارند که انگورها برای شراب سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد و اگر از کار خود استعفا دهند، به عسر و حرج می‌افتند. وظیفه آنان چیست؟

ج - هر چند اجتناب از این گونه اعمال، فی حد نفسه، مطلوب و مرغوب فیه است؛ لیکن اگر شراب‌هایی که از آن انگورها به دست می‌آید، مورد استفاده کسانی از کفار است که آن را حلال می‌دانند، یا شک داریم که مورد استفاده آنهاست یا مورد استفاده مسلمانان، حرمت کارکردن در آن باغ‌ها معلوم نیست و اصل بر براءت است؛ اما اگر مورد استفاده مسلمانان قرار می‌گیرد، کارکردن در آن باغ‌ها حرام است و عسر و حرج و مشقتی رافع حرمت آن است که قابل تحمل نباشد و راه اعاشه و اداره زندگی منحصر به آن باشد.

۷۷/۹/۵

﴿س ۲۸۱﴾ ۱. معاملات حقیقی غیر معوضی که مدیون غیر محجور، نسبت به اموالش به قصد فرار از تأدیة تمام یا بخشی از دین یا دیون انجام می‌دهد، آیا نافذ

است یا خیر؟

۲. حکم مسئله درباره معاملات حقیقی معوض این مدیون که به قصد پنهان کردن و نامرئی نمودن اموالش و نهایتاً فرار از تأدیة دین صورت می‌گیرد چیست؟
 ۳. اصولاً حضرت تعالی تحت چه شرایطی معاملات مدیون غیر محجور را نافذ نمی‌داند؟

ج ۱ و ۲ - اگر تصرّفات و معاملات او به خاطر فرار از ادای دین باشد و نداند که در وقت ادای دین می‌تواند مالی را که با آن ادای دین نماید به دست آورد، عقد و معامله باطل است - چه معامله معوضه و چه غیر معوضه - به خاطر نفی ضرر از غرماء، و انصراف ادلّه صحّت عقود از موارد فرار از ادای دین و قصد اضرار به غیر، و اکل مالی که برای فرار از ادای دین باشد، اکل مال به باطل است.

ج ۳ - اگر حاکم، مدیون را مجبور نکرده و او هم قصد دادن مال غرماء را دارد، معاملات و عقود - چه معوض و چه غیر معوضش - صحیح می‌باشد.
 ۸۰/۱۰/۳۰

﴿س ۲۸۲﴾ شخص کلاهبرداری با قصد خوردن مال دیگری (نه بیع) به یک مغازه دار مراجعه کرده و با وانمود کردن اینکه قصد خرید فرش نفیس او را دارد، با دادن چک‌های جعلی، فرش را از تصرّف او خارج می‌کند. با توجه به اینکه صیغه بیع و شراء ظاهراً خوانده شده، آیا می‌توان گفت که عقد بیع واقع شده است یا خیر؟ و چنانچه واقع شده، برای فروشنده که متضرر شده چه حقی ایجاد می‌شود؟ و اگر شخص کلاهبردار به جای اینکه چک‌های جعلی بدهد چک بلامحل از حساب خودش صادر کند، حکم چیست؟

ج - معامله به قصد کلاهبرداری و خوردن مال غیر و ندادن ثمن، نادرست و غیر صحیح و اکل مال به باطل است؛ و در بطلان، فرقی نیست بین اینکه مدارک را (چک) از خودش بدهد یا دیگری؛ و مناط بطلان، قصد

۷۴/۶/۴

خوردن مال غیر و کلاهبرداری است.

باب سوم: قصد و رضا در قرارداد

﴿س ۲۸۳﴾ آیا در تعهداتی که الزام آور است اختیار متعهد و عدم اکراه او شرط است یا خیر؟ چنانچه فرد یا ارگانی، شخصی را مجبور به سپردن تعهدی خاص نماید - به گونه‌ای که اگر وی آن تعهد را ندهد، ضرر مالی یا معنوی قابل توجهی به او می‌رسد و در نتیجه وی با اکراه تعهد دهد - آیا شرعاً موظف است به آن تعهد عمل نماید؟

ج - هر تعهدی که همراه با تهدید و توعید از طرف شخص حقیقی یا حقوقی حاصل شود، تعهدیت و لزوم وفا و صحت ندارد، و شرطیت اختیار در مقابل جبر و اکراه، از مسلمات شرایط عقود و عقود و ایقاعات است. آری، جبرها و اضطرابها که از ناحیه تهدید انسانی نباشد، بلکه مربوط به خود انسان باشد - هر چند به وسیله جهات خارجیّه - موجب بطلان نیست.

۷۸/۶/۱۱

﴿س ۲۸۴﴾ شخصی از دیگری طلبکار است، بدهکار را تهدید می‌نماید که چنانچه مالی را به رهن او نگذارد، به او ضرر مالی یا جانی وارد خواهد کرد. در صورتی که این شخص خانه‌اش را در رهن او قرار دهد، حکم عقد رهن چیست؟

ج - طلبکار، هر چند حق گرفتن وثیقه و رهن را دارد، اما اگر همراه با اکراه باشد، مانند بقیه معاملات اجباری، محکوم به بطلان است.

۷۳/۱۱/۱

﴿س ۲۸۵﴾ شخصی در خدمت دیگری کار می‌کند. به دلیل قدرت مطلقه و نفوذ ناروای ناشی از قدرت این شخص، در مقابل درخواست او مبنی بر فروش مالی تسلیم می‌شود؛ حکم عقد بیع چیست؟

ج - معامله‌ای که با اکراه همراه باشد - که مورد سؤال هم ظاهراً چنین است - باطل است.

۸۳/۵/۳۱

باب چهارم: معاملات ربوی - حیل‌های فرار از ربا

﴿س ۲۸۶﴾ تقاضای دریافت وام مضاربه تعمیر مسکن از بانک را نمودم (با بهره حدود بیست درصد)، لیکن بانک به دلیل نداشتن بودجه از اعطای وام امتناع ورزید، اما یکی از آشنایان که شخصی مذهبی و متدین می‌باشد، پرداخت مبلغ مورد نیاز با بهره‌ای کم‌تر از سود بانک را به بنده عنوان نمود. این جانب نیز بنا به تقاضای ایشان و با میل شخصی سودی تقریباً معادل نوزده درصد (پایین‌تر از نرخ بهره بانک و تورم) برای آن تعیین و برای رفع شبهه اشکال شرعی، قراردادی را تنظیم نمودم که طی آن محل اقامت فعلی بنده که متعلق به پدرم می‌باشد به عنوان رهن در ازای وجه پرداختی در اختیار ایشان قرار گرفته و اجاره ماهیانه آن از این جانب به عنوان مستأجر توسط رهن‌کننده (وام‌دهنده) دریافت گردد. سؤالاتی که مطرح است به شرح ذیل می‌باشد:

۱. آیا با توجه به نیاز مبرم این جانب به مبلغ مزبور، توافق صورت گرفته برای هیچ یک از دو طرف، اشکال شرعی ایجاد نمی‌کند؟
۲. در صورت اثبات کثی از اتاق فعلی به منزل مسکونی خودم، ادامه قرارداد به چه شکلی می‌تواند تمدید گردد؟
۳. با عنایت به اینکه معتقد به بازگرداندن اصل مبلغ وام می‌باشم و اضافه پرداخت صوری را - که با احتساب نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی برابر باشد - حق مسلم وام‌دهنده و تکلیف شرعی وام‌گیرنده می‌دانم، آیا می‌توانم در این خصوص با اطمینان و علم خودم اقدام نمایم؟ و آیا راهکار و روش دیگری برای حل این مسئله وجود دارد؟

ج - راه مرقوم، صحیح نمی‌باشد؛ چون منافع ملک رهن گذاشته شده از رهن‌گذار یعنی از وام‌گیرنده است، بنابراین اجاره کردن، بی‌وجه، و اجاره ملک خود می‌باشد که اصلاً عقلایی نمی‌باشد چه رسد به شرعی؛ و راه فرار از ربا در امثال موارد ذکر شده که وام‌گیرنده از گرفتن وام ضرری نمی‌نماید، بلکه به وسیله آن صاحب خانه می‌شود و از جهت اقتصادی

نیز، اقتصاددانان آن وام را برای طرفین، اقتصادی می‌دانند، خرید و فروش پول است، یعنی مثلاً می‌خواهد یک میلیون تومان بگیرد یک ساله، به جای ماهی پانزده هزار تومان در اینجا وام دهنده یک میلیون تومان نقد را می‌فروشد به یک میلیون و یکصد و هشتاد هزار تومان نسیه که مشتری، ثمن را به اقساط دوازده ماهه، هر ماه پانزده هزار تومان پرداخت نماید و الباقی یعنی یک میلیون و پانزده هزار تومان را در برج دوازدهم بپردازد.

۷۸/۳/۱۶

﴿س ۲۸۷﴾ یکی از معاملات است که به منظور فرار از ربا شاید صورت پذیرد، اجاره سکه طلا می‌باشد، دارنده سکه طلا سکه‌های خود را به متقاضی داده و در قبال آن ماهانه اجاره دریافت می‌نماید و اجاره کننده، موظف است طبق قرارداد در موعد مقرر، عین سکه‌ها را «از نظر نوع» عودت دهد، مثلاً اگر دویست سکه بهار آزادی اجاره کرده است، باید عیناً همان تعداد سکه بهار آزادی از بازار با همان مشخصات بانکی یا غیر بانکی بودن تهیه کند و به صاحب سکه‌ها بدهد. نظر شما در این مورد چیست؟

ج - اجاره دادن سکه به نحو مفروض در سؤال باطل است، چون در اجاره شرط است که عین مستأجره با فرض انتفاع از آن، باقی بماند و بعد عین آن مسترد شود و در اجاره سکه به نحو مرقوم، عین آن از بین می‌رود. بنابراین، اگر ما حيله در باب ربای محرم را هم مجاز بدانیم و آن را در امثال مورد، کارساز، به خاطر عدم تحقق حيله و بطلانش، حيله بی‌فایده است.

۷۶/۱۲/۱

﴿س ۲۸۸﴾ دریافت و پرداخت ربا به کفار و بانک‌های اسلامی، چه حکمی دارد؟

ج - به طور کلی زیاده و ربا دادن و زیاده و ربا گرفتن در قرض ربوی استنتاجی - که باعث جلوگیری از معروف و تجارت و کسب و کار نمی‌شود، بلکه وسیله‌ای برای رونق بازار و اقتصاد سالم می‌باشد - عدم حرمتش خالی از قوت نمی‌باشد و در این قسم فرقی بین کافر و مسلمان نمی‌باشد، کما اینکه در جایی که باعث فقر زیادتر ربا دهنده باشد نیز در

باب پنجم: مشاغل مجاز و ممنوع (مکاسب محرمه)

﴿س ۲۸۹﴾ همان‌گونه که مستحضر هستید امروزه استفاده از وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون، سینما، اینترنت، ماهواره و... امری بدیهی است، اما غربی‌ها چنین وانمود می‌کنند که مسلمانان فاقد شناخت لازم در بهره برداری از این گونه وسایل هستند. بر همین اساس در صدد برآمدیم تا نظر مراجع عظام تقلید را در این خصوص جویا شویم؛ لذا از حضرت عالی استدعا داریم دیدگاه اسلام را در مورد هنر بیان فرمایید. (شایان یادآوری است که این دیدگاه‌ها در کنفرانسی که در خارج از کشور در ارتباط با همین موضوع برگزار خواهد شد، مطرح می‌گردد).

ج - اقسام هنرهای قلمی و صوتی و تجسمی و غیر آنها، از صدا و سیما گرفته تا بقیه هنرها، همه و همه، فی حدّ نفسه به حکم اسلام، حلال و جایز است؛ بلکه تکلم و سخن گفتن همانند آنها نعمتی از نعم الهی است و وقتی که در مسیر و برای هدفی عقلایی و مفید برای جامعه مورد استفاده قرار گیرد، محکوم به حکم همان هدف است؛ یعنی ممکن است واجب و یا مستحب گردد، و چگونه می‌توان به اسلام عزیز نسبت داد که هنر را فی حدّ نفسه حرام دانسته، با اینکه برای حضرت سلیمان، حسب منطق قرآن،^۱ مثال‌ها و صورت‌ها می‌ساخته‌اند؛ یعنی هنر نقاشی و یا تجسمی، همچنین از خطّ زیبا در فرهنگ مسلمین، تعریف شده و خداوند به قلم و سطرها سوگند یاد نموده. آری، هر چه وسیله فساد و تباهی جامعه باشد، عقلاً و شرعاً حرام است، بدون تفاوت بین هنر و یا غیر آن، پس مناط حرمت، فساد و تباهی و مناط جواز، عدم آنهاست.

﴿س ۲۹۰﴾ با بررسی و دقت در روایات و کلمات علمای فریقین، می‌یابیم که ملاک و مناط حرمت مجسمه‌سازی و نقاشی موارد ذیل است:

۱. همانندی به خلق خدا و مثل آفریده‌های الهی: «يُسْتَهْوَن بِخَلْقِ اللَّهِ»^۱ و یا «يُضَاهَوْنَ بِخَلْقِ اللَّهِ»^۲؛

۲. همانندی به خالق و رویارویی با خدا: «مَنْ مَثَلَ مِثَالًا»^۳ و «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً...»^۴؛

۳. شگفت‌آور بودن مجسمه؛

۴. همانندی به بت پرستان و مشرکان؛

۵. تعظیم و گرامیداشت مجسمه که در راستای احترام و تکریم هیاکل عبادت و بت‌های مورد پرستش مشرکان است.

با توجه به اینکه این موارد، در حال حاضر هدف سازندگان مجسمه و نقاشی نیست، بلکه امروزه تصویرگری به عنوان یک هنر در دنیا مورد طرح و بررسی است و عنوان دیگری به خود گرفته است، لطفاً حکم شرعی در این خصوص را بیان فرمایید.

ج - هر چند مجسمه‌سازی یا نقاشی با هدفی که در سؤال آمده جایز است؛ لیکن نه به خاطر جهت ذکر شده که آن، مربوط به یک دسته از روایات تجسیم و تصویر است؛ بلکه به جهت دلیل فقهی و استدلالی است که در جای خود، بیان و تحقیق گشته و خلاصه‌اش عدم دلالت اخبار بر حرمت است؛ چون نه وعده عذاب اخروی در احادیث معتبر بیان شده و نه نهی که دال بر حرمت باشد.

۷۶/۵/۲۴

﴿س ۲۹۱﴾ گرفتن و دادن رشوه برای کارهای اداری چه حکمی دارد؟

ج - رشوه دادن و رشوه گرفتن، ولو در کارهای اداری، حرام است. لعن الله الراشي والمرتشي ومن بينهما یمشي!^۵

۷۶/۹/۲۵

۱. سنن البیهقی ۷: ۲۶۷.

۲. همان: ۲۶۹.

۳. وسائل الشیعه ۵: ۳۰۶، ابواب مساکن، باب ۳، حدیث ۱۰.

۴. وسائل الشیعه ۱۷: ۲۹۷، ابواب مساکن، باب ۹۴، حدیث ۶.

۵. مستدرک الوسائل ۱۷: ۳۵۵، حدیث ۸.

﴿س ۲۹۲﴾ در جریان برگزاری مزایده‌ها و مناقصه‌ها برخی از شرکت کنندگان به بعضی از مسئولان، مقداری رشوه تحت عنوان عیدی و شیرینی و... پرداخت می‌کنند. گرفتن این وجوه چه حکمی دارد؟

ج - رشوه، فی حدّ نفسه حرام و از حیث اکل مال به باطل نیز حرام است و عناوین طاریه مذکور، رافع حرمت نیست. ۷۶/۱۲/۲

﴿س ۲۹۳﴾ بعد از تمام شدن مرافعه و صدور حکم، آیا قاضی می‌تواند هدیه یکی از اصحاب دعوی را قبول کند یا خیر؟ و به طور کلی، قبول هدیه برای قاضی چگونه است؟
ج - اگر غرض از هدیه‌ای که می‌دهند، جلب علاقه قاضی است که شاید در مواقع دیگری به نفعش حکم کند، حرام و رشوه است. ۷۶/۹/۱۳

﴿س ۲۹۴﴾ نظر حضرت عالی در مورد اجناس قاچاقی که در داخل کشور بین شهرها جا به جا می‌شود و به مأموران بین راه، جهت عبور دادن اجناس قاچاق، رشوه داده شود، چه حکمی دارد؟

ج - خلاف مقررات عمل کردن و ضرر زدن به اقتصاد کشور، حرام است. ۷۷/۱۲/۱۴

﴿س ۲۹۵﴾ ۱. آیا به منظور ترغیب مخاطبان می‌توان از چهره زنان برای تبلیغ کالا استفاده نمود؟

۲. آیا تبلیغ کالاهای خارجی جایز است؟

۳. اگر تبلیغ کالاهای خارجی، موجب ضرر به صنایع داخلی شود، چه حکمی دارد؟

۴. آیا تبلیغ کالاهایی که سرمایه داران جهانی و شرکت‌های چند ملیتی را تقویت می‌کند، جایز است؟

۵. تبلیغ کالاهای مضر مثل سیگار و... چه حکمی دارد؟

۶. دروغ‌های تبلیغاتی برای مصرف کالا در دو صورت زیر، چه حکمی دارد؟

الف. دروغ‌های واضحی که همه از دروغ بودن آن آگاه‌اند؛

ب. دروغ‌هایی که غیر از افراد خبره، کسی از آن آگاهی ندارد.

۷. آیا به کار بردن عبارات‌های مبالغه‌آمیز و تبلیغاتی که مصداق دروغ نیست اما

از حالت اطلاع‌رسانی پا را فراتر گذارده و به قصد تشویق مردم به مصرف بیان می‌شود، جایز است؟

ج ۱ - اگر موجب فساد و هتک حرمت مقام زن باشد، حرام و غیر جایز است.

ج ۲، ۳ و ۴ - تبلیغ به هر شکلی که استقلال کشور را به خطر بیندازد و یا موجب تقویت بیگانگانی شود که دشمن مسلمانان می‌باشند، به حکم ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۱ حرام است، کما اینکه هرچه موجب تضعیف صنایع داخلی و صنعت‌گران محترم کشور گردد؛ چون موجب پدید آمدن ضرر مالی و بیکاری و مفسد دیگر می‌شود نیز حرام است.

ج ۵ - تبلیغ کالاهایی که استفاده از آنها شرعاً حرام است، از باب تبلیغ منکرات، حرام می‌باشد؛ ولی کشیدن سیگار را فی حدّ نفسه نمی‌توان حرام دانست.

ج ۶ - دروغ در قسم اول، چون حقیقت دروغ، تحقق پیدا نمی‌کند و مفسده‌ای هم بر آن بار نمی‌شود، حرام نیست؛ اما دروغ به نحو قسم دوم که موجب فریب دیگران و دارای مفسده است و تدلیس می‌باشد، حرام است.

ج ۷ - تبلیغ برای فروش کالا به هر لفظ و عبارتی باشد؛ اگر مصداق دروغ و یا فریب و غش نباشد و صرف تشویق و ترغیب باشد، فی حدّ نفسه منعی ندارد. ۸۰/۹/۶

﴿س ۲۹۶﴾ خریدن لباس و منزل از پول رشوه چه حکمی دارد؟ خوردن غذا یا پوشیدن لباسی که از پول رشوه تهیه شده، چه حکمی دارد؟
ج - چون رشوه را گیرنده، مالک نمی‌شود و معامله با آن پول، باطل است،

۱. نساء، آیه ۱۴۱.

اموال و اشیائی که به وسیله آن، مورد معامله و خریداری قرار می‌گیرد، به ملکیت مالک قبلی باقی است و انواع تصرفات در آنها، نشستن و نماز خواندن و خوردن و آشامیدن و... همه و همه، تصرفات در مال غیر بدون اذن مالک می‌باشد و حرام و گناه و معصیت است. ۷۶/۹/۲۵

﴿س ۲۹۷﴾ آیا شعبده بازی، احضار ارواح و هیپنوتیزم جایز است؟ این کارها در چه صورتی حرام است؟ شغل قرار دادن آنها و کسب درآمد از این طریق چه حکمی دارد؟ پول دادن به شعبده بازان که بعضاً در مجالس عروسی نمایش می‌دهند، چه حکمی دارد؟ ج - شعبده بازی که دارای غرض عقلایی مانند تفریح و یا تعلیم باشد و همراه با ارتکاب حرام نباشد، مانعی ندارد و اجرت و کسب آن هم حلال است و پول دادن، تابع اصل عمل است؛ یعنی این گونه اعمال، در همان گونه مجالس که مجالس شادی است، اگر همراه با حرام نباشد، جایز است و پول دادن برای آن هم مانعی ندارد؛ اما احضار ارواح و غیر آن، اگر به خاطر مصالح مهم، مانند معالجه و غیر آن باشد، به قدر ضرورت، حرام نیست. ۷۸/۵/۹

﴿س ۲۹۸﴾ به خدمت درآمدن یک مسلمان در کشورهای لائیک، مخصوصاً در بخش‌های فرهنگی آن کشورها چه حکمی دارد؟ پرداخت مالیات و فرستادن فرزندان به مدارس دولتی که شئون غیراسلامی بر آنها حاکم است، چه؟

ج - کارکردن مسلمان برای غیرمسلمان، فی حدّ نفسه مانعی ندارد؛ و اما کار حکومتی و شرکت در امور کشوری و لشکری که از شأن خاصی برخوردار است، چنانچه در حفظ حکومت غاصبانه و ظالمانه آنها مؤثر باشد، حرام و غیر جایز است؛ و فرستادن کودکان به مدارس و مراکز فرهنگی و کار فرهنگی انجام دادن، به خاطر سببیت و تأثیر در انحراف از افکار و آداب و عقاید اسلامی نیز غیر جایز و حرام است. ۷۷/۱/۱۷

﴿س ۲۹۹﴾ آیا می‌توان از اشخاص حقیقی و یا حقوقی در جهت تبلیغ و یا ایجاد کار،

مبلغی به عنوان حقّ الزحمه دریافت کرد؟

ج - با قرارداد، مانعی ندارد و اجرت المسمی را طلبکار می‌باشد و بدون قرارداد، اگر با رضایت و خواست طرف باشد، عامل و مبلغ، مستحق اجرت‌المثل است.
۸۰/۱۱/۲۵

﴿س ۳۰۰﴾ این جانب از افسران نیروی انتظامی هستم که بنا بر وظیفه شغلی در محلی خدمت می‌کنم که روزانه از مردم، مقادیری کالا به عنوان قاچاق، کشف و ضبط می‌نمایم و از محل کشف همین کالاها مبلغی به عنوان حق‌الکشف به ما تعلق می‌گیرد. با توجه به اینکه کالاهای یادشده به وفور یافت می‌شود، آیا در حق مردم ظلم نمی‌شود و آن مبلغی که به عنوان حق‌الکشف، دریافت می‌کنیم، چه حکمی دارد؟

ج - با رعایت حال افراد ضعیف و برخورد منصفانه با آنها و قانونی بودن مسئله که در سؤال آمده، نمی‌توان گفت که کار و اجرت و حق‌الکشف قانونی، حرام است، هر چند رعایت احتیاط در حقوق الناس و حق دولت، مطلوب است.
۷۹/۹/۲۱

﴿س ۳۰۱﴾ شرکت در مجالس سیرک و بندبازی و نیز موتورسواری و دادن وجه در مقابل تماشای آنها چگونه است؟

ج - پول دادن برای کارهای مباح و تفریح مشروع که در آن انحراف فکری و دیگر محرّمات نباشد، مانعی ندارد و تشخیص موضوع نسبت به موارد مرقوم، با خود مکلف است و اصل بر حلیت اشیا و اعمال است، مگر حرمتش ثابت شود.
۷۷/۱۲/۲۰

﴿س ۳۰۲﴾ آیا دریافت پول در مقابل فروش خون جایز است؟

ج - دریافت پول در مقابل خون جایز است؛ اگر چه بهتر است که پول را در مقابل حق اختصاص یا در قبال اجازه خون گرفتن، دریافت کند.
۸۰/۵/۲۹

﴿س ۳۰۳﴾ آیا رمالی، فالگیری و قاشق زنی، جایز است یا خیر؟

ج - نباید در پی این کارها رفت و آن را وسیله کسب روزی قرار داد و باید چنین اعمالی را ترک نمود، برخی از این کارها نیز یقیناً حرام است.
۷۵/۱۱/۸

﴿س ۳۰۴﴾ آیا اجرت گرفتن برای تراشیدن ریش، جایز است یا خیر؟

۷۵/۴/۲۰

ج - جایز است.

﴿س ۳۰۵﴾ اساتید و معلمانی که به استخدام دولت در آمده‌اند و دروسی چون فقه، قرآن و دینی تدریس می‌کنند و قسمت‌های زیادی از واجبات شرعی را که در این درس‌ها وجود دارد تدریس می‌کنند، حقوق گرفتن آنها چه حکمی دارد؟

ج - مانعی ندارد؛ چون اولاً اجرت تدریس درس‌ها در آنجا مطرح است و

ثانیاً نمی‌توان اجرت بر واجبات غیر تعبدی را حرام دانست. ۷۵/۱۰/۴

﴿س ۳۰۶﴾ با توجه به اینکه استفاده طلا برای مرد، حرام است، آیا کسب حاصل از

فروش و ساخت زیورآلات مردانه نیز همین حکم را دارد یا خیر؟

ج - زیورآلات (طلا) مردانه که به حسب معمول و متعارف، مردان از آن

استفاده حرام می‌نمایند، بیعش حرام و باطل است. آری، اگر در جامعه‌ای

متعارف باشد که خریدن این چنین زیورآلات، تنها به عنوان یادگاری به

مرد داده می‌شود و او هم به همین جهت می‌گیرد، بیعش جایز است، و یا

آنکه خریدار خاصی است که انسان می‌داند که برای این جهت اکتفا

۷۵/۱۲/۲۴

می‌کند.

باب ششم: لزوم ثبت قراردادها

﴿س ۳۰۷﴾ آیا دولت جمهوری اسلامی می‌تواند به علت مصالحی مهم، صحت

بعضی عقود، یا ایقاعات (مثل ازدواج یا طلاق) را به ثبت در دفاتر رسمی کشور یا به

گذراندن مراحل خاص، منوط کند؟

ج - صحت و بطلان عقود و ایقاعات گرچه در اختیار حکومت‌ها و

دولت‌ها نمی‌باشد، ولی هر دولتی حسب قانون به خاطر رعایت نظامات و

مصالح اجتماعی ملت‌ها می‌تواند برای ثبت نمودن عقود در محاضر،

مجازات قرار دهد، کما اینکه می‌تواند شرایطی را نیز حسب قانون و

مصالح جامعه برای ثبت اموری که در اختیارش می‌باشد قرار دهد؛ برای مثال می‌تواند از ثبت عقد غیر بالغ‌ها، ولو با اجازه ولی، جلوگیری نماید. ۸۳/۶/۱

باب هفتم: الزام آور نبودن تعهدات یک جانبه

﴿س ۳۰۸﴾ شخصی از روی اکراه و اجبار، متعهد می‌شود، قطعه زمینی را به اشخاص دیگری تملیک و واگذار نماید، قطع نظر از آنکه تسلیم زمین از طرف مالک به این اشخاص از روی میل و رغبت نبوده است، و بر فرض آنکه از روی رغبت ایجاد شده باشد، با توجه به اینکه یک جانبه بوده و در ضمن عقدی از عقود لازمه ایجاد نشده است؛ آیا عدول برای شخص مالک شرعاً جایز است یا خیر؟

ج - تعهد به واگذاری قطعه زمین در صورتی که از روی رضا و رغبت باشد و شرط ضمن معامله در کار نباشد - که بیش از یک وعده و قول نیست - قابل الزام و اجبار به تعهد نیست، و وعده هم لزوم وفا ندارد. ۷۴/۹/۱۷

﴿س ۳۰۹﴾ آیا تعهدات یک جانبه الزام آور است یا خیر؟ مثلاً شخصی تعهد انجام معامله یا پرداخت وجهی را بنماید، و در تعهدنامه فقط امضای متعهد بوده و متعهدله امضایی نداشته باشد؟

ج - الزام آور نیست، لیکن امضا و عدم امضا، دلیل بر تعهد و عدم تعهد است نه خود تعهد. ۷۴/۴/۱۶

باب هشتم: اثر تغییر اوضاع و احوال در قرارداد

﴿س ۳۱۰﴾ تأثیر تغییر اوضاع و احوال در لزوم قرارداد چیست؟ توضیح اینکه در صورتی که حوادث پیش‌بینی نشده، اجرای یک قرارداد را سخت و مشکل نماید به

طوری که متعهد را با مشقت زیاد روبه‌رو نماید؛ ولی به حدّ قوه قاهره نمی‌رسد، آیا بروز این حوادث در عدم اجرای تعهد تأثیر دارد یا خیر؟ برای مثال اگر کسی خانه‌ای را ماهیانه به مبلغ ده هزار تومان و برای ده سال اجاره کند و در ضمن عقد، شرط شود که هزینه سوخت موتورخانه به عهده صاحب ملک باشد و هزینه آن در یک ماه دو هزار تومان باشد، اما بعد از دو سال مواد سوختی بقدری گران شود که هزینه سوخت موتورخانه به ماهی پانزده هزار تومان برسد، آیا این تغییر قیمت می‌تواند دلیل بر عدم اجرای قرارداد باشد؟

ج - به نظر می‌رسد این گونه شرط‌ها غرری است و نه تنها خودش فاسد و باطل است؛ بلکه چون غرر در این گونه شرط‌ها به غرر در اجاره و اجرت هم بر می‌گردد، موجب بطلان اجاره نیز می‌باشد و غرر در مثل بیع و اجاره موجب بطلان است و «نهی النبی عن الغرر او الغرر فی البیع». بعلاوه که قراردادهای با جهل و خطر و ضرر از نظر مالیت نزد عقلا معتبر نمی‌باشد. آری، اگر مقدار هزینه سوخت، مقدار معینی از نظر متعارف دارد که شرط محوّل به آن گردد، به نسبت همان مقدار، شرط، صحیح و لازم‌الاتباع است.

۷۶/۵/۵

باب نهم: تجارت الکترونیک - قراردادهای چاپی

﴿س ۳۱۱﴾ آیا خرید و فروش ارزهای خارجی و کالاهای مجاز شرعی در خارج از کشور از طریق رایانه (تجارت الکترونیک)، با دریافت اعتبار از طریق پرداخت ودیعه دلاری به مؤسسات و شرکت‌های مالی و اعتباری خارجی برای معامله در بازار جهانی ارز و کالا جایز است؟

ج - تجارت و قرارداد و عقود با هر وسیله که ابراز و اظهار و انشا شود - چه با لفظ، و چه با معاطات، چه با کتابت، چه با الکترونیک و یا هر وسیله دیگر که نزد مردم و عقلا و بازار تجارت برای عقد قرارداد کافی باشد -

صحيح و نافذ است و مضمول ادلّه صحّت عقود و شروط و تجارة عن

۸۱/۷/۲۹

تراض می باشد.

﴿س ۳۱۲﴾ در قراردادهای چاپی که از قبل تهیه شده و طرفین معامله بدون توجه به

شرایط آن، آن را امضا نموده اند، آیا عمل به آنها لازم است و مثلاً در صورت غبن

می توانند معامله را فسخ نمایند؟

ج - معامله بر اساس توجه و تفهیم و ملتزم شدن طرفین، معتبر است و به

آنچه ملتزم نشده اند، حقوقشان باقی است و صرف امضای قرارداد چاپی،

التزام واقعی به محتویات آن نمی آورد، لیکن حسب ظاهر امر حکم به

۷۷/۳/۲۹

التزام می باشد.

کتاب ششم: بیع

باب اول: لزوم عقد بیع

﴿س ۳۱۳﴾ چنانچه معامله‌ای انجام گیرد و پس از آن، سند قطعی صادر شود، آیا فروشنده پس از گذشت یکسال می‌تواند قیمت مورد معامله را افزایش داده و یا طلب استرداد عین مورد معامله را نماید؟ (لازم به یادآوری است قبل از انجام معامله، فروشنده اقدام به اخذ نظر کارشناس دادگستری نموده است).

ج - هر معامله‌ای که قطعی شده است و اختیارات را طرفین، اسقاط نموده‌اند، فسخ معامله و مطالبه افزایش، مخالف با لزوم عقد است و بی‌اثر می‌باشد. آری، اقاله هر معامله با رضایت طرفین، امری مطلوب و مستحب است نه واجب.

۷۷/۱۱/۳۰

﴿س ۳۱۴﴾ فروشنده‌ای یک باب منزل مسکونی را که بر اساس سند مالکیت، مالک آن می‌باشد به سه نفر از خریداران به نحو مشاع با نوشتن یک مبایعه‌نامه - که دارای

مشخصات فروشنده و خریدار و مورد معامله و ثمن آن می باشد - معامله می نماید و ذیل آن را همگی امضا می کنند و ایجاب و قبول تحقق می یابد. در مبیعه نامه مذکور شرط می شود که فروشنده باید دو ماه بعد از تاریخ انعقاد معامله در دفتر خانه مشخصی حاضر شود و سند رسمی معامله را بنام خریداران نماید و ما بقی ثمن را از خریداران دریافت کند، خریداران بعد از دو ماه از انعقاد معامله در روز موعود در دفتر خانه مشخص شده در مبیعه نامه حاضر می شوند و ما بقی ثمن را آماده می کنند، اما فروشنده حضور پیدا نمی کند و عدم حضور او را سردفتر گواهی می کند. با تحقیقی که خریداران انجام می دهند معلوم می گردد که یک ماه بعد از انعقاد معامله، فروشنده به اتهام چند فقره چک پرداخت نشدنی زندانی است و طلبکاران او در قبال مبلغ چک ها منزلی را که فروشنده با مبیعه نامه عادی فروخته است در اداره ثبت توقیف و بازداشت می نمایند تا بدین وسیله، طلب خود را وصول نمایند.

نظر به اینکه تاریخ انجام معامله توسط سه نفر از شهود گواهی شده است و اداره ثبت هم تاریخ توقیف و بازداشت ملک را بعد از تاریخ مبیعه نامه اعلام نموده است و با عنایت به مسئله مطروحه، نظر مبارک را در خصوص موارد ذیل، مرقوم فرمایید.

۱. معامله فروشنده و خریداران، جزء کدام یک از عقود می باشد و آیا وفای به آن

لازم است؟

۲. آیا خریداران، مالک مورد معامله می باشند یا خیر؟

۳. آیا طلبکاران فروشنده، حقی نسبت به ملکی که فروشنده قبلاً با سند عادی

فروخته است دارند یا خیر؟

ج ۱ - با فرض تحقق ایجاب و قبول که در سؤال ذکر شده، وفای به آن از جهت لزوم وفای به عقود لازمه، لازم می باشد.

ج ۲ - با فرض تحقق عقد، خریداران، مالک مثنی و بایع، مالک ثمن می باشد و بیع، مبادله مال به مال است.

ج ۳ - طلبکاران، طلب خود را حق دارند و می توانند از بقیه ثمن، استیفا نمایند، مگر آنکه محرز شود که بیع، فرار از دیون بوده، که مسئله در این

۷۶/۵/۱۰

صورت، حکم دیگری پیدا می‌کند.

﴿س ۳۱۵﴾ چند سال قبل یک قطعه زمین از پدرم که جزء صحن حیاط وی بود خریدم که حدود بیست روز بعد پول زمین را بپردازم، ولی نتوانستم بعد از بیست روز پول پدرم را پرداخت کنم. بعد از چند مدّت، پول زمین را دادم و پدرم هم قبول کرد. خود وی باقی مانده صحن حیاط که مقداری مانده بود به من فروخت و مقداری پول گرفت و مقداری از پولش نیز ماند که خود وی گفت: در آینده، کارگاه و صحن حیاط باقی مانده که به من فروخته بود را برای خودت منزل مسکونی بساز، بعد از گذشت مدّتی در نبودن من پول زمین را آورده و به همسر بنده داده بود. بعد از چند روز که با او صحبت شد گفت که می‌خواهد، بعد از مردن هم به تو ارث برسد؛ ولی من در زنده بودنم به تو می‌دهم و زمین مال خودت باشد و پولش را نمی‌خواهم و حتّی موقع ساختن خانه به تو کمک می‌کنم، بعد از چند سال در نبودن من و بدون اجازه از من کارگاه مرا خراب کرده و از در و آجر و آهن آن استفاده کرده و باقی مانده صحن حیاط - که در اصل من خریده بودم و خودش پولش را بخشیده بود - را منزل مسکونی کرده است. حال از حضرت عالی استدعا دارم بفرمایید زمین، متعلّق به کدام یک از ما می‌باشد؟

ج - معامله بعد از قطعی شدن و پرداخت پولی که نسیه بود، قابل فسخ نیست، مگر با تراضی طرفین، و ناگفته نماند هرگاه فروشنده، پول را به عنوان فسخ معامله پس داد و خریدار هم قبول نمود، معامله فسخ شده تلقّی می‌گردد، کما اینکه اگر صاحب مبیع و زمین حیاط در مفروض سؤال، بعد از فسخ مرقوم، زمین را به فرزند خود بخشیده و در تصرّف فرزند قرار گرفته، چون هبه، هبه به ارحام و فرزند است، قابل فسخ نیست.

۷۷/۱۲/۲۴

﴿س ۳۱۶﴾ شخصی رادیو و ضبط می‌فروشد و در زمان فروش، با مشتری قرار می‌گذارد که پس از فروش، پس گرفته و تعویض نمی‌شود؛ اما مشتری پس از مدّتی کالا را مرجوع می‌کند و فروشنده هم اظهار می‌دارد که مرجوع نمی‌کنم؛ ولی کالای شما را به قیمت کم‌تری خریداری می‌کنم. آیا این نوع معامله شرعاً جایز است؟

ج - جایز است.

۷۶/۵/۲۱

﴿س ۳۱۷﴾ این جانب سرقفلی مغازه‌ای را از شخصی که قبلاً از صاحب ملک، سرقفلی داشته، خریداری کرده و مبلغی را به صورت نقد و مبلغ دیگر را به صورت چک، تحویل او داده‌ام که بعضی از آنها را وصول نموده و رضایت صاحب اصلی ملک را با مبلغی پول نیز جلب نموده‌ام. حال پس از چند روز از وصول چک، فروشنده اظهار پشیمانی نموده است و از تخلیه مغازه، خودداری می‌نماید، و طبق سندی که دارد ادعای فروش مال غیر را می‌کند، و حال آنکه دخترش که مالک است به او وکالت فروش داده است. تصرف این شخص در مغازه، چه حکمی دارد؟

ج - وفای به معامله و قرارداد و عقد، واجب است و تخلف از آن حرام و

معصیت است؛ و می‌توان با مراجعه به دادگاه، فرد را ملزم به عمل به

قرارداد نمود.

۷۵/۱۰/۳

﴿س ۳۱۸﴾ این جانب چاپخانه‌ای بودم که دو سال قبل یک دانگ آن را برای خود باقی گذاشتم و دو دانگ آن را به یکی از کارکنان همان چاپخانه و سه دانگ دیگر را به شخص دیگری فروختم. از این سه دانگ اخیر، پول دو دانگ را گرفتم و به ازای یک دانگ، سه قسط دو ماه، چهار ماه و شش ماه چک گرفتم. هنوز تاریخ سررسید چک اول نرسیده بود که به خریدار اطلاع دادم فقط همان دو دانگ را فروختم و این یک دانگ دیگر را نمی‌فروشم، اما ایشان قبول نکرد و حقیر نیز موقع سررسید تاریخ چک‌ها به بانک مراجعه نکردم. بعد از حدود بیست ماه از این قضیه، قرار شد آن یک دانگ که پولش را نگرفته بودم به قیمت روز و به مبلغ چهار صد و شصت هزار تومان اضافه‌تر از مقداری که فروخته بودم، مجدداً خریداری کنم. شایان یادآوری است که ایشان پول موجود در بانک را از حساب خود خارج نموده و سهم یک دانگ چاپخانه را نیز به قیمت روز به بنده فروخته است. بفرمایید آیا این پول اضافی که از بنده گرفته شده، شرعاً صحیح است یا خیر؟

ج - فسخ روی معامله (یک دانگ) با توجه به اینکه سبب فسخ و موجب

خیاری در کار نبوده و فقط به خاطر پشیمانی فروشنده نسبت به آن مقدار

بوده، محقق نشده و معامله نسبت به یک دانگ مانند بقیه، نافذ و لازم است؛ و در نتیجه معامله دوم (فروش یک دانگ خریده شده به بایع قبلی) درست است و تصرف خریدار نسبت به پول موجود در بانک، بعد از سررسید چک‌ها و عدم مراجعه کسی که چک را در دست داشته و طلبکار بوده، ضرری به صحت معامله نمی‌زند. آری، چه نیکو و مستحب است که هر یک از طرفین معامله، هرگاه پشیمان شود و بخواهد فسخ نماید، دیگری هم فسخ او را قبول و اقاله نماید که در حدیث آمده است: «أیما عبد أقال مسلماً فی بیع اقاله الله عشرته یوم القیامة».^۱ ۷۰/۷۷

﴿س ۳۱۹﴾ شخصی زمینی را خریداری می‌کند و فروشنده، وجه کامل آن را دریافت می‌کند. بعد از مدتی به علت افزایش قیمت زمین، فروشنده معامله را فسخ نموده است. فرد دیگری که از این معامله اطلاع داشته یا حتی در فسخ معامله اول نقش داشته، زمین را خریداری می‌نماید. بفرمایید آیا فروشنده حق فسخ داشته و معامله دوم صحیح است یا خیر؟

ج - معامله اولی تحقق پیدا کرده است و افزایش قیمت زمین موجب حق فسخ نمی‌شود؛ و اگر خریدار اول معامله را فسخ نکند، ملک از آن اوست و بدون رضایت او، هیچ کس حق خریدن آن ملک را ندارد. ۷۵/۵/۲۲

باب دوم: شرایط صحت بیع

یکم. شرایط متعاملین

﴿س ۳۲۰﴾ شخصی توسط دادگاه‌های انقلاب اسلامی، ممنوع‌المعامله می‌گردد و آگاهانه یا ناآگاهانه، در آن زمان اقدام به فروش منزلش طبق مبایعه‌نامه رسمی و جاری شدن صیغه عقد شرعی می‌نماید و بخشی از ثمن معامله را دریافت می‌دارد.

۱. وسائل الشیعة ۱۷: ۳۸۶، أبواب آداب التجارة، باب ۳، حدیث ۲.

آیا وی در زمانی که ممنوع معامله بوده، مالک اموالش هست یا خیر؟ و آیا صرف ممنوعیت معامله از طرف دادستانی انقلاب، مالکیت نامبرده را بر اموالش زایل می نماید یا خیر؟

ج - ممنوع شدن مالک از معامله روی ملکش، سبب سلب مالکیت او نمی گردد؛ لیکن اگر معامله را انجام داد و مشتری، عالم به ممنوعیت او نبود، معامله صحیح است؛ لیکن مشتری هر زمان که متوجه ممنوعیت شد، می تواند معامله را فسخ کند و می تواند تا تعیین تکلیف، صبر کند، کما اینکه مشتری اگر عالم هم باشد، معامله او صحیح است و بعد از رفع ممنوعیت، هیچ حقی برای ممنوع نسبت به عین و بیع روی آن نیست و به هر حال، در هر دو صورت، بیع از طرف ممنوع، لازم و تمام است و ملزم به رفع ممنوعیت و تحویل عین به مشتری می باشد؛ ناگفته نماند که این ممنوعیت از راه حجر شرعی نمی باشد؛ چون مورد سؤال دادگاه انقلاب است که منع از معامله، به جهت احتمال مثل اختلاس و بردن ثروت های ملی می باشد.

۷۶/۷/۳

﴿س ۳۲۱﴾ معامله با بهائیان چه صورتی دارد؟

ج - معامله با آنهایی که حکومت اسلامی اموالشان را محترم شمرده، مانعی ندارد، مگر آنکه معامله و خرید و فروش با آنها موجب تقویت آنان باشد که در این صورت، حرام است.

۷۰/۸/۱۴

﴿س ۳۲۲﴾ اگر کسی غیر از ولی، مال کسی را که خوب و بد را نمی فهمد، بدون اجازه اش بفروشد، چنانچه صاحب مال بعد از فروش آن مال بفهمد و راضی نشود، حکم چیست؟

ج - در فرض سؤال، معامله باطل است و در معامله، رشد طرفین، علاوه بر بلوغ، شرط است.

۷۶/۴/۹

﴿س ۳۲۳﴾ زنی مقداری زمین به عنوان ارث، از پدرش گرفته یا مال شخصی خودش بوده است. شوهرش اقدام به معاوضه آن زمین کرده است؛ اما هیچ گونه مدرکی دال بر

رضایت همسرش در این زمینه ندارد و خریدار نیز هیچ‌گونه مدرکی که دالّ بر فروش یا معاوضه این زمین باشد، ندارد و معامله آنها به صورت شفاهی انجام گرفته است. اکنون بعد از چند سال، زن به طور علنی، عدم رضایت خویش را اعلام نموده. معاوضه یا خرید و فروش آن چه حکمی دارد؟ همچنین اگر قبلاً رضایت داشته، ولی مدرک کتبی یا گواهی‌ای در این زمینه نباشد و اکنون هم اعلام کند که همان موقع هم راضی نبودم و اگر هم راضی بودم، الآن شما مدرکی در این مورد ندارید و عدم رضایت خود را اعلام می‌دارد، چه حکمی دارد؟ همچنین اگر به معاوضه یا فروش راضی باشد، اما به قیمت بیشتر یا زمین بیشتر در مقابل آن. مثلاً در مقابل یکصد متر، یکصد و پنجاه متر از زمین دیگری که بازمینش معاوضه شده می‌خواهد، چه حکمی دارد؟

ج - معیار در صحّت معامله بین خود و خدا و به طور کلی، رضایت مالک است و هر عملی و معامله‌ای روی مال غیر بدون رضایت مالک، غیر صحیح و باطل است و رضایت مالک باید احراز شود و با شکّ در رضایت، حکم به بطلان می‌شود؛ و خلاصه آنکه حجّت شرعی بر رضایت مالک برای احراز صحّت واقعی معامله، لازم است و اطمینان بر رضایت، از هر راهی که حاصل شود، کافی است؛ چه از راه گفته باشد و چه نوشته.

۷۸/۷/۱۴

﴿س ۳۲۴﴾ آیا معاملات روزمرّه و جاری با فروشندگان اهل کتاب، صحیح است یا

خیر؟

ج - معامله با آنهایی که دولت جمهوری اسلامی اموالشان را محترم می‌شمارد، مانعی ندارد.

۷۵/۱۰/۳

دوم. شرایط عوضین

﴿س ۳۲۵﴾ بیعی بین بایع و مشتری صورت پذیرفته و ثمن بیع، چک نقدی بوده که آن چک، در روز معامله، محل نداشته است. آیا این بیع به این صورت، صحیح است یا اینکه چون ثمن داده نشده است، باطل است؟

ج - ظاهراً چنین معامله‌ای باطل است، به خاطر آنکه خریدار، به اعتماد مبلغ چک معامله نموده در حالی که می‌دانسته مبلغ را در بانک ندارد و این، اکل مال به باطل است نه تجارت عن حق و عن تراض، و این گونه معامله‌ها، مانند معامله (ولو به صورت کلی) با اعتماد و پشتوانه مال غصبی است که باطل است.

﴿س ۳۲۶﴾ طی معامله‌ای که قبلاً صورت گرفته، ۱۲ قطعه زمین مزروعی به طور یک جا و با یک قولنامه محضری به نام خریدار واگذار شده است. در این قولنامه فقط به ذکر شماره پلاک‌ها اکتفا شده و بعد از آن نوشته شده است: «محدوده مشخصه هر یک از پلاک‌ها طبق پرونده ثبتی مربوطه» و در پرونده ثبتی مربوطه محدوده دقیق کلیه پلاک‌ها ذکر شده است. لیکن در پایان قولنامه چند سطر به آخر، عبارتی به چشم می‌خورد که مورد ابهام واقع شده است، آن جمله این است: «و به عبارته اخیری، هر آنچه را که فروشنده در اراضی محله... مالک و متصرف می‌باشد به موجب این سند انتقال داد به خریدار اعم از اینکه در این سند ذکر شده یا نشده باشد».

۱. در هنگام معامله، نصف یکی از پلاک‌های مذکور با حد و حدود مشخص شده در پیش‌نویس سند، مورد معامله واقع شده است، حال که نصف زمین مذکور با حد و حدود مشخص معامله شده، آیا ورثه خریدار می‌توانند با استناد به جمله «هر آنچه داشت فروخت» نصف دیگر پلاک را به تصرف خود در آورند؟

۲. همچنین در فرض مسئله سؤال دیگر اینکه آیا جمله کذایی ذیل سند «و به عبارته اخیری هر آنچه داشت فروخت» از نظر شرعی، عقلی، ادبی کارایی این را دارد که دایره مورد معامله را توسعه داده و نسبت به زمین یا زمین‌هایی هم که در سند معرفی نشده مورد استناد قرار گیرد؟ چون در عبارت آمده: «اعم از اینکه در این سند ذکر شده یا نشده باشد» و یا اینکه اصولاً این جمله لایعنی به و غیر عالمانه است؟

۳. آیا اشیای غیر منقول، مثل زمین که باید با حد و حدود یا مترآز، مورد معامله قرار گیرد را می‌توان با عبارت «هر آنچه داشتم فروختم» مورد معامله شرعی قرار داد؟

ج - چون در معامله، ثمن و مثنم باید مشخص و معلوم باشد و از عبارت

هم بر می آید آنچه که از فروشنده معلوم و دارای سند و مذکور است، مورد معامله قرار گرفته است. بنابراین، آنچه در قولنامه ذکر نشده مورد معامله نیست و اگر جمله «آنچه در این سند ذکر شده یا نشده» از روی قصد بوده، به دلیل مجهول بودن مثنی، اصل معامله باطل است، مگر اینکه آنچه که داشته، برای خریدار، معلوم و منظور فروشنده هم بوده، اگر چه در سند ذکر نشده باشد؛ و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله با توجه به دو جمله نقل شده در سؤال است که فیما بین خود و خدا حجّت می باشد و اما اینکه طرف مدّعی مالکیت، دلیلی از عبارات قولنامه و یا شواهد دیگر دارد یا نه و آیا آنچه که داشته برای خریدار معلوم بوده یا نه و امثال این امور از قضایای شخصیّه اختلافی می باشد و رفع اختلاف در آنها احتیاج به مرافعه شرعیّه دارد. ۸۰/۱۲/۱۱

﴿س ۳۲۷﴾ در معامله ای اگر از اول شرط بگذاریم که پنج ماهه هزار تومان اضافه دریافت می کنیم و چنانچه تأخیر در ادا صورت گیرد، به همان نسبت اضافه تر باید پردازی و خریدار نیز قبول کند، چه حکمی دارد؟

ج - این چنین معامله ای به خاطر غرر و جهل به ثمن و مدّت، باطل است. ۷۷/۱/۲۱

﴿س ۳۲۸﴾ آیا می توان موارد زیر را به عنوان راهبردهای شرعی برای امر مبادله و خرید و فروش مطرح کرد؟

۱. کلیه کالاهای رقیب می باید از نظر وزن، مشابه باشند و تولید کنندگان، موظّف اند کالاها را در اوزان مشابه تولید کنند و به عبارت دیگر، هر کالا یک یا چند استاندارد وزنی خواهد داشت و مقدار وزن به صورت برچسب بر کالا نصب می شود.

۲. کالاها می باید دارای برچسب شرح مواد متشکله مصرفی در تولید باشند. بدین وسیله، کیفیت هر کالا برای خریدار آشکار می باشد و لذا عمل مقایسه بین کالاها امکان پذیر می باشد.

ج - علم به وزن در موزون و کیل در مکیل، به نحو متعارف، در صحّت

بیع کافی است و آگاهی‌های مرقوم شده در سؤال - که به یک مباحث و مسائل خاص بر می‌گردد - شرط صحّت معامله شرعاً نیست؛ گرچه فی حدّ نفسه مطلوب است؛ و ناگفته نماند که اخبار بایع و صاحب کالا به خصوصیات مورد معامله، در صحّت معامله کفایت می‌کند و هر نحو قید و بند و سلب آزادی در معاملات و امور مردم، محتاج به قانونی شرعی و مصوّب است.

۷۸/۲/۱۴

﴿س ۳۲۹﴾ شخصی قصد فروش زمینی را به شخص دیگر داشته و قراردادی هم در این زمینه تنظیم شده است، ولی در این قرارداد، ثمن این معامله نامعلوم و مجهول است و هیچ‌گونه توافقی هم در مورد ثمن معامله در خارج، واقع نشده است. چنانچه در ماده ۳ قرارداد مذکور، مقرر شده باشد که: «ثمن مبلغ... ریال است که ضمن نظر اعلام شده به شماره... مورخ... آقای...، کارشناس رسمی دادگستری که طرفین مبیعه‌نامه، نظر ایشان را به عنوان ثمن قطعی و لازم التّأدیه بشمار آورده‌اند، مبلغ مزبور بر ذمه خریدار است و طبق شرایط ضمن این عقد، مکلف به تأدیه است» و تا به امروز هم ثمن، کارشناسی نشده است، لطفاً بفرمایید با توجه به مجهول بودن ثمن معامله و عدم توافق ثمن معامله در خارج و عدم اعلام نظر کارشناسی تا به امروز، چنین قراردادی دارای اعتبار هست یا اینکه به خاطر غرری بودن، چنین قراردادی باطل است؟

ج - بطلان بیع با غرر و جهل در ثمن و معلوم نبودن آن و موکول به نظر کارشناس نمودن، ضروری و بدیهی است، اما اگر اثبات گردد که مبیعه‌نامه‌ای، قرارداد است و تعیین ثمن به نظر کارشناس، جزء قرارداد باشد نه بیان ثمن بیع، باید قدرت خرید پول در آن وقت به طرف داده شود که نتیجتاً، قیمت فعلی زمین را طرف قرارداد، بدهکار است، و ناگفته نماند که تصرّفات طرف در زمین، تصرّفات غاصبانه نیست؛ چون ظاهراً انشاء رضایت بوده است.

۷۷/۱۱/۱۴

﴿س ۳۳۰﴾ رانندگان، شن و ماسه را از کارخانه بار می‌کنند و مثلاً اگر پانزده تن را در آن جا باسکول می‌کنند، تا به مقصد برسانند، بیش از چند تن آن به زمین می‌ریزد و

سیزده تُن به دست مشتری می‌رسد. آیا راننده، ضامن است یا خیر؟

ج - آنچه در عرف، به مشاهده خرید و فروش می‌شود، به مجرد دیدن مشتری و رضایت به معامله، بیع صحیح است و همچنین اگر جنسی را به وزن زمان خرید بفروشد و عرفاً مردم می‌دانند که آن جنس در اثر خشک شدن، مقداری وزن کم می‌گردد و مشتری بنا بر وزن قبل از خشک شدن می‌خرد، باز معامله صحیح است، وگرنه باید وزن اصلی را در حین فروش مشخص نماید. بلی، فروشنده برای جلوگیری از ضرر خودش می‌تواند مقداری را که از وزن جنس کم شده، روی سود باقی مانده اجناس، حساب کند و بفروشد.

۷۹/۳/۱۶

﴿س ۳۳۱﴾ در بین بعضی کسبه خصوصاً شیرینی فروش ها معمول است که شیرینی را با جعبه آن وزن می‌کنند و آن را به قیمت شیرینی به مشتری می‌فروشند، آیا این کار جایز است و پول بیشتری که از این راه می‌گیرند، حلال است؟

ج - در صورتی که مشتری می‌داند و بدان کار راضی است، مانعی ندارد.

۷۵/۱۰/۱۳

﴿س ۳۳۲﴾ خریداری به مغازه‌داری می‌گوید که پانصد تومان کشمش و نخود بدهید. مغازه‌دار، کشمش و نخود را مخلوط می‌کند و بعداً وزن می‌کند، حال آنکه کشمش گران‌تر از نخود است. آیا مغازه‌دار ضامن است یا خیر؟

ج - اگر بایع (فروشنده)، جنس مخلوط را به قیمت مشخص می‌فروشد و مشتری، همان جنس مخلوط را از او می‌خرد، معامله صحیح است؛ چون راضی به معامله به این نحو شده است.

۷۹/۳/۱۶

﴿س ۳۳۳﴾ بنده مرغ‌فروشی دارم و مرغ‌ها را در آب یخ قرار می‌دهم. مقداری آب، جذب مرغ می‌شود و هیچ راهی برای خروج آب از آن نیست. فقط مرغ باید مقداری گرما ببیند تا آب از آن، خارج شود که البته گرما، آن را فاسد می‌کند. آیا اگر مرغ با آب سردی که به آن جذب شده فروخته شود، این معامله حرام است یا خیر؟

ج - با فرض متعارف بودن عمل که نتیجتاً مشتری مطلع است و می‌داند و به

۷۷/۱۱/۲۰

آن معامله راضی است، مانعی ندارد.

﴿س ۳۳۴﴾ شخصی گوساله‌ای را به دیگری به مبلغ سیصد هزار تومان فروخته که در زمین زراعی از آن استفاده کند. خریدار، گوساله را به قصاب فروخته و قصاب، گوساله را در کشتارگاه ذبح کرده و دامپزشک جهت معاینه آمده و گوساله را بیمار تشخیص داده و آن را به چاه انداخته‌اند. حالا قصاب به خریدار اول می‌گوید که من متضرر شده‌ام و باید خسارت مرا پردازی و خریدار اول نیز به فروشنده اول می‌گوید که من متضرر شده‌ام و باید خسارت مرا پردازی. بفرمایید که خسارت وارد شده به عهده کیست؟

ج - در مفروض سؤال که حیوان به عنوان حیوان زراعی، مورد معامله قرار گرفته نه به عنوان گوشتی و کشتاری، فروشنده اول، ضامن نیست. خریدار هم از او چیزی طلبکار نیست؛ مگر آنکه عیب مذکور به عیب و نقص در حیوان با فرض زراعی بودنش برگردد، که در این صورت برای مشتری، خیار عیب است با فرض آنکه عیب از اول بوده، و با فرض عدم تبیی بایع از عیب در هنگام معامله می‌تواند مابه‌التفاوت را از بایع بگیرد. ۸۳/۶/۱

﴿س ۳۳۵﴾ خرید و فروش صلیب علی وجه الماده و یا علی وجه الهیکل و یا علی وجه الاشتراک، شرعاً چه حکمی بر آن جاری است؟

ج - خرید و فروش صلیب به هر نحو، حرام و باطل و ترویج دین منسوخ است و بر همگان لازم است که هیئت و شکل آن را به هر نحو ممکن، برای جلوگیری از انحراف فکری از بین ببرند و فروش ماده‌اش با فرض اینکه صورت و هیئت از بین رفته باشد، مانعی ندارد؛ مگر آنکه بخرد که دوباره آن را بسازد که در این صورت، فروش ماده آن هم جایز نیست. ۸۳/۶/۱

﴿س ۳۳۶﴾ آیا خریدن گردنبند صلیب اشکال دارد یا خیر؟

ج - خرید و فروش صلیب، حرام و باطل و ترویج دین منسوخ است و بر همگان لازم است که هیئت و شکل آن را به هر نحو ممکن، برای

جلوگیری از انحراف فکری از بین ببرند، و مبعوضیت شکل صلیب و بد بودن آن در شرع مقدّس تا جایی است که فروش مادّه خام به خریداری که احتمال آن می‌رود که بخواهد با آن صلیب بسازد، حرام است. بنابراین، استفاده از صلیب حرام است. ۷۹/۹/۲۵

﴿س ۳۳۷﴾ خریدن عروسک و مجسمه حیوانات که به صورت عروسک درست می‌کنند چه حکمی دارد؟ آیا خریدن عروسک و مجسمه حیوان، اشکال دارد؟ ج - مانعی ندارد. ۷۹/۱۰/۲۴

﴿س ۳۳۸﴾ خشک کردن حیوانات و نگهداری آنان در منازل و خرید و فروش آنها، چه حکمی دارد؟

ج - اگر تبذیر و اسراف نباشد، مانعی ندارد. ۷۸/۹/۲۲
 ﴿س ۳۳۹﴾ فتوای جناب عالی درباره استعمال موادّ مخدّر و کلیه مقدّمات آن از قبیل کشت، تولید، وارد کردن، صادر کردن، نگهداری، حمل، اختفا، توزیع، خرید و فروش و استعمال آن، دایر کردن محلّ استعمال، تشویق افراد به استعمال، و همچنین پیشگیری و بازداشتن اشخاص از استعمال، تولید آلات و ادوات استعمال، مخفی کردن افرادی که مرتکب اعمال فوق شده‌اند و از بین بردن آثار مرتکبان به آنها چیست؟

ج - با توجه به تبعات بسیار سوئی که استعمال موادّ مخدّر در فرد، خانواده و جامعه دارد و در نزد عرف و عقلا از مصادیق واضح امور مضرّه و مفسده دار به حال فرد و جامعه محسوب می‌گردد، استعمال آن در هر شکل و به هر طریق، حرام و معصیت کبیره است و کلیه اموری که به نحوی در تهیه و توزیع آن دخالت دارند، اعم از کشت، تولید، وارد کردن، صادر کردن، نگهداری، حمل، اختفا، توزیع، خرید و فروش، دایر کردن محلّ برای استعمال، تشویق افراد به استعمال و هر آنچه در توسعه آن دخالت دارد، خلاف شرع و غیر جایز است. علاوه بر اینکه آنچه از موادّ مخدّر که سکرآور باشد، همانند بنگ نیز به عنوان مصداق مُسکر بودن حرام است، و نیز مخفی کردن مرتکبان موارد مذکور و از میان بردن آثار جرم و

ارتکاب، با توجه به اینکه موجب توسعه و رشد استعمال مواد مخدر و مفسده و آثار سوء آن می‌باشد، جایز نیست، کما اینکه پیشگیری و بازداشتن اشخاص از استعمال مواد مخدر و جلوگیری از تهیه مقدمات آن، از موارد دفع منکر و فساد است که باید به وظیفه شرعی مقرر، طبق آن عمل کرد. لازم است در جهت ریشه کن کردن این عامل خانمانسوز و ضد بشری که موجب فساد و تباهی حرث و نسل است، با مسئولان مربوط، همکاری لازم صورت گیرد. خداوند تعالی، جامعه بشری، بویژه بلاد مسلمین را از این مفسده بزرگ که به دست دشمنان بشر و عوامل سودجو تحقق یافته و می‌یابد و موجب خسارت‌های جبران ناپذیری می‌گردد، نجات عنایت فرماید و به همه دست‌اندرکاران و تلاشگرانی که در دفع و رفع این گونه فسادها سهم دارند و زحمت می‌کشند، عافیت و اجر در دنیا و آخرت، عنایت فرماید و همگان را موفق بدارد.

۷۸/۲/۱

﴿س ۳۴۰﴾ در دنیای امروز که عصر فن آوری (تکنولوژی) لقب گرفته است، دستگاه‌های مختلفی از جمله آنتن ماهواره به بازار آمده است. می‌دانیم که ماهواره، علاوه بر برنامه‌های ضد اخلاقی، برنامه‌های دقیق علمی نیز دارد. حالا با توجه به این مطالب، آیا میزان در تشخیص، منفعت غالبه عوام الناس است که غالباً قشر جوان هستند و توجه به فیلم‌های کاذب دارند یا خود شخص یا قشر جوان فهمیده و تحصیل کرده؟ آیا برای شخصی که ماهواره را برای استفاده علمی می‌خواهد نه غیر اخلاقی، اشکالی دارد؟ ج - خرید و فروش چنین ابزاری با قصد مفروض در سؤال، مانعی ندارد و معیار در منفعت محلله داشتن که موجب تحقق مالیت شرعی و صحت معامله است، متعارف منفعت محلله است، ولو نزد یک دسته از افراد جامعه و همراه با قصد استفاده از منافع محلله آن می‌باشد.

۷۷/۵/۱۲

﴿س ۳۴۱﴾ با عنایت به اینکه خوک و حشی (گراز)، حیوانی است که به سرعت تولید مثل می‌کند و کثرت وجود این حیوان خرابکار در بعضی مناطق استان کرمان، باعث نابودی باغات و مزارع کشاورزان و وارد آمدن ضرر و زیان بسیار زیاد به زارعان

می‌شود، به طوری که به اظهار مسئولان اداره کل حفاظت محیط زیست استان، تنها در یک منطقه، پانزده هزار رأس از این حیوان زندگی می‌کند که اگر پنج هزار رأس آنها در سال جاری شکار و معدوم نشوند، زندگی را برای ساکنان و کشاورزان سخت می‌کنند و در این خصوص، تقاضای همکاری دارند، بدین جهت، شرکتی اعلام آمادگی نموده تا با همکاری مسئولان اداره کل حفاظت محیط زیست استان و اکیپ‌هایی از اقلیت‌های مذهبی غیر مسلمان هم‌وطن، نسبت به شکار، آماده سازی و صدور گوشت این حیوان به کشورهای غیر مسلمان، به منظور استحصال ارز - به صورتی که افراد مسلمان هیچ دخالت و دسترس به آن نداشته باشند - اقدام نمایند. لذا خواهشمند است فتوای خویش را در این خصوص، بیان بفرمایید.

ج - به نظر این جانب، شکار و تولید فرآورده‌ها از گوشت گراز و امثال آن برای فروش به غیر مسلمانان، با فرض قابل استفاده بودن برای آنها و حلال بودن به نظرشان که در سؤال آمده، جایز است و منع شرعی ندارد؛ چون مبیع برای آنها دارای منافع است و معامله، عقلایی است و حرمت انتفاع، نسبت به غالب و متعارف آنها، اگر نگوییم همه آنها، به خاطر عدم آگاهی و قصورشان، فعلیت و تنجز ندارد؛ پس حرام فعلی نیست و حرام انشایی و صوری است؛ چون تنجز و فعلیت، مستلزم عقاب بر غیر مقدور و عقاب بلایان است که عقلاً ممنوع است. پس مبیع برای آنان دارای منافع غیر محرّمه است و عقلایی است و چنین بیعی، مشمول اطلاعات و عمومات صحّت عقود بوده و هست. بنابراین، حتی شکار امثال حیوانات ذکر شده به وسیله مسلمانان و فروش به غیر مسلمانان که در سؤال آمده، فی حدّ نفسه، جایز است، چه رسد به اینکه شکارکننده هم غیر مسلمان باشد. آری، مسئله محیط زیست و سیاست کلی نظام، لازم الرعایه است و نتیجتاً اگر منع قانونی به جهت محیط زیست و یا سیاست و یا جهات دیگر در کار نباشد، شکار و فروش آنها به نحو مرقوم در سؤال، گرچه مضرّ هم نباشند و گرچه سود اقتصادی

هم نداشته باشد، و گرچه مسئولان لازم ندانند، شرعاً جایز و مباح و فروش آن هم صحیح است.

۷۹/۱۰/۱۲

﴿س ۳۴۲﴾ این جانب به منظور تأمین معاش و استفاده بهینه از منابع طبیعی، قصد دارم که در منطقه جنوب کشور با استفاده از دام، از خوک‌های وحشی منطقه صید کنم و توله‌های آنان را پرورش دهم و به کشورهای بی که برای گوشت این حیوان حرمت قائل نیستند، ارسال کنم. مسئولان محترم اجرایی از پیشنهاد بنده خرسند شده‌اند و اجازه این امر را به ارائه مجوز شرعی، موکول کرده‌اند. لذا از حضرت عالی تقاضا دارم که فتوای خویش را در این خصوص، بیان فرمایید.

ج - با فرض اجازه مسئولان ظاهراً حرام نیست؛ چون برای آنها به حکم عدم فعلیت حرمت، منفعت محلله دارد و تجارت، تجارت عقلایی است و مشمول عمومات عقود است و اصل در اعمال هم بر حلیت و اباحه است.

۷۸/۱/۱۵

﴿س ۳۴۳﴾ خانواده‌ای فقیر، قرار است بچه دنیا نیامده خود را، یک ماه دیگر به خانواده دیگری بدهند که (بچه دار نمی شوند) و در مقابل مبلغی هم از آن خانواده بگیرند. البته نیت، فروش انسان نیست، ولی قرار قبلی گذاشته و انجام آن را منوط به وجه شرعی آن دانسته‌اند. لطفاً این خانواده را راهنمایی فرمایید.

۸۱/۴/۲۶

ج - کار غلط و نادرست و حرام است.

﴿س ۳۴۴﴾ اگر شخصی خبری را در قبال مبلغی پول در اختیار یکی از جراید داخلی قرار دهد، چه حکمی دارد؟

ج - فی حدّ نفسه اگر خبری دروغ نباشد و منع قانونی و شرعی نداشته باشد، مانعی ندارد و خرید و فروش خبر و مطلب است و در بیع لازم نیست که مبیع عین باشد؛ بلکه هر چه فروشش عقلایی و از محرّمات نباشد، صحیح است و مشمول اطلاقات و عمومات صحّت بیع و تجارت و عقود است.

۸۱/۶/۲۷

﴿س ۳۴۵﴾ اگر کسی نجس العینی مثل خمر را خرید و فروش نماید یا امری که در

قانون اساسی جمهوری اسلامی ممنوع المعامله است، مثلاً تریاک را خرید و فروش نماید، در صورتی که معامله به نحو شرعی و با تمام قیود آن صورت گیرد، آیا اکل ثمن آن حرام است یا خیر؟

ج - خرید و فروش خمر و مشروبات الکلی مست کننده، حرام و بیعش باطل و نادرست است؛ و اما خرید و فروش تریاک که به قصد قاچاق فروشی و برای جمع ثروت و ایجاد فساد و اعتیاد و ترویج آن باشد، از باب فساد، معامله اش حرام و باطل است. ۸۰/۶/۲۳

﴿س ۳۴۶﴾ آیا خرید و فروش «کلیه» در حال حیات و «چشم» بعد از فوت، جایز است

یا نه؟

ج - فروش «کلیه»، در صورتی که ضرر نداشته باشد، هر چند نمی توان گفت حرام است؛ ولی بهتر است که این کار را در شرایط فعلی انجام ندهند که موجب تبلیغات سوء دشمنان، علیه نظام جمهوری اسلامی می گردد و فروش «چشم» بعد از مرگ با تمام شدن شرایط لازم در دادن چشم میت، حکم همان فروش کلیه در حال حیات را دارد و جهات ذکر شده باید مراعات گردد. ۷۴/۱۲/۲۴

﴿س ۳۴۷﴾ اگر بتوان جنس کهنه را رنگ کرد، به طوری که ظاهر و باطن آن با جنس متفاوتی نکند، آیا فروشنده می تواند آن جنس را به جای جنس نو و با همان قیمت به مشتری بفروشد؟

ج - نمی تواند به آن قیمت بفروشد، مگر آنکه نوع جنس را به خریدار بگوید و او هم راضی به خرید باشد. ۶۹/۷/۱۱

﴿س ۳۴۸﴾ در بعضی از کشورها به طور قانونی و در برخی دیگر به صورت قاچاق، اقدام به فروش کودکان، بخصوص دختران می نمایند. چنانچه مسلمان نباشند، آیا می توان آنها را خرید؟ در این صورت آیا آنان حکم کنیز و غلام را دارند یا خیر؟ و آیا بین کافر، اهل کتاب و مسلمان در این جهت تفاوتی هست؟

ج - خرید و فروش آنها غیر جایز است؛ و غلام و کنیز شدن، شرایط

خاصی دارد که در مفروض سؤال وجود ندارد. ۷۵/۶/۳۰
 ﴿س ۳۴۹﴾ خرید و فروش آلات موسیقی، چه حکمی دارد؟

ج - خرید و فروش آلات و ادوات موسیقی که امروزه معمولاً دارای منافع محلله و محرّمه است اگر به قصد و انگیزه استفاده در حرام باشد، حرام و بیع آن باطل است، و الاً صحیح و حلال می باشد. ۷۴/۶/۱۲
 ﴿س ۳۵۰﴾ خرید و فروش آلات مختصه و مشترکه که فعلاً رایج است، چه حکمی دارد؟

ج - خرید و فروش آلات مختصه حرام، غیر جایز است، اما آلات مشترکه به قصد استفاده حلال از آن، مانعی ندارد. ۶۹/۵/۲۵
 ﴿س ۳۵۱﴾ حکم خرید و فروش پاسور و بازی کردن با آن و نشستن در جلسه ای که افرادی مشغول بازی هستند و شخص فقط نگاه می کند را بیان فرمایید؟

ج - به نظر اخیر این جانب تبعاً لبعض الاعلام من الفقهاء با بازی با آلات قمار همانند غیر آلات قمار، برای سرگرمی و بدون برد و باخت، حرام نیست؛ اما اگر برای غیر سرگرمی و همراه با برد و باخت باشد، مطلقاً حرام است؛ و ناگفته نماند اگر حضور در آن مکان ها صدق شرکت در جلسه قمار کند نیز حرام است و انسان باید از زمینه های گناه و ترویج آن به هر نحو، خودداری کند. ۸۴/۲/۲۰

﴿س ۳۵۲﴾ آیا خرید و فروش کتب ضالّه، جایز است؟

ج - خرید و فروش کتب ضالّه جایز نیست، مگر برای کسانی که اهل تحقیق هستند و برای پاسخگویی مطالعه می کنند. ۷۵/۱۱/۶
 ﴿س ۳۵۳﴾ آیا کتاب هایی که در زمینه هیپنوتیزم و احضار روح نوشته شده، خلاف اسلام و جزو کتب ضالّه است؟ چرا؟

ج - چون ممکن است انسان را از صراط مستقیم و راه راست منحرف کند و به دروغ و امثال آن وادار نماید، لذا باید خواندن چنین کتاب هایی را ترک نمود. ۷۵/۴/۸

سوم. شرایط مربوط به خود عقد

﴿س ۳۵۴﴾ شخصی کالایی را بر اساس سفارش شخص دیگر و طبق قراردادهای شفاهی برای وی می‌فرستد و در تمامی صورت حساب‌ها و فاکتورهای ارسالی قید می‌نماید: «لطفاً پس از دریافت این صورت حساب، مبلغ فوق‌الذکر را به حساب شماره... این شرکت نزد بانک... شعبه... واریز فرمایید. مادامی که کل مبلغ پرداخت نشده است، اجناس، تحت تملک این شرکت باقی خواهد بود».

پس از ارسال کالا و دریافت آن بوسیله سفارش دهنده، بدون آنکه وجه کالا به حساب اعلام شده (صاحب کالا) واریز شود، گیرنده کالا تمامی کالا را به فروش می‌رساند و متعاقب آن هم وجهی به ارسال کننده نمی‌پردازد.

۱. آیا عمل گیرنده کالا (فروش کالا) بدون اذن صاحب کالا، از نظر شرعی و قضایی

جرم محسوب می‌گردد یا خیر؟

۲. چنانچه جرم محسوب می‌گردد، چه نوع جرمی است؟

۳. چنانچه فروشنده کالا، غیر ایرانی و غیر مسلمان ولی از پیروان ادیان صاحب

کتاب باشد، آیا تصرف مال وی به شرح فوق، وجه شرعی دارد یا خیر؟

ج ۱ و ۲ و ۳ - تصرفات گیرنده کالا به خاطر مالک نشدن، حرام

و غیر جایز و تصرف در ملک غیر است، و در این جهت فرقی بین

آنکه فروشنده کالا و مالک آن مسلمان باشد یا غیر مسلمان

نیست؛ و ناگفته نماند شرط ذکر شده در صورت حساب به معنای

تحقق بیع و ایجاب از طرف مالک است اگر پول واریز شود،

وگرنه ایجاب، محقق نشده و بیع، غیر حاصل است، و این گونه

شرطها باعث تعلیق در بیع نیست، بلکه مربوط به قبل از آن و شرط

تحقق است. ۷۶/۱۰/۲۷

﴿س ۳۵۵﴾ شخصی مقداری از املاک خویش را با اختیار به نام نوه پسری خود

می‌نماید. بعد از فوت وی، پدر این بچه، ملک فرزندش را با انتقال صوری برای چند

لحظه جهت مجوز قانونی برای فروش، به نام پسر بزرگترش می‌نماید، و بعد به صورت بیع شرط به شخص ثالثی می‌فروشد و چون به شرط عمل نمی‌کند، بیع به صورت لزوم در آمده و ملک منجزاً در اختیار مشتری باقی می‌ماند، پس از انقلاب، با ثبوت بطلان این گونه معاملات، ملک از مشتری پس گرفته شده است. بفرمایید در حال حاضر این ملک مال چه کسی است؟

ج - ملک هر کسی به ملکیت او باقی است، و تغییرهای صوری و نقل و انتقال لحظه‌ای ظاهری، سبب انتقال به غیر نمی‌گردد. بنابراین، شرعاً در فرض سؤال، ملک از آن کسی است که پدر بزرگ به او بخشیده است.
۷۱/۱۰/۹

﴿س ۳۵۶﴾ فردی قطعه زمینی را برای ساختمان دانشگاه خریداری می‌کند، فروشنده نیز به تقاضای خریدار برای شرکت در این امر خیر، دو بار بر ای خریدار، تخفیف قائل می‌شود، ولی خریدار علی‌رغم آنکه هنگام معامله شرط نموده که زمین را برای ساختمان دانشگاه، مورد استفاده قرار دهد، پس از معامله از تصمیم و شرط خود صرف نظر نموده و زمین را به منظور خانه‌سازی، قطعه‌بندی کرده و به چند برابر قیمت به افرادی فروخته است. آیا فروشنده اکنون می‌تواند معامله را فسخ نماید یا خیر؟ در صورت فسخ معامله، خسارتی که خریداران زمین جهت خانه‌سازی متحمل خواهند شد، به ذمه چه کسی خواهد بود؟

ج - دواعی و اغراض در خرید و فروش، اگر به صورت شرط ضمن عقد لازم باشد، چه به صورت ذکر در عقد و یا بناءً بر آن، لزوم وفا دارد و تخلّفش موجب خیار فسخ است؛ و اما اگر چنین نباشد، چون شرط نشده، موجب خیار فسخ نمی‌شود و به هر حال ضررهایی که افراد متحمل می‌شوند به عهده کسی است که دانسته یا ندانسته سبب ضرر شده، نه کسی که برای گرفتن حقش معامله را فسخ می‌کند.
۷۵/۱/۳۰

باب سوم: بیع فضولی

﴿س ۳۵۷﴾ شخصی مالی را به رسم امانت یا برای استفاده معین و مشخص، تحویل امین می‌دهد، هرگاه امین، مال مذکور را به فروش برساند، آیا این فعل امین، در حکم تلف مال محسوب می‌شود و به این ترتیب، صاحب مال، حقّ مراجعه به امین و مطالبه مثل یا قیمت مال را دارد، یا اینکه هرگاه عین مال نزد خریدار باشد، می‌تواند به خریدار مراجعه کند و عین مال خود را طلب نماید؟ هرگاه دسترسی به خریدار میسر نباشد و یا به آسانی نتواند او را پیدا کند، برای احقاق حقّ خود چه کار باید بکند؟

ج - فروش هر مالی بودن اجازه مالک، فضولی است که صحّتش نیاز به اجازه مالک دارد و با فرض عدم اجازه، عین مالش را نزد هرکس یافت، می‌تواند اخذ و دریافت نماید؛ چه اینکه می‌تواند مثل یا قیمت آن را اگر طرف خواست پردازد، اخذ نماید. ۷۸/۶/۱۱

﴿س ۳۵۸﴾ شخصی در سال ۱۳۴۶ زمین ارثی خودش را می‌فروشد و تعهد می‌کند که در صورت کشف خلاف، تا پنجاه سال ضامن خسارات وارد شده خواهد بود. بعد از سی سال معلوم می‌شود که او در تاریخ ۱۳۳۰ این زمین را به شخص دیگری فروخته است، حال با توجه به تعهدی که فروشنده ذیل سند داده است، آیا مشتری می‌تواند ادّعیای غرامت نماید؟ آیا افزایش بهای زمین از تاریخ تنظیم سند یعنی حدود سی سال قبل، شامل حال خریدار می‌شود، یعنی بهای کنونی زمین محاسبه شود یا بهای سی سال پیش؟

ج - قطع نظر از اینکه غرامت در متن عقدی شرط شده و شرط، لزوم وفا دارد، فروشنده عالم به عدم مالکیت، ضامن خسارت ناشی از افزایش قیمت زمین است؛ چون سبب ضرر و زیان بوده و همانند غار و مکره و مدلس و غیر آنها از موارد اقوائت سبب از مباشر، ضامن می‌باشد و قیمت زمین را در حال حاضر به مضمون له بدهکار است و مقدار ثمن که مسترد می‌شود از آن کسر می‌گردد. خلاصه کلام هر ضرر زننده در هر سبب اقوای از مباشر، به حکم قاعده عقلائی و شرعی که از امضای آن قاعده

عقلائیة و دلالت روایات و ضوابط در موارد مختلفه ثابت است، ضامن می‌باشد.

۷۷/۱۱/۳

﴿س ۳۵۹﴾ اگر در معامله فضولی‌ای که مشتری جاهل به مالکیت غیر بوده، ولی با گذشت چند سال و افزایش چند برابر قیمت، بدون آنکه مشتری هزینه‌ای در مورد معامله کرده باشد، توسط مالک، کشف و رد شود، فضول در ردّ ثمن، ضامن چه مبلغی است؟ حین‌المعامله یا حین‌الرّد؟ در صورتی که فضول، ضامن ثمن حین‌المعامله باشد، با عنایت به کاهش بیش از حدّ ارزش پول و تفاوت فاحش ثمن حین‌المعامله و حین‌الرّد، آیا می‌توان فضول را ضامن مابه‌التفاوت این دو مبلغ و سایر خسارت‌ها دانست؟

ج - در فرض سؤال، مشتری باید به فضول مراجعه نماید و ثمن را که بابت مبیع به او داده است، از او به نرخ زمان رد، طلبکار است و فضول، ضامن ثمن به ارزش روز است.

۷۹/۸/۲۶

﴿س ۳۶۰﴾ شخصی بدون هیچ‌گونه وکالتنامه کتبی یا شفاهی، قطعه زمینی را که متعلق به دیگری بوده، به شخصی فروخته است. با توجه به اینکه آن شخص این معامله را فضولی انجام داده است، آیا مالک موظّف به تأیید آن معامله است یا خیر؟

ج - در فرض سؤال، معامله مزبور فضولی است و برای مالک هیچ گونه الزامی به قبول آن نیست، و در صورتی که اجازه بدهد، معامله صحیح است.

۷۳/۲/۲۳

﴿س ۳۶۱﴾ قولنامه‌ای بین بایع و مشتری در مورد یک باب خانه شش دانگ تنظیم شده است. سه دانگ متعلق به بایع و سه دانگ متعلق به دیگری. یکی از فروشندگان قولنامه را امضا نموده و فروشنده دیگر امضا نکرده است. پس از گذشت ده سال، هر دو نفر پس از محاسبه، برگه تسویه حساب بابت خانه مذکور را امضا کرده‌اند. با این توضیح، آیا می‌توان گفت بیع، نسبت به یکی از آنها که قولنامه را امضا نکرده، فضولی است؟ آیا تسویه حساب مبیعه، قولنامه را تثبیت می‌کند یا نیاز به ایجاب و قبول مجدد و قولنامه جدید دارد؟ چنانچه فروشنده‌ای که قولنامه را امضا نکرده، در حضور شهود مورد قبول، به دریافت قسمتی از ثمن معامله از خریدار، اقرار کرده باشد، آیا معامله، محقق شده

است یا خیر؟

ج - در هنگام تسویه حساب، بیع محقق است؛ چون اگر قولنامه عقد بوده، نسبت به غایب، فضولی بوده و تسویه، اجازه است و سبب لزوم؛ و اگر عقد نبوده و محض قرارداد است، نفس تسویه و اخذ ثمن برای تحقق معاطات، کفایت می‌کند، و در نتیجه بیع معاطات، محقق و مانند همه بیع‌های معاطاتی، لازم می‌باشد. ۷۵/۱/۱۱

﴿س ۳۶۲﴾ شخصی اجناسی را به دفعات متعدد برای دیگری خریداری می‌کند و سپس به منظور آنکه سودی عاید صاحب مال شود، به فروش اجناس مذکور مأمور می‌شود و هر دفعه که اجناس را به فروش می‌رساند، گزارشی مبنی بر کسب سود، به صاحب مال ارائه می‌دهد. سرانجام چنین معلوم می‌شود که آن شخص اجناس را همیشه زیر قیمت خرید، فروخته است و در نتیجه گزارش کار وی کذب محض بوده است. صاحب مال به خریدار اجناس مراجعه نموده و به وی می‌گوید، مسئول خرید من، اجناسی را که برایم خریداری نموده، قرار بوده آنها را به گونه‌ای بفروشد که سودی عایدم گردد، در حالی که با فروش زیر قیمت خرید، به بنده ضرر زده است. بنابراین، چون معامله فضولی انجام شده، باید اجناسی را که خریداری نموده‌ای، عیناً یا مثلاً یا قیمتاً تحویل دهید و پول‌هایی را که به فروشنده پرداخت کرده‌اید، از وی مطالبه نمایید. خریدار نیز فروشنده را مردی عاقل، بالغ، رشید و متصرف می‌دانسته و خود را شرعاً و قانوناً پاسخگو و مسئول نمی‌داند و اظهار می‌دارد که صاحب مال می‌تواند خسارت وارد شده بر خود را از نماینده‌اش وصول کند. با این توضیحات بفرمایید آیا اصل معامله، صحیح و لازم بوده یا باطل و فضولی است؟ و چنانچه بر خریدار ثابت شود معامله فضولی بوده یا ثابت نشود. حکمش چیست؟

ج - معاملات آن شخص انجام داده است، چون بر خلاف گفته صاحب مال عمل کرده است، فضولی است و چنانچه صاحب مال اجازه بدهد، معاملات ایشان صحیح است و گرنه باطل است؛ و فروشنده اموال چون دیگران را فریب داده و دروغ گفته است، علاوه بر خیانت نسبت به

پول‌هایی که گرفته، ضامن خسارت‌ها و زیان‌ها هم می‌باشد؛ و حکومت هم باید او را به اعتبار ضربه زدن به حاکمیت ید و اعتبار سوق، تنبیه و خریدار آنچه را که می‌داند فضولی است باید آثار آن را بار نماید و اگر شک دارد، به خاطر قاعده ید، محکوم به صحت است. ۷۲/۷/۱۸

﴿س ۳۶۳﴾ یک واحد ملک تجاری که متعلق به سازمان مسکن و شهرسازی بوده است، با لحاظ اولویت اشتغال خانواده‌های گرامی شاهد به مدت پنج سال به صورت استیجاری جهت انتفاع اعیانی با حفظ حقوق مالکیت موجر (سازمان مذکور)، طی قراردادی عادی به خانواده سه شهید واگذار می‌گردد تا پس از انقضای مدت اجاره، با لحاظ شرایط واگذاری سازمان مربوط، ملک مورد نظر به صورت قطعی با توافق سازمان مسکن در مقام بایع و پرداخت ثمن از سوی مشتری واگذار گردد؛ لیکن مستأجر قبل از انقضای مهلت اجاره، بدون کسب اجازه از موجر، اقدام به انجام معامله‌ای با غیر نموده که نهایتاً منجر به اختلاف بین متعاملین به دلیل عدم قدرت بایع مبنی بر انتقال رسمی ملک به نام مشتری به جهت عدم تنفیذ معامله از سوی موجر (سازمان مسکن و شهرسازی) می‌گردد. در نهایت، اختلاف بین متعاملین از جهت الزام و تنظیم سند رسمی و دعوی متقابل بایع از حیث بطلان در مراجع قضایی مطرح است. لطفاً حکم شرعی در خصوص صحت یا بطلان معامله فوق با دو فرض علم و جهل متعاملین به اجاره بودن ملک را بیان فرماید.

ج - بیع مال غیر؛ یعنی مالی که حسب مفروض در سؤال، ملک سازمان مذکور است، غیر جایز و باطل است، و در بطلان بیع مال غیر، فرقی بین آنکه فروشنده مستأجر باشد یا بیگانه و طرفین معامله، یعنی فروشنده فضولی و خریدار، هر دو عالم به ملکیت بیع برای غیر باشند یا جاهل یا مختلف، نیست. به هر حال صحت معامله، منوط به ملکیت است که «لا بیع إلا فی ملک». آری، مسئله ضمان و جبران خسارت حاصل از بطلان بیع، مسئله دیگری دارد که خود، صوری دارد. ۷۶/۱۱/۲۹

﴿س ۳۶۴﴾ زید یا وکیل او، زمین مشخصی را در تاریخ مقرری با قولنامه‌های عادی و

غیر محضری به عمرو و عمرو به بکر و بکر هم به خالد می فروشد. مجدداً همان زید یا وکیل او در معامله دومی، همان پلاک قبلی را در تاریخ مؤخری با قولنامه‌های عادی به عبدالله و عبدالله به نصرالله و نصرالله به یدالله می فروشد. مستدعی است بفرماید که شرعاً کدام یک از معاملاتی که زید روی زمین معین انجام داده، مشروع است و خریدار آن، مالک زمین خواهد بود؟

ج - معامله‌ای که از نظر تاریخ، تقدّم داشته، هر چند به صورت عادی و غیر محضری بوده، معتبر و مشروع است و خریدار، مالک عین می شود و معامله‌ای که از نظر تاریخ، متأخر است، هر چند در محضر انجام شده، باطل است و فروشنده، ضامن ضرر و زیان وارد شده بر خریدار یا خریداران است، مگر آنکه فروشنده، حقّ فسخ معامله قبلی را داشته باشد و معامله اول را فسخ نموده باشد که در این صورت، با فرض اثبات، معامله دوم صحیح است. ۷۷/۱۱/۴

﴿س ۳۶۵﴾ سه برادر و دو خواهریم و مقداری زمین کشاورزی داشته‌ایم که برادران، بدون اجازه و رضایت ما اقدام به فروش زمین‌ها نموده‌اند - که خریداران و نزدیکان آنها، آگاهی کامل بر نارضایتی ما (خواهران) داشته‌اند، ولی با وجود این، زمین‌ها را خریداری کرده‌اند و هیچ‌گونه حقّ و حقوقی چه از طرف فروشنده یا خریدار به ما نرسیده است - لطفاً حکم شرعی صحّت و یا بطلان معامله را بیان فرمایید.

ج - فروش مال غیر و یا تصرّف در آن، با عدم رضایت صاحبش، باطل و غصب است و مسترد نمودن آن، واجب است. ۷۸/۴/۱۴

باب چهارم: شرط ضمن عقد بیع

﴿س ۳۶۶﴾ این جانب منزل خود را به پیشنهاد پدرم فروختم و شش دانگ ملک تعمیرگاهی را که سرقفلی آن در اختیار پدرم بود خریداری نمودم، مشروط به اینکه طبق قرارداد تنظیم شده فیما بین، سه دانگ سرقفلی تعمیرگاه را پدرم به نام بنده نماید و من هم

سه دانگ ملک را پس از خرید به پدرم واگذار نمایم و مطابق بند ۲ قرارداد، این سه دانگ از طرف پدرم بین چهار نفر از برادرانم و خود من به طور مساوی تقسیم شود. این جانب پس از خرید ملک مزبور با توافق پدرم، سه دانگ ملک را به نام برادرانم ثبت نمودم و بعد از اینکه نوبت به اجرای دیگر بندهای قرارداد - از جمله اینکه مطابق بند ۱ قرارداد، سه دانگ سرقفلی را پدرم به نام بنده نماید و همچنین اجرای دیگر بندهای قرارداد - رسید، آنها از اجرای قرارداد سر باز زدند و مدت شش سال است که مرا بلا تکلیف گذاشته‌اند، و اگر قرارداد اجرا نگردد، ضرر و زیان زیادی متوجه من می‌گردد، چون این ملک صرفاً با وجود سرقفلی آن ارزش دارد و بدون سرقفلی، هیچ کس حاضر به خرید آن نمی‌باشد. آیا پس از گذشت چند سال از امضای قرارداد، شرعاً آنها می‌توانند قرارداد را یک طرفه فسخ نمایند؟ با توجه به اینکه بنده به تعهدات خودم در قرارداد عمل نموده‌ام.

ج - عمل به این گونه قرارداد لازم و تخلف از آن، خلاف شرط و شرع است.
۷۸/۱/۲۹

﴿س ۳۶۷﴾ آیا در ضمن فروش برنامه‌های کامپیوتری می‌توان شرط عدم تکثیر نمود؟ و آیا نوشتن این شرط در ابتدای این برنامه‌ها کفایت می‌کند یا این شرط، باید حتماً لفظاً و در هنگام فروش باشد؟

ج - می‌توان شرط نمود و در شرط هم لفظ، معتبر نیست و همان نوشته، کافی است.
۷۸/۵/۲۹

باب پنجم: وکالت و نمایندگی در بیع

﴿س ۳۶۸﴾ کارخانه‌ای کالایی را جهت توزیع، واگذار می‌کند و مشخص می‌کند که قیمت این کالا برای مثال، یک هزار ریال است؛ اما پس از مدتی قیمت کالا افزایش می‌یابد. آیا فروشنده کالا باید کالای موجود از قبل را به قیمت مصوب قبل بفروشد یا به قیمت جدیدی که کارخانه اعلام نموده است؟

ج - اگر توزیع کننده، وکیل و نماینده کارخانه است، باید حسب مقررات، عمل نماید و فروش بر خلاف مقررات، تصرف در مال غیر، بدون رضایت مالک می باشد که غصب است؛ و اما اگر توزیع کننده، خود خریده است که بفروشد، لیکن کارخانه بر او شرط کرده که به قیمت معینی بفروشد، اگر مطمئن است که قرارداد و شرط کارخانه برای همه زمان هاست، حتی وقتی که کالایی ترقی قیمت کرده و از قبل خریده شده بوده، شامل آن هم می شود و اگر تخلف کرد، تخلف از شرط است و غیر جایز، اما معامله صحیح است؛ و اما اگر اطمینان به شمول شرط و قرارداد ندارد، تخلف نیست و جایز است. ۷۶/۶/۲۶

﴿س ۳۶۹﴾ افرادی می خواهند خودرو بخرند. ۱. آیا می توان به آنان پول داد و همین طور وکالت خرید خودرو، تا خودشان خودرو را خریداری نمایند (یعنی بعد از اینکه برای من خریده، طبق وکالت برای خودش از طرف من ایجاب را بگوید) و بعد این جانب، پول پرداختی را به صورت اقساط از آنها دریافت نمایم، به این صورت که یک میلیون تومان بپردازم و پانزده قسط، هر قسطی صد هزار تومان تحویل بگیرم؟
۲. اگر بدون اجازه و موافقت بنده، پول را صرف خرید چیز دیگری غیر از خودرو کند، معامله چه حکمی دارد؟

ج ۱ - در صورتی که خودروی خریداری شده را به صورت اقساط به آنها بفروشید، مانعی ندارد و حکم معامله نسیه است که صحیح است.
ج ۲ - صرف پول در معامله دیگر، فضولی می باشد و صحّتش محتاج به اجازه بعدی شما نسبت به آن معامله است، و پس از اجازه اگر خواستید می توانید آن جنس را به اقساط بالاتر بفروشید. ۷۷/۳/۳۱

﴿س ۳۷۰﴾ شخصی که از طرف شرکت، مأمور خرید کالایی می شود و یا وکالتاً از طرف شخصی یا شرکتی قبول می کند جنسی را بخرد، آیا می تواند به عنوان حق الزحمه مبلغی را روی اجناس بکشد؟

ج - بدون گفتن به طرف مقابل و صاحب پول، حق ندارد و آن زیاده،

حرام و اکل مال به باطل است.

۷۳/۱۰/۳

باب ششم: آثار بیع

یکم. مالکیت بایع و مشتری

﴿س ۳۷۱﴾ ۱. زید، خانه‌ای طبق عقد بیع قطعی به عمرو فروخت و قسمت اعظم ثمن را دریافت کرد و خانه را تحویل عمرو نمود، و قرار شد باقی مانده ثمن خانه را در قبال تنظیم سند در محضر دریافت نماید، عمرو خانه مذکور را عیناً و طبق همان عقد بیع به شخص ثالث فروخت، آیا زید حق ادعای مالکیت به خانه یا باقی مانده ثمن را دارد؟
 ۲. آیا زید حق دارد بدون فسخ یا اقاله عقد بیع اولیه بین وی و عمرو، خانه را مجدداً به شخص ثالث بفروشد؟

ج ۱- در فرض سؤال در صورتی که تاریخ تنظیم سند معلوم باشد، معامله قطعی است، و زید حق ادعای ثمن را طبق قرارداد فیما بین دارد.

ج ۲- هر معامله‌ای که قطعی شده است و طرفین، اختیارات را اسقاط نموده‌اند، و برای مابقی ثمن که نسیه است مدت معین شده، فسخ بی فایده است و در فرض سؤال، چون معامله قطعی است، فروشنده (زید) حق فروش آن خانه را به فرد ثالث ندارد.
 ۷۷/۸/۱۲

﴿س ۳۷۲﴾ شخصی در سال ۶۹، ملک کشاورزی‌ای را قولنامه می‌کند (معامله شرعی) و ثمن را کلاً پرداخت می‌نماید و مقدار مورد معامله، چهل هکتار است که به تصرف مشتری در می‌آید و حدود نه سال بر روی آن، گندم، جو، یونجه و... کشت می‌شود، اکنون جهت انتقال سند، نقشه برداری می‌شود و معلوم می‌گردد زمین مورد تصرف خریدار، از مقدار چهل هکتار بیشتر است، حال وظیفه خریدار چیست؟ از نظر شرعی آیا بایع حقی در زیاده آن - چه در مثل یا قیمت - دارد یا خیر؟
 ج - مقدار زمین زاید بر متراژ معلوم که با هکتار معین شده، ملک بایع

است و داخل در ملک مشتری نشده و گذشت زمان، موجب سلب مالکیت بایع نمی شود.

۷۸/۳/۳۱

﴿س ۳۷۳﴾ شخصی مغازه خود را مدتی به بنده سپرده بود و خرید و فروش می کرد؛ اما گاهی در قیمت‌ها اشتباه می کردم و جنسی را گران تر می فروختم. آیا معامله‌هایم صحیح است یا خیر؟ و آن مقداری را که اضافه گرفته‌ام، چه حکمی دارد؟ مقدارهای اضافی را که دریافت کرده‌ام نیز نزد خودم است و به صاحب مغازه تحویل نداده‌ام. آیا باید تحویل او بدهم؟

ج - گران فروشی، گرچه بی انصافی است و موجب بی برکتی در مال و... است؛ اما موجب بطلان معامله نیست، و قیمت‌های اضافه هم ملک مالک اعیان و جنس‌های فروخته شده است. نتیجتاً اگر جنس‌های فروخته شده از خود شما باشد، پول‌های اضافه، ملک شماست و اگر جنس‌ها از صاحب مغازه باشد، پول‌های آن، ملک اوست و به هر حال، چه بهتر که مالک فعلی، پول‌های آنها را به خانواده مستمندی صدقه بدهد و ثوابش را برای صاحبانش قرار دهد.

۷۹/۲/۷

دوم. ضمان درک مبیع

﴿س ۳۷۴﴾ آیا شرط اسقاط ضمان درک، توسط متعاملین صحیح است؟ در صورت درج چنین شرطی در معامله، آیا ضمان فروشنده نسبت به برگرداندن ثمن و خسارات وارد شده بر مشتری جاهل، در صورت مستحق للغیر در آمدن مبیع، از بین می رود؟

ج - چنین شرطی چون ظاهراً به ابرای ذمه از درک و خسارت برمی گردد، مانعی ندارد.

۷۵/۶/۱۷

سوم. تکالیف فروشنده و خریدار

﴿س ۳۷۵﴾ شخصی ملکی را با دیدن سند و شناخت نسبی از موقعیت منطقه آن با رضایت خود، اقدام به خرید نموده و بهای آن را پرداخته و سند گرفته است؛ لیکن به

علت عدم نیاز و یا سهل انگاری، پس از شش سال به سراغ ملک مزبور می رود و می بیند که فرد ثالثی در آن ملک، منزل مسکونی ساخته است. آیا اصل معامله صحیح بوده یا خیر؟ و آیا با فرض گذشت چند سال و تعلل مشتری در تصرف ملک، فروشنده مسئولیت شرعی و قانونی در قبال خریدار دارد یا خیر؟

ج - مسامحه مشتری در تحویل و تحوّل ملک خریداری شده، موجب بطلان بیع نیست، و فروشنده فقط ضامن مال غیر بودن مورد معامله است، نه حفظ آن بعد از قبض و اقباض. ۷۷/۹/۲۳

﴿س ۳۷۶﴾ شخصی در سال ۶۸ مغازه ای را در سه طبقه با آب، برق، سرفقلی، به مبلغ یک میلیون و یکصد هزار تومان به شخص دیگری فروخته که مبلغ یک میلیون تومان آن، در زمان تنظیم سند به فروشنده تسلیم و پرداخت گردیده و مبلغ یکصد هزار تومان مابقی از همان زمان تاکنون جهت پرداخت مالیات دارایی و عوارض شهرداری نزد خریدار باقی مانده است. از طرفی در مبیعه نامه تنظیمی عادی، اعلام شده که کلیه مخارج از قبیل شهرداری و دارایی به عهده فروشنده و خرج محضر به صورت نصف بین خریدار و فروشنده تقسیم می شود. شایان یادآوری است که نه خریدار و نه فروشنده تا قبل از سال ۷۶ پس از گذشت هشت سال، جهت انتقال سند رسمی اقدام ننموده و در سال ۷۶ که خریدار و فروشنده به اتفاق به دارایی مراجعه نموده اند، اداره دارایی مالیات ملک فوق را بیش از مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان ارزش مورد معامله تعیین نموده و میزان عوارض شهرداری هم پس از پرداخت مالیات به دارایی تعیین می گردد، در حالی که ارزش ملک مورد اشاره در سال ۷۶ حدود پانزده میلیون می باشد. آیا فروشنده باید عوارض شهرداری و مالیات دارایی را به نرخ زمان انعقاد عقد معامله در سال ۶۸ پردازد یا به قیمت سال ۷۶؟ در حالی که قیمت کل مغازه مورد معامله در سال ۶۸ یک میلیون و یک صد هزار تومان بوده، ولی قیمت و میزان مالیات انتقال سند به نام خریدار از سوی دارایی در سال ۷۶ بیش از مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان تعیین شده است.

ج - اگر فروشنده در تأخیر نسبت به ثبت و پرداخت وجوهی که بر

عده‌اش بوده تقصیر داشته باشد و سبب، تأخیر او بوده، بدهکار مخارج فعلی است، اما اگر تقصیر از ناحیه مشتری باشد و فروشنده حاضر به ثبت و پرداخت مخارج در همان زمان‌های سابق بوده، فروشنده بیش از مخارج زمان سابق را بدهکار نیست و ضامن پول زیادتر، خود خریدار مقصّر است، و ضرر تقصیر افراد به عهده خودشان که سبب ضرر هستند می‌باشد. ۷۸/۱/۲۲

﴿س ۳۷۷﴾ شخصی، جنسی را به صورت نقدی فروخته است، ولی خریدار به علت مشکلاتی که داشته نتوانسته نقداً پردازد و مدت یک سال و نیم گذشته است. با توجه به افزایش قیمت اجناس مذکور، تکلیف خریدار برای پرداخت وجه آن را بیان فرمایید.

ج - معامله‌ای که نقداً انجام می‌شود، فروشنده می‌تواند تا سه روز اگر پول جنس را خریدار نپرداخت، معامله را فسخ نماید و جنس را طلب کند، لیکن در صورت علم به این که حق فسخ دارد، نخواهد که معامله را فسخ کند، فقط پول جنس را طلب دارد، اگر چه قیمت آن بیشتر شده باشد؛ چون خود اقدام به ضرر کرده و خود کرده را تدبیر نیست، ولی خریدار خلاف شرع نموده که پول را به تأخیر انداخته است؛ اما اگر امکان فسخ وجود نداشت، خریدار باید ثمن را به قیمت امروز و قدرت خرید آن در آن روز پردازد تا ضرری به فروشنده وارد نشده باشد. ۸۷/۱۰/۲۱

﴿س ۳۷۸﴾ از شخصی (حقیقی یا حقوقی) جنسی را خریده‌ایم، جنس، تحویل گرفته شده و تمام ثمن معامله پرداخت شده است؛ ولی فروشنده این پول را به حساب بدهی‌های قبلی ما گذاشته، در حالی که جنس را تحویل داده است و مطالبه بدهی جنس فروخته شده را می‌کند. آیا مجاز بوده است این جا به جایی را انجام دهد یا خیر؟

ج - قصد مشتری چون ادای ثمن بوده، معتبر است و محاسبه دیون قبلی توسط فروشنده، خلاف قصد و حدود سلطنت مشتری بر مالش می‌باشد و غیر جایز و غیر نافذ است و مشتری، بدهکار ثمن نیست و دیون قبلی به جای خود باقی است. ۷۸/۳/۸

﴿س ۳۷۹﴾ این جانب در سال ۷۱ تعداد ۲۴ شاخه آهن خریداری کردم و کل وجه آن را به فروشنده پرداخت نمودم، ولی به علت بعضی مشکلات، آهن مذکور، نزد فروشنده به طور امانت، باقی ماند. دو سال بعد، یعنی سال ۷۳، مبلغ یکصد و سی هزار تومان اجناسی شامل میلگرد و نبشی و... از آن فروشنده خریداری کردم، ولی مبلغ فوق را پرداخت نمودم و حسابان تاکنون، بلا تکلیف باقی مانده و هیچ کدام ادعای طلب از یکدیگر ننمودیم. حال پس از چند سال، برای گرفتن ۲۴ شاخه آهن امانت و حساب و کتاب قبلی پیش فروشنده رفته‌ام؛ اما او اظهار می‌دارد که شما مبلغ یکصد و سی هزار تومان اجناسی را که برده‌اید باید با نرخ امروز حساب کنید که طبیعتاً بر اثر تورم، مبلغ بیشتری خواهد شد. وظیفه بنده نسبت به ادعای فروشنده چیست، در حالی که ۲۴ شاخه آهن من به مدت شش سال نزد فروشنده بوده و ارزش آن هم از یکصد و سی هزار تومان بدهی من بیشتر بوده است؟

ج - به نظر این جانب، در غیر قرض، بدهکار باید قدرت خرید پول در تاریخ زمان سابق را بپردازد؛ یعنی اگر کسی جنس را در پنج سال قبل به مبلغ یکصد تومان خریده و آن را تا به امروز نپرداخته، باید قدرت خرید یکصد تومان در پنج سال قبل را بپردازد که قیمت همان جنس در امروز، ظاهراً تأمین کننده این معناست. آری، از زمانی که خریدار به فروشنده گفته پول شما حاضر است، لیکن او مسامحه کرده و نگرفته، تفاوت قدرت خرید از آن زمان به بعد را ضامن نیست و نسبت به جنسی که انسان به طور کلی از کسی خریده و وصول ننموده، آن جنس را طلبکار است، هر چند قیمت، بالا رفته است. آری، اگر قیمت جنس آن قدر تنزل کرده که جنس فعلی، مثل سابق حساب نمی‌شود و تحویل نگرفتن هم به خاطر منع فروشنده از تحویل بوده یا صحبتی نشده، جنس هم حکم همان پول را دارد و به هر حال، مصالحه کردن و جلب رضایت همدیگر را نمودن، مطلوب است.

۷۷/۴/۱۵

﴿س ۳۸۰﴾ فروشنده‌ای کالا را به فروش می‌رساند و یک فقره چک به مدت یک

ماهه یا دو ماهه دریافت می‌نماید. لذا سر موعده، چک وصول نمی‌شود و فروشنده، شخصی را موظف می‌کند تا چک را وصول کند، لذا خریدار کالا به طور مکرر وعده می‌دهد و باز هم خلاف وعده عمل می‌کند و فروشنده، هزینه بسیاری صرف کرایه و سیله نقلیه و پرداخت حقوق به فرد وصول کننده می‌نماید تا وجه را دریافت نماید. با توجه به اینکه دریافت خسارت تأخیر، جایز نیست، آیا فروشنده می‌تواند فقط مبلغ هزینه‌های انجام شده را دریافت نماید یا خیر؟

ج - به نظر این جانب، هر بدهکاری که با قدرت بر ادای دین، ملاحظه و مسامحه در ادا بنماید و سبب ضرر و زیان به طلبکار برای رسیدن به طلبش بشود، مقدار ضرر و خسارت را به خاطر مسبب بودن، ضامن است. بنابراین، مبلغ هزینه شده در مفروض سؤال را طلبکار می‌تواند دریافت نماید.

۷۶/۶/۴

﴿س ۳۸۱﴾ شخصی در زمستان که مثلاً یخچال و کولر ارزان‌تر است، آنها را می‌خرد و نگهداری می‌کند و تابستان سال آینده که قیمت آنها گران‌تر می‌شود، به فروش می‌رساند که معمولاً از این راه، مقداری سود عایدش می‌شود. آیا این طور معامله کردن، حلال است یا خیر؟

ج - حرام نیست.

۷۶/۱۰/۱۸

﴿س ۳۸۲﴾ این جانب جنسی را به قیمت یکصد تومان می‌خرم و یکصد و بیست تومان می‌فروشم. با توجه به تورم بازار، آیا جنس صد تومانی را که مدتی قبل خریده‌ام و الآن قیمت آن در بازار دویست تومان است، می‌توانم دویست تومان بفروشم؟

ج - فروش جنس، مطابق قیمت بازار، شرعاً اشکالی ندارد ولی رعایت انصاف در معامله، نیکو و مطلوب است.

۷۱/۳/۶

﴿س ۳۸۳﴾ میزان سود برای کاسب و مغازه‌دار، شرعاً و عرفاً در شرع مقدس اسلام، چند درصد است؟ آیا با وجودی که قانون و اتحادیه ۲۴ درصد سود برای فروشندگان تصویب نموده است، اگر کاسب از این مقدار، بیشتر سود دریافت بنماید، حلال و جایز است و یا مقدار اضافی از قانون و عرف، حرام است؟ آیا مغازه‌داری که از

تولیدی، اجناس نسیه دو ماهه و چهار ماهه را مقداری بیشتر از نقدی می‌خرد، ولی در موقع فروش، همان قیمت نسیه‌ای را که خریده، به اضافه سود چهل درصد و یا بیشتر، از مشتریان نقداً دریافت می‌نماید، این نوع معاملات چه حکمی دارند؟ می‌گویند که معامله به رضایت طرفین است. با توجه به اینکه فروشندگان و مغازه‌داران، قیمت جنس و سود دریافتی را به مشتری نمی‌گویند، آیا هر مقداری که سود از مشتریان دریافت بنمایند، جایز و حلال است یا خیر؟

ج - صحّت معامله و خرید و فروش نسبت به ارزان و یا گران فروختن و یا سود زیاد بردن، همه و همه، دائر مدار رضایت طرفین است. آری، رعایت انصاف، امری مطلوب است؛ لیکن خلافش موجب بطلان معامله نیست، و ناگفته نماند که غبن در معامله هم سبب خیار فسخ است، نه سبب بطلان معامله.
۷۹/۱۰/۱۴

باب هفتم: انواع بیع

یکم. خرید و فروش اسکناس

﴿س ۳۸۴﴾ آیا فروش اسکناس به اسکناس به صورت نقد و اقساط، مثلاً فروش یکصد هزار تومان نقد به یکصد و ده هزار تومان به طور اقساط ده ماهه، صحیح است یا خیر؟ و آیا فرقی هست بین اینکه هدف از این معامله فرار از ربا باشد؟

ج - اگر هدف از فروش، برای فرار از ربای محرم نباشد، بلکه خریدار اقساطی پول، برای فعالیت اقتصادی و سود بردن می‌خرد و قدرت بر پرداخت اقساط را هم دارد و این چنین فروش‌ها نزد عقلا سبب ظلم اقتصادی و استثمار فروشنده و بهره‌کشی از خریدار نشود و شبیه مضاربه باشد، تا طرفین سودی ببرند، جایز است؛ بلکه اگر کسی قرض به این نحو را که قرض استنتاجی است نه استهلاکی، بگوید مشمول ادله حرمت ربا

نبوده و باعث تباهی اقتصادی و ظلم نمی‌گردد، بلکه سبب رواج آن و معروف می‌باشد، سخن گزاف و بین البطلانی نگفته است. ۷۶/۱۲/۱۴

﴿س ۳۸۵﴾ خرید و فروش پول چه حکمی دارد، مثلاً اگر یک بسته اسکناس ده تومانی، هر عدد پانزده تومان خرید و فروش شود، آیا جایز است؟

ج - با فرض عقلایی بودن، مانعی ندارد و صحیح است. ۸۳/۶/۴

﴿س ۳۸۶﴾ تبدیل پول‌های خارجی به پول رسمی کشور به وسیله صرافان، چه حکمی دارد؟

ج - مانعی ندارد. ۷۸/۱/۱۹

﴿س ۳۸۷﴾ با توجه به نیاز استفاده از تلفن عمومی، داشتن دو ریالی و پنج ریالی ضروری است و از آن جا که اداره مخابرات و بانک‌ها از ارائه دو ریالی و پنج ریالی دریغ می‌کنند، عده‌ای دو ریالی و پنج ریالی را به مبلغ ده یا دوازده ریال در میدان‌های شهر می‌فروشند. خواهشمند است نظر خویش را در خصوص فروش دو ریالی به مبلغ بیشتر، بیان فرمایید. همچنین حکم کسی که با توجه به نیاز، آن را جهت استفاده مکالمه تلفنی می‌خرد، چگونه است؟

ج - مانعی ندارد و خرید و فروش است و مشمول ادله عقود و شرایط؛ و آنچه از حرمت به زیاده و شرایط دیگر که در معامله نقدین گفته شده، مربوط به درهم و دینار رایج بوده که از طلا و نقره تهیه شده و موزون هم بوده و ربطی به نقود جاری در امروز ندارد. ۷۷/۷/۸

﴿س ۳۸۸﴾ خرید و فروش ارز جهت کسب سود و درآمد، چه حکمی دارد؟

ج - خرید و فروش ارز و تحصیل سود، مانعی ندارد و احکام بیع صرف، همچون طلا و نقره بر آن، مترتب نمی‌گردد. ۷۹/۹/۱۳

﴿س ۳۸۹﴾ خرید و فروش اسکناس چه حکمی دارد؟ چک و سفته چطور؟

ج - اگر این نحو کارها برای حيله و فرار از ربایی که از روی ناچاری و ضرورت باشد، مجوز نبوده و حيله بی فايده و باطل است و گرفتن زیاده هم حرام است؛ ولی اگر برای کسب و فعالیت و تجارت

و کشاورزی و غیر آنها باشد که باعث چرخش اقتصاد گردد، جایز و صحیح است.
۸۳/۶/۳

دوم. فروش و تنزیل چک

﴿س ۳۹۰﴾ ۱. آیا خرید و فروش چک‌ها و سفته‌های اشخاص معتبر به شرط عدم امضای ظهر چک یا سفته توسط فروشنده، از نظر شرعی و قانونی جایز است؟
۲. آیا گرفتن تضمین - اعم از سند رسمی، عادی، چک و... - برای چک و سفته‌های مورد معامله (مذکور در سؤال فوق) از نظر شرعی و قانونی جایز است؟
ج ۱ - چون فروشنده چک و سفته، ضامن مبیع است و لذا شرط عدم امضا که به شرط عدم ضمان مبیع بر می‌گردد، شرط مخالف مقتضای بیع است و باطل و موجب بطلان بیع نیز هست؛ چون شرط، به بیع بلا مبیع بر می‌گردد.
ج ۲ - مانعی ندارد، چون مدرکی است برای ضمانتی که ثابت است که از جواب «یک» معلوم شد.

﴿س ۳۹۱﴾ شخصی نیاز به پول نقد دارد و چکی به مبلغ یکصد هزار تومان در دست دارد. آیا می‌توان چک مدت‌دار وی را به مبلغ کم‌تر، نقداً خریداری کرد؟
ج - اگر فروش چک از طرف فروشنده به عنوان یک کار تجاری باشد؛ یعنی با این فروش نفعی عاید او می‌شود و یا لا اقل گرفتار سوددهی به این نحو نمی‌گردد، نمی‌توان گفت حرام است؛ و اما اگر فروشنده نسیه (یعنی فروشنده چک مدت‌دار) به خاطر رفع گرفتاری اقتصادی می‌خواهد این کار را انجام دهد، که نتیجتاً هر روزش بدتر از دیروز و به بدبختی کشیده خواهد شد، - همانند رباهای متعارف در دیروز یا امروز - این‌گونه خریدها حرام و غیرجایز است، و با این حیل، حرمت خوردن ربا بر رباگیرنده حلال نمی‌شود؛ و چگونه می‌توان حرامی را که یک درهمش از هفتاد زنای با محارم در کنار خانه خدا شدیدتر است، حلال نمود، و چگونه لغویت قانون حرمت ربا را - که لازمه حلیت با حيله است، با توجه

به اینکه هیچ تفاوتی از نظر آثار ندارد - می توان پاسخ داد؟ و بالجمله ربا گرفتن از کسی که به خاطر نابسامانی زندگی - که باید به او انفاق و کمک نمود، نه از او گرفت - حرمتش ضروری و شدید است و با هیچ حيله‌ای جایز نمی شود؛ اما سودگرفتنی که برای سوددهنده، عقلایی و اقتصادی و معروف باشد، مشمول ادله حرمت ربا نبوده و حسب عموماً عقود و شروط و تجارة عن تراض، صحیح و نافذ است.

۷۹/۴/۸

سوم. خرید و فروش سهام و اوراق بهادار

﴿س ۳۹۲﴾ دولت برای سرمایه گذاری در طرح‌های مختلف، اقدام به پخش اوراق بهادار می کند که قیمت هر برگه مثل اسکناس در آن درج شده است. در ازای خرید این اوراق، دولت پرداخت پول درج شده در آن را تضمین می کند و همچنین صاحب اوراق می تواند از جوایز قرعه کشی بهره مند گردد. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا خرید این اوراق جایز است یا نه؟ همچنین گرفتن چنین جایزه‌ای چه حکمی دارد؟

۲. اگر قیمت اوراق بهادار در بازار آزاد افزایش یابد و قیمت دولتی آن ثابت بماند، آیا خرید و فروش آنها با قیمت بالاتر جایز است یا خیر؟

ج ۱ - خرید و فروش اوراق بهادار در جمهوری اسلامی به نحو رایج امروز، مانعی ندارد.

ج ۲ - مانعی ندارد، چون یک کسب رایج است و عقلایی می باشد.

﴿س ۳۹۳﴾ خرید سهام شرکت‌های تولیدی و صنعتی از نظر حلال یا حرام بودن چه حکمی دارد؟ و آیا سودی که این شرکت‌ها هر چند وقت یکبار به سهامداران می دهند، حلال است؟ همچنین افزایش قیمت هر سهم در بورس اوراق بهادار آیا حلال است؟

ج - خرید سهام مذکور و سود حاصل از آن و افزایش قیمت سهام، همه و همه حلال است.

۷۶/۱۰/۵

چهارم. بیع حق و امتیاز

﴿س ۳۹۴﴾ در صورت جواز در سؤال ۳۹۳ چنان که اکثر فقها آن را جایز قرار داده‌اند، آیا خرید و فروش امتیاز دوم؛ یعنی فقط شرکت در قرعه کشی که عرفاً یک امتیاز و حق محسوب می‌گردد، جایز است یا نه؟ توضیح اینکه پول صاحب برگه برای خودش محفوظ است و او فقط شماره برگه را به کسی واگذار می‌کند و در صورت در آمدن آن شماره در قرعه کشی، جایزه آن را به خریدار امتیاز دوم می‌پردازد، و در صورت در نیامدن اسم در قرعه کشی هیچ حقی بر فروشنده امتیاز ندارد؟

ج - خرید و فروش حق امتیاز به خاطر حقیقتش و ارزشش، جایز است.
۷۷/۶/۲۹

﴿س ۳۹۵﴾ کسی که مبلغی را به مدت معینی در بانک گذاشته و امتیاز وامی را به دست آورده، آیا فروختن آن امتیاز به دیگری جایز است؟

ج - مانعی ندارد، مانند حق التحجیر و... است که قابل معامله است.
۷۸/۵/۹

﴿س ۳۹۶﴾ آیا می‌توان ورقه‌های وام را به عنوان اوراق بهادار به فروش رساند [تا جایگزین کارمزد گردد]؟

ج - مانعی ندارد؛ چون برگشت این گونه فروش‌ها به گران فروختن کاغذ می‌باشد، یعنی کاغذ را گران می‌فروشند.
۷۶/۴/۱۱

﴿س ۳۹۷﴾ آیا حقوق، مثل حق سرقفلی، حق التألیف، حق اختصاص و... و امتیازاتی مثل امتیازات آب، برق، تلفن و... را می‌توان به عنوان مبیع قرار داد؟

ج - آری، قابل بیع و مبادله است؛ چون آنچه در مبیع و بیع شرط است، مالیت مثنی و دارای ارزش بودن آن است؛ چه عین باشد و چه حق و چه دین، و چه غیر آنها از اموری که مالیت دارند. وقتی که معامله روی چیزی، عقلایی باشد، لابد دارای مالیت و ارزش است؛ وگرنه عقلایی نیست.
۷۹/۱۰/۱۲

﴿س ۳۹۸﴾ شرکت مخابرات امتیاز تلفن همراه را پیش فروش می‌کند که پس از مدتی آن را تحویل دهد. در این موقع قیمت آن مثلاً دو برابر است. آیا با توجه به فرمایش حضرت امام خمینی علیه السلام که ربا آن است که پول به جای انسان کار کند، می‌توان چندین امتیاز تلفن همراه را برای استفاده مالی خریداری کرد؟ و با توجه به اینکه از امام صادق علیه السلام نقل شده که سود تجارت پیشکار خود را - که با فروش گندم به دو برابر قیمت در شهری که محتاج آن بودند، به دست آمده بود - به دور افکند و فرمود: «ما به این‌گونه پول‌ها نیازی نداریم»، آیا عمل فوق، صحیح است؟ همچنین مقصود از مال حلال طیب چیست؟ آیا این عمل، سود طیب خواهد داشت؟

ج - خرید و فروش حق امتیاز، به خاطر حقیقتش و ارزشش، جایز است و مسئله انصاف و رعایت آن، که در سؤال آمده، امر دیگری است که با توجه به مقررات خرید و فروش امتیازها و با توجه به اینکه کار برای فرار از حرام است، امثال کار ذکر شده در سؤال، مشمول آن نیست. از این جهت و یا به جهتی که در آخر سؤال در مورد سود حلال آمده، و سوسه به خود راه ندهید و کار را برای خود و عائله مشکل نسازید که اسلام، دین سهل و آسانی است و توسعه در معیشت، امری مطلوب و مرغوب است.

۷۹/۳/۱۲

پنجم. بیع نقد و نسیه

﴿س ۳۹۹﴾ شخصی مقداری پسته را که بنا به اظهار فروشنده در انبار وی موجود بوده، خریداری نموده و ثمن آن را طی چک، تحویل داده و تحویل پسته مبیعه، عندالمطالبه خریدار بوده است، و متعاقباً فروشنده اولیه، همان پسته مبیعه را که در انبار خود بوده، مجدداً از خریدار اولیه خریداری نموده و ثمن آن را نیز طی چک تحویل داده است و همان طور که عرض شد، حسب الاظهار فروشنده اولیه پسته مبیعه، در انبار خود وی و تحویل مشارالیه بوده است، بنا به مراتب گفته شده، آیا این نوع معاملات، ربوی محسوب می‌گردند یا خیر؟

ج - خرید کالا به طور نقد و فروش دوباره به همان فروشنده قبلی به صورت نسیه، اگر برای فرار از ربای محرم، یعنی ربای استهلاکی و ضروری نباشد، مانعی ندارد؛ و گرنه حرام و نادرست است و حیل شرعی نمی تواند حرمت ربای حرام را از بین ببرد.

﴿س ۴۰۰﴾ این جانب با دو نفر دیگر از همکاران، جمعاً مبلغی حدود سه میلیون و پانصد هزار تومان، قرار داده ایم و با آن، کالای قسطی در اختیار همکاران قرار می دهیم. شکل کار، بدین گونه است که طبق درخواست همکاران، کالا را نقداً از بازار می خریدم و با همان قیمت، به اضافه کرایه حمل آن با متقاضیان حساب می کنیم، یک سوم قیمت کالا را نقداً دریافت می کنیم و بقیه را به اقساط و سود سه در صد از آنها می گیریم. طبیعتاً هر قدر تعداد ماه ها بیشتر یا کم تر شود، سود آن نیز تغییر می کند. آیا این نوع کار از نظر شرعی ایراد دارد یا خیر؟

ج - فروش جنس به طور نقد و یا نسیه و اقساط، و یا نقد و اقساط که در سؤال آمده، معامله مشروعه است و مانعی ندارد و همان طور که در سؤال آمده، باید اقساط و قیمت، هنگام معامله، روشن و معلوم باشد، هر چند زیاده از قیمت نقد محاسبه شود، چون محاسبه و سود اضافه در معامله، ربا نیست. حرمت ربا و سود اضافه، مخصوص قرض استهلاکی است.

﴿س ۴۰۱﴾ این جانب ساکن خانه ای هستم که در سال ۱۳۶۲ پدرم که مالک آن بوده اند به شخص ثالثی فروخته است، کل مبلغ خانه، چهار و نیم میلیون تومان بوده که خریدار، مبلغ سه میلیون تومان آن را پرداخت می نماید و بقیه آن (یعنی یک و نیم میلیون تومان) را در قرارداد متعهد می شوند که یک سال بعد بپردازد. به همین منظور، چکی بدون تاریخ به پدرم می دهد؛ اما از آن زمان تا کنون، پانزده سال می گذرد و ایشان، تقاضای تخلیه نموده است و بدون هیچ دلیلی در دادگاه، وانمود به رهن نموده است، در صورتی که اصلاً مسئله رهن در بین نبوده، بلکه تخلف از شرط نموده است، آیا این معامله از نظر شرعی فسخ می باشد یا خیر؟

ج - معامله‌ای که به صورت نقد و نسیه مدّت دار به طور قطعی انجام بگیرد، نافذ و لازم است؛ لیکن مشتری اگر مبلغ نسیه را در موعدش نپردازد، با بیع، پول نسیه خود را به ارزش زمان تخلّف، طلبکار است؛ یعنی در مفروض سؤال، قدرت خرید یک و نیم میلیون تومان چهارده سال قبل را طلبکار است. ۷۸/۴/۳۰

﴿س ۴۰۲﴾ اگر جنسی را به صورت اقساط و با قیمت بیشتر بفروشیم و خریدار، بعد از پرداخت بعضی اقساط، بخواهد بدهی خود را تسویه نماید، آیا می‌توان مبلغی را از سود آن کم کرد و باقی مانده را نقداً از او گرفت؟

ج - مانعی ندارد و قسمتی از معامله به نقد تبدیل شده است. ۷۷/۳/۳۱

﴿س ۴۰۳﴾ فروشنده کالایی که عمده فروشی می‌کند، در زمان فروش کالا با خریدار طی می‌کند که قیمت کالا بستگی به مدّت خرید دارد و خریدار، قبول می‌کند و چک آن را پرداخت می‌کند. لذا سر موعد تاریخ چک اظهار می‌دارد که هنوز، کالا را نفروخته‌ام و یا اینکه توانایی پرداخت چک در تاریخ مقرّر را ندارم و می‌خواهم به مدت سه ماه دیگر، تاریخ چک را تمدید کنم و چک قبل را از فروشنده دریافت می‌کند و یک فقره چک به مبلغ بالاتر می‌دهد. آیا این نوع معامله جایز است یا خیر؟

ج - با فرض موجود بودن جنس‌ها، راه شرعی، آن است که معامله قبلی فسخ شود و دو مرتبه از فروشنده به قیمت مورد تراضی طرفین خریداری شود، و راه دیگر آن است که در هنگام معامله قبلی در ضمن معامله، شرط شود که اگر پرداخت ثمن از زمان معین تأخیر افتد، مقدار معینی برای مدّت معین از باب ضرر و زیان و خسارت تأخیر تأدیه بدهکار باشد، همانند شرطی که در بانک‌ها دارند. ۷۷/۱۲/۱۱

﴿س ۴۰۴﴾ اگر فردی تعدادی قالی یا جنس دیگری را به صورت نقد بخرد و بلافاصله به خود فروشنده به صورت اقساط چند ماهه بفروشد، یا او را وکیل

نماید تا قالی‌ها را به دیگری به صورت اقساط بفروشد، با توجه به اینکه فروش قسطی، مبلغی بر جنس می‌افزاید - مثلاً قیمت بیست تخته قالی نقداً ششصد هزار تومان است و اقساط، با توجه به ماه‌ها اضافه می‌گردد و مثلاً سه ماهه هفتصد هزار تومان به فروش می‌رود - و در ضمن، ما علم به این مطلب هم داریم که همین جنس یا در مثال، قالی‌ای که خرید و فروش نموده‌ایم، احتمال دارد به فرد دیگری نیز به همین صورت یا به صورت عکس مطلب فوق خرید و فروش شده باشد، حکم شرعی مسئله چیست؟

ج - خرید و فروش به نحوی که در فرض سؤال آمده را نمی‌توان گفت حرام است؛ لیکن نباید به صورت کار و شغل در آید، که در این صورت، اگر حیلۀ برای فرار از ربای استهلاکی باشد، حرام است و جایز نیست.

۷۶/۴/۸

﴿س ۴۰۵﴾ چنانچه یک فرد یا مؤسسه مالی، ضمن عقد قرارداد فروش اقساطی، شرط نماید که به شرطی برای شخص مقابل، اقدام به خرید نقد و فروش نسیه می‌کند که این فرد، مبلغی معین را برای مدت مشخص به صورت قرض الحسنه به مؤسسه قرض دهد. این امر چه حکمی خواهد داشت؟

ج - چون این گونه قراردادها برای چرخش اقتصاد است و باعث بیچارگی خریدار نمی‌شود، مانعی ندارد و جزء حیل ربای حرام نمی‌باشد تا حرام باشد.

۸۱/۱/۲۱

﴿س ۴۰۶﴾ در قرارداد بیع یک باب خانه چنین قید شده است «توضیح اینکه مبلغ کل مورد معامله نهصد و پنجاه هزار مارک، وجه رایج کشور آلمان تعیین شد و توافق گردید که مبلغ بیعانه بر اساس نرخ روز مارک محاسبه و الباقی از معامله به صورت مارک آلمان در روز انتقال قطعی سند در دفترخانه پرداخت خواهد شد». نظر به اینکه تاریخ وقوع عقد، مشخص نیست و مبلغ بیعانه پنجاه میلیون تومان بوده که توسط بایع وصول نشده است و تاریخ تنظیم سند در دفترخانه نیز بین طرفین، مشخص و معلوم نشده است. اولاً، با توجه به عدم تعیین تاریخ حضور در دفترخانه و

طبیعتاً نامشخص بودن زمان پرداخت باقی ماندهٔ ثمن، آیا جهل به مدّت، باعث جهل به میزان ثمن می‌شود یا خیر؟ و در این فرض آیا معاملهٔ مذکور صحیح است یا باطل؟ ثانیاً، نظر به عدم تعیین قیمت مارک در زمان معامله و عدم وجود تاریخ مشخص و نوسان قیمت مارک در هر روز، آیا جهل به قیمت مذکور باعث جهل به ثمن و بطلان معامله خواهد شد یا خیر؟ ضمناً چک پرداخت شده بابت بیعانه که وصول نشده است نیز فاقد تاریخ پرداخت بوده و مبلغ آن مارک، محاسبه نشده تا باقی ماندهٔ ثمن معلوم شود.

ج - ناگفته نماند که تعیین قیمت با یک پول خارجی، اگرچه با نوسان قیمت با پولهای رایج دیگر مواجه گردد، از مصادیق جهل به قیمت نیست و سبب غرر در بیع نمی‌گردد. آری، معین نبودن زمان پرداخت بقیهٔ ثمن به خاطر جهل مدّت نسبه، باعث غرر در معامله است و بیع محقق نمی‌شود.
۸۰/۷/۷

﴿س ۴۰۷﴾ اگر فروشنده به مشتری بگوید این برنج از قرار هر کیلو ۱۲۰ تومان است و اگر الآن نمی‌توانید بپردازید در پایان ماه پول آن را کیلویی ۱۳۰ تومان بپرداز، این معامله چه حکمی دارد؟

ج - اگر در هنگام معامله معلوم باشد که جنس، مورد معامله نقد انجام گرفته یا نسبه، مانعی ندارد و ربا هم نیست؛ اما اگر فروشنده و خریدار ندانند که بنا است نسبه باشد و گران‌تر و یا نقد و ارزان‌تر، معامله به خاطر غرر و جهالت، باطل است.
۷۱/۶/۱۸

﴿س ۴۰۸﴾ آیا برنج را مثلاً می‌توان در تاریخی فروخت و بعد از گذشت چهارالی پنج ماه از تاریخ فروش به قید مفاد قرارداد، قیمت آن را دریافت کرد؟ (با توجه به اینکه در خلال این پنج ماه، نوسان قیمت برنج هم قابل ملاحظه است).

ج - قیمت جنس، هنگام فروش باید معین باشد و نمی‌توان چیزی را در یک زمان فروخت که بعد، قیمتش معلوم می‌شود. این گونه معامله، غرری و باطل است.
۷۶/۱/۸

﴿س ۴۰۹﴾ برخی از افراد اجناسی را از مغازه‌دار به مرور خریداری می‌کنند، در حالی که پول آن را نمی‌پردازند و در مورد قیمت و مدت آن نیز صحبتی نمی‌کنند، بلکه قرار بر این است که با رضایت طرفین، چند روز بعد، خریدار پول آن را بپردازد. آیا این معامله صحیح است یا خیر؟ اگر مصالحه باشد، چگونه؟

ج - اگر مصالحه باشد، صحیح است؛ و اگر بیع هم باشد چون نقد است، لیکن فروشنده راضی به تأخیر است، مانعی ندارد و صحیح است.
۷۵/۱۰/۴

ششم. بیع سلف

﴿س ۴۱۰﴾ بعضی از کارخانه‌جات، در جراید آگهی می‌نمایند که موتور سیکلت یا ماشین، پیش فروش می‌کنند و قرار می‌گذارند ظرف مدت یک سال، تحویل دهند؛ ولی قیمت مورد معامله را مشخص نمی‌کنند، چرا که در قرارداد ذکر می‌نمایند قیمت مورد معامله، به قیمت یک سال دیگر است که معلوم نیست چقدر است؛ منتها از قیمت بازار که در یک سال آینده هست، بیست در صد کم‌تر می‌دهیم و بابت انجام عقد قرارداد، مبلغی را دریافت می‌نمایند تا مورد معامله، قطعی شود. آیا این نوع معامله که هنوز مورد معامله تحویل گرفته نشده و همچنین قیمت قطعی آن تا یک سال دیگر معلوم نیست، شرعی و جایز است یا خیر؟

ج - چون ظاهر این گونه معامله‌ها به صورت مشارکت است نه بیع سلف، مانعی ندارد.
۷۶/۱۰/۴

﴿س ۴۱۱﴾ حکم معامله سلف، در چه صورتی حلال و در چه صورتی حرام است؟
ج - معامله سلف، شش شرط دارد اگر مراد از معامله حلال، معامله صحیح باشد:

۱. خصوصیات را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند، معین نمایند تا برای مشتری مجهول نباشد.
۲. پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت

راه به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد.

۳. مدت را کاملاً معین کنند.

۴. وقتی را برای تحویل جنس، معین کنند که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود.

۵. بنا بر احتیاط واجب، جای تحویل جنس را معین نمایند؛ ولو اینکه از حرف‌های آنها جای آن معلوم شود.

۶. وزن یا پیمانه آن را معین نمایند.

۷۸/۱۲/۷

﴿س ۴۱۲﴾ آیا کسی می‌تواند به یک بیمارستان خیریه، کلیه‌ها و قلب و چشم خود را

به عنوان بیع سلف بفروشد؟

ج - باطل است؛ چون غرری است و در بیع سلف، مانند نسیه باید مدت

معلوم باشد و چه امری مجهول‌تر از مرگ، متصور است. ۷۶/۱۰/۲۰

﴿س ۴۱۳﴾ شخصی یک واحد آپارتمانی در طبقه سوم یک مجموعه را که هنوز

ساخته نشده، اما نقشه آن طرح‌ریزی شده، به دیگری به عنوان عقد بیع واگذار می‌نماید.

آیا این عقد بیع، صحیح است یا باطل؟ اگر باطل است، آیا می‌توان تحت عنوان عقد

دیگری یا قراردادی دیگر، انتقال را صورت داد که الزام‌آور باشد یا خیر؟ آیا

می‌توان تملیک مورد معامله (مبیع) را در عقد، به دو ماه یا بیشتر از زمان عقد موکول

نمود یا به محض انعقاد عقد، تملیک مورد معامله نیز صورت می‌گیرد؟ با توجه به فرض

سؤال فوق، آیا می‌توان در عقد بیع، تملیک را موکول به موجود شدن مورد معامله (مبیع)

نمود یا خیر؟

ج - سؤال و منشأ شبهه، روشن نیست؛ چون یکی از معاملات صحیح و

درست، بیع سلف است در مقابل بیع نسیه؛ و در بیع سلف، مانند بیع عین

موجود، همه شرایط صحّت بیع از عدم غرر و کمال متعاقدين باید رعایت

شود، و تنها تفاوتش در موجود نبودن مضمن است و بنابراین، ملکیت از

همان حال تحقق بیع سلف، مانند بقیه بیع‌ها محقق می‌شود؛ لیکن ظرف

۷۸/۸/۱۴

ملک، ذمه فروشنده است.

﴿س ۴۱۴﴾ بایعی عهد کرده که در فلان روز، صد تُن برنج به مشتری تحویل دهد و ضمناً شرط شد که در صورت عدم تعهد از ناحیه بایع، او مبلغی را بپردازد. بایع باگران شدن برنج به این نتیجه رسیده که اگر به تعهد خود عمل ننماید و وجه التزام را بپردازد، سود کلانی از این صد تُن نصیب او می‌شود و مشتری هم در اثر نقض تعهد بایع، به علل گوناگون، ضررهای زیادی را متحمل می‌گردد. در این صورت، آیا با تخلف از تعهد باید جبران ضرر مشتری را هم بپردازد یا فقط وجه التزام را بپردازد؟

ج - اگر معامله سلف را با رعایت همه شرایط سلف انجام داده‌اند و مشتری، پول را به بایع داده و اسقاط خیار هم کرده‌اند، معامله قطعی است و باید جنسی را که فروخته، تحویل مشتری بدهد و اگر نداد، مشتری حق فسخ دارد و خسارت وارد شده بر مشتری را ضامن است؛ ولی اگر مجرد تعهد بوده، به این معنا که قرار گذاشته‌اند که بایع بعد از مدتی مبیع را تحویل مشتری بدهد و پول آن را هم بعداً بگیرد، معامله باطل است و مشتری چیزی از بایع، طلبکار نیست. ۷۱/۶/۳۱

هفتم. بیع شرط

﴿س ۴۱۵﴾ شخصی زمین موروثی پدری خود را در مدت دو سال به طور بیع شرط فروخته است. بعد از گذشت هشت سال، ادعا نموده که پول را شش سال قبل به مشتری داده و معامله زمین موروثی پدری خود را فسخ می‌کند. آیا مدعی، حق خیار فسخ را دارد یا خیر؟

ج - سؤال ابهام دارد و به هر حال به نظر می‌رسد نفس رد ثمن، فسخ معامله است به نحوی که مَنْ له الخیار هر زمانی که بخواهد، حق فسخ دارد، مگر آنکه مَنْ علیه الخیار تقاضای تعیین تکلیف بیع را نماید؛ و اگر مراد از سؤال، سماع دعوا و عدم سماع دعوا می‌باشد، دعوا احتیاج به اثبات دارد. ۸۳/۶/۳

﴿س ۴۱۶﴾ در صحّت بیع شرط، پس از انقضای مدّت شرط شده، آیا قبض و اقباض و تصرّف مشتری در مبیع، شرط است؟ و در صورت نبودن این دو امر، آیا معامله باطل است؟

ج - پس از مدت شرط شده، معامله لازم است، و قبض و اقباض یا تصرّف مشتری، شرط نیست.
۶۹/۱۲/۲۱

﴿س ۴۱۷﴾ این جانب منزل خود را به مبلغ دویست هزار تومان و به مدت دو سال با یک نفر، بیع شرط کردم، مشروط بر اینکه بعد از اتمام مدّت قرارداد، پول را پرداخت کنم و منزل را تحویل بگیرم، ولی بعد از گذشت یک سال از قرارداد، مشتری تقاضای صد هزار تومان، یعنی نصف ثمن را کرد و بنده هم مبلغ درخواست شده را با رضایت کامل به ایشان پرداخت نمودم. اکنون بعد از گذشت مدّتی، مشتری ادعای لزوم بیع نسبت به کل را دارد، در حالی که نصف ثمن پرداخت شده، حدود پنج سال نزد مشتری باقی مانده و در آن پول تصرّف کرده است. آیا مشتری قبل از اتمام مدّت قرارداد، حقّ مطالبه نصف یا کلّ ثمن را داشته است یا نه؟ و اگر نداشته و طلب کرده و بایع هم پرداخت نموده، آیا این عمل دلیل بر فسخ است یا اینکه فسخ باید با لفظ خاص انجام بگیرد؟ و آیا دلالت بر فسخ کل دارد یا بعض، و پولی که تا هنگام تخلیه منزل نزد بایع مانده، آیا نزد او امانت است؟ و اگر بایع تا مدّت معین نتوانست باقی پول را پرداخت کند، آیا معامله نسبت به نصف، لازم می‌گردد یا خیر؟

ج - ظاهراً پیشنهاد مشتری به ردّ نصف پول داده شده، قبل از رسیدن زمان خیار، و قبول بایع، به طور کلی فسخ بیع شرط قبلی است؛ و رضایت به بیع شرط در نصف مدّت به نصف ثمن، بیع دیگری است که محتاج به انشای مجدد است که آن هم تحقق پیدا نکرده، و اگر بگوییم انشا با معاطات بوده، حدّ اقل، شرط انشا نداشته است «ما قصد لم ینشأ و ما انشأ لم یقع»، پس بیع دوم، باطل است و پول، نزد بایع امانت است و تصرّف وی در آن جایز و خانه نیز در زمان ردّ نصف ثمن، ملک بایع شده است.
۷۱/۹/۱۵

هشتم. بیع کالی به کالی

﴿س ۴۱۸﴾ بیع کالی به کالی چه نوع بیعی است و حکم آن در شرع و حقوق موضوعه

چیست؟

ج - در تفسیر آن گرچه اختلاف وجود دارد، ولی بعضی از فقها آن را تفسیر کرده‌اند به بیع دین ثابت به دین ثابت، و بعضی هم تفسیر نموده‌اند به بیعی که ثَمَن و مَثْمَن، هر دو نسبی باشد و به هر حال بیع دین به دین، باطل است؛ و اما بیع کالی به کالی به تفسیر دوم حسب عمومات و قواعد، صحیح است و دلیلی بر بطلانش دیده نمی‌شود و «نهی النبی عن بیع الدین بالدین» ظاهر است در دین فعلی حسب ظهور عناوین در فعلیت؛ یعنی چیزی که قبل از بیع و شراء، دین بوده و در بیع کالی به کالی چنین دینی وجود ندارد، گرچه بعد از بیع، بیع الدین بالدین می‌شود. ۸۳/۶/۶

﴿س ۴۱۹﴾ شخصی مبلغی بدهکار است و در موعد مقرّر از پرداخت بدهی عاجز است، لذا یک فقره چک مشتری را به طلبکار می‌دهد که ایشان هم قبول می‌کند به شرط اینکه کم‌تر محاسبه کند و بدهکار هم راضی می‌شود، آیا این عمل شرعی است یا خیر؟ حال اگر چک مشتری نباشد و چک شخص بدهکار باشد و آن را برای سه ماه دیگر بدهد، آیا باز هم می‌تواند آن را به قیمت کم‌تر محاسبه کند یا خیر؟

ج - چون مبلغ پرداختی در هر صورت، زیاد بر دین است و لذا حسب نص و فتوا ربا محسوب می‌شود و معامله روی پول‌ها هم که به عنوان چک انجام می‌گیرد، دین به دین است و هیچ یک از عوضین نقد نمی‌باشد، باطل است، و راه فرار و حيله هم نبوده و در این احکام فرقی بین چک شخص بدهکار و دیگری نیست. ۷۷/۴/۶

نهم. بیع زمانی

﴿س ۴۲۰﴾ در بخش عقود، فروش یک ملک به صورت فصلی «زمانی» به چند نفر چه حکمی دارد؛ مثلاً ملکی به چهار نفر فروخته شده و این ملک در هر فصل سال، در اختیار مالک همان فصل باشد که خودش استفاده کند یا اجاره دهد و...؟

ج - عقلایی و صحیح می باشد و مشمول اطلاقات بیع و تجارت و عقود و شروط است.
۸۴/۴/۱۲

دهم. بیع نقدین

﴿س ۴۲۱﴾ بنده مبلغ قابل توجهی طلا را طی حدود چهار سال به فردی فروخته ام و به قیمت نرخ روز طلا، از نامبرده چک دریافت نموده ام، قسمتی از آن طلاها را پس از کسر اجرت، بعد از ۲۴ ساعت - چنان که عُرف و روال بازار طلا فروشی است - بارضایت فرد مذکور مجدداً از نامبرده خریداری نمودم و پول آن را نقداً به وی پرداخت کردم و قسمت دیگری از آن طلاها نیز در جاهای دیگر به فروش رسیده است. اکنون بعد از گذشت چند سال، فرد مذکور مرا متهم به معامله نامشروع «رباخواری» نموده است، آیا این معامله ربوی است؟

ج - اگر در ضمن معامله اول، شرط خرید مجدداً از او نکرده بودید و پس از فروش طلاها، شما هم به عنوان یک مشتری جدید آن را خریداری نمودید، مانعی ندارد و معامله غیر ربوی و صحیح است.
۸۱/۱/۶

﴿س ۴۲۲﴾ معامله طلا با طلا با افزایش قیمت، چه حکمی دارد؟ راه حل شرعی این نوع معاملات چیست؟

ج - اگر به منظور خرید و فروش طلا با زیاده باشد، حرام است، راه حل این است که طلا را فروخته و طلای دیگر خریداری شود.
۸۱/۲/۱۱

﴿س ۴۲۳﴾ آیا معاوضه طلای شمش با طلای ساخته، با اضافه کردن چیزی به عنوان اجرت ساخت، صحیح است یا نه؟

ج - اگر مقدار جنسی را که ارزش و قیمت بیشتری دارد، به جنسی که

ارزش و قیمت کمتری دارد، بفروشد، به صورتی که این گونه معامله، باعث رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی و عرفاً منکر و باطل و ظلم بر کسی که اضافه پرداخت کند، باشد، ربا و حرام است؛ و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان، هفتاد مرتبه با محرم خود، زنا کند و در معامله ربوی فرقی نمی‌کند که از دو جنس باشند، مثل طلا و نقره و یا از یک جنس باشند، مثل طلا.

۷۹/۱۰/۴

باب هشتم: توابع مبیع

﴿س ۴۲۴﴾ در منطقه‌ای در جنوب خراسان، قبل از انقلاب اسلامی، املاک، اصلاحات ارضی شده؛ ولی بعد از انقلاب، املاک به صاحبانش برگشته و فعلاً آن را در اختیار دارند. در کنار املاک روستا، املاک دیگری وجود دارد که به صورت جلگه در محدوده همین روستاست و با چاه عمیق، مشروب می‌شود که فعلاً شرکت سهامی زراعی مدیریت آن را به عهده دارد و برای مالکین محل، به اندازه مالکیت آب روستا، از جلگه برایشان سهم قائل شده‌اند و هر ساله، مبلغی به عنوان سود سهام، از طرف شرکت سهامی زراعی به آنها پرداخت می‌گردد. اگر شخصی مقدار پنج فنجان آب روستا را بفروشد و در سند هم از سود سهام جلگه نامی نبرد، آیا اگر مشتری مدعی شود که سود سهام مقدار آبی را که خریداری کرده است مالک است، فروشنده، سود سهام را باید به او بدهد و از قبیل تبعیت است یا خیر؟

ج - در مثل عقد بیع، غیر از عین مبیع، اشیائی که عرفاً و شرعاً تابع مبیع است - به نحوی که برای فروش آن اشیا، قصد بیع جداگانه و حتی توجه به آنها هم در هنگام بیع لازم نیست - به حکم تبعیت، جزء مبیع است و به مشتری منتقل می‌شود، مانند در و پنجره و میخ‌های ثابت دیوار و یا چاه‌های آب داخل منزل؛ و اما اشیای جداگانه‌ای که به باع و فروشنده مربوط است - ولو به قدر سهمش در مثل بیع و غیر بیع، از عقود - تابع مبیع

نیست و مالکیت مشتری عین مبیع، نسبت به آن اشیا، جداگانه احتیاج به انشا و قصد دارد و حکم بقیه اموال بایع، مانند خانه‌اش را دارد که قطعاً به مشتری آب، منتقل نمی‌شود.

۷۶/۷/۲۱

﴿س ۴۲۵﴾ مالکیت عین ملکی در سال ۱۳۶۸ به چهار نفر انتقال قطعی یافته و در ضمن سند رسمی، انتقال حق عمری مادام‌العمر نیز برای شخص ثالثی در همین ملک، منظور گردیده است. چهار نفر مالک با وکالت دادن به شخص ثالث، عین ملک را در تاریخ مؤخر به دیگری فروخته‌اند، بدون اینکه در مبایعه‌نامه، ذکر از واگذاری و فروش حق عمری فرد ثالث شده باشد. اینک خریدار عین ملک، مدعی است که چون دارنده حق عمری، وکیل مالکان در فروش عین ملک بوده، بنابراین، حق عمری خود را نیز با وجود عدم تصریح در مبایعه‌نامه، واگذار نموده است. آیا فروش عین ملک با واگذاری حق عمری، ملازمه دارد؟ یا حق عمری، مالکیت مستقلی است که می‌تواند به صورت علی‌حده مورد بیع و شراء واقع شود؟

ج - چون ظاهر و تعارف و عادت در هر فروش و بیعی، فروش عین با منافع است و فروش عین بدون منفعت، بر خلاف قاعده و تعارف و محتاج به ذکر در عقد می‌باشد، بنابراین، قول مشتری که مورد بیع، عین و منفعت، هر دو بوده و رضایت مالک‌های عین، بالوکاله و مالک منفعت هم بالاصاله حاصل شده، حسب ظاهر، مسموع است تا خلافش ثابت گردد، و نمی‌توان به محض دوئیت در مالک عین و منفعت، عادت و تعارف را از حجیت ساقط نمود.

۷۷/۳/۲۹

باب نهم: وجه التزام در بیع

﴿س ۴۲۶﴾ در قراردادی آمده است که مورد معامله، ملک سرفقلی یک باب مغازه از مجتمع در دست احدائی است که ابعاد و توصیفات آن، طبق نقشه به رؤیت خریدار رسیده و کل وجه آن، نقداً به فروشنده پرداخت شده و ۲۴ ماه بعد از تاریخ قرارداد، مغازه

تحویل خریدار داده شود. در شروط ضمن عقد بیع چنین آمده:

۱. کلیه هزینه‌های مغازه، اعم از مالیات، دارایی و... به عهده فروشنده است.

۲. خریدار، حقّ خیار فسخ دارد.

۳. فروشنده در صورت انصراف از معامله، می‌باید در تاریخ معین، مبلغ ده میلیون تومان طی چکی به تاریخ مقرر به خریدار بپردازد، و در صورتی که چک در تاریخ معین، محل نداشته باشد، فروشنده هیچ‌گونه حقّی به مورد معامله ندارد و مغازه در ملکیت خریدار است.

۴. کلیه اختیارات بیع، خصوصاً غبن، ولو بلغ ما بلغ، در ضمن عقد بیع، از فروشنده اسقاط شد. آیا این‌گونه معامله کردن، صحیح است؟

ج - این‌گونه بیع‌ها و شراها، مانند بقیه معاملات و بیوع، صحیح و لازم است و شرط پرداخت مبلغی بر فروشنده، اضافه بر اصل ثمن با فرض انصراف او و تصمیم بر فسخ شرط، امر مشروع و صحیح است، چون برگشتش به پرداخت وجهی از طرف فاسخ است به مفسوخ علیه، به خاطر جبران فشارها و مشکل‌ها و ضررهایی که متوجه مفسوخ علیه می‌شود. آری، شرط فسخ مع الزیاده باطل است به خاطر منافات فسخ با زیاده ثمن؛ و اما بقیه شروط که در مبایعه نامه آمده، با داشتن مدت و عدم ضرر، به خاطر معلوم بودن مخارج حسب متعارف و یا جهات دیگر نیز صحیح و نافذ است.

۷۶/۱۱/۱۶

﴿س ۴۲۷﴾ در قراردادی آمده است: فروشنده... خریدار... مورد معامله... بها...

شرایط...

۵. هر یک از طرفین که از معامله منصرف شده و یا نکول نمودند، ده میلیون ریال به

طرف دیگر به عنوان خسارت باید بپردازد.

۷... اسقاط کافه اختیارات خصوصاً خیار غبن، از طرفین مورد معامله، شرعاً و قانوناً

به عمل آمده است و جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای نبوده و نیست.

با توجه به بند ۵ و ۷ قرارداد، آیا مبایعه‌نامه مذکور نافذ است و طرفین، کافه

خيارات را اسقاط کرده‌اند یا خیر؟ آیا اصل معامله صحیح است؟ و بنا بر وجه صحّت، آیا فروشنده حقّ فسخ دارد یا خیر؟ و دو بند مذکور در قرارداد چگونه قابل جمع هستند؟

ج - آنچه در قولنامه‌ها و مبیعه‌ها شرط می‌شود که برگشت آن به جبران خسارت طرفی است که علیه او فسخ انجام گرفته، شرطی است نافذ و لازم‌العمل؛ و اسقاط کافهٔ خيارات منافاتی با شرط مرقوم نداشته و ندارد، چون موضوع اسقاط خيارات، خيارات مجعوله یا مشروطه است که با جعل شارع یا رضایت طرفین شرط، محقق شده باشد نه مانند شرط جبران خسارت که یک امر خاصّی است و یک قرارداد معتبر که برای جلوگیری از فسخ و ضرر و زیان، شرط شده است؛ و ناگفته نماند که اگر برای این گونه شرط‌ها مدّت، معین شده باشد، همان مدّت معتبر است و اگر معلوم نشده باشد، منصرف به متعارف یعنی حدود دو ماه و سه ماه است، و یا تا زمانی که مقدار معین شده به عنوان جبران خسارت، جبران کننده باشد، نه باگذشت چند ماه، چه رسد به یک سال که با تفاوت قیمت‌ها مقدار ذکر شده در قرارداد، جبران کنندهٔ یک ششم خسارت‌ها نبوده، چه رسد به کلّ خسارت، بنابراین به نظر این جانب، قطعاً باگذشت شش ماه، آن شرط از اعتبار ساقط است و طرف نمی‌تواند با پرداخت خسارت چه رسد به خسارت معین، عقد را فسخ نماید، و فسخش کان لم یکن می‌باشد.

۷۸/۴/۱

﴿س ۴۲۸﴾ در قراردادهایی که امروزه مرسوم شده است، مبلغی را به عنوان پشیمانی یا وجه التزام در ضمن عقد، شرط می‌کنند. آیا اخذ این وجه از نظر شرعی حلال است یا خیر؟ به چه صورت باید عمل شود؟

ج - این گونه شرط‌ها در حقیقت همان جبران خسارت است و یا برای محکم‌تر نمودن عقد است و دارای غرض عقلائی است؛ چون خلاف شرع و خلاف مقتضای عقد نیست، در نتیجه صحیح و لازم‌الوفاست.

باب دهم: قولنامه - وعده بیع

﴿س ۴۲۹﴾ اعتبار قولنامه، شرعاً چگونه است و آیا کفایت از انجام معامله می نماید؟

ج - اگر در قولنامه معامله انجام شود و ثَمَن و مَثْمَن، معلوم شود و سایر شرایط معامله را نیز دارا باشد و غرر و جهالت در بین نباشد، چون بیع و شراء انجام گرفته، عمل به قولنامه لازم است. ۷۳/۲/۲۳

﴿س ۴۳۰﴾ این جانب منزلی مسکونی را به مبلغ معینی با قولنامه خریداری نموده‌ام و قرار بر این شده است که مقداری از پول را عندالمعامله و مقداری را زمان به نام کردن سند و مبلغ پنجاه هزار تومان را زمان تحویل خانه، پرداخت نمایم و قرار دیگر اینکه تا پنج روز حق فسخ، قرار داده شد که اگر کسی در این مدت پشیمان گردد، مبلغ دو بیست هزار تومان به دیگری بدهد. حال که مدت یک ماه از معامله گذشته، فروشنده ادعای انصراف و ضرر کرده است. با توجه به اینکه یک هفته قبل از فروش، کارشناس آورده و منزل را به همان قیمت مورد معامله، قیمت کرده است، آیا حق فسخ دارد؟

ج - هر معامله‌ای که قطعی شده است و طرفین، خیارات را اسقاط نموده‌اند و برای مابقی ثمن که نسیه است، مدت معین شده، فسخ بی‌فایده است و تصرف فروشنده از بعد از زمان مقرر برای تخلیه، غیر جایز و حرام است. ناگفته نماند که خیار غبن بر فرض که ساقط هم نشود، مخصوص جایی است که اهل خبره، قیمت ننموده باشند، و گرنه با قیمت نمودن و اطلاع از قیمت، خیار غبن تحقق پیدا نمی‌کند. ۷۵/۶/۱۵

﴿س ۴۳۱﴾ آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» آیا دلالت بر این معنا دارد که مسلمانان به تمام عهد و پیمان‌هایی که منعقد می‌کنند، باید وفادار باشند؟ اگر شخصی در مقابل دیگری قراردادی تنظیم کند و خود را متعهد کند که در روز معین با دریافت ثمن معین و با شرایط خاص، خانه خود را به دیگری بفروشد و خریدار تعهد کند که در همان

روز با پرداخت همان ثمن، خانه را خریداری نماید، آیا چنین تعهدی لازم الوفاست یا خیر؟ اگر لازم الوفا نیست، آیا مسلمانی که به پیمان خود عمل نکرده، مرتکب معصیت شده یا خیر؟ و چنانچه مرتکب معصیت نشده است، دولت اسلامی به چه نحو می تواند عمل کند تا هم پیمانها در جامعه اسلامی مورد عمل قرار گیرد و هم از ارتکاب معاصی جلوگیری شود؟

ج - آنچه در سؤال آمده، مقوله و مواعده بر بیع و شراء است نه خود بیع و عقد آن، و لذا لازم الوفا نیست؛ لیکن وفا، نیکو و مرغوب و مطلوب است و عمل به وعده و وفای به آن، نشانه ایمان است و آیه شریفه مربوط به عقود و قراردادهایی می باشد که متضمن ادا و الزام به رد و بدل مال یا حقی است، نه محض قول و قرار. آری، در امثال قراردادهای مذکور در سؤال اگر در ضمن عقدی به عنوان شرط باشد، عمل به آن از باب وجوب وفای به شرط، لازم و واجب است، و آنچه که مربوط به دولت است - با قطع نظر از اینکه وظایف دولت با قانون، معلوم می شود و قانون باید معین نماید - راه حل، همان است که در فوق اشاره شد؛ یعنی در ضمن عقدی مثل اجاره یا بیع از عقود لازم، شرط نمایند، و امروز هم قولنامهها معمولاً در بنگاههای معاملاتی به عنوان بیع و شراء انجام می شود، لیکن شرایط بیع باید مراعات شود.

۷۱/۳/۲۸

یکم. دلالی و حق کمیسیون

﴿س ۴۳۲﴾ بعضی مواقع افرادی جهت تهیه منزل استیجاری یا خرید و فروش به بنگاه معاملات ملکی مراجعه می کنند و بنگاه بر حسب وظیفه شغلی آدرس منزلی را به شخص می دهد، اما طرفین بعد از آشنایی با هم توافق می کنند بدون مراجعه به بنگاه، معامله را انجام دهند، حکم معامله فوق چیست؟ و آیا طرفین نسبت به حق کمیسیون بنگاه ضامن هستند یا نه؟ در صورت ضامن بودن، کمیسیون بنگاه را به صورت کامل باید بدهند یا می توان کم تر از مبلغ تثبیت شده پرداخت؟

ج - همه اعمال مشروعه بنگاه‌های معاملاتی امثال مورد سؤال، به حکم حرمت عمل مسلم و تبرّعی نبودن و ارزش داشتن و نتیجه سعی و عمل بنگاه بودن، موجب استحقاق اجرت المثل است و طرفین معامله ضامن حق بنگاه می‌باشند. ۷۷/۳/۱۰

﴿س ۴۳۳﴾ بعد از عقد قرارداد و امضای طرفین - فروش یا اجاره - چنانچه قرارداد مذکور با اختیار طرفین به هم بخورد، در این حالت، آیا حق کمیسیون واسطه باید به طرفین بازگردانده شود یا حق کمیسیون واسطه به قوت خود باقی و حلال است؟

ج - اگر در عرف معاملات و بنگاه‌های معاملاتی، حق کمیسیون و اجرت مثلاً دایر مدار تمام شدن معامله و نوشته شدن قرارداد باشد، بعد از تمام شدن آن، اجرت‌المسمّی به حکم اجاره معاطاتی ثابت است ولو طرفین هم معامله را به هم بزنند؛ و اما اگر چنین نبود و یا عرف معامله روشن نباشد، نسبت به کاری که انجام گرفته از باب حرمت عمل مسلم، بنگاه مستحقّ اجرت‌المثل می‌باشد، مگر بنا بر عدم استحقاق اجرت‌المثل باشد. ۷۶/۱۲/۲۱

باب یازدهم: عقد معاوضه

﴿س ۴۳۴﴾ این جانب قطعه زمینی را طبق توافق‌نامه‌ای با قطعه زمینی دیگر معاوضه نموده‌ام و پس از دو سال، متوجّه شده‌ام زمینی که بابت معوّض به من داده‌اند، از خودشان نبوده و دیگران، ادّعی مالکیت زمین مذکور را دارند. تکلیف شرعی بنده چیست؟ آیا این معامله و معاوضه، شرعی است یا غیر شرعی؟ و آیا باید اصل زمین را به من برگردانند یا خیر؟

ج - هر چیزی که مورد معامله قرار گرفت، معامله کننده، ضامن همه خسارات وارد شده بر طرف مقابل است، هرچند طرف مقابل می‌تواند با تحویل گرفتن زمین مشابه و امثال آن، رضایت دهد و معامله را امضا

نماید، همچنانکه می تواند معامله را فسخ نماید و زمین خود را مسترد نماید.

۷۹/۳/۸

﴿س ۴۳۵﴾ در جریان یک معاوضه، خانه‌ای با یک قطعه زمین، معاوضه شده و سپس خانه مذکور، یکی دو دست معامله شده است. در صورت کشف فساد و بطلان معاوضه اول، به خاطر اینکه زمین از آن غیر و غصبی بوده، آیا معامله دوم و سوم و.. که روی خانه صورت گرفته و در حالی که عین مال و اصل خانه موجود است، محکوم به بطلان است یا خیر؟

ج - معامله اول چون در ملک غیر بوده، باطل است و «لا بیع الّا فی ملک»، و معاملات بعدی هم روی آن خانه، باطل و کسی که خانه در اختیارش بوده، ضامن منافع مستوفاه و غیر مستوفاه است و باید خانه را به صاحب قبلی تحویل دهد؛ و ناگفته نماند که معامله روی مال غیر، فضولی است و با اجازه مالک، صحیح می شود.

۷۱/۱۰/۲۶

﴿س ۴۳۶﴾ این جانب جواز کسب معاملات ملکی دارم. چون مغازه نداشتم، شخصی چهار دانگ از مغازه خود را به نام بنده کرد و من نیز نصف جواز کسب خود را به نام او کردم و در حال حاضر با هم قراردادی به مدت سه سال منعقد کردیم که ایشان در مغازه مشغول کار شود و سر ماه اجرتی به عنوان اجرت کار در مغازه، برداشت کند و سود حاصل از مغازه نیز به صورت یک دوم، تقسیم شود. آیا این نحو قرارداد و معامله، شرعی است؟

ج - معامله نصف جواز کسب به چهاردانگ مغازه، عقلایی است و مانعی ندارد و نافذ است.

۷۱/۳/۳۱

باب دوازدهم: بیعانه

﴿س ۴۳۷﴾ آیا پرداخت مبلغی پول قبل از معامله به فروشنده، به منظور نگهداری کالا برای خریدار تا زمان انجام معامله، صحیح است؟ این کار برای هر یک از خریدار و

فروشنده چه الزامی می آورد؟

ج - الزام، تابع قرارداد است، به هر نحو که در قرارداد نوشته شود عمل به آن، به حکم عمل به شرط و قراردادهایی که همانند مورد سؤال، وجهی رد و بدل شده، لازم است. ۷۸/۲/۵

﴿س ۴۳۸﴾ مشتری ای مراجعه کرده و کالایی را خریداری کرده و حدود یک پنجم مبلغ آن را بیعانه می دهد که ظرف مدّت یک هفته، مراجعه کند و الباقی وجه را پرداخت کرده، کالا را دریافت نماید. حال مدت دو هفته گذشته و مراجعه نکرده، آیا فروشنده می تواند معامله را فسخ کند و کالا را به فروش برساند؟

ج - چون ظاهر سؤال - یعنی دادن بیعانه و قرار تحویل جنس بعد از پرداخت چهار پنجم پول در یک هفته بعد - در عدم تحقق بیع است عرفاً، و تنها یک مقاوله است، بنابراین، فروشنده بعد از گذشت زمان معهود، می تواند کالا را که از خودش است، به غیر بفروشد. ۷۶/۶/۴

کتاب هفتم: خیارات

باب اول: خیار مجلس

﴿س ۴۳۹﴾ قولنامه‌ای در مورد فروش یک باب مغازه تجاری منعقد گردید. در همان لحظات تنظیم قولنامه منصرف شدم و اعلام انصراف نمودم که معامله در شرایط عادی نبوده و این جانب تسلط به اعصاب نداشته‌ام. مکرّر به خریدار مراجعه کرده‌ام تا مختصر بیعانه‌ای که از نصف ثمن معامله کم‌تر است و خسارات وارد شده به او را بپردازم، اما مورد قبول خریدار قرار نگرفته است. تکلیف چیست؟

ج - اگر در هنگام تنظیم قولنامه قبل از تفرق از مجلس پشیمان شوید، آن قولنامه بر فرض ابتناء بر عقد بیع و تحققش، چون بدون امضا است، ارزش ندارد و عقد بیع و معامله هم بر فرض تحقق، به وسیله فسخ در مجلس، از بین می‌رود «البیعان بالخیار ما لم یفترقا»؛ و اما ادعای عدم توجه و نبود سلطه بر اعصاب، اگر به غفلت برگردد که باعث بطلان معامله باشد و یا نحوه جنون بر فرض اثبات، موجب خیار و بطلان است؛ لیکن اثبات این گونه

امور، مشکل، بلکه عادتاً محال است، مضافاً به اینکه در دادگاه باید ثابت شود.
۷۰/۷/۱۰

باب دوم: خیار حیوان

﴿س ۴۴۰﴾ حیوان در زمان خیار می‌زاید و مشتری، معامله حیوان را فسخ می‌کند یا حیوان بعد از وضع حمل می‌میرد و قیمت را بائع پس می‌دهد. آیا بیچۀ حیوان مال مشتری است یا بائع؟

ج - با فسخ، نماء منفصل بر می‌گردد به بائع و من علیه الخیار، چون فسخ به معنای برگرداندن معامله می‌باشد.
۷۶/۸/۱۶

﴿س ۴۴۱﴾ معامله‌ای در مورد حیوان و چیزهای دیگر از قبیل ساختمان و... انجام گرفته است. بائع، بعد از ۳۶ ساعت، اظهار پشیمانی نموده است. آیا می‌تواند معامله را به هم بزند یا نه؟

ج - اگر برای بائع، خیار فسخ قرار داده نشده است، پشیمانی ایشان در زمان ذکر شده، سبب خیار و حق فسخ نیست و چون حیوان در دست مشتری است، خیار حیوان هم اگر اسقاط نشده باشد، برای او که صاحب فعلی است، ثابت است نه بائع، لیکن به هر حال، اِقَالَةُ مؤمن و برادر مسلمان، امری مطلوب است و کسی که معامله‌ای را اِقَالَه نماید و رضایت به فسخ، به خاطر پشیمانی دیگری بدهد، خداوند هم روز قیامت، مشکلات او را رفع می‌نماید.
۷۷/۱۱/۸

باب سوم: خیار تأخیر ثَمَن

﴿س ۴۴۲﴾ با توجه به ماده ۳۹۴ قانون مدنی که اشعار می‌دارد: «مشتری باید ثَمَن را در موعد و در محل و بر طبق شرایطی که در عقد بیع، مقرر شده است تأدیه نماید» و نیز ماده

۳۹۵ آن قانون که اعلام می‌دارد: «اگر مشتری، ثمن را در موعد مقرر تأدیه نکند، بایع حق خواهد داشت که بر طبق مقررات راجع به خیار تأخیر ثمن، معامله را فسخ کند یا از حاکم، اجبار مشتری را به تأدیه ثمن بخواهد» و بر اساس مستندات فقهی و شرعی، چنانچه خریدار تعهد نموده باشد که تتمه ثمن معامله را در تاریخ تعیین شده، جهت تنظیم سند رسمی انتقال، باید در محضر پیردازد و در تاریخ و موعد مقرر، از تعهد خود به هر دلیل استنکاف ورزد، آیا شرعاً خیار فسخ معامله برای بایع ثابت می‌شود؟

ج - آنچه در ماده ۳۹۵ قانون مدنی آمده، مطابق با فتوای بعضی از فقهاست که در سببیت تأخیر در ادای ثمن برای خیار تخلف شرط، فرقی بین معامله نسبه و نقد قائل نبوده‌اند و در هر دو از باب خیار تخلف شرط و یا در نقد، از آن باب، و در نسبه از باب لاضرر، تخلف را موجب خیار بایع دانسته‌اند؛ لیکن برخی دیگر از فقها، قائل به فرق شده و فرموده‌اند که در نسبه، شرطی وجود ندارد؛ بلکه زمان ادا، رکن عقد است و تنها بایع، حق اجبار مشتری بر ادای ثمن را دارد؛ و ناگفته نماند که نظر قانونی ماده ۳۹۵ قانون مدنی که مرقوم شده، چون منطبق با فتوای بعضی از فقهاست، قانونی منطبق با موازین شرع و لازم العمل است و نیز به نظر این جانب، چون لزوم معامله علی البایع، با فرض تخلف مشتری از ادای ثمن نسبه در زمان معین و اینکه او فقط حق مراجعه به محکمه را داشته باشد برای اجبار مشتری به ادای ثمن، ضرری و حرجی برای بایع است، مخصوصاً در شرایط خاص محاکم و مراجعه به آنها، حق فسخ از باب لاضرر، ثابت است و اشکال به اینکه به هر حال، بایع، متحمل ضرر و حرج مراجعه به محاکم است؛ چون اگر هم فسخ نماید، برای گرفتن مبیع و قبض آن، نیاز به مرافعه شرعی و رجوع به محکمه وجود دارد، پس ترجیحی برای خیار فسخ نمی‌باشد، جوابش آن است که در مفروض در امثال مورد سؤال که هنوز بایع، مبیع را به طور رسمی به نام مشتری ننموده و تحویلش نداده، مراجعه به محکمه در این جهت، مورد احتیاج نیست و بدون محکمه،

مبیع را در اختیار قانونی و خارجی خود دارد. آری، جایی که برای برگرداندن بیع، احتیاج به محکمه باشد، ثبوت خیار فسخ برای بایع، مشکل به نظر می‌رسد؛ بلکه ممنوع است، چون به هر حال، بایع باید متحمل ضرر و حرج بشود، پس سبب لزوم برای آن از بین می‌رود و شرط همان طور که فرموده‌اند، تحقق ندارد؛ بلکه زمان نسیه به عنوان رکن عقد است. ۷۸/۷/۲۷

﴿س ۴۴۳﴾ یک نفر قطعه زمینی را به صورت نقد و سفته خریداری کرده و در وقت مقرر از پرداخت سفته خودداری کرده و سفته و اخواست شده است، در حالی که در آن زمین، احداث بنا نموده و سند رسمی هم دارد. با توجه به اینکه از پرداخت سفته‌ها خودداری می‌کند و شماره سفته در قولنامه قید شده و سفته معادل یک سوم بهای زمین است، آیا این معامله صحیح است؟ فروشنده زمین می‌تواند به دلیل پرداخت نشدن یک سوم بهای زمین برابر سفته‌های و اخواست شده، از فروش زمین اعلام انصراف، و عین زمین را مطالبه نماید؟ در ضمن دو سال از تاریخ معامله گذشته است.

ج - اختیار داشتن فروشنده‌ای که جنس را به صورت نقد و نسیه فروخته برای فسخ - در صورتی که خریدار، ثمن را در موعد مقرر نپردازد و تخلف نماید - بعید به نظر نمی‌رسد؛ هر چند مقتضای احتیاط برای فروشنده، عدم فسخ و الزام به ادای ثمن می‌باشد. ۷۷/۱۰/۵

﴿س ۴۴۴﴾ شخصی در تاریخ معینی خانه‌ای را در قبال دریافت سه فقره چک مدّت دار، به دیگری می‌فروشد. خریدار نیز همان خانه را در برابر مبلغ مشخصی به فرد ثالثی فروخته و وجه آن را دریافت کرده است، فروشنده اول با آگاهی از معامله دوم، در اداره دارایی حاضر شده و به انتقال رسمی سند به نام خریدار دوم موافقت نموده است. در عین حال چون چک‌های خریدار اول بلامحل بوده، به دادگستری مراجعه کرده است، ولی پس از چندی با ادعای استفاده از خیار تأخیر ثمن، درخواست فسخ معامله را نموده است. آیا چنین حقی از نظر شرعی برای او وجود دارد یا خیر؟

ج - ظاهراً خیار فسخ تأخیر ثمن با حضور ذی الخیار و رضایت به انتقال

رسمی سند به شخص ثالث، و خروج از ملک «من علیه الخیار»، دلیل بر رضایت به بیع دوم و اسقاط خیار است، اگر نگوییم مراجعه به دادگستری برای اخذ وجه چک، دلیل دیگری بر اسقاط خیار است. ۷۴/۷/۲۶

﴿س ۴۴۵﴾ اگر مشتری در پرداخت بخش معین شده ثمن، در وقت مقرّر تأخیر کند، لیکن بایع، با رد نکردن و دریافت رضایت مندانه ثمن، رضایت خود را به این تأخیر عملاً نشان داده باشد، آیا این تأخیر می تواند مجوّز بایع برای نادیده گرفتن شروط فسخ معامله باشد یا خیر؟

ج - رضایت بایع به تأخیر، نمی تواند مجوّزی برای نادیده گرفتن شرط های فسخ معامله باشد. ۷۵/۱۲/۱۶

باب چهارم: خیار غبن

﴿س ۴۴۶﴾ اگر دلال معامله که نقش واسطه بازی می کند، خود، شریک خریدار بوده؛ لیکن چون مسئولیت قیمت گذاری ملک را داشته، به فروشنده اطلاع نداده است و اتفاقاً قیمت خانه را حداقل سه میلیون زیر قیمت واقعی، کارشناسی کرده و فروخته است، حکم این نوع معامله چیست؟ آیا معامله صحیح است و دلال باید خسارت پرداخت کند یا اصلاً باطل است؟

ج - غبن از هر طریقی که حاصل شود، موجب خیار است. ۷۷/۳/۲۹

﴿س ۴۴۷﴾ این جانب چند سال قبل، زمینی را فروخته ام. در آن زمان، یعنی در موقع معامله، فریب خورده و مغبون شده ام و عرف هم بر این مغبون شدنم صحّه گذاشته که قیمت زمین، مساوی با خود زمین نبوده است. آیا این معامله، صحیح است یا خیر؟ آیا حقّ فسخ این معامله را دارم یا خیر؟

ج - هر زمین یا مبیع دیگر که به کم تر از ارزش و قیمت سوقیه آن فروخته شود و فروشنده، جاهل به قیمت باشد و تفاوت قیمت هم معتنا به باشد، خیار غبن ثابت می گردد. ۷۸/۷/۲۷

﴿س ۴۴۸﴾ شخصی منزل خود را با شرط اسقاط کلیهٔ اختیارات می فروشد؛ ولی پس از معامله، به علت جهل به قیمت واقعی خانهٔ مذکور، می فهمد که غبن به قدری است که اگر می دانست، آن را قبول نمی کرد. مثلاً خانهٔ ده میلیون تومانی خود را به مبلغ سه میلیون و دو صد هزار تومان، یعنی با شش میلیون و هشتصد هزار تومان غبن فروخته است. آیا شرعاً خیار غبن برای فروشنده هست یا خیر؟

ج - چون اصل خیار غبن ساقط شده، نه فاحش و خارج از متعارف آن، بنابراین، خیار غبن فاحش، ثابت است و اطلاق غبن، مربوط به غبن های متعارف است و شامل فاحش و غبن فوق العاده زیاد که نادر است، نیست؛ یعنی کلمهٔ غبن از آن انصراف دارد. ۷۸/۱۰/۸

﴿س ۴۴۹﴾ بنده آپارتمانی را به وسیلهٔ یک بنگاه معاملاتی، خریداری کردم. فروشندگان که زن و شوهری بودند، پس از چند روز با عنوان «غبن در معامله» از انجام آن منصرف شدند. با وساطت شخص ثالثی قرار شد با اضافه نمودن مبلغ بیست هزار تومان، معامله قطعی شود که علی رغم اکراه یکی از فروشندگان، سرانجام قولنامهٔ دوم را امضا کردند اما مجدداً پس از سه روز آنان به علت ضرر و زیان، اظهار پشیمانی کردند (زیرا قیمت آپارتمان در وقت معامله، مبلغ یک میلیون تومان کم تر از قیمت واقعی، ارزیابی شده بود)، ولی بنده از فسخ معامله استنکاف نموده و قضیه را به دادگاه کشاندم و هر چه اصرار به فسخ کردند، فسخ نکردم و آنها بعد از بیست روز، تمام پول را برگرداندند تا سرانجام پس از هشت ماه، با دریافت یک میلیون و پانصد هزار تومان، معامله را فسخ نمودم. با توجه به اینکه فروشندگان، این پول را با اکراه به بنده پرداخت کردند، آیا گرفتن آن، جایز است؟ آیا ادعای آنان مبنی بر غبن در معامله، صحیح بوده یا خیر؟ تکلیف ضرری که در مدت هشت ماه، متوجه بنده شده چیست؟

ج - با توجه به اینکه بیست روز بعد از معاملهٔ دوم، ثمن و پول گرفته شده به مشتری عودت داده شده و مشتری، ثمن را دریافت نموده، بعید نیست این مسئله، قبول فسخ معامله باشد، و اگر معامله از روی اکراه و اجبار فروشندگان نبوده، در صحت فسخ فروشندگان به تنهایی کافی است؛

بعلاوه که مسئله غبن، آن هم فاحش بلکه افحش، مطرح است و لذا لازم است که وجه دریافتی که به عنوان ضرر و زیان از فروشندگان دریافت نموده‌اید را به آنان برگردانید، و ضرر و زیان خود را به آنان تذکر دهید، تا اگر خواستند فروشندگان با رضایت، خسارت پرداخت نمایند؛ و ضرر و زیان حاصل از تورّم باگذشت هشت ماه از ناحیه خود شما بوده که از اول فسخ را قبول نکرده‌اید، در نتیجه فروشندگان، ضامن ضرر شما نیستند. ۷۴/۹/۱۷

﴿س ۴۵۰﴾ چنانچه در بیعی پس از انقضای قرارداد، ضرری صورت گرفته باشد که بدون آگاهی قبلی انجام شده و طرف دیگر معامله (خانواده طرفین) اعلام عدم رضایت نماید. آیا به فسخ این قرارداد، مجاز است یا خیر؟

ج - غبن حاصل در معامله، موجب خیار فسخ برای مغبون می‌گردد؛ اما ضرر دیدن بعد از تمام شدن عقد و قرارداد و تفرّق از مجلس، سبب خیار نمی‌شود؛ هرچند اقاله، مطلقاً مستحب است و کسی که برای رضای برادر دینی خودش، معامله را فسخ نماید، خداوند هم در قیامت به او لطف خاص می‌نماید. ۷۶/۱/۳

﴿س ۴۵۱﴾ شخصی جنسی را خریداری نموده و چون از قیمت روز آن آگاهی نداشته، بعد متوجه غبن خود شده و به فروشنده نیز تذکر داده، اما وی قبول نکرده و به نتیجه نرسیده است. آیا خریدار می‌تواند به مقدار همان مبلغ اضافی که فروشنده دریافت کرده، از جنس یا مال او بردارد یا خیر؟

ج - هرکسی که مغبون شده است، حقّ فسخ برای او وجود دارد؛ اما مسئله تقاص، منوط است به اینکه معامله را فسخ نماید، تا مالک قبلی، صاحب مال خود شود، بعد جنس طرف را به مقدار مقابل مالش، از جهت تقاص، مالک می‌شود و مقدار زیادتر را می‌تواند با رعایت شرایط از اموال او، تقاص نماید. ۷۵/۱۲/۲۵

﴿س ۴۵۲﴾ طی قولنامه کتبی رایج در بنگاه‌های معاملاتی، منزلی معامله شده است. در

این قولنامه، کافهٔ خيارات، ساقط و مهلت پشیمانی را ۲۴ ساعت قرار داده‌اند، اما فروشنده بعد از ده روز اعلام غبن فاحش نموده و ادعا می‌کند، از مسئلهٔ اسقاط کافهٔ خيارات، غافل بوده است، مهم‌تر آنکه سه روز پس از ادعای غبن فاحش، فروشنده، چک الباقی ثمن معامله را از بانک وصول نموده و در مورد اخذ وجه، چنین وانمود می‌کند که من چک را قبل از اعلام غبن به حساب گذاشته‌ام، با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا فروشنده می‌تواند با ادعای غبن فاحش، با توجه به اسقاط خیار، آن معامله را

فسخ نماید؟

۲. آیا فروشنده می‌تواند پس از مهلت ۲۴ ساعت قید شده در قولنامه، پس از ده روز

معامله را با ادعای غبن فاحش، فسخ نماید؟

۳. آیا فروشنده با توجه به وصول الباقی ثمن معامله پس از اعلام غبن فاحش، باز هم

می‌تواند معامله را فسخ نماید؟

۴. در صورت جایز بودن غبن، اگر خریدار، حاضر به جبران غبن فروشنده شود، باز

هم فروشنده می‌تواند معامله را فسخ نماید؟

ج ۱ و ۲ و ۳ - بنا بر فرض داشتن خیار غبن، همین که بعد از غبن و توجه به

اینکه حق الخیار دارد، الباقی پول را گرفته، حق خیار ساقط است؛ به خاطر

آنکه گرفتن بقیهٔ پول، دلیل عرفی بر اسقاط حق الخیار است، وگرنه

می‌بایست بقیه را اخذ نکند و به دنبال حق الخیار و استفاده از آن باشد.

ج ۴ - جبران خسارت که «ارش» نامیده می‌شود، مختص خیار عیب است

و در بقیهٔ خيارات که از جملهٔ آنها خیار غبن می‌باشد، فقط حق فسخ، ثابت

است. آری، رضایت طرفین به هر امری نافذ و صحیح است. ۷۵/۱۱/۲۳

باب پنجم: خیار عیب

﴿س ۴۵۳﴾ شخص شمارهٔ یک، دو قطعه زمین به اضافهٔ یک فقره چک به مبلغ پانصد

هزار تومان به شخص شمارهٔ دو واگذار نموده و در ازای آن، شخص شمارهٔ دو، دو قطعه

زمین دیگر به شخص شماره یک واگذار نموده است و هر کدام تعهد نموده‌اند که در این معاوضه، در صورت کشف فساد در زمین واگذاری مربوط به خود، مسئولیت آن را بپذیرد. پس از مدتی معلوم شده است که زمین‌های واگذاری از طرف شخص شماره دو در مسیر خیابان قرار داشته، لذا شخص شماره دو، عین چک را به شخص شماره یک پس داده، ولی با توجه به فرض فوق، شخص شماره یک خود را مغبون می‌داند و تقاضای فسخ کل معامله را دارد. صورت شرعی معامله چگونه است؟ آیا شخص شماره یک می‌تواند معامله را به هم بزند؟

ج - شخص شماره یک، حق فسخ معامله را دارد؛ مگر آنکه مراد از مسئولیت در کشف فساد، جبران خسارت باشد، در این صورت باید شخص شماره دو، همه ضررها و زیان‌های وارده به شخص شماره یک را جبران نماید، و برای شخص شماره یک، حق فسخ وجود ندارد. ۷۵/۷/۵

﴿س ۴۵۴﴾ این جانب ده ماه قبل، یک باب خانه خود را با یک قطعه زمین معاوضه کردم و مبلغ یک میلیون و پنجاه هزار تومان پول نقد دادم. معامله به صورت قطعی و با اسقاط خیار غبن انجام شده است. پنج روز است که اطلاع یافته‌ایم که ساختمان بنده در طرح اجرای شهرداری است. طرف معامله، مدعی است که من معامله را قبول ندارم، آیا می‌توان معامله را فسخ کرد یا خیر؟

ج - اگر در طرح شهرداری بودن خانه مذکور، قبل از معامله و قبل از قطعی شدن معامله بوده است، به نظر می‌رسد خیار عیب ثابت است و اسقاط خيارات، ناظر به این نحو عیب نیست؛ و اگر بعد از قطعی شدن معامله، در طرح قرار گرفته باشد، حق فسخی برای دیگری وجود ندارد. ۷۳/۱/۱۹

﴿س ۴۵۵﴾ خانه‌ای از متوقاً باقی مانده است. یکی از وراثت قرار گذاشته با قیمت عادلانه، سهم بقیه ورثه را خریداری کند و حق السهم بعضی را هم به طور ناقص پرداخت نموده است، در هنگام انتقال سند مالکیت، شهرداری اعلام عقب‌نشینی نموده است و هیچ یک از ورثه اعم از خریدار و فروشنده از قبل، اطلاعی از این موضوع نداشته‌اند. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا مبیع، معیوب حساب می‌شود؟

۲. در صورت معیوب بودن مبیع، ضرر و زیان را چه کسی باید بپردازد؟

۳. در صورتی که خریدار، شخص دیگری غیر از ورثه باشد، معامله چگونه است؟

ج ۱- اگر این مقدار عقب‌نشینی در عرف معاملی در مورد خودش، عیب باشد و طرح عقب‌نشینی هم قبل از وقوع معامله و پرداخت حق‌السهم بوده، مبیع، معیوب محسوب می‌شود و خریدار، حق فسخ و یا گرفتن ارش دارد.

ج ۲- چون حق فسخ و یا گرفتن ارش متعلق به خریدار است، اختیار با اوست و عیب هم عیب در کُل مبیع است و اختصاصی به شخص ندارد؛ لیکن اگر خریدار نخواست فسخ کند و خواستار ارش و مابه‌التفاوت شد، فروشنندگان باید ارش که عبارت از مابه‌التفاوت قیمت صحیح و معیوب ثمن است را بپردازند.^۱

ج ۳- فرقی بین ارحام و غیر آن نیست و حق فسخ و ارش، تابع عیب است. ۸۱/۱۲/۱

﴿س ۴۵۶﴾ در ضمن عقد بیعی که منعقد گردیده، طرفین، کافهٔ خيارات از جمله خیار عیب را از خود ساقط نموده‌اند، با توجه به اینکه در هنگام معامله، فروشنده تبری از عیوب نکرده است و در ضمن، خریدار نیز قصدش فقط اسقاط حق انحلال بیع بوده، نه اینکه در صورت وجود عیب در بیع، حق مطالبهٔ ارش را نداشته باشد، با توجه به این مسئله، آیا اسقاط خیار عیب شامل اسقاط حق مطالبهٔ ارش هم خواهد بود یا فقط انحلال بیع ساقط گردیده است؟

ج - با توجه به اینکه ارش را ساقط نکرده‌اند، ارش باقی است. ۷۴/۱۱/۵

﴿س ۴۵۷﴾ مردی یک‌گوسالهٔ جوان از شخصی می‌خرد و در حین معامله، خریدار به فروشنده می‌گوید مگر گوساله مریض است که بی‌حال است؟ فروشنده می‌گوید: خیر،

۱. برای توضیح بیشتر به «رسالة توضیح المسائل»، بحث احکام خرید و فروش مراجعه کنید.

چون تازه به دنیا آمده، این طور است، و روز بعد خریدار به فروشنده اطلاع می‌دهد که حیوان، مریض است. روز چهارم فروشنده می‌آید و یک قرص به او می‌دهد و می‌گوید: به گاو بخورانی خوب می‌شود، و روز نهم حیوان می‌میرد. حال آیا مابه‌التفاوت در قیمت مبیع را خریدار می‌تواند بگیرد یا خیر؟

ج - با فرض احراز معیوب و مریض بودن مبیع و حیوان و اینکه مرگ حیوان ناشی از همان مرض بوده است، مشتری حقّ خيار عیب را دارد و می‌تواند کلّ معامله را فسخ کند؛ و یا اگر مرده آن حیوان برای خریدار نفع و غرضی دارد و دارای ارزش و قیمت است، می‌تواند ارزش و مابه‌التفاوت حیوان زنده و مرده را بگیرد. ۸۳/۶/۴

﴿س ۴۵۸﴾ زمینی با قولنامه معامله شده است. بعد از دو ماه از خرید زمین، خریدار می‌خواهد آن را بسازد؛ اما همسایه زمین، مانع شده و می‌گوید که این زمین، به خانه ما مشرف می‌شود. لذا خریدار می‌خواهد معامله را فسخ کند. حکم آن را از نظر شرعی بیان فرمایید.

ج - هر زمین فروخته شده که همسایگان، مانع ساختمان سازی در آن می‌شوند، اگر از نظر مردم این پیشگیری همسایگان در زمین، عیب شمرده شود، این عیب را زمین موقع معامله دارا بوده، خریدار، حقّ فسخ از باب خيار عیب را دارد؛ وگرنه، معامله قطعی می‌باشد. ۷۶/۵/۱۰

﴿س ۴۵۹﴾ شخصی جنسی را از جایی می‌خرد و بعد آن را بر می‌گرداند، در حالی که فروشنده نمی‌داند که آیا آن جنس خراب بوده و آن را به خریدار داده یا اینکه خریدار، آن را خراب کرده است. حال پول جنس را چه کسی باید بدهد؟

ج - خيار عیب، تابع زمان عیب است؛ یعنی اگر محرز شود که عیب از همان زمان قبل و زمان فروش بوده، فروشنده ضامن است و اگر ثابت شود که در زمان بعد و هنگامی که در دست خریدار بوده، عیب حادث شده است، خریدار، ضامن است؛ و ناگفته نماند که خيار عیب، به هر حال، دائر مدار عدم تبزّی از آن است. این بود بیان حکم مسئله به حسب واقع که بر

حسب اطمینان افراد و فیما بین خود و خدا برایشان حجّت است؛ و اما با فرض اختلاف، مثل اینکه مشتری می‌گوید عیب از قبل بوده و بایع مدعی است که در دست مشتری حادث شده است، بر مشتری است که مدعای خود را در محکمه ثابت نماید، و بر فرض عدم اثبات، بایع مدعای او را با یمین در محکمه نفی می‌کند و حکم به نفع او داده می‌شود، و با فرض شکّ بایع در اینکه نزد او عیب حادث شده یا نزد مشتری و نمی‌خواهند به محکمه بروند، ضمانتی بر او نیست، البته چه نیکوست که نحوه مصالحه‌ای انجام گیرد.

۷۹/۱/۳۰

﴿س ۴۶۰﴾ اگر در مبیعه‌نامه‌ای طرفین، اسقاط کافّه‌ی خيارات نمایند، آیا خریدار می‌تواند به ادّعای معیوب بودن مبیع مطالبه‌ی ارش نماید؟ به عبارت دیگر، آیا با اسقاط کافّه‌ی خيارات، علاوه بر خیار عیب، مطالبه‌ی ارش نیز ساقط می‌شود؟

ج - اگر غرض از اسقاط خيارات که یکی از آنها خیار عیب است، اسقاط فسخ و انحلال معامله به وسیله‌ی خيارات بوده نه اسقاط خیار عیب حتّی نسبت به ارش، در آن صورت، حقّ ارش باقی است؛ و اما اگر غرض متعلّق به اسقاط ارش هم بوده، آن نیز ساقط است و با شکّ در غرض و اختلاف در آن، نیاز به مرافعه‌ی شرعیّه است.

۷۹/۲/۱۹

﴿س ۴۶۱﴾ بیعی در مورد ۱۰۰ تن پنبه بین دو شخص منعقد می‌شود. بعد از مدّت معتناهی که خریدار مقدار ۷۰ تن از پنبه‌ها را مصرف نموده است، مدعی می‌شود که پنبه‌ها معیوب بوده و به همین جهت از پرداخت مابقی ثمن معامله خودداری می‌کند، و مدعی است که معامله را تحت عنوان خیار عیب فسخ نموده است.

۱. آیا پنبه از اموال مثلی است یا قیمی؟

۲. آیا بر فرض سؤال، اگر پنبه‌ها معیوب باشد، خریدار ابتدائاً می‌تواند معامله را فسخ کند، یا اینکه در ابتدا بایستی به فروشنده اعلام نماید که از نوع مرغوب پنبه اکتفا به خریدار تسلیم کند، در غیر این صورت؛ یعنی زمانی که فروشنده از تحویل پنبه مرغوب عاجز بود، آن وقت خریدار می‌تواند معامله را فسخ کند؟

ج ۱- ظاهراً مثلی می باشد.

ج ۲- چون ظاهر سؤال این است که مبیع کَلّی بوده، بنابراین، مشتری وقتی آن را معیوب دید، باید به بایع اعلام نماید و مصداق بدون عیب از آن پنبه را دریافت نماید، و خیار عیب در امثال مورد که مبیع، کَلّی است و عیب در مصداق است، راه ندارد، چون مبیع معیوب نبوده، مبیع کَلّی است و تعقل عیب در او نمی شود. آری، اگر مبیع، شخصی باشد و خیار عیب برای مشتری پیدا شود، مشتری در زمان توجه به عیب می تواند بدون اعلام به بایع هم فسخ نماید، چون خیار عیب، حقّ اوست؛ لیکن بعد از توجه به عیب، اگر مشتری در مبیع تصرّف نمود، تصرّفش دلیل رضایت او و اسقاط حقّ خیار است. ۸۳/۶/۵

باب ششم: خیار تدلیس

﴿س ۴۶۲﴾ کارگاهی اجناسی تولید می کند و برای اینکه بازار فروش خوبی داشته باشند، روی آنها مارک معروف خارجی، حکک می نمایند و از طرف دیگر، جعبه‌هایی مقوایی هم، مشابه خارجی چاپ می کنند و در داخل آن می گذارند که مشتری متوجه نمی شود این کالا، ایرانی است و به نیت خارجی بودن خریداری می نماید.

۱. آیا درآمد حاصل از این کارگاه تولیدی، حرام است یا خیر؟

۲. درآمد چاپخانه‌ای که جعبه‌ها را با مارک خارجی چاپ می کند و اطلاع دارد که

این سفارش برای کالاهای داخلی است، چه حکمی دارد؟

۳. درآمد عمده‌فروشی که اطلاع کامل از نوع جنس دارند و از تولیدکنندگان

یادشده خریداری و توزیع می نمایند، چه حکمی دارد؟

ج - غشّ در معامله و حرام و باطل است، چون بین حرمت نفسی معامله

مثل حرمت غش در معامله و بطلان، ملازمه عقلائی است، بلکه به نظر این

جانب، ادلّه و اطلاق عقود و معاملات از حرام آنها منصرف است؛ چون

قانونگذار از قانون شکن حمایت نمی‌کند و حمایتش غیر مناسب با قانونگذاری است، بلکه خلاف حکمت می‌باشد و از اینجا پاسخ سؤال «یک» معلوم می‌گردد و جواب سؤال دوم آن است که هر عملی که حرام باشد، اجرت و ثمنش هم حرام است «ان الله اذا حرّم شیئاً حرّم ثمنه» و جواب سوم، حکم اصل مسئله را دارد.

۸۳/۶/۵

باب هفتم: خیار تخلف از شرط

﴿س ۴۶۳﴾ شخصی ۲۲ سال قبل، مقدار چهل متر زمین را به یکصد هزار ریال فروخته است و خریدار، متعهد شده ثمن آن را عندالمطالبه پرداخت نماید، ولی طی چند نوبت مطالبه فروشنده، خریدار از پرداخت آن، سر باز زده است و فروشنده معامله را فسخ کرده است. لطفاً بفرمایید آیا فروشنده، همچنان مالک زمین است، چون خریدار به شرط ضمن عقد، عمل نکرده است و فروشنده را حدود یک میلیون تومان متضرر ساخته؟ و خریدار چون در این مدت، زمین را در اختیار داشته، آیا باید اجاره زمین را نیز بپردازد؟

ج - در معامله با فرض قرار بر پرداخت ثمن عندالمطالبه و فسخ فروشنده به خاطر عدم پرداخت ثمن از طرف مشتری، معامله قطعاً بعد از فسخ، محکوم به رجوع مبیع به بایع است؛ چون این نحو بیع، یا از اول به خاطر غرر باطل بوده و یا بعد از فسخ، بنا بر اینکه معامله نقدی بوده و شرط تأخیر در ادای ثمن تا زمان مطالبه فروشنده شده و عندالمطالبه، خریدار به شرط عمل نکرده و فروشنده معامله را فسخ نموده است، در نتیجه، متصرف مال غیر، هم ضامن اجرت است و هم ضامن خسارت.

۷۷/۱/۲۵

﴿س ۴۶۴﴾ در یک مبیعه نامه عادی، ملکی که به صورت مغازه بوده، با اسقاط کافه خیار، به دو نفر فروخته شده است. حدود ثلث از ثمن معامله به صورت نقد و الباقی به صورت اقساطی و با چک مدت‌دار بوده و ضمن عقد، طرفین معامله به این شرط ملزم

شده‌اند که در صورت عدم وصول هر یک از چک‌ها در تاریخ مقرّر، این قرارداد، فسخ و کأن لم یکن باشد و ملک نیز به تصرّف خریداران در آمده است؛ خریداران، از پرداخت باقی ثمن که دو سوم بهای ملک بوده، خودداری کرده‌اند و دو برگ از چک‌هایشان در تاریخ مقرّر، به علّت عدم موجودی در بانک، وصول نشده است. هشت سال است که با مراجعه مکرّر به خریداران و اعلام اینکه فروشنده، معامله را به سبب تحقّق نیافتن شرط، فسخ شده می‌داند، تقاضای خلع ید و گرفتن خسارات وارده را نموده، و خریداران، به بهانه اینکه در این ملک مخارجی کرده‌اند، از استرداد ملک، خودداری می‌کنند.

۱. آیا این شرط ضمن عقد، در صورت تحقّق آن، نافذ و معتبر هست؟

۲. این ملک در حال حاضر به چه کسی تعلق دارد خریدار یا فروشنده؟

۳. در صورت فسخ معامله، بایع حقّ مطالبه اجرت‌المثل را دارد یا خیر؟

۴. در صورت فسخ معامله، تکلیف مخارجی که خریداران کرده‌اند، چیست؟

ج ۱ - شرط حقّ فسخ معامله و کأن لم یکن فرض شدن، با پرداخت نشدن بعضی از ثمن در تاریخ مقرّر و معین در ضمن بیع، شرطی صحیح و نافذ است و مشمول عمومات و اطلاقات شروط، مثل «المؤمنون عند شروطهم» است و در نتیجه، فسخ بایع با عدم پرداخت، موجب از بین رفتن معامله و بیع است.

ج ۲ - هر مورد و موضوع معامله‌ای بعد الفسخ، به ملک مالک قبلی بر می‌گردد. بنابراین مبیع، بعد الفسخ، در ملک فروشنده و ثمن، در ملک خریدار قرار می‌گیرد.

ج ۳ - چون تصرّف‌های مشتری در مبیع، در ملک خودش بوده، هر چند ملکی متزلزل، لذا بدهکار اجرت‌المثل آن نیست. آری، از زمان فسخ به بعد که منافع مبیع، ملک بایع و منافع ثمن، ملک مشتری می‌شود؛ اگر مبیع در ید مشتری بماند و ثمن در ید بایع، هر کدام بدهکار اجرت‌المثل می‌شوند، چون منافع استفاده شده، ملک غیر بوده، و به حکم محترم بودن

مال باید اجرت المثلش پرداخت گردد.

ج ۴ - مخارجی که مَن علیه الخيار، مثل مشتری در مفروض سؤال می‌نماید، با اینکه خودش هم سبب فسخ را فراهم نموده، موجب ضمان و خسارت از طرف بایع نیست؛ چون خود، اقدام به ضرر و خرج و خسارت نموده است. ۷۸/۳/۲۵

﴿س ۴۶۵﴾ زمینی به موجب سند رسمی و قطعی، مورد معامله قرار گرفته است و ثمن و مثن به طرفین معامله، تسلیم گردیده است و شرط شرعی و قانونی در ضمن این عقد رسمی قید گردیده است. آیا عدول از این شرط شرعی و قانونی، توسط احد المتعاملین ممکن است؟

ج - عدول در شرط شرعی، یعنی شرطی که خلاف مقتضای عقد و شرع نباشد، غیر جایز است؛ کما اینکه موجب خیار فسخ هم برای مشروط له می‌باشد، چون یکی از حق الخیارها، خیار تخلف از شرط است. ۷۶/۱۱/۱۲

﴿س ۴۶۶﴾ کسی خانه‌ای را به دیگری فروخته و قسمتی از ثمن آن را دریافت کرده است. خریدار متعهد می‌گردد که باقی مانده ثمن را در تاریخ معینی به فروشنده بپردازد. قبل از پرداخت باقی مانده ثمن، خریدار خانه مذکور را به شخص ثالثی می‌فروشد و خریدار جدید، در برابر فروشنده اول متعهد می‌گردد که باقی مانده ثمن را که تاکنون به وی پرداخت نشده، در تاریخ معینی به او بپردازد و در صورت تخلف از پرداخت، فروشنده اول، حق فسخ معامله با خریدار دوم را داشته باشد. خریدار دوم، در تاریخ مقرر به تعهد خویش عمل نکرده و در نتیجه، فروشنده اول اعلام فسخ معامله نموده است، آیا اعلام فسخ از ناحیه او صحیح است یا خیر؟

ج - حق فسخ فروشنده اول از باب شرط در معامله، حسب عمومات شروط، صحیح و نافذ و ممضی است. ۷۶/۱۱/۲۴

﴿س ۴۶۷﴾ شخصی به موجب عقد بیع، خودروی خود را به دیگری منتقل می‌کند و ضمن آن عقد، شرط می‌کند که خریدار تا مدت سه سال حق انتقال خودروی مذکور و یا

زمینی را که در فلان محل دارد، از خود اسقاط نموده است و یا خریدار متعهد می‌شود که تا سه سال، از انتقال خودرو و یا زمین زراعی به غیر، خودداری نماید. حال در صورت تخلف از شرط و انتقال خودرو (مبیع) و یا زمین زراعی به غیر، ضمانت اجرای تخلف از شرط در هر یک از دو حالت اسقاط حق و تعهد بر عدم انتقال چیست و حق فسخ، چگونه اعمال خواهد شد؟ آیا فرقی در ضمانت اجرای تخلف از هر کدام از دو حالت شرط وجود دارد؟ آیا مشروطاً، حق فسخ معامله خریدار (مشروطاً علیه) با ثالث را دارد؟

ج - فرقی در ضمانت اجرایی تخلف از این‌گونه شرط‌ها با بقیه شرط‌هایی که در معاملات می‌شود، وجود ندارد و تنها مشروطاً، حق فسخ مورد معامله خود را دارد و مشتری اول، ضامن شیء فروخته شده و منتقل به غیر شده می‌باشد و مثل یا قیمت آن را باید به بایع بپردازد، و بایع، نسبت به معامله جدید حق فسخ ندارد؛ چون مشتری در ملک خودش تصرف کرده است. آری، اگر شرط عبارت از نفی سلطه مشروطاً علیه نسبت به بیع بعدی او مثلاً تا سه سال باشد که در حقیقت، مالی که به او منتقل شده، مالی است فاقد سلطه بر بیع آن، مثلاً تا سه سال، در این صورت، ظاهر بیع برخلاف شرط، به خاطر عدم قدرت و عدم ملکیت و اختیار نسبت به فروش آن، فضولی است و همانند بیع مال غیر است که صحیح و نفوذش منوط به اجازه است. ۷۹/۴/۲۵

﴿س ۴۶۸﴾ شخصی مالی را به کسی هبه و یا صلح کرده و یا فروخته با قید این شرط که خریدار، این مال را به زید نفروشد. آیا این شرط، ضمانت اجرایی دارد؟

ج - ضمانت اجرایی اش به حسب شرع برای کسی که شرط کرده، اختیار تخلف شرط است بر مشروطاً علیه، کما اینکه حاکم هم می‌تواند به حکم امر به معروف، طرف را وادار به عمل به شرط نماید. ۷۸/۹/۹

﴿س ۴۶۹﴾ شخصی به موجب بیع نامه عادی، ساختمانی را از شخص دیگری خریداری می‌کند. ثمن معامله به موجب چند فقره چک، به بایع تسلیم می‌شود. ضمن

عقد بیع، شرط می‌گردد که چنانچه هر یک از چک‌های مربوط به ثمن معامله در سررسید مقرر پرداخت نگردد، فروشنده، حق فسخ معامله را داشته باشد. پس از انجام گرفتن معامله و قبض و اقباض مبیع و ثمن، خریدار متوجه می‌شود که ساختمان مورد معامله، به ادارات دارایی و شهرداری و نوسازی و... دیون معوقه بدهکار بوده که با بیع در موقع انجام معامله و تنظیم بیع‌نامه، دیون مزبور را از خریدار، مخفی داشته است. خریدار، مبلغی برای پرداخت دیون، کسر می‌کند و نزد خود، نگه می‌دارد و باقی مانده ثمن معامله را به بایع، تأدیه می‌نماید. با توجه به مراتب فوق، آیا وجه مکسوره از بابت دیون ساختمان، شرعاً موجب تخلف خریدار از انجام شرط و موجب حق فسخ معامله برای بایع خواهد شد یا خیر؟

ج - ظاهراً موجب تخلف است، چون ثمن، در موقع مشروط پرداخت نشده، مگر آنکه فکر می‌کرده که حق نپرداختن بدهی‌های معوقه را دارد و مشمول شرط نیست و بعد که متوجه مسئله شده، حاضر به پرداخت همه ثمن شده و اگر در این مورد هم به فروشنده ضرری رسیده، حاضر شده است که جبران نماید. ۷۶/۵/۷

﴿س ۴۷۰﴾ یک باب خانه شش دانگ با دو طبقه بنا دارای آب، برق، گاز، تلفن، آب‌گرمکن، کولر با امتیاز فاضلاب و سایر منصوبات متعلقه، مورد بیع قرار گرفته است. در هنگام تحویل خانه، معلوم شده که فاقد امتیاز فاضلاب است، به شرکت آب و فاضلاب مراجعه شده وجه امتیاز را مبلغ دو بیست هزار تومان معین کرده است، لذا خریدار از پرداخت مبلغ فوق‌الذکر ایبا می‌کند. آیا به عنوان وجه امتیاز چنین حقی دارد؟

ج - چنانچه خریدن خانه به قید امتیاز فاضلاب و سایر منصوبات بوده، بعد معلوم شود چنین نیست، ظاهراً برای مشتری خیار تخلف شرط، ثابت است و می‌تواند معامله را فسخ نموده یا مابه‌التفاوت را گرفته معامله را امضا نماید. ۸۱/۱/۲۹

﴿س ۴۷۱﴾ در ضمن عقد بیعی که به صورت نقد و نسیه واقع شده، شرط گردیده در صورتی که خریدار در موعد مقرر، باقی مانده ثمن را پرداخت نکند، هیچ‌گونه حقی به

مورد معامله نخواهد داشت، خریدار در موعد مقرر، باقی مانده ثمن را پرداخته است. در این صورت اولاً، این شرط از شروط نتیجه است و به صرف تخلف خریدار، معامله فسخ می‌گردد یا خیر؟ ثانیاً، در صورت تحقق شرط، نیازی به اعمال فسخ از سوی فروشنده هست یا خیر؟ ثالثاً، فوریت در اعمال آن لازم است یا خیر؟

ج - به نظر می‌رسد که شرط نتیجه است و صحیح و نافذ، و عقد با تخلف مشتری، خود به خود منفسخ می‌شود و نیازی به فسخ هم ندارد. ۸۰/۱۱/۸

﴿س ۴۷۲﴾ طبق قولنامه‌ای که در بنگاه تنظیم شده، معامله‌ای انجام گرفته و در بند شش آن آمده است: «معامله انجام شده قطعی است، کلیه خيارات حتی خيار غبن از طرفین ساقط گردید، و در ضمن شروط آمده که در تاریخ معینی همراه با تنظیم سند در محضر، مبلغ یک میلیون و یکصد و پنجاه هزار تومان باقی مانده، به فروشنده پرداخت خواهد شد». پس از مدتی خریدار تقاضای تنظیم سند می‌نماید و فروشنده ادعا می‌کند که چون خریدار در وقت معین مبلغ مذکور را پرداخته است، ایشان معامله را فسخ کرده است و خریدار مدعی است که حق خيار، ساقط شده است و نیز پس از انقضای مدت، از فروشنده ده روز مهلت خواسته و او هم مهلت داده است، و در ظرف این مدت پول را آماده کرده و به رابط فروشنده هم ابلاغ کرده، ولی فروشنده به مسافرت رفته و به وی دسترسی نداشته است. فروشنده ادعا می‌کند که چون شروط دیگر پس از ذکر اسقاط حق فسخ نوشته شده است، لذا خيار شرط، مستثنی است و اسقاط نشده است، بعلاوه جریان مهلت را اگر هم بوده فراموش کرده، و بر فرض صحّت آن و پس از انقضای ده روز دیگر هم باز خریدار، مبلغ مذکور را پرداخته است، بنابراین، او نیز معامله را فسخ کرده است، با این توضیحات بفرمایید آیا اسقاط حق به شرح مذکور، شامل حال خيار شرط هم می‌شود و یا اینکه به علت تأخیر ذکر مستثنی است؟ و در صورت دوم آیا با دادن مهلت ده روز پس از انقضا، حق خيار شرط ساقط می‌شود یا نه؟ و در صورت عدم سقوط، خریدار مدعی است که در ضمن مهلت مذکور، پول را آماده کرده و فروشنده منکر آن شده است و بلکه منکر مهلت می‌باشد. اگر مدعی، بی‌بینه نداشته باشد، آیا برای منکر قسم لازم است یا نه؟

ج - در مورد سؤال که مقداری از ثمن نسیه و مدت هم معلوم بوده است، هر چند سببیت تأخیر در ادای نسیه، برای خیار فسخ از باب تخلف شرط، محل اختلاف است و برای عدمش هم به اینکه نسیه رکن عقد است، نه شرط اضافه، استدلال فرموده‌اند و بین تأخیر در ادای آن و تأخیر در شرط تأخیر در ادای ثمن در نقد، قائل به فرق شده‌اند، و مسئله محتاج به تأمل است؛ لیکن در امثال مورد به هر حال شرط دیگری وجود دارد و آن حضور طرفین در محضر و تنظیم سند است، این شرط هر چند برای پرداخت پول بوده، ولی تخلف از این شرط مثل بقیه شروط، موجب خیار فسخ است. بنابراین، پاسخ جهت دوم سؤال روشن می‌شود، چون واضح است که ذکر شرط بعد از قرار اسقاط خیار بوده و آن اسقاط ناظر به خیاراتی است که به سبب عقد می‌آید، مثل خیار غبن و عیب... و یا خیارات دیگری که قبلاً به آن اشاره شده باشد نه خیار مذکور که سبب آن بعد آمده و شاید طرفین متوجه سببیت آن نبوده، چه رسد که قبلاً اسقاط نموده باشند؛ اما نسبت به مهلت ده روز، چون امهال وعده بر عدم استفاده از حق در آن مدت است و ارفاق به طرف، نه اسقاط، لذا حق خیار به قدرت خود باقی است و مدعی سقوط خیار، به هر حال باید سبب سقوط را اثبات نماید و حرفش خلاف استصحاب و اصل است، و دیگری منکر است و حرفش مطابق با اصل است، و حسب موازین «البیئنه علی المدعی والیمین علی من انکر» عمل می‌شود.

۷۶/۳/۱۹

﴿س ۴۷۳﴾ کسی که سرقفلی مغازه‌ای را می‌فروشد و در قرارداد هم شرط می‌کند که بدون اطلاع مالک اصلی، حق واگذار نمودن به غیر را ندارد؛ حال اگر خریدار بدون اجازه مالک، ملک را معامله نماید، آیا معامله او صحیح است؟

ج - معامله صحیح است؛ لیکن فروشنده اولی به عنوان تخلف خریدار از شرط، می‌تواند اصل فروش اول را به هم بزند و معامله را به عنوان خیار

شرط، فسخ نماید.

۶۹/۵/۲۷

باب هشتم: خیار رؤیت و تخلف از وصف

﴿س ۴۷۴﴾ زمینی که ارث پدرم بود با شماره پلاک (الف) با متراژ مشخص فروخته و سند آن را در محضر به خریداران انتقال دادم. بعد از مدتی خریداران مراجعه کرده‌اند و می‌گویند پلاک (الف) کم‌تر از متراژ معین بوده است و باید متراژ مشخص شده را از جای دیگر، یعنی پلاک (ب) به آنها بدهم و حال اینکه پدرم این زمین را [پلاک (ب)] در جهتی که تعیین کرده باید به مصرف برسانم و نیز بنده اطلاعی نسبت به متراژ پلاک (الف) نداشتم. آیا بنده از جهت شرعی حق دارم کل معامله را فسخ نمایم؟ و آیا خریداران بدون اجازه بنده حق تصرف پلاک‌های (ب و ج) را دارند؟

ج - زمینی که به طور قطعه‌ای و مفروض فروخته می‌شود، اگر متراژ آن از مقدار معلوم در عقد، کم‌تر باشد، برای مشتری حق فسخ ثابت است و می‌تواند معامله را فسخ نماید، کما اینکه می‌تواند به همان مقدار راضی شود و نسبت به آنچه کم آمده، پول بگیرد. به هر حال، با رعایت الزام به تأمین زمین از جای دیگر را ندارد. ۷۷/۶/۳

﴿س ۴۷۵﴾ این جانب یک باب خانه‌ای را بر حسب اینکه زمین آن، پنجاه متر مربع باشد، خریداری نمودم، حال آنکه اندازه زمین در سند ساختمان ۴۷ متر ذکر شده است. بفرمایید که آیا بنده، حق فسخ معامله را دارم یا نه؟ و آیا مبلغ پولی که بنده در دست ایشان دارم، ظرف چه مدت می‌توانم مطالبه نمایم؟

ج - در صورتی که منزلی را به شرط داشتن پنجاه متر زمین، فروخته و بعداً معلوم شده سه متر کم‌تر دارد، مشتری می‌تواند معامله را امضا کند و پول سه متر زمین را پس بگیرد یا اینکه معامله را فسخ نماید و همه پول خود را دریافت کند و در صورتی که معامله را فسخ نمود، می‌تواند تمام ثمن خود را یک جا پس بگیرد. ۷۶/۷/۱۲

﴿س ۴۷۶﴾ شخصی چند طاقه پارچه عمامه‌ای را به خریدار نشان داده و بعد به وی فروخته است، خریدار سپس یک قواره از آن را به مشتری فروخته، اما وی به علت عدم مرغوبیت، پارچه را پس آورده است، اکنون مغازه‌دار می‌خواهد به بائع اول پس بدهد؛ ولی ایشان امتناع می‌کند و ادعا می‌کند چون جنس به رؤیت خریدار رسیده، لذا تحویل نمی‌گیرد. با توجه به گذشت سه ماه از معامله و تصرف خریدار در جنس، آیا این معامله صحیح بوده است و بائع می‌تواند از پس گرفتن آن امتناع نماید یا خیر؟

ج - مرغوب نبودن، فی حدّ نفسه موجب خیار نیست. آری، اگر مبیع به وصفی توصیف شود همانند درجه یک بودن پارچه و بعد معلوم شود چنین وصفی در مبیع نبوده، مشتری خیار تخلف وصف دارد. ۸۴/۲/۲۰

باب نهم: شرط خیار

﴿س ۴۷۷﴾ طرفین معامله، قراردادی را امضا نموده‌اند که به طرف، اجازه فسخ با پرداخت مبلغی (البته بدون ذکر مدّتی معین) داده شده که بر اساس آن، هر کدام از طرفین که از معامله فوق صرف نظر نمایند، باید مبلغ دو میلیون تومان به طرف مقابل بپردازد. حال آیا این معامله باطل است یا خیر؟ و اگر باطل است، آیا از باب شرط فاسد یا شرط مجهولی است که به عوضین سرایت می‌کند؟

ج - اگر تصریح به خیار فسخ داریم کرده باشند، شرط فاسد است و به خاطر غرر در بیع، موجب فساد معامله است و در صورت قبض و اقباض، هر کدام، ضامن ضرر طرف مقابل است و در صورت عدم تصریح به خیار فسخ داریم، انتهای زمان خیار فسخ، منصرف به متداول و عرف و عادت است، مانند امضای طرفین، پرداخت آخرین قسط، به نام کردن سند در محضر و...؛ و اگر متعارفی نباشد نیز به واسطه غرر، موجب بطلان است. ۷۷/۳/۲۹

﴿س ۴۷۸﴾ این جانب منزلی را با شخصی معاوضه کرده و قرار فسخ نیز تا یک سال گذاشته شد. طرف مقابل که منزل بنده را تحویل گرفته، قبل از آنکه معامله قطعی شود مبالغی را در منزل خرج نموده است. در صورتی که معامله فسخ شود، تکلیف پولی که ایشان خرج کرده است، چه می‌شود؟

ج - در مقابل مخارجی مانند نقاشی ساختمان، که عین آن باقی نیست و نمی‌توان برگرداند، برای فسخ‌کننده ضمانتی نیست، چون خود شخص اقدام به این گونه مخارج کرده و در هنگام خرج کردن هم مالک مورد معامله بوده؛ و اما آنچه که عین آن قابل برگرداندن باشد، حق برگرداندن آن را دارد و مالکش می‌باشد، لیکن اگر برای استرداد، ضرری به طرف برسد مثل تخریب محل نصب در و پنجره، باید خسارت آن را بپردازد، چون در و پنجره نصب شده، هر چند ملک تعمیرکننده می‌باشد و حق بردن نیز دارد، اما ضامن ضرر غیر است. ۷۴/۱۲/۴

﴿س ۴۷۹﴾ دو نفر معامله‌ای انجام داده‌اند و در ضمن معامله، خیار فسخ گذاشته‌اند؛ اما برای خیار فسخ، مدت تعیین نشده است و طرفین با همدیگر توافق نموده‌اند که هیچ کدام حق عدول از معامله را ندارند و چنانچه خریدار پس از امضای این قرارداد، از انجام معامله انصراف حاصل نماید، حق مطالبه مبلغ یک میلیون تومان بیعانه خود را ندارد و چنانچه فروشنده پس از امضای قرارداد، از انجام معامله انصراف حاصل نماید، علاوه بر استرداد مبلغ یک میلیون تومان بیعانه، مبلغ سیصد هزار تومان به عنوان ضرر و زیان به خریدار بپردازد. در صورتی که در خیار فسخ، مدت تعیین نشده باشد، آیا این معامله صحیح است یا خیر؟

ج - شرط خیار بدون مدت در بیع، چون موجب جهل و غرر در عوضین است، سبب بطلان معامله است و برگشت جهل در شرط، به جهل مطلق است؛ اما اگر در قرارداد و قولنامه‌ها به نحوی مدت شرط خیار فسخ معلوم گردد که از جهل مطلق خارج شود، شرط و عقد، هر دو صحیح است؛ مثلاً اگر تنظیم زمان سند رسمی که آخرین مدت آن معین شده باشد، به نظر می‌رسد که شرط حق فسخ و ضرر و زیان مدت دار و معلوم است؛ چون

روشن است که حقّ فسخ، بعد از تنظیم سند رسمی قرار داده نمی شود و ناظر به قبل از زمان تنظیم سند است. ۷۱/۸/۲۸

باب دهم: خیار تبعض ثمن

﴿س ۴۸۰﴾ چنانچه قسمتی از ثمن معامله، مستحقّ للغیر در آید، آیا معامله باطل است یا بایع، حقّ فسخ دارد؟

ج - برای بایع، از باب تبعض ثمن و نفی ضرر، حقّ الخیار، ثابت است. پس بایع می تواند معامله را به نحو سابق امضا کند و بقیه ثمن را دریافت نماید و می تواند به مقدار ثمن که ملک مشتری بوده، امضا نماید و می تواند به طور کلی فسخ نماید. آری، اگر مشتری توانست رضایت غیر را نسبت به بعض ثمن جلب نماید، حقّی برای بایع بوجود نمی آید. ۷۷/۷/۴

کتاب هشتم: عقد اجاره

باب اول: اجاره اشیا

﴿س ۴۸۱﴾ شخصی مقدار سه کیلوگرم طلاجات با حق هرگونه تصرفی در ساخت و ساز و به مدت یک سال به جواهر فروشی، ماهیانه اجاره داده است تا پس از پایان به همان میزان طلاجات به مالک مسترد دارد؛ اولاً آیا اجاره طلا، نقره، جواهرات با تصرف و تغییر در مورد اجاره (طلا و نقره) و عاریه در مورد سوم، ولو کراراً با قیمت گزاف و بیش از حد متعارف، جایز است یا خیر؟ همچنین به دلیل رواج اجاره طلا و نقره در بازار و با توجه به اینکه مالک علاوه بر رقم اجاره، مبلغی هم به عنوان نوسان بازار طلا از مستأجر طی چک تضمینی و احتمالی دریافت می‌دارد، این رقمی که بابت نوسان دریافت می‌دارد، و شبهه ربا دارد، آیا جایز است یا خیر؟

ج - چون شرط صحّت اجاره، بقای عین مستأجره با فرض انتفاع از آن می‌باشد، بنابراین، اجاره دادن طلا و جواهرات و... که با استفاده کسبی از آن، عین مال اجاره داده شده، تغییر و تبدیل پیدا می‌کند، باطل و نادرست است.

﴿س ۴۸۲﴾ این جانب خانه‌ام را در قبال دریافت مبلغ دویست هزار تومان قرض الحسنه، ماهیانه یکهزار و ششصد تومان به مدت یک سال اجاره داده‌ام، ولی مستأجر چهار ماه قبل از پایان مدت اجاره، خانه را تخلیه کرده است. آیا می‌توانم اجاره مدت باقی مانده را از پول قرض الحسنه و دیعه برداشت کنم؟ ضمناً هیچ شرط فسخی هم در ضمن اجاره برای طرفین در کار نبوده است.

ج - در صورتی که چیزی به شخص طبق موازین، اجاره داده شده، موجر مستحق تمام مبلغ اجاره است، اگر چه مستأجر از آن عین در تمام زمان اجاره یا مقداری از آن هیچ‌گونه استفاده نکند؛ چون عقد اجاره از عقود لازمه است، مگر آنکه در حین عقد اجاره مثلاً اختیار فسخ قرار داده باشند.

۷۸/۵/۲۹

﴿س ۴۸۳﴾ اگر عقد اجاره‌ای میان دو طرف واقع شود و در آن، مبلغ اجاره ذکر نشود، بلکه به توافق طرفین، میزان اجاره، موقوف به نظر کارشناس شود، در صورتی که بعداً کارشناس، مبلغ اجاره را مثلاً ماهی ده هزار تومان تعیین کند و موجر، به مستأجر ابلاغ کند و مستأجر هم موافق باشد، آیا عقد مذکور، لازم می‌شود یا خیر؟ و اگر کسی زمین مشخصی را همراه با اعیانی‌ای اجاره دهد که بعداً روی آن خواهد ساخت و تمامی مشخصات اعیانی را هم ذکر کند، آیا این اجاره صحیح است یا باطل یا مترزلز؟ و در صورت بطلان، آیا عقد اجاره کلاً باطل می‌شود یا فقط نسبت به اعیانی؟ و در صورت بطلان کل عقد، اگر طرفین پس از ساخته شدن اعیانی در طول این مدت، اباحه تصرف در عوضین کرده باشند، زیرا هیچ‌کدام از آنها عوض خود را پس نگرفته و عملاً راضی به تصرف دیگری باشد، پس از آن، اگر موجر قرارداد قبلی را فسخ نکند و عملی انجام دهد که دال بر اقرار عملی به قرارداد قبلی باشد (مانند همان تصرف در عوض دیگری به مقتضای عقد سابق)، آیا این عقد در این زمان لازم می‌شود یا خیر؟ و اگر در عقد اجاره، مدت اجاره مشخص شود (مثلاً پنج سال)، ولی ابتدای آن متوقف بر احداث یک شیء مشخص که زمان احداث چنین بناهایی عرفاً مشخص باشد (مثلاً بگوییم این زمین را به شما به مدت پنج سال اجاره می‌دهم، ولی از تاریخ تحویل این حجره‌ای که دارم روی

آن را می‌سازم)، آیا چنین عقدی صحیح است یا باطل یا متزلزل؟ در صورتی که عقد اجاره‌ای به دلیل نامشخص بودن مدت اجاره یا قیمت اجاره، باطل باشد، ولی پس از مدتی موجر، قیمت اجاره را مشخص کند و یا مدت اجاره را تعیین کند و به مستأجر کتباً ابلاغ کند، در صورت قبول مستأجر، آیا عقد قبلی تصحیح می‌شود و این ابلاغ به منزله اقرار عملی به عقد اجاره است یا خیر؟ و در صورتی که خود موجر، اجاره‌نامه‌ای را تنظیم کرده و همه مسائل را در آن ذکر کرده و به امضای طرفین هم رسیده است و عوضین هم به طور اجمال، به تصرف یکدیگر در آمده است و پس از مدتی مشخص شود که در عقد مکتوب، میزان اجاره به طور مشخص، تعیین نشده است و مستأجر هم مبلغی کلی در اختیار موجر گذاشته بوده - که موجر هم در آن تصرف کرده و مورد اجاره هم به تصرف مستأجر در آمده است - حال در صورتی که مقصّر، خود موجر بوده است و ضرر هم متوجه مستأجر شده باشد، اگر فرض کنیم که مستأجر بگوید که هر مبلغی را که تعیین کنید، من قبول دارم، در صورتی که موجر، اصل اجاره را منکر نباشد، آیا به بهانه نامشخص بودن قیمت اجاره می‌تواند عقد را ابطال کند یا خیر؟

ج - در عقد اجاره، مانند عقد بیع، غرر و جهالت در مدت و یا مبدأ و یا مال الاجاره و یا خصوصیات دیگر که دخیل در اجرت و منفعت و امور مرغوبه در اجاره باشد، موجب بطلان آن می‌گردد و تعیین مجهول در زمان بعد و رضایت به آن، موجب صحّت نمی‌گردد و این گونه رضایت‌ها و ابلاغ‌ها و تعیین‌ها، انشای عقد محسوب نشده، و به هر حال، عقد اجاره که باطل باشد، استفاده‌کننده از عین، یعنی مستأجر، بدهکار اجرت‌المثل است، و ناگفته نماند هر ضرری را که شخصی متوجه شخص دیگر نماید، از باب اقوائت سبب از مباشر، ضامن آن خسارت است. ۷۷/۱۰/۳

﴿س ۴۸۴﴾ ۱. اجاره یک ملک به صورت زمان‌بندی شده به افراد مختلف، بدین صورت که هر کدام، مدت معینی از سال (مثلاً یک ماه) آن را در اختیار داشته باشند، چه حکمی دارد؟

۲. آیا فرقی بین اجاره آن به صورت فوق برای یک سال یا بیشتر مثلاً تا پانزده سال

وجود دارد؟

۳. در مسئله مذکور، آیا فرقی بین وقوع آن با یک عقد اجاره - به طوری که مثلاً یک عقد اجاره با دوازده مستأجر باشد و هر کدام ماه معینی از سال و اجاره‌های متعدّد - و جدا با هر یک از مستأجرهای دیگر هست یا خیر؟

۴. آیا مشخص نمودن ایام استفاده، بدین معنا که مثلاً هفته اول فروردین هر سال باشد - با توجه به اختلاف مبلغ اجاره با اختلاف ایام - لازم است یا خیر؟

۵. تملیک منافع ملک به ترتیب فوق، به صورت صلح منافع، چه حکمی دارد؟

ج ۱ - با توافق مستأجران در تقدّم و تأخّر، استفاده مانعی ندارد.

ج ۲ - فرقی بین اجاره به مدت یک سال یا سالیان طولانی - اگر معلوم باشد - نیست.

ج ۳ - فرقی بین دو قسم اجاره نیست؛ لیکن در صورت اول، خود مستأجران، منافع را بین خود تقسیم می‌کنند و در صورت دوم، مالک منافع، ملک را به تک تک افراد، اجاره می‌دهد؛ و اگر مستأجر اول، ملک را به موقع در اختیار مستأجر بعدی قرار نداد، مستأجر بعدی حق فسخ اجاره را دارد.

ج ۴ - اگر زمان استفاده و قیمت اجاره معین باشد، به خاطر جلوگیری از غرر، مانعی ندارد.

ج ۵ - مانعی ندارد و صحیح است و ناگفته نماند که جهل به مدت و غیر آن، در صلح مضر نیست و انجام معامله با صلح، مطابق با احتیاط است.

﴿س ۴۸۵﴾ ماشین‌های بین شهری، کرایه مقصد را از مسافر دریافت می‌کنند و بعضی مواقع، مسافر در بین راه، پیاده می‌شود و راننده به جای آن مسافر پیاده شده، مسافر دیگری سوار می‌کند و از او کرایه می‌گیرد اگر راننده یقین نداشته باشد که مسافری که پیاده شده، راضی است که جای او را به کس دیگری بفروشند، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

ج - مانعی ندارد و جایز است و مسافر قبلی تا مقصدش زیادتر حق نداشته است.
۷۸/۷/۲۷

﴿س ۴۸۶﴾ شخصی از ایران چند قطعه زمین خود در افغانستان را توسط نامه به چند نفر از اقارب خود واگذار کرده که هر کدامشان توانایی دارند، تحویل بگیرند و در سال، اجاره پرداخت کنند و اگر نمی‌توانند، به کس دیگری به صورت اجاره واگذار کنند. آنها هم زمین‌ها را به یک نفر اجاره داده‌اند و هیچ سندی دریافت نکرده‌اند و شخص گیرنده زمین هم گفته که زمین را به طور مساوی کشت و برداشت می‌کند. مالک زمین به این سهم مساوی راضی نیست. آیا او می‌تواند ادعا کند؟ اگر ادعا کند، نسبت به چه کسی باید مدعی شود؟ نسبت به گیرندگان زمین یا به اقارب خود که زمین را بدون مدرک شرعی به دست فرد دیگری داده‌اند؟

ج - از ظاهر سؤال استفاده می‌شود که صاحب زمین، اقارب خود را وکیل کرده است و آنچه و کلا انجام داده‌اند، صحیح است؛ چون خود موکل، مال الاجاره را معلوم نکرده و به وکیل واگذار نموده و موکل، فقط می‌تواند وکالت اقارب را باطل نماید.
۷۹/۱/۲۹

﴿س ۴۸۷﴾ ۱. قطعه زمینی مشتمل بر علفزار، اشجار، مزرعه و غیر مزرعه را در پاکستان برای مدت پانصد سال اجاره داده‌اند و این اقرارنامه، طبق شرع مقدس اسلام و قانون دولت پاکستان نوشته شده است و موجر، مدت اجاره و مقدار اجاره را مشخص کرده و زمین مزرعه و غیر مزرعه و غیر آباد را اگر مستأجر آباد کند، بر آن اجاره ندارد؛ ولی آن زمین و اشجار بین مالک و مستأجر، برابر تقسیم می‌شود و احیاناً اگر مستأجر خواست آن جا را ترک کند، سهم خودش را به مالک زمین بفروشد. الآن موجر فوت کرده، ولی بیوه ایشان ادعا کرده که یا اجاره را اضافه کند یا زمین برگردانده شود؛ حال آیا مدت اجاره پس از فوت موجر به مدت پانصد سال، ادامه خواهد یافت یا نه؟
۲. آیا وارث، حق دارد اجاره خود را اضافه کند یا زمین را پس بگیرد؟

ج ۱ - اجاره از عقود لازمه است و تا انقضای مدت، اجاره به حال خود، باقی است. آری، اگر امثال این گونه اجاره‌ها را مالک در حال بیماری

متصل به موت انجام دهد و در زمان بیماری، به پانصد سال اجاره بدهد، بحث منجزات مریض مطرح می‌شود، هر چند به نظر این جانب، منجزات مریض هم از اصل مال است و اجاره، صحیح است.

ج ۲ - چون اجاره از عقود لازمه است، با فوت موجر یا مستأجر، باطل نمی‌شود و وراثت، حق پس گرفتن عین مستأجره را ندارند، مگر آنکه در عقد اجاره، شرط اضافه نمودن در حد معلوم و معین، ذکر شده باشد.

۷۸/۱۱/۱۶

﴿س ۴۸۸﴾ در زمان جنگ، تحت پوشش بنیاد مهاجران بودم و بعد از پذیرش قطعنامه به آبادان آمدم و در پالایشگاه موقتاً استخدام شدم، لیکن چون منزل مسکونی نداشتم و از نظر آسایش در مضیقه و عسر و حرج بودم و نیز بیشتر خانه‌ها در آبادان خالی از سکنه بود، خانه‌ای که مخروبه بود پیدا کردم و در آن سکونت کردم، به این قصد که اگر صاحب خانه پیدا شد اجاره خانه را به او بدهم یا اینکه از او طلب رضایت نمایم. لیکن الان مدت هشت سال از این قضیه گذشته و هیچ اثری از مالک آن نیست، برخی می‌گویند صاحب خانه فوت کرده، ولی وارث یا کسی برای تصرف خانه اقدام نکرده است. با توجه به تصرفات بنده در این مدت، تکلیف عبادات به‌جا آورده شده چگونه است؟

ج - با توجه به اینکه مالک خانه و یا ورثه تا به حال مراجعه ننموده‌اند، و اگر عدم مراجعه آنها اعراض نباشد، حداقل گویای رضایت است و سکونت شما در آنجا به آن نیت که در سؤال آمده و با خصوصیات محل مذکور در آنجا، جایز و تصرفتان در آن خانه، حلال و غیر غصبی است؛ و اما راجع به اجرت المثل خانه، هر زمان که مطمئن شدید که صاحبش دیگر پیدا نمی‌شود و مراجعه نمی‌کند، مجازید برای او به خانواده فقیر و مستمندی صدقه بدهید و هر زمان که مراجعه نمود، اگر راضی به صدقه نشد، باید اجرت را به او بپردازید و ثواب صدقه‌ها برای شما می‌باشد.

۷۸/۱/۲۵

﴿س ۴۸۹﴾ ملکی را در جوار یک مسجد اجاره نموده و در آن مدرسه‌ای تأسیس کردم. پس از مدتی که این مدرسه احداث و راه‌اندازی شد، متوجه شدم که موجران، صاحبان اصلی نیستند، بلکه افراد دیگری که سند داشتند صاحبان اصلی ملک فوق هستند. با این توضیحات بفرمایید اصل اجاره بها به کدام طرف (موجر یا صاحبان سند) قابل پرداخت است؟ و در صورت قابل پرداخت بودن به صاحبان سند، آیا اجاره بهای پرداختی طی چند ماه گذشته، قابل استرداد از موجر است یا خیر؟

ج - اجرت را باید به کسی پرداخت که مالکیت و صاحب اختیار بودنش محرز باشد، و اگر مالکیت هیچ یک از صاحب سند و موجر و صاحب اختیار بودن معلوم نشود، باید با مراجعه به محاکم قانونی حسب حکم آنها عمل شود، و در این جهت، فرقی بین اجرت پرداخت شده و اجرت‌های فعلی نیست.

۷۵/۷/۶

﴿س ۴۹۰﴾ موجر هنگام عقد قرارداد اجاره بیمار بوده و چیزی از مفاد قرارداد را نشنیده و برای او قرائت نکرده‌اند؛ ولی قرارداد را امضا کرده است. ایشان در قرارداد قبلی، مدت اجاره را یک سال قید می‌کرده ولی در قرارداد جدید، مدت اجاره دو سال قید شده است. آیا پس از بهبود یافتن، موجر می‌تواند به مدت اجاره اعتراض نماید و یا پس از یک سال اجاره بهای خانه‌اش را بالا ببرد؟

ج - قراردادی را که موجر امضا کرده، اگر عاقل و به هوش بوده، امضای او نافذ است و باید به آن قرارداد عمل شود.

۷۵/۸/۲۶

﴿س ۴۹۱﴾ در روستای ما زمین‌های موقوفه‌ای وجود دارد که هر قطعه توسط مستأجری کشت می‌شود و مبلغ معینی به صورت مال‌الاجاره به متولی مسجد یا حسینیه می‌پردازد. در گذشته قسمتی از زمین‌ها زیر کشت می‌رفت و قسمتی هم به صورت آیش گذاشته می‌شد. اما امروزه با استفاده از وسایل مکانیزه و ایجاد استخرها و آبگیرها و نهرها، هر ساله همه زمین‌ها کشت می‌گردد. با این توضیحات بفرمایید مال‌الاجاره این گونه زمین‌ها را باید بر طبق عرف محل پرداخت یا به گونه‌ای دیگر تعیین شود؟ از آنجا که فراهم کردن امکانات جهت کشت بهتر و بهره‌برداری بیشتر، نیازمند مخارجی است و

در هر منطقه صاحبان زمین ها به حسب زمین، این مخارج را بین خودشان تقسیم می کنند، در مورد زمین های اوقافی، مخارج به عهده کیست؟ در این گونه زمین ها، چه نوع اجاره ای بهتر و مناسب تر است؟

ج - با توجه به اینکه مخارج فراهم آوردن امکانات به عهده مستأجر است و صاحب زمین هزینه ای را نمی پردازد، مستأجر بایستی آنچه را عرف محل و نظر کارشناس تعیین می کند، به عنوان اجاره بپردازد؛ و چنانچه متولّی حاضر به پرداخت مخارج باشد، باز معیار، عرف محل است، به هر حال چون زمین هر سال کشت می شود، اجاره با نظر عرف محل و با توجه به خصوصیات مخارج فراهم آوردن امکانات، تعیین شده و باید پرداخت گردد.

۷۲/۱۲/۱۸

﴿س ۴۹۲﴾ خانه ای را که اجاره کرده ایم، اگر میخی برای آویزان کردن تابلو به دیوار بکوبیم، آیا جایز است یا خیر؟ و اگر خسارت به در و دیوارش وارد کنیم، چیست؟

ج - جایز نیست و باید رضایت مالک جلب شود، مگر آنکه تصرّف ناچیز باشد و عرف و عادت بر انجام آن باشد به نحوی که اگر مالک متوجه شود رضایت به آنها داشته باشد.

۷۷/۱۱/۱۵

﴿س ۴۹۳﴾ چنانچه محلی به صورت اجاره به شخص یا اشخاصی واگذار شود و مستأجر در موعد مقرر، از تخلیه محلّ مورد نظر، خودداری کند و همچنان با وجود عدم رضایت موجر، به کسب و کار یا سکونت خود ادامه دهد، در این صورت بفرمایید:

۱. درآمد حاصله از این محل و یا سکونت در آن و اقامه نماز و روزه از لحاظ شرع، چه حکمی دارد؟

۲. با توجه به مطلب فوق، افراد دیگری که در جریان عدم رضایت مالک محلّ مذکور هستند، تکلیف مراودات کاری و تجاری شان که در ارتباط با همین محل نیز هست، چگونه است؟

۳. چنانچه مستأجر مذکور در سؤال قبل، جهت تخلیه محل، وجهی از مالک خواستار شود و موجر هم به ناچار و بدون رضایت، این وجه را بپردازد، صورت شرعی

این پول جهت آن مستأجر چیست؟

ج ۱ - مدت اجاره که به سر رسید، حرام است بدون اجازه صاحب محل در آن جا اقامت کنند و نماز در آن جا باطل است و اگر تخلیه نکنند، غاصب و ضامن محل و ضامن مثل مال الاجاره آن هستند و اگر درآمد حاصله، مال الاجاره باشد، مال صاحب ملک است.

ج ۲ - اگر مراد آنها موجب تصرف در ملک غیر، بدون رضایت مالک باشد، جایز نیست.

ج ۳ - برای مستأجر به هیچ وجه شرعاً حقی نیست؛ چه مدت اجاره کوتاه باشد یا طولانی، و چه بودن آنها در مدت اجاره، موجب زیادت ارزش محل شده باشد یا نه، و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارتشان باشد.

۷۸/۱۱/۱۱

﴿س ۴۹۴﴾ آیا مستأجر می تواند بدون اجازه مالک مغازه، تغییر شغل بدهد؟

ج - اگر از اول، ملک را برای شغل مخصوصی اجاره داده است، مستأجر، حق ندارد تغییر شغل دهد؛ ولی اگر ملک را اجاره داده است، بدون هیچ شرطی تغییر شغل، جایز است.

۷۹/۸/۱۵

﴿س ۴۹۵﴾ اگر مستأجر پس از سر آمدن مهلت اجاره، بدون رضایت مالک در مغازه یا ساختمان مسکونی تصرف نماید (با توجه به اینکه در قانون مدنی نظام اسلامی اگر موجر نیاز شخصی نداشته باشد، حق را به مستأجر می دهند، گرچه مالک رضایت نداشته باشد)، چه حکمی دارد؟

ج - مدت اجاره که تمام شد، اجاره او هم تمام می شود و تصرف مستأجر با عدم رضایت مالک، عدوانی است؛ لیکن مقررات خاص، اگر مطابق با موازین شرع باشد، متبع است.

۷۵/۱/۲۱

﴿س ۴۹۶﴾ حدود بیست سال قبل، فرد مسلمانی بدون رعایت ضوابط شهرداری، چند مغازه ساخت و در برابر دریافت سرقتی، به مستأجرانی اجاره داد که پس از مدتی شهرداری مطالبه عوارض تحلف ساختمانی از مالک نمود که او بی توجه به اخطارهای

شهرداری، از پرداخت عوارض، خودداری کرد و در نتیجه شهرداری هم مغازه‌ها را تیغه کرد که موجب بیکاری و خسارت و ضرر و زیان مستأجران گردیده؛ لطفاً بفرمایید:

۱. پرداخت عوارض، شرعاً به عهده مستأجران است یا متخلف؟
۲. خسارات وارد شده بر مستأجران به علت بسته شدن مغازه‌ها (عدم النفع)، شرعاً به عهده مالک است یا شهرداری و یا حقی برای مستأجر نیست؟
۳. اجاره مدتی که مغازه‌ها به علت عدم پرداخت عوارض تخلف به وسیله مالک، بر مستأجرین، دین است و باید بپردازند یا خیر؟

ج ۱ - بر عهده مالک است چون عوارض، عوارض ملک است نه منافع.

ج ۲ - به عهده مالک است و سبب اقوی از مباشر است.

ج ۳ - مستأجر مغازه و یا جای دیگر در زمانی که نتواند از عین مستأجره استفاده نماید و سبب آن مالک باشد، بدهکار مال الاجاره آن مدت نیست؛ چون مالک، منافع را علیه مستأجر تفویض نموده پس به عهده خودش مستقر است.

۷۸/۴/۱۴

﴿س ۴۹۷﴾ آیا صاحب خانه، حق دارد بدون اجازه مستأجر، به هر جای خانه مستأجر

وارد شود؟

ج - حق تصرف و وارد شدن بدون اجازه مستأجر را ندارد، مگر اینکه در

۷۹/۸/۱۷

ضمن عقد، شرط نموده باشد.

باب دوم: اجاره اشخاص

﴿س ۴۹۸﴾ شخصی خواهرزاده یتیم خود را سرپرستی می‌کند و هزینه‌های نگهداری

و پرورش او را تقبل می‌نماید و وی را بر زمین مزروعی خود به کار می‌گمارد. شخص یاد شده، سال‌ها بعد به بهانه اینکه در کاشت و برداشت زمین، دایی خود را یاری داده است،

مدعی مالکیت مشاع زمین و حاصل آن می‌شود. تکلیف چیست؟

ج - محض عمل برای مالک، سبب ملکیت نیست و عاملی که قصد تبرع

نداشته باشد، مستحقّ اجرت المثل عملش است. ۷۷/۵/۱۷

﴿س ۴۹۹﴾ برادرم به مدّت شش سال در کارگاه من کار کرده است. هیچ شرطی برای حقّ و حقوق برادرم نکرده بودم و حالا می‌خواهم مزد او را بپردازم. وظیفه‌ام چیست؟
ج - با فرض اینکه با برادر قراردادی نداشته‌اید - همان گونه که در فرض سؤال آمده - تکلیف شما پرداخت اجرت المثل به ایشان است که می‌توانید مبلغ آن را از چند نفر همکاران خود که با سابقه و اهل فن و تجربه باشند، سؤال کنید که اجرت امثال افرادی که این گونه کارها را انجام داده‌اند، در این مدت چند سال، چه مقدار است؟ همان مقدار را به برادرتان بدهکار هستید و باید بپردازید. ۷۶/۵/۲۱

﴿س ۵۰۰﴾ چند سال قبل، یک جفت کفش جهت قالب‌گیری به یک مغازه تعمیر کفش بردم، فروشنده بعد از قالب‌گیری مبلغ یک هزار و پانصد تومان درخواست کرد که مبلغ زیادی بود؛ بعد از اعتراض بنده و مقداری مشاجره، فروشنده پیشنهاد کرد به مغازه‌های مشابه مراجعه کنم و قیمت قالب‌گیری کفش را بپرسم و هر چه گفتند همان مبلغ را به او بپردازم. بنده به یکی از مغازه‌های تعمیر کفش در همان نزدیکی مراجعه و قیمت را سؤال کردم، قیمت را چهار صد تومان اعلام کرد. بنده نیز به مغازه اولی مراجعه و همان مبلغ را پرداخت و کفش را تحویل گرفتم، ولی صاحب مغازه اظهار نمود که راضی نیست، آیا بنده ضامن پرداخت بقیه مبلغ هستم یا خیر؟

ج - با پرداخت اجرت المثل، یعنی ثمن مقداری که دستمزد متعارف است - که با گفته مغازه تعمیراتی معلوم شده - چیزی اضافه بر آن بدهکار نیستید. ۷۶/۱۰/۲۴

﴿س ۵۰۱﴾ درآمد کارفرمایم ارز خارجی است، ولی بازنشستگی مرا به ریال می‌پردازد. آیا با توجه به بی‌ارزشی ریال در برابر ارز خارجی نباید آن را به ارز خارجی بپردازد؟

ج - اجرت کارگر طبق قرارداد پرداخت می‌شود؛ اگر قرار بر ارز خارجی باشد، کارفرما ارز بدهکار می‌باشد و اگر بر نقد رایج و ریال باشد، بدهکار

ریال است و ارزش گرفتن صاحب کار و کارفرما از دیگران، سبب الزام کارفرما به پرداخت ارز به کارگر خودش که اجیر او می باشد نیست. ۷۷/۴/۲۴

﴿س ۵۰۲﴾ صندوق قرض الحسنه‌ای قبل از انقلاب با اساس نامه قانونی توسط جمعی به عنوان هیئت مؤسس و هیئت مدیره تأسیس شده و به ثبت رسیده و با تعیین یک نفر از اعضای هیئت مدیره به عنوان مدیر عامل، کار خود را آغاز کرده است و در این مدت، خدمات شایانی به اهالی منطقه و محل، ارائه نموده است. طبق معمول مجاز بوده که از پس اندازهای مردم برای اداره آن صندوق، کار اقتصادی انجام دهند. به همین دلیل، ملکی را برای ساختمان صندوق خریداری نموده‌اند. اکنون چون فعالیت صندوق کم تر شده و هزینه‌ها و اقساط وصول نشده و هدر رفته، زیاد شده، آن ملک را فروخته‌اند و از این طریق، کسری‌ها را جبران کرده‌اند، آیا اعضای هیئت مدیره می توانند مبلغی را به عنوان حق الزحمه چندین ساله خود برداشت کنند و یا مدیرعامل می تواند به هر یک از اعضای هیئت مدیره، مبلغی را به عنوان پاداش و تشویق بپردازد؟

ج - اگر برداشتن حق الزحمه، معمول باشد و یا آنکه از اول معلوم بوده که بنا بر مجانی و تبرّعی کار کردن افراد نبوده، برداشتن اجرت‌المثل به هر یک از دو نحو مرقوم، مانعی ندارد. ۷۷/۷/۱۸

﴿س ۵۰۳﴾ اگر کارمندی خارج از وظیفه و مقررات اداری برای ارباب رجوع، کاری انجام دهد و حق الزحمه‌ای بابت انجام دادن کار، از طرف مقابل دریافت کند، آیا جایز به مصرف آن در امور زندگی هست یا خیر؟

ج - اگر در غیر زمان اداری باشد، مانعی ندارد؛ چون مربوط به خودش و در اختیارش بوده است؛ اما در زمان اداری اگر غیر از کاری باشد که برای آن استخدام شده است، با فرض عدم مزاحمت برای وظیفه اداری، ظاهراً مانعی ندارد. ۷۸/۱/۱۵

﴿س ۵۰۴﴾ برخی نیروهای کادر سازمان نیروهای مسلح، در ساعات اداری و غیراداری جهت امور شخصی خود، از سربازان وظیفه استفاده می نمایند. خواهشمند

است بفرمایید که آیا پرسنل کادر، در قبال استفاده از پرسنل وظیفه در ساعات غیراداری در کارها (مانند نقاشی ساختمان و...) باید هزینه‌ای را به دولت یا شخص کننده کار بپردازند یا خیر؟

ج - چون به کارگیری افراد باید با رضایت خودشان و عدم تخلف از وظایف مقرر انجام گیرد و قانون اساسی هم از به کارگیری آنها برای مسئولان، جلوگیری نموده، لذا اجرت از آن خودشان می‌باشد و خود، مستحق اجرت هستند.

۷۷/۸/۸

﴿س ۵۰۵﴾ منظور از حدیث شریف «من قرأ القرآن یا کل به الناس جاء یوم القیامه و وجهه عظم ل لحم فیه» چیست؟ و آیا شامل شخصی که تصمیم به ایجاد محلّ تعلیم قرآن برای امرار معاش داشته باشد می‌شود یا خیر؟

ج - گرفتن اجرت بر مستحبات مانند تعلیم قرآن که مستحب و به سر حدّ واجب نرسیده قطعاً جایز است، بلکه اگر واجب هم باشد نیز مانعی ندارد، کما اینکه ساختن یک محل برای تعلیم مع الاجرة هم طبعاً جایز است و حدیث معنای ظریف و بلندی دارد و ارتباطی به این گونه امور مشروعه ندارد.

۷۷/۶/۲۵

﴿س ۵۰۶﴾ این جانب طرح جدیدی برای ارائه فرهنگ اهل بیت علیهم السلام به شهرداری دادم. نماینده تام‌الاختیار شهردار برای اجرای طرح با بنده مذاکره و قرارداد شفاهی منعقد نمود و قرار شد هر گونه مخارجی که برای نقاش، خطاط، مصالح، وسایل صوتی و تصویری و... داشته باشد، شهرداری بپردازد. یکی از آن مخارج، پول نقاش و برق‌کار است که بنده با آنها قرارداد منعقد کردم؛ متأسفانه نماینده شهردار از کار برکنار شد. با مراجعات مکرر نقاش و برق‌کار، این جانب اگر چه با آنها به عنوان نماینده قرارداد بسته بودم، ولی به دلیل اینکه اولاً هزینه‌های کلّ طرح به عهده شهرداری بوده و ثانیاً مسئولین فعلی شهرداری و همچنین نماینده سابق شهرداری حضوراً به خود نقاش گفتند که ما این قرارداد شما را - که از نظر اداری و دولتی در برگه‌های رسمی شهرداری نیست - قبول نداریم و باید برای پرداخت حق الزحمه، با شما قرارداد رسمی تنظیم کنیم،

اینک باگذشت بیش از هفت ماه، مبلغ چهار صد و پنجاه هزار تومان را از کل مبلغ (ششصد هزار تومان) قرارداد غیر رسمی که با من تنظیم شده بود، شهرداری پرداخت کرده است و باقی مانده را نمی پردازد و می گوید کیفیت کاری که انجام شده، بیشتر، ارزش ندارد لطفاً بفرمایید:

۱. آیا بنده مسئول پرداخت پول نقاش و برق کار هستم یا شهرداری؟
۲. اگر کیفیت کار از نظر صاحب کار مطلوب نباشد، آیا کارگر می تواند مبلغ قرارداد را مطالبه کند یا باید مجدداً کارشناسی شود؟
۳. اگر صاحب کار، کاری را با مبلغ معینی از کارگر خواست و او بدون اجازه صاحب کار، کار را به شخص دیگری تحویل داد، آیا می تواند همچنان مزدش را از صاحب کار مطالبه نماید؟

ج ۱ و ۲ - عمل هر مسلمانی که با اجازه صاحب اختیار، هر چند وکیل و نماینده از صاحب عمل باشد، محترم و موجب اجرت است و با فرض اختلاف بدین صورت که شهرداری مدعی است کارهای انجام گرفته بیش از این ارزش ندارد و کارگر یا طرف قرارداد، مدعی است که بیش از این ارزش دارد، آنچه مهم است رفع این اختلاف با مرافعه شرعیه است و بعد از رفع اختلاف، روشن است که اجرت را باید شهرداری و یا کارفرما پردازد.

ج ۳ - با فرض اینکه کار از کارگر خاص خواسته شده و خصوصیت کارگر دخالت داشته و یا شک در دخالت باشد، اجرت را طلبکار نیست؛ چون کار بدون اجازه موجد بوده، پس مستأجر بدهکار اجرتش نمی باشد.
۸۳/۶/۷

﴿س ۵۰۷﴾ خانمی چهار سال پیش، فرزند خود را شیر داده و این کار به دستور شوهر نبوده است، بلکه از روی عاطفه مادری و تبرّعاً بوده است؛ آیا اینک می تواند ادعای حقّ شیر کند؟

ج - قبل از شیر دادن می تواند قرار بگذارد و چیزی در مقابل آن بگیرد؛ امّا

وقتی شیر داد، بعداً حقّ ادعای اجرت را ندارد، چون به طور مجّانی شیر را به کودک خورانده است.

۷۴/۹/۲۰

﴿س ۵۰۸﴾ این جانب مدرک تحصیلی خود را جهت ترجمه به دو زبان خارجی، به یک مؤسسه دارالترجمه دادم. متصدی مؤسسه قیمت آن را حدود ده هزار تومان تعیین کرد؛ ولی مدتی بعد آن را به پانزده هزار تومان افزایش داد و پس از مدتی که برای گرفتن مدرک و ترجمه آن مراجعه کردم، حقّ الترجمه را سی و هشت هزار تومان تعیین کرد و در جواب اعتراض بنده اعلام کرد نمی دانستم که قیمت ترجمه این چنین بالا می رود. با توجه به اینکه برای او امکان تماس با بنده و اعلام نرخ جدید ترجمه وجود داشته، در حال حاضر آیا می توانم مبلغ توافق شده قبلی را بپردازم و یا حقّ خیار فسخ دارم؟

ج - قرارداد میان دو طرف برای انجام عمل، ولو ترجمه که جنبه منفعت و کار دارد، اجاره است و طرفین باید به آن عمل نمایند و عقد اجاره از عقود لازمه است؛ و اگر کسی قرارداد و عملی را با شخصی در مدتّ معین منعقد نماید که مثلاً در ظرف چند روز انجام دهد و اجرت هم معین شده باشد، ولی بعد به جهاتی قیمت حقّ العمل در بازار بالا رود، اجیر بیش از مقدار معین شده را طلبکار نیست، هر چند که نمی دانسته قیمت بازار افزایش می یابد؛ و اگر اجیر در مدت معین شده کار را تحویل مشتری ندهد، در صورتی که وی پولی را به اجیر داده باشد، حق دارد اجاره را فسخ نماید و پولش را تحویل بگیرد.

۷۵/۴/۳

﴿س ۵۰۹﴾ کارفرمایی، شخصی را به کار گرفته و از بی اطلاعی او سوء استفاده کرده و حقوقی نصف حقوق کارگران هم ردیف او، به وی پرداخته است. آیا کارفرما حقوق تعیین شده او را مدیون است یا نه؟

ج - چون خیار غبن در همه معاوضات، مانند بیع و اجاره و غیر آنها جریان دارد، بنابراین، اجیر مغبون که با جهل به اجرت به کم تر از آن اجیر شده، حقّ فسخ معامله را دارد و بعد از فسخ، مستحقّ اجرت المثل عمل در آن

زمان خواهد بود؛ و ناگفته نماند که باقی مانده اجرت المثل، تابع حکم
ضمان آن اجرت است. ۷۵/۱۰/۱

باب سوم: شرایط ضمن عقد اجاره

«س ۵۱۰» این جانب به عنوان مسئول یکی از ادارات دولتی، ملکی را برای اداره اجاره نمودم و اجاره بهای یک ماه را طبق قرارداد، قبلاً پرداخت نمودم. در یکی از بندهای قرارداد، موجر متعهد گردیده ملک را از تاریخ مقرر به مستأجر تحویل دهد که متأسفانه پس از گذشت چند روز از عقد قرارداد، موجر به اداره مراجعه می‌کند و در حضور کارکنان اعلام می‌دارد که به علت عدم تکمیل نواقص ساختمان، در تاریخ مقرر نمی‌تواند ملک را تحویل دهد. پس از مراجعه به محلّ مورد اجاره نواقصی را مشاهده نمودم تا اینکه به موجر اعلام کردم که به علت عدم تحویل ملک در تاریخ مقرر، دیگر خواهان ملک شما نیستم و قرارداد را به علت عدم اجرای به موقع از طرف شما، لغو می‌نمایم. با توجه به عدم تحویل ملک در تاریخ مقرر و عدم قبض و اقباض، آیا صورت این اجاره، شرعی می‌باشد؟ به دلیل عدم تحویل مورد اجاره در موعد مقرر با توجه به استشهاد موجود، آیا مستأجر، حقّ فسخ قرارداد را دارد؟ آیا موجر می‌تواند مبلغ پرداخت شده را تملیک نماید؟

ج - مستأجر برای عدم عمل موجر به تعهدش حقّ فسخ دارد و موجر هم اگر اجرتی را گرفته، مالک نیست و تصرّف موجر در آن مال، تصرّف در اموال دیگران است. ۷۸/۴/۲۵

«س ۵۱۱» اگر مغازه‌ای اجاره داده شود و مالک (موجر) در ابتدا مبلغی برای تقدّم در اجاره (به عنوان سرقفل) از مستأجر دریافت کند، در صورتی که بعداً مستأجر از دادن اجاره به مالک (موجر) امتناع ورزد - در حالی که در اجاره‌نامه بین آنها، مستأجر قبول کرده که در صورت اجاره ندادن، مالک، حقّ فسخ اجاره نامه و تخلیه عین مستأجره را خواهد داشت - آیا تخلف مستأجر از شرط ضمن عقد اجاره (نپرداختن اجاره بها)،

باعث فسخ اجاره نامه و تخلیه عین مستأجره خواهد شد؟

ج - تخلف از هر شرطی که در عقد لازم مثل عقد اجاره و بیع بشود، موجب خیار و حق الفسخ برای دیگری است و در این حکم، فرقی بین مفروض در مورد سؤال و غیر آن نیست.

۷۹/۵/۱۲

﴿س ۵۱۲﴾ چنانچه در عقد اجاره اعیان با ذکر مدت اجاره، شرط شود که هرگونه تلف یا خسارت نسبت به عین مستأجره وارد شود، جبران خسارات آن بر عهده مستأجر باشد و این شرط، مقید به زمان اجاره نباشد، پس از تمام شدن مدت اجاره، با توافق طرفین، عین مستأجره فرضاً با همان میزان اجاره بها، مانند عاریه در تصرف و اختیار مستأجر قرار داشته باشد. با این توضیح بفرمایید چنین شرطی چه نوع شرط محسوب می شود (شرط نتیجه یا شرط فعل)، و آیا چنین شرطی در عقد اجاره، مشروعیت دارد یا خیر؟ همچنین به فرض صحّت چنین شرطی، در صورتی که در زمان عاریه، عین مستأجره تلف یا خسارتی وارد شود، بر عهده مستعیر (مستأجر سابق) می باشد یا خیر؟

ج - به طور کلی هر شرط ضمان عین مستأجره - چه خانه و چه ماشین و ... - که در عقد اجاره شرط شده، شرطی لازم الوفا است، کما اینکه اگر چنین شرطی در ضمن عقد عاریه هم واقع شود نیز لازم الوفا است و شرط ضمان، شرط خلاف شرع نیست، و ناگفته نماند که اولاً سؤال ابهام دارد؛ چون جمع بین مدت دار بودن اجاره و بدون مدت بودن شرط، نامفهوم است و ثانیاً، مسئله از موارد مقسم شرط فعل و نتیجه نیست و ثالثاً، همان طور که بیان شد، شرط ضمان در عقد اجاره به نظر این جانب مشروع است و خلاف اطلاق ادله عدم ضمان امین است، نه اینکه مطلقاً حتی با شرط هم، امین ضامن نباشد تا شرط خلاف شرع گردد؛ چون دلیلی بر این معنا نداریم و ادله عدم ضمان امین، اطلاقش با «المؤمنون عند شروطهم» تقیید می شود و المؤمنون بر او حاکم است.

۸۱/۶/۱۷

﴿س ۵۱۳﴾ اجاره خانه ای بیست هزار تومان است، ولی مستأجر مقداری پول به صورت پول پیش به صاحبخانه می پردازد. با پرداخت این پول، اجاره بها نصف می شود،

آیا این نوع اجاره، صحیح است؟

ج - اجاره به شرط قرض، یعنی چون صاحبخانه نیاز به پول دارد و یا به منظور پشتوانه اجاره و یا جهات دیگر، حاضر است خانه‌ای را به کم‌تر از مال‌الاجاره متعارف، اجاره بدهد به شرط آنکه مستأجر، مبلغ معینی پول به او قرض بدهد که اجاره به شرط قرض می‌شود، مانعی ندارد؛ و اما قرض به شرط زیاده، مثل قرض به شرط اجاره خانه به کم‌تر از مال‌الاجاره متعارف، اگر موجب رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی و عرفاً منکر و باطل و ظلم بر صاحبخانه نباشد، مانعی ندارد. ۷۵/۲/۱۶

﴿س ۵۱۴﴾ در برخی موارد توسط بانک‌ها، شرکت‌ها، اشخاص حقوقی و یا حقیقی، ملکی با مشارکت مدنی خریداری می‌شود و به شرط تملیک، آن را به دیگری اجاره می‌دهند که پس از پرداخت مبلغ مورد قرارداد که طبعاً بیش از پولی است که ملک با آن خریداری شده، به تملک مستأجر در می‌آید. آیا این کار جایز است؟

ج - مانعی ندارد؛ چون شرط خلاف شرع نیست و زیادتر بودن پول بعدی چون به صورت اقساط و نسیه است، سفهی نیست و معامله صحیح است.

﴿س ۵۱۵﴾ این جانب کارمند دولت هستم. از طرف سازمان متبوع، ماهیانه مبلغی از حقوقم را به عنوان پس‌انداز، کسر می‌نمایند تا بعد از بازنشستگی به من برگردانند. آیا از نظر شرعی، دولت می‌تواند با توجه به نیاز کنونی من و بدون رضایت، این پول را کسر و پس‌انداز نماید؟

ج - پس‌انداز نمودن حقوق امثال شما و هر کارمند و کارگری که مستخدم دولت است، از سوی دولت جایز و بدون اشکال است، چون اولاً شرط پس‌انداز، جزء شرایط و مقررات استخدام است و در حقیقت شرط ضمن عقد اجاره است و نافذ و لازم‌العمل است، ثانیاً اگر هم فرض کنیم به عنوان شرط نباشد، از باب حکومت و حق ولایت دولت که همان حاکمیت مردم و قانون است، جایز است؛ و ناگفته نماند که، مسئله عدم رضایت و ناراحتی شخص را نباید مانع از اعمال حکومت و حق حاکمیت دولت دانست، که

در همه جای دنیا حق حاکمیت حکومت، محفوظ است، وگرنه هرج و مرج لازم می آید. آری، اگر نارضایتی انسان از عملی، شخصی باشد، می تواند از کار استعفا نماید، ولی تا زمانی که مشغول کار است، مقررات و قوانین استخدام و قوانین کارگری، لازم‌الاتباع است، چه رسد به اینکه در برخی موارد، شرط ضمن عقد است و جنبه حقوق مدنی دارد. ۶۹/۸/۲۴

باب چهارم: سرقتی

﴿س ۵۱۶﴾ تعریف فقهی سرقتی چیست؟

ج - سرقتی تعریف فقهی خاصی ندارد و خرید سرقتی از مالک اصلی، اعتبار و قراردادی است که ظاهراً به معنای خرید حق السلطنه نسبت به مغازه و عین است و سرقتی اصطلاحی و معروف، تابع مقررات قانونی و شرعی آن است. ۷۸/۸/۱۷

﴿س ۵۱۷﴾ شخصی در سال ۶۷ سرقتی محل کسبی را از مالک ملک، خریداری نموده و مبلغی نیز بابت اجاره هر ماهه پرداخته است. حال محل مذکور، به علی می باید در سال جاری تخلیه شود. آیا به مستأجر (شخصی که سرقتی محل کسب را خریداری نموده) سرقتی به نرخ روز تعلق می گیرد؟

ج - ظاهراً خریداری سرقتی از مالک، خریداری و معامله روی حق السلطنه است، بدین معنا که مالک مغازه، حق سلطه از منافع مورد اجاره را از حیث انتفاع از آن، به مستأجر منتقل نموده است. لذا مالک در انتفاع از آن به اجاره دادن به غیر و یا خود و یا فروش آن، منضم با حق السلطنه، باید رضایت خریدار را جلب نماید و چون حق از آن مستأجر است، بحث اینکه آیا به نرخ روز یا دیروز که مربوط به مال غیر و ضمان است بدون محل است، بلکه چون خریدار صاحب حق است، باید رضایتش به قیمت متعارف یا با حسب توافق، جلب گردد. ۷۶/۹/۱۷

﴿س ۵۱۸﴾ کلیه ساختمان‌ها و مغازه‌های شهرستانی در اثر جنگ تحمیلی و ورود ارتش عراق، خراب شده. حال مستأجران ادعای سرقفلی دارند. بعضی از مستأجران به مالک، سرقفلی داده‌اند و عده‌ای دیگر از مستأجران، سرقفلی به مالک پرداخت ننموده‌اند؛ ضمناً دولت برای هر مغازه، مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان به مالکان آنها پرداخته و مالک هم مختار بوده که تجدید بنا کند یا زمین مغازه خود را به بیع قطعی واگذار کند و مبلغ مأخوذ از دولت را برای خود بردارد و مبلغ دریافتی متعلق به مالک است. آیا با از بین رفتن مغازه که موضوع سرقفلی است، موضوعی برای اخذ سرقفلی باقی می‌ماند یا سرقفلی هم منتفی است و مستأجر، حقی بابت سرقفلی و حق کسب و پیشه ندارد؟

ج - به نظر این جانب، چون خرید سرقفلی نزد عرف، به خرید حق السلطنه نسبت به محل کار و کسب است؛ یعنی حق انتفاع از محل کار بعد از خرید سرقفلی، از آن مستأجر است و فرقی در این جهت، بین بقای محل کسب به وضع زمان خرید سرقفلی و یا تغییر آن و یا خراب شدن - ولو خرابی به وسیله جنگ هم باشد که در سؤال آمده - نیست. لذا هرگونه تصرف مالک که مانع از حق الانتفاع خریدار، یعنی مستأجر باشد، منوط به اجازه مستأجر است. این نسبت به خرید سرقفلی بود؛ و اما سرقفلی به حسب قانون، همان طور که اصلش تابع قانون است، خصوصیاتش هم تابع قانون است. ۷۸/۱۲/۲۹

﴿س ۵۱۹﴾ ۱. مغازه‌هایی که در بازارچه‌ها هستند، با پرداخت سرقفلی و بدون شرط ضمن عقد، اجاره داده شده است. چنانچه مدت اجاره آنها تمام شود، آیا می‌توان اجرت‌المثل آنها را به میزان اجاره مغازه‌های مشابه که در همان مجموعه قرار دارد، مطالبه نمود؟

۲. با فرض این مسئله، آیا مستأجر می‌تواند اجاره خود را مثل سایر مغازه‌هایی که خارج از این مجموعه است، بدون رضایت مالک، پیردازد؟

۳. با توجه به این دو مورد، ادامه تصرف محل مورد اجاره از سوی مستأجر، بدون جلب رضایت مالک، چه صورتی دارد؟

ج ۱ - اجرت‌المثل را حق دارد؛ یعنی مطالبه اجرت امثال آن مغازه برای

مالک، جایز است.

ج ۲- در مفروض سؤال، چون اجرت المثل نیست و جهة شرعی ندارد.
ج ۳- تصرف جایز نیست، چون مستأجر نمی خواهد اجرت المثل متعارف را بدهد، بلکه می خواهد اجرت مغازه های خارج از مجموعه را بدهد که اجرت المثل نبوده، پس تصرفش غاصبانه است. ۸۴/۴/۱۲

﴿س ۵۲۰﴾ این جانب در سال ۶۱ سرقفلی مغازه ای را از مالک اصلی، به نرخ روز و به مبلغ یکصد و هفتاد هزار تومان خریداری کردم و مبلغ زیادی نیز به منظور تأمین هزینه های آن از قبیل برق، گاز، موزائیک پیاده رو و مغازه، جواز کسب و... صرف کرده ام؛ اما اینک بعد از گذشت بیش از ده سال، ورثه مالک مزبور درصددند تا ملک مذکور را پس بگیرند. آیا مغازه، شرعاً حق این جانب است یا ورثه؟ اگر حق ورثه باشد، آیا مبلغ سرقفلی را باید به نرخ روز به بنده پرداخت کنند یا خیر؟

ج - چون خرید سرقفلی از مالک اصلی، ظاهراً به معنای خرید حق السلطنه نسبت به مغازه و عین است، برای مالک و ورثه او حقی نسبت به واگذاری مغازه به دیگری یا گرفتن آن برای خود، وجود ندارد و نمی توانند مستأجر را بدون رضای خاطرش از مغازه بیرون کنند. آری، نسبت به مال الاجاره باید برطبق متعارف و مقرر عمل شود. ۷۲/۲/۸

﴿س ۵۲۱﴾ شخصی سرقفلی مغازه ای را خریداری نموده است و با آنکه در قرارداد، قید شده که مستأجر حق واگذاری آن را بدون اطلاع مالکین ندارد، آن را معامله کرده است. آیا این معامله صحیح است؟

ج - معامله صحیح است، اما در عین حال فروشنده اول (مالک ملک) به دلیل تخلف خریدار از شرط، می تواند معامله اول را با به کار بردن اختیار تخلف شرط، فسخ کند. ۶۹/۵/۲۷

﴿س ۵۲۲﴾ سه نفر به طور مساوی در چند مغازه با هم شریک هستند. دو نفر از آنان سهم خود را به یکی از شرکا و فرد دیگری می فروشند. چنانچه یکی از این دو نفر بخواهد سرقفلی مغازه خود را بفروشد، آیا آن دو نفر شریک قبلی که سهم خویش را

فروخته‌اند، می‌توانند ده در صد حق اربابی را از فروشنده سرقفلی بگیرند؟

ج - واضح است که بعد از فروش، چنین حقی ندارند، چون سهم اربابی قانوناً از آن مالک است؛ مگر آنکه آن دو شریک یاد شده هنگام فروش مغازه، این حق را برای خود به عنوان شرط ضمن عقد، محفوظ نگه داشته باشند.

﴿س ۵۲۳﴾ سرقفلی محل کسبی متعلق به چند نفر بوده است، یکی از شرکا، به دلیل آنکه در آن محل کار می‌کرده و اطلاع کاملی از قیمت و شرایط محل داشته است، حق السهم سایر شرکا را به مقدار ناچیزی می‌پرداخته است تا آنجا که ناچار به واگذاری سهم خود به وی می‌شوند. آیا این معامله (و واگذاری سهم) صحیح است؟

ج - بیع سهام سرقفلی مانند بیع سایر سهام و امور است که هرگاه با بیع، در آن مغیوب شود؛ یعنی به خاطر ندانستن قیمت و ارزش سرقفلی، آن را به مقدار کمتری فروخته، خیار غبن دارد، مگر آنکه خیار غبن را در هنگام معامله با توجه به مقدار آن، ساقط کرده باشد؛ و اما کم دادن حق السهم سایر شرکا که موجب فروش دیگران شده، گرچه این کار برای خریدار حرام بوده، لیکن سبب بطلان بیع نمی‌شود.

﴿س ۵۲۴﴾ دو نفر در سرقفلی مغازه‌ای با یکدیگر شریکند، یکی از شرکا اصرار دارد که سرقفلی را بفروشد، ولی شریک دیگر راضی به این امر نیست و شریک وی نیز از انجام هرگونه معامله و کسب در این مغازه اظهار ناخشنودی می‌کند، و از طرفی شهرداری هم اجازه تفکیک نمی‌دهد، تکلیف چیست؟

ج - شریک خواهان فروش می‌تواند سهم خود را بفروشد؛ ولی شریک دیگر با برخورداری از حق شفعه، نسبت به خرید سهم او، بر دیگران مقدم است (یعنی اگر شریک مخالف فروش، مایل به خرید باشد، شریک فروشنده نمی‌تواند سهم خود را به دیگران بفروشد).

۶۹/۷/۱۱

کتاب نهم: مساقات

﴿س ۵۲۵﴾ حدود بیست و پنج سال قبل، باغی را به بنده واگذار نمودند که تعدادی درخت انگور و بادام داشت. در آن زمان درخت گردو نمی‌کاشتند ولی بعدها مرسوم شد و من نیز تعدادی درخت گردو در آن باغ غرس نمودم که سیزده اصله گردو است که نه اصله آن را خودم غرس نمودم و چهار اصله آن هم در باغ، روییده و یا صاحب ملک کاشته است. البته رسم مردم روستا بر این است که هم درآمد و هم باغ، نصف باشد. در حال حاضر، مالک باغ ادعا می‌کند که درخت‌های گردو را کلاغ کاشته، در حالی که نه اصله را خودم کاشته‌ام. لطفاً حکم شرعی را بیان فرمایید؟

ج - اشجار غرس شده که مورد رضایت صاحب باغ بوده و او شاهد غرس نهال بوده و مانند بقیه صاحبان باغ با باغبان عمل می‌نموده، باید حسب عرف محل عمل شود، و عرف محل به منزله عقد و قرارداد می‌باشد و لازم‌الاتباع است، و رضای کتبی یا لفظی صاحب باغ لازم نیست؛ بلکه همان دیدن و اطلاع و اعتراض ننمودن در اوایل، گویای رضایت است و ناگفته نماند که، اشجار غرس شده، ملک صاحب درختان و یا بذر آن می‌باشد، مانند زرع که ملک صاحب بذر است؛ مگر آنکه عرف معمول

۷۳/۲/۲۰

محل، برخلاف آن باشد.

﴿س ۵۲۶﴾ پنجاه سال قبل، شخصی چند اصله درخت گردو را به شخص دیگری داد تا در ملک خودش غرس کند و قرار شد هم از درخت و هم از محصول گردو، به طور نصف با هم شریک باشند. پس از سی و پنج سال که طبق قرارداد عمل کردند، شخصی که درخت‌ها را در ملک خودش کاشته بود، فوت نمود. حال پسر متوفاً مدعی است که من غیر از نصف، حق مالکانه نیز می‌خواهم؛ چون ملک، حق اولاد ذکور است. صاحب درخت اولی می‌گوید من درخت‌های گردو را با این شرایط به پدرت دادم و با هم تقسیم می‌کردیم و اگر در حال حاضر قبول ندارید می‌توانید مانند بقیه مردم و حسب عرف، فقط حق مالکانه بردارید و از درخت حق ندارید، و اگر حق مالکانه می‌خواهید، از نصف من حقی ندارید. آیا قرارداد اولی بین صاحب درخت و مالک (متوفاً) صحیح است یا ادعای پسر متوفاً مبنی بر طلب حق مالکانه؟

ج - بنا بر فرض سؤال به نظر می‌رسد که پسر متوفاً، غیر از قراردادی که بین متوفاً و طرف مقابل بسته شده (نصف درخت، و نصف گردو) چیز دیگری طلبکار نیست.

۷۳/۸/۱۵

کتاب دهم: مضاربه

﴿س ۵۲۷﴾ طبق فتوای مشهور در مضاربه، سرمایه باید درهم و دینار باشد. آیا اسکناس می‌تواند جایگزین درهم و دینار در سرمایه مضاربه شود؟

ج - آری، همه نقدهای رایج، قابل مضاربه است و برای توضیح بیشتر به عروة الوثقی^۱ و تعلیقه^۲ این جانب مراجعه فرمایید.
۷۸/۸/۲۰

﴿س ۵۲۸﴾ آیا عامل یا مضارب، قبل از دریافت سرمایه باید نوع عمل تجارتي را مشخص نماید و با مالک در میان گذارد یا به صورت کلی می‌توان سرمایه را در اختیار مشارک‌الیه قرار داد تا نامبرده، مصداق عمل تجارتي مورد نظر را خود تعیین نماید، حتی بدون آگاهی مالک از نحوه و کم و کیف نوع عمل تجارتي؟

ج - تابع قرارداد است و به هر نحو که مالک در قرارداد راضی شود، درست و صحیح است.
۷۷/۶/۴

﴿س ۵۲۹﴾ اگر صاحب پول به عامل، پولی پرداخت کند، اما هیچ‌گونه مطلبی در مورد پرداخت سود به زبان نیاورد - هر چند که در دل، نیت گرفتن سود و عامل، نیت پرداخت

۱. عروة الوثقی، کتاب المضاربه، الشرط الثاني من شرائط المضاربه.

۲. تعلیقه علی العروة الوثقی: ۳۴۸.

سود داشته باشد و ماهیانه مبلغی بپردازد - آیا گرفتن این سود، اشکالی دارد؟

ج - پرداخت وجه از طرف عامل، مانعی ندارد، ولی چون قرارداد نشده، الزام به پرداخت ندارد همان طور که نسبت به اصل هم الزامی ندارد، مگر آنکه گفته شود چون صاحب مال، راضی به تصرف بدون پرداخت نیست، پس طرف، ملزم به پرداخت وجه است؛ لیکن ناگفته نماند که اگر وضع رضایت و عدم رضایت چنین باشد، تصرفات عامل چون بدون عقد است، باطل می باشد و محض رضایت در عقود، کفایت نمی کند. ۷۸/۴/۱۲

﴿س ۵۳۰﴾ آیا جایز است که عامل، مخارج خود را در حَضَر و سفر از مال المضاربه صرف نماید؟

ج - بدون اجازه مالک نمی تواند از مال المضاربه برای مصارف خودش در حَضَر مصرف نماید، و در سفر، بنا بر قول مشهور، اشکال ندارد و از اصل مال، مخارج خود را بردارد. آری، شأن و حال خودش را عادتاً، باید رعایت کند و زیاده روی نکند. ۷۹/۷/۹

﴿س ۵۳۱﴾ اگر صاحب سرمایه، پول خود را جهت انجام معاملات (مضاربه) در اختیار عامل قرار دهد، اما عامل، آن را مثلاً به عنوان پیش پرداخت اجاره منزل بپردازد و از جانب خود، ماهیانه سودی به صاحب پول بدهد، چه حکمی دارد؟

ج - خلاف عقد است و باطل، و تصرف عامل هم غیر جایز است. ۷۸/۴/۱۲

﴿س ۵۳۲﴾ اگر شخصی در همان ابتدای پرداخت پول به عامل، از عامل بخواهد اصل سرمایه او را به طریقی تضمین کند. آیا می تواند با پرداخت مبلغی به عنوان حق بیمه به عامل، سرمایه خود را بیمه کند که در صورت ضرر و زیان، بتواند اصل سرمایه خود را تحت عنوان بیمه، پس بگیرد؟

ج - اگر مالک مال و سرمایه در متن عقد، شرط جبران خسارت و ضرر بر عامل کند و او هم قبول کند، مانعی ندارد؛ چون در حقیقت عامل، قبول جبران خسارت از مال خودش نموده و در این جهت فرقی بین پرداخت

وجهی به عامل به عنوان بیمه و عدم پرداخت آن نیست و مناط صحت و جواز، شرط ضمن عقد و تراضی طرفین است.

۷۸/۴/۱۲

﴿س ۵۳۳﴾ مبلغ پنجاه هزار تومان به عنوان مضاربه به شخصی سپردم به این نیت که در ضرر، شریک نباشم و فقط در سود، شریک باشم؛ اما چنین نیتی را به زبان نیاوردم. آیا با توجه به چکی که از وی در دست دارم، می توانم از ایشان شکایت کنم و اصل پول را وصول کنم؟

ج - چون اصل و اطلاق در مضاربه، توجه ضرر و زیان به صاحب مال است، مگر آنکه در ضمن عقد مضاربه، مالک، شرط ضرر و زیان را بر عامل نموده باشد. بنابراین، با اطمینان به ضرر عامل در مفروض سؤال که شرط ضمان بر او نشده، ضامن نیست و گرفتن خسارت، با اطمینان به ضرر نمودن و از بین رفتن سرمایه، جایز نیست.

۷۸/۲/۵

﴿س ۵۳۴﴾ در جامعه، افراد غنی ای وجود دارند که سرمایه را کدی دارند و افرادی هستند که توانایی و قدرت کار را دارند. این دو چگونه می توانند فعالیت کنند که هر دو سود ببرند؟ شایان یادآوری است که افراد سرمایه دار، به هیچ وجه راضی نیستند که زیان های احتمالی را قبول کنند و فقط به سود مطمئن، رضایت دارند، تکلیف چیست؟

ج - صاحب پول را کد می تواند به صورت مشارکت و یا به صورت یک قرارداد، پول را به طرف بدهد، کار کند و سود معینی بپردازد؛ لیکن باید صاحب پول با او شرط کند که ضرر و زیان، چه به اصل سرمایه و چه به سود آن را باید عامل بپردازد که در حقیقت، شرط تحمل ضرر دیگری است، و ناگفته نماند که در امثال موارد ذکر شده - که مالک پول، از سود سهم می برد نه آنکه پول زیاده ای از طرف بگیرد و او را استثمار نماید - اگر قرارداد به صورت قرض هم باشد، ماهیتاً با شرکت و عقد مع شرط الضرر، یکی است و نمی توان گفت چنین قرضی حرام و ربوی است.

۷۶/۱۲/۲۴

﴿س ۵۳۵﴾ چنانچه عامل در معاملات، دچار ضرر و زیان شود و اصل سرمایه از بین

برود، اما بدون اینکه این مطلب را به صاحب پول بگویید، همچنان سود ثابت را بپردازد، این سود برای پرداخت کننده و همچنین دریافت کننده چه حکمی دارد؟

ج - مانعی ندارد؛ چون عامل برای گردش کارش از خودش چیزی به مالک می‌دهد و برای مالک هم حلال است، چون با رضایتش پرداخته؛ یعنی در حقیقت، عامل، ضرر مالک را از مال خودش، جبران نموده و مانعی ندارد. ۷۸/۴/۱۲

﴿س ۵۳۶﴾ بازرگانی که دارای مجموعه‌های کاری متفاوتی بوده است و خود، مشغول به کار بوده و مورد وثوق افراد معتمد است، با نیت افزایش سرمایه طرفینی و نیز خیر رسانی به دوستان در فضایی کاملاً اعتقادی و با اطمینان طرفینی، مقداری سرمایه از چند نفر در قالب عقود اسلامی به این شکل اخذ کرده است که بابت تضمین اصل و نیز پرداخت علی الحساب سود، چک‌هایی را به صاحب سرمایه داده است و قرارداد با نسبت مشخص سهم طرفین در معاملات و قرار مصالحه، پس از رسیدن تاریخ چک‌های مذکور (یعنی پایان قرارداد) صورت گرفته است و سرمایه‌گذار، وکیل تام‌الاختیار در معامله بوده و معاملات نیز متعدد بوده و دقیقاً وجه در معامله مشخصی به کار نرفته است (یعنی محاسبات بر سر جمع معاملات ممکن است). این کار تا مدتی انجام شده و برخی چک‌ها نیز وصول می‌گردد و حتی دوره کار، تمدید نیز می‌شود؛ منتها به علت اوضاع نابسامان اقتصادی و مشکلات تجاری در ادامه، امکان پرداخت سود در حد چک‌های مذکور و در تاریخ مربوط، ممکن نیست.

۱. وظیفه طرفین معامله در این مورد چیست؟

۲. اگر سرمایه‌پذیر، درخواست مهلت کند تا به تعهدات خود (اصل پول و پرداخت سود مقدور) عمل کند، آیا سرمایه‌گذار می‌تواند چک‌های یاد شده را به اجرا بگذارد؟

۳. آیا سرمایه‌گذار می‌تواند بدون مصالحه نهایی، چک‌های مذکور را خرج کند؟

ج ۱ - چون شرط تضمین اصل سرمایه و سود علی الحساب، در ضمن عقد بوده لازم الوفاست، بنابراین صاحبان سرمایه، تا مدتی که مضاربه و قرارداد باقی است، طلبکار موارد تضمین هستند و اوضاع اقتصادی و

مشکلات تجاری، محقق ضمان است نه رافع آن. غایة الأمر، عامل نسبت به بدهی، مانند همه بدهکاران است که با فرض عدم قدرت بر ادا، محکوم به حکم «فنظرة الی میسرة» است و مسئله چک و کیفری بودن، حکم دیگری است.

ج ۲ - اگر درخواست مهلت از جهت عسر در ادا باشد، به حکم «وان كان ذو عسرة فنظرة الی میسرة» طلبکار، موظف به امهال است.

ج ۳ - چون مصالحه، ظاهراً نسبت به زیاده، بنا بوده انجام بگیرد، مقدار چک‌ها را طلبکار است. ۷۷/۱۲/۱۸

﴿س ۵۳۷﴾ مبلغ یک میلیون تومان را به پیمانکاری داده‌ام و قرارداد مضاربه امضا کردیم که ماهیانه ۴۵ هزار تومان علی الحساب به بنده بدهد، مشروط به اینکه در ضرر، شریک نباشم. قرارداد، یک ساله بود و قرار شد اگر طبق توافق طرفین، قرارداد تمدید شد، بنده هرگاه خواستم که قرارداد را فسخ نمایم، یک ماه زودتر به ایشان اطلاع دهم؛ اما پس از گذشت چهار ماه، چون ایشان نتوانست دقیقاً به مفاد قرارداد عمل کند، از او خواستم که قرارداد را فسخ کنیم؛ لیکن ایشان پول را پرداخت نکرد و از یک سال هم گذشت و وارد سال دوم شدیم و باز مجدداً بنده تقاضای فسخ قرارداد نمودم تا پنج ماه از سال دوم هم گذشت و ایشان پول ماهیانه‌ای را که علی الحساب بنا بود پرداخت کند، پرداخت نکرد و گفت که این کار، ریاست و ربانیز حرام است. اینک تکلیف چیست؟ و آیا ادامه یک طرفه این قرارداد، از وقتی که تقاضای فسخ آن را داشته‌ام، برای او مجاز بوده یا خیر؟ آیا سودهای ماهیانه‌ای که مطابق قرارداد مکتوب مضاربه بر عهده ایشان است نزول است؟ و آیا حبس تدریجی مبلغ ماهیانه معوقه، حکم افزایش سرمایه در هر ماه و ادامه قرارداد تا زمان تسویه حساب را ندارد؟ و آیا شرطی غیر از آنچه مورد توافق طرفین (کتبی، شفاهی) بوده، اعتبار دارد؟

ج - قرارداد کارکردن با پول - که بین صاحب پول و دیگری که عامل است و کار می‌کند برقرار می‌شود - چه به صورت مضاربه باشد، چه به صورت شرکت و یا غیر آن، با معین بودن مدت و مقدار سود، ولو علی الحساب،

صحیح و نافذ است و ادّعی‌ای عامل که برخلاف شرط ضمن عقد باشد، مسموع نیست و تا زمانی که فسخ حقیقی - که برگرداندن پول یا استمهال در برگرداندن برای مدّت معین است - حاصل نشود، عامل، ضامن سود است و آنچه از شرایط در عقود ذکر نشود و شرط خارج از عقد باشد، لزوم وفا ندارد.

﴿س ۵۳۸﴾ همان طور که بانک‌ها به سپرده‌های ثابت مردم، سود می‌دهند، اگر ما نیز این چنین عمل بکنیم و مثلاً پول را به دست یک کاسب بدهیم و قید کنیم که ماهیانه مبلغی به عنوان سود یا کارکرد به ما بپردازد، آیا جایز است؟ در غیر این صورت، به چه شکلی می‌توانیم پول را به دست کاسب بدهیم؟

ج - باید به صورت قرض استنتاجی یا مضاربه باشد و شرایط مضاربه عبارت است از ۱. معلوم بودن مدت؛ ۲. قرار تقسیم درآمد به صورت کسر مشاع؛ ۳. عامل و گیرنده پول، با آن تجارت کند (خرید و فروش). راهی که پیشنهاد می‌شود این است که در ضمن عقد مضاربه شرط کنند که اگر ضرری متوجه شد، عامل و گیرنده پول، ضرر صاحب پول را از مال خودش جبران کند و در ضمن، ماهیانه مبلغی علی‌الحساب بپردازد، تا آخر مدت که حساب کنند.^۱

﴿س ۵۳۹﴾ با توجه به اینکه سود مضاربه باید با نسبت کسری مشخص باشد و بین اعضا تقسیم شود؛ و با عنایت به اینکه در بعضی از تجارت‌ها، تعیین مقدار دقیق سود، امکان ندارد، آیا می‌توان با رعایت تمام شرایط مضاربه در مورد سود، بدین صورت عمل کرد که اگر حداقل سود را بدانند که مثلاً پنج واحد است و قرار بگذارند که سه واحد از سود برای یکی و مابقی آن برای دیگری باشد؟

ج - این گونه قرارداد درست است، لیکن باید در قرارداد قید شود که دو واحد باقی‌مانده برای دیگری باشد؛ و چون در آخر هر سال، محاسبه مشکل است، یک مصالحه در همان زمان انجام گیرد، یعنی کسی که

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به بحث تفصیلی در کتاب فقه و زندگی (۱)، ربای تولیدی مراجعه کنید.

احتمال می دهد سهمش زیادتر باشد، سهم زیادی احتمالی خود را با دیگری صلح کند و او هم قبول نماید، مانعی ندارد. ۷۱/۶/۱۴

﴿س ۵۴۰﴾ ولی قهری، تمام وجوه نقدی صغیر را به عنوان مال المضاربه، به شخصی داده و چون مضارب به تعهدات خود عمل ننموده، عقد مزبور را فسخ نموده است، اینک:

۱. مضارب بیش از یک سال است که از بازپرداخت سرمایه متعلق به صغیر خودداری نموده و در این مدت، ارزش حقیقی وجوه مذکور به نصف تنزل یافته است. آیا ولی قهری می تواند ضرر مذکور را - که به دلیل تعلل عمدی مضارب در تأدیه بوده است - از او بخواهد؟ و آیا این امر، مجوز شرعی دارد؟

۲. ارجاع امر ترافعی فوق به نزد مسئول قانونی، مطابق روال تشکیلات دادگستری، دو درصد از کل خواسته را به عنوان هزینه دادرسی طلب می نماید. آیا پس از محکومیت و وصول مبالغ مذکور، می توان هزینه دادرسی را از محکوم علیه دریافت نمود؟ و آیا قواعد لاضرر و تسبیب، مستمسک این عمل خواهد بود؟

ج ۱ - چون با فسخ مزبور، اعیان موجوده حق صغیر می باشد نه ثمن آنها، پس اگر عین آنها باقی است و یا به فروش رفته و معاملات دیگر روی آنها انجام گرفته، همه آن معامله ها چون با اجازه قیّم، نافذ می گردد، از این رو، سودهای حاصله متعلق به صغیر است. به هر حال تا شرط خسارت تأخیر نشود و یا اینکه مضارب با قدرت بر ادا، تعلل در ادا نکرده باشد، نمی توان خسارت گرفت.

ج ۲ - می توان دریافت نمود و مستند، قواعد مرقومه است. ۷۹/۲/۱۰

﴿س ۵۴۱﴾ قرارداد مضاربه ای بین عامل و صاحب سرمایه منعقد شده مبنی بر اینکه عامل، مبالغ ثابتی را ماهیانه به صورت قرض الحسنه به صاحب سرمایه پرداخت نماید تا در پایان مدت مضاربه، سود دقیق را محاسبه کرده، آن گاه سود واقعی را پرداخت کند؛ اما قبل از پایان مدت، صاحب سرمایه با توافق عامل، مضاربه را اقاله کرده و با اصل سرمایه، ملکی را از عامل خریداری می نماید. چنانچه بعداً عامل به خریدار مراجعه کند و اعلام

نماید که در محاسبات اشتباه کرده و در معاملات اصلاً سودی نبرده است و از صاحب سرمایه تقاضای استرداد مبالغی که به صورت قرض الحسنه پرداخت کرده را بنماید، آیا معامله ملک که با اصل سرمایه صورت گرفته، صحیح است؟ همچنین خریدار، تنها متعهد به پرداخت قرض الحسنه است یا اینکه چون در واقع سودی کسب نکرده است و سرمایه کم تر از مال خریداری شده بوده، معامله باطل است؟

ج - اصل معامله ظاهراً صحیح است و عامل باید ادعای خود را ثابت نماید. آری، اگر صاحب سرمایه قول عامل را قبول دارد، باید پولها را پس بدهد.

۸۲/۷/۲۱

کتاب یازدهم: جعالة

﴿س ۵۴۲﴾ کشاورزی در زمین مزروعی خود قصد دارد که چاه عمیقی حفر کند، یک شرکت حفاری می‌پذیرد که در مقابل پرداخت جعل یک میلیون تومانی نقد، ظرف یک ماه چاه را حفر و یک دستگاه موتور آب شش اینچ هم روی آن نصب کند، اما مشکل او این است که پول نقد ندارد. شخص دیگری اعلام آمادگی کرده که حفر چاه و نصب موتور آب را در قبال یک میلیون و دویست هزار تومان به طور اقساط بر عهده گیرد؛ اما خود او توانایی انجام مورد جعالة را بالمباشرة و به طور مستقیم ندارد و می‌خواهد این کار را در قالب یک قرارداد جعالة ثانویه با جعل یک میلیون تومان نقد به همان شرکت حفاری واگذار کند. آیا این کشاورز می‌تواند با چنین شخصی قرارداد جعالة منعقد کند و به طور اقساط جعل آن را پردازد؟

ج - اگر در جعالة اول، قید مباشرت نباشد، شخصی که عامل است می‌تواند به صورت اجاره یا استتابة یا جعالة، عمل را به غیر با قیمت کم‌تر یا بیشتر، نقد یا نسیه واگذار کند.

۷۷/۱/۲۴

﴿س ۵۴۳﴾ در ماده ۱۷۴ قانون دریایی جمهوری اسلامی - اجرت کمک و نجات - به هر نوع عمل کمک و نجات دادنی که دارای نتیجه مفید باشد، اجرت عادلانه تعلق خواهد گرفت. اگر عمل کمک یا نجات نتیجه نداشته باشد هیچ‌گونه اجرتی به آن تعلق نخواهد گرفت و در هیچ مورد، مبلغ پرداختی بیش از ارزش نجات یافته نخواهد بود. این ماده، در چه نوع عقدی از عقود اسلامی می‌گنجد؟

ج - مورد، از موارد جعالة است و جعالة، آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند، مال معینی بدهد.

۷۸/۱/۱

﴿س ۵۴۴﴾ آیا انجام شرط بندی، بدین صورت که مثلاً قر ارشود، اگر فردی بتواند یک حرکت ورزشی را انجام دهد و یا جواب سؤالی را درست بگوید، مبلغی دریافت کند، آیا مجاز است؟
ج - چون به عنوان جعاله است، جایز است. ۷۹/۴/۸

﴿س ۵۴۵﴾ شخصی در راه رسیدن به حق خود با مانعی برخورد می کند. به شخص دیگری می گوید: «اگر مانع را از مقابل من برطرف کردی، فلان مقدار وجه را به شما می دهم» بین این دو طرف، قراردادی منعقد می شود مبنی بر اینکه پس از رسیدن مدعی به حق خود و تثبیت آن، مبلغ مذکور به عامل پرداخت شود. پس از انعقاد قرارداد، کشف می شود که چند روز قبل از انعقاد قرارداد، مانع مذکور به خودی خود برطرف شده است، آیا از نظر شرع مقدس اسلام، عامل، استحقاق این وجه را دارد یا نه؟

ج - با توجه به اینکه عملی انجام نگرفته، راهی برای استحقاق وجه به نظر نمی رسد؛ چون قرارداد، چه اجاره باشد یا جعاله یا وکالت یا قرارداد خاص دیگری، به هر حال، وجه در مقابل عمل، قرارداد شده و با فرض کشف عدم مورد برای گرفتن جعل، اخذ مال به باطل است، آری، نسبت به آنچه از مقدمات که طرف در راه انجام مورد قرارداد عمل نموده، مستحق اجرت المثل آن است؛ چون هر عمل غیر تبرّعی، موجب استحقاق اجرت و محترم است؛ و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد حکم کلی مسئله است با فرض صحیح بودن عقد و اینکه موردش رفع مانع باشد. ۷۹/۹/۱۵

﴿س ۵۴۶﴾ از منزل بنده سرقتی انجام گرفت و از پیدا کردن دزد نا امید شدم. به امام رضا علیه السلام متوسل شدم. در مشهد، شخصی ناشناس مرا راهنمایی کرد و با راهنمایی او دزد و اموال را پیدا کردم. آن شخص ناشناس، مبلغی پول از من درخواست کرد و آن وقت پول نزد من نبود. چندین مرتبه به مشهد رفته ام و از یافتن او نا امید شده ام. وظیفه من چیست؟ آیا می توانم آن پول را به بیماران تالاسمی کمک کنم؟

ج - در صورتی که از یافتن شخص مذکور که طرف جعاله شماست، مأیوس هستید، مقداری که خود را مدیون ایشان می دانید، از طرف ایشان به فقرا صدقه بدهید. ۷۹/۷/۱۹

کتاب دوازدهم: شرکت

﴿س ۵۴۷﴾ حدود بیست سال قبل، شخصی نهال گردویی خریداری می‌کند و در مزرعه شخص دیگری، به شرط شراکت می‌کارد و تازمانی که دو شریک در قید حیات بوده‌اند، نهال گردو به ثمر نرسیده بوده و هیچ گونه اختلافی هم وجود نداشته است. بعد از به ثمر رسیدن درخت، همسر شریک صاحب نهال، مدعی شده است که همسرش به او گفته بوده که شراکت شخص دیگر را در درخت گردو، قبول ندارد چون شاهدانی نیز وجود دارند که این دو نفر با هم درخت گردوی فوق را شریک بوده‌اند، اکنون هر دو طرف، راهنمایی حضرت عالی در رفع اختلاف را خواستارند.

ج - عقد شرکت با فسخ احد شرکا و میل او به عدم شرکت دیگری، منحل نمی‌شود و اعلام به عدم میل به شرکت، سبب تغییر شرکت قبلی نیست و هر یک از شرکا، مالک سهم خود، کما فی السابق است. ۸۳/۱۱/۲۵

﴿س ۵۴۸﴾ چند نفر با همدیگر کار مشترکی را انجام می‌دهند، به این صورت که فردی ماشین آلات کار را فراهم می‌کند، شخصی بر کار مدیریت می‌کند و افرادی نیز به عنوان کارگر کار می‌کنند و نهایتاً محصول تولید می‌شود. بفرمایید محصول تولید شده به چه افرادی تعلق دارد؟

ج - تابع قرارداد است، و با فرض عدم قرارداد، محصول تولید شده مثل زراعت، ملک صاحب مواد خام است، و بقیه افراد، اجرت المثل طلبکار هستند، و چه نیکو بلکه لازم است قرارداد به صورت مصالحه انجام گیرد.

۷۸/۱/۳۰

﴿س ۵۴۹﴾ یک حلقه چاه کشاورزی به مساحت پنجاه هکتار از زمین های آستان قدس را به مدت شش سال اجاره نموده ام و در این چاه، سه نفر شریک هستیم. در اصل، چاه را خودم اجاره کرده و چک های آن را پرداخت نموده ام و آن دو نفر دیگر هم به سهم خود، یکی چک هایی را بابت کارهای دیگر پرداخت می نماید و دیگری هم مسئولیت اداره چاه و رسیدگی به آن را بر عهده دارد. آیا نحوه شراکت ما شرعاً درست است؛ چون کل سرمایه به وسیله وام های بانکی تأمین می شود و هر سه نفر ما بدون سرمایه هستیم.

ج - این گونه قراردادها که قرارداد به نحو مشارکت است، مثل بقیه مشارکت ها صحیح و جایز است و وام بودن سرمایه، مضر به صحت نیست؛ چون وام، ملک گیرنده است و مثل بقیه اموالش می باشد که حق هرگونه دخل و تصرفی در آن را دارد.

۷۹/۱/۳۱

﴿س ۵۵۰﴾ اگر دو نفر یا بیشتر شرکتی را با سهم الشركة مساوی تشکیل دهند، آیا یکی از شرکا می تواند شرط کند بیش از ربح خودش ربح و سود ببرد یا نه؟ آیا صرفاً به خاطر آن شرط، مستحق سود بیشتر می شود؟

ج - شرکت، صحیح است، به دلیل آنکه هر چند اطلاق شرکت، اقتضا می کند که سود حاصل به نسبت مال، تقسیم گردد، لیکن شرط سود بیشتر بردن یکی از شرکا به هر مقدار، تابع شرط و رضایت شرکا در عقد شرکت است.

۷۹/۳/۹

﴿س ۵۵۱﴾ دو نفر با هم شریک می شوند و بدون اختلاف، هر دو مشغول داد و ستد می شوند. یکی از شرکا بعد از چند سال، همه سرمایه خود را تا دینار آخر از صندوق شرکت برداشت کرده است و بعد از تاریخ مزبور، بدون داشتن سرمایه، با سرمایه شریک

خود به داد و ستد، ادامه داده است و سال‌ها از این تاریخ می‌گذرد. لطفاً بفرمایید که آیا ضرر این شرکت در حال حاضر، به کدام یک از شرکا تعلق می‌گیرد؟

ج - اگر بعد از برداشتن سرمایه، نظر شریک این بوده که طبق قرار قبلی کار کنند و سود و زیان، مال هر دو باشد، هر دو در سود و زیان شریک‌اند و مقدار سود بدون سرمایه از طرف شریک صاحب سرمایه، هبۀ معوضه است در مقابل عمل شریک دیگر؛ و اگر چنین بنا و قصدی نبوده است، عامل، اجرت‌المثل عمل خود را طلبکار است و سود و زیان، مال صاحب سرمایه است.

۷۸/۱۱/۲۵

﴿س ۵۵۲﴾ این جانب تولیدکننده پوشاک هستم. بنا به پیشنهاد یکی از فامیل، وقتی که برای نیاز مالی خود در خصوص باز پرداخت حساب‌هایم در بازار، مجبور شدم مقداری سرمایه از او بگیرم و مقرر شد که ماهیانه، سود مقرری را به او بپردازم و نامبرده مسئولیتی در قبال ضرر و زیان من نداشته باشد و در پایان دوره مقرری، اصل سرمایه خود را نیز دریافت نماید. این نحو توافق آیا مصداق شراکت دارد یا ریاست؟

ج - اگر پول گرفته شده به عنوان شرکت در اختیار شما قرار گرفته و شما در ضمن عقد و قرارداد شرکت شرط کرده‌اید که مقدار معینی سود به شریک داده و در قبال ضرر و زیان هیچ مسئولیتی نداشته باشد، عمل به شرکت و شرط لازم است، و اگر پول را از صاحب پول گرفته‌اید که با آن پول، کار و فعالیت اقتصادی انجام دهید و سود ببرید و مقداری از آن سود را به صاحب پول بپردازید و بقیه را برای خود بردارید، این قرارداد، هر چند مضاربه نیست؛ اما یک قرارداد عقلائی و صحیح است و مشمول اطلاعات عقد و تجارت است؛ لیکن باید شرایط صحّت عقود - که از آن جمله تعیین مدت قرارداد، ولو به نحو هر ماه و تعیین مقدار سود است که بناست به صاحب پول داده شود - مراعات گردد و به هر حال، قرارداد شما که جنبه اقتصادی داشته و شما هم توانسته‌اید به مدت دو سال انجام دهید، قطعاً مانعی برای شما نداشته، بلکه ظاهراً برای گیرنده هم درست بوده است.

۷۹/۶/۶

﴿س ۵۵۳﴾ شخصی با سرمایه پانصد هزار تومان با شخص دیگری که پنجاه هزار تومان سرمایه داشته، برای مدت یک سال عقد شرکت می‌بندند، به گونه‌ای که نفر اول از هرگونه کاری معاف است و کار، فقط به عهده نفر دوم است و سود حاصل، بین آن دو به طور مساوی تقسیم می‌شود. حکم شرعی مسئله چیست؟ اگر فرد دوم از طرف سه نفر که پول روی هم گذاشته‌اند با نفر اول عقد شرکت ببندد، چطور؟

ج - شرکت در هر دو صورت صحیح است، به دلیل آنکه هر چند اطلاق شرکت اقتضا می‌کند که سود حاصل به نسبت مال تقسیم گردد، لیکن شرط سود بیشتر بردن عامل به هر مقدار، بلا اشکال و صحت آن جای خلاف نیست. خلاف در جایی است که سهم غیر عامل، بیشتر از سهم مالش باشد، هر چند این گونه شرط هم به نظر می‌رسد که صحیح باشد؛ چون شرط، نه خلاف شرع و نه خلاف مقتضای ذات عقد، بلکه خلاف اطلاق است. ۷۰/۴/۳

﴿س ۵۵۴﴾ اگر انسان همسر خود را شریک اموالش قرار بدهد، آیا حضور دو شاهد، لازم است یا خیر؟

ج - در شرکت مثل وصیت، شاهد، شرط صحت آن نیست. ۷۳/۱/۳۱

﴿س ۵۵۵﴾ یک شرکت خودرو سازی مبلغ بیست میلیون ریال بابت ثبت نام خودرو از افراد دریافت می‌کند و بر طبق قرارداد، ماهیانه به میزان ۲۴ درصد سود می‌پردازد و موقع تحویل اتومبیل مبلغ سه میلیون ریال از مبلغ کل خودرو را نیز کسر می‌کند. این مسئله چه حکمی دارد؟

ج - مشارکت است و جایز می‌باشد. ۷۹/۵/۱۸

﴿س ۵۵۶﴾ مادر این جانب خانه‌ای را به مبلغ یکصد و هشتاد و دو هزار تومان خریداری نمود که بنده نیز مبلغ پنجاه هزار تومان از بانک وام گرفتم و برای خرید خانه به ایشان دادم و پس از ازدواج، به مدت دو سال در آنجا زندگی کردم و سپس نقل مکان کردم. آیا از خانه مذکور، سهمی به بنده تعلق می‌گیرد؟

ج - چنانچه معامله به عنوان شرکت انجام گرفته، شما هم به قدر پولتان

سهیم هستید؛ ولی اگر مادر، خانه را برای خودش مستقلاً خریداری نموده و شما در پول خانه به او کمک کرده‌اید، در خانه شریک (سهیم) نمی‌باشید و مبلغ پولی را که داده‌اید، طلبکار هستید.

۷۴/۸/۳

﴿س ۵۵۷﴾ آیا لازم است شرکا همدیگر را بشناسند؟

ج - باید شرایط شریک شدن را که مکلف و عاقل بودن و از روی قصد و اختیار، شرکت کردن می‌باشد دارا باشد، اگر چه ظاهراً او را نشناسد.

۸۱/۲/۱۱

باب اول: شرکت‌های تجاری

﴿س ۵۵۸﴾ با توجه به ماده ۷۷۴ قانون مدنی ایران که مقتبس از فقه امامیه است، مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت، باطل است و بعلاوه، وفق ماده ۳۳۸ قانون مذکور، بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم. با توجه به مراتب فوق و با عنایت به اینکه عین یا حق عینی بودن سهام با نام و بی نام شرکت‌ها - که به شکل اوراق سهام صادر می‌شود - و سهم الشریکه شرکت‌هایی که به صورت ورقه سهم صادر نمی‌شود، محل تردید می‌باشد، خواهشمند است حکم وقف، بیع، اجاره و رهن این سه دسته از سهام را بیان فرمایید؟

ج - به خاطر مالیت و ارزش داشتن سهام، بیع و رهن و وقف آنها به خاطر صدق عناوین مانعی ندارد و اعتبار عین در مقابل این گونه امور با فرض صدق عناوین، غیر موجه است؛ بعلاوه اگر این عناوین خاصه هم صدقش مشکوک باشد، صحّت آنها به عنوان عقد و شرط، مشمول عمومات و اطلاقات عقود و شروط می‌باشد.

۷۷/۵/۲۷

﴿س ۵۵۹﴾ تعدادی از کارکنان شاغل و باز نشسته یک مؤسسه، شرکتی را تأسیس کرده و به ثبت رسانده‌اند که سهام خریداری شده کارکنان، برابر نیست. چنانچه تعدادی از سهام‌داران تمایل داشته باشند که موقتاً وجهی در اختیار شرکت بگذارند و شرکت،

موافقت نماید که علاوه بر سرمایه خود، از وجوه آنها نیز استفاده کند، آیا شرکت، مجاز خواهد بود بابت سود معاملاتی که از مبالغ پرداختی آنها به دست می‌آورد به طور مقطوع و تضمین شده، وجهی ماهیانه و یا پایان سال طبق توافقی که به عمل می‌آورند - با توجه به اینکه سرمایه گذاران رضایت داشته باشند بقیه تفاوت سودی که از سرمایه آنها عاید شرکت می‌شود بین کل سهام داران که خود آنها نیز جزء سهام داران می‌باشند تقسیم شود - پرداخت نماید و یا مجاز نخواهد بود؟

ج - وجهی که از طرف تعدادی از سهام داران به شرکت داده می‌شود، چون موجب شرکت با اموال سهام داران است، تابع رضایت کل صاحبان شرکت است؛ چه رضایت موردی باشد و چه به اعتبار مقررات اساس نامه شرکت، کما اینکه حکم تقسیم سود هم تابع همان رضایت است، مانعی ندارد.
۷۶/۴/۹

﴿س ۵۶۰﴾ این جانب در سال ۱۳۶۵ به عضویت یک شرکت کشاورزی در آمدم و پس از چند ماه کار و فعالیت به علت پاره‌ای مشکلات استعفا دادم. طبق مقررات و اساس نامه شرکت، باید ارزش افزوده سهم این جانب، مطابق قیمت روز، کارشناسی و حداکثر یک سال پس از استعفا پرداخت شود. عده دیگری از اعضا، از طریق مراجع قانونی کشور، اخراج شده‌اند و پس از سال‌ها دوندگی، دوباره به شرکت برگشته‌اند و با اعضای فعال شرکت هم حاضر نیستند که کار کنند و همین طور حاضر به دریافت حق و حقوق خویش نیستند و اعلام کرده‌اند هر کس در شرکت تصرف نماید، غاصب است. در حالی که شرکت در روز خروج بنده، حدود پنجاه میلیون ریال و در حال حاضر هفتصد میلیون ریال ارزش دارد؛ چنانچه مجدداً به عضویت شرکت پذیرفته شوم، با توجه به مخالفت تعدادی از اعضای اخراجی و عدم رضایت آنان فعالیت مجدد بنده، شرعاً چه حکمی دارد؟

ج - چون بازگشت شما بازگشت شریک است و عدم رضایت عده‌ای از آنها با فرض اینکه اخراجشان حسب مقررات قانونی بوده، موجب حرمت تصرف کار کردن شما در آن ملک مشاع نیست، بعلاوه که عدم رضایت

آنها، چون موجب ضرر و زیان شما نسبت به حق شرکتتان است، بی فایده و بی اثر است و مالکیت فرد، نمی تواند سبب ضرر برای دیگری شود.
۷۸/۴/۲

﴿س ۵۶۱﴾ افرادی از شرکت های متفرقه طبق قرارداد همان شرکت که بر طبق قانون تجارت عمل می کنند، سهام خریداری می کنند، ولی شرکا و اصل عمل شرکت و نوع آن برای آنان نامعلوم است. آیا عرفاً کافی است غرری نباشد، ولو شرکای خود را شناسند و نوع تجارت را ندانند؟

ج - کفایت می کند و رضایت در شرکت به عمل معلوم، ولو بر طبق قانون تجارت، کفایت می کند. این نوع غررها به شرکت ضرر نمی زند و ضرر زدن آن، مخصوص به بعضی از عقود و معاملات، مانند بیع است.
۷۶/۲/۲۸

﴿س ۵۶۲﴾ در امور مربوط به شرکت های سهامی عام (با تعداد شرکا و سهام داران زیاد) و غیردولتی، آیا رأی اکثریت و بالای پنجاه درصد همان گونه که در مدیریت و اداره این شرکت ها نافذ است، در امور مرتبط با مالکیت، نظیر هبه، پاداش و دخل و تصرف در اموال نیز نافذ است، یا صرفاً در محدوده و حیطة اموال و حق السهم شرکا و سهام دارانی که نسبت به انجام چنین اموری اعلام رضایت نمایند، عملی است؟ و آیا استفاده از اموال، نظیر خودرو و منازل سازمانی که عملاً متعلق به کلیه سهام داران بوده و در رضایت تمامی اعضا تردید وجود دارد، مجاز است؟

ج - منوط به اجازه و رضایت شرکا و یا مطابق با اساس نامه منطبق با موازین شرع است.
۷۵/۶/۱۵

﴿س ۵۶۳﴾ شرکت های سهامی تجاری، اوراق بهاداری را به نام اوراق سهام در اختیار سهام داران خود می گذارند و آنان اوراق مزبور را در قالب عقود مختلف به دیگران انتقال می دهند. البته بعضی از این اوراق با نام بوده و فقط متعلق به شخصی دانسته می شود که نام وی در ورقه قید شده و بعضی دیگر بی نام بوده و دارنده آن مالکش شناخته می شود. با توجه به مطلب یاد شده بفرمایید:

۱. آیا ورقه سهم، به خودی خود مالیت دارد؟ و در فرض مالیت، آیا مال منقول تلقی می شود؟
۲. آیا ورقه سهم می تواند سند مالکیت سهام دار و یا به عنوان طلب او محسوب شود؟
۳. با توجه به ماهیت سهم، آیا می توان ورقه سهم را موضوع معاملاتی نظیر بیع، صلح، هبه، وقف و وصیت قرار داد؟
۴. آیا می توان برگه سهم را موضوع عقد رهن قرار داد؟
- ج ۱- مالیت آن همانند مالیت اسناد مالکیت و حواله جات است.
- ج ۲- ورقه سهم که معتبر شناخته شده، حجّت و دلیل عقلایی و ممضای شرعی می باشد و جمله لا عبرة بالقرطاس، مربوط به مورد شک و عدم اعتبار است.
- ج ۳ و ۴- از پاسخ «یک» معلوم می شود، یعنی هر حکمی که بر سند رسمی مالکیت بار می شود و معلوم است که سند رسمی، خود به خود مورد معامله نیست، بلکه مدرک معامله است.

کتاب سیزدهم: ودیعه - عاریه

﴿س ۵۶۴﴾ شخصی به مغازه پدرم مراجعه نموده و گردنبد طلایی را نزد ایشان به امانت گذاشته و در قبال آن، مبلغ پنج هزار تومان گرفته است، تا هر زمان که برگشت، پول را بپردازد و گردنبد را پس بگیرد. بعد از حدود دو سال که ایشان مراجعه می‌کند پدرم به وی می‌گوید که گردنبد را به کسی داده‌ام. می‌خواهم بدانم که آیا آن گردنبد، برای بنده حلال است یا حرام؟ اکنون که آن شخص در دسترس نیست، نگهداری آن گردنبد برای ما چه حکمی دارد؟

ج - اگر بعد از رجوع، آن شخص - که پدر گفته به کسی داده‌ام - راضی شده و صرف نظر نموده، همان رضایت که به اختیار بوده، موجب حلیت است چون در حقیقت معامله‌ای روی گردنبد انجام گرفته، و الا باید اگر می‌توانید، صاحبش را پیدا کنید و رضایتش را جلب نمایید، وگرنه پولش را به قیمت روز برایش صدقه بدهید. ۸۲/۱۱/۲

﴿س ۵۶۵﴾ شخصی با اصرار زیاد اتومبیل بنده را به امانت تحویل گرفته و سپس تصادف کرده و از شرکت بیمه مبلغ یک میلیون و سیصد هزار ریال خسارت گرفته و به دروغ وانمود کرده که فقط مبلغ سیصد هزار ریال از بیمه دریافت کرده است و در حالی که ماشین را به صورت ناقص تعمیر کرده است به من تحویل داده. اما بعداً متوجه شدم که مبلغ واقعی، یک میلیون و سیصد هزار ریال بوده است. حال ایشان مدعی است که آن مبلغ، روزی ایشان بوده و حلال است. این کار چه حکمی دارد؟

ج - در صورتی که امین در نگهداری از مال، افراط و تفریط ننموده، ضامن نیست، و چنانچه مقصّر بوده خسارات وارد شده را باید پردازد؛ و پول بیمه مربوط به ماشین و صاحب ماشین است؛ کما اینکه اگر کسی وقتی را با اجازه صاحب کار برای تعمیر مصرف نموده و قصد کار بی مزد نداشته باشد، مستحقّ اجرت المثل است. ۷۸/۱۰/۱۲

﴿س ۵۶۶﴾ مال و یا وجه نقدی برای انجام امری در اختیار امینی قرار داده شده است. در فرض اینکه امین در مال و یا وجه مزبور و بدون اذن مودع تصرّف کند و آن را به عنوان بدهی و دین خویش به طلبکار خود پردازد، آیا گیرنده (طلبکار) می تواند به عنوان مال و طلب خویش در مال و وجه نقد مزبور تصرّف و تملک نماید؟

ج - هر مالی که بدهکار بدون اذن مالک در اختیار طلبکار گذارد، ادای دین محسوب نشده و برای طلبکاری که عالم به قضیه است، تصرّف حرام و غیرجایز است؛ چون تصرّف در مال غیر بدون اذن مالک است. ۷۶/۲/۱۴

﴿س ۵۶۷﴾ شخصی مبلغ ده میلیون تومان نزد شخص دیگری به عنوان ودیعه قرار داده و به مسافرت رفته و مستودع در مال مورد ودیعه تصرّف نموده و آن را به مصرف رسانیده است و پس از بازگشت از مسافرت، چنانچه تحویل وی داده و یا در صورت ورشکستگی و با استنکاف از عودت و یا مفقودالاثر بودن مودّع لطفاً بفرماید:

۱. تصرّف مستودع در مال مورد ودیعه، چه حکمی دارد؟

۲. آیا مستودع می تواند مال مورد ودیعه را در اختیار وراثت و یا غرماء (در صورت

ورشکستگی وی) قرار دهد؟

۳. در صورت استنکاف مستودع، با مال مورد ودیعه چه باید کرد؟

۴. در صورت مفقودالاثر و یا مجهول المکان بودن مودّع و اختلاف وراثت در مال

مورد ودیعه، تکلیف چیست؟

ج ۱ - تصرّف در امانت بدون اذن مالک، جایز نیست و موجب ضمان است.

ج ۲ - باید در اختیار مالک یا وکیل وی قرار دهد و بدون اذن وی

نمی تواند در اختیار غرماء یا کس دیگر قرار دهد.

ج ۳ - سؤال ابهام دارد، اگر مراد از سؤال این است که شخصی که مال نزد او به امانت گذاشته شده، او از برگرداندن مال به صاحبش استنکاف دارد، این عمل، حرام و ضامن مال ودیعه است، چون حق تصرف در مال امانت را بدون اذن مالک نداشته، و اگر مراد این است که امانت گیرنده بعد از قبول امانت می‌خواهد ودیعه را به هم بزند، باید مال را به مالک و یا وکیل و یا ولی او برگرداند.

ج ۴ - تا مرگ او ثابت نشود، نمی‌تواند آن را به ورثه تحویل دهد، بلکه باید تحویل حاکم داده شود تا حاکم برای او نگهداری نماید. ۸۰/۹/۱۰

﴿س ۵۶۸﴾ اگر ولی یا قیم محجور، مال متعلق به او را نزد کسی امانت گذارد و پس از مدتی، آن ولی یا قیم که اینک مقروض شده‌اند، از امین تقاضای مال محجور را بنماید تا با آن، قرض خود را ادا کنند و یا حتی مراجعه آنان به قصد خیانت در امانت باشد و این امر از نظر امین احراز گردد، آیا امین می‌تواند از استرداد مال محجور به نماینده شرعی او خودداری کند و یا آن را به حاکم شرع تحویل دهد؟

ج - نمی‌تواند به آنان تحویل دهد، چون قیم و یا ولی با قصد خیانت محرز و یا تصرف بدون مصلحت، مانند ادای قرض‌های خود، از ولایت و قیمومت مطلقه خارج می‌شود؛ و باید مورد امانت را در اختیار مجتهد جامع الشرائط قرار دهد تا تعیین تکلیف نماید. ۷۳/۴/۱۶

﴿س ۵۶۹﴾ شخصی مقدار قابل ملاحظه‌ای جواهرات را نزد دفترخانه‌ای به عنوان ودیعه قرار داده و اکنون مدت پنج ماه است که در بیمارستان و به علت یک بیماری صعب‌العلاج در کمای کامل و مرگ مغزی بسر می‌برد و فرزندان مودع با مراجعه به مستودع، تقاضای ردّ ودیعه را بابت پرداخت بخشی از هزینه‌های معالجات و نگهداری وی در C.C.U دارند، با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا مستودع حق امتناع از دادن مال الودیعه به فرزندان مودع را دارد؟

۲. وظیفه مستودع و فرزندان مودع، در خصوص نحوه استفاده از مال الودیعه را بیان فرمایید؟

ج ۱ - به طور کلی، صرف اموال افراد در هزینه‌های پزشکی آنها، با فرض عدم درک و شعور و در حال کما بودنشان، اگر رضایت واقعی آنها برای

مصرف کردن و هزینه نمودن احراز شود - که غالباً بلکه دائماً چنین است - هزینه نمودن مانعی ندارد؛ چون همان مقدار از رضایت واقعی همانند رضایت بالفحوی، برای جواز هزینه نمودن و عدم ضمان، کافی است، بنابراین، دادن مقدار مورد رضایت واقعی به فرزندان مودع برای هزینه بیمارستان او مانعی ندارد و جایز است؛ لیکن به حکم عقل و ارشاد شرع باید مدارک پرداخت پول را محکم نماید که - خدای ناخواسته - بعداً گرفتار انکار ورثه نشود.

ج ۲ - حکم بقیه امانت‌ها را دارد که باید امانت‌دار، آنها را تا رد به صاحبش حفظ نماید.

۸۰/۹/۱۰

﴿س ۵۷۰﴾ شخصی طلایی به ارزش بیست هزار تومان را به زن خود می‌بخشد. همسر او بعد از دو ماه تصرف، طلا را به عنوان امانت نزد مادرش می‌گذارد که عنداللزوم آن را دریافت نماید. بعد از دو ماه صاحب طلا (زن) می‌میرد و مادرش آن طلا را به فرزند ذکورش می‌دهد و او هم جهت حل مشکلات زندگی خود می‌فروشد و خرج می‌کند. حال آن فرزند بعد از گذشت پانزده سال می‌خواهد قیمت آن طلا را به صاحبانش پرداخت نماید، آیا قیمت روز تصرف را باید بپردازد یا قیمت روز ادا را؟

ج - قیمت فعلی (روز بازگرداندن) را باید بپردازد.

۷۵/۷/۱۹

﴿س ۵۷۱﴾ آیا امین می‌تواند شرط نماید که هرگاه مال مورد امانت با تعدی و تفریط او تلف شود، مسئولیتی نداشته باشد؟

ج - ظاهراً چنین شرطی منعی ندارد.

۷۵/۶/۱۷

﴿س ۵۷۲﴾ این جانب وسیله نقلیه شخصی را به عاریه گرفتم و چند ماه بعد وی فوت کرد. بعد از مدتی فهمیدم استفاده از این وسیله اشکال شرعی دارد. در صورتی که بخواهم آن را به وارثان متوفاً تحویل بدهم، آنان ناراحت می‌شوند و احتمالاً قبول نکنند. وظیفه و تکلیف بنده چیست؟

ج - آنچه عاریه گرفته‌اید به ملک مالک و ورثه او باقی است، و به هر نحو

ممکن باید به آنها مسترد دارید، ولو مخفیانه در خانه آنها قرار دهید و بعد

۷۸/۱/۲۶

به طور ناشناس به آنها بگویید ملک شماست.

کتاب چهاردهم: قرض و دین

باب اول: شرایط و احکام قرض

﴿س ۵۷۳﴾ با توجه به اینکه بسیاری از بدهکاران در موعد مقرر، دین خود را مسترد نمی‌نمایند و از این طریق موجبات خسارت به طلبکاران را فراهم می‌آورند، و با عنایت به رشد تورّم و کاهش روز افزون ارزش پول، نظر خویش را نسبت به دریافت خسارت تأخیر بیان فرمایید.

ج - ضامن بودن بدهکار، قدرت خرید دین را از روز ملاحظه و تأخیر، بعید به نظر نمی‌رسد، کما اینکه می‌توان برای جلوگیری از ملاحظه و تأخیر در ادا، در ضمن عقد شرط نمود که هرگاه بدهکار در زمان ادا تأخیر در پرداخت نمود، برای هر روز مثلاً فلان مقدار به عنوان خسارت در تأخیر پردازد.

۷۷/۲/۱۰

﴿س ۵۷۴﴾ این جانب به شخصی مبلغی بدهکار بوده‌ام. طلبکار، چندی قبل فوت کرده است. نامبرده تعدادی طلبکار دارد که بنده از بدهی خودم به ایشان (با توجه به

اینکه ورثه، حاضر به پرداخت بدهی نیستند) مقداری از بدهکاری متوفا را پرداخت نمودم. آیا با پرداخت وجه به طلبکاران مرحوم، شرعاً برئ الذمه می‌شوم؟

ج - اگر ورثه آن مرحوم، این ادای دین را قبول کنند و یا آنکه بر فرض امتناع ورثه از قبول، طلبکارها بتوانند طلب خود را در محکمه صالحه شرعی اثبات نمایند و در عین حال، ورثه از ادای طلب آنها بدون عذر شرعی (مانند افلاس متوفا و کثرت طلبکاران و نرسیدن مال به همه طلبها) امتناع نمایند، حاکم شرع و محکمه صالحه شرعی از باب ولایت بر ممتنع و اجرای عدالت و رسیدن افراد به حق خودشان، می‌تواند پرداخت بدهی‌های آن مرحوم توسط یکی از بدهکاران به او را قبول نماید و حکم به برائت ذمه بدهد. ۷۷/۱/۸

س ۵۷۵) از دوستم مبلغ سه هزار تومان به عنوان قرض گرفتم و بعد دو هزار تومان آن را پرداختم، یک هزار تومان باقی ماند و حدود یک سال پیش او فوت کرد. تکلیف بنده چیست؟

ج - باید به ورثه او پرداخت شود. ۷۶/۸/۸

س ۵۷۶) اگر قرضی داشته باشیم و یادمان نباشد که به چه کسانی مقروض هستیم و مبلغش چقدر است، حکمش چیست؟

ج - حداقلی که یقین دارید، برای صاحبانش صدقه بدهید. ۷۷/۱/۱۰

س ۵۷۷) آیا دیون مدّت دار شخص، بعد از فوت او نقد می‌شود؟

ج - آری، نقد می‌شود و به مال میّت تعلّق می‌گیرد؛ و اینکه بدهکار، جنس را به مدّت زیادتر، گران‌تر خریده و یا مهلت در قرض، معلوم و شرط شده و امثال این گونه اعتبارات رافع نقد شدن نیست، برای آنکه اگر نقد نشود، ورثه حق تصرّف ندارند و اگر به آنها حق تصرّف داده نشود، ممکن است به خاطر تصرّف ورثه، طلبکار به حق خود نرسد. آری، اگر وارث ملّی است و دارای اعتبار به نحوی که عقلاً اعتبار و ذمه او را اگر بهتر از ذمه و اعتبار میّت ندانند، کم‌تر نمی‌دانند و مساوی می‌بینند و یا آنکه در مقابل

دین چیزی به گروگان گذاشته شود تا ضرری به طلبکار نخورد، در امثال این موارد دینی که تأجیل در آن لازم است، طلبکار قبل از اجل، حق مطالبه ندارد، دین نقد و حال نمی شود، جمعاً بین الحقیقین ولحکم العقلاء بذلك، و اطلاق ادله حال شدن، ناظر به ضرر نرسیدن به طلبکار و ورثه است. ۷۸/۵/۱۰

﴿س ۵۷۸﴾ شخصی از فرد دیگری پولی به عنوان قرض گرفته، ولی آن را نمی پردازد و به عنوان مثال با آن فرش می خرد. این کار چه حکمی دارد؟

ج - طلبکار، حق مطالبه پول و طلب خود را دارد، و بدهکار با مسامحه و تعللش معصیت می نماید. ۷۷/۱۰/۱۴

﴿س ۵۷۹﴾ آیا کسی که مبلغی را از کسی قرض می کند و بنایش بر اداست و همیشه در حقوق الناس دقت دارد؛ ولی بعضی اوقات یادش می رود، آیا مدیون است یا خیر؟

ج - حق و طلب ثابت شرعی به وسیله فراموشی از بین نمی رود و هر وقت یادش بیاید، باید دین مردم را پردازد؛ چون تأخیر در ادای دین با توان بر ادا، حرام و معصیت است. ۷۹/۷/۱۴

﴿س ۵۸۰﴾ شخصی مبلغی پول به دیگری بدهکار بوده و آن پول را به من داده تا به طلبکار برسانم. من نیز به برادرم دادم تا آن را به دستش برساند. پس از گذشت مدتی طلبکار از بدهکار، طلب خود را خواست و او هم به من رجوع کرد و من هم مطلب را به برادر خود گفتم، ایشان گفت مطمئن نیستم و شک دارم که آن پول را به طلبکار رسانده ام یا نه. اکنون آیا من که واسطه بوده ام، مسئولم؟

ج - همه کسانی که پول در اختیارشان قرار گرفته، ضامن آن هستند و طلبکار هم تا طلبش را وصول نکرده، حق مطالبه از بدهکار را دارد. ۷۹/۳/۷

﴿س ۵۸۱﴾ چنانچه شخصی از کسی مقداری طلب داشته باشد و به هیچ وجه نتواند طلب خود را بگیرد، آیا می تواند از امانتی که از آن شخص دارد، به مقدار طلب بردارد یا خیر؟ با اجازه صاحب امانت چگونه؟

ج - هر چند بعضی از فقها تقاص نمودن و برداشتن از امانت را به عوض بدهکاری طرف، جایز دانسته‌اند؛ اما به نظر حقیر، مشکل است؛ لیکن تقاص نمودن و برداشتن از اموال بدهکار به انحای دیگر جایز است، کما اینکه به اجازه امانتگذار هم برداشتن، جایز است. ۷۸/۱۰/۱

﴿س ۵۸۲﴾ این جانب هفت سال قبل، مبلغی پول از پدرم دریافت نمودم در مشاغل مختلف فعالیت می‌کردم و در کارها و معاملات و داد و ستدها، مسئولیت شرعی و قانونی به عهده بنده بود و پدرم هیچ نقش و حضوری نداشت، و چون فردی متمکن بود می‌گفت من احتیاجی به درآمد و پول تو ندارم. با این توضیح بفرمایید: اگر الآن پدرم بخواهد پولش را پس بگیرد، وظیفه شرعی بنده چیست؟ همچنین در آمدی که به علت کاردانی و یا بی‌انصافی در انجام معاملات کسب کرده‌ام، به چه کسی تعلق دارد؟

ج - عمل هر کس و هر مسلمانی محترم است و سود آن عمل، چه مربوط به سرمایه و چه مربوط به زندگی و چه مربوط به دانش و فکر (که در حقیقت همه آنها به مقدرات الهی برمی‌گردد)، از آن صاحب و عامل می‌باشد؛ و مبلغی را که پدر کمک نموده - چه به عنوان هبه باشد و چه به عنوان قرض - اگر معامله‌های با آن مبلغ، سودی داشته، سود حاصل از آن فرزند است، و اگر به عنوان شرکت و یا مضاربه داده است؛ لیکن سهم سود در آن معلوم نشده، از سود حاصل به مقداری که متعارفاً حقّ عامل، یعنی فرزند در مورد سؤال، می‌باشد از آن فرزند است و بقیه از آن پدر، و ظاهراً این یک فرض است و بسیار بعید و دور نسبت به مفروض سؤال، بلکه ظاهر، کمک نمودن پدر در بخشش و هبه است و یا غایة الامر در قرض.

۷۶/۵/۲۱

﴿س ۵۸۳﴾ ۱. اسکناس، مثلی است یا قیمی؟

۲. اگر مثلی باشد، آیا کاهش قیمت مثل، به ذمه بدهکار است؟

۳. در مورد افزایش قیمت مثل، مطلب چطور است؟

ج ۱ - مثلی است، چون امثالش فراوان و زیاد است.

ج ۲ - در ضمان‌های قراردادی، یعنی ضمان به مسمی، بدهکار اگر در زمان مقرّر در قرارداد بدهی خود را پردازد، ضامن نقصان ارزش نیست، چون عقد و قرارداد بر خود مثل و مسمی تعلق گرفته است. آری، در صورت تأخیر بدون عذر بدهکار و یا مواردی که ضمان مثل، به وسیله تلف یا اتلاف بوجود می‌آید، ضامن نقصان ارزش مثل است.

ج ۳ - افزایش قیمت مثل، مضرّ به اقریبّت در ضمان‌های غیر عقدی نیست، چه رسد به ضمان‌های عقدی که عمل به مقتضای عقد می‌باشد. ۸۳/۶/۱۰
 ﴿س ۵۸۴﴾ شخصی از ۶۵ سال پیش، مقداری بدهی بر ذمه دارد، اکنون می‌خواهد دین خود را ادا کند، چقدر باید بدهد؟ مثلاً جنسی را به یک ریال خریده و پولش را به هر دلیل نداده است. در حال حاضر چقدر باید پردازد، تا ذمه‌اش بری شود؟

ج - باید به مقدار قدرت خرید بدهی در روز ادا را پردازد. مثلاً یکصد تومان در سال گذشته بدهکار بوده و تا امسال نپرداخته است، باید دید با همان یکصد تومان، امسال چه مقدار جنس می‌توان خرید، الآن همان مقدار باید پول بدهد. خلاصه مدیون، تورّم در زمان مسامحه و تعلّل و زمان ادا نکردن حقّ دیگران را ضامن است. ۷۸/۱۲/۲

﴿س ۵۸۵﴾ شخص مدیون (بدهکار) با داشتن تمکّن مالی و در صورتی که معسر نیست، از پرداخت دین (بدهی) خود امتناع می‌کند. آیا داین (طلبکار) از نظر شرعی حق دارد با توسل به راه‌های قانونی تا روز ادا (زمانی که بدهی پرداخت شود) تقاضا کند مدیون (بدهکار) را محبوس و زندانی کنند؟

ج - با فرض توانایی پرداخت و ممانعت در پرداختن بدهی، طلبکار می‌تواند با تمسک به راه‌های قانونی - هر چند به زندان نمودن بدهکار برسد - طلب خود را وصول نماید و «لئّ الواجد يحل عقوبته». ۸۱/۶/۱۷

﴿س ۵۸۶﴾ ربا دهنده و همچنین رباگیرنده مقصّرند و ضامن. چندی است که در اثر بدحسابی شریک ملک، به این کار زشت و ناپسند دست زده‌ام. چون بدهکار بوده‌ام و از طرفی شریک ملک، بدهی خود را به من نپرداخته، برای حفظ آبرو ناچار به دریافت

پول ربوی شده‌ام. تکلیف بنده چیست؟ و آیا جبران خسارت سنگین ناشی از دادن سود ظرف مدتی که شریک ملک، طلب مرا نپرداخته، بر ذمه او نیست؟

ج - هر ضرری که به خاطر ملاحظه و تأخیر بدهکار در ادای بدهی با قدرت بر ادا به طلبکار برسد، بدهکار، به خاطر سببیت و دخالتش و ضرر زدنش ضامن آنهاست.

۷۸/۸/۱۱

باب دوم: مستثنیات دین

﴿س ۵۸۷﴾ در بعضی از محکومیت‌های مالی، مثل مطالبه طلب، در مرحله اجرای حکم صادره محکوم‌له، ساختمان مسکونی محکوم‌علیه را جهت استیفای محکوم‌به معرفتی و تقاضای توقیف و فروش آن را می‌نماید، با اینکه منزل مسکونی در فقه، جزو مستثنیات دین شناخته شده است؛ لیکن در مقررات جاریه جزو مستثنیات نیست. در چنین مواردی توقیف و فروش آن از نظر حضرت عالی چه حکمی دارد؟ و اگر جزو مستثنیات است، راه احراز اینکه ساختمان مسکونی در شأن و منزلت محکوم‌علیه هست یا نه چیست؟ آیا با فرض اینکه ساختمان، جزو مستثنیات دین باشد، به محض تقاضای محکوم‌له، باید اقدام به توقیف ساختمان معرفتی شده نمود تا در صورت اعتراض محکوم‌علیه به توقیف ساختمان، مراتب بررسی شود و سپس حکم رفع توقیف، صادر گردد یا اینکه اصل توقیف از نظر شرعی اشکال دارد و نیاز به اعتراض محکوم‌علیه نیست؟

ج - چون قدر متیقن از ادله و فتاوا، خانه، مورد ضرورت و نیاز زندگی است نه شئون و شخصیت، لذا با شک در زیاده بودن و درخواست توقیف از طرف طلبکار برای معلوم شدن قضیه، مانعی ندارد.

۸۴/۱/۲۰

﴿س ۵۸۸﴾ آیا ودیعه اجاره و رهن مسکن در صورتی که مستأجر مدیون، مسکن دیگری نداشته باشد و تنها قدرت تهیه مسکن وی از طریق تودیع مبلغ مذکور است، جزء مستثنیات دین محسوب می‌شود یا خیر؟

ج - آری، به حکم عموم علت و حکم عادت و عدل در مطالبه دین، جزء

مستثنیات محسوب می شود. ۷۷/۴/۵

﴿س ۵۸۹﴾ شخصی بنا بر حکم قاضی، ضامن شناخته شده است و دارایی ضامن فقط یک دستگاه خودرو عمومی (تاکسی) است و مالی به جز این خودرو ندارد و مستأجر نیز هست و تاکسی هم وسیله عمومی و تأمین امرار معاش ضامن و خانواده اوست. آیا وسیله نقلیه از مستثنیات دین است یا خیر؟

ج - آنچه استثنا شده، خانه مسکونی و مرکب سواری شخص است؛ آن

هم در دین و بدهکاری است، نه ضمانت های امروزی که تعهد بر ادای

دین دیگران است. بعلاوه که مفروض در سؤال، یعنی ماشین تاکسی که با

آن، زندگی اداره می شود، جزو مستثنیات نبوده و باید توجه داشت مشکل

پیش آمده مربوط به قانون شرع نیست، بلکه مربوط به مضمون له و خود

انسان است که به عنوان کار خیر، دست به چنین ضمانت ها می زند، اما

طرف طلبکار هم باید لحاظ شود که حق او هم از بین نرود. ۸۳/۵/۱

﴿س ۵۹۰﴾ خودروی این جانب با خودروی دیگری تصادف نموده و طرف مقابل،

متأسفانه فوت نمود. دیه او را بیمه پرداخت کرده، ولی خسارت ماشین او را از بنده

می خواهند. از آن جا که بنده یک کارمند بازنشسته و دارای هشت سر عائله هستم و به جز

یک منزل مسکونی کوچک، فعلاً چیز دیگری ندارم، با توجه به اینکه قبول خسارت

نموده ام، آیا برای پرداخت دین باید خانه را بفروشم یا جزو مستثنیات دین است؟

ج - منزل مسکونی به قدر احتیاج و نیاز، جزو مستثنیات دین است که

دیگری نمی تواند به فروش آن برای ادای دین، الزام نماید و نه بر خود

شخص واجب است که آن را بفروشد و دینش را ادا نماید؛ و ضمان

خسارت ها که ناشی از عمد نباشد، جزو دیون است و حکم استثنا هم در

آن جریان دارد. آری، نسبت به خسارت های عمدیه، مسئله، مورد تأمل

است. ۷۸/۴/۶

﴿س ۵۹۱﴾ چنانچه دارایی مدیون فقط ساختمان مسکونی باشد که از تناسب وی

خارج باشد، آیا فروش ساختمان غیر متناسب مدیون، جایز است؟ و آیا مرجع قضایی باید مبادرت به خرید مسکن مناسب برای مدیون بکند یا پس از فروش، فقط معادل وجه مسکن مناسب را به مدیون عودت می دهد؟

ج - مازاد بر قیمت منزل مسکونی مناسب، از بابت ردّ دین، حقّ طلبکار است که حاکم به او می پردازد. ۷۷/۷/۴

باب سوم: احکام ربا در قرض

﴿س ۵۹۲﴾ در بعضی از کشورهای اسلامی قرض را به دو نوع تقسیم کرده اند: استهلاکی و استنتاجی، یا به تعبیر دیگر، مصرفی و تولیدی. به این معنا که شخص برای گذران زندگی و تهیه نان شب خود و یا ورشکستگی و بیچارگی قرض نمی کند؛ بلکه برای اینکه آن را استنتاج کند و با آن، کسب کند و یا خانه بسازد و امثال آنها (که برای استنتاج است)، یا برای اینکه سرمایه خود را زیادتر نماید، قرض می کند. آیا می توان گفت که ادلّه شرعی در باب ربا، تماماً متوجه قرض های استهلاکی (مصرفی) است و قرض های استنتاجی را در بر نمی گیرد؟ نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

ج - عدم حرمت قرض ربوی استنتاجی (که نه تنها باعث جلوگیری از معروف و تجارت و کسب و کار نمی شود، بلکه وسیله ای برای رونق بازار و اقتصاد سالم است)، خالی از قوّت نیست، هر چند احتیاط در به کار بردن حیل در این قسم ربا و زیاده مطلوب است و ادلّه حرمت ربا، شامل این گونه زیاده های استنتاجی، همانند انواع دیگر از زیاده نیست و ربالغه و عرفاً و روایه به معنای مطلق زیاده است که قطعاً آن معنا مقصود و مراد از ادلّه حرمت نیست، بلکه مراد، زیاده خاصّی است که آن هم با کمک قرائن و شواهد و علل و حکم تحریم ربا - که در روایات و آیات آمده و به آن اشاره شده - مختصّ به همان ربای استهلاکی است که گاهی سبب می شده که بدهکاران، مجبور شوند برای ادای بدهی خود، نعوذبالله، مادران و

خواهران و دختران خود را به اعمال ناروا برای تأمین بدهی وادار نمایند که حدیث معروف صحیح «درهم ربا اعظم عند الله من سبعین زینة کالها بذات محرم»،^۱ ظاهراً به همین مناسبت تاریخی است. خلاصه آنکه زیاده در قرض با شرط که حرام و رباست، آن ربایی حرام است که مانع فعالیت اقتصادی گردد که در روایات، حرمت ربا به آن تعلیل شده، «والعلة تخصّص کما آنها تعتم»، و قرض به شرط زیاده که از جهت اقتصادی برای وام گیرنده، چرخاننده کار و فعالیت اقتصادی او و اقتصاد جامعه است، خارج از آن علت است، بر خلاف قرض ربوی برای نیاز و رفع احتیاج زندگی که راه جمع ثروت است برای رباخوار و بیچاره تر شدن ربا دهنده که انفاق و صدقه باید به ربا دهنده داده شود تا گرفتار ربا نشود که این ربا و قرض به شرط زیاده، حرام و در حکم جنگ با خدا و رسول اوست.

﴿س ۵۹۳﴾ ۱. شخصی منزلی را با پول ربا درست می کند. حکم نماز خواندن در آن چیست؟ اگر کسی به آن منزل وارد شود یا ربا بودن پول را نداند، چه حکمی دارد؟
 ۲. همچنین اگر کسی چنین منزلی را بخرد، در صورت عالم بودن، نماز خواندن در آن چه حکمی دارد؟ و در صورت جاهل بودن چطور؟

ج ۱- انسان پولی را که ربوی است، مالک نمی شود و توسط آن نمی توان چیزی خرید و نماز در منزلی که از پول ربا تهیه شده، باطل است، و هرگونه تصرّفی در آن، تصرّف در مال غیر است.

ج ۲- در صورت علم، حکمش از مسئله قبل روشن می شود و در صورت جهل به غصیبت، عبادات محکوم به صحّت است. ۷۶/۵/۸

﴿س ۵۹۴﴾ شخصی تعدادی از افراد فقیر را تحت پوشش خود دارد و روش کار او به این شکل است که از تعدادی افراد خیر، مقداری پول گرفته است و این پول ها را به افراد مختلفی به عنوان وام پرداخت می کند و از آنها می خواهد که ماهیانه، مبلغی به عنوان کمک به فقرا به او پرداخت نمایند. البته مبلغ را هم اصلاً معین نمی کند تا هر کس در حدّ

۱. وسائل الشیعة ۱۸: ۱۱۷، باب ۱، ابواب الربا، حدیث ۱.

وسع و تمایل خود به فقرا کمک کند و در آخر هم بعد از چند ماه، کل پول پرداختی را از طرف باز پس می‌گیرد. این جانب هم مقداری پول از ایشان به عنوان وام دریافت کردم. دفعه اول که مبلغ ماهیانه را به او دادم، با رفتارش به اشاره به من فهماندم که پول کم است و فردی با شرایط من باید بیشتر کمک کند. با توجه این مطلب، خواهشمند است بفرمایید: ۱. هنگامی که مبلغ پرداختی ماهیانه مشخص نشده بوده، آیا این وام، حالت ربا پیدا

می‌کند؟

۲. وقتی مبلغ پرداختی ماهیانه تا حدی مشخص شده است، این وام چه حکمی

دارد؟

ج ۱- در هر قرض استهلاکی که قرارداد زیاده در آن نباشد، به نحوی که اگر طرف، زیاده را نپردازد، گفته نشود چرا به قول و قرار عمل نمی‌کنی و حتی اگر خواست، نتواند به محکمه مراجعه نماید و زیاده را بگیرد، پرداخت زیاده جایز است و ربا نیست، هر چند انگیزه قرض دهنده گرفتن زیاده باشد؛ و در مفروض سؤال که ظاهراً اگر قرض گیرنده، کمکی نکند؛ قرض دهنده، اصل پول را از او می‌گیرد و حق گرفتن زیاده را ندارد، هر چند قرض دهنده برای مرتبه بعد نمی‌دهد، نمی‌توان گفت حرام و غیر جایز است. گرچه گرفتن چنین زیاده‌ای خلاف انصاف است و اینگونه پولها برکت ندارد.

ج ۲- اگر در ماه بعد بالفرض شما خواستید اصل مبلغ را بپردازید نه زیاده را، طرف مجبور است قبول کند و گفته می‌شود بد کردی کمک نمودی، نه اینکه چرا به قرارداد ولو نامشخص عمل نمودی. ظاهراً نیز نمی‌توان گفت حرام است ولی به هر حال تا می‌شود از این‌گونه اعمال باید دوری جست و راه‌های سالم‌تر را پیدا کرد.

﴿س ۵۹۵﴾ آیا می‌توان نرخ تورّم را به میزان قرض داده شده اضافه نمود و هنگام باز

پس گرفتن اصل وام، نرخ تورّم را نیز دریافت نمود؟

ج - حکم به صحّت و ربوی نبودن قرض با این‌گونه شرطها، مشکل بلکه

ظاهراً حرام است و آن زیاده، ملک گیرنده نمی شود، چون نرخ تورّم

هنوز در بین مردم عنوان زیاده دارد. ۷۹/۱۱/۱۷

﴿س ۵۹۶﴾ آیا صرفاً انجام دادن محاسبات ذهنی و یا مکتوب در مورد پول که حالت ربوی داشته باشد و مثلاً اینکه شخصی با خود بگوید: اگر این پول را با احتساب فلان مقدار بهره قرض بدهم، در انتهای سال، فلان قدر باید پس بگیرم، اشکال دارد؟

ج - قرض بداعی زیاده جایز است و آنچه حرام است و ریاست، قرض با شرط و قرار زیاده در قرض های استهلاکی است. ۷۷/۱۰/۲۵

﴿س ۵۹۷﴾ آیا گرفتن پول ربا در حال اضطرار جایز است؟ همچنین رفت و آمد با شخصی که پول ربا می دهد، چگونه؟

ج - اضطرار برای گیرنده، مجوّز است؛ و اما رفت و آمد با کسی که ربا می گیرد، ترکش مطلوب بلکه به خاطر نهي از منکر با شرایطش، واجب است. ۷۶/۱۲/۱۵

﴿س ۵۹۸﴾ آیا اگر در فرم وام نوشته شده باشد که مبلغ مازاد بر اصل وام، به صورت هبه از طرف وام گیرنده به صندوق قرض الحسنه واگذار می گردد؟ آیا می توان از شبهه ربا خارج شد؟

ج - خارج نمی شود و ظاهراً ریاست. ۷۶/۴/۱۱

﴿س ۵۹۹﴾ آیا ربا گرفتن مسلمان از ارامنه حرام است یا خیر؟

ج - به نظر اخیر این جانب، در رباهای حرام؛ یعنی رباهای استهلاکی که برای رفع بیچارگی و بدبختی گرفته می شود، فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان از کسانی که اموالشان محترم است و نباید بیچاره و فقیرتر گردند، و با ربای استهلاکی حرام، جلوی معروف و تجارت بسته می شود، ندارد؛ و مقتضای اطلاق ادلّه حرمت ربا هم عدم فرق بین مسلمان و غیر مسلمان است «درهم ربا اعظم عند الله من سبعین زنية کلّها بذات محرم في بيت الله الحرام»^۱ و روایات وارده در استثنا - که فقیه یزدی رحمته الله هم آنها را در ملحقات عروءه در

۱. وسائل الشیعة ۱۸: ۱۲۱، أبواب ربا، باب ۱، حدیث ۱۲.

بحث ربا متعرض شده و نقل نموده^۱، قطع نظر از آنچه که در ضعف اسناد آنها گفته شده، چون لسان ادله حرمت ربا من الکتاب والسنة مثل «فاذنوا بحرب من الله ورسوله» و یا همان روایت اشاره شده و امثال آنها که دارای تشدید و غلظت در حکم و حرمت است، آبی از تخصیص و تقیید می باشد، مخالف با کتاب و سنت محسوب می شود، چون تعارض بالعموم والخصوص بین آنها با ابای لسان عمومات و اطلاقات از تقیید و تخصیص، بر می گردد به مخالفت حکمی بالتباین و خبر مخالف بالتباین با کتاب و سنت، حجت نیست؛ و ناگفته نماند که بنا بر این وجه حرمت ربا، چه به طور مطلق و چه به طور مختص به استهلاکی، قابل تخصیص و تقیید نیست، و روایات نقل شده راهم می توان بر بعضی از محامل حمل نمود تا طرح نشده باشد.

۸۴/۲/۲۰

﴿س ۶۰۰﴾ آیا می توان پول آب، برق، اجاره و مواردی از این قبیل را مستقیماً

عهده دار شد و با درصدی معین در اقساط معین از مشتری باز پس گرفت؟

ج - ظاهراً قرض به شرط زیاده است و قرض به شرط زیاده، اگر استهلاکی باشد، یعنی قرض گیرنده برای مخارج و معیشت زندگی و نان شبش قرض می کند، که مورد معمولاً از این قبیل است، مشمول ادله حرمت رباست.

۷۸/۱۱/۲۶

﴿س ۶۰۱﴾ چنانچه شخصی به دلیل بدهی و دیونی که دارد، منزل خود را در اختیار طلبکار بگذارد و با او قرار بگذارد تا مادام که طلب او را نپرداخته، منزل او را مجاناً و بدون پرداخت اجاره بها در اختیار خود بگیرد، آیا چنین معامله و قراردادی صحیح است یا اینکه در حکم معاملات شبهه ناک و حرام است؟

ج - اگر خود بدهکار چنین کاری را انجام بدهد، بدون قرارداد و بدون الزام طلبکار به چنین عملی حرام نیست؛ چون زیاده در قرض نیست، بلکه خود بدهکار، بعد از تمام شدن عقد قرض یا رسیدن موقع ادا، خواستار

۱. ملحقات عروة: ۴۵، مسئله ۵۰.

آن شده و مانند زیاده دادن قرض گیرنده در قرض الحسنه به هنگام پرداخت است که مستحب است؛ و اما اگر طلبکار، خواستار در اختیار قرار دادن خانه باشد - چه در عقد، قرض شرط شده، و چه بعداً بخواهد - زیاده و حرام و ربا و اِکِل مال به باطل است.

﴿س ۶۰۲﴾ شخصی مبلغی پول به شخص دیگری جهت تجارت، وام داده است و با مصالحه به او اجازه داده است تا از منافع آن به نحو دلخواه، استفاده کند. همچنین شخص گیرنده پول، خانه مسکونی اش را به عنوان وثیقه با وکالت بلاعزل محضری در رهن شخص دهنده پول قرار داده است. همچنین شخص دهنده پول، خانه مزبور را به شخص گیرنده اجاره داده است و او نیز اعلام نموده است که خانه را شخصاً در اختیار دارد. آیا تصرف در مال الاجاره برای شخص دهنده پول جایز است؟ و با فرض مسئله قبل، هر دو شرط نموده‌اند در صورتی که پول تا تاریخ معین بازپرداخت نشود، معامله به عنوان فروش قطعی خانه تلقی می‌شود و شخص قرض دهنده، طبق وکالت فوق حق دارد خانه را به نام خود و یا هر شخص حقیقی و یا حقوقی انتقال دهد. هر دو، قرارداد را تأیید و امضا نموده‌اند و عقد شرعی لفظی هم، هم‌زمان جاری شده است. آیا شرط فوق، شرعاً جایز بوده است؟ و در صورت تأخیر در پرداخت، آیا شخص قرض دهنده می‌تواند خانه را به نام شخص مورد نظر خود انتقال دهد یا خیر؟ و با فرض های فوق، اگر شخص گیرنده پول، خانه را بعد از انتقال قطعی، تخلیه ننماید و در اختیار قرض دهنده قرار ندهد، آیا او این حق را دارد که مال الاجاره معوقه خود را مطالبه نماید؟

ج - این گونه معامله‌ها ربوی و باطل است؛ چون به خاطر شرط استفاده رهن گیرنده که طلبکار است، قرض بر می‌گردد به قرض به شرط زیاده و حرام می‌باشد، چه رسد که قرض دهنده و طلبکار، دوباره منافع خانه را به مالک خانه منتقل کند و پول بگیرد و به طور کلی از این گونه حیل نباید استفاده نمود و اگر بناست که قرض گیرنده، پول را برای کسب بگیرد که هم چیزی از سود به دست بیاورد و هم قرض دهنده از سرمایه اش استفاده نماید، باید به سراغ راه‌هایی که درست باشد بروند، مانند فروش پول نقد

به نسیه به طور گران‌تر و امثال آن. ۷۷/۸/۱۷

﴿س ۶۰۳﴾ اگر کسی مثلاً یک میلیون تومان به فرد دیگری قرض بدهد و برای فرار از ربا، همراه آن جنسی به مقتضای بدهد. مثلاً فرشی به او بدهد که او بعد از حدوداً یک سال دیگر یک میلیون و نیم یا بیشتر به مقرض بدهد؛ این نوع قرض دادن اشکال شرعی دارد یا خیر؟

ج - اگر قرض گیرنده قرضش برای رفع احتیاج و فقر و بدبختی نباشد، بلکه به خاطر سود بردن و معامله و تجارت باشد، حیلۀ مانعی ندارد. ۷۹/۱/۲۴

﴿س ۶۰۴﴾ در حسابداری یک شرکت تولیدی اشتغال دارم. مدیر عامل شرکت به علّت مضیقۀ مالی مبالغی از اشخاص، پول نزول نموده و مصرّاً از بنده خواسته است تا حسابرسی افرادی را که پول به او نزول داده‌اند، انجام دهم و رأس چک‌های ناشی از فروش اجناس تولیدی را محاسبه کنم و بهره‌ی پول هر یک از نزول‌خواران را برآورد و تعیین نمایم و صورت چک‌های فروش، جهت استرداد بخشی از طلب نزول‌خواران را (اعم از اصل و بهره) تنظیم نمایم. با توجه به اینکه نه نزول دهنده هستم و نه نزول گیرنده، آیا مجاز به انجام دادن امور فوق هستم یا خیر؟ ضمناً تاکنون از انجام دادن درخواست مدیر شرکت، امتناع کرده و اظهار داشته‌ام حسب فتوای مرجع تقلیدم عمل خواهم کرد. ج - اگر کار و عمل مدیر شرکت، جنبۀ اقتصادی دارد و بر حسب جریان‌های عادی سبب ورشکستگی شرکت و از بین رفتن اموال صاحبان آنها در اثر کار مدیر شرکت نگردد و سبب سقوط اقتصادی و بیچارگی شرکت نشود، کار شما در آن شرکت مانعی ندارد و عمل مورد سؤال، جایز است. ۷۹/۲/۹

کتاب پانزدهم: احکام قمار و برد و باخت

﴿س ۶۰۵﴾ آیا وسایلی مثل پاسور یا تخته نرد، جزو آلات قمار محسوب می شوند؟ آیا نگهداری و خرید و فروش آنها جایز است؟ بازی با آنها به قصد سرگرمی چه حکمی دارد؟

ج - به نظر اخیر این جانب تبعاً لبعض الاعلام من الفقهاء، بازی با آلات قمار همانند غیر آلات قمار، برای سرگرمی و بدون برد و باخت حرام نیست؛ اما اگر برای سرگرمی و همراه با برد و باخت باشد، مطلقاً حرام است و نگهداری و خرید و فروش آنها نیز اگر برای بازی حرام با آنها نباشد، اشکال ندارد؛ و ناگفته نماند اگر حضور در آن مکانها صدق شرکت در جلسه قمار کند نیز حرام است، و انسان باید از زمینه های گناه و ترویج آن به هر نحو خودداری نماید.

۷۸/۳/۱

﴿س ۶۰۶﴾ مسلمانی در یک کشور غیر اسلامی به قمارخانه می رود و با دستگاه های بازی قمار، بازی می کند و پولی برنده می شود. آیا این پول حلال است؟ همچنین آیا بازی کردن با آن وسایل در کشور غیر اسلامی برای مسلمان جایز است؟

ج - پولی که از قمار به دست می آید، حرام است و انسان برنده، مالک آن

نمی‌شود و در این جهت، فرقی بین ممالک اسلامی و غیر آن نیست.
۷۸/۶/۱۵

﴿س ۶۰۷﴾ شرط بستن در فوتبال و دیگر ورزش‌ها چه حکمی دارد؟

ج - در بازی‌های متداول، مانند فوتبال، والیبال، اسکی و مانند آن، چنانچه فرد ثالثی و یا مؤسسه‌ای که از هیچ طرف مسابقه نیست، جایزه طرف برنده را پردازد، مانعی ندارد؛ بلکه بعید نیست که اگر خودشان هم جایزه را قرار دهند، باز مانعی نداشته باشد.
۷۷/۱۰/۱۸

﴿س ۶۰۸﴾ در بعضی از مدارس، دبیران ورزش، مسابقات ورزشی برگزار می‌کنند و از تیم‌های تشکیل شده دانش آموزی، مبلغی برای اهدای جوایز می‌گیرند. پس از برگزاری مسابقه و اهدای جوایز، آیا اضافه پول باید به صاحبان آنها برگردانده شود یا خیر؟

ج - اگر فقط برای جوایز اخذ شده باشد، باید رضایت صاحبان در غیر مصرف مسابقه جلب شود، و اگر برای هر کار خیری بوده، نیاز به رضایت ندارد.
۷۷/۱۲/۱۰

﴿س ۶۰۹﴾ با عنایت به نیاز جامعه در جهت بالا بردن روحیه قشر جوان و با توجه به تهاجم فرهنگی دشمن، در مورد جوانان در جهت جذب این قشر به سمت مسائل ورزشی و فرهنگی، اقدام به طرح سؤالاتی در مورد پیش‌بینی نتایج فوتبال جام‌های مختلف نموده‌ایم و به کسانی که به مسابقه، پاسخ صحیح بدهند، جوایزی اهدا می‌گردد؛ همچنین مبلغی از درآمد حاصل به مستمندان استان اختصاص داده می‌شود. لذا خواهشمندیم بفرمایید که از جهت شرعی چه حکمی دارد؟

ج - پول گرفته شده از افراد و کسانی که در مسابقه شرکت می‌نمایند، اگر برای جمع کردن پول و کسب ثروت باشد، اکل مال به باطل و حرام است؛ لیکن اگر برای تشویق افراد برای پاسخگویی و یا کمک به مستمندان به نحو معروف و خیر و یا برای هر دو جهت باشد، مانعی

ندارد و به حکم اصل حلّ و عموم صحّت عقود، جایز و نافذ است و عرفاً میسر و قمار هم نیست تا حرام و باطل باشد؛ بلکه ظاهراً پرداخت وجه از طرف پرداخت کنندگان که حتّی به خاطر بردن جایزه هم باشد، هبّه به داعی عوض است که در صحّت آن، جای بحث نبوده و نیست، و ناگفته نماند که تا می توان باید فعالیت های تبلیغی و سیاسی و اقتصادی و... را بر اسباب های جایز و حلال متعارف جهان پیشرفته، از علم و صنعت و تولید قرار داد و کم تر از امثال راه هایی که به جمع سرمایه موجود و توزیع آن بر می گردد، متمسک شد.

۷۸/۱۱/۷

﴿س ۶۱۰﴾ در مورد سازمان هایی (اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی) که مسابقاتی را تدارک می بینند و آن گاه شرط شرکت در آن مسابقه و پاسخ دادن به سؤالات را این می دانند که مبلغی مثلاً دویست تومان به حساب آن نهاد واریز شود تا در صورت برنده شدن، جایزه نفیسی، مثلاً ماشین یا خانه و... عاید آنان گردد. آیا از نظر شرع اسلام، دریافت چنین جوایزی صحیح است؟

ج - اگر کار اعانه ملّی و یا غیر آن، واقعاً برای خدمت به محرومان و رفع نیاز نیازمندان، مانند سالخوردهگان و یا جذامی ها و امثال آنها باشد و شرکت کننده هم پول را می دهد که برای آنها صرف شود - ولو انگیزه بردن و برنده شدن هم دارد - ظاهراً اصل شرکت و برنده شدن، مانعی ندارد؛ چون در حقیقت، هبّه به داعی است و صحیح می باشد. ۷۷/۴/۶

﴿س ۶۱۱﴾ بعضی از مراکز خصوصی یا وابسته به سازمان های دولتی اقدام به برگزاری مسابقاتی می نمایند و در قبال شرکت و خرید برگه، مبلغی را دریافت می نمایند و بعد به صورت قرعه کشی به برندگان، جوایزی می دهند. در این زمینه، سؤالاتی مطرح است:

۱. خرید برگه های مذکور و شرکت در این مسابقات چه حکمی دارد؟
۲. در بعضی موارد، در این مسابقات، مشاهده می شود که سؤالاتی بسیار ساده و بدیهی مطرح می گردد که فقط انگیزه ای برای خرید بیشتر است و نهایتاً باز به صورت

قرعه کشی به برندگان، جوایزی می دهند. در این فرض، چه حکمی مترتب است؟
 ۳. با مفروض داشتن قسمت دوم، وقتی که مکلف یقین کند که اوراق مربوط اصلاً
 ملاحظه نمی شوند و این مسابقه، فقط به صورت خرید تعدادی برگه شماره دار و نهایتاً
 قرعه کشی بین آن شماره هاست (مشابه بلیت های بخت آزمایی سابق)، تکلیف مکلف
 چیست؟

ج ۱ و ۲ - باید توجه داشت این گونه اعمال، بیع و شراء و خرید و فروش نیست؛ لذا مقررات آن را هم ندارد و در حقیقت، از طرف شرکت کننده، یک هبه و بخشش است که به فرض و داعی بردن جایزه بوده و این گونه هبه ها و بخشش ها، فی حدّ نفسه، جایز است؛ لیکن اگر برگزار کنندگان این گونه اعمال، هدفشان جمع آوری پول و تحصیل مال برای خودشان باشد که در نتیجه، مانع از کار و فعالیت آنان می گردد و آنها از این راه، پول و درآمد به دست می آورند نه با تولید و یاکسب و یا ابداع و اختراع و ابتکار و خلاقیت، به نظر می رسد که حرام و اکل مال به باطل است و نیز مانعی از عوامل رشد اقتصادی هم هست که در روایات حرمت ربا، علّت حرمت، معرّفی شده و نتیجتاً هم اصل پول حرام است و هم جایزه و هم شرکت در آن؛ اما اگر برای مصالح جامعه است که اگر از این راه هم نباشد، خود مردم حسب وظیفه شرعی و ملّی کمک می نمایند، مانعی ندارد.

ج ۳ - از جواب ۱ و ۲ که مرقوم شد، معلوم می شود که معیار در حرمت، همان جهات خارجیّه است که تشخیصش با خود مکلف است. ۷۸/۷/۸
 ﴿س ۶۱۲﴾ در یکی از انواع بازی ها با پرداخت مبلغی، کارتی از صاحب دستگاه به مشتری داده می شود که با قرار دادن آن کارت در دستگاه و یا با مجوّز آن کارت، با یک تکمه، گردونه و دستگاه را می چرخاند و اگر مشتری با ضربه میله، یکی از اشیای تعبیه شده را به خارج مدار دستگاه انداخت، شیء خارج شده به صاحب پول تعلق می گیرد و به اصطلاح، برنده می شود و اگر نتوانست، پولی که داده بود

از دستش رفته و به اصطلاح، دیگر بازنده است. در بازی دیگری پولی توسط مشتری به صاحب دستگاه داده می‌شود و دستگاه، زمان معینی در اختیار پول دهنده قرار می‌گیرد که با به حرکت درآوردن آن دستگاه و چنگک وسط آن، اگر عروسک و یا اشیای دیگری که در مسیر حرکت قرار دارد، به محفظه مخصوصی هدایت شد، صاحب پول، برنده می‌شود؛ وگرنه پولی را که داده بود، می‌بازد. آیا این گونه بازی‌ها اشکال دارند؟

ج - به نظر می‌رسد که همه انواع این‌گونه بازی‌ها به عنوان قمار و میسر، حرام باشد، چون همان‌طور که در سؤال هم اشاره شده، در این‌گونه بازی‌ها یا صاحب دستگاه برنده است و بازی‌کننده بازنده و یا بالعکس، و قمار و میسر هم غیر از این نیست؛ مگر آن‌که گفته شود که پول پرداخت شده، به عنوان اجرت برای بازی کردن و سرگرمی باشد، یعنی بازی‌کننده برنده، هم بازی کرده و سرگرم بوده و استعداد خودش را آزمایش کرده و اگر فرض شود کسی همان دستگاه را کنار خیابان قرار دهد و فقط پول بگیرد، افراد برای سرگرمی و برای اجرت بازی کردن، پول را می‌پردازند، با این فرض، نمی‌توان گفت قمار است؛ بلکه پول داده شده، شبه اجرت عمل است و صاحب دستگاه هم برای اینکه مشتری زیادتری پیدا کند، شبه جایزه‌ای قرار داده است و شبه اجرت و شبه جایزه، حرام نیست و میسر و قمار بر آن صدق نمی‌کند و تشخیص موضوع، با خود افراد است. آری، با شک در صدق قمار و یا صدق معامله و قرارداد، باید اجتناب نمود و اصل عدم مالکیت صاحب دستگاه نسبت به پول، حاکم است.

۷۸/۵/۲۱

﴿س ۶۱۳﴾ احتراماً نظر خود را نسبت به شرعی بودن یک دستگاه بازی جهت راه‌اندازی در شهر بازی بزرگ تهران، به صورت کتبی اعلام نمایید. دستگاه مورد نظر که نامش را «مرغ دهکده» گذاشته‌ایم، به این صورت است که با پرداخت مبلغ مشخصی به متصدی دستگاه و با فشار دادن کلید مربوط به روشن شدن، دستگاه شروع به کار می‌کند

و با بیرون انداختن توپی که با صدای «قُد قُد» مرغ همراه است جایزه را مشخص می‌کند و به فرد بازی کننده، جایزه می‌دهد، ضمناً بازی فوق، به همه افرادی که با دستگاه بازی می‌کنند، صد در صد جایزه می‌دهد.

ج - این گونه اعمال که عرفاً نزد توده مردم، قمار و بُرد و باخت و مَیسِر نیست، گرچه مشمول عقود متعارف بازار کسب و کار که موجب صحّت آن باشد نیز نبوده؛ لیکن چون یک قرارداد عقلایی است و اکل مال به باطل نزد آنها نیست و مشمول اطلاقات و عمومات عقود و شروط مانند «او فو بالعقود» و «المؤمنون عند شروطهم» است. لذا ظاهراً صحیح و جایز است، بعلاوه که می‌توان گفت هبه بداعی بردن جایزه زیادتر است که خود، عقدی صحیح است. ۷۸/۴/۲

﴿س ۶۱۴﴾ یک دستگاه بازی به نام «هدف متحرک» در مکانی مشغول به کار است و منبع درآمد عده‌ای است. دستگاه مذکور به این شرح کار می‌کند که آینه‌ای گرد که به صورت دوّار می‌چرخد و بر روی آن، اشیائی نیز هست و در هر سمت آن، یک اهرم وجود دارد که سر اهرم بر روی آینه قرار دارد که با فشار دادن تکمه رو به روی هر بازیکن، اهرم مقابل آن به سمت راست حرکت می‌کند و بازیکن با محاسبه اندازه شیء و با پیدا کردن مرکز ثقل شیء مورد نظر با میلیه رو به روی خود، به مرکز جسم مورد نظر خود می‌زند و آن شیء را به بیرون آینه هدایت می‌کند که این بازی، یک نوع بازی ریاضی و محاسبه‌ای محسوب می‌شود که به دقت و سرعت عمل شخص بازیکن بستگی دارد. ضمناً هر فرد قبل از اینکه این کار را انجام بدهد، بابت بازی خود، مبلغی را به صاحب دستگاه می‌پردازد و کارتی را دریافت می‌کند و با آن کارت، این بازی را انجام می‌دهد و اگر کسی نتوانست اجسام روی آینه را به اطراف آینه هدایت کند، متصدی دستگاه، خود یک جایزه به بازیکن می‌دهد و اگر کسی نتوانست اجسام روی آینه را به بیرون هدایت کند، متصدی دستگاه با کمال رضایت، آن جسم را به بازیکن می‌دهد. استفاده از این دستگاه بازی در پارک‌ها و شهر بازی‌ها چه حکمی دارد؟

ج - این گونه اعمال چون میسر و قمار و بُرد و باخت نیست، به خاطر آنکه صاحب دستگاه، هیچ گاه بازنده نیست و عرفاً همان طور که در سؤال آمده یا یک هبه به داعی و یا شرط عوض است و یا یک قرارداد جدید که مشمول اطلاعات و عموماً عقود است، جایز و نافذ و صحیح است.
۷۸/۶/۵

﴿س ۶۱۵﴾ قرعه کشی ای به این طریق انجام می شود که ۱۷۰ نفر در هر ماه سه هزار تومان می دهند که ۵۱۰ هزار تومان می شود و آن گاه، قرعه کشی می کنند و قرعه به نام هر کسی در بیاید، ۳۵۰ هزار تومان به طرف می دهند و می رود و دیگر قسط نمی دهد. ۱۵۰ هزار تومان از پول، پیش متصدی این کار می ماند که قسط طرف را می دهد تا هشتاد نفر اولی و تا شصت نفر بقیه، همان پانصد تومان را می گیرند و قسط هم می دهند که همان ماهی سه هزار تومان است آن سی نفر اول به آن ۱۵۰ هزار تومان دیگر حقی ندارند و به سی نفر آخر هدیه می کنند. حکم این گونه قرعه کشی ها چیست؟

ج - این گونه قرعه کشی ها ظاهراً بُرد و باخت به شکل خودش است و حرام و اگر هم میسر (قمار) نباشد، اکل مال به باطل و در حکم میسر و حرام است.
۷۷/۶/۳

﴿س ۶۱۶﴾ اگر پنجاه نفر هر کدام یکصد تومان بگذارند و قرعه بکشند که به نام هر کسی اصابت کرد پنج هزار تومان جمع آوری را برد، آیا حلال است یا قمار و حرام است؟

ج - این گونه قرعه کشی ها ظاهراً بُرد و باخت به شکل خودش می باشد و حرام است و اگر قمار هم نباشد، اکل مال به باطل و در حکم قمار و نیز حرام است.
۷۸/۱۲/۲

﴿س ۶۱۷﴾ شوهرم قمار باز است و جهیزیّه من را در راه قمار، از دست داده است. آیا خرجی که به من می دهد، حرام است یا خیر؟
ج - اگر یقین حاصل شود که عین خرجی که به شما می دهد، از پول قمار

است، خوردن غذایی که از پول قمار تهیه می‌شود، جایز نیست؛ ولی معمولاً چنین یقینی حاصل نمی‌شود و با شک، استفاده جایز است و مانعی ندارد و آنچه از جهیزیه شما را که فروخته، ضامن است و باید به شما برگرداند.

۷۹/۶/۹

﴿س ۶۱۸﴾ شرکتی که مجری و صاحب امتیاز «کتاب اول» بانک اطلاعات یکی از استان‌هاست در نظر دارد طرح «کارت طلایی» را به مرحله اجرا در آورد که شیوه و نحوه عمل کارت مذکور، به شرح زیر است. کارت طلایی اول که بر مبنای ریاضیات استوار گردیده است، بدین شیوه عمل می‌نماید که واحدهای صنعتی و صنفی که در «کتاب اول» اطلاعات خود را منعکس و درج می‌نمایند، می‌توانند در این طرح با پرداخت هزینه موقت یکصد هزار ریال، دو عدد گواهی کارت طلایی از شرکت دریافت دارند و این دو کارت را به دو واحد صنفی دیگر که مایل به درج آگهی در کتاب اول هستند، ارائه نمایند و به عنوان کارمزد فروش، یکصد هزار ریال پرداختی خود را از این دو واحد، دریافت نمایند و باز واحدهای یاد شده نیز به همین ترتیب، عمل می‌کنند و هر کدام، دو واحد دیگر را جهت حضور در کتاب، معرفی می‌کنند و به همین دلیل، گواهی کارت طلایی را نیز در اختیار ایشان قرار می‌دهند بابت کارمزد فروش، یکصد هزار ریال پرداختی خود را دریافت می‌نمایند. بدین صورت، عموم صاحبان صنایع و مشاغل را می‌توان به صورت مستقیم در اجرای این طرح، مشارکت داد که البته شرکت نیز بابت هزینه‌های نظارتی، اجرایی و خدمات ارائه نموده (از جمله کتابچه و کارت نقره‌ای رایگان استفاده از شبکه اینترنت و...) و مبلغی حدود ۴۷/۵۰۰ ریال هزینه دریافت خواهند نمود که هر واحد، پس از شش مرحله گردش این عمل، از محل همان وجوهات در گردش، مبلغ سه میلیون و دویست هزار ریال وام بلاعوض دریافت خواهد نمود که بدین ترتیب، علاوه بر تکمیل اطلاعات «کتاب اول»، یک وفاق عمومی به وجود آورده که در آن، همه مردم برای رفع مشکلات مالی خود، به یکدیگر کمک خواهند نمود. خواهشمند است وجه شرعی این طرح را بیان نمایید.

ج - با قطع نظر از اینکه این گونه کارها شبهه قمار و بُرد و باخت پیشرفته در آن قوی است؛ بلکه ظاهراً چنین است، خودداری از آنها واجب و لازم است و گناه مفاسدش علاوه بر گناه بزرگ قمار بازی اش به گردن چرخاندگان و ساعیان و خریداران و فروشندگان می باشد؛ و باید دانست کمک به خیر، باید با راه خیر و حلال باشد، نه با راه حرام که آتش، آتش را خاموش نمی کند؛ بلکه شعله ورش می سازد و این آب است که آتش را خاموش می کند، اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ!

۷۹/۹/۲۴

﴿س ۶۱۹﴾ در صورتی که شخصی یک عدد از جنس مورد نظر (کتاب، سی دی، و...) را برای استفاده شخصی خریداری نماید، سپس تعداد بیشتری خریداری نموده (مثلاً سه عدد) و آن تعداد را به افراد طالب آن جنس فروخته و مبلغ اصلی قیمت جنس را دریافت نماید و از طرف تولیدکننده جنس (شرکت) یا خریدار جدید جنس، مبلغی به عنوان پاداش فروش به حساب او و کلیه کسانی که در این روش توزیع، سهمیم بوده اند (فروشنده های قبلی)، واریز شود و خریدار بعدی به همین نحو به عنوان فروشنده بعدی عمل کند الی آخر، آیا از نظر شرعی اشکال دارد؟

ج - با قطع نظر از اینکه این گونه کارها اکل مال به باطل است و شبهه قمار و برد و باخت پیشرفته در آن قوی می باشد، بلکه ظاهراً چنین است، خودداری از آنها واجب و لازم می باشد.

۸۱/۱/۲۱

﴿س ۶۲۰﴾ ۱. در حین برگزاری مسابقه اسب دوانی (کورس)، آیا تماشاچیان می توانند نفرات برنده را پیش بینی یا پیش گویی نموده و بر اساس آن، مبالغ نقدی یا اقلام جنسی را میان خود شرط بندی نمایند؟

۲. اگر شرط بندی مذکور به همان شکل توسط دولت یا مأموران سازمان ورزش کنترل و انجام شود، آیا شرط بندی تماشاچیان در پیش بینی نفرات برتر در مسابقه و دریافت جایزه از گیشه، جایز خواهد بود؟

۳. اگر مالکان اسب یا سوارکاران در مسابقه کورس، به طور عام یا خاص، به تماشاچیان وکالت دهند تا میان خود نفرات برتر را پیش بینی و شرط بندی نمایند، شرعاً

مبالغ یا اجناس ردّ و بدل شده، حلال و مجاز خواهد بود یا خیر؟

ج - دادن جایزه و امور ذکر شده مربوط به آن از طرف دیگران برای اعمال ذکر شده که مباح می باشد، مانعی ندارد، و شرط بندی بین خود تماشاچیان هم چون برد و باخت و قمار نیست، ظاهراً حرام نمی باشد.

۸۰/۱۲/۵

کتاب شانزدهم: وکالت

۱. آیا صغیر ممیّر و سفیه می توانند موکل یا وکیل باشند؟
۲. آیا صرف اقدام به انجام موضوع وکالت توسط وکیل (بدون اعلام صریح قبول وکالت)، قبول وکالت تلقی می شود یا خیر؟
۳. در وکالت نامه های فضولی و یا اکراهی، آیا اثر اجازه مُکَرّه، ناقل بوده و یا کاشف می باشد؟
۴. آیا اعطای وکالت به صورت مطلق و عام و بدون هیچ گونه قید و شرطی برای انجام همه امور موکل به دیگری (به صورت عادی یا بلاعزل)، صحیح است یا خیر؟ و در فرض صحّت، حدود اختیارات وکیل، آیا محدود به انجام امور خاصّی است یا هر نوع کاری را می تواند انجام دهد؟
۵. آیا اموری هم چون وصیت، اقرار، سوگند، شهادت، رجوع در طلاق رجعی، اثبات حدود، قابل توکیل می باشد یا خیر؟
۶. کسی که وکیل در وقف می باشد، آیا حقّ نصب متولّی و تعیین ناظر و قبض موقوفه را نیز دارد یا خیر؟
۷. آیا در وکالت انجام معامله مطلق، خود وکیل می تواند طرف معامله باشد؟
۸. در وکالت نامه هایی که وکیل حقّ توکیل به غیر دارد، اگر در نحوه اعطای وکالت به غیر، مبنی بر اینکه وکیل توکیلی، وکیل موکل محسوب شده و یا وکیل توکیلی، وکیل

وکیل اول تلقی می‌گردد تصریح نشده باشد، آیا وکیل دوم، وکیل موکل محسوب می‌شود یا وکیل وکیل اول؟

۹. اگر در وکالت نامه، وکیل حق توکیل به غیر نداشته باشد، آیا می‌تواند اختیارات خود را به دیگری واگذار نموده و وکیل بگیرد یا خیر؟

۱۰. در مواردی که وکلا متعدّد باشند و نحوه اختیارات آنها (از حیث اجتماعی یا استقلالی بودن) در وکالتنامه قید نشده باشد، آیا وکالت آنها اجتماعی محسوب می‌شود یا استقلالی؟

۱۱. اگر موکل، وکلای متعدّدی را در زمان‌های مختلف انتخاب کند، نحوه اعمال اختیارات وکلا چگونه خواهد بود، اجتماعی یا استقلالی یا ترتیبی؟ یا با تنظیم هر وکالت جدید وکالت قبلی زایل می‌شود؟

۱۲. آیا موکل می‌تواند در خود عقد وکالت، حق عزل خود را ساقط نموده و یا وکیل حق استعفای خود را ساقط کند؟

۱۳. آیا شرط بقای وکالت حتی پس از فوت موکل یا جنون یا سفه طرفین در عقد وکالت، جایز و لازم الوفاست؟

۱۴. آیا اغما و یا بی‌هوشی طرفین وکالت، باعث انحلال وکالت می‌شود یا خیر؟

ج ۱ - در هر یک از وکیل و موکل، بلوغ و عقل شرط است، بنابراین، صغیر ممیز نمی‌تواند وکیل یا موکل باشد، مگر در مثل اجرای صیغه عقد اگر شرایط آن را رعایت کند و یا در غیر آن از اموری که عمل صبی به وکالت بما هو هو، تصرّف در حدود و شئون صغیر - که محتاج به اجازه ولی باشد - محسوب نبوده و در غیر این صورت صحّت وکالت، منوط به اجازه ولی است؛ چون صغیر استقلال در حدود و شئون خود را ندارد، و ناگفته نماند که مثل اجرای صیغه نمودن او، و وکیل نمودنش برای آن، جزء تصرّفات ممنوعه در حدود و شئون صغیر نیست و ادلّه حرمت لفظی‌اش از آن گونه امور انصراف دارد، کما اینکه بنای عقلا و حکم عقل هم بر جواز و عدم احتیاج به اذن ولی است؛ و اما سفیه نسبت به آنچه که در او سفاهت ندارد و محجور نشده، هم می‌تواند وکیل باشد و هم موکل. آری، نسبت به آنچه که در آن سفاهت دارد، نه توکلش صحیح است

نه وکیل نمودنش، چون هر دو عقد از سفیه می‌باشد و عمومات صحّت عقود و وکالت از آن انصراف دارد، اگر نگوییم که عقلاً این چنین عقدها را عقد نمی‌دانند و اعتبار عقد و شرط و وکالت برای آنها ندارند، پس عناوین عقود و شروط و وکالت از اول شامل آنها نشده و ظاهر لفظ، آنها را نگرفته است.

ج ۲ - انجام هر کاری که دلالت بر رضایت کند، کفایت در قبول می‌کند.

ج ۳ - چون اجازه، ناظر به عقد وکالت است پس کاشف از صحّت آن می‌باشد، مگر آنکه قرینه‌ای برخلاف باشد.

ج ۴ - صحیح است و محدود به حدود اختیارات مفوضه می‌باشد که در مفروض سؤال، همه امور قابل توکیل است.

ج ۵ - وکیل گرفتن در وصیت و رجوع قولی در طلاق رجعی، صحیح و در بقیه موارد صحیح نیست.

ج ۶ - اگر عقد وکالت مطلق باشد، چنین حقّی را دارد.

ج ۷ - مانعی ندارد.

ج ۸ - اگر موکل به وکیل گفته باشد که دیگری را وکیل بگیر، وکیل دوم وکیل موکل خواهد بود.

ج ۹ - نمی‌تواند.

ج ۱۰ - اگر با یک عقد وکالت، آنها را وکیل نموده وکالت آنها اجتماعی محسوب می‌شود، مگر آنکه تصریح به استقلال نماید.

ج ۱۱ - استقلالی خواهد بود و هیچ وکالتی وکالت دیگری را فی حدّ نفسه از بین نمی‌برد.

ج ۱۲ - هر دو می‌توانند.

ج ۱۳ - آری، جایز و لازم الوفاست و به نظر این جانب وکالت با موت موکل، باطل نمی‌شود.

ج ۱۴ - اقوی، عدم انحلال وکالت است، خصوصاً در صورتی که اغما کوتاه مدت باشد.

﴿س ۶۲۲﴾ آیا انسان می تواند سرمایه ای را به مدّت معینی در اختیار کسی بگذارد و او را از طرف خود، وکیل کند که با آن کار کند و هر ماه مقداری سود علی الحساب بپردازد و در آخر مدّت، سود قطعی آن را بدهد و ضمناً وکیل، اصل سرمایه را تضمین نماید. حال سؤال این است که آیا موکل، لازم است چگونگی عملکرد وکیل را بررسی کند؟ و آیا اصولاً چنین معامله ای جایز است یا نه؟

ج - اصل وکالت و شرط ضمانت سرمایه بلکه ضمانت ضرر و زیان، بر وکیل مانعی ندارد و مطابق با قواعد و عموماً عقود است. ۷۷/۲/۲۹

﴿س ۶۲۳﴾ شخصی برای فروش اتومبیل خود، به دیگری وکالت با حقّ توکیل غیر، ولو کراراً می دهد و وکیل نیز به استناد و اعتبار حقّ توکیل، اختیارات خود را به شخص ثالثی به شرح زیر واگذار می نماید:

عمر و (وکیل اول) حاضر گردید و کلیّه اختیاراتی را که از موکل با حقّ توکیل غیر، ولو کراراً از هر لحاظ داشت، عیناً و بدون کم و کاست، واگذار نمود به بکر (وکیل دوم) لذا بکر، دارای همان اختیاراتی است که عمر و دارا بوده و اقدام و امضای وکیل، به منزله اقدام و امضای موکل و موکل موکل، نافذ و معتبر و دارای آثار قانونی است و این وکالت، از هر لحاظ، تابع وکالت نامه وکیل اول است. حال موکل، مبادرت به عزل وکیل اول نموده است. آیا وکیل دوم نیز معزول است و یا تا زمانی که موکل، وکیل دوم را نیز عزل ننموده، وکالت وکیل دوم به قوت و اعتبار خود، باقی است؟

ج - هرگاه وکیل دوم از طرف موکل اول وکیل شده؛ یعنی در حقیقت، وکیل اول، مأذون بوده که برای او وکیل دیگری بگیرد، در این صورت، با عزل و انعزال وکیل اول وکیل دوم از طرف موکل، وکالتش از بین نمی رود و عزلش محتاج به عزل از طرف موکل و رسیدن خبر عزل به او مانند همه وکیل هاست؛ چون وکالتش در عرض وکالت اول و نه در طول آن بوده است؛ و اما اگر از طرف وکیل دوم وکیل بوده که همان وکیل موکل مستقیمش باشد، در این صورت، با عزل وکیل اول و انعزال او، وکیل دوم هم تبعاً منعزل می شود؛ لیکن با بلوغ خبر و اطلاع یافتن از عزل اول. ۷۶/۱۰/۴

- ﴿س ۶۲۴﴾ شخصی ضمن عقد خارج لازم با سلب حق عزل، به دیگری وکالت داد. آیا وکیل توکیلی نیز حق انتخاب وکیل را به صورت بلاعزل دارد یا خیر؟
- ج - حق توکیل به غیر، تابع قرارداد و شرط وکالت است و باید به کیفیت و قرائن قرارداد توجه نمود، گرچه ظاهر، اختصاص عدم عزل نسبت به وکیل خودش، اختصاص شرط به خود اوست نه وکیلش، بلکه وکالت وکیل از طرف وکیل اول، تابع قوانین وکالت است. ۸۱/۷/۲۵
- ﴿س ۶۲۵﴾ یک ناشر کتاب، مدعی وکالت از طرف مؤلف یک اثر علمی در چاپ و نشر آن اثر است، در حالی که از طرف مؤلف، این ادعا رد شده. اکنون که اختلاف در اصل وکالت است، تصرّفات وکیل از لحاظ نشر و چاپ و فروش چه حکمی دارد؟
- ج - با فرض اختلاف، تصرّفات وکیل، به حسب ظاهر، محکوم به عدم اجازه و تصرّف در مال غیر بدون رضایت است و برای رفع اختلاف، باید به مرافعه شرعیّه متمسک گردند و منکر وکالت، منکر محسوب می شود، بعلاوه که حرفش موافق استصحاب است. البینه علی المدعی واليمين علی من انکر. ۷۶/۹/۱۳
- ﴿س ۶۲۶﴾ در سال ۱۳۴۷، مالک برای ملک خود به شخصی وکالت داده و وکیل در همان سال، آن ملک را به مبلغ پنج هزار تومان می فروشد. در فرض عدم استرداد ثمن معامله و کوتاهی از ناحیه وکیل، آیا ورثه مالک، به قیمت روز با توجه به تورّم به وجود آمده و کاهش قدرت خرید پول، حق تقاضای ثمن را از وکیل دارند؟ و در این صورت، آیا قیمت روز زمین محاسبه می شود یا قدرت خرید پنج هزار تومان سال ۱۳۴۷؟
- ج - وکیل، بدهکار ثمن به قدرت خرید روز اداست؛ یعنی قدرت خرید پنج هزار تومان در مفروض سؤال را باید بپردازد، چون با تأخیر در ادا، سبب ضرر و زیان شده و ادای پنج هزار تومان با تفاوت قیمت مثل ثمن نیست. آری، معامله چون با وکالت بوده، صحیح است و وجهی برای تضمین قیمت زمین به قیمت روز، به نظر نمی رسد و اصل، عدم ضمان وکیل نسبت به آن است. ۷۷/۱۲/۱۰
- ﴿س ۶۲۷﴾ این جانب مبلغی پول به شخصی به عنوان واسطه دادم به شرط آنکه صیغه شرعی خوانده شود و شخصی را که بنا بود با پول کار کند، اصلاً ندیدم. شخص واسطه،

ابتدا چک خودش را به من داد و بعد از چند روز، چک خودش را گرفت و چک کسی که بنا بود با پول کار کند، به من داد. آن شخص در حال حاضر در زندان است. بفرمایید آیا واسطه، ضامن پول این جانب هست یا خیر؟

ج - وکیل در معاملات، ضامن نیست و امین است، مگر آنکه برخلاف مورد وکالت عمل نماید و یا شرط ضمانت، در متن عقد وکالت، آمده باشد و واسطه و مضارب‌ها هم یا وکیل‌اند و یا حکم وکیل را دارند؛ و آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله است و تشخیص تخلف با طرفین و یا محکمه شرعی است و در احکام وکالت، چک تأثیری ندارد، مگر آنکه به عنوان نوشتن شرط ضمانت در متن عقد، به مضمون له داده شده باشد، و ناگفته نماند که مدت ضمانت، تابع مدت معتبر در شرط است. ۷۸/۶/۳۰

﴿س ۶۲۸﴾ به دلیل اعتمادی که به وکیل خود داشتم طی وکالت رسمی، به او وکالت دادم که مغازه مرا به هر کس و به هر قیمت که مصلحت بداند، مصالحه کند. اکنون ایشان با تکیه بر این وکالت‌نامه، مغازه مزبور را که هفتصد میلیون ریال ارزش داشته است، به مبلغ پنجاه میلیون ریال که پنج میلیون ریال آن نقدی می‌باشد، به خودش مصالحه کرده است. آیا مصالحه مزبور جایز است یا نه؟ و آیا رعایت غبطه و مصلحت موکل از طرف وکیل در این‌گونه موارد، واجب است یا خیر؟ و آیا اطلاق «به هر کس خواست مصالحه کند»، شامل حال خود وکیل نیز می‌شود؟ یا خیر؟

ج - صحّت و نفوذ عمل و تصرّفات وکیل، مشروط به رعایت مصلحت است و بدون آن، ولو مفسده هم بار نشود (چه رسد به خلاف مصلحت و ترتب مفسده)، معاملات و تصرّفاتش باطل و غیر نافذ است و ظاهراً صلح و فروش مالی به قیمتی همانند یک دوم قیمت - چه رسد به یک چهاردهم آن - از مواردی است که رعایت مصلحت نشده و محکوم به بطلان است، مگر آنکه وکیل، رعایت مصلحت را از غیر جهت اقتصادی به نحوی که مورد رضایت موکل بوده، اثبات نماید. خلاصه، اصل بر رعایت مصلحت اقتصادی است و معامله به کم‌تر از قیمت عقلایی و بازاری آن، اثباتاً محکوم به بطلان

است، مگر آنکه وکیل، خلافتش را ثابت نماید؛ و ناگفته نماند که وکیل در معامله و یا صلح، همان طور که می تواند با دیگران با رعایت مصلحت موکل معامله نماید، می تواند با خود هم صلح و معامله نماید؛ لیکن با همان شرط رعایت مصلحت؛ چون عمده در جواز تصرف وکیل، مصلحت است و خصوصیتی در غیر وکیل با رعایت مصلحت دیده نمی شود. ۷۹/۴/۲۱

﴿س ۶۲۹﴾ زوج و زوجه پس از دریافت گواهی عدم سازش، هر یک پدر خود را به عنوان وکیل معرفی نمودند تا با مراجعه به شخص ثالث (داور)، صیغه طلاق را جاری نمایند و همه مسائل از قبیل تعیین و پرداخت مهریه، نفقه و حضانت فرزند مشترک را به هر نحوی که مایلند، فیصله دهند و آنان نیز چنین کردند و پدر زوجه مقداری از مهریه و همچنین نفقه دخترش را نقداً دریافت کرده و به وکالت از موکل خود حضانت فرزند را به پدر طفل واگذار نموده است و این مصوبات به تأیید داور نیز رسیده است. حال پس از مدت دو سال که وکیل زوجه به مسافرت رفته و داور هم در دسترس نیست، زوجه ادعا می کند که من به پدرم وکالت داده ام، اما پدرم نفقه را به من پرداخت نکرده است. آیا زوجه حق مطالبه نفقه از زوج را دارد؟

ج - سؤال گرچه تا حدی ابهام دارد، اما به هر حال، اگر زوجه وکالت پدر را در گرفتن نفقه قبول دارد، لیکن مدعی عدم پرداخت پدر هست، نسبت به زوج حقی ندارد، و طرف حساب پدرش است؛ لیکن اگر زوجه مدعی عدم وکالت پدر در اخذ و گرفتن نفقه هست، بر زوج است که وکالت پدر را اثبات نماید. ۸۱/۵/۲۳

﴿س ۶۳۰﴾ ۱. آیا خبر عزل وکیل از وکالت موکل که در قبل و بعد از فسخ رسمی وکالت نامه در مرجع رسمی صادر کننده، مکرر به اطلاع وکیل رسیده است، کفایت مسئله عزل از سمت در وکالت نامه را می کند یا خیر؟

۲. چنانچه وکیل معزول با توسل به انواع ترفند - بدون اطلاع موکل سابق خود - به دادگاه مراجعه کند، آیا وظیفه اولیه دادگاه و قاضی واقف به امر قضا، این نیست که در موقع انشا و صدور رأی از جهت اطمینان به صحت، اصالت و تنفیذ سند ابرازی (از سوی هر

شخص مدعی)، نافذ بودن آن را از مرجع ذیصلاح - دفتر اسناد رسمی - استعلام نماید؟

ج ۱ - آنچه شرعاً سبب انعزال وکیل می‌باشد، عزل موکل است با اعلام آن، و ثبوتش برای وکیل، چه با یقین و اطمینان باشد - مثل آنکه موکل مشافهتاً او را عزل نماید - و چه با حجت شرعیه و قرائن و شواهد. به هر حال، از نظر شرعی و فیما بین خود و خدا برای موکل و وکیل، معیار همان ثابت شدن عزل برای وکیل و اعلام به اوست و اما نسبت به مقام اثبات و اختلاف که یکی مدعی عزل و اعلام و دیگری منکر آن بوده، روشن است که نیاز به مرافعه شرعیه دارد و حکم کلی فقهی ذکر شده رافع آن نبوده و نیست.

ج ۲ - چون وکالت نامۀ رسمی، یک امر مقرر و قانونی برای حفظ حقوق است، پس خصوصیات آن هم تابع همان مقررات است. ۸۰/۹/۲۲
 ﴿س ۶۳۱﴾ برای وکیل وارث، که خود ارث می‌برد مصالح جمع تقدم دارد یا منافع خود؟
 ج - وکیل در وکالت، چون در حکم امین است، مصالح جمع را باید رعایت نماید. ۷۵/۳/۲۹

﴿س ۶۳۲﴾ شخصی به فردی وکالت داده و عدم عزل آن را ضمن عقد لازم دیگری شرط نموده است، همچنین تصریح نمودند که وکالت با فوت طرفین از بین نرود. آیا این شرط، نافذ است یا در حکم انفساخ عقد وکالت است؟

ج - شرط عدم عزل، نافذ است و همچنین شرط عدم بطلان وکالت با موت موکل نیز صحیح است؛ لیکن اگر وکالت وکیل در دادن مال به افراد نسبت به بعد از مرگ باشد، همانند وصیت، به مقدار ثلث، نافذ است نه نسبت به زاید آن؛ اما نسبت به بقیه امور مثل حال حیات موکل، نافذ است و شرط خلاف شرع نیست، چون خلاف اطلاق عقد است نه خلاف مطلق العقد تا خلاف شرع باشد؛ اما شرط عدم بطلان وکالت با مرگ وکیل اگر برگشت به انتقال وکالت باشد؛ یعنی قصد موکل در شرطش وکالت ورثه وکیل بعد از مرگ او باشد، شرط صحیح است و ورثه وکیل اگر خواستند می‌توانند وکالت نمایند، و اگر برگشت به چنین شرطی نباشد، از جهت لغویت باطل است. ۸۰/۹/۱۰

کتاب هفدهم: عقد ضمان

﴿س ۶۳۳﴾ ماده ۵۵ قانون وکالت، مصوب سال ۱۳۵۱ مقرر می‌دارد: «وکلائی معلق و اشخاص ممنوع الوکالة و به طور کلی، هر شخصی که دارای پروانه وکالت نباشد، از هرگونه تظاهر و مداخله در عمل وکالت، ممنوع است؛ اعم از اینکه عناوین تدلیس از قبیل مشاور حقوق و غیره اختیار کند یا اینکه به وسیله شرکت و سایر عقود یا عضویت در مؤسسات، خود را اصیل دعوی قلمداد نماید. متخلف از یک الی شش ماه به حبس تأدیبی محکوم خواهد شد». آیا ماده مذکور شرعی است یا خیر؟

ج - چون ماده قانون، مربوط به وکالت قانونی در محاکم رسمی و حکومتی است که در اختیار دولت و حکومت است، خلاف شرع بودن و یا نبودن آن، تابع مقررات است و حسب اصل چهارم قانون اساسی و از طریق دیوان عدالت اداری باید تعیین تکلیف شود؛ وگرنه واضح است که وکالت به طور کلی، تابع رضایت موکل و وکیل و جزء عقود است و نمی‌توان حاکمیت اراده و تکلیف قانونی را از کسی سلب نمود و حکم الله، قابل تغییر نیست.

﴿س ۶۳۴﴾ اگر شخصی با وکالت قانونی، ملک فردی را در دفاتر اسناد رسمی

فروخته باشد و بعداً محقق گردد که ملک فوق، از طریق نامشروع به دست آمده، آیا آن وکیل، مقصّر است؟ و در صورت دریافت حقّ الوکالة، آن حقّ الوکالة حرام است یا خیر؟
ج - وکیلی که نمی دانسته، مقصّر نیست و حقّ الوکاله اش به اعتبار عدم تقصیر او ثابت است و حرام نیست. ۷۷/۲/۲۱

﴿س ۶۳۵﴾ نظر جناب عالی در مورد وکالت در دعاوی از طرف موکل نزد محاکم چیست؟ آیا وکالت در دعاوی و محاکم، شروط خاصی ملحوظ نظر است یا همانند سایر وکالت ها می توان با تراضی طرفین، اقدام نمود؟ تکلیف محکمه در پذیرفتن وکیل از سوی طرفین دعوا چیست؟ آیا شرایط بخصوصی لازم است یا خیر؟

ج - وکالت در دعاوی نزد محاکم، شرعاً مانند وکالت های دیگر است و شرط خاصی ندارد، آری، حلف منکر، قابل توکیل نیست؛ و اما قانوناً ممکن است مقررات خاصی برای پذیرش در محاکم، قرار داده شود. ۷۸/۷/۱۲

﴿س ۶۳۶﴾ اگر فردی به زوجه شخصی دیگر بگوید اگر زوج تو نفقه شما را ندهد، من ضمانت می کنم که آن را بپردازم. این طور ضمانتی صحیح است یا نه؟

ج - به نظر این جانب، این گونه ضمان ها که شرط تعهد است نه ضمّ ذمه به ذمه، صحیح و نافذ است و مشمول عموماً شروط و عقد است و هر زمانی که مرد نفقه نداد، زن می تواند نفقه خود را از ضامن بگیرد، گرچه احتیاط در ترک مطالبه از ضامن است، چون بعضی از فقها این گونه ضمانت ها را باطل دانسته اند. ۷۹/۳/۹

﴿س ۶۳۷﴾ مؤسسه ای که به فعالیت اقتصادی اشتغال دارد و طبعاً نزد بسیاری از مراکز فروش و خدمات دارای اعتبار است، جهت کمک به کارکنان دولت و ایجاد تسهیلات، در نظر دارد با دادن کارتی به کارمندان و کارگران مراجعه کننده، آنان را از سوی خود وکیل نماید تا هنگام مراجعه به این مراکز فروش و خدمات در قبال خرید کالا یا اخذ خدمات به مبلغ معین، به جای پرداخت وجه، این مؤسسه را ضامن خود در قبال ثمن معامله نمایند و آن مراکز فروش نیز پس از ملاحظه کارت و احراز وکالت مراجعه کننده از

این مؤسسه، این عقدالضمان را قبول نمایند و در نتیجه، ثمن معامله را از این مؤسسه مطالبه نمایند، آیا چنین کاری جایز است؟

ج - به نظر می‌رسد که این گونه کارها و دادن کارت، غیر از تعهد ادای ثمن به فروشنده از طرف صاحب کارت چیز دیگری نیست که در حقیقت، تعهد به دادن ثمن به نحو قرض به مشتری است، یعنی صاحب کارت، مبلغ ثمن را که فروشنده از مشتری طلبکار است، به عهده گرفته پردازد و بعد، از مشتری بگیرد و تعهد به دادن قرض به افراد هم تعهدی صحیح و جایز است و تنها شبهه در آن شبهه ثبوتی، ضمان ما لم یجب است و اشکال ندارد، چون باب احکام و عقود و ایقاعات، باب اعتبار است نه تکوین؛ و خلط بین باب تکوین و تشریح در فقه موجب مشکلاتی شده که سیدنا الاستاذ الامام الخمينی (سلام الله علیه) بهترین کس یا تنها کسی است که توانسته مشکل خلط را مرتفع سازد. ۸۴/۱/۱۵

﴿س ۶۳۸﴾ اگر کسی ضامن پرداخت بدهی شخصی شود و مضمون له چکی را از بستگان مضمون عنه بابت همان بدهی دریافت کند، آیا ضامن برئ الذمه می‌شود؟

ج - با توجه به عدم ضمان صاحب چک و اینکه چک را به عنوان مدرکی برای ضامن داده، براءت ذمه حاصل نمی‌شود. ۷۴/۱۲/۲۲

﴿س ۶۳۹﴾ بنده به اتفاق پنج کارگر خود در باغ مشغول قطع درختان بودیم. در حین جمع آوری چوب‌ها یکی از کارگران در رودخانه‌ای که کنار باغ بود افتاد و غرق شد و علت رفتن وی به داخل رودخانه کاملاً مشخص نیست که آیا برای شنا رفته یا برای بیرون آوردن چوبی که داخل رودخانه افتاده، البته این کار به دستور من نبوده، بلکه خودش رفته است. گرچه راه بهتری نیز وجود داشته که او از آن استفاده نکرده است. با این توضیح آیا بنده مسئول خون او هستم؟

ج - تا محرز نشود که رفتن به رودخانه، مستند به کار و کارگری است، و عمل به وظیفه کارگری و یا ترس از کارفرما بوده، ضمان ثابت نیست و کارفرما ظاهراً ضامن نیست؛ هر چند احتیاط به مصالحه و تراضی،

مخصوصاً با داشتن وارث صغیر، مطلوب است. ۷۵/۱۲/۱۴

﴿س ۶۴۰﴾ اخیراً به دلیل بی اعتباری چک‌های صادر شده از سوی مردم، چند نفر اقدام به ظهرنویسی برگه‌هایی شبیه به برات نموده و چون این برگه به امضاء و تأیید چندین نفر به عنوان متعهد رسیده - که خود نشانه اعتبار معین است - از سوی افراد خریداری می‌شود و بابت بدهکاری خود به دیگر طلبکاران واگذار می‌کنند و یا پس از ظهرنویسی به فروش می‌رسانند، با این توضیح بفرمایید: آیا خرید و فروش این برگه‌ها بر اساس قیمت اسمی آنها، جایز است یا خیر؟ اگر چند نفر به پرداخت دینی ملزم شوند، آیا اشتغال ذمه آنان به طور تضامنی، متصور خواهد بود یا نه؟

ج - گرچه سؤال‌ها روشن نیست، اما به طور کلی هر عقد و قرارداد، ولو عقد ضمان نسبت به دین که به نحو مشروط است، یعنی ضامن متعهد پرداخت دین می‌شود اگر بدهکار پرداخت نکند - گرچه ضمان اصطلاح فقهی و ضمّ ذمه بدمه نیست - لازم‌الوفا و صحیح و نافذ است؛ و نسبت به مسئله عرضی و طولی بودن ضمان‌ها و ضامن‌ها تابع قرارداد است و عموماً صحت عقود، بر همه آنها حاکم است. ۸۰/۹/۱۰

کتاب هجدهم: کفالت

﴿س ۶۴۱﴾ فردی متعهد انجام پروژه‌ای می‌شود، متعهدله برای تضمین اجرای آن از متعهد، کفیلی را می‌خواهد. متعهد به بانک مراجعه می‌کند تا بانک، اسناد کفالتی صادر کند و طی آن، در صورت عدم اجرای تعهدات متعهد در مهلت مقرر و عدم پرداخت خسارت تعیین شده، بانک ضامن پرداخت خسارت گردد. این تعهد بانک که اصطلاحاً «کفالت مالی» نام دارد، جایز است یا خیر؟ آیا بانک می‌تواند به ازای کفالت مزبور، کارمزد معینی بگیرد؟ و آیا در صورت پرداخت خسارت توسط بانک، می‌تواند برای گرفتن مبالغ پرداختی به متعهد رجوع کند؟

ج - کفالت مالی از عقود صحیحۀ لازم است و کارمزد هم که در متن عقد شرط شود، مثل شرط پرداخت خسارت، همه و همه صحیح و لازم‌الوفاست و مشمول اطلاقات و عمومات ادلۀ صحت و لزوم عقود و شروط است. ۷۸/۳/۳۱

﴿س ۶۴۲﴾ شخصی به جرم صدور چک بلامحل دستگیر شده است. پرونده به دادگاه ارسال گردیده و دادگاه، پرونده را به پاسگاه عودت داده است. مدت شازنده روز به صادر کننده چک، وقت داده‌اند که وجه چک را بپردازد و مقرر نموده‌اند که طی این

مدّت با معرّفی کفیل، از پاسگاه آزاد بشود، در پاسگاه، شخصی کفیل وی شده، لیکن ظرف مدّت یاد شده کفیل، مکفول خود را به پاسگاه معرّفی نکرده است. مجدداً مدّت شش ماه وقت به کفیل داده شد. باز هم مکفول را معرفی ننموده است. با توجه به اینکه کفالت، عقد لازم است و بر کفیل واجب است مکفول خود را معرّفی نماید ولی معرفی ننموده است، آیا می توان از باب: «کل من ترک واجباً أو ایر تکب حراماً فللإمام علیه السلام أو نائبه تعزیر»^۱ کفیل را تعزیر نمود؟

ج - تعزیر کفیلی که عمل به عقد لازم را ترک نموده و به آن وفا نکرده - قطع نظر از اینکه وفای به عقد، از واجباتی است که ترکش از معاصی کبیره است - مانعی ندارد؛ چون این تخلفات، باعث تضییع حقوق مردم و سبب از بین رفتن عدالت در جامعه می شود، لذا قطعاً تعزیر، مانعی ندارد.
۷۶/۷/۲۲

﴿س ۶۴۳﴾ آیا در عقد کفالت می توان شرط نمود که در صورت ناتوانی کفیل از احضار، کفالت کننده هیچ مسئولیتی نداشته باشد و در نتیجه، موظّف نباشد که دین مکفول را پرداخت نماید؟

ج - شرط خلاف مقتضای عقد است و صحیح نیست.
۷۵/۶/۱۷
﴿س ۶۴۴﴾ از جمله قرارهای تأمین در دادرسیها، قرار کفالت است که فردی کفیل متهم می شود و دادنامه را نیز امضا می کند. حال این شخص بعد از مدتی همراه متهم به دادرسی مراجعه نموده و می گوید از این پس قادر به کفالت متهم نیستم. با توجه به شرط ضمن عقد کفالت (تا پایان دادرسی و اجرای دادنامه) آیا کفیل می تواند از کفالت خود اعلام انصراف نماید؟ و آیا دادگاه موظّف به قبول آن است یا خیر؟

ج - کفالت در دادرسی بر انواع و اقسامی است:

۱. کفالت از شخصی است که جنبه دین (مثل بدهکاری) و مال (مانند سرقت و دزدی) و یا حق (مثل حقّ قذف، افتراء، ادعای شرف و حقّ قصاص) دارد؛

۱. تحریر الوسیله ۲: ۴۳۰، الخامس من فروع کتاب الحدود.

۲. کفالت در اموری که هیچ یک از جنبه‌های فوق را ندارد، مانند اینکه شخصی مثلاً به شرب خمر، متهم باشد.

نسبت به نوع اول، همان کفالت معروف در کتب فقهی است و دادسرا، ظاهراً از طرف صاحب حق و دین، نیابتاً کفالت می‌نماید و عقد کفالت هم از طرف کفیل، لازم است؛ یعنی نمی‌تواند فسخ نماید و بگوید من از این پس کفیل نیستم؛ و اما نسبت به نوع دوم نیز ظاهراً صحیح و لازم است و علاوه بر این، ظاهراً انواع کفالت‌ها در دادسرا و دادگاه‌ها از باب احکام حکومتی و حفظ نظام می‌باشند، و بنابراین، بر طبق مقررات و آنچه در قانون آمده، باید عمل کرد.

۷۰/۱۰/۲۷

کتاب نوزدهم: صلح

﴿س ۶۴۵﴾ پدر شوهر این جانب در زمان عقد ازدواج، به موجب صلح‌نامه‌ای چهار سهم از موتور تلمبه چاه عمیق ملکی خود را در برابر یک ریال وجه نقد و پنج گرم نبات به من صلح نمود و من نیز آن را گرفتم و بلافاصله تحویل خود پدر شوهرم که مورد اعتماد بود، دادم. آیا شرعاً این مصالحه ابهام و اشکالی دارد یا خیر؟

ج - مصالحه اموال به هر مقدار، هر چند ناچیز باشد، صحیح و لازم است و سفیهانه نیست و طرفین، حق رجوع ندارند. ۷۶/۹/۱۶

﴿س ۶۴۶﴾ آیا فرزند می‌تواند با گرفتن وجه معینی از پدر، کلیه حقوق فرضی و ارث خود را با اجرای عقد، مصالحه نماید که از این به بعد، ادعای حق الارث در اموال و ماترک پدر نماید و کلیه ماترک پدری برای دیگر فرزندان پدر باشد یا خیر؟

ج - صلح، درست است و مشمول اطلاقات ادله صحت عقود و شروط و صلح است. ۷۹/۱۲/۱۲

﴿س ۶۴۷﴾ مرحوم پدرم در زمان حیات خود، صلح‌نامه‌ای با مادر خود امضا نموده مبنی بر اینکه بعد از مرگ هر یک از طرفین، طرف زنده، ارثی از میت نخواهد و ارثیه خود را که از طرف مقابل می‌برده‌اند، با یکدیگر معامله و معاوضه نموده‌اند. حال با توجه

به اینکه فرزند، زودتر از مادر فوت نموده، آیا از نظر شرعی مادر می تواند تقاضای ارث داشته باشد؟

ج - هر وارثی که قبل از فوت مورثش به نحو مصالحه از حق الارث خودش بگذرد، شرعاً بین خود و خدایش طلبکار ارث بعد از فوت مورث نمی باشد و عقد صلح هم عقد لازم است و قابل فسخ نیست.
۷۸/۴/۱۵

﴿س ۶۴۸﴾ این جانب، فرزند کوچک خانواده ای هستم. از آن جا که تمام امور مربوط به کشاورزی و کارهای شخصی پدرم را انجام می دادم، پدرم منزل مسکونی خودش را به من مصالحه کرد و حتی در دفتر امام جمعه شهرستان نیز سندی برای این مصالحه تنظیم شد. اکنون پس از فوت پدرم، ورثه دیگر، وصیت نامه ای از پدرم در دست دارند که تاریخ آن پس از تاریخ سندی است که پدرم به من داده است. به دادگاه نیز مراجعه کرده ایم و می گویند که تاریخ سند تو قبل از تاریخ تنظیم وصیت نامه است و اعتباری ندارد. لطفاً بفرمایید که آیا سندی که به عنوان مصالحه نوشته شده، باطل می شود یا خیر؟ و آیا ملک یا منزلی که مصالحه شده باشد، از ارثیه جدا می شود یا جزء ارثیه است؟

ج - صلح، عقد لازم است. لذا بعد از تحقق، قابل فسخ نیست؛ اما اگر اختلاف، موضوعی است، با مرافعه شرعی حل می گردد و وصیت بعدی هم به آن ضرر نمی رساند، مگر آنکه وصیت از باب اعمال حق الخیار باشد که در عقد شرط شده.
۷۷/۷/۲۳

﴿س ۶۴۹﴾ شخصی در حال حیات خود، در برگه ای نوشته که «هر کدام از فرزندانم در هر خانه ای از اموال زندگی می کنند، مال اوست و هیچ کس حقی نسبت به آن ندارد؛ زیرا مادام العمر به ایشان داده ام و وجه آن را هم تحویل گرفته ام. همچنین باغی را هم که دارم، به سه پسر منتقل نموده ام که مادام العمر در اختیارشان باشد و ملک طلق آنهاست. ضمناً از جمیع ماترک و اموال مبلغ سی هزار تومان پول نقد به هر یک از دخترهایم بدهند. زیر این برگه را هم چند نفر امضا کرده اند. حال پس از فوت او تکلیف چیست؟

ج - ظاهراً آنچه در سؤال آمده، صلح است و صلح هم لازم الوفاست و ورثه، حقی نسبت به آن ندارد؛ و آنچه بیان شد، حکم کلی مسئله است؛ وگرنه اگر کسی صلح بودن را قبول نداشته باشد و فکر کند که وصیت است، چون اختلاف در مورد است، نیاز به مرافعه شرعیّه دارد و به هر حال، آنچه در مورد دخترها وصیت نموده، لازم العمل است و باید مبلغ مرقوم به آنها پرداخت شود؛ و اما مسئله حق نداشتن به بقیه اموال، بر فرض بودن اموال دیگر برای میت، این وصیت، نسبت به ثلث، نافذ است؛ یعنی از ثلث اموال میت به دختران داده نمی شود و بقیه، به انضمام آنچه که برای پسرها وصیت نموده، بین همه ورثه، کما فرض الله، تقسیم می شود.

۷۸/۵/۲۱

﴿س ۶۵۰﴾ شخصی فوت نموده و نسبتاً ماترکی هم دارد. همسر و فرزندان پسر او، مادر پیر متوفاً را فریب داده اند و سهم او را طبق یک فقره صلح نامه عادی از او گرفته اند. قولاً گفته که من به این صلح، راضی نیستم. اکنون هم نامبرده بدون سرپرست است. تکلیف او در مورد ارث بردن از پسرش چیست؟

ج - چون صلح، عقد مستقل و لازم است، هرگاه با رضایت و اختیار طرفین محقق شود، قابل فسخ و رجوع نیست و آنچه در صحت عقود، معتبر است، رضایت هنگام عقد است و ادامه آن، معتبر نیست. لذا عدم رضایت بعدی مضر نیست.

۷۸/۱/۲۵

﴿س ۶۵۱﴾ اگر در وسط ملکی که در مالکیت دو نفر است، دیوار مشترکی وجود داشته باشد که هر دو مالک، در آن دیوار، سهم و شریک باشند، اگر یکی از شرکا کلیه حق و حقوق خویش را در خصوص آن دیوار، طی قرارداد از راه بیع یا مصالحه، به شریک خود واگذار نماید و بعد از گذشت مدتی مالک مصالحه کننده دیوار، ملک خویش را به شخص ثالثی بفروشد، آیا آن مالک جدید، به عنوان قائم مقام مالک قبلی در خصوص دیوار و مالکیت آن دیوار می باشد یا خیر؟

ج - مالک دوم خانه که خانه را از مصالحه کننده گرفته است، حق او نسبت

به خانه و لوازم و متعلقات و تبعات عرفی و شرعی که قبلاً به غیر، منتقل نموده باشد، ثابت است. بنابراین، حقوق دیوار مشترک، تابع صلح و قرارداد قبلی است که اگر در قرارداد قبلی، حقوق به دیگری به طور کلی منتقل شده، مالک بعدی واضح است که حقی به آن حقوق ندارد. ۷۸/۳/۱۱

﴿س ۶۵۲﴾ شخصی مقداری از املاک خود را به صورت هبه به عده‌ای از فرزندان خویش مصالحه نموده است، همچنین بعد از گذشت چندین سال که اموال مصالحه شده در اختیار افراد اول بوده، این اموال را برای دیگران به صورت هبه مصالحه نموده و پس از فوت آن مرحوم، ادعای این املاک را دارند. آیا شرعاً می‌توانند چنین ادعایی داشته باشند؟

ج - چون صلح عقد لازم است، لذا بعد از تحقق، قابل فسخ نیست و تصرف صلح‌کننده، بعد از آن در مال مورد صلح، غیرنافذ و بی‌اثر است، و نسبت به مفروض سؤال، حکم شرعی معلوم است. ۷۵/۱۰/۳۰

﴿س ۶۵۳﴾ اگر شخصی مال خود را در اختیار ارحام قرار دهد و صلح کند به شرط آنکه اگر خودش احتیاج پیدا کرد آن ملک را تحویل بگیرد. آیا حدیث «المؤمنون عند شروطهم» شامل او می‌شود و صحیح است یا نه؟

ج - صلح، درست است و مشمول اطلاقات صلح و عقد و شرط است. ۷۶/۲/۲۸

﴿س ۶۵۴﴾ آیا در صلح، قبض لازم است؟

ج - در صلح، قبض شرط نیست. ۷۰/۴/۳۰

﴿س ۶۵۵﴾ خواهشمند است حکم شرعی تصرف در ملکی را که طی سند عادی صلح قطعی توسط صلح‌کننده و مصالح‌گه انجام گرفته، بیان فرمایید. آیا پس از تعیین کردن مال‌المصالحه و پرداخت بخشی از آن، صلح‌کننده می‌تواند از تصرف مصالح‌گه منع کند؟

ج - صلح اگر قطعی باشد، یعنی همه‌خیارها را طرفین، ساقط کرده باشند،

لازم است و قابل برگشت نیست و برای مصالح له تصرف در مورد مصالحه شرعاً جایز است؛ چون تصرف در ملک خودش است، کما اینکه ثمن و مال المصالحه هم ملک مصالحه کننده است؛ و اگر طرف در ادای همه یا مقداری از آن تأخیر کند، برای او الزام طرف به ادا و حق مطالبه، ثابت و تأخیر در ادا، غیر جایز و معصیت و گناه است. ۷۵/۳/۳

﴿س ۶۵۶﴾ پدرم طی یک سند محضری، در سال ۱۳۴۹، مقدار ۷۵۰ متر زمین را به بنده صلح کرد؛ ولی پس از فوت ایشان مشخص شد که این صلح فسخ گردیده است، بدون اینکه این جانب اطلاعی داشته باشم، بفرمایید آیا عقد صلح، قابل فسخ است یا خیر؟

ج - صلح از عقود لازمه است و قابل فسخ نیست؛ همچنان که اگر در مفروض سؤال هبه هم شده باشد، چون هبه به ارحام است، بعد از قبض نیز قابل فسخ نیست. ۷۴/۵/۱۱

﴿س ۶۵۷﴾ پدری در حال حیات، زمین های خود را به تعدادی از فرزندان خود مصالحه کرده که بعد از مرگ به آنان واگذار شود و مقداری از آن را برای مخارج خود باقی گذاشته است. آیا این مصالحه جایز است یا خیر؟

ج - اگر مصالحه شرعیه انجام شده، لیکن حق انتفاع در زمان حیات را برای خود قرار داده، مصالحه صحیح است و بعد از مرگ، کسی به مال مورد مصالحه حقی ندارد. ۷۵/۱۱/۱۴

﴿س ۶۵۸﴾ چنانچه از سوی عمو و عمه صغار، مالی به آنان صلح غیر معوض گردد و مال نیز توسط قیم تصرف شده باشد، آیا برای این اشخاص حق رجوع است یا خیر؟ در این صورت چنانچه صلح به طور معوض واقع شود، آیا حق رجوع برای افراد یادشده خواهد بود یا خیر؟

ج - در عقد صلح، فرقی بین معوض و غیر معوض نیست، و هر دو لازم است و حق رجوع ندارد. ۷۰/۴/۳

کتاب بیستم: رهن

﴿س ۶۵۹﴾ آیا در رهن، شخصی غیر از مدیون می‌تواند مالی را جهت دین مدیون در برابر داین به رهن بگذارد؟ و چنین رهنی آیا صحیح و نافذ است؟

ج - صحیح است و صحّتش اجماعی علمای شیعه است، اگر نگوئیم علمای اسلام و مطابق با قواعد و عمومات و اطلاقات عقود و شروط است. ۷۶/۶/۴

﴿س ۶۶۰﴾ آیا عقد رهن از طرف راهن و مُرتهن، لازم است یا فقط از طرف راهن؟
ج - از طرف رهن‌گزار لازم است نه از طرف مرتهن و کسی که عین مرهونه را به عنوان وثیقه و پشتوانه دین گرفته است هر وقت خواست، می‌تواند وثیقه را پس بدهد، چون اخذ وثیقه مربوط به اوست. ۷۸/۸/۱۶

﴿س ۶۶۱﴾ فروشنده‌ای ابتدا ملک خویش را که در رهن بانک بوده، بدون اجازه بانک، به شخصی با سند عادی و با شرط اینکه خریدار، بدهی بانک و سایر ادارات را پردازد، می‌فروشد؛ ولی خریدار به این تعهد عمل نمی‌نماید؛ مضافاً

بر اینکه خریدار، از بابت ثمن، تعدادی چک در اختیار فروشنده می‌گذارد که هیچ یک از آن چک‌ها در موعد خود وصول نمی‌شود. بانک بر اساس قانون برای مطالبه طلب خود، در صدد بر می‌آید که ملک موصوف را طی سند رسمی به خود منتقل نماید و در این زمینه، پیش نویس سند رسمی هم در یکی از دفاتر اسناد رسمی تنظیم می‌گردد. در این اثنا، فروشنده پس از ۳۳ ماه که خریدار اول به تعهد خود عمل نمی‌کند، ملک مذکور را طی سند رسمی با گرفتن اجازه بانک به یک مؤسسه دولتی منتقل می‌نماید و از آن جا که مبیعه با مؤسسه مذکور با تنظیم سند رسمی بوده، مؤسسه جهت نقل و انتقال می‌بایست رضایت بانک (مرتهن) را جلب می‌نمود و تمامی بدهی‌های ملک را می‌پرداخت. تمام این مقدمات، انجام گرفته و نهایتاً بانک (مرتهن) نیز طی سندی کتبی رضایت خویش را با این توضیح که اجازه در مبیعه را فقط به مؤسسه دولتی داده، بیان می‌دارد، حال سؤال این است: با توجه به اینکه تمام مقدمات انتقال از سوی مؤسسه دولتی ذکر شده انجام پذیرفته و به عبارتی تمامی بدهی ملک، پرداخت شده و رضایت بانک (مرتهن) اخذ گردیده، آیا بیع اول که با سند عادی انجام پذیرفته، صحیح است یا بیع دوم که با سند رسمی بوده؟ به عبارت دیگر، بیعی که موقوف و به اجازه مرتهن (بانک) و غیر نافذ بوده، بعد از اینکه خریدار دوم، تمامی بدهی بانک و ملک را تأدیه نموده و بانک نیز صراحتاً قید نموده که فقط اجازه به خریدار دوم داده است و با توجه به اینکه فروشنده، عملاً با انجام دادن بیع دوم، مبیعه اول را فسخ نموده است، آیا بیع اول مستقر و صحیح است یا بیع دوم؟

ج - بیع عین مرهونه که متعلق حق طلبکار و مرتهن است - چه مرتهن، بانک باشد یا غیر آن - بدون اجازه و رضایت مرتهن، فضولی است و صحتش محتاج به اجازه مرتهن؛ یعنی مَنْ لَهُ الْحَقُّ است و با بیع راهن، هر چند مالک است، اما ملکش چون طلق نیست، بیعش نافذ و لازم نیست و از شرایط نفوذ بیع، طلق است؛ لیکن اگر با بیع و راهن، ملکی را که رهن است، بفروشد، به شرط آنکه خریدار، طلب مرتهن را بپردازد و

فکّ رهن نماید، گرچه این گونه بیع‌ها معلق است؛ ولی بعید نیست که اگر خریدار قبل از رسیدن موعد طلب، وجه مرتهن و طلبکار را بپردازد، بگوییم که بایع، ملزم به تحویل مبیع است و بیعش نافذ است؛ اما اگر خریدار طلب و وجهی که مالک برای او رهن گذاشته نپردازد تا فکّ رهن نماید و در نتیجه مرتهن، حقّ بیع عین مرهونه را پیدا کرد، خرید مشتری بی‌اثر و آن بیع و شراء کالعدم است و اختیار بیع در ید طلبکار و مرتهن است.

۷۸/۴/۲۸

﴿س ۶۶۲﴾ آیا درج شرط ضمان یا عدم ضمان از طرف راهن بر مرتهن در عقد رهن

صحیح است؟

ج - مرتهن یدش ید امانی است و ضامن نیست ولی شرط ضمان او نافذ است، چون خلاف شرع نیست؛ کما اینکه خلاف مقتضای عقد هم نیست.

۷۶/۶/۴

﴿س ۶۶۳﴾ آیا مرتهن می‌تواند عین مرهونه را با رضایت به راهن اجاره دهد؟

ج - استفاده چیزی که آن را گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته، یعنی راهن. پس مرتهن حقّی ندارد که بخواهد به راهن اجاره دهد و چنین اجاره‌ای باطل است.

۷۹/۷/۱

﴿س ۶۶۴﴾ در هنگام اجاره خانه، آن چنان که مرسوم است یا پولی به عنوان پیش می‌گیرند و مبلغی اجاره ماهیانه، و یا مقدار پول داده شده بیشتر است و دیگر اجاره‌ای ماهیانه داده نمی‌شود (رهن کامل). نظر جناب عالی در این مورد چیست؟

ج - رهن‌های متعارف در امروز که به نفع طرفین است و گرفتن و دادن پول به دلیل بیچارگی و نابسامانی صاحب خانه نیست، به نظر اخیر این جانب، مانعی ندارد و جایز است.

۷۹/۴/۱۴

﴿س ۶۶۵﴾ آیا در اخذ عین مرهونه (چیز رهن گذاشته شده) همین مقدار که اکنون

مرسوم است، یعنی سند را از طریق اداره ثبت اسناد توقیف می‌کنند، کافی است؟

ج - توقیف سند، دلیل رهن بودن بر عین مرهونه است و صحیح است.
۷۵/۸/۲۴

﴿س ۶۶۶﴾ آیا رهن گرفتن پول و اسکناس، صحیح است؟

ج - مانعی ندارد.
۷۵/۱۰/۴

﴿س ۶۶۷﴾ اگر بدهکار، ملک خود را نزد طلبکار در ضمن قراردادی جهت تضمین در پرداخت قرض ربوی به گرو و رهن بگذارد و بدهکار، در موعد مقرر از عهده پرداخت بدهی خود بر نیاید، آیا طلبکار مجاز به تصرف در تمام ملک به صورت تملک و یا بیع است یا ملک در تملک بدهکار است، و فقط باید بدهی خود را بپردازد؟

ج - طلبکار می تواند به اندازه طلب خود نه ربای حرام آن، از عین مرهونه بردارد.
۶۹/۱۱/۹

﴿س ۶۶۸﴾ شخصی مبلغی به دیگری دین واجب الوفا دارد. وثیقه دین، منزل مسکونی مدیون است. در موعد مقرر، مدیون به علت نداشتن بضاعت مالی قادر به تأدیه دین خود نمی باشد، دائن مصمم شده با فروش منزل مورد وثیقه، طلب خود را استیفا نماید. چنانچه مدیون جز منزل مزبور مال و ملک دیگری جهت ادای دین خود نداشته باشد، آیا دائن شرعاً مجاز به فروش منزل وثیقه دین و وصول طلب از محل فروش منزل خواهد بود، یا منزل از مستثنیات دین است و دائن شرعاً حق فروش منزل مدیون را نخواهد داشت؟

ج - رهن، خود یک عقد مستقل است و اثرش نیز جواز فروش چیزی است که به عنوان وثیقه نزد طلبکار قرار داده و معین شده، و منزل مسکونی در باب دین مستثنا است نه رهن بر دین، و آنچه مرقوم شد مسئله قانون و حکم کلی شرعی است، و اما احسان و انصاف، هر دو مطلوب می باشند نه واجب.
۸۰/۱۲/۹

﴿س ۶۶۹﴾ اگر ملکی در رهن بانک باشد و راهن بابت سند رهنی، دینی به بانک نداشته باشد و بدهی خود را تسویه نموده، لیکن قبل از اینکه بانک، فک

رهن کند، در اطراف آن بنایی احداث شود یا مؤسسه فرهنگی برپا گردد و بر فرض محال، ارزش مورد وثیقه بدین علت کاهش یابد، اگر رهن ادعای خسارت به میزان مابه‌التفاوت قیمت قبلی و فعلی مورد وثیقه را بنماید - با اینکه موضوع از مصادیق عدم‌النفع به نظر می‌رسد - آیا بانک شرعاً مکلف به پرداخت خسارت مزبور است؟ و اگر به جهت اختلاف در میزان بدهی، بانک اسناد و مدارکی را که دارد، فک رهن ننماید، در نتیجه، رهن به مراجع قضایی رجوع نماید و حکم بر براءة ذمه وی بگیرد و در این مدت رسیدگی به اختلاف فیما بین، چنین موضوعی پیش آید، تکلیف چیست؟

ج - اگر بانک، در فک رهن مسامحه نموده به گونه‌ای که اگر به موقع فک می‌شد، رهن می‌توانست جلوی تنزل قیمت را بگیرد، یعنی مانع از ساختمان سازی شود و یا در نقشه تغییر و تحوّل به وجود آورد که در حقیقت سبب تنزل قیمت، بانک باشد، در این صورت حکم به عدم ضمان، مشکل، بلکه ظاهراً ممنوع است، چون ظاهراً بانک سبب ضرر رساندن به مالک شده، و در حکم ضمان به خاطر ضرر، معنای ضرر عام است و اوسع از ضرر لغوی، و برخی از موارد عدم‌النفع لغوی را هم شامل می‌شود؛ پس مسئله عدم‌النفع که در سؤال آمده تأثیری در حکم ندارد؛ و اما اگر چنین نباشد، یعنی بانک مسامحه ننموده و یا اگر مسامحه کرده، مسامحه‌اش تأثیری در تنزل قیمت نداشته، چون به هر حال، ساختمان مضّر ساخته می‌شده، قطعاً بانک ضامن نیست و وجهی برای ضمان او وجود ندارد.

۷۳/۸/۱

﴿س ۶۷۰﴾ آیا بدهکار می‌تواند بابت وثیقه دین خود، چک یا سفته معتبری به دست طلبکار بدهد تا در صورتی که دین خود را ادا ننمود، طلبکار به راحتی بتواند چک یا سفته را به جریان اندازد و طلب خود را از آن به دست آورد؟

ج - این گونه رهن‌ها، گرچه رهن به غیر عین است، لیکن صحتش خالی از قوت نیست؛ و اما در مورد چک‌های تضمینی، اگر فرض رهنش بشود چون در حکم پول و نقد رایج می‌باشد، عین محسوب شده، و رهنش بلا اشکال است.

۷۵/۹/۲۲

کتاب بیست و یکم: هبه

﴿س ۶۷۱﴾ اگر شخصی قبل از فوت در وصیت‌نامه خود اموالی را به یکی از ورثه ببخشد، در کدام یک از صورت‌های زیر نافذ است:

الف. اگر این اموال برابر یا کم‌تر از ثلث باشد؟

ب. اگر این اموال بیشتر از ثلث باشد؟

و در چه حالتی رضایت سایر ورثه شرط است؟

ج - هبه و بخشش - که حقیقت آن غیر از وصیت است - نسبت به کل اموال هم صحیح و درست است چه رسد به مقداری از آن، و باب ثلث و مازاد بر ثلث هم در آن دخالتی نداشته و ندارد. آری، در هبه، قبض موهوب^۱ له شرط صحت آن است، یعنی تنها بخشیدن و قبول طرف کافی نیست؛ بلکه باید به تصرف او داده شود تا صحیح باشد، و هبه مربوط به زمان حیات است و وصیت مربوط به بعد از مرگ. بنابراین، اگر پدری مالی را به فرزند خود ببخشد که در همان زمان حیات، از ملکش خارج شود و به قبض فرزند هم در آید، عقد صحیح و نافذ است و چون هبه به ارحام است لازم

نیز هست، و اما اگر بگویند بعد از مرگم به او بخشیده یا ببخشید و بدهید، این وصیت نسبت به ثلث، نافذ و نسبت به مازاد بر آن منوط به اجازه ورثه است؛ و ناگفته نماند که در بخشش به اولاد باید رعایت انصاف و عدالت و پدر بودن نسبت به همه آنها بشود، و پدر سبب اختلاف نگردد که مذموم می‌باشد و مرتکب آن ملعون و دور از رحمت الهی است.

۷۸/۳/۲۶

﴿س ۶۷۲﴾ شخصی دارای شش دختر بوده و برای هر کدام در حدّ توان جهیزیه تهیه نموده و به آنها داده است. به یکی از دختران خود یک قطعه باغ و دو قطعه زمین به عنوان جهیزیه داده و در جهازنامه هم قید گردیده؛ ولی دختر در حال حیات پدر، آنها را تصاحب نکرده است و بعد از فوت پدر مدعی است، و دختران دیگر مدعی هستند که ترکه پدرشان است و همه از آن سهم می‌برند، آیا دختران دیگر از این باغ و دو قطعه زمین ارث می‌برند یا خیر؟

ج - اگر به صورت وصیت نبوده، یعنی نگفته بعد از فوت هم مال او باشد، ظاهراً هبه است و خود پدر هم به عنوان مال او در اختیار داشته و لذا قبض، حاصل شده و چون هبه به ارحام است، با حصول قبض، لازم می‌باشد و حق همان دختر است؛ و اگر بر فرض، هبه بودن هم ثابت نشود، ظاهراً وصیت است که اگر کم‌تر از ثلث باشد، نافذ است.

۷۸/۲/۱۴

﴿س ۶۷۳﴾ مادری در هنگام عقد، مقداری طلا به عروسشان هدیه نموده است، بعد از فوت پسرش، وی آن طلاها را از عروسش مطالبه نموده و گفته من راضی نیستم و باید طلاها را به من برگردانی چون دیگر تو عروس من نیستی، با توجه به اینکه خانم ایشان قصد دارد طلاها و همچنین دیه و مهریه خود را صرف خیرات و میزات برای همسرش نماید، آیا می‌تواند از دادن طلاها به مادر شوهرش خودداری نماید؟

ج - اگر مادر شوهر، خویشاوندی با عروس نداشته و از ارحام او نبوده و در طلاها هم تغییری داده نشده، حق برگردادن دارد، چون هدیه به او یعنی هبه به او بوده و هبه غیر معوض که مفروض سؤال است، جزء عقود جایز است، مگر به ارحام بعدالقبض و یا آنکه موهوب له تصرّف مغیری در او نموده باشد. ۸۳/۶/۱۴

﴿س ۶۷۴﴾ از طرف بنیاد جانبازان، یک قطعه زمین به جانبازی داده شده که آن را ساخته است و قبل از فوت، سه دانگ آن را طی یک نامه کتبی به برادرش بخشیده و هیچ گونه خرید و فروشی صورت نگرفته و فقط مدرکی که هست همان نامه کتبی است. آیا سه دانگ خانه به برادر متوفّا تعلق می‌گیرد؟ و اگر همسرش مطالبه مهریه کند، آیا ابتدا باید از این شش دانگ خانه، مهریه اش محاسبه شود یا سوای آن سه دانگ که کتباً بخشیده، مهریه این خانم محاسبه می‌شود؟

ج - اگر بخشش و هبه ثابت شود و عین موهوبه هم به قبض کسی که به او بخشیده شده در آمده، از ملک واهب خارج می‌گردد و با شک در اصل هبه یا شک در قبض متّهب، به ملک مالک در سند ظاهراً باقی است، هر چند سند، سبب تملک نیست. ۸۰/۱۱/۲۸

﴿س ۶۷۵﴾ اگر کسی یک دانگ از منزلش را به طور غیر معوض به همسرش هبه کند، ولی بر حسب اتفاق پشیمان شود، آیا حق رجوع و برگشت از این نوع هبه را دارد؟

ج - نمی‌تواند رجوع نماید، چون هبه زوج به زوجه و بالعکس، در حکم هبه به رجم است و حق برگشت ندارد. ۷۹/۶/۱۶

﴿س ۶۷۶﴾ شخصی با دختری ازدواج می‌کند و شیربها پرداخت می‌کند. پس از مراسم عروسی، والدین و سایر اقوام هدایایی را به آنان اهدا می‌کنند. پدر دختر نیز هدایایی از قبیل گاو و گوسفند به دخترش می‌دهد، که مقدار این هدایا به مبلغ شیربهای پرداخت شده بستگی دارد و چنین کاری در بین مردم

مرسوم است. آیا هدایایی که پدر به دخترش می دهد جزو اموال زن محسوب می شود یا زن و شوهر؟

ج - تابع قصد و نظر هبه کننده و یا عرف محل است، به این نحو که اگر هبه به هر دو نفر باشد، جزء اموال زن و شوهر است؛ و اگر هبه به دختر یا پسر باشد، مال موهوب^۱ له است. ۸۰/۲/۱۸

﴿س ۶۷۷﴾ زن و شوهری هر دو کارمند و حقوق بگیر هستند. آیا زن می تواند بدون اجازه از همسر خود، به بستگان دور و نزدیک و یا اشخاص دیگر، وجوهی را به عنوان کمک بلاعوض، پرداخت نماید؟

ج - پول هایی که متعلق به خود زن می باشد، مصرف نمودن آنها یا هبه به اقوام یا صدقه دادن، منوط به اجازه شوهر نیست، ولی در عین حال هماهنگی، مطلوب است. ۷۹/۷/۱۴

﴿س ۶۷۸﴾ آیا می توان به بچه در رحم مادر چیزی را هبه نمود؟ اگر هبه مزبور امکان پذیر است، چه کسی باید آن را قبول کند؟ آیا پدر یا جد پدری قبل از تولد، بر عمل ولایت دارد؟ آیا اهلیت تملک حمل، منوط به زنده متولد شدن آن است؟

ج - مقتضای اطلاقات و عمومات عقود، عموماً و اطلاقات هبه خصوصاً و قابلیت حمل برای مالکیت عندالعقلا، بل عندالشرع كما يظهر فی باب الارث و الوصیه، صحّت هبه به حمل می باشد و قبول آن نیز از طرف ولی، کافی است؛ آری اگر زنده به دنیا نیاید، ظاهراً هبه محقق نشده و سبب ملکیت نمی شود و مال به ملک واهب، باقی است، كما اینکه در باب وصیت برای حمل نیز اگر زنده به دنیا نیاید وصیت نسبت به حمل، باطل است و در حقیقت، زنده به دنیا آمدن به نحو شرط متأخر، در ملکیت حمل مؤثر است. ۷۸/۱۰/۴

﴿س ۶۷۹﴾ اگر واهب بعد از اجرای عقد هبه و قبل از قبض، فوت کند، آیا مال

موهوب در ملکیت واهب باقی می ماند یا خیر؟

ج - در ملکیت و اهب باقی می ماند؛ چون قبض، در صحّت هبه شرط است و بدون قبض، شخص، مالک موهوب نمی شود. ۷۹/۸/۲۷

﴿س ۶۸۰﴾ این جانب خانه‌ای داشتم که مقدار ۴۸ درصد آن را بدون دریافت وجه یا چیزی به خانمی که هیچ‌گونه نسبت و قرابتی با او نداشتم، هبه نمودم؛ اما ایشان تمام خانه مورد هبه را عدواناً تصرف نموده و به شخص دیگری اجاره داده است. با توجه به اینکه هبه غیر معوض بوده، آیا حق رجوع و برگشت از این هبه را دارم؟

ج - اگر کسی چیزی را به غیر ذی رَحِم هبه کند، در صورتی که هبه قربةً الی الله نبوده یا در مقابلش عوض نگرفته باشد - ولو اندک - و عین موهوب نیز باقی باشد و موهوب له در چیزی که به او هبه شده تصرفی که عین را تغییر بدهد، نکرده باشد، هبه کننده می تواند به هبه خود رجوع کند و عین چیزی را که هبه نموده از شخص پس بگیرد. ۷۹/۵/۱۱

﴿س ۶۸۱﴾ شخصی یک قطعه زمین خود را به شرط عوض به کسی هبه می کند؛ اما موهوب له در تأدیه عوض تأخیر می کند تا واهب فوت می کند؛ آیا ورثه واهب، خیار فسخ هبه مورث را دارند یا خیر؟

ج - حق خیار برای ورثه هست، چون عمل به شرط نشده است؛ و حق الخیار و حق الرجوع به ورثه منتقل می شود. ۸۰/۲/۱۸

﴿س ۶۸۲﴾ شخصی از اموال منقول خود به پسرش که غایب بوده هبه نموده و فرد دیگری را وکیل گرفته که از جانب فرزند غایب، قبض کند. آیا این هبه نافذ است؟ چون واهب تا برگشت غایب فوت کرده، و این وکالت با اجازه حاکم شرع بوده که واهب برای غایب، وکیل گرفته است.

ج - هبه نافذ است و قبض وکیل، قبض متهب است، چه واهب او را وکیل کند یا حاکم که ولایت بر غایب دارد. ۸۰/۲/۱۸

﴿س ۶۸۳﴾ آیا چشم روشنی و هدیه‌ای که بعد از تولد بچه می آورند برای بچه است یا

والدین؟ در صورتی که برای بچه باشد، آیا می‌توانیم در آن تصرّف کنیم؟

ج - ظاهراً چشم‌روشنی تابع عرف خاص و خصوصیات محل و مورد است و تصرّف در آن در صورتی که از آن بچه باشد، با اجازه و مصلحت اندیشی قیّم قهری، مانعی ندارد. ۷۵/۱۲/۱۷

﴿س ۶۸۴﴾ اگر پدری تمام اموال خود را به دو پسر خود هبه کند و یکی از پسرها غایب بوده و پسر حاضر و مادر پسر غایب، به نیابت از پسر غایب، اموال هبه شده را فضولاً قبض کنند و قبل از اجازه پسر غایب، پدر از دنیا رفته و بعد از او قبض را اجازه کرده، آیا این هبه صحیح است یا خیر؟

ج - در فرض سؤال، هبه نسبت به غایب، باطل است؛ چون قبض او در زمان پدر تحقّق پیدا نکرده است. ۷۴/۶/۱۲

﴿س ۶۸۵﴾ چنانچه شخصی ساختمانی را در پانزده سال قبل به کسی هبه کرده باشد، اما در سندی که بین آنها رد و بدل شده، کلمه «واگذاری» ذکر گردیده است و امروز بعد از پانزده سال خودش اقرار می‌کند که این واگذاری به صورت هبه و رایگان بوده است، آیا آثار هبه بر این عمل بار می‌شود یا خیر؟ و اگر عقد بیعی نسبت به این ساختمان واقع شود و خریدار از این موضوع مطلع باشد، آیا این بیع، فضولی است یا خیر؟

ج - جمله واگذاری با فرض اینکه عوضی برای او ذکر نشده، ظهور در هبه دارد و حتّی اگر اقرار بعدی هم نیامده بود، کفایت می‌کرد؛ و با در اختیار قرار گرفتن مورد هبه، شرط صحّت حاصل و با تحقّق بیع، هبه اگر به غیر رَجَم هم بوده، لازم گشته و قابل رجوع نیست؛ و عقد بیع هم چون در ملک با بیع (شخصی که به او هبه شده) است، بیع صحیح و لازم و غیر فضولی است. ۷۵/۸/۲۲

﴿س ۶۸۶﴾ همسر شخصی پس از گذشت مدتی از عقد ازدواج فوت می‌کند. در زمان عقد، هدایایی به همسرش داده است، آیا پس از وفات همسرش می‌تواند آن هدایا را مطالبه کند یا نه؟ و اگر چنین مطالبه‌ای صورت گرفت، آیا پدر دختر می‌تواند نصف

مهریه را مطالبه کند یا نه؟

ج - چون هدایای پرداخت شده به همسر در زمان عقد، ظاهراً هبه به زوجه است و هبه زوجه به زوجه و بالعکس، در حکم هبه به رجم است، حق برگشت ندارد - چه قبل از فوت مطالبه کند و چه بعد از فوت - و نسبت به مهریه، زوج نصف مهریه را به ورثه زوجه بدهکار است، و خود زوج هم چون وارث است، از مهریه، مانند بقیه اموال زوجه، ارث می برد.

۷۵/۸/۸

﴿س ۶۸۷﴾ اگر انسان بخواهد در حال حیات، اموال زیادی ببخشد یا بفروشد، آیا در

این صورت فرزندان می توانند مانع او شوند یا خیر؟

ج - تصرف مالک در حال سلامتی و نبود بیماری ای که منجر به مرگ شود قطعاً جایز و نافذ است و شخص می تواند در اموال خود هرگونه تصرفی از قبیل بخشش و فروش بنماید و فرزند یا غیر فرزند، نمی تواند مانع او باشند؛ و ناگفته نماند بخششی که باعث شود فرزندان بعد از مرگ پدر دچار فقر و مشکلاتی شوند، نامطلوب است.

۸۳/۶/۱۴

﴿س ۶۸۸﴾ شخصی زمینی را به یک هیئت عزاداری بخشیده و در این مورد، سندی تنظیم کرده که به امضای بیست نفر رسیده است، اعضای هیئت هم دور آن زمین دیوار کشیده و عملاً آن را تصرف نموده اند. پس از گذشت ده ماه، عده ای به نام کانون قرآن آن را تصرف نموده و مدعی هستند که مالک، زمین را به آنان واگذار کرده است. شخص مذکور هم می گوید من این زمین را برای امور خیریه بخشیده ام، حال آیا جایز است که شخص مذکور، دوباره زمین مورد بخشش را به دیگری یا دیگران ببخشد؟ و اگر جایز است، آیا تصرف کنندگان بعدی، موظف به پرداخت خسارت تصرف کننده اول هستند یا خیر؟

ج - هر چیزی که برای خدا و صرف در امور خیریه داده شود، قابل برگشت نیست؛ چون شخص واگذار کننده، آن چیز را به واسطه وقف و

امثال آن، از ملک خود خارج نموده و دیگر مالک آن محسوب نمی‌شود، بنابراین، حقّ تصرّف در آن را ندارد؛ چنان‌که نسبت به هر جا و محلی که برای کار خیر باشد، رعایت حقّ السبق، لازم و قاعده «مَنْ سَبَقَ» حاکم است.

۷۶/۲/۸

کتاب بیست و دوم: سایر قراردادها

باب اول: عقد بیمه

﴿س ۶۸۹﴾ اکثر اوقات پولی را که بیمه‌گذار به شرکت بیمه می‌دهد در مقابلش چیزی دریافت نمی‌کند، آیا در این صورت، عقد بیمه صحیح است و مصداق اکل مال به باطل نیست؟
ج - این گونه قراردادها عقد جدید می‌باشد، و مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و مصداق «تجارة عن تراض» است، نه باطل.
۷۵/۱۰/۱۱

﴿س ۶۹۰﴾ بیمه‌های اجباری که دولت برای حفظ نظم اجتماعی، بیمه‌گذار را مجبور به پرداخت حق بیمه می‌کند، چه حکمی دارد؟ با توجه به اینکه داشتن اختیار، یکی از شرایط صحت عقد می‌باشد.

ج - این اجبار، اجباری نیست که باعث بطلان عقد گردد، بعلاوه در برخی از موارد، جزء اجباری که سلب اختیار نماید، نمی‌باشد.
۷۵/۱۰/۱۱

﴿س ۶۹۱﴾ ۱. آیا قرارداد بیمه از نوع عقود متداول شرعی است یا قراردادی مستقل؟

۲. با توجه به اجباری بودن برخی از بیمه‌ها، آیا این اجبار، مشروعیت آن را

مخدوش نمی‌کند؟

ج ۱ - عقدها و قراردادهای بیمه به طور کلی به عنوان عقد و قرارداد، شرعاً صحیح است و مشمول اطلاعات و عمومات عقود و شروط بوده و هست و آیا همه آنها عقد مستقل است یا جزء یکی از عقود متعارف، یا بعضی مستقل و یا بعضی جزء آن عقود، نیازمند به بررسی چگونگی آن قراردادها می باشد، که خود مکلف هم می تواند بررسی نموده و نظر بدهد و نیاز به نظر و بحث فقهی ندارد و بحث صغروی و موضوعی است، و به هر حال، آنچه به نظر می رسد اینکه بیشتر آنها بلکه همه آنها قراردادهای مستقل است.

ج ۲ - آنچه قرارداد را مخدوش می کند، اکراه و توعید افراد است نه اجبار قانونی. ۸۱/۵/۳

﴿س ۶۹۲﴾ اگر انسان یقین کند که شرکت بیمه با پول های بیمه گذاران، ربا انجام می دهد، آیا جایز است در این نوع بیمه ها شرکت نماید؟

ج - اگر یقین داشته باشد که بیمه چنین کاری می کند، و بیمه گذار هم به قصد کمک و معاونت به ربا خواری، در بیمه شرکت نماید، حرام است. ۷۵/۱۰/۱۱
﴿س ۶۹۳﴾ حق خسارت تأخیر که بیمه گر از بیمه گذار می گیرد، چه حکمی دارد؟

ج - اگر در ضمن عقد بیمه، شرط خسارت تأخیر شده باشد و بیمه گذار آن را تأخیر بیندازد، گرفتن حق خسارت تأخیر، مانعی ندارد. ۷۵/۱۰/۱۱

﴿س ۶۹۴﴾ تعهداتی که بیمه گر می کند، نه مبلغ آن مشخص است و نه وقت آن معین، و نه وقوع شرط بیمه، با این جهل ها - که مسلماً مستلزم خطر و تنازع می شود - چنانچه در بیع و اجاره اشکال دارد، در عقد بیمه چگونه است؟ بر فرض صحّت عقد بیمه، به نظر حضرت عالی بیمه عمر چه حکمی دارد؟ (چه بیمه عمر به شرط حیات و یا به شرط موت و یا هر دوی آن).

ج - آنچه در عقود مضر است و موجب بطلان، غرر و خطری است که معامله و عقد را از عقلایی بودن بیرون ببرد و سفهی نماید و یا سبب عدم قدرت بر تسلیم و تسلّم گردد. آری، در بیع بالخصوص، مطلق غرر و جهل تعبداً مبطل است. ۷۵/۱۰/۱۱

باب دوم: قراردادهای بانکی

﴿س ۶۹۵﴾ آیا دریافت بهره از بانک‌های خارجی برای ایرانیانی که خارج از کشور زندگی می‌کنند، حرام است؟

ج - با توجه به اینکه بانک در بهره دهی ضرر نمی‌کند و بهره دهی او سبب فقر و بیچارگی بهره دهنده نمی‌شود و برای طرفین، این گونه بهره‌ها سود دارد و معامله عقلایی محسوب می‌شود و اقتصاد دانان و عرف بازار، این بهره گرفتن را نزول خواری سرمایه دار و استثمارگر نمی‌بینند و بهره‌ای را که بهره گیرنده می‌گیرد و بانکی که بهره‌ای می‌دهد، مورد ترحم اقتصادی و انفاق به او نیست؛ و در آیات شریف قرآن، حرمت ربا برای رباگیرنده در کنار آیات انفاق آمده، یعنی در حقیقت، قرآن به رباخوار و بهره‌گیر می‌گوید: «چگونه بهره می‌گیری از کسی که باید به او کمک کنی و انفاق نمایی؟» و این، بدترین رذیله اخلاقی است که شخصی از کسی بهره بگیرد که مستحق کمک بوده و باید به او کمک می‌نمود تا بیچاره و فقیر، فقرش از بین برود؛ اما شخص رباخوار و بهره‌گیر در عوض این کار فقر او را اضافه می‌نماید، بنابراین، گرفتن بهره از بانک‌های خارجی که لُباً همان مشارکت و قراردادهای مضاربه‌ای است و معامله عقلایی اقتصادی برای طرفین است، حرام و مشمول آیات حرمت ربا نیست؛ بعلاوه که مسئله رباگرفتن مسلمان از غیر مسلمان هم در بعضی از موارد آن مطرح است. ۷۹/۱/۳

﴿س ۶۹۶﴾ اگر به قصد گرفتن سود، پول خود را در حساب‌های کوتاه مدت و یا دراز مدت بانک‌ها بگذاریم، چه حکمی دارد؟

ج - چون بانک‌ها با وکالتی که از صاحب پول دارند، مضاربه و یا معامله شرعی دیگری با پول انجام می‌دهند، سودی که از بانک به دست می‌آید، مثل سایر درآمدهای انسان است و مانعی ندارد. ۷۱/۷/۲۶

﴿س ۶۹۷﴾ جوایز بانک‌ها تحت چه عنوان فقهی است؟

ج - تحت عنوان هبه و بخشش است. بعلاوه که تملیک مال مجاناً و بلاعوض به خاطر سلطه مردم بر اموال، نافذ و صحیح است، هر چند مشمول هیچ یک از عناوین عقود متعارفه نباشد. ۷۵/۱۱/۶

﴿س ۶۹۸﴾ واریز نمودن پول به مقدار معین جهت قرعه کشی در بانک‌ها چه حکمی دارد؟ اگر شرط نکند که پول را به این جهت واریز می‌کند، بلکه داعی او این باشد، آیا تغییری در حکم ایجاد خواهد شد؟ اصولاً آیا بین شرط و داعی، فرقی هست یا نه؟

ج - مانعی ندارد، چون محض شرکت در قرعه کشی - با توجه به محدود بودن و شرایط خاص قرعه کشی بانک‌ها - در نظر مردم و عرف، سودی با ارزش حساب نمی‌شود، و منفعت نیست تا واریز نمودن پول حتی با شرط مشترک شدن - تا چه رسد به داعی داشتن - قرض به شرط نفع باشد و حرام، و اما رسیدن به جایزه بانکی هم احتمالی زیادتیر ندارد و بانک هم از اموال خود جایزه را می‌دهد و «التاس مسلطون علی اموالهم»؛ و ناگفته نماند که قرض به شرط نفع در قرض استهلاکی، حرام است و اما اگر جنبه داعی داشته باشد، هر چند طرفین هم عالم به آن باشند، جایز و حلال است. ۷۵/۱۱/۶

﴿س ۶۹۹﴾ اگر وام گیرندگان، بخشی از مازاد اصل وام را به عنوان کارمزد و بخشی را به عنوان هبه به صندوق قرض الحسنه واگذار نمایند، حکم آن چیست؟

ج - اگر خودشان به میل و دلخواه، بدون قرارداد و الزام پیردازند، مانعی ندارد. ۷۶/۴/۱۱

﴿س ۷۰۰﴾ عده‌ای برای گره‌گشایی از نظر مادی اقدام به تشکیل قرض الحسنه خانوادگی نموده‌اند. لذا با همدیگر توافق کرده‌اند که هر ده هزار تومان را که به عنوان وام پرداخت می‌نمایند، مبلغ دو بیست تومان به عنوان کارمزد دریافت شود، لیکن از این مبلغ، مقداری جهت امور صندوق هزینه می‌شود و مبلغ باقی مانده وام را - چون مسئول صندوق مزد دریافت نمی‌کند - با رضایت همه اعضا در راه خیر در ماه محرم و ماه مبارک رمضان و هر عمل خیر و شایسته دیگری خرج می‌شود. این کار از نظر شرعی چه صورتی دارد؟

ج - چون رضایت همه صاحبان پول وجود دارد، مانعی ندارد و عملی جایز است.

۷۷/۱/۲۴

﴿س ۷۰۱﴾ آیا وام دادن به صورت امتیاز، بدین گونه که وام گیرنده مبلغی را نزد صندوق به حسابش واریز می‌کند تا پس از گذشتن مدتی، امتیاز مورد نیاز برای دریافت وام حاصل شود، از لحاظ شرعی صحیح است یا خیر؟

ج - مانعی ندارد، چون این گونه امتیازها که قرض گیرنده (یعنی صندوق) قرار می‌دهد و دهنده پول هم پول را با این شرط و قرار به صندوق می‌دهد، قرض به شرط قرض است و مشمول ادله ربا و حرمت آن نبوده و نیست. ۷۹/۹/۲۴

﴿س ۷۰۲﴾ آیا اخذ بیمه از وام، بدین صورت که مثلاً یک درصد کل وام را به عنوان بیمه وام در نظر بگیرند که اگر وام گیرنده فوت نمود، پس از فوت، خود صندوق بقیه اقساط باقی مانده وام را از محل یک درصد بیمه وام پرداخت کند، صحیح است؟

ج - اگر مقدار بیمه قبل از پرداخت اقساط اخذ شود، ظاهراً مانعی ندارد، چون این نحو قرض دادن به قرض به شرط بیمه بر می‌گردد نه قرض به شرط زیاده تا حرام باشد؛ و قرض به شرط بیمه، مشمول اطلاقات و عموماً صحت عقود و شروط است. ۷۹/۴/۱۱

﴿س ۷۰۳﴾ آیا صندوق قرض الحسنه که اکثر سرمایه آن از پول‌های مردم است، می‌تواند تحت شرایط عقود اسلامی مانند مضاربه یا فروش نقد و اقساط و... با افراد و اشخاص متقاضی، وارد عقد قراردادهای شرعی شود و سود حاصل از این قراردادها را در پایان هر سال به دارندگان حساب‌های پس انداز در صندوق واریز نماید و یا به عنوان جایزه و با قرعه کشی به پس انداز کنندگان پرداخت نماید؟ آیا رضایت یا عدم رضایت صاحبان پس انداز قرض الحسنه برای این گونه عقود اسلامی شرط است؟

ج - مانعی ندارد؛ چون صندوق، مالک سپرده‌های افراد است، لذا سودش هم در اختیار خود صندوق است که مالک سپرده‌ها شده و سپرده‌گذاران، تنها حق استرداد سپرده خود را دارند نه سود آن را؛ لیکن تصرف صندوق نمی‌تواند عذر در تأخیر ادا باشد. آری، اگر با سپرده‌گذاران

شرطی شده باشد، آن شرط مثل بقیه شروط لازم الوفاست. بنابراین، حکم سودها و حکم رضایت صاحبان و عدم رضایت آنها معلوم می‌شود و نتیجتاً سودها از خود صندوق و در اختیار خود آن است، کما اینکه رضایت صاحبان هم در معاملات روی سپرده‌ها شرط نیست و دخالتی ندارد. ۷۹/۴/۲۵

﴿س ۷۰۴﴾ بعضی از افراد دریافت کننده وام (مخصوصاً با مبلغ بالا) هنگام دریافت وام و یا هنگام پرداخت و تسویه حساب، با رضایت خود، مبلغی را به صندوق هبه می‌نمایند. آیا گرفتن این مبلغ که به عنوان هبه یا بخشش است، برای صندوق مجاز است؟

ج - چون خودشان به میل و دلخواه، بدون قرارداد و الزام می‌پردازند، مانعی ندارد؛ وگرنه اگر به قرار باشد، ربا و حرام است. ۷۹/۴/۲۵

﴿س ۷۰۵﴾ صندوقهای قرض الحسنه، تعاونی‌ها و یا بانک‌ها که در نقاط مختلف کشور هستند، آیا حق دارند کارمزد و دیرکرد وام بگیرند؟

ج - اگر کارمزد نسبت به همه قرض‌ها، چه مبلغ کم و چه زیاد، یکنواخت باشد و یا به نسبت زیادی و کمی کار (مانند زیاد شدن سفته‌ها و مدارک و مانند آنها)، کم و زیاد شود، مانعی ندارد؛ ولی اگر کارمزد با اختلاف در مقدار قرض، اختلاف پیدا کند؛ مانند اینکه کارمزد ده هزار تومان کم‌تر از کارمزد مبلغ یکصد هزار تومان باشد، حرام و اکلی مال به باطل است، که نه کارمزد است و نه اجرت؛ وگرنه اجرت، روشن است که با اختلاف در مبلغ قرض، تفاوت پیدا نمی‌کند؛ و اما دیرکرد و خسارت تأخیر تأدیه، اگر در متن عقد شرط بشود، به حکم شرط، مانعی ندارد. ۷۵/۴/۱۴

کتاب بیست و سوم: وصیت

باب اول: شرایط صحّت و احکام وصیت

﴿س ۷۰۶﴾ به نظر شما وصیت، عقد است یا ایقاع؟

ج - از ایقاعات است، لیکن تملک موصی له احتیاج به قبولش دارد، یعنی با وصیت احکام وصیت بر موصی به بار می شود مثل نفوذش در ثلث مال، اما موصی له قهراً مالک موصی به نمی شود و تملک موصی له متوقف بر قبول او می باشد.

۸۱/۲/۲۸

﴿س ۷۰۷﴾ آیا نوشتن وصیت نامه، الزامی و واجب شرعی است؟

ج - وصیت فی حدّ نفسه مستحب است؛ ولی اگر کسی نشانه های مرگ را در خود دید، اگر به کسی بدهکار است و یا خمس، زکات و ردّ مظالم بدهکار است یا امانتی نزد اوست یا اینکه پیش کسی امانتی دارد و غیر آن از حقوق الناس و حقوق الله که نمی تواند فوراً ادا کند و برگرداند و یا قضا نماید یا امانت را بگیرد، واجب است وصیت کند.

۷۹/۶/۷

﴿س ۷۰۸﴾ در باب وصیت، اگر کسی با کتابت وصیت کند معتبر است؟

ج - اگر قصد انشای وصیت محرز گردد، وصیت ثابت است و فرقی بین لفظ و کتابت در حجیت ظواهر نیست.

۷۷/۶/۳

﴿س ۷۰۹﴾ آیا وصیت نامه باید کتبی باشد؟ در چه شرایطی، شفاهی پذیرفته می شود؟ در صورت شفاهی بودن، آیا شهود باید مستقیماً از خود متوقفاً شنیده باشند و یا می توان نقل قول را قبول کرد؟

ج - آنچه مابین خود و خدا رعایتش لازم است، احراز وصیت می باشد، لذا کتبی و شفاهی بودن آن موضوعیت ندارد، بنابراین، به هر طریقی که احراز گردید، باید عمل شود، هر چند کتابت برای اثبات و اقامه دعوا اماره است و لازم نیست شهود کیفیت احراز وصیت را بیان کنند، بلکه می توانند بگویند ما شهادت می دهیم که فلانی این گونه وصیت نموده است.

۷۰/۹/۱۲

﴿س ۷۱۰﴾ شخصی در زمان حیات وصیت کرده است که فلان ملک برای یکی از فرزندان ذکور (که مشخص کرده) می باشد، و یا اینکه گفته است فلان ملک در اختیار خودم است، اما بعد از فوتم متعلق است به فلان پسر. البته اموال دیگرش را نیز تقسیم کرده، ولی بعد همان ملک مورد نظر را تصرف نموده و آن جا را آباد کرده است و سپس موصی در وصیت نامه بعدی ضمن تقسیم مجدد اموال بین ورثه، نسبت به همان ملک واگذار شده نوشته است که طبق شرع عمل شود و بعد از مرگ موصی، ورثه دیگر مدعی هستند که در آن ملک واگذار شده که سهم برادرمان هست، ما نیز سهم هستیم و به آخرین وصیت نامه موصی استناد می کنند که گفته است در مورد همان ملک، طبق شرع عمل شود. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا وصیت به واگذاری منوط به بعد از مرگ، جایز است یا خیر؟

۲. آیا وصیت دوم، وصیت اول را مطلقاً نقض می کند یا خیر؟

۳. آیا جمله (طبق شرع عمل شود) با اینکه ابهام و اجمال دارد، به معنای عمل به

وصیت نامه اول است یا تقسیم آن بین ورثه مانند همه اموال دیگر؟

۴. نسبت به هزینه‌هایی که روی آن ملک شده است، چه باید کرد؟ با فرض ملحق شدن آن ملک به ماترک میّت؟

۵. همان فرزندی که ملک به او واگذار شده می‌گوید، موصی در نظر داشته است که وصیت‌نامه دوم را مجدداً اصلاح کند اما فرصت پیدا نکرده و فوت کرده، آیا این ادعا مسموع است یا خیر؟ و آیا تأیید ادعای همان پسر توسط مادرش (همسر میّت) مسموع است یا خیر؟ و با وجود وصیت‌نامه میّت، مطالب شفاهی و استناد آنها به میّت بر له یا علیه یک یا چند نفر از ورثه، آیا درست است یا خیر؟

ج ۱ - درست است و وصیت می‌باشد.

ج ۲ - هر وصیتی که ناقض وصیت قبلی باشد، مبطل وصیت قبلی و وصیت دوم معتبر است.

ج ۳ - ظاهراً جمله «طبق شرع عمل شود» در وصیت‌نامه دوم آن است که همان ملک جزء اموال میّت است و حسب قوانین شرع در ارث باید تقسیم شود و ورثه در آن سهم دارند؛ چون اگر می‌خواست وصیت قبلی را تأیید نماید می‌گفت بر حسب وصیت قبلی عمل شود.

ج ۴ - چون تصرّفش با اذن بوده، لذا هزینه‌ها ضامن آور است، و دیگران که ملک را تصرّف می‌کنند باید هزینه را جبران نمایند.

ج ۵ - بستگی به اطمینان بقیّه ورثه دارد. ۸۳/۶/۱۴

﴿س ۷۱۱﴾ شخصی وصیت کرده که بعد از فوت، وی را در قبر پدر یا مادرش دفن کنند (درحالی که آنان چهل سال پیش فوت کرده‌اند). آیا این نحو وصیت صحیح است؟ آیا جایز است که مرد را در قبر زن و یا بالعکس دفن نمود؟

ج - تنها جهتی که می‌تواند مانع از عمل به وصیت در مفروض سؤال باشد، مسئله حرمت نبش قبر و مسئله نحوه حقی است برای میّت که قبرش زیارت شود و برای ورثه او که بخواهند زیارت نمایند؛ که مانع اول با اطمینان به از بین رفتن میّت و پوسیده شدن حتی استخوان‌های او و یا حفر قبر و نیافتن جسد رفع می‌گردد؛ و مانع دوم نیز با باقی ماندن اثر قبر قبلی

همراه قبر دوم و یا به زیارت نرفتن ورثه رفع می‌گردد. ۷۸/۱/۲۴

﴿س ۷۱۲﴾ پدری فوت نموده و از او دو نوشته به خط خودش باقی مانده است؛ نوشته اول شامل صلح نامه‌ای است که پدر با خط خود مکتوب فرموده که اموال و دارایی خود را به پسرش به مبلغ پنج هزار تومان مصالحه نمودم که تمامی مال المصالحه به این جانب رسید و چیزی در ذمه ایشان نیست. در نوشته دوم چنین آورده است: بر ناظرین این ورقه محجوب و مستور نماند بر اینکه مدرکی از طرف این جانب در نزد فرزندم می‌باشد به اسم قباله، البتّه آن قباله را بنده در سال ۱۳۴۷ نوشتم. آن موقع ایشان مشغول تحصیل بود. بعد از خدمت سربازی صاحب شغل معلّمی شدند و صاحب پول شد و با ارائه قباله تقاضای وجه قباله نمودم، قبول نکرد و این قباله در نزد این جانب بوده و اموال و املاک در دست بنده بوده و هست، ولی بنده به قم رفتم و ایشان به ناریان منتقل شدند و بدون اجازه وارد خانه شد و آن قباله را به طور سرقت ربودند. تا بنده از قم آمدم، گفتم خانه تهیه کن. گفت خانه را از تو خریده‌ام. فهمیدم قباله را از میان نوشتجات برداشته و نتوانستم ایشان را بیرون کنم و به این لحاظ، آن قباله باطل است. من نه به او فروخته‌ام و نه بخشیده‌ام. نه ایشان به من پول دادند، نه من قباله را به ایشان دادم، شاهد و گواه بین ما، خداوند تبارک و تعالی است و هر کس بخواهد برای اخذ مال من به موجب آن قباله اصرار داشته باشد، مدیون من است و مسئول خدا و رسول خدا باشد. چون طبق قانون شرع خدا، آن قباله باطل است.

با توجه به اینکه اکثر این املاک همیشه در دست پدر بود و حتی بعضی از آنها را فروخته و با توجه به اینکه پسر ایشان قبل از فوت پدر در جنگ مفقود شده و با توجه به وصیت پدر به ثلث، تکلیف وصی چیست؟ مستدعی است حکم کلی مسئله را بیان فرمایید.

ج - اگر برای وصی اطمینان و یقین به صدق نوشته دوم پدر باشد؛ یعنی یقین دارد که پسر مدارک را بدون رضایت پدر برداشته و آنچه پدر نوشته صحیح است، حسب یقین خود باید عمل نماید، یعنی اموال مربوط به پدر است؛ و اما اگر شک در صدق نوشته دارد و احتمال می‌دهد که نوشته دوم

برخلاف واقع باشد، در این صورت آنچه از اموال در ید و تصرف فرزند بوده، محکوم به ملکیت برای او از باب اماریت ید و تصرف می‌باشد، کما اینکه آنچه در ید پدر است نیز ملک پدر می‌باشد و نوشته اول هر چند نشانه ملکیت پسر است، لیکن چون در مقابلش ید و تصرف پدر بعلاوه از نوشته دوم که وجود دارد، از نشانه و دلیل بودن ساقط است. ۷۷/۹/۱۴

﴿س ۷۱۳﴾ آیا از نظر اسلام و اصول انسانی، صحیح است که پدری فرزندان همسر دوم خود را علاوه بر تبعیض شدید عاطفی در دوران حیات، پس از مرگ نیز از ارث محروم نماید و همه اموال خود را به فرزندان همسر اول ببخشد؟

ج - خیر، اصل چنین عملی همان گونه که مرقوم داشته‌اید، اسلامی و انسانی نیست؛ اما چون از ناحیه پدر بوده باید از نظر عاطفی بیشتر ریشه‌یابی و جهت اصلاح اقدام نمود و نباید نسبت به پدر، حرکتی خلاف شئون فرزندی انجام داد، و در هر صورت، اگر فرض سؤال ذکر شده وصیت باشد، نسبت به بیش از ثلث نافذ نیست. ۸۱/۵/۱۴

﴿س ۷۱۴﴾ پدرم قبل از فوت، شش دانگ مغازه و سه دانگ خانه داشت که مغازه خود را به دو برادر و مادرم (هر کدام دو دانگ) تقسیم نمود و سند آن را واگذار کرده است. سه دانگ منزل خودش را به طور شفاهی وصیت کرده که به برادر کوچک‌تر واگذار شود. سه دانگ دیگر منزل به نام مادرم می‌باشد. فعلاً این منزل در رهن بانک است. آیا هر شخص حق دارد همه اموالش را به هر کس می‌خواهد تقسیم کند و عده‌ای از فرزندان را از ارث محروم کند؟ و آیا وصیت شفاهی، معتبر است یا نه؟ بعد از اتمام رهن منزل، با سه دانگ پدرمان چه کار کنیم؟

ج - هر کس در حال حیات و زمان زنده بودنش صاحب اختیار اموالش می‌باشد و به هر کس خواست می‌تواند ببخشد و در اختیارش قرار دهد؛ و اما نسبت به بعد از مرگ، به قدر یک سوم اموال را حق وصیت نمودن درباره آن دارد و وصیت نسبت به مازاد بر ثلث، نافذ نیست. بنابراین، آنچه را که به مادر و دو برادر در زمان حیاتش بخشیده و تحویل آنها داده،

ملک آنهاست؛ و اما نسبت به آنچه که وصیت نموده و گفته بعد از مرگش انجام دهند، نسبت به ثلث از اموالش نافذ و بقیه آن، مال ورثه است؛ و ناگفته نماند که محروم نمودن ورثه و تبعیض بین آنها کار نادرست و غیر مطلوب است و همچنین باید وصیت، محرز شود، یعنی اطمینان به وصیت موصی باشد، چه به صورت شفاهی وصیت کند و چه به صورت کتبی.

﴿س ۷۱۵﴾ پدری فوت کرده است و در وصیت نامه خود به عنوان حق و حقوق و مهریه همسر مرحومه اول خود، خانه‌ای را به فرزندان که از آن زن دارد، داده است. پس از فوت پدر، فرزندان زن اول مدرکی ارائه داده‌اند که مادر ما در حال حیات، زمین همین خانه مذکور را از پدرمان خریده است و در نتیجه موقع وصیت، مال او نبوده تا به عنوان حق و حقوق و قبالة مادر ما وصیت کند و مدعی هستند که مهریه مادرمان را از مال الارث طلبکار هستیم و از وصی مطالبه می‌کنند. البته قابل ذکر است که همین مدرک و کاغذ را موقع نوشتن وصیت که جمعی هم حاضر بودند به پدرشان نشان دادند ولی او نپذیرفت و گفت: «من در این خانه زحمت زیادی کشیده‌ام و حق مادران را داده‌ام و همین خانه مال شما باشد و دیگر من به مادران چیزی بدهکار نیستم». لطفاً حکم مسئله را بیان فرمایید.

ج - نسبت به ساختمان مفروض در سؤال که موصی در زمان حیاتش از باب حق و حقوق صلح نموده، با فرض عدم قبول فرزندان طرف مصالحه، صلح، محقق نگشته و ساختمان، جزء ما تَرَک میّت می‌باشد و ادعای حق و حقوق نسبت به میّت، ادعای علیه میّت است و مسموع نیست. آری، مهریه‌ای که حسب مدرک، ثابت و محرز باشد به قیمت روز طلبکار می‌باشد؛ و ناگفته نماند قبول و عدم قبول این صلح ارتباطی به وصایا و اقرار دیگر موصی ندارد و آنها به قوت شرعی خود باقی است.

۷۷/۷/۶

﴿س ۷۱۶﴾ پدر این جانب حدود شانزده سال پیش فوت نمود و وصیت کرد که اموال منقول و غیر منقول او بین شش اولاد ذکور و زوجه دایمی او تقسیم گردد و برای چهار دخترش وصیت کرده به هر کدام دو بیست و پنجاه تومان پرداخت گردد و اگر به هر نحوی

از خانه شوهر محروم شدند، هزینه مسکن و معاش آنها به عهده برادران باشد. بعد از فوت پدر، فرزند ارشد که وصی متوقفاً بود وصیت نامه را برای خواهران قرائت کرد و آنها صحّت آن را تأیید و قبول نمودند که به این وصیت عمل شود و امضا هم نمودند، حال بعد از شانزده سال مدّعی هستند که حقّ ما از بین رفته و ما ناآگاه بودیم و ادعای حقّ نموده‌اند که در این مسئله با توجه به گذشت سال‌های زیاد و از بین رفتن اموال برای ما ایجاد مشکل نموده است. آیا با توجه به امضایی که کرده‌اند، اظهارات آنها مبنی بر اینکه وصیت نامه باطل بوده و ما امضا کرده‌ایم، صحیح است؟ و آیا بعد از امضا اصولاً حقّ رجوع دوباره دارند یا خیر؟ اگر حقّ رجوع دارند با توجه به اینکه اموال منقول کلاً از بین رفته است، پرداخت سهم آنان باید چگونه صورت گیرد، طبق قیمت زمان فوت یا حال حاضر؟

ج - اجازه و انفاذ وصیت بعد از مرگ موصی، صحیح و لازم است و ورثه حقّ رجوع ندارند، هر چند اجازه‌شان سبب محروم شدن به طور کلی از ارث باشد، و جمله ذیل وصیت نامه: «این جانبان امضاکنندگان تأیید می‌نمایم که وصیت نامه فوق پابرجا و به مرقومات آن عمل گردد» گویای اجازه وصیت است و باعث لزوم آن و سبب سقوط حقّ رجوع است. ۸۳/۳/۱

﴿س ۷۱۷﴾ کسی که پدرش مسیحی است و خودش مسلمان، در صورتی که پدرش با آیین مسیحیت وصیت کند، آیا فرزندش می‌تواند به وصیت پدر، بر طبق آیین مسیحیت عمل نکند و مانند مسلمانان به وصیت پدرش عمل نماید یا خیر؟

ج - اگر وصیت به چیزی باشد که از نظر شرع مقدس اسلام، حرام است، عمل به آن جایز نیست، چون وصیت، حرام را حلال نمی‌کند؛ و اگر وصیت پدر مازاد بر ثلث باشد، وارث مسلمان نسبت به مازاد از ثلث، مخیر است بین قبول و ردّ آن؛ و اگر وصیت کرده که بر طبق مذهب مسیحیت، چیزی را به مسلمان بدهند، گرفتن آن برای مسلمان، هر چند مازاد بر ثلث باشد، حسب قاعده الزام، جایز است. ۷۵/۱۱/۲۳

﴿س ۷۱۸﴾ آیا مسلمان هم، مانند پیروان ادیان الهی دیگر، می تواند وصیت کند که بعد از مرگ، جنازه اش را به جای تدفین، بسوزانند؟

ج - چنین وصیتی حرام است، چون مسلمان محترم است و دفن او واجب است؛ و اگر کسی همچنین وصیتی نمود و مرتکب معصیت شد، بر مسلمانان است که آن مسلمان را دفن نمایند. ۷۵/۹/۱

﴿س ۷۱۹﴾ آیا صغیر ممیز یا سفیه، می تواند با اذن ولی یا قیم خود، انشای وصیت نمایند؟ و آیا مشارالیهما می توانند رأساً وصیت را قبول و موصی به را تملک کنند؟

ج - وصیت صبی ممیز به معروف، مانعی ندارد، ولی سفیه، بدون اذن ولی نمی تواند وصیت کند و قبول وصیت در جایی که به نفع صبی ممیز و سفیه باشد، مانعی ندارد. ۸۳/۶/۱۵

﴿س ۷۲۰﴾ آیا در وصیت اموال و بازماندگان، حضور دو شاهد یا یک شاهد لازم است یا خیر؟ اگر شاهد از فرزندان یا برادران و بستگان باشند، اشکال دارد یا خیر؟

ج - گرفتن شاهد، شرط صحت وصیت نیست و فقط به خاطر آن است که بتوان وصیت را اثبات نمود؛ پس هر کسی به وصیتی عالم شد، باید به آن عمل نماید. ۷۳/۱/۳۱

﴿س ۷۲۱﴾ شخصی وصیت نموده که بعد از فوت او خانه اش را بفروشد، و اینک ورثه او که سخت محتاج پول هستند قصد فروش ملک را دارند، ضمناً فروش منزل به صلاح ورثه است، آیا ایشان می توانند چنین نمایند؟

ج - این گونه وصیت ها که نه وصیت تملیکیه است و نه عهده، و خواسته ای بیش نیست، لازم الوفا نیست و تنها یک نظر و خواسته در ملک ورثه است و نظر و خواسته در ملک غیر، به خاطر آنکه اموال میت به محض فوت به ورثه منتقل می شود، نفوذ ندارد. ۷۱/۱۱/۲۴

﴿س ۷۲۲﴾ اگر شخصی به نفع دیگری وصیت کند، به این شرط که موصی له نیز مالی به او ببخشد، حکم قضیه چگونه است؟

ج - حکم بقیه وصیت ها را دارد. ۷۴/۲/۱۰

﴿س ۷۲۳﴾ شخصی وصی می‌شده که ثلث ماترک او را که ۲۵۰ نخل است، جهت خیرات صرف نماید. نخل‌ها در هنگام جنگ از بین رفته است. دولت یکصد و پنجاه هزار تومان خسارت داده است، حالا تکلیف چیست؟ آیا این پول را خرج احیای نخل‌ها کند یا خرج خیرات؟

ج - اگر وصیت به خیرات نخل‌ها به عنوان فروش آن و صرف پولش در امور خیریه بوده است، مبلغ فوق را باید صرف خیرات نمود، و اگر خیرات در ثمره و میوه نخل‌ها بوده، باید با آن پول دوباره نخل کاشت. ۷۴/۸/۱۸

باب دوم: شرایط موصی به

یکم. وصیت به ثلث

﴿س ۷۲۴﴾ زنی در زمان حیات خود، مقدار سه دانگ از خانه خود را که تمام دارایی وی بوده، طبق وصیت‌نامه‌ای به همسرش وصیت می‌نماید و کلیه ورثه نیز آن را قبول و امضا نموده‌اند. آیا وصیت‌نامه فوق نافذ است؟ آیا بعضی از ورثه بعد از فوت می‌توانند سهم‌الارث خود را از خانه مذکور ادعا نمایند؟

ج - وصیت نسبت به مازاد بر ثلث نافذ نیست، مگر آنکه ورثه در هنگام وصیت موصی، رضایت داده باشند، که در این صورت وصیت لازم و نافذ می‌گردد؛ و برگشت وارث از رضایت خودش بی‌فایده و بی‌اثر است. ۷۶/۱۰/۱۱

﴿س ۷۲۵﴾ اگر شخصی در حال صحت کامل بگوید فلان چیز (مثلاً کتابخانه‌اش) را بعد از مرگم به فلانی یا فرزندم بخشیده‌ام و باید به او برسد، آیا بعد از مرگ او، باید این قسمت از ماترک او جدا شود و بقیه اموال تقسیم شود و یا آنکه این قسمت از وصیت نیز باید جزء یک سوم حق استفاده میت گذاشته شود و اگر بیشتر از یک سوم باشد، باید ورثه اجازه بدهند؟

ج - به جهت آنکه در زمان حیات مورث، هبه و بخشش تحقق پیدا نکرده، وصیت مورث تا یک سوم نافذ و اضافه بر آن منوط به اجازه ورثه است.
۷۶/۱۱/۲۰

﴿س ۷۲۶﴾ پدرم این جانب را که فرزند بزرگتر هستم وصیّ خودش قرار داده و از جمله وصایای او این است که خانه مسکونی وی تا زمانی که همسرش ازدواج نکرده و در قید حیات است، کسی حقّ فروش آن را ندارد و اجاره‌هایی که از مغازه‌ها به دست می‌آید نیز برای تأمین زندگی همسرش در نظر گرفته است. آیا ما ملزم به رعایت این قسمت از وصیت‌نامه هستیم یا می‌توانیم خانه را بفروشیم و از فروش آن، سهم الارث وراثت را برداریم؟

ج - هر شخصی از دنیا می‌رود ماترک او به ورثه منتقل می‌شود و چنانچه وصیت نماید، وصیت او نسبت به ثلث ماترک او نافذ است و اگر وصیت به بیش از ثلث باشد، منوط به اجازه ورثه است؛ و نسبت به خانه مسکونی و اینکه در اختیار مادر باشد باید خانه را با فرض مسلوب‌المنفعة بودن در مدّتی که مادر متعارفاً زنده می‌ماند قیمت نمود، و نیز با فرض داشتن همان منافع در آن مدّت، قیمت نمود و مابه‌التفاوت را جزء وصایا محسوب کرد تا اگر کم‌تر از ثلث باشد نافذ، و اگر مازاد بر ثلث باشد، منوط به اجازه ورثه است.
۷۸/۱/۲۲

﴿س ۷۲۷﴾ آیا کسی می‌تواند به طور معین ثلث مالش را جدا کرده و وصیت نماید؟
ج - آری، می‌تواند، چون حقّ وصیت به ثلث را اعم از مشاع یا معین دارد و وصیتش در آن مطلقاً نافذ است.
۷۹/۱۱/۲۸

﴿س ۷۲۸﴾ شخصی طی وصیت‌نامه‌ای وصایایی به شرح ذیل نموده است:
پرداخت خمس و زکات از اصل مال وی و قضای دو سال نماز و روزه؛ همچنین با توجه به اینکه فرزند بزرگ نامبرده محجور و دارای دو فرزند می‌باشد تا زمان رفع حجر در خانه‌ای که در وصیت‌نامه به آن تصریح شده زندگی کند و در صورتی که نامبرده نیاز مالی پیدا کرد، قیم او (مادرش) می‌تواند به فروش خانه اقدام نماید؛ اثاثیه منزل و امتیاز

یک خط تلفن را نیز به همسر خود بخشیده است؛ لیکن اخیراً برخی از وراثت وصیت‌های مذکور را قبول ننموده و خواهان تقسیم ارث و فروش منزل شده‌اند. بفرمایید آیا این وصیت‌نامه نافذ است یا خیر؟ در صورتی که نافذ نباشد برای پرداخت خمس و زکات و تدارک قضای نماز و روزه چگونه باید عمل نمود؟

ج - خمس و زکات که جنبه مالی دارد مانند دین از اصل مال، خارج می‌شود و رضایت و عدم رضایت ورثه در آن تأثیری ندارد؛ اما راجع به نماز و بقیه وصایای آن مرحوم اگر مجموع آنها از ثلث ماترک میّت تجاوز ننماید، نافذ و صحیح است و باید به آن عمل شود و اگر مازاد بر آن باشد و ورثه هم اجازه ندهند، نسبت به مازاد نافذ نیست و مقدار مازاد به ترتیب کسر می‌شود؛ یعنی اگر در وصیت‌های مالی ترتیب ذکر شده، تا ثلث عمل می‌شود و هر شماره‌ای که مازاد به آن و ما بعد است، عمل نمی‌شود و اگر ترتیب نداشته، نقص به نسبت وارد می‌شود؛ ناگفته نماند که هر وارث کبیر که وصیت‌نامه را در حال حیات موصی و یا بعد از آن، قبول کرده حقّ اعتراض او ساقط شده است.

۷۷/۱/۲۶

﴿س ۷۲۹﴾ شخصی فوت کرده و اولاد صغیر هم دارد، وصیت نکرده تا چه مقدار می‌توانیم از اموالش برای خودش خرج کنیم؟ تکلیف وراثت چیست؟

ج - بدون وصیت متوفّا، غیر از کفن و دفن را نمی‌توان مصرف نمود، و همه اموال ارث است و صغیر در آنها شریک می‌باشد.

۷۷/۲/۴

﴿س ۷۳۰﴾ فردی وصیت نموده بعد از فوتش مبلغی به عنوان کفّاره، و مبلغی از ثلث اموالش را به فقرا بدهند؛ اگر موصی، ورثه صغیر داشته باشد، آیا وصی می‌تواند کفّاره یا مقداری از ثلث را به آنان بدهد یا خیر؟

ج - مشکل است. آری، می‌توان به فقرا داد و وضع اولاد صغیر موصی را هم برای آنها توضیح داد، تا آنان بعد از مالک شدن با میل خودشان به صغیر برگردانند.

۷۹/۸/۲۷

﴿س ۷۳۱﴾ شخصی وصیت کرده پس از مرگش ثلث اموالش را صرف مراسم تدفین

و ترحیم کنند. آیا وراثت که وصی هستند می توانند باکم کردن این گونه هزینه ها، بخشی از آن اموال را در احداث، تعمیر یا تجهیز مساجد و تکایا و یا سایر اموری که نفع آن برای عامه مسلمین است، مصرف کنند؟

ج - اگر وصیت نموده که کل ثلث را در امور مراسم خرج نمایند، در غیر مراسم، جایز نیست؛ لیکن اگر وصیت کرده که از ثلث در مراسم مصرف نمایند، به طور متعارف در مراسم مصرف می کنند و اضافی آن برای ورثه است که اگر بخواهند می توانند در هر امر خیری مصرف نمایند که ثوابش برای میت باشد. ۷۷/۲/۲۵

﴿س ۷۳۲﴾ زنی وصیت نموده که آنچه به عنوان بیمه عمر، بعد از فوت او پرداخت می شود، صرف قضای نماز و روزه و امور خیریه نمایند. آیا این نوع وصیت نافذ است؟
ج - وصیت نسبت به ثلث اموال نافذ است و بیش از آن بستگی به رضایت ورثه دارد، و پولی که توسط شرکت بیمه به عنوان بیمه عمر پرداخت می شود، جزء اموال میت است؛ لذا اگر وصیت به همه، کم تر از ثلث کل ماترک میت باشد، وصیت نافذ، وگرنه منوط به اجازه ورثه است. ۷۸/۹/۹
﴿س ۷۳۳﴾ شخصی وصیت نموده قطعه زمینی را به قبرستان تبدیل کنند و در غیر آن صورت، وراثت را وکیل کرده تا پس از فروش آن برای قضای نماز، روزه و ختم قرآن اقدام نمایند. این وصیت نامه توسط همسر متوفاً پنهان گردیده و زمین فوق بین ورثه تقسیم گردیده است. لطفاً نحوه عمل به وصیت نامه را بیان فرمایید.

ج - هر وصیتی که مازاد بر ثلث اموال میت نباشد، نافذ و صحیح است و تصرف در آن برای غیر مورد ثلث، حرام است و در این حکم شرعی، فرقی بین قبل از تقسیم و بعد از آن نیست؛ بنابراین، در مفروض سؤال هر وارثی که یقین به وصیت نسبت به زمین دارد و زمین هم کم تر از ثلث اموال میت بوده، باید مقداری که از آن زمین به او رسیده، به وصیت عمل نماید و عمل نمودن دیگران به وصیت، سبب ترک عمل او به وصیت نسبت به سهم خود نمی شود. ۸۳/۶/۱۵

﴿س ۷۳۴﴾ شخصی وصیت نموده که بعد از فوتش اموال او ثلث شود. با ثلث، مخارج ترحیم و سال او برگزار شده و نماز و روزه هم داده شده، ولی مبلغ قابل ملاحظه‌ای از ثلث، باقی مانده است. با توجه به اینکه متوقفاً در این مورد خاص وصیت نموده است آیا می‌توان این مبلغ را صرف امور خیریه نمود؟

ج - اگر برای ثلث، مواردی معین نشده باشد و به طور مطلق وصیت به ثلث نموده، چون ظاهرش تعلق موصی به ثلث است، بنابراین باید وصی، باقی مانده را صرف امور بریّه نماید تا موصی به ثواب آن برسد؛ آری اگر موارد ثلث را معین نموده، به نظر می‌رسد که مازاد بر موارد، حق و رثه است.
۸۳/۶/۱۵

﴿س ۷۳۵﴾ شخصی در زمان حیات خود بنا به دلایلی قسمتی از املاک خود را با وکالت‌نامه رسمی به نام افراد خانواده‌اش نموده است. همچنین وی در وصیت‌نامه خود تصریح کرده تا ثلث دارایی‌اش را صرف امور خیریه (احداث درمانگاه، دبیرستان و...) نمایند. آیا آن قسمت از املاکی را که وی در زمان حیات خود، به نام فرزندان نموده، جزء دارایی متوقفاً محسوب می‌شود و باید مقدار ثلث را برای مواردی که معین نموده هزینه نمایند یا خیر؟ شایان توجه است که اگر بخواهیم به وصیت متوقفاً نسبت به ثلث عمل کنیم، از نظر مالی دچار کمبود خواهیم شد. ضمناً وی در نامه‌های جداگانه به تمام فرزندان نسبت به انجام وصیت در مورد ثلث اموال، تأکید کرده است.

ج - ثلث مورد وصیت از همه اموال موصی باید خارج شود، و ناگفته نماند که ثبت رسمی به نام ورثه، فی‌مابین خود و خدا، حجّت شرعی نیست، و افرادی که سند به نام آنها ثبت شده، اگر مطمئن هستند که به آنان هبه شده و در قبض و تصرف آنها در زمان حیات پدرشان قرار گرفته، ملک آنهاست و متعلق ثلث نمی‌باشد، وگرنه مورد ثلث می‌باشد؛ و تکلیف بقیّه ورثه آن است که به وصیت نسبت به ثلث از حق الارث خود عمل نمایند.
۷۸/۱۲/۴

﴿س ۷۳۶﴾ شخصی در وصیت نامه خود قید کرده که وصی او، اول مراسم ترحیم برای او برگزار کند و سپس خمس و ردّ مظالم او را بپردازد. وصی، ملک مورد نظر متوفّا را فروخته و مقداری از پول آن را برای مجلس ترحیم و سایر مخارج هزینه نموده است. آیا وی می تواند قبل از برگزاری مراسم سالگرد به محاسبه خمس و پرداخت ردّ مظالم اقدام کند، یا باید تا آن موقع صبر کند؟

ج - نه تنها می تواند، بلکه لازم است، چون خمس و همانند آن مثل ردّ مظالم از واجبات مالی در حکم دین است که از اصل مال و قبل از وصیت خارج می شود. ۸۳/۶/۱۵

﴿س ۷۳۷﴾ پدری فوت کرده است. طبق وصیت، بایستی از ثلث مالش که یک باب خانه مسکونی است، مخارج تدفین و ترحیم و استیجار پانزده سال نماز و روزه انجام شود و همچنین به مدت چهار سال، سالی یکصد تومان برای عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام به مصرف برسد. تاکنون به وصیت متوفّا عمل نشده و توافقی هم بین ورّاث جهت تقسیم ارث به عمل نیامده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. عمل نکردن به وصیت پس از گذشت چندین سال، چه حکمی دارد؟
 ۲. یکی از ورّاث از ۲۵ سال قبل در منزل موروثی سکونت دارد. آیا به صرف اینکه از مادر خانواده (در زمان حیات مادر) نگهداری می کرده است و نیز به صرف خرید سهم تعدادی از ورّاث با توجه به عدم رضایت دیگر ورّاث - تعدادی از ورّاث در آن زمان صغیر بوده اند و اکنون به سنّ بلوغ رسیده اند - آیا مجاز به سکونت بوده است یا خیر؟ حکم انجام عبادات و سایر اعمال در این خانه چگونه است؟

ج ۱ - عمل به وصیت واجب است و وجوبش هم فوری است، یعنی مسامحه و تأخیر در عمل، حرام و معصیت و گناه است.

ج ۲ - چون وصیت به ثلث که نافذ می باشد، سبب شرکت موصی و میّت در اموال به نحو اشاعه است، کما اینکه مالکیت ورثه نسبت به سهمشان هم قبل از تقسیم نیز علی الاشاعه است، پس هیچ یک از ورثه قبل از عمل به ثلث و تعیین تکلیف آن، به دلیل شریک بودن میّت و قبل از تقسیم

سهام، حقّ تصرّف بدون جلب رضایت شرکا را ندارند و ضامن تصرّف و خسارت می‌باشند، خلاصه اموال میّت بین ورثه و ثلث میّت، مشترک است و تصرّف در مال مشترک بدون رضایت بقیّه شرکا، هم حرام و هم موجب ضمان می‌باشد؛ و نماز و روزه در آن، حکم نماز و روزه در مال مشترک بدون رضایت شرکا را دارد. ۷۷/۹/۵

﴿س ۷۳۸﴾ وصیّتی شامل سه مورد بوده است. اگر وراثت، یک مورد را تقسیم کرده باشند و ثلث موصی را از دو مورد دیگر پرداخت نمایند، آیا تصرّف آنها در سهم الارثی که از یک مورد برده‌اند، جایز است یا نه؟

ج - تا وقتی که ثلث میّت، افزاز نشده باشد و اطمینان به از بین نرفتن و ضایع نشدنش نباشد، حقّ تصرّف در اموال را ندارند، چون مال مشاع است. ۸۳/۶/۱۵

﴿س ۷۳۹﴾ شخصی قبل از مردن، دختر بزرگش را وصی و شوهرش را نایب وصی قرار داده است. ثلث اموال متوقفاً چگونه باید مصرف شود؟ آیا وصی می‌تواند ثلث را در امور خیریه، از جمله در ضروریات، صرف نماید یا خیر؟

ج - اگر وصیّت به ثلث نموده است، باید طبق وصیّت عمل شود؛ و اگر وصیّت به ثلث نکرده، برداشتن اموال و صرف در خیرات، منوط به اجازه ورثه است. ۷۴/۱۱/۲۶

﴿س ۷۴۰﴾ اگر ثلث مالی را که برای فرزند خوانده وصیّت کرده‌اند، از ارثی که فرزندان اصلی می‌برند بیشتر باشد، چه حکمی دارد؟

ج - در صورتی که متوقفاً وصیّت به ثلث نموده باشد، مانعی ندارد. ۷۴/۱۰/۲۱

﴿س ۷۴۱﴾ اگر پدر و مادری فرزندی داشته باشند و فرزندی را هم به عنوان فرزند خواندگی بگیرند و ثلث را برای فرزند خوانده قرار داده باشند، آیا یک سوم دارایی که باید در تصرّف او قرار بگیرد، بعد از تقسیم ارث است یا قبل از آن؟

ج - در صورتی که وصیّت به ثلث نموده باشند، باید اول به وصیّت عمل

شود؛ و در صورت عدم وصیت به ثلث، فرزند خوانده هیچ حقی نسبت به ثلث ندارد. ۷۴/۱۰/۲۱

﴿س ۷۴۲﴾ در مورد فرزند خوانده که با وصیت، یک سوم از مال را به نام او کرده‌اند، آیا این ثلث مال از دارایی مرد است یا مرد و زن هر دو؟

ج - هرکسی نسبت به وصیت در ثلث دارایی اش، مختار و آزاد است. ۷۷/۲/۱۰

﴿س ۷۴۳﴾ بعضی از شهدا در وصیت نامه‌های خود از ثلث ماترک وصیت به انجام کمک‌هایی به جبهه‌های جنگ نموده‌اند، با توجه به اینکه موضوع مورد وصیت فعلاً منتفی گردیده است، بفرمایید به چه شکل باید عمل شود؟

ج - وجوه و اموال وصیت شده برای جبهه‌های جنگ تحمیلی، با فرض تمام شدن جنگ، به وارث تعلق ندارد، مخصوصاً اگر منتفی شدن مورد وصیت به واسطه مسامحه و صی در عمل باشد، بلکه جزو اموال متوفاست که طریق وصول و رسیدن مال به او هم منحصر در وجوه بریّه است و باید در آن راه مصرف گردد؛ لیکن اولی و احوط، صرف در امور متعلق به جنگ است، مانند صرف در رابطین و مرزداران و نیروهای رزمنده که در سرحدات، حافظ مملکت و مانع از حمله دشمن می‌باشند. ۷۰/۱۰/۲۰

﴿س ۷۴۴﴾ پدرم در سال ۱۳۶۷ فوت نمود و در آن زمان دو همسر و از هر کدام دو فرزند نانخور در منزل داشتند که تنها منبع درآمدشان، فروشگاهی است که پدرم وصیت کرده اجاره بهایش در امور خیریه صرف گردد، اینک ما اجاره بها را صرف دو خانواده و مقداری از آن را صرف در امور خیریه می‌کنیم. ضمناً فروشگاه در زمان تقسیم ارث، دو و نیم میلیون تومان ارزش داشته و مابقی ماترک متوفاً هفت و نیم میلیون تومان بوده است، آیا امرار معاش دو خانواده از اجاره بها - با اینکه پدرم آن را جزء ثلث ماترک خود قرار داده و وصیت به صرف اجاره بها در امور خیریه و نماز و روزه نموده - جایز است یا خیر؟ شایان یادآوری است که آن مرحوم کلیه امور واجب، از قبیل نماز، روزه و... را قبل از فوت انجام داده است.

ج - باید به وصیت نامه عمل شود و وصیت در مفروض سؤال، هر چند ظاهرش در دوام و همیشگی است، لیکن چون وصیت به منفعت برای ابد هم صحیح است، لذا فرقی بین مفروض سؤال و غیر آن از وصایای موقته نیست، و وصیت هر چند باید به ثلث باشد و زاید بر آن محتاج به اجازه ورثه است، لیکن در مفروض سؤال کم تر از ثلث است، چون فروشگاه کلاً با تمام منافعش که دو و نیم میلیون تومان ارزش دارد، در حدود یک چهارم ماترک متوقفاست که هفت و نیم میلیون تومان قیمت دارد، چه رسد به خود منافع که قطعاً کم تر است. ناگفته نماند که اگر معلوم باشد قصد دوام و همیشگی نداشته، بلکه می خواسته برای مدتی اجرت و منافع فروشگاه صرف در آن امور گردد، باید به حد اکثر مدت احتیاطاً عمل شود و مازاد بر آن مربوط به ورثه است و می توانند مقداری از اجاره بها را که به عنوان کمک به همسر و فرزندش می دهند، مظالم حساب نموده و احتیاطاً نسبت به آن مقدار، از مجتهد جامع الشرائط اجازه بگیرند، چون مظالم، مطلقاً علی الاحوط، محتاج به اجازه است و نسبت به نماز و روزه و بقیه موارد هم باید حسب وصیت عمل نمود و انجام عمل قبلی خودش، مسقط تکلیف در عمل به وصیت نامه نیست.

۷۵/۱۰/۲۴

﴿س ۷۴۵﴾ مرحوم پدرم به این جانب که فرزند ارشد و وصی ایشان هستم در مورد نماز و روزه خود وصیت فرموده بودند که حسب وصیت، نماز و روزه اش را به افرادی دادم تا به جای آورند، ضمناً ایشان در مورد ثلث ماترک خود وصیت کرده اند و من تا آنجا که می توانستم به وصیت عمل کرده ام. ولی اگر بخواهم تمام باقی مانده ثلث ایشان را بپردازم، باید منزل مسکونی خود را که از ایشان به ارث رسیده و حق ورثه را پرداخت کرده ام و خود در آن ساکن هستم بفروشم و این کار موجب عسر و حرج برای بنده است، بفرمایید چگونه باید عمل کنم تا در این مورد نیز، بری الذمه شوم؟

ج - باید به وصیت عمل نمود، لیکن حرج و گرفتاری و از بین رفتن خانه

مسکونی و حقوق دیگران هم باید رعایت شود و برخورد دو شریک باشد، یعنی کارهای لازم را مقدم و بقیه را به تدریج که مسامحه و بی‌مبالاتی نباشد، عمل نماید. ۷۵/۳/۲۷

﴿س ۷۴۶﴾ شخصی به ثلث - که بیست نخل خرماست - وصیت کرده است تا ثمره آن در راه خیرات صرف شود. اکنون بعد از گذشته چند سال اداره این ثلث برای ورثه، مشکل است. آیا می‌توانند ثلث را بفروشند و یکجا خرج خیرات کنند؟

ج - جایز نیست، و فروش اصل آن خلاف وصیت و تحییس است، مگر اینکه مورد وصیت، از منفعت بیفتد. ۷۶/۳/۱۳

﴿س ۷۴۷﴾ در صورتی که میت وصیت کرده باشد که نماز و روزه بدهکار است، آیا باید ثلث ماترک او را صرف نماز و روزه و سایر وصایا نمود یا خیر؟

ج - در صورت وصیت میت به استیجار، نماز و روزه، از ثلث، خارج می‌شود. ۷۵/۶/۱

دوم. وصیت به اهدای اعضای بدن

﴿س ۷۴۸﴾ ۱. آیا می‌توان وصیت کرد که پس از فوت، عضوی از او را خارج ساخته و به دیگری پیوند زنند؟ (توضیح اینکه اکنون هزاران نفر نابینا در ایران وجود دارد که با پیوند قرنیه از چشم میت، بینا خواهند شد و ممکن است در آینده نیز اعضای دیگری مورد استفاده قرار گیرد).

۲. در صورت جایز بودن مسئله فوق، آیا وجهی به عنوان دیه یا عنوان دیگر باید پرداخت گردد؟

۳. با فرض عدم وصیت میت به اهدای اعضا، آیا اولیای میت می‌توانند اجازه بدهند؟

۴. اگر فردی وصیت کند که پس از فوت، عضوی از اعضایش را به دیگری پیوند زنند، آیا اولیای میت می‌توانند به وصیت عمل نمایند؟

۵. اگر فردی به این نحو وصیت نمود و پزشک به وصیت عمل نموده، آیا اولیای

میّت می تواند علیه پزشک شکایت نمایند؟

ج ۱ - نمی توان گفت حرام است، بلکه چون برّ و احسان است مطلوب می باشد.

ج ۲ - تابع وصیّت است، یعنی اگر وصیت به مجّانی نموده، مجّانی باید باشد و اگر با پول، نمی توان مجّانی داد؛ چون خلاف وصیّت است.

ج ۳ - ظاهراً به عنوان برّ و احسان به میّت به خاطر ثواب بردن می تواند چنین اجازه ای را بدهند؛ لیکن به شرط آنکه بی احترامی به میّت مسلمان نباشد.

ج ۴ - نمی توانند، چون چنین سلطه ای نسبت به میّت ندارند.

ج ۵ - احتیاط در گرفتن اجازه از اولیای میّت است و چون جرم بودن به نظر این جانب غیر معلوم است، شکایت قابل سماع نیست. ۷۸/۸/۱۶

﴿س ۷۴۹﴾ اگر کسی وصیّت نماید که بعد از مرگ، چشم یار یه یا قلب یا سایر اعضای بدن او را خارج سازند و به افراد نیازمند پیوند بزنند، آیا چنین وصیّتی درست و نافذ است؟

ج - آری، می تواند وصیّت کند، چون وصیّت به امری است که جایز است؛ لیکن احتیاطاً ورثه هم اجازه دهند. ۷۵/۹/۱

باب سوم: شرایط موصی

﴿س ۷۵۰﴾ آیا افراد کم توان ذهنی نیز همانند دیگران می توانند بعد از بلوغ وصیّت کنند و در مورد اموال خود تصمیم بگیرند؟

ج - تصرّفات مالی و عقود و ایقاعات این افراد، تابع بلوغ و رشد، با هم می باشد. ۷۹/۲/۱۴

﴿س ۷۵۱﴾ شخصی زمین کشاورزی دارد که وقف امام حسین علیه السلام است، آیا می تواند به عنوان ثلث اموال، وصیّت کند که بعد از او برایش خرج کنند؟

ج - در مورد ملک وقفی، نمی تواند وصیت به ثلث نماید. ۷۵/۴/۲۴

باب چهارم: شرایط موصی له

﴿س ۷۵۲﴾ آیا قاتل از وصیتی که توسط مقتول به نفع او شده نیز محروم می شود؟
(قتل عمد و غیر عمد).

ج - قتل مانع از وصیت نیست، بلکه مانع از ارث است. ۷۹/۹/۱۷
﴿س ۷۵۳﴾ آیا موصی له باید در زمان وصیت حضور داشته باشد یا خیر؟

ج - وصیت برای حمل، به شرط وجودش، مانعی ندارد؛ اما برای معذور و حملی که وجود ندارد و بعدها بوجود می آید، باطل و غیر نافذ است. ۷۱/۲/۱۳

﴿س ۷۵۴﴾ پدرم از دنیا رفته و غیر از من فرزند دیگری ندارد. ایشان وصیت کرده که اگر همسرش (نامادری من) پس از مرگ او ازدواج نکند، علاوه بر یک هشتم، دو دانگ از خانه و فروشگاه های پدرم، ارث ببرد. چون همسر پدرم استناد به وصیت نامه کرد لذا طبق وصیت نامه اموال تقسیم شد. چند سال بعد از تقسیم، ایشان ازدواج کرد. در صورت فاسد بودن شرط، حکم اموال مازاد بر یک هشتم و منافع آنها در طول بیست سال گذشته چگونه است؟ آیا وی باید آن را به این جانب که تنها ورثه آن مرحوم هستم برگرداند یا خیر؟

ج - هرگاه وصیتی به عدم ازدواج زوجه و شوهر نکردن او مشروط شد، اگر زن به شرط عمل نکند، وصیت با انتفای شرط، منتفی است؛ و حتی اگر کسی که برای او وصیت شده است، اول بنا داشت بر عدم ازدواج به خاطر وصیت و رسیدن به مال و یا امر دیگری که مورد وصیت بوده است و بعد پشیمان شد، اموال را باید برگرداند و ضامن منافع نیز هست، کما اینکه ضامن خسارت هم هست؛ چون با ازدواجش عدم مالکیت او از اول و عدم تحقق وصیت نسبت به او کشف می شود، به خاطر آنکه غرض

از شرط شوهر نکردن همیشه است نه چند روز. ناگفته نماند که چنین شرطی صحیح است، چون شرط ترک عمل امر جایز است، و اگر هم گفته شود شرط فاسد است، حکم همان است که در شرط صحیح گفته شده است.

۷۵/۷/۱۵

باب پنجم: احکام وصی و ناظر

﴿س ۷۵۵﴾ طبق وصیت میّت، وصی معین شده و مدّت سه سال است کارهای میّت را انجام داده است. آیا بدون اجازه وصی، ورثه حقّ تصرّف در اموال متوفّا را دارند؟ آیا ورثه می توانند ادّعا کنند که احتیاج به وصی ندارند و خودشان در اموال میّت تصرّف کنند و به دلخواه خود مصرف کنند؟ در این صورت، آیا وصی مسئولیت شرعی ندارد؟

ج - تخلف از وصیت میّت - چه نسبت به وصی و چه نسبت به مورد وصایت - غیر جایز است، مگر نسبت به وصیت مازاد بر ثلث که نفوذش تابع نظر ورثه است؛ و صرف گفته ورثه، تغییر دهنده حکم وصیت نیست و تصرّف ورثه قبل از عمل به ثلث و تقسیم آن، حکم تصرّف در مال مشترک و مشاع را دارد که بدون رضایت همه شرکا که یکی از آنها خود متوفّا است، جایز نیست.

۷۸/۱/۱۷

﴿س ۷۵۶﴾ طبق وصیت پدرم یک قطعه زمین به عنوان ثلث، از اموال متوفّا مشخص شد و در اختیار وصی قرار گرفت و ایشان نیز مقداری از ثلث را پرداخت نموده است. در حال حاضر او قصد دارد زمین فوق را بفروشد با این توضیح بفرمایید:

۱. فروش زمین یاد شده از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

۲. آیا پس از فروش، ورثه هم از این زمین حقی می برند؟

ج ۱ - تابع نظر وصی می باشد و صحیح است.

ج ۲ - با فرض وصیت میّت به ثلث، ثلث حقّ میّت است و حسَب نظرش

باید عمل شود؛ و وراثت از حیث ورثه بودن نسبت به ثلث حقی ندارند.
 ۸۰/۳/۲۳

﴿س ۷۵۷﴾ با توجه به اینکه یکی از سه وصی ثلث اموال فوت کرده است، آیا بازماندگان وصی فوت شده می‌توانند در انجام ثلث جد خود، دخالت و یا نظارت نمایند؟

ج - وصایت، قابل انتقال به ورثه نیست؛ و ناگفته نماند که اگر موصی، سه نفر وصی را به قید استقلال وصی ننموده باشد، دو نفر وصی دیگر بدون حکم ثالث از طرف حاکم حق تصرف ندارند.^۱

﴿س ۷۵۸﴾ شخصی فرزند نداشته، بنابراین طی وصیت‌نامه‌ای که مورد قبول افراد ذی‌نفع بوده اموال خود را تقسیم کرده و کم‌تر از ثلث مالش، یعنی چهار هزار متر باغ را به عنوان خیرات برای خود معین کرده و خواهر زاده‌اش را ناظر قرار داده که درآمد باغ مذکور را پس از برداشت یک دهم آن به عنوان اجرت، بقیه را به مصرف نماز، روزه و خیرات برساند. فرد مذکور در پانزده سال گذشته چیزی از درآمد فوق را در این راه خرج نکرده و مدرکی ندارد و اخیراً اقدام به فروش قسمتی از ملک مزبور نموده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا ناظر حق فروش باغ فوق را دارد؟ (در صورتی که در متن وصیت‌نامه موارد مصرف درآمد قید شده باشد)؟
۲. اگر ناظر به وصیت عمل نکرد، آیا می‌توان او را عزل و شخصی امین که به وصیت عمل کند جایگزین او نمود.

۳. آیا بعضی افراد ذینفع می‌توانند برخلاف متن وصیت‌نامه تصمیم بگیرند؟
 ۴. چه کسی باید حق ضایع شده را مطالبه کند و طبق وصیت‌نامه به مصرف برساند؟
- ج ۱ و ۲ و ۳ - پاسخ روشن است و تصرف در مال دیگران، تابع کیفیت اذن و وصیت می‌باشد.

۱. برای توضیح بیشتر به تحریرالوسیله، ج ۲، مسئله ۴۳، کتاب الوصیه مراجعه کنید.

ج ۴ - حقوق ذوی الحقوقی که خود ذوی الحقوق توانایی و قدرت اخذ حق را - ولو از باب سالبه به انتفاء موضوع - ندارد، مطالبه کننده اش حاکم اسلامی است. ۷۷/۵/۱۴

﴿س ۷۵۹﴾ اگر شخصی وصیت نماید که پس از مرگش او را در محل خاصی، مثلاً در محل تولدش دفن نمایند، چنانچه عمل به وصیت برای وصی سختی ای نداشته باشد، تخلف وصی از وصیت چه حکمی دارد؟

ج - در فرض مزبور، تخلف از وصیت، حرام است و وصی با اجازه مقامات قانونی، حق نبش دارد. ۷۵/۵/۲۸

﴿س ۷۶۰﴾ اگر انجام وصیت توسط وصی، محتاج به عملی است که عرفاً اجرت دارد و وصی نیز قصد مجانیت نکرده باشد، در این صورت، آیا وصی می تواند اجرت المثل عمل را مطالبه نماید؟

ج - آری، می تواند مطالبه نماید، چون عمل مسلم که تبرع نباشد، دارای اجرت است. ۷۰/۴/۳

﴿س ۷۶۱﴾ اگر شخصی چند نفر را وصی خود قرار دهد، آیا آنها بعد از مرگ موصی می توانند به وصیت متوقفاً عمل نمایند؟

ج - در وصی شدن وصی، قبول او شرط نیست و به محض ایضای موصی، وصی موظف به عمل به وصیت است. آری، در حال حیات موصی، اگر وصیت را رد کردند و به موصی هم ابلاغ نمودند، عمل به آن لازم نمی باشد. ۸۴/۴/۲۰

﴿س ۷۶۲﴾ چند نفر به عنوان وصی از طرف شخصی تعیین شده اند، چنانچه یکی از آنها فوت کند، آیا بقیه آن افراد، هر کاری را انجام دهند، صحیح است؟ یا اینکه هر کدام باید عهده دار امور وصیت بشوند و هر یک کنار رفت، شخص دیگری جایگزین او می گردد؟

ج - حاکم شرع، علی الأحوط یک نفر دیگر را جایگزین می نماید. ۷۴/۱۲/۲۵

﴿س ۷۶۳﴾ بنده از طرف پدرم به عنوان وصی تعیین شدم. لذا بعد از فوت ایشان، ضمن انجام امور محوّل و ارزیابی و احتساب ماترک ایشان، جهت جلوگیری از هرگونه اشتباهی، ساختمان مسکونی و قسمتی از وسایل منزل را، به عنوان ثلث متوفاً منظور نمودم که طبق وصیت او با اجازه مجتهد وقت در هر راهی که صلاح بدانند، مصرف نمایم. اکنون بعضی از ورّاث ادّعا می‌کنند که باید همه اموال بین ورثه تقسیم شود و سپس مقدار ثلث را به دلخواه خود از هر جنسی که خواستند کنار بگذارند. آیا ورثه حقّ دخالت دارند یا نه؟

ج - در عمل نمودن وصی به وصیت، رضایت و موافقت بقیه ورثه لازم نیست و حقّ دخالت هم ندارند، و در تعیین ثلث، وصی باید رضایت بقیه ورثه را جلب نماید، چون ثلث به عنوان اشاعه و شرکت است، مگر آنکه خود موصی ثلث را معین نموده باشد. ۷۴/۷/۲۸

﴿س ۷۶۴﴾ شخصی طبق وصیت نامه، ثلث ماترک خود را به دو نفر به عنوان وصی، تملیک نموده است. یکی از اوصیا، قبل از موصی فوت نموده است. با این فرض، آیا به ورثه وصی فوت شده قبل از موصی، به موجب وصیت نامه تملیکی، حقّی تعلق خواهد گرفت؟ و آیا وصی دیگر می‌تواند به مورد وصیت به تنهایی عمل نماید یا خیر؟

ج - در وصیت تملیکیه، فوت سبب بطلان نمی‌گردد، بلکه مالی موصی به، به ورثه او می‌رسد. آری، وصی دیگر می‌تواند شخصاً به مورد وصیت عمل نماید و فوت وصی سبب بطلان وصیت نسبت به وصایت او که وصیت عهدیه است، می‌گردد؛ و وصی بودن شخص، ارث برده نمی‌شود، و مانند وکالت وکیل است؛ و اما نسبت به عمل وصی دیگر، در صورتی که هر کدام را مستقلاً وصی خود قرار داده، وصی باقی مانده می‌تواند به تنهایی به وصیت عمل نماید و وصی می‌باشد، ولی اگر مستقلاً قرار نداده است و از کلام و وصیت او استقلال هر کدام ظاهر نباشد، وصی باقی مانده نمی‌تواند

به تنهایی در مورد وصیت عمل نماید، بلکه باید حاکم شخصی را ضمّ
به او نماید. ۷۵/۸/۲۴

﴿س ۷۶۵﴾ شخصی در وصیت نامه اش چنین آورده است: «این جانب فرزندم سید محمد را وصی شرعی و قائم مقام قانونی بعد از فوت خود قرار دادم تا با نظارت دو فرزند دیگرم سید اسماعیل و سید علی به خواسته هایم به شرح زیر جامه عمل پوشانده و به وظایف وصایت اقدام نمایند...».

۱. آیا عبارت مذکور در خصوص ناظر، ظهور در نظارت استطلاعی دارد یا استصوابی؟

۲. آیا قبول ناظر، در زمان حیات موصی یا بعد از مرگ او، شرط صحّت نظارت است یا خیر؟

۳. با فرض عدم اشتراط قبول و یا در صورت قبول ناظر، آیا نظارت فقط حقّ است تا قابل بازگشت باشد یا آنکه تکلیف نیز هست تا قابل بازگشت نباشد؟

۴. یکی از دو ناظر از اعمال نظارت، خوف فتنه خانوادگی دارد و در صورت مداخله، احتمال اختلاف و نزاع می رود؛ در این صورت آیا تکلیف به نظارت هم چنان باقی است.

ج ۱ - آنچه از ظاهر عبارت فهمیده می شود، نظر استصوابی بوده و در صورت اختلاف، نیاز به محاکم شرعی را می طلبد.

ج ۲ - آری، قبول، شرط صحّت نظارت است.

ج ۳ - از جواب دوم روشن شد.

ج ۴ - در صورت خوف فتنه، تکلیفی برای ناظر نیست. ۸۱/۴/۳۱

﴿س ۷۶۶﴾ بعد از فوت شخص، آیا ورثه می توانند فردی را به عنوان وصی او انتخاب نمایند یا نظر متوفّا در زمان حیات شرط است؟

ج - چون اموال بعد از فوت متعلّق به ورثه است، می توانند فردی را به عنوان وکیل در دخل و تصرّفات قرار دهند، و وصی تنها به وسیله خود متوفّا در زمان حیاتش معلوم می گردد. ۷۰/۹/۱۲

باب ششم: وصایت بر صغار

﴿س ۷۶۷﴾ اگر ولیّ قهری صغار برای اداره امور و سرپرستی آنان، شخصی را به عنوان وصی تعیین نماید، در این صورت آیا وصی منصوب از طرف ولیّ قهری، بر صغار ولایت دارد یا خیر؟

ج - بان بود پدر و مادر و جدّ پدری (ولیّ قهری) وصایت به قیمومیت، نافذ و وصیّ قیم، ولی صغار است.
۷۸/۴/۲۹

﴿س ۷۶۸﴾ ولیّ قهری صغار، وصیت نامه ای تنظیم و شخصی را به عنوان وصی تعیین نموده است، ولی در وصیت نامه هیچ گونه اشاره ای به سرپرستی صغار توسط وصی ننموده است، تکلیف این وصی نسبت به صغار چیست؟ آیا در این صورت، بر صغار ولایت خواهد داشت؟

ج - در صورتی که وصیت نسبت به سرپرستی، مبهم باشد، ولایت وصی ثابت نمی گردد.
۷۰/۴/۳

﴿س ۷۶۹﴾ آیا شوهر می تواند همسر خود را کفیل و سرپرست فرزندانش قرار بدهد یا خیر؟

ج - می تواند.
۷۳/۱/۳۱

کتاب بیست و چهارم: ارث

باب اول: شرایط تحقق ارث

﴿س ۷۷۰﴾ پدری دارای همسر و شش فرزند (سه فرزند دختر و سه فرزند پسر) است و تنها منبع درآمد وی حمامی بوده که مورد استفاده عموم است و در آن زندگی می‌کرده، یکی از فرزندان ذکورش (فرزند چهارم) از بدو ازدواج در کنار پدر و مادر در همین ملک زندگی می‌کرده و بدون درخواست پدر در این ملک به عنوان کارگر مشغول به کار بوده و امرار معاش نموده است. دو سال قبل پدر فوت نموده و وصیت شفاهی نموده که همسرش در همین ملک زندگی کند و مخارجش در زمان حیات از درآمد این حمام اداره شود. بعد از گذشت یک سال از فوت پدر یکی از فرزندان اناث هم فوت نموده و بعد از گذشت پنج ماه از فوت این فرزند، مادر ایشان (همسر متوفاً) نیز فوت می‌کند، اکنون فرزندی که از ابتدا تاکنون در این ملک بوده، خود را صاحب همه چیز می‌داند و علاوه بر عدم پرداخت مبالغی از مخارج فوت مادر، با دیگر خواهران و برادران با تندی و خشونت برخورد می‌کند و آنان را فاقد هرگونه حقی در این ملک

می‌داند و بدون اجازه دیگر ورثه، پسرش را هم در این ملک اسکان داده و به عنوان اینکه این ملک از آن من است مبالغی را هم در این ملک هزینه می‌کند، اما ورثه دیگر (خواهران و برادران) خواستار تعیین مقدار سهم خود هستند. خواهشمند است نحوه تعیین سهم الارث وراثت را بیان فرمایید؟

ج - اموال انسان بعد از فوتش به ورثه‌اش منتقل می‌شود و در این جهت فرقی بین دختر و پسر و یا کسی که از اولاد نزد پدر کار می‌کرده و غیر او نمی‌باشد، و هر وارثی که بعد از فوت مورث خود، زنده باشد، وارث محسوب، و سهم الارث خود را می‌برد. بنابراین، اگر دختری بعد از فوت مورث فوت نمود، در ارث بردن با بقیه دختران و پسران که هنوز زنده‌اند، تفاوتی ندارد و ارث می‌برد؛ البته واضح است که سهم پسر دو برابر سهم دختر می‌باشد و هرگاه وارثی قبل از گرفتن سهم الارث فوت نماید، سهم الارث او مانند بقیه اموالش بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود و در مفروض سؤال، مادر هم یک وارث است و یک ششم از اموال او را می‌برد و با فوت مادر، سهم او مثل بقیه اموالش بین ورثه خودش تقسیم می‌شود.

۷۶/۹/۱

﴿س ۷۷۱﴾ والدینی که تنها فرزند آنها، کم توان ذهنی است یا در بین فرزندان، یکی از آنها کم توان ذهنی است، ارث به این فرزندان چگونه تعلق می‌گیرد؟

ج - در ارث فرقی بین آنها و افراد سالم نمی‌باشد.

۷۹/۲/۱۴

﴿س ۷۷۲﴾ دختری قبل از مدت حمل به دنیا آمده است. آیا از متوفاً ارث می‌برد یا

نه؟

ج - ارث می‌برد و کم بودن مدت حمل از نُه ماه، مانع از ارث دختر

۷۴/۹/۲۳

نمی‌شود.

﴿س ۷۷۳﴾ چنانچه بنا باشد از طریق اسپرم شوهر، با لقاح خارج از رحم، فرزندی به دنیا بیاید و این لقاح صورت پذیرد، ولی قبل از انعقاد نطفه، شوهر بمیرد و یا در موردی که شوهر بلافاصله پس از آمیزش، مرده و نطفه منعقد شده است، آیا از نظر عدالت،

صحیح است که طبق مبانی فقهی، این فرزند بعد از به دنیا آمدن ارث نبرد، ولی پسر عمومی او که در طبقه بعدی ارث قرار دارد، ارث ببرد؟

ج - اگر لقاح در خارج از رحم با اجازه و اراده خود شوهر بوده و می‌خواسته صاحب فرزند شود، فرزند به دنیا آمده، فرزند او محسوب می‌شود و جمیع احکام پدر و فرزندی از ارث و... بر او مترتب می‌گردد، و با زنده به دنیا آمدن فرزند، نوبت به طبقات دیگر وراثت (پسر عمو) نمی‌رسد.
۸۳/۴/۲۰

باب دوم: موانع ارث

﴿س ۷۷۴﴾ اگر یکی از ورثه به نحو تسبیب یا معاونت، در قتل مورث دخالت داشته باشد، آیا از ارث محروم می‌گردد یا خیر؟ و آیا ولایت در دم برای وی باقی است یا خیر؟
ج - هر کجا که شرکت در قتل ثابت شد، محرومیت در ارث هم وجود دارد و ولایت هم ندارد، چون نمی‌شود که قاتل، چه فردی و چه بالاشترک، بر خودش ولایت داشته باشد.
۸۳/۶/۱۵

﴿س ۷۷۵﴾ در قانون ارث آمده است که اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه اموال زن به شوهرش می‌رسد. حال اگر زنی بر اثر تهدید شوهر به مرگ و نزاع با یکدیگر مجروح شود و آثار آن بر بدن زن، قابل مشاهده باشد، به طوری که بعضی افراد بر این مطلب شهادت بدهند و در جریان این اختلافات زن خودکشی کند. نصف همه اموال او به شوهرش می‌رسد یا خیر؟

ج - ارتکاب معصیت شوهر و اذیت نمودن همسرش، گرچه موجب تعزیر است، لیکن مجوز خودکشی زن نمی‌باشد، و شوهر نیز با فرض اذیت کردن، قاتل محسوب نمی‌شود؛ و شوهر با خودکشی زن، ارث مقرر را می‌برد.
۷۶/۶/۱۳

﴿س ۷۷۶﴾ آیا ولد زنا بعد از عقد زانی و زانیه حلال‌زاده محسوب می‌شود و از

مزایای ارث نسبت به یکدیگر برخوردار می‌شوند؟

ج - اگر زنا بودن ولد ثابت شود حکم ولد زنا بر او جاری است، هر چند زانی و زانیه بعداً با یکدیگر ازدواج شرعی نمایند. آری، ولد متولد شده از زنا، از هر دوی آنها و از بقیهٔ ارحامش به وسیلهٔ آنها ارث می‌برد، چون همهٔ عناوین ارحام، بر او و آنها صادق است و مشمول ادلهٔ ارث می‌باشد و «اولی الارحام بعضهم اولی ببعض» و دلیلی بر ارث نبردنش از آنها نداریم جز ادعای اجماع نسبت به پدر و مادر که آن هم بعلاوه از اینکه در کلمات متأخرین است و واضح می‌باشد که نمی‌تواند کاشف از اقوال قدماء اصحاب که قبل از غیبت صغری و بلکه قریب به غیبت صغری بوده‌اند، باشد - چگونه چنین اجماعی کاشف است با اینکه در مثل اجماع‌های شیخ هم همین شبهه را کشف القناع دارد - احتمال استناد آنها به کفر ولد الزنا و یا اینکه عنوان ولد بر او صدق نمی‌کند و امثال اینها از اجتهادات وجود دارد و معلوم است که این‌گونه اجماع‌ها کاشف از تعبّد در مسئله و قول معصوم علیه السلام و رأی او نمی‌باشد تا حجّت و دلیل بر مذهب باشد؛ و ناگفته نماند که اخبار منع ارث در ولد الزنا، مربوط به عکس مسئله است، یعنی ارث نبردن پدر و مادر از او، نه ارث نبردن ولد الزنا از آنها.

﴿س ۷۷۷﴾ چنانچه زنی فرزندی داشته ولی فرزند از شیر مادر تغذیه نکرده باشد، آیا

خوردن یا نخوردن شیر از سینهٔ مادر، در ارث بردن از مادر دخالت دارد یا نه؟

ج - ملاک ارث بردن بین مادر و فرزند، همان رابطهٔ مادر و فرزندی می‌باشد و خوردن و نخوردن شیر دخالتی در مسئلهٔ توارث ندارد، و نخوردن شیر جزو موانع ارث نمی‌باشد.

﴿س ۷۷۸﴾ شخصی بهایی فوت می‌کند، وراثت او نیز بهایی هستند، آیا چنین وراثتی ارث می‌برند یا متوقفاً بلا وارث تلقی می‌شود؟ به عبارت دیگر، آیا توارث بین بهاییان مشروعیت دارد یا اموال متوفای بهایی در فرض عدم وجود ورثهٔ مسلم، در هر حال به

امام علیه السلام می‌رسد؟

ج - حکم بقیه کفار را دارند، و اموال در مفروض سؤال بین ورثه تقسیم

۸۰/۱۰/۸

می‌شود.

﴿س ۷۷۹﴾ زن شوهرداری با سوء استفاده از بی‌اطلاعی مردی، با توسل به خدعه و نیرنگ به عنوان زن بیوه، با وی ازدواج کرده است. اگر آنان صاحب فرزندی شوند آیا ولد الزناست؟ آیا این ولد و پدر و مادر از یکدیگر ارث می‌برند؟ همچنین فرزند به زن ملحق می‌شود یا مرد؟

ج - نسبت به مرد که مطلع نبوده زن، شوهر دارد، وطی به شبهه است، و

ولد نسبت به پدر در حکم ولد اصلی و متعلق به اوست و از یکدیگر

ارث می‌برند؛ اما نسبت به مادر که می‌دانسته شوهر دارد، در حکم

۷۹/۶/۲۰

ولد الزناست.

﴿س ۷۸۰﴾ اگر شخص مسلمانی از دنیا برود و بعضی از ورثه او کافر باشند، آیا کسانی

که کافر هستند، از فرد مسلمان، ارث می‌برند؟

ج - کافر - یعنی منکر و جاحد اصول اعتقادات با فرض علم به آنها - از

مسلم ارث نمی‌برد؛ اگر نگوییم که از غیر مسلمان بدون انکار هم

ارث نمی‌برد؛ چون همان‌طور که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «من لایحضره

الفرقیه» فرموده، ارث نبردن کافر، عقوبتی است برای کفرش و در این

جهت، فرقی بین مورث بودن مسلم و یا غیر مسلم که جاحد نباشد،

نیست. به هر حال، در ارث نبردن کافر - که انکارش و عنادش با آگاهی

به اصول عقاید است - از مسلم، جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای نبوده

و نیست و روایات متضافره مستفیضه بر آن دلالت دارد و قدر متیقن

از اجماع در مسئله است و بالجمله، «الکفر من موانع الارث کالقتل کما

علیه الاصحاب»؛ و اما غیر مسلم، یعنی توده غیر مسلمان قاصر و غافل،

به خاطر غفلتشان نمی‌توان بر آنها تکلیف کرد و مؤاخذه‌شان نمود؛

چون تکلیف غافل، نه تنها تکلیف به محال است بلکه خود، تکلیف

محال است، و یا آنکه گرچه تکلیف قانونی نسبت به آنها محال نیست و محال بودن، اختصاص به تکلیف شخصی و جزئی دارد؛ اما قطعاً معذور هستند. - کما علیه سیدنا الاستاذ الامام الخميني سلام الله عليه - و مانعیت عدم اسلامشان از ارث نسبت به مسلم، خلاف اطلاقات و عمومات ارث است و در بین حدود سی روایت که شیخ در تهذیب - که اجماع فقهی از کتب روایی اربعه است - شاید دو روایت را بتوان به نحوی شامل این گونه غیر مسلمانان دانست؛ وگرنه بقیه اخبار، یا مربوط به کفار به معنایی که گذشت می باشد و یا در مقام بیان احکام فرعی مانعیت کفر و عدم اسلام است، نه در مقام بیان اصل مانعیت، و شَمّ الحدیث، مانع از استدلال به آن دو و یا سه روایت در مقابل آن همه روایات و در مقابل علّتی که محدث متعبّد، شیخ صدوق رحمته الله در کتاب من لایحضره الفقیه ذکر فرموده می باشد؛ و اگر گفته نشود که آنها هم ناظر و مختص به غیر مسلم کافر و غیر مسلمی است که مستحق عقوبت اخروی است، لا اقل از اینکه اعتماد به آنها برای چنین فتوایی مشکل، بلکه ممنوع است، به هر حال بر فرض دلالت آنها و بلکه دلالت بقیه روایات هم بر مانعیت مطلق عدم اسلام، نمی تواند حجّت و قابل اعتماد باشد؛ چون به نظر این جانب به جهت تبعیض و ظالمانه بودن چنین قانونی، یعنی ارث نبردن غیر مسلمان از مسلمان دون العکس که ارث بردن مسلمان از غیر مسلمان باشد، این گونه روایات، به حکم مخالف با قرآن بودن باید ضرب بر جدار شود و زُخرف است. چگونه خلاف قرآن نباشد و حال آنکه در آیات فراوانی از قرآن، نهی از ظلم شده و چگونه چنین نباشد و حال آنکه قرآن می فرماید: «و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً...» و در آیه دیگر فرموده: «و ما ربک بظلام للعبيد...» و در سوره یونس، آیه ۴۴ فرموده: «ان الله لا يظلم الناس شيئاً و لكن الناس انفسهم يظلمون» و مسئله، گرچه محتاج به بحث زیادتر است؛ اما به همین مقدار اکتفا می شود و اقوی آن است که کفر عن جحد، مانع

است نه عدم اسلام.

۷۹/۴/۷

﴿س ۷۸۱﴾ اگر مردی زوجه خود را با مرد اجنبی در یک فراش، یا در حالتی که به منزله یک فراش است، مشاهده کند و هر دوی آنها را بکشد، آیا زوج از زوجه خود ارث می برد یا نه؟

ج - آنچه معروف بین فقها است و در متن شرایع هم آمده و مستند آنها را هم صاحب جواهر بیان نموده، به نظر این جانب تمام نیست، چون یکی از جوهری که به آن استناد نموده، روایاتی است که در باب امنیت مسکن و دفاع از ناموس و عورت در مقابل متجاوز و لّص آمده که اجنبی از مقام است، دوم روایتی است که فقیه بزرگوار و محقق متبّع صاحب جواهر - رضوان الله علیه - آن را مرسلأ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و فرموده و ما روی عن امیرالمؤمنین علیه السلام «فی رجل قتل رجلاً وادّعی انه رآه مع امرأته فقال علیه السلام: علیه القود إلا ان یأتیہ بینة» و به آن استناد نموده است؛ این روایت گرچه دلالتش موجه است، لیکن در کتب معتبره روایه نیامده است و احتمال دارد همان روایت سعید بن مسیب باشد که نقل به مضمون شده است و بسی جای تعجب است که صاحب جواهر از روایت سعید بن مسیب تعبیر به صحیحه نموده است با آنکه صرف نظر از اشکالات دیگر در سند، راوی از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوموسی اشعری است و هو معلوم الحال، و چگونه می توان با روایت مثل ابوموسی اشعری حکم به جواز قتل نمود! و نا تمامی بقیه مستندات با مراجعه به جواهر و حاشیه تحریرالوسیله این جانب روشن می گردد. بنابراین، در عین آنکه زوجه و مرد اجنبی هر دو گناهکار و خائن می باشند و مرتکب زنا شده اند و مستحق حد می باشند و حد آن هم حسب قواعد باب احصان، رجم است و با عدمش جلد و در رجم، خون هدر است، اما دلیلی بر هدر مطلق دم اجنبی و زوجه - گرچه هر دو محصن هم باشند - نداریم و هدر دم آنها در محکمه و به حکم حاکم است نه برای هر کس؛ مانند زانی های محصن

دیگر که فقط در محکمه مهدورالدم می‌باشند، پس بر هدر دهمشان نسبت به دیگران - ولو زوجی که حالت زناى اجنبی را ببیند - دلیلی نداریم، و حسب عموم ادله قصاص، قاتل محکوم به قصاص می‌باشد مطلقاً، ولو اینکه بتواند زناى مرد اجنبی را با زنش که دیده اثبات نماید، و روایت ابی مخلد - اگرچه برای نظر این جانب حجت نباشد - لا اقل مؤید هست، و چنین زوجی از زوجه ارث نمی‌برد، زیرا به نظر این جانب، قتلش عدوانی و به غیر حق بوده است. ۸۴/۴/۱۰

﴿س ۷۸۲﴾ در قتل خطایی و شبه عمد، آیا قاتل از مورث ارث می‌برد یا نه؟

ج - قتل خطایی محض، بلکه شبه عمد، مانع از ارث نیست. ۷۵/۸/۱۴

﴿س ۷۸۳﴾ شخصی از پدر و مادر مسلمان متولد شده ولی بعد از بلوغ، مارکیست

شده است، آیا از پدر ارث می‌برد یا نه؟

ج - اگر کافر، یعنی منکر و جاحد اصول اعتقادات با فرض علم به

آنهاست، از مسلمان ارث نمی‌برد؛ بعلاوه، اگر مرتد هم باشد، بقیه احکام

مرتد هم بر او بار می‌شود.^۱ ۷۹/۴/۱۲

﴿س ۷۸۴﴾ همسر این جانب بر اثر یک حادثه آتش سوزی غیر عمدی که به وسیله

بنده اتفاق افتاد فوت کرد. دیه او چقدر است و به چه کسانی از وارثین تعلق

می‌گیرد؟ ورثه متوفاً عبارت‌اند از مادر و چهار فرزند. آیا به بنده هم از دیه، ارث تعلق

می‌گیرد یا نه؟

ج - دیه ده هزار درهم یا هزار مثقال طلا و چیزهای دیگری است که قیمت

آن را به نقد رایج می‌توان پرداخت نمود و عین، موضوعیت ندارد، و

جانی می‌تواند قیمت یکی از اعیان را انتخاب کند که امروزه معمولاً قیمت

درهم انتخاب می‌شود و برای تفصیل بیشتر مطلب به حاشیه تحریر این

جانب در کتاب الدیات، القول فی مقادیر الدیات، مسئله ۲ مراجعه شود؛ و

شوهر از دیه در مفروض سؤال، ارث نمی‌برد، ولی از سایر اموال زن مثل

۱. برای توضیح بیشتر به ص ۳۷۲ س ۷۸۰ مراجعه کنید.

باب سوم: طبقات ارث

یکم. ارث طبقه اول

﴿س ۷۸۵﴾ چنانچه یکی از والدین وصیت کند که بعد از مرگش، به اولاد اناث (دختر) برابر اولاد ذکور (پسر) ارثیه بدهند، آیا این وصیت درست است؟

ج - اگر اضافی سهم الارث آنان از یک سوم دارایی زیادتر نباشد، باید به وصیت عمل نمایند. همچنین اگر در زمان حیات، ورثه کبیر باشند و وصیت نامه را امضا نمایند، نافذ است، چون وصیت به امر جایز است. آری، اگر وصیت به ارث باشد، یعنی شخص وصیت کند که ارث دختر برخلاف نص کتاب الله، برابر با ارث پسر باشد، اینگونه وصیتها چون خلاف شرع و خلاف کتاب الله است، نافذ نیست. ۷۵/۹/۱

﴿س ۷۸۶﴾ شخصی دارای همسر و دو دختر و یک پسر است، چنانچه فوت کند اموال او بین چه کسانی تقسیم می شود؟

ج - ارث به فرزندان زن و پدر و مادر تعلق می گیرد و همه اینها در عرض هم به قدر سهام مقدره خودشان ارث می برند. ۷۸/۱۱/۱۹

﴿س ۷۸۷﴾ شخصی سه فرزند پسر و دو فرزند دختر داشته است. پس از مرگ وی زمین هایی را که احیا کرده یا به ارث به او رسیده بود، فقط بین سه پسر تقسیم گردیده و به دختران سهمی داده نشده است. در حال حاضر همه دخترها و پسرها از دنیا رفته اند و زمین های متوفای که بین وراث ذکور وی تقسیم شده بود به فرزندان پسری رسیده، حالا پسران دو دختر از فرزندان پسرها ادعای ارث مادرشان را کرده اند. آیا آنان می توانند چنین ادعایی از فرزندان پسر را داشته باشند؟

ج - ادعای ارث مادرانشان که وارث بوده اند فی حد نفسه مانعی ندارد،

لیکن باید ارث نبردن مادرانشان و تضييع حق آنها ثابت شود تا بتوانند سهم خود را دریافت نمایند، و بالجمله حق وراثت با گذشت زمان و تغییر افراد از بین نمی‌رود.

۷۶/۵/۲۶

﴿س ۷۸۸﴾ پدری قبل از فوت، مقداری از اموال و اثاثیه ضروری زندگی خود را به پسر بزرگش می‌دهد، خرج و مخارج ازدواج او را متقبل می‌شود، و یک زندگی ساده برایش فراهم می‌کند و به او می‌گوید اموالی را که به شما دادم از ارث پدری محسوب می‌شود و شما دیگر حقی بعد از مرگ من نسبت به ترکه ندارید. آیا شرعاً این گونه اعمال جایز است؟

ج - اگر خود وارث در زمان حیاتش با پدر و مورث قرار گذاشته و ارث نبردن از اموال پدر را قبول کرده، ظاهراً بعد از مرگ پدر حقی نسبت به اموال پدر ندارد، چون خود وارث در حقیقت به عدم ارث بردن بعد از موت مورث، رضایت داده است.

۷۷/۱/۳۱

﴿س ۷۸۹﴾ پدر این جانب در زمان حیات خود به شخصی وکالت محضری داد که بین سه فرزند پسر و تنها دخترش زمین را به چهار قسمت مساوی تقسیم نماید. آن شخص زمین مذکور را به چهار قسمت تفکیک نمود و مخارج آن را سه پسر و دختر به طور مساوی پرداخت نمودند. ایشان بارها از فرزندان خود خواست که زمین را قرعه کشی نموده تا به نام آنها نماید، ولی این کار عملی نشد تا اینکه پدرم از دنیا رفت. پس از فوت پدر، یکی از برادرانم اظهار نمود چون پدر کتباً ننوشته، قانونی نیست و من سهم الارث خود را بر طبق آیه «لذاکر مثل حظ الانثیین» می‌خواهم. با توجه به اینکه مشارالیه در زمان حیات پدر، خواستار قرعه کشی بود تا سهم زمین خود را تصاحب کند و خواهر و برادران و شخص وکیل نیز شاهد بوده‌اند، لطفاً حکم کلی مسئله را بیان فرمایید.

ج - زمین به همان نحو که در زمان حیات پدر مقرر گشته ملک ورثه می‌باشد و قرعه کشی شدن یا نشدن مضرب به ملکیت و یا مثبت آن نمی‌باشد؛ چون به هر حال سخن پدر چه تملیک منجز باشد چه وصیت، لازم‌الوفاست. اما اگر منجز بوده و زمان حیات بخشیده که امر،

واضح است، و اما اگر وصیت هم بوده چون سهم اضافه‌ای که به دختر داده شده زاید بر ثلث نبوده، فلذا نافذ العمل و لازم می‌باشد و مسئله قرعه یک مسئله بعدی و جنبی است. ۸۱/۱۲/۵

﴿س ۷۹۰﴾ فردی توسط پدر خود عمداً به قتل رسیده است. وراثت متوقفاً عبارت از پدر، مادر، و دو برادر هستند. در فرض فوق، آیا دو برادر، حاجب مادر می‌شوند یا خیر؟ همچنین سهم الارث مادر چگونه و به چه مقدار تعیین می‌شود؟

ج - چون پدر، قاتل است، از ارث محروم می‌باشد و نه تنها از دیه ارث نمی‌برد، بلکه از بقیه اموال مقتول هم ارث نمی‌برد؛ بنابراین، حجب معنا ندارد، چون حاجب شدن به خاطر آن است که پدر بیشتر ببرد؛ و همه اموال مقتول اگر اولاد و همسر ندارد، ارث مادر است که در طبقه اول می‌باشد و خواهر و برادر در طبقه بعد هستند و ارث نمی‌برند. ۷۷/۲/۱۱

﴿س ۷۹۱﴾ شخصی بر اثر سانحه برق گرفتگی در یک کارخانه در خارج از کشور فوت کرده است. در این حادثه، کارفرما مقصر شناخته شده است، لذا مبلغ ۱۲/۰۶۱/۵۵۹ دلار به حساب همسر متوقفاً واریز نموده است. ورثه متوقفاً عبارت‌اند از: والدین، همسر و یک دختر. لطفاً نحوه تقسیم وجه یاد شده بین آنان را بیان فرمایید.

ج - یک هشتم از مبلغ تأدیه شده، حصه زوجه می‌باشد و الباقی آن را در نبود حاجب (یعنی «دو برادر یا چهار خواهر»، یا «یک برادر و دو خواهر پدری» برای متوقفاً) پنج سهم می‌کنند. سه سهم برای دختر و دو سهم به صورت مساوی برای پدر و مادر، و در صورت وجود حاجب، یک ششم از کل اموال سهم مادر و مابقی از کل اموال چهار سهم می‌شود؛ سه سهم آن ارث دختر و یک سهم ارث پدر می‌شود. ۸۲/۷/۱۰

﴿س ۷۹۲﴾ شخصی فوت نموده است، ورثه او عبارت‌اند از همسر و یک فرزند پسر و دختر. پس از مدتی دختر متوقفاً که ازدواج کرده و صاحب یک فرزند پسر و دو دختر بوده فوت نموده و فرزند پسر متوقفاً نیز فوت کرده است. حال نحوه تقسیم ماترک متوقفاً بین ورثه را بیان فرمایید.

ج - از اموال شخص متوفاً چون اولاد داشته، زن یک هشتم کل اموال را می‌برد و الباقی به سه قسمت تقسیم می‌شود، دو قسمت سهم پسر و یک قسمت سهم دختر می‌باشد و چون بعداً پسر فوت کرده، تمام سهم پسر به مادرش می‌رسد و پس از مرگ دختر، چون هم مادر و هم شوهر و هم فرزند دارد، یک چهارم کل ماترک او به شوهرش و یک ششم از آن به مادرش و مابقی آن بین پسر و دختر (للدکر مثل حظ الانثیین) تقسیم می‌شود. در نتیجه باقی مانده ماترک، چهار سهم می‌شود، دو سهم از پسر و دو سهم دیگر از دو دختر بالسویه می‌باشد. ۸۴/۱۱/۱۷

﴿س ۷۹۳﴾ زنی فوت کرده است. ورثه او عبارت‌اند از والدین، شوهر و یک فرزند دختر. ماترک متوفاً سه میلیون تومان مهریه و مقداری جهیزیه است. لطفاً چگونگی تقسیم آن بین ورثه را بیان فرمایید؟

ج - همه اموال متوفاً اعم از جهیزیه و غیر آنها بین شوهر و پدر و مادر و فرزند تقسیم می‌شود و همه آنها نسبت به همه اموالشان وارث می‌باشند و سهم الارث شوهر، یک چهارم و سهم الارث مادر و پدر، هر کدام یک ششم می‌باشد و باقی، سهم یک بچه است، یعنی اگر همه اموال را شش تومان فرض کنیم، پانزده ریال سهم شوهر، یک تومان سهم پدر، یک تومان سهم مادر و الباقی که بیست و پنج ریال می‌باشد به همان تنها اولاد، یعنی یک بچه‌اش داده می‌شود. ۸۰/۷/۱۰

﴿س ۷۹۴﴾ زنی سه دانگ از منزلی را مالک بوده و فوت نموده است. از آن جاکه وی دارای سه فرزند صغیر (دو پسر و یک دختر) بوده، تقسیم ارث انجام نشده است. با انجام انحصار وراثت، ورثه ایشان به ترتیب، همسر، پدر، مادر و چهار دختر و سه پسر مشخص شده‌اند، هم اکنون پدر و مادر متوفاً نیز فوت کرده‌اند. حال با توجه به فوت پدر و مادر متوفاً آیا از آن مرحومه ارث می‌برند؟ در صورتی که به پدر و مادر متوفاً ارث تعلق بگیرد، چگونه بین دو دختر و یک پسر آنان تقسیم می‌شود؟

ج - کلیه اموال متوفاً بعد از ادای دیون به شش قسمت تقسیم می‌گردد: پدر

و مادر متوقفاً هر کدام یک ششم سهم الارث خود را می‌برند؛ زوج متوقفاً یک چهارم؛ و الباقی اموال، ده قسمت می‌گردد و اولاد پسری متوقفاً دو سهم و اولاد دختری، هر کدام یک سهم به عنوان سهم الارث می‌برند. چنانچه پدر و مادر متوقفاً در حال حیات سهم الارث خود را به فرزندان متوقفاً بخشیده‌اند، سهم الارث آنها هم به فرزندان متوقفاً منتقل می‌گردد، و اگر نبخشیده‌اند و یا چیزی نگفته‌اند، سهم الارث آنها به ورثه خودشان منتقل می‌گردد، مثل بقیه اموالشان که حق ورثه خودشان می‌باشد. ۷۸/۳/۱

﴿س ۷۹۵﴾ آیا فرزند خواندگان، چون والدینشان آنان را ترک نموده و افراد دیگری آنها را به فرزندی قبول کرده‌اند، حکم ایتام را دارند یا خیر؟ با توجه به اینکه فرزند خوانده ارث نمی‌برد، اگر پدر و مادری که کودکی را به فرزند خواندگی قبول کرده‌اند، خودشان دارای فرزند باشند نیز حکم آن همین است؟ آیا پدر خوانده می‌تواند با وصیت، مقداری از دارایی خود را برای فرزند خوانده قرار دهد؟

ج - فرزند خوانده چون رَجِم نمی‌باشد، مطلقاً ارث نمی‌برد؛ لیکن هبه و بخشش در زمان حیات هبه‌کننده (فرضاً پدر خوانده) به او مانعی ندارد، و نافذ و صحیح می‌باشد و حدی هم ندارد، البته رعایت انصاف و حقوق بقیه ارحام و فرزندان مطلوب است؛ و اما نسبت به بعد از مرگ و وصیت تا حدّ ثلث نفوذ دارد، نه زیادتراً. ۷۶/۱۱/۲۴

﴿س ۷۹۶﴾ فردی صاحب پنج فرزند بوده که در زمان حیات وی سه فرزند او ازدواج کرده‌اند. پس از فوت سرپرست خانواده، فرزندان که ازدواج نکرده‌اند، آیا علاوه بر ارث، نسبت به ازدواج حقی دارند یا خیر؟

ج - تا میت وصیت نکرده باشد چیزی طلبکار نیستند و حقّ شرعی ندارند؛ مگر آنکه ورثه مایل باشند چیزی بدهند که در اختیار خودشان می‌باشد و قطعاً جایز است. ۷۸/۹/۶

﴿س ۷۹۷﴾ زنی به حمل نه ماهه ذکور باردار بوده که در اثر سانحه تصادف، هر دو فوت نموده‌اند - ابتدا حمل و پس از چند ساعت مادر - ورثه متوقفاً عبارت‌اند از همسر و

پدر این خانم. لطفاً نحوه تقسیم ماترک از جمله جهیزیه و زیورآلات، مهریه و دیه متوفاً را بیان فرمایید. آیا پدر متوفاً از دیه طفل نیز ارث می برد یا خیر؟

ج - با توجه به اینکه وارث زن باردار، منحصر به پدر و همسر است، بنابراین، نصف مهریه و دیه متوفاً (زن باردار) که در اثر تصادف فوت نموده و جهیزیه که مال زن بوده و زیورآلات - اگر محرز شود که شوهر به زن بخشیده - و غیر آنها از اموال آن زن، به شوهر می رسد، و بقیه به پدر متوفاً داده می شود؛ اما در مورد دیه حمل که قبل از مادر فوت نموده، یک سوم دیه اش ملک آن زن و از اموال و ترکه او محسوب و دو سوم به پدرش یعنی شوهر متوفاً داده می شود؛ ناگفته نماند که یک سوم دیه که به زن باردار فوت شده تعلق دارد، حکم بقیه اموال آن زن را دارد، یعنی نصف آن به شوهر و نصف باقی مانده آن به پدرش می رسد. ۷۹/۷/۲۶

﴿س ۷۹۸﴾ آیا احتساب سهم الارث پدر و مادر متوفاً از ترکه، پس از کسر سهم زوجه به عمل می آید، یا قبل از کسر ثمنیه و از تمام ماترک حساب می شود؟

ج - احتساب، قبل از کسر ثمنیه زوجه و از تمام ماترک می باشد. ۷۴/۴/۶

﴿س ۷۹۹﴾ همسر برادرم به هنگام زایمان فوت نموده است، ورثه متوفاً عبارت اند از شوهر، فرزند یک ماهه او، پدر و مادرش. لطفاً چگونگی تقسیم ماترک او از جمله مهریه، جهیزیه، وسایل شخصی - اعم از آنکه خودش خریده یا به او هدیه شده و یا شوهرش برای او خریده - سیسمونی نوزاد که توسط والدین متوفاً تهیه شده را بیان فرمایید. چنانچه بچه فوت کند، در مورد او چگونه باید تقسیم شود. همچنین در مورد هزینه و مخارج تدفین و ترحیم متوفاً، در صورتی که شوهرش تمکن مالی نداشته باشد، به عهده چه کسی خواهد بود؟

ج - همه اموال متوفاً از قبیل مهریه و جهیزیه و لوازم شخصی و غیر آنها باید بین شوهر و فرزند و پدر و مادر متوفاً تقسیم شود. سهم زوج یک چهارم از کل و سهم پدر و مادر، هر کدام یک ششم و بقیه مربوط به کودکی است که به دنیا آمده که اگر زنده ماند برای خودش و گرنه به

پدرش که وارث اوست، منتقل می‌شود. بنابراین، سه چهارم مهریه را به بقیه ورثه بدهد و یک چهارم نیز از آن زوج می‌باشد و سیسمونی ظاهراً جزو اموال خود بچه است؛ و مخارج مجلس ترحیم به عهده کسی نیست، هر کسی تبرعاً خواست انجام دهد، مانعی ندارد، لیکن قیمت کفن و اجرت دفن و غسل، به عهده زوج است و دیگری هم تبرعاً می‌تواند بپردازد. ۷۳/۱۱/۳۰

﴿س ۸۰۰﴾ اگر مادر متوقفاً از سهم الارث خویش صرف نظر نماید، سهم او به چه کسی می‌رسد؟

ج - مادر، سهم خود را به هر کسی ببخشد، مال اوست، و اگر به شخص خاصی نبخشد، بین تمام ورثه تقسیم می‌گردد. ۷۱/۸/۲

﴿س ۸۰۱﴾ یکی از شهدا در وصیت نامه‌اش نوشته است: «یک دانگ خانه‌ام برای همسر و پنج دانگ آن بین فرزندانم تقسیم شود». با عنایت به اینکه ماترک شهید، منحصر به همین خانه بوده و ورثه شهید عبارت‌اند از والدین، همسر و دو فرزند دختر و یک فرزند پسر که چند ماه پس از شهادت پدر متولد شده است، با فرض اینکه شهید از وجود فرزند سوم بی‌اطلاع بوده، و یا اطلاع و عدم اطلاع برای ورثه معلوم نیست، استدعا دارد بفرماید:

۱. آیا فرزند پسر هم جزء ورثه محسوب می‌شود؟

۲. اگر جزء ورثه است، با دخترها به طور مساوی سهیم است یا خیر؟

۳. با وجودی که والدین شهید وصیت‌نامه را به همین کیفیت قبول داشته‌اند و در نتیجه از حق خود گذشت کرده‌اند، چه مقدار از خانه به پسر و چه مقدار به دخترها و چه مقدار به همسر شهید تعلق دارد؟

ج ۱ - فرزندی که بعد از شهادت پدر به دنیا آمده مثل بقیه فرزندان، جزء ورثه است، و علم و جهل شهید و ورثه تأثیری در حکم الهی ندارد. ناگفته نماند که یک دانگ خانه - چون کم‌تر از ثلث است - وصیت شهید، در آن نافذ و حق زوجه است و زوجه، یک هشتم از عین پنج دانگ باقی مانده را نیز می‌برد.

ج ۲ و ۳ - بقیه اموال شهید، یعنی بعد از دادن یک هشتم سهمیه همسر، بین سه فرزند تقسیم می شود، و سهم پسر دو برابر دختر است. ۸۴/۱۱/۱۷

دوم. ارث طبقه دوم

﴿س ۸۰۲﴾ پدرم در سال ۷۶ فوت نمود. آیا در تقسیم ارث، عموی بنده نیز ارث می برد؟

ج - در فرض سؤال با بودن ورثه طبقه اول، ارث به طبقه دوم و سوم نمی رسد، بنابراین با بودن فرزند که از طبقه اول است، برادر پدر که از طبقه دوم است ارث نمی برد. ۷۸/۶/۱۵

﴿س ۸۰۳﴾ دو برادر یک قطعه زمین را به مساحت هشت سیر معیار محلی به نسبت مساوی خریداری می کنند. حکم میزان ارث به فرزندان دو برادر در هر یک از صور سه گانه ذیل را بیان فرمایید:

۱. ابتدا یکی از دو برادر فوت کند و بازماندگان شامل فرزندان متوفی، پدر و مادرش، برادری که با وی شریک بوده، هستند.

۲. هرگاه بعد از مدتی ابتدا مادر و سپس پدر متوفی نیز فوت کند و بازماندگان شامل فرزندان آنها (یعنی چهار خواهر و یک برادر) و فرزندان برادر اول که فوت نموده - چنانچه از ماترک پدر بزرگ خود سهم داشته باشند - هستند.

۳. هرگاه برادر دوم نیز فوت کند و بازماندگان، شامل فرزندان برادر اول (متوفی اول) و فرزندان برادر دوم (متوفی دوم) و چهار خواهر از همین دو برادر [که بنا بر فرض دوم] از پدر و مادر خود ارث برده اند، باشند، سهم الارث فرزندان برادر اول و فرزندان برادر دوم را چگونه باید حساب نمود.

ج ۱ - بازماندگان متوفی که پدر و مادر و فرزندان می باشند، پدر و مادر هر کدام، یک ششم از کل ماترک ارث می برند و مابقی بین فرزندان تقسیم می شود و هر پسر دو برابر دختر ارث می برد و برادر میت ارث نمی برد.

ج ۲ - یک چهارم از کل اموال مادر - که از جمله آنها سهم الارثش از پسر

متوفّایش می‌باشد - به شوهر داده می‌شود و بقیّه بین فرزندان متوفّاً به میزان هر پسر دو برابر دختر تقسیم می‌شود و بعد از فوت پدر، کل اموال پدر به فرزندان متوفّاً به میزان هر پسر دو برابر دختر تقسیم می‌شود؛ اما فرزندان برادر اول که پدرشان قبل از فوت پدر و مادر از دنیا رفته است، از پدر بزرگ و مادر بزرگ ارث نمی‌برند، چون نوه با بودن فرزند، وارث نیست. ج ۳ - با فرض اینکه متوفّاً فرزند دارد، خواهران او و فرزندان برادر او از ماترک او ارث نمی‌برند و کلّ ماترک میت بین فرزندان تقسیم می‌شود؛ و ناگفته نماند برای حلّ مشکل و رعایت نسبت‌های تقسیمی می‌توانید به محکمه صالحه مراجعه فرمایید. ۸۱/۶/۳۱

﴿س ۸۰۴﴾ اگر شخصی فوت کند و فرزندان برادر و خواهر وی وارث او باشند (فرزندان برادر و خواهر، چند پسر و دختر هستند)، نحوه تقسیم ارث را بیان فرمایید؟ ج - اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند، لیکن در تقسیم سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری، به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری و مادری می‌رسد، هر پسری دو برابر دختر می‌برد؛ و ناگفته نماند که فرزندان خواهر و برادر ابی با وجود فرزندان خواهر و برادر ابویی، ارث نمی‌برد. ۸۳/۶/۱۶

﴿س ۸۰۵﴾ ورثه متوفّایی عبارت‌اند از سه برادرزاده تنی و یک خواهر ناتنی که فقط از مادر با متوفّاً یکی هستند. نحوه تقسیم و وراثت چگونه است؟ ج - با بودن برادر و خواهر مادری، ارث به فرزندان برادر و خواهر - چه ابویی و چه ابی به حکم «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض»، و اقریبت خویشاوندی - نمی‌رسد؛ بنابراین، در مفروض سؤال همه اموال به خواهر مادری داده می‌شود، و به فرزندان برادر ابویی، ارث نمی‌رسد. ۷۸/۱۲/۱۹

﴿س ۸۰۶﴾ شخصی که دارای فرزند نبوده، فوت کرده است. دو خواهر وی فرضاً هاجر و جهان نیز قبل از او فوت کرده‌اند. وراثت قانونی متوفّاً عبارت‌اند از فرزندان

مرحومه هاجر که پنج پسر و چهار دختر هستند و دو فرزند پسرِ مرحومه جهان. ماترک متوفاً چگونه بین ورثات تقسیم می شود؟

ج - اموال متوفاً بین ورثه او بنا بر مفروض در سؤال که فرزندان دو خواهر می باشند، به دو قسمت مساوی تقسیم می شود؛ نصف آن به فرزندان یک خواهر، و نصف دوم به فرزندان خواهر دیگر داده می شود و زیادی فرزندان یک خواهر که در مفروض سؤال، نه نفر و کمی فرزند دیگری که در مفروض سؤال، دو نفر ذکر شده، تأثیری در سهم الارث ندارد، چون فرزند هر کسی جانشین کسی است که به وسیله او با میت ارتباط پیدا کرده و سهم الارث او را می برد، نه خودش که سهم بی واسطه ندارد؛ ناگفته نماند که فرزندان هر خواهر ارث را پسر بر و دختر بر یعنی: (للذکر مثل حظ الأنثیین) بین خودشان تقسیم می نمایند، که در نتیجه نصف سهم الارث که به ورثه مرحومه جهان رسیده که دو پسر باشند بالسویه تقسیم، و نصف دیگر از اموال متوفاً که به فرزندان مرحومه هاجر رسیده به چهارده قسمت تقسیم می کنند، هر پسر دو سهم، و هر دختری یک سهم از چهارده سهم را ارث می برد، و در ضمن باید توجه داشت که تقسیم بالمناصفه مربوط به جایی است که دو خواهر فوت شده، هر دو ابوی یا امی باشند، و اما اگر از جهت امی بودن یا ابوی بودن و یا ابی بودن با هم مختلف باشند، محتاج به تفصیل است که در رساله عملیه بیان شده است. ۸۳/۶/۱۶

﴿س ۸۰۷﴾ شخصی فوت کرده است و وارثش دو عمو و جدّه مادری هستند. ارث متوفاً به کدام یک از وارثین می رسد؟

ج - ارث به جدّه مادری می رسد و عموها سهمی نمی برند. ۷۴/۵/۲۵

﴿س ۸۰۸﴾ شخصی فوت کرده است و دو برادر و یک خواهر ابوی داشته که در قید حیات نیستند. لطفاً نحوه تقسیم اموال متوفاً را با توجه به اینکه ورثه متوفاً فرزندان دو برادر و یک خواهر ابوی می باشند، بیان فرمایید.

ج - اموال میت پنج قسمت می شود. دو قسمت از آن به وارثان و فرزندان

یک برادر متوفاً و دو قسمت از آن به فرزندان و وارثان برادر دیگر و یک سهم از پنج سهم به فرزندان خواهر متوفاً و فرزندان هر سهم الارث را حسب «لذکر مثل حظ الانثیین»، یعنی پسر دو برابر دختر تقسیم می‌نمایند. ۷۵/۶/۲

سوم. ارث طبقه سوم

﴿س ۸۰۹﴾ ورثه متوفاً عبارت‌اند از شوهر، عمهٔ ابی و دایی ابوینی. نحوهٔ تقسیم ماترک و سهم وراثت را بیان فرمایید.

ج - در مفروض سؤال، نصف اموال ارث شوهر است؛ چون زن، فرزند ندارد، و بقیهٔ اموال سه قسمت می‌شود، دو سوم را عمهٔ ابی که متقرب به پدر است، و یک سوم را دایی ابوینی که متقرب به مادر است می‌برد، و با وجود دایی ابوینی، عمهٔ ابی ارث می‌برد و منع ابوینی نسبت به ابی در بارهٔ عموها و عمه‌ها و یا دایی‌ها و خاله‌هاست؛ اما در مفروض سؤال که یکی از ورثه مربوط به پدر می‌ت است و یکی دیگر از ورثه مربوط به مادر می‌ت ابوینی است، مانع از ارث یکدیگر نمی‌شوند. ۷۸/۱۰/۱۱

﴿س ۸۱۰﴾ شخصی فوت کرده است، ورثه او عبارت‌اند از عمو، عمه، خاله و دایی. وراثت بدون حضور دایی متوفاً اموال را تقسیم کرده‌اند و ایشان نسبت به تقسیم ارث اعتراض دارد. آیا تقسیم ارث بدون حضور وی صحیح است و آنها می‌توانند اموال را تقسیم نمایند؟ ضمناً سهم ارث دایی نسبت به بقیهٔ وراثت چقدر است و چه نسبتی دارد؟

ج - تقسیم ارث که مال مشترک بین ورثه می‌باشد، باید با موافقت همهٔ وراثت انجام گیرد، و چنانچه وراثت، شخص دایی، خاله، عمو و عمه باشند، یک سوم مال از آن دایی و خاله که به جای مادر می‌باشند بالسویه باید بین آنها تقسیم شود و دو سوم مال از آن عمه و عمو که به جای پدر می‌ت هستند می‌باشد و سهم عمو دو برابر سهم عمه است؛ و ناگفته نماند که اگر عمو و عمه ابوینی باشند، مانع از ارث عمو و عمه ابی هستند و همین‌طور در دایی و خاله. ۸۳/۶/۱۶

چهارم. ارث زوجین

﴿س ۸۱۱﴾ موارد ارث بردن زوجه از زوج را بیان فرمایید.

ج - اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، یک چهارم همه مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن زن یا زن دیگر اولاد داشته باشد، یک هشتم همه مال را زن، و بقیه را ورثه دیگر می‌برند؛ و فرقی بین اموال منقول و غیر منقول از این جهت نمی‌باشد. ۸۴/۱۱/۱۷

تذکر و توضیح: از سؤال ۸۱۲ تا سؤال ۸۳۷ جواب‌ها طبق مبنای سابق حضرت آیت‌الله العظمی صانعی (مدّ ظلّه العالی) می‌باشد و طبق مبنای اخیر معظم له در تاریخ ۸۴/۱۱/۱۷ چنان که در سؤال ۸۱۱ گذشت، زن از عین تمام اموال شوهر ارث می‌برد و مسائل مذکور بنابراین مبنا محلی ندارد، لکن چون بر مبنای کسی که قائل به قیمت است، مفید می‌باشد به علاوه که برای خوانندگان هم فایده علمی دارد، بدون تغییر آمده است.

﴿س ۸۱۲﴾ شخصی فوت نموده است، ورثه او عبارت‌اند از همسر، برادر و خواهر ابی. ماترک متوقفاً سه باب مغازه است. با توجه به اینکه فرض زوجه ربع اعیانی است؛ آیا شامل منافع این مغازها (مال الاجاره) می‌شود یا خیر؟ همچنین با در نظر گرفتن اینکه در هیچ سند و مدرکی قید سرقفلی نشده، آیا فرض زوجه از اعیان غیر منقول شامل حق سرقفلی هم می‌شود یا خیر؟

ج - زوجه از سرقفلی و حق الاختصاص ارث می‌برد، و آنچه که معروف است ممنوعیت زن نسبت به ارث از زمین است فقط، اما به نظر این جانب از قیمت زمین هم ارث می‌برد. ۷۹/۸/۲۷

﴿س ۸۱۳﴾ دارایی شخصی عبارت از قنات و تلمبه آب است. پس از فوت وی، ارثیه‌اش چگونه بین دو همسر تقسیم می‌شود؟

ج - اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، یک چهارم مال، و اگر اولاد داشته باشد، یک هشتم مال به طور مساوی بین

زن‌های دائمی او قسمت می‌شود؛ لیکن مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد، و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است؛ و به نظر این جانب زن از همه اموال شوهر کما فرض الله ارث می‌برد، لیکن از منقول از عین آن و از غیر منقول از قیمت آن می‌برد. ۷۷/۵/۲۹

﴿س ۸۱۴﴾ شخصی فوت کرده و از طبقه اول، وارثی ندارد و وارث وی دو همسر است با تعدادی برادر و خواهر. نحوه تقسیم ارث بین همسران وی را بیان فرماید.

ج - اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، یک چهارم اموال او بین همسر یا همسرانش تقسیم می‌شود و بقیه بین ورثه دیگر تقسیم می‌شود و سهم زوجه همان یک چهارم است - با فرض نبودن اولاد - چه واحد و چه متعدّد؛ و به نظر این جانب زن از همه اموال منقول ارث می‌برد، ولی از عین زمین و دیگر املاک غیر منقول ارث نمی‌برد؛ اما از قیمت هوایی مانند ساختمان و درخت ارث می‌برد، همچنین بعید نیست که زن از قیمت زمین نیز ارث ببرد. البته احتیاط کردن به مصالحه در خصوص زمین خانه و بالاخص نسبت به زنی که از شوهر خود صاحب فرزند نباشد، کاری مطلوب و نوعی عمل به فتوای فقهای شیعه خواهد بود. ۷۶/۱/۲۲

﴿س ۸۱۵﴾ شخصی فوت نموده و ورثه طبقه اول ندارد. تنها همسرش که بدون فرزند است و وارث طبقه دوم، یک خواهرزاده و دو برادرزاده است. ماترک متوفّا عبارت‌اند از آب رودخانه، زمین کشاورزی، باغ و ساختمان. سهم الارث همسر متوفّا چگونه و به چه مقدار تعیین می‌شود؟

ج - زوجه از تمام اموال زوج ارث می‌برد؛ لیکن از منقولات از عین آنها و از غیر منقولات از قیمت آنها، و زمین و حقّ آب رودخانه، جزء غیر منقولات است که از قیمت آنها ارث می‌برد، هر چند احتیاط به مصالحه نسبت به غیر منقول، مطلوب و مطابق با احتیاط مستحبی می‌باشد. ۷۶/۲/۲۶

﴿س ۸۱۶﴾ اگر مردی که صاحب همسر و فرزند است و مجدداً با زنی دیگر ازدواج

کند و نخواهد کسی مطلع شود، در مورد ارث آیا می‌توانند با یکدیگر قرار بگذارند که از همدیگر ارث نبرند؟ در غیر این صورت آیا می‌توانند وصیت کنند که فلان آقا یا فلان خانم، این مبلغ را از من طلب دارد که به جای ارث او محسوب شود؟

ج - در عقد موقت ارث نمی‌برند و در عقد دائم هم می‌توانند شرط عدم ارث کنند و وصیت هم مانعی ندارد؛ چون به حسب واقع درست است، هر چند از نظر عبارت نادرست می‌باشد. ۷۷/۵/۱۱

﴿س ۸۱۷﴾ شخصی فوت کرده است. سه ماه قبل از فوت، همسری اختیار نموده که عقد ازدواج موقت آنها به ثبت رسمی رسیده است؛ ولی هیچ‌گونه تصرّفی صورت نگرفته است. گواهی انحصار وراثت، ورثه متوفّا را مادر و همسرش می‌داند. در این صورت بفرمایید دیه و ماترک ایشان چگونه بین وراثت تقسیم می‌شود؟ همچنین مهریه همسرشان چگونه پرداخت شود؟

ج - یک چهارم از اموال و دیه برای همسرش و بقیه برای مادر است، و راجع به مهریه هم به نظر این جانب، در صورتی که زوج، قبل از دخول از دنیا برود، زوجه کلّ مهریه را طلبکار و مُحق می‌باشد که قبل از تقسیم اموال به زوجه پرداخت می‌گردد. ۷۹/۱۲/۸

﴿س ۸۱۸﴾ اگر زنی فوت کند و مقداری ملک (آب چشمه و زمین دیم) از او به ارث بماند؛ نحوه تقسیم بین شوهر و فرزندان متوفّا به چه صورت خواهد بود؟

ج - اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او، بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر، اولاد داشته باشد، یک چهارم همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند. ۷۸/۸/۱۴

﴿س ۸۱۹﴾ بر طبق ماده ۹۴۴ قانون مدنی مستنبط از فقه شیعه، زوجه از اموال منقول و از ابنیه و اشجار - که قیمت آن ارزش چوب آن است - ارث می‌برد. حال چنانچه پس از فوت مورث، اشجار از روی خاک بریده شود و سهم زوجه در صورت داشتن اولاد، به یک هشتم پرداخت گردد، سپس جوانه‌ها از ریشه زیر خاک رویده و رشد نماید، آیا مجدداً زوجه از جوانه‌های جدید ارث می‌برد، یا فقط از اشجار به هنگام فوت به میزان مذکور؟

ج - بر طبق مبانی فقهی که قانون مدنی هم به استناد آن نوشته شده، جوانه‌های جدید بعد از فوت مورث که در سؤال آمده، مربوط به وارث‌های زمین است و زن از قیمت آنها چیزی نمی‌برد؛ اما به نظر این جانب - که زن از قیمت زمین هم ارث می‌برد - تا سهم زن داده نشده، از قیمت زمین و متعلقات آن، که جوانه‌ها هم جزء آن است، زن ارث می‌برد. ۷۸/۸/۲۰

﴿س ۸۲۰﴾ در طلاق رجعی است که اگر زنی در طول یک سال بعد از طلاق، شوهر نکند و شوهرش نیز به همان بیماری زمان طلاق فوت کند، از شوهر ارث می‌برد. فلسفه این حکم در بحث ارث چیست؟

ج - چون شخص بیمار که به واسطه همان مرض فوت کرده و همسر خود را در همان بیماری طلاق داده، گویای این است که وی به قصد اضرار و محروم کردن همسرش از ارث، وی را طلاق داده است؛ لذا اسلام برای جلوگیری از این گونه اضرارها، در بحث ارث آن حکم را وضع نموده است. ۷۸/۱۰/۱۵

﴿س ۸۲۱﴾ در باب ارث، مشهور این است که زوجه از اموال شوهرش، از غیر منقول و از زمین ارث نمی‌برد، نظر حضرت عالی چیست؟

ج - زن از زمین و غیر منقول‌های دیگر از عین آنها ارث نمی‌برد و از قیمت هوایی مانند ساختمان و درخت، ارث می‌برد؛ و اما ارث بردن زن از قیمت زمین، مطلقاً، مانند هوایی بعید نیست، بلکه خالی از وجه و قوت نیست، هر چند احتیاط به مصالحه در خصوص زمین مخصوصاً زمین خانه و بالأخص نسبت به زنی که صاحب فرزند از زوج مورث نباشد، مطلوب و نوعی عمل به فتوای معروف بین فقهای شیعه است. ۷۶/۳/۲۰

﴿س ۸۲۲﴾ اگر مردی فوت کند و تنها وارثش همسرش باشد، چه مقدار از ماترک متوقفاً به وی می‌رسد؟

ج - در صورتی که زوج، وارث دیگری غیر از زوجه نداشته باشد، کل

ماترکش به همسرش می‌رسد و این عمل، مطابق با احتیاط، بلکه خالی از قوت هم نیست.

۷۶/۲/۶

﴿س ۸۲۳﴾ مادری در زمان حیات خود مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد و دو تخته قالیچه دستبافت را به یکی از فرزندانش بخشیده است؛ ولی آنها را به دست وی نداده بلکه در منزل از آن نگهداری کرده است. اکنون پس از فوت این مادر آیا وجه نقد و دو تخته قالیچه یاد شده متعلق به این فرزند است یا اینکه ارث محسوب می‌شود و به همه وراثت تعلق دارد؟

ج - اگر به قبض فرزند نداده، هبه صحیح نبوده و اموال هبه شده ارث می‌باشد؛ و اگر به قبض او داده و یا خودش نیابتاً یا مصلحتاً له قبض کرده و برایش کنار گذاشته است، هبه صحیح است و ارث برده نمی‌شود؛ و با شک در قبض نیز هبه محقق نشده و حکم عدم قبض را دارد. ۸۱/۱/۱۷

﴿س ۸۲۴﴾ شخصی فوت نموده است. ورثه ادعا می‌کنند که زوجه آن مرد، متعه بوده است؛ لیکن زوجه انکار می‌کند و می‌گوید دایمه است و در این مورد سند نکاح یا شهود هم وجود ندارد، تکلیف چیست؟

ج - باب، باب تداعی است؛ چون هر کدام مدعی حقیقت جداگانه‌ای هستند نه این که یکی مدعی و دیگر نافی، و قواعد باب تداعی در باره آنها اجرا می‌شود. ۸۳/۶/۱۶

﴿س ۸۲۵﴾ چنانچه زوج قبل از دخول فوت نماید، آیا زوجه‌اش از او ارث می‌برد یا خیر؟ چه مقدار؟

ج - چنانچه به عقد دائم باشد، ارث می‌برد؛ و از نظر مقدار، فرقی بین مدخوله و غیر مدخوله نیست. ۷۰/۴/۳

﴿س ۸۲۶﴾ شخصی در حال بیماری منجر به فوت، همسری اختیار می‌کند، ولی دخول نکرده و از دنیا رفته است. آیا این زن ارث می‌برد یا خیر؟

ج - به نظر این جانب دخول بماهو، شرطیت ندارد، و آنچه در نکاح مریض شرط است عدم قصد اضرار به ورثه است که شرطیت آن

اختصاص به عقد نکاح، چه رسد نکاح مریض ندارد، چون هر عقدی که به قصد ضرر زدن به غیر باشد به حکم لاضرر، محکوم به بطلان است، و ذکر دخول در روایات هم به عنوان بیان اماره بر قصد ازدواج و عدم قصد اضرار است، پس اگر بر قصد ازدواج اماره دیگری قائم شود، حکم به صحّت ازدواج و ارث بردن زن می شود، هر چند دخول حاصل نشود، کما اینکه اگر معلوم شود که دخول، کاشفیت نداشته و به عنوان حيله بوده بی اثر است و عقد به خاطر قصد اضرار، باطل می باشد؛ و ناگفته نماند که آنچه در روایات و بلکه فتاوی فقها آمده، امری برخلاف قواعد نبوده و نیست. ۷۹/۴/۱۳

﴿س ۸۲۷﴾ مردی فوت کرده و کشت او هنوز ثمر نداده است، سهم همسر وی چگونه باید داده شود؟ متوفّا دارای فرزندان صغیر و کبیر است و چنانچه صبر کنند تا محصول برداشت شود، سهم همسر متوفّا را چگونه باید داد؟ آیا در این صورت به فرزندان صغیر ظلم و اجحاف نشده؟ و چنانچه در حقّ آنان اجحاف می شود و راه دیگری هم نباشد - در آن منطقه محصول سبز را قیمت نمی کنند - چه باید کرد؟

ج - زرع موجود در زمین، یک هشتم حقّ همسر است که از عین آن ارث می برد، و چنانچه ورثه و ولیّ صغار اجازه دهند زرع در زمین بماند تا به ثمر برسد، زن یک هشتم آن را مالک است، لیکن اجرت زمین را باید به ولیّ صغار بدهد؛ و اگر ولیّ صغار و ورثه اجازه ندهند زرع در زمین بماند، زن قیمت یک هشتم روز فوت را طلبکار است. ۸۳/۷/۱۵

﴿س ۸۲۸﴾ تقسیم ماترک میّتی مدتی به طول انجامیده است. حال زوجه، خواهان یک هشتم سهم خود از عین، بهره و ثمره و مال الاجاره مدتی که ترکه تقسیم نگردیده، شده است. نسبت به این درخواست همسر، چه اقدامی باید صورت گیرد؟

ج - گرچه زن از قیمت اشجار و ثوابت در زمین ارث می برد، نه از عین، لیکن تعلق حقّ زوجه به قیمت، به جهت تعلق حقّ او به خود عین است، بالاصالة، لیکن به جهت تعبد و جهات دیگر منتقل به قیمت شده است، بنابراین زوجه از کل نمائات و ثمره و بهره و مال الاجاره و غیره تا زمان

۸۴/۴/۱۰

تقسیم، ارث می برد.

﴿س ۸۲۹﴾ آیا تا زمانی که تکلیف ارث روشن نشده است، زوجه متوفا از محصول یا

قیمت محصول درختان باغ سهم می برد؟

ج - گرچه گفته شده است که از محصول موجود در زمان فوت مورث

ارث می برد نه از محصول های بعدی، لیکن به نظر اخیر این جانب، از کل

آنها ارث می برد. ۸۳/۱۲/۱

﴿س ۸۳۰﴾ چنانچه ورثه میّتی در نظر داشته باشند ثمنیه زوجه را از عین ماترک

تحویل دهند، آیا زوجه مکلف به پذیرش آن می باشد یا مخیر است که آن را قبول نموده

و یا قیمت آن را مطالبه نماید؟

ج - اگر ثمنیه مانند ابنیه و اشجار است، می تواند قبول نکند و قیمت را

مطالبه نماید، اما نسبت به منقول، چون از عین آنها ارث می برد، مکلف به

قبول است. ۷۱/۲/۱۳

﴿س ۸۳۱﴾ آیا آب، اعم از آب لوله کشی شهری، آب قنات و آب تلمبه، منقول است

یا غیر منقول؟ و آیا زوجه از آن سهم دارد؟

ج - آنچه از آب قنات در حال وفات مورث موجود بوده، در حکم منقول

است و از آن ارث می برد، اما آنچه بعداً از زمین جاری می شود، تابع خود

زمین است. ۷۰/۷/۲

﴿س ۸۳۲﴾ آیا زوجه از آب، برق، تلفن، پروانه کسب، پروانه چاه آب و پروانه واحد

تولیدی، در صورت اعتبار پس از فوت، یک هشتم ارث می برد؟

ج - آب و برق، مال شخصی نیست، لذا قابل توزّث هم نیست، لیکن از

قیمت امتیاز آب و برق و از پروانه ها و نیز وسایل موجود مورد استفاده، هر

یک سهم می برند. ۷۰/۷/۲

﴿س ۸۳۳﴾ برای پرداخت و تحویل سهم الارث زوجه از اشجار، آیا اشجار به قیمت

زنده که در جای خود باقی است، تقویم می شود یا قطع شده آن تقویم می گردد؟

ج - به قیمت زنده که در جای خود باقی است، باید پرداخت شود. ۷۵/۴/۳

﴿س ۸۳۴﴾ برای تعیین و پرداخت سهم الارث زوجه از اموال غیر منقول، قیمت روز فوت متوفاً در نظر گرفته شود یا روز تقسیم ماترک؟

۷۵/۴/۳

ج - قیمت روز تقسیم.

﴿س ۸۳۵﴾ شخصی که فاقد فرزند است فوت نموده و از جمله ورثه او زوجه است. ماترک او یک خانه مسکونی است که ورثه بدون پرداخت ثمنیه، آن را تخریب و به فروشگاه تبدیل می نمایند و بر اثر این کار، قیمت آن افزایش فوق العاده ای می یابد. اینک همسر متوفاً خواهان سهم الارث خویش است، آیا قیمت ثمنیه اعیانی در هنگام فوت باید در نظر گرفته شود یا هنگام ادا؟ و آیا زوجه از قیمت سرقفی فروشگاه فعلی ارث می برد یا از ساختمان تخریب شده؟

ج - سهم زوجه، یک چهارم قیمت خانه هنگام فوت است، لیکن با فرض بقای آن تا زمان ادا، یعنی هر زمان که خواستند سهم الارث را بردارند، قیمت همان زمان حساب می شود، و اگر تخریب شده، فرض می شود که اگر تا الان بود چه مقدار قیمت داشت، و بدیهی است که خانه مسکونی که قابلیت تجاری شدن را دارد، قیمتش با خانه غیر قابل تجاری فرق می کند؛ و زن نسبت به مصالح مصرف شده و تغییر بنا و سرقفی فعلی حقی ندارد. ۷۲/۱/۲۹

﴿س ۸۳۶﴾ طریقه تقویم در ثمنیه اعیانی باغ چگونه است؟ آیا در این تقویم، درختان به عنوان شجر مثمر محسوب می شوند یا درختان خشک و بدون حاصل؟ اگر درختان بدون حاصل معنی پیدا می کند، در تقویم، تفاوت بین درخت خشک و بی حاصل (اصطلاحاً نر) و انواع درخت مثمر، چون بادام، پسته و... که کارشناس بر اساس آن، درخت را قیمت نماید، چیست؟

ج - به طور کلی از اشجار به چهار نحو می توان استفاده کرد:

۱. به عنوان چوب خشک که برای نجاری و... از آن استفاده می شود؛
۲. به نحو درخت زنده، لیکن باید اجاره زمین پرداخت شود، چرا که زمین مال دیگران است؛
۳. به صورت درخت زنده، مثل شمعدانی ها که در گل فروشی ها فروخته و

عرضه می‌شوند؛

۴. به عنوان درخت زنده، با حفظ شرایط و جهات ارزشی آن که در زمین مجّاناً باقی می‌ماند؛ و میزان در تقویم برای پرداخت سهم زوجه، طریق چهارم است، وگرنه اگر درختی بی‌فایده شد، باید کنده شود؛ چون درخت خشک محسوب می‌گردد. ۷۰/۷/۲

﴿س ۸۳۷﴾ زنی از اوایل ازدواج با شوهرش کار کرده و اموالی را به دست آورده‌اند. حال شوهر او بدون وصیت فوت کرده است. آیا زن فقط سهم الارث خود را می‌برد؛ یا با توجه به اینکه در تهیّه اموال از راه خیاطی و قالی‌بافی به شوهر خود کمک کرده است از اموال شوهر به او تعلق می‌گیرد؟

ج - اگر محرز شود که زن، کمک‌های خود را به زوج هبه نموده و اعمالش را تبرّعاً انجام داده، چیزی از اموال ماترک شوهر، غیر از سهم الارث نمی‌برد؛ وگرنه مستحقّ اجرت‌المثل اعمال و کارهایش، و طلبکار چیزی است که به شوهر قرض داده و کمک نموده است؛ و ناگفته نماند که بعید نیست تعارف زندگی بر غفلت از مجّانیت و کمک بلاعوض به شوهر و تبرّع از اخذ عوض است و غفلت، مسقط اجرت نیست؛ چون به هر حال، اصل حرمت عمل زوجه و لزوم برائت ذمه زوج متوقفاً از ادای عوض نسبت به اموال و کمک‌ها، متبع است تا خلافش ثابت شود؛ مانند همه اعمالی که افراد برای یکدیگر انجام می‌دهند، چون اصل بر حرمت عمل است. ۷۸/۷/۲۵

باب چهارم: اجزاء ترکه

﴿س ۸۳۸﴾ آیا پس از فروش ثلث میّت، وراثت هم از این ثلث حق می‌برند؟

ج - با فرض وصیت میّت نسبت به ثلث، ثلث، حقّ میّت است و حسب نظرش باید عمل شود؛ و اما اگر وصیت ننموده باشد، همه اموال حقّ ورثه است. ۷۷/۱۱/۲۴

﴿س ۸۳۹﴾ اگر یک اثر علمی و هنری در جریان برگزاری مسابقات علمی - ادبی، مشمول دریافت جایزه گردد و مؤلف آن فوت نموده یا در دسترس نباشد، این جایزه به چه کسی تعلق دارد؟

ج - کسی که جایزه به او تعلق گرفته، برای رسیدن جایزه به او، باید به وارثش تحویل داده شود، همانند نذر برای اشخاص؛ و اگر در دسترس نباشد، با صدقه دادن از طرف او که ثوابش را می‌برد، برای رسیدن جایزه نیز کفایت می‌کند.
۷۶/۹/۱۳

﴿س ۸۴۰﴾ پدر این جانب در سفر حج فوت کرده است و از آن جا که حجاج در طول سفر به مکه معظمه بیمه هستند، پس از پیگیری‌های لازم، موفق به دریافت حق بیمه شده‌ایم، که پس از وصول، به حساب برادر بزرگمان واریز نموده و ایشان تمام وجوه دریافت شده را بابت بدهی و مخارج هزینه کرده و باقی مانده آن را مقداری برنج خریداری کرده و فقط بین فرزندان تقسیم کرده است. شایان توجه اینکه از زمان فوت ایشان تاکنون هیچ‌گونه وجهی به همسر متوفاً پرداخت نشده است، و حتی در مقابل هدایایی که در جریان سفر آن مرحوم به بیت‌الله الحرام برای او هدیه آورده بودند، توسط همسر ایشان سوغات تهیه و به افراد اهدا شده است. لطفاً حکم کلی در رابطه با وراثت را بیان فرمایید.

ج - در صورتی که حسب قانون بیمه پولی که پرداخت می‌شود ملک متوفاً محسوب شود، با بقیه اموال متوفاً اعم از هدیه و غیر آن فرقی ندارد، و دیون میت بر فرض ثبوت، قبل از تقسیم از اصل ماترک پرداخت می‌گردد؛ اما اگر متوفاً در زمان حیات با شرکت بیمه قراردادی منعقد نموده که در آن سهم هر کدام از ورثه را تعیین کرده، به وصیت برمی‌گردد که نسبت به آن احکام وصیت بار می‌شود؛ و آنچه بعضی ورثه اعم از همسر یا فرزندان بدون اذن بقیه وراثت برای میت به عنوان عزاداری یا سوغات به هدیه دهندگان قبل از سفر حج خرج نمایند، اگر ورثه به آن راضی نباشند، از سهم الارث خودشان کسر می‌شود، و از اموال میت بابت مخارجی که بدون اذن قبلی و رضایت بعدی خرج می‌گردد به عهده ورثه

و میّت نمی‌باشد؛ و زوجه متوقفاً در زمان عدّه به غیر از سهم‌الارثش مستحقّ نفقه نیز می‌باشد؛ لیکن آنچه را که همسر به عنوان جهیزیه یا سهم‌الارث از پدر و یا اموال شخصی که در تملک دارد، مربوط به خودش است و جزو اموال میّت محسوب نمی‌گردد. ۷۹/۳/۱۶

﴿س ۸۴۱﴾ آیا حقّ قصاص یا دیه‌ای که اولیای دم اخذ می‌کنند ارث می‌باشد، یا اینکه حق و مال غیر ارث برای آنها است؟

ج - زوج و زوجه حقّ قصاص ندارند، اما دیه حتی در قتل عمد ارث است و همه افرادی که بقیّه اموال را ارث می‌برند از دیه هم ارث می‌برند، مگر برادر و خواهر مادری. ۸۳/۶/۱۶

﴿س ۸۴۲﴾ در خانواده‌ای یکی از فرزندان یک تخته فرش را برای حفظ آبروی خانواده‌اش، خریداری نموده است. پس از فوت والدین، فرش مزبور از نظر شرعی آیا جزو ترکه محسوب می‌شود یا متعلّق به خریدار است؟

ج - اگر فرزند، فرش را به پدر و مادر بخشیده و هبه نموده باشد، جزء ماترک میّت محسوب می‌شود؛ اما اگر به صورت امانت برای حفظ آبرو و شئون آنها گذاشته، به ملک فرزند باقی است و جزو ماترک نمی‌باشد؛ و اگر وی نمی‌داند با چه قصد و نیّتی تهیه کرده است، به حکم استصحاب، مالکیت آن به ملکیت فرزند باقی است. ۷۷/۶/۱۵

﴿س ۸۴۳﴾ هرگاه مهریه زنی غیر از وجه نقد سفر حج، تعلیم کتابت و تعلیم قرآن مجید باشد و او قبل از سفر یا تعلیم فوت کند، آیا این حقوق به ورثه منتقل می‌شود و قابل مطالبه می‌باشد؟ در صورت انتقال به ورثه نحوه استیفای آن چگونه است؟ آیا بین تقبّل هزینه سفر حج یا تعلیم و یا اقدام از طرف او فرقی هست یا نه؟

ج - ورثه زوجه، طلبکار اجرت المثل اعمالی مثل تعلیم، و متعارف از هزینه حج در مثل سفر حج می‌باشند، و فرقی بین موارد مذکوره در سؤال نیست که هزینه را قول داده باشد یا خود اقدام نماید، و هزینه هم بین ورثه تقسیم می‌شود و مثل بقیّه اموال زوجه است. ۷۸/۲/۲۴

﴿س ۸۴۴﴾ شخصی قبل از شهادت در اداره زمین شهری ثبت نام نموده و قطعه ملکی از زمین های موات که در اختیار آن اداره بوده، به قید قرعه در مورخه ۶۵/۳/۸ به نام ایشان در آمده ولی در تاریخ ۶۵/۵/۲۵ وی به شهادت رسیده است. پدر بزرگوار شهید مبلغ هشتصد و هشتاد تومان جهت فیش زمین واریز نموده است. لطفاً بفرمایید آیا شهید مالک آن زمین شده و زمین به وارث وی می رسد، یا اینکه به عنوان زمین موات، باقی و در اختیار اداره زمین شهری است؟

ج - زمین در مفروض سؤال، ملک کسی است که زمین شهری حسب مقررات به نام او می نماید و بین این گونه زمین ها و زمین های دیگری که روی آن ساختمان شده، فرقی نیست. چون اگر حتی بعد از واگذار کردن اداره زمین شهری، موات هم باشد، با تقسیم بر حسب قانون مصوب و تملیک او، ملکیت حاصل و از آن کسی می باشد که قرعه به نام او افتاده است. ۷۳/۳/۳
﴿س ۸۴۵﴾ شخصی ملکی را فروخته و سپس فوت کرده است. اکنون ورثه متوفاً قصد فسخ آن را دارند، آیا این حق به ارث می رسد؟

ج - اگر حق الخیاری برای متوفاً ثابت بوده است، مانند مال، به ارث می رسد، «فان ماترکه المیت من حق او مال فلوارثه»، وگرنه عقد لازم را خود متوفاً نیز نمی توانسته به هم بزند، چه رسد به وارث؛ و در مواردی که برای او خیار بوده، فرقی بین خیار فعلی و بالقوه نیست؛ یعنی اگر غبن و یا عیب بوده - هر چند متوفاً متوجه نشده باشد - ورثه می توانند معامله را به خاطر همان عیب یا غبن، فسخ نمایند. ۷۴/۴/۲۲

﴿س ۸۴۶﴾ در بیمه عمر، ضمن قرارداد تنظیمی، بیمه گر متعهد می شود مبلغی به عنوان بیمه عمر به شخص یا اشخاصی که بیمه شده اند، پس از فوت وی، پرداخت نماید. چنانچه بیمه شده، دارای دیونی باشد که ماترک آن تکافوی کل بدهی را ننماید، آیا طلبکاران حق دریافت طلب خود از مبلغ پرداختی از سوی شرکت بیمه را دارند یا خیر؟ و آیا این مبلغ جزو ماترک محسوب می گردد؟

ج - آنچه از سوی اداره بیمه، طبق قرارداد به اشخاص بیمه شده پرداخت

می‌شود، ملک خود آنهاست و بعد از فوت جزء ماترک است و بدهکاری میّت باید از اصل ماترک داده شود و بقیه ماترک، مال ورثه است. ۷۱/۲/۱۳
 ﴿س ۸۴۷﴾ زنی در حال حیات، پول نقدی نداشته و ملکی داشته است که به واسطه آن مستطیع بوده است؛ لیکن آن ملک در اختیارش نبوده تا بفروشد و حج انجام دهد. پسر کوچک تر با پول خودش برای او ودیعه حج را واریز کرده است. حال آن زن فوت کرده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا این ودیعه به همان پسرش که ودیعه را واریز کرده تعلق دارد، یا جزء ماترک محسوب می‌شود؟

۲. آیا حجّ واجبی که بر ذمه متوفّا بوده، به پسر بزرگش اختصاص دارد، یا پسر کوچک هم می‌تواند ادا نماید؟

۳. اگر متوفّا وصیّت مسلمی داشته باشد که وارث معینی حجّ او را ادا نماید، آیا این وصیّت معتبر است؟

ج ۱ - پولی که فرزند برای حجّ مادر واریز نموده، اگر بخشیده باشد و به مادر هبه نموده، چون هبه به ذی رحم است، لازم و جزء اموال و ماترک مادر محسوب می‌شود و همه ورثه حق دارند.

ج ۲ - حج برای مستطیع، از اصل مال و ترکه خارج می‌شود و به عهده شخص معینی نیست.

ج ۳ - وصیّت، لازم العمل است و باید به وصیّت عمل کرد. ۷۵/۹/۲

﴿س ۸۴۸﴾ آیا طلا و زیورآلاتی که زن در زمان حیات شوهر خریده، بعد از مرگ او جزء ماترک او محسوب می‌شود یا نه؟

ج - اگر محرز شود که شوهر نبخشیده و یا بخشیدن او مشکوک باشد، جزء اموال زن حساب نمی‌شود، «قضاء للعلم والأصل أي الإستصحاب»، وگرنه در صورت هبه مرد، جزء اموال زن محسوب می‌شود. ۷۱/۸/۲

﴿س ۸۴۹﴾ ارثیه زوجه متوفّا که از طرف خانواده پدرش به او رسیده و در حال حاضر به جا مانده و مقدار پولی که از سرمایه بنده - که شوهرش هستم و به نیّت او در بانک

گذاشته‌ام و اختیار برداشتن آن پولها را متوفاً به این جانب واگذار نموده - آیا مال همه ورثه است یا اینکه به خودم تعلق دارد؟ همچنین مقداری جواهرات که در وقت خواستگاری و عقد برای متوفاً خریده‌ام، آیا جزء ماترک او محسوب می‌شود یا نه؟

ج - آنچه متوفاً از پدرش ارث برده یا جهیزیّه از خانه پدر به خانه شوهر آورده، چون جهیزیّه هبه است، جزء ماترک محسوب و بین ورثه، کما فرض الله تقسیم می‌شود. پول‌هایی که از سرمایه خودتان بوده اگر به او بخشیده‌اید که ظاهر عبارت (به نیت او در بانک پس انداز کرده‌اید) همین است، جزء ماترک او محسوب می‌شود، هر چند اجازه تصرف به شما داده باشد، وگرنه از اموال خودتان است؛ و همچنین جواهراتی که در زمان خواستگاری و یا بعد از آن تهیه شده، چون هبه بوده جزء ماترک محسوب می‌شود و باید بین ورثه تقسیم گردد. ۷۰/۱۰/۱

﴿س ۸۵۰﴾ در برخی از مناطق، ارث زمینی دختر را به این دلیل که هزینه جهیزیّه او زیاد بوده است، نمی‌دهند. آیا جهیزیّه را می‌توان ارث حساب کرد یا نه؟

ج - جهیزیّه‌ای را که در زمان حیات داده‌اند، نمی‌توان ارث قرار داد و دختر از اموال متوفاً ارث می‌برد. ۷۵/۱۱/۱۴

﴿س ۸۵۱﴾ مادر این جانب قبل از فوت، اقدام به تهیه جهیزیّه برای خواهرم نموده است. البته هنوز وی ازدواج نکرده است. با توجه به اینکه مادرم جهیزیّه را برای ایشان تهیه کرده و به همه ما نیز گفته است، آیا جزء ترکه محسوب می‌شود یا به عنوان سهم حقیقی یا هبه به خواهر، متعلق به اوست؟

ج - اگر جهیزیّه را به او بخشیده و تحویل داده و یا اینکه به او صلح کرده و او نیز قبول نموده است، از آن خواهر شماست؛ لیکن اگر جهیزیّه را خریده که بعداً تحویل او بدهد، جزء ماترک است، اما خوب است به ایشان مساعدت شود. ۷۵/۱۰/۳

﴿س ۸۵۲﴾ آیا حساب‌های پس اندازی که مادر برای اولاد صغیر یا کبیر خود در بانک باز نموده، جزء ترکه محسوب می‌شود یا متعلق به همان صاحب حساب دفترچه است، با

توجه به اینکه امارات و شواهد دلالت بر این دارد که مادر برای هر فرزند، حساب خصوصی باز کرده است؟

ج - در مورد اولاد صغیر اگر مادر، قیم شرعی آنهاست و حسابی را که برای آنها باز نموده و پول را به آنها بخشیده یا صلح نموده و خود به عنوان بخشش یا صلح قبول کرده است، از آن بچه‌هاست؛ لیکن اگر به عنوان صلح و هبه نبوده، جزء ماترک محسوب می‌شود، و در باره کبیر هم اگر به صورت هبه تحویل داده باشد و یا اینکه با آنها مصالحه کرده و آنها هم قبول نموده‌اند، متعلق به آنهاست. ۷۵/۱۰/۳

باب پنجم: دیون ترکه

﴿س ۸۵۳﴾ شخصی فوت نموده است و همسر او طبق یک رسم محلی در هنگام تدفین شوهرش، همه حق و حقوق و مهریه خود را بخشیده است. آیا دوباره می‌تواند مهر یا سایر حقوق خود را ادعا کند؟ در صورتی که متوقفاً مالی نداشته باشد، بستگان وی چه مسئولیتی دارند؟ وسایل منزل از قبیل تلویزیون، یخچال و... مربوط به همسر است یا بستگان متوقفاً؟

ج - هر کسی که حق و حقوقی بر دیگری دارد و او را حلال نماید و ذمه‌اش را بری کند و به او بخشش نماید، حق رجوع ندارد، این حکم کلی بخشش حق و حقوق بود؛ اما مسئله تعارف در محل و جریان عادت بر بخشیدن حق و حقوق خود توسط زوجه، صحیح و نافذ می‌باشد؛ و اما نسبت به مهر اگر تصریح به بخشش آن نموده و بخشیدنش هم با رضایت بوده نه صرف زبان و همانند تعارف و عمل به رسم و رسوم، حقش نسبت به مهر هم ساقط می‌شود و گرنه ساقط نمی‌شود؛ و ناگفته نماند اختلاف در کیفیت بخشش و ابراء ذمه، رفعش با مرافعه شرعیه است نه با فتوای کلی، و زن اگر از شوهر خود چیزی طلبکار باشد و شوهر پس از فوت چیزی

نداشته باشد، هیچ یک از اقوام متوقفاً مسئول نیستند؛ و وسایل منزل اگر ملک زوج باشد ارث است که زن و بقیه ورثه هر کدام سهم خود را می‌برند، و سهم زن با نبود فرزند، یک چهارم و با وجود فرزند برای میت، یک هشتم است، و اگر ملک زن بوده و به عنوان جهیزیه به خانه شوهر آورده، ملک خود زن می‌باشد. ۸۴/۲/۲۵

﴿س ۸۵۴﴾ پدر زوجه‌ای مقدار پنج دانگ خانه‌ای را خریداری می‌کند به شرط اینکه پدر زوج جهت اطمینان آن را به نام خود ثبت کند نه فرزندش (زوج). با گذشت چهار سال وی بدون اطلاع پدر زوجه خانه را تبدیل به احسن نموده و به نام پسرش (زوج) ثبت می‌نماید و با اعتراض پدر زوجه رو به رو می‌شود. پدر زوج بابت پنج دانگ خانه به قیمت روز، مبلغ بیست میلیون تومان طی یک فقره چک به پدر زوجه می‌دهد و موافقت او را جلب می‌نماید. پدر زوجه برای وصول چک از طریق شکایت به دادگاه اقدام و پدر زوج با وثیقه آزاد می‌شود و پس از یک سال از اقامه دعوا، پدر زوج (صاحب چک) سکتته می‌کند، آیا امکان دارد که وجه چک از ماترک متوقفاً (پدر زوج) دریافت گردد یا نه؟

ج - بدهکاری میت باید از اصل ماترک داده شود و بقیه ماترک مال وراثت است، و بدهکاری متوقفاً گرچه از بابت دادن چک برای تضمین عمل به شرط باشد - که ظاهراً مفروض در سؤال نیز چنین است - جزء دیون او محسوب می‌شود؛ لیکن اگر ورثه بتوانند زمینه عمل به شرط را فراهم نمایند به نحوی که مشروطه‌له راضی شود، خود به خود بدهکاری از بین می‌رود. ۷۸/۱/۱۷

﴿س ۸۵۵﴾ افرادی مانند خواهر و عمه که حقوقی اعم از اموال منقول یا غیر منقول را برای خود ثابت فرض نموده‌اند، ولی در زمان حیات، ادعای آن حقوق را نکرده‌اند. آیا پس از فوت آنان، وراثت می‌توانند آن حقوق را مطالبه کنند؟

ج - در مفروض سؤال حق مطالبه برای وراثت خواهر و عمه باقی می‌ماند، مگر آنکه بخشش یا ابراء ذمه خواهر و عمه نسبت به مدیون، احراز گردد

و صرف عدم مطالبه حق، فی حدّ نفسه دلیل بر بخشیدن، یا ابراء ذمه نیست.
۸۰/۲/۱۸

﴿س ۸۵۶﴾ فردی از شخصی طلبکار بوده و بدهکار، فوت کرده است. در حال حاضر قطعه زمینی از بدهکار نزد وی موجود است. آیا طلبکار می تواند با توجه به رضایت ورثه متوفاً زمین را بفروشد و سپس بدون کسب اجازه از ورثه، ابتدا طلب خود را وصول کند و سپس باقی مانده را به ورثه پردازد؟

ج - اگر ورثه به نحو دیگری حاضر به پرداخت پول طلبکار نیستند، وی می تواند طلب خود را به خاطر استیفای حقش، آن هم حقی که قبل از ارث و وصیت است، اخذ نماید.
۷۶/۵/۲۸

﴿س ۸۵۷﴾ زنی هنگام ازدواج، مقداری از مهریه اش را شوهرش به عهده می گیرد و مقداری را هم پدر شوهرش. بعد از مدتی شوهر از دنیا می رود، در حالی که مهریه همسرش را پرداخت نکرده؛ بعد از مدتی هم پدر شوهرش فوت می کند، در حالی که مقدار مهریه ای را که برای عروس خود به عهده گرفته، پرداخت نکرده، اما از او ارثی هم باقی مانده است. آیا وی می تواند طبق شرع و قانون، از ماترک متوفاً مهریه خود را طلب نماید؟

ج - مقدار مهریه ای که پدر شوهر و شوهر به عهده گرفته اند، بر ذمه شان است و بعد از فوتشان جزء دیون آنهاست که بر ارث و وصیت، مقدم است و باید پرداخت شود.
۷۸/۸/۲۷

﴿س ۸۵۸﴾ شخصی هنگام تشرّف به حج، مال خود را مخمس و بدهی خود را دستگردان نموده ولی موفق به پرداخت نشده، تا از دنیا رفته است، آیا ورثه می توانند در ماترک او بدون ادای دین، تصرّف کنند یا نه؟

ج - تا زمانی که بدهی او را پردازند، تصرّف در اموال او، جایز نیست.

﴿س ۸۵۹﴾ این جانب قطعه زمینی به مساحت یکصد متر مربع به قیمت هشتصد هزار تومان فروختم و قرار شد خریدار، هر ماه یکصد هزار تومان به صورت قسط پرداخت نماید، و پس از پرداخت تمام مبلغ، زمین به صورت قطعی ملک او شود. وی پس از انجام معامله، طبقه زیرزمین را ساخته، ولی قبل از آنکه حتی اولین قسط را پرداخت کند،

فوت نموده است با توجه به مراتب فوق بفرمایید:

۱. آیا ورثه قبل از تقسیم ارث، واجب است بدهکاری متوفاً را بابت زمین پرداخت نمایند، یا صبر کنند تا صغیرش به حد تکلیف برسد؟
۲. اگر فروشنده زمین (صاحب اولیه) رضایت نداشته باشد، وارثین می توانند از آن استفاده نمایند؟

۳. آیا یکی از وارثین (مثل پدر متوفاً) می تواند طلب صاحب زمین را شخصاً پرداخت کند و به تنهایی صاحب زمین شود، و وراثت دیگر از زمین ارث نبرند؟
- ج ۱ - پرداخت بدهکاری و دین، قبل از تقسیم ارث است و صغیر بودن ورثه، مانع از وجوب ادای آن نیست.
- ج ۲ - چون زمین، مورد معامله و فروش قرار گرفته، رضایت و عدم رضایت فروشنده بی اثر است.
- ج ۳ - نمی تواند، لذا زمین، ملک متوفاً است و به ورثه اش منتقل می شود.

۷۴/۲/۲۳

﴿س ۸۶۰﴾ برادرم شهید شده و وراثت قانونی او عبارت‌اند از ابوین، همسر و یک پسر. نامبرده در زمان حیات سی و هفت هزار تومان بدهکاری داشت و برای برگزاری مراسم ترحیم هشتاد هزار تومان دیگر قرض و خرج شده است. از طرفی همسر ایشان مهریه خود را که صد هزار تومان می باشد مطالبه کرده است، ماترک شهید مقداری لوازم ضروری منزل و مبلغ نود هزار و نهصد تومان پول است. با توجه به بدهکاری ایشان و ماترک اندک، چگونه باید عمل کرد؟ آیا باید دیون و مهریه را پرداخت نمود؟ و با توجه به اینکه شهید نماز و روزه قضا دارد و فرزند مکلف هم ندارد، این نماز و روزه‌ها بر عهده چه کسی است؟ آیا می توان برای ادای نماز و روزه‌ها کسی را اجیر کرد؟

ج - دیون میت، چه مهر همسر و چه غیر آن، قبل از ارث و وصیت است و از اصل مال برداشته و ادا می شود و باقی مانده آن بین وراثت تقسیم می شود؛ و راجع به نماز و روزه چون وصیت به آنها ننموده است، از مال برداشته نمی شود، لیکن ورثه اگر بخواهند قضا نمایند، کار خوب و

پسندیده‌ای است و مخارج بعد از فوت هر کسی از ماترک او برداشته نمی‌شود و از مال خرج‌کننده است، مگر امور لازمه در تجهیز میت که از اصل مال برداشته می‌شود؛ و ناگفته نماند که صغیر بعد از آنکه کبیر شد، باید نماز و روزه‌هایی که از پدرش از روی عذر - همانند بیماری و...، نه آنچه که از روی عمد و علم و طغیان نخوانده است - قضا شده، قضا نماید و در لزوم قضا بر ولد اکبر، فرقی بین بالغ بودن و نبودن او هنگام فوت میت نمی‌باشد. ۸۳/۶/۱۷

﴿س ۸۶۱﴾ مهر زوجه‌ای در سند ازدواج به صورت اجناس بر ذمهٔ زوج ثبت شده است. آیا بعد از فوت شوهر، وراثت باید قیمت اجناس را به قیمت زمان ثبت پرداخت نمایند یا به قیمت فعلی؟

ج - بعید نیست که زوجه، قیمت اجناس را به قیمت فعلی طلبکار باشد، و ورثه باید قیمت فعلی را به زوجه بپردازند، هر چند احتیاط در مصالحه، مطلوب و نیکوست. ۷۴/۶/۶

﴿س ۸۶۲﴾ آیا مهریهٔ زن که در زمان حیات، نه بخشیده و نه طلب کرده است، بعد از مرگ جزء ماترک او محسوب می‌گردد یا نه؟

ج - مهریه، جزء مطالبات میت است، مگر آنکه بخشیدن زن و ابراء ذمهٔ مرد محرز گردد؛ و محض عدم مطالبه، دلیل بر ابراء ذمه نیست. ۷۱/۸/۲

باب ششم: احکام حبوه

﴿س ۸۶۳﴾ پدر خانم این جانب فوت نموده و سه عدد انگشتر داشته که پسر بزرگتر ایشان یکی از آنها را به من داده تا استفاده کنم، آیا بدون کسب اجازه از سایر ورثه، استفاده از آن جایز است یا خیر؟

ج - جواز تصرف در اموال متوفاً منوط به اجازهٔ همهٔ ورثه است، مگر «حبوه» که به پسر بزرگتر می‌رسد و از سهم الارثش کم می‌شود؛ و ناگفته نماند که انگشتر مورد استفاده فعلی یا بالقوه که برای ذخیره

نبوده، حقّ پسر بزرگتر است و باکسب اجازه از او در تصرّف، استفاده از آن مانعی ندارد.

۷۷/۳/۲۶

﴿س ۸۶۴﴾ آیا غیر از قرآن و انگشتر، اسلحه پدر را نیز می‌توان به عنوان حبه از مختصات پسر بزرگتر دانست، یا اینکه به عنوان ماترک، متعلّق به همه وراثت است؟

ج - شمشیر جزء حبه است نه مطلق اسلحه، و حبه هم به ولد اکبر اختصاص دارد، یعنی اگر خواست بردارد سایر ورثه نمی‌توانند مانع شوند و از سهم الارثش کم می‌شود.

۷۹/۱۰/۱

﴿س ۸۶۵﴾ امروزه، چه وسایلی از باب حبه جزء مختصات پسر بزرگتر است؟ فرضاً زمان سابق اسب بود، الآن موتور و دوچرخه و ماشین باشد؟

ج - آنچه در رساله به عنوان حبه (قرآن، انگشتر، شمشیر و لباسی را که پوشیده و یا برای پوشیدن دوخته یا خریده) آمده است، با تغییر زمان تغییر نمی‌کند و آنها از مختصات پسر بزرگتر است که از سهم الارثش محسوب می‌شود نه اضافه، و فقط در تقسیم، حقّ اوست.

۷۵/۱۲/۲۵

باب هفتم: تقسیم ترکه

﴿س ۸۶۶﴾ جمعی از وراثت، مالی را به ارث برده‌اند و بین خود تقسیم نموده و هر یک حصه خود را تصرّف کرده است (تراضی یا به قرعه). پس از آن یکی از ورثه، ادّعی غبن کرده است. آیا این ادّعا موجب به هم خوردن تقسیم می‌شود؟

ج - اگر بعد از تقسیم، یکی از شرکا ادّعی غبن یا اشتباه در تقسیم نماید، در صورت انکار بقیه ورثه دعوی او مسموع نمی‌باشد، مگر آنکه اقامه بیّنه نماید که در این صورت، تقسیم جدید انجام می‌شود، و در صورت عدم اقامه بیّنه می‌تواند منکرین را به حلف وادار نماید.

۷۸/۱۰/۱۱

﴿س ۸۶۷﴾ پدر این جانبان در سال ۱۳۶۳ فوت نموده و یکی از فرزندان وی در سال ۱۳۶۱ در جبهه جنگ مفقودالاثر گردیده و تاکنون هیچ خبر موثقی در مورد شهادت یا

حیات او واصل نگردیده است. لطفاً نحوه تقسیم و سهم وراثت را بیان فرمایید.

ج - در مفروض سؤال اگر یقین به شهادت وی ندارید، باید سهم الارث او را کنار بگذارید و اگر بعداً معلوم شد که قبل از فوت پدر شهید شده، سهم الارث او بین ورثه پدر تقسیم می‌گردد؛ و همین طور اگر مالی هم داشته، سهم الارث پدر از اموال او نیز بین ورثه پدر تقسیم می‌گردد، چون پدر هم یکی از وراثت اوست. لازم به ذکر است که اگر به زودی خبری از او به دست نیامد، باید از زمان تولد به مقداری که یک نفر به طور طبیعی عمر می‌کند - که معمولاً حدود هشتاد سال است - صبر کنید، و بعد اموال او را تقسیم نمایید، و در عین حال اگر روزی آمد، ضامن سهم او هستید. ۷۹/۸/۱۷

﴿س ۸۶۸﴾ شخصی که شناخت کافی به مسائل شرعی نداشته، اموال میتی را تقسیم کرده است که مورد قبول شرع نیست. آیا تقسیم او با توجه به اینکه وراثت از او خواسته بودند که تقسیم کند، لازم الاجراست؟

ج - اگر به غیر از دستور شرعی تقسیم نموده باشد و وراثت به سهم خود راضی باشند، لازم العمل است و گرنه خیر. ۷۴/۱۱/۲۶

باب هشتم: تصرف وراثت در ترکه

﴿س ۸۶۹﴾ چنانچه وراثت بعضاً طالب سهم الارث خود باشند و فرزند ذکور که اسناد مالکیت اموال پدر را در دست دارد، از دخالت آنان ممانعت به عمل آورد، در این صورت استفاده از منافع مورد دعوی برای پسر خانواده و دیگر افراد متشرع و مطلع از موضوع، از جمله ادای فرایض دینی، صحیح است یا خیر؟

ج - تصرف در اموال دیگران بدون رضایت و یا شک در رضایت آنها غیر جایز و حرام است. ۸۱/۹/۱۷

﴿س ۸۷۰﴾ در صورت پرداخت دین متوفاً، ملکی قابل انتقال و تفکیک در حق ورثه است، آیا یکی از وراثت که در ملک تصرف نموده، مجاز است با عدم پرداخت سهم

دین خود، وراثت دیگر را از دستیابی به حق الارث محروم نماید؟

۷۵/۳/۲۹

ج - جایز نیست.

﴿س ۸۷۱﴾ در صورتی که ورثه، قبل از پرداخت سهم الارث زوجه، اقدام به فروش ماترک نمایند و زوجه آن معامله را اجازه ندهد، آیا معامله صحیح است یا خیر؟

ج - چون به نظر این جانب زوجه از همه اموال زوج ارث می برد، اجازه او

۸۴/۱۱/۱۷

هم مانند بقیه ورثه در فروش آن‌ها لازم است.

﴿س ۸۷۲﴾ آیا وکیل وراثت که در محل کسب، بین ورثه به کار اشتغال داشته و خود نیز ارث می برد، پس از عزل، علی رغم مخالفت سایرین، می تواند به کارش ادامه بدهد و از درآمدش امرار معاش نماید؟

ج - در صورت بلوغ عزل، بدون اجازه سایر ورثه، تصرف جایز

۷۵/۳/۲۹

نیست.

﴿س ۸۷۳﴾ سه برادر و یک خواهر ابوینی، ماترک پدر را بدون اطلاع و رضایت

خواهرشان بین خود تقسیم کرده اند. این تقسیم از نظر شرعی و قانونی چه حکمی دارد؟

ج - خواهر ابوینی شریک ارث است و سهم الارث خود را می برد؛ و

تقسیم ارث از سوی ورثه، بدون پرداخت به خواهر و یا غیر آن، صحیح

۷۵/۷/۲۶

نیست و سبب تضييع حق است.

﴿س ۸۷۴﴾ پدرم فوت کرده است. ورثه قانونی او یک پسر و سه دختر هستند. برادرم

بدون اجازه ما، اراضی دیم، آبی، باغ و احشامی که متعلق به پدرم بود را فروخته است و

در مقابل درخواست سهم الارث ما می گوید شما هیچ گونه حقی ندارید. آیا زمین های

باقی مانده که هنوز کشت نشده را می توانیم کشت کنیم؟

ج - تصرف بعضی از وراثت در ارثی که حق همه ورثه است، حرام و

معامله با آن اموال هم باطل و فضولی است؛ و نسبت به زمین های باقی

مانده به عنوان تقاص می توانند تصرف نمایند، لیکن باید شرایط و

۸۳/۶/۱۷

خصوصیات تقاص رعایت گردد.

﴿س ۸۷۵﴾ شخصی فوت نموده و وراثت، اثاثیه منزل را به مادرشان داده اند که تمام

ورثه از آن استفاده کنند، و پس از فوت، بین آنان کما فرض الله تقسیم شود، لیکن ایشان اثاثیه را در زمان حیات خود به یکی از ورثه داده است. آیا وی می تواند با چنین شرطی از سوی ورثه، اثاثیه را به دیگری انتقال دهد؟ آیا فردی که اثاثیه را تصرف نموده، مالک می شود؟

ج - از ظاهر سؤال استفاده می شود که اثاثیه به عنوان عاریه نزد مادر قرار داده شده، لذا حق انتقال به دیگری را ندارد، چون انتقال مال غیر است و کسی که به او داده شده، مالک نمی شود. ۷۶/۶/۶

﴿س ۸۷۶﴾ خانه ای از مرحوم پدرم به ارث رسیده که هنوز تقسیم نشده است. دو تن از برادرانم از زمان حیات پدر در این خانه سکونت داشتند و پس از فوت پدرم، هم چنان در این خانه زندگی می کنند. با توجه به مخالفت بعضی از ورثه نسبت به زندگی آنان در این خانه، لطفاً حکم نماز خواندن و سایر تصرفات را بیان فرمایید؟

ج - کسی که در ملک با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نشده باشد، بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند. ۷۸/۵/۵

﴿س ۸۷۷﴾ شخصی فوت نموده است. ورثه او عبارت اند از همسر و یک فرزند پسر. آیا همسر متوفاً می تواند دو ظرف نقره که جزء ماترک بوده بفروشد و برای مخارج حج تمتع هزینه نماید؟

ج - این ظروف هم مانند اموال دیگر میت است که بعد از ادای دیون، مال ورثه می باشد نه شخص معین. ۷۷/۹/۴

باب نهم: معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ

﴿س ۸۷۸﴾ در یک تصادف، زن و شوهری به همراه فرزندشان کشته شده اند. این طور که معلوم است شوهر زودتر از بقیه فوت کرده است. در این صورت، آیا وارث زن از وارث مرد ارث می برد یا خیر؟ همچنین آیا وارث زن می تواند مهریه او را از ورثه

مرد بگیرد؟

ج - ارث مرد به ورثه او می‌رسد که زن و فرزند جزء آنها هستند، اما نسبت به زن در صورتی که تقارن و تقدّم و تأخّر معلوم نباشد، یک مرتبه فرض می‌کنیم مادر زودتر مرده، ارث او به وارثش می‌رسد که فرزند هم جزء آنهاست (از ماترک مادر در هنگام فوت) و یک مرتبه فرض می‌کنیم فرزند زودتر فوت کرده، مادر سهم الارث خود را از ماترک فرزند در هنگام فوت می‌برد، لیکن ارثی که با فرض فوت از یکدیگر می‌برند، چیزی از آن به مادر و فرزند تعلق نمی‌گیرد و بین بقیه ورثه هر یک تقسیم می‌شود؛ و مهریه زن را قبل از تقسیم مال باید جزء اموال زن حساب نمود و مانند بقیه اموال زن، بین ورثه‌اش تقسیم کرد. ۷۴/۱۱/۲۴

﴿س ۸۷۹﴾ پدر و پسر بر اثر زلزله و قرار گرفتن زیر آوار فوت نموده‌اند. زوجه دایم و یک پسر دیگر باقی مانده‌اند. آیا زوجه فقط از اصل ماترک زوج، بدون در نظر گرفتن آنچه از فرزند متوفّایش به او می‌رسد، ارث می‌برد یا اینکه از هر دو ارث می‌برد؟

ج - از هر دو ارث می‌برد، لیکن با فرض معلوم نبودن تاریخ هر یک و تقدّم و تأخّر و تقارن آنها، باید اول ماترک هر یک از آن دو حسب قاعده غرقى و مهدوم علیهم، تقسیم شود و بعد زوجه و یا ورثه دیگر، سهم الارث می‌برند که نتیجتاً در مفروض سؤال، اول فرض حیات پدر بعد از پسر می‌شود و سهم او، یک ششم از مال پسر است و بعد، فرض حیات پسر بعد از پدر می‌شود و سهم پسر، نصف از کل اموال پدر است، چون در فرض سؤال، وارث او دو پسر بیش نبوده، لیکن به استثنای یک هشتم که سهم زوجه است؛ ناگفته نماند که هر یک از غرقى و مهدوم علیهم که از دیگری ارث می‌برد و فرض حیات و فوت در آنها می‌شود، فقط از اموال قبلی همدیگر ارث می‌برند، نه از آنچه با فرض فوت دیگری که جزء اموالشان شده است؛ و حکم غرقى و مهدوم علیهم، در هر جایی که تقدّم و تأخّر موت در وارث، معلوم نباشد مثل تصادف و... جاری است. ۷۴/۴/۲۲

﴿س ۸۸۰﴾ خانمی که کارمند بانک کشاورزی بود در جریان حمله به بانک به اتفاق دو فرزندش پیمان و ایمان به شهادت رسیده است. قاتلین اقرار کرده‌اند که یک فرزند را قبل از مادر و دیگری را پس از مادر به قتل رسانده‌اند. مقتوله در زمان حیات، وصیت نموده تا مبلغ دو میلیون ریال وجه بیمه‌اش بین سه فرزندش به طور مساوی تقسیم شود. اینک فقط دختر او بنام خانم بیتا باقی مانده است و بقیهٔ ورثه عبارت‌اند از والدین همسر شهیدش و والدین خودش. لطفاً چگونگی تقسیم مبلغ فوق را بیان فرمایید؟

ج - در فرض سؤال، یک سوم حق بیمه به فرزند باقی مانده یعنی خانم بیتا داده شود، یک سوم حق بیمه، که بنا بود به فرزند دیگر، یعنی پیمان برسد، با مرگ او قبل از مرگ مادر، در ملک خود مادر می‌ماند و بین ورثهٔ مادر که عبارت بودند از دو فرزند دیگر - یعنی ایمان و بیتا و پدر و مادر متوفاً - کما فرض الله تقسیم می‌شود. یک سوم دیگر حق بیمه برای فرزندی است که بعد از مادر کشته شده است، یعنی ایمان که با بقیهٔ ماترک این فرزند بین ورثهٔ او که عبارت‌اند از بیتا و پدر و مادر پدر او، و پدر و مادرِ مادر او، کما فرض الله تقسیم می‌شود.

کتاب بیست و پنجم: نکاح

باب اول: خواستگاری - نامزدی (مقدمات نکاح)

﴿س ۸۸۱﴾ آیا شخصی که نامزد کرده، می تواند بدون اجازه پدر و مادرش به دیدن همسرش برود؟

ج - بعد از عقد مانعی ندارد. ۷۸/۸/۱۴

﴿س ۸۸۲﴾ آیا جایز است که پسر و دختر، مدتی را بدون اینکه صیغه عقد جاری کنند، نامزد باشند؟ محدوده روابط آنها تا چه حدی است؟

ج - مادام که صیغه عقد خوانده نشده، مانند بقیه افراد به یکدیگر نامحرم اند و باید رعایت حجاب و امثال آن را بنمایند و در یک محل خلوت با هم نباشند. ۷۶/۵/۴

﴿س ۸۸۳﴾ آیا مرد می تواند به زنی که در شوهر داشتن یا نداشتن او شک دارد، پیشنهاد ازدواج بدهد؟

ج - پیشنهاد مشروط، مانعی ندارد و قول زن هم حجت است. ۷۶/۱۲/۲

﴿س ۸۸۴﴾ اگر مردی بخواهد با زنی ازدواج کند، آیا واجب است که از اعتقادات وی در مسائل اسلامی پرس و جو کند که مثلاً مرتد نباشد؟

ج - ظاهر حال کفایت می‌کند و لازم به تفحص نیست. ۷۷/۴/۱۴
 ﴿س ۸۸۵﴾ آیا ازدواج مرد غیر سید با زن سیده مکروه است؟ و آیا روایتی در این زمینه وجود دارد؟

ج - کراهت ندارد. ۷۶/۵/۴
 ﴿س ۸۸۶﴾ دختر بیست ساله‌ای هستم. موقعی که هفت ساله بودم، مرا به عنوان نامزد برای شخصی در نظر گرفتند. حال که به سن بلوغ رسیده‌ام، از این قضیه به شدت نگرانم و قلباً تمایلی به ازدواج با فرد مزبور ندارم و یقین دارم که اگر با او ازدواج کنم، منجر به جدایی می‌شود. حال با توجه به اینکه هیچ‌گونه عهدنامه قانونی در بین نیست، اگر بخواهم با فردی که مورد علاقه‌ام هست ازدواج کنم، تکلیف چیست؟

ج - ازدواج دایم شما با دیگری که مورد علاقه و رضایتتان باشد، منع شرعی ندارد، بلکه منع اخلاقی هم ندارد، چون قول دهنده، شما نبوده‌اید. آری، هر ازدواجی باید در محضر، ثبت شود. ۷۱/۱۲/۶

﴿س ۸۸۷﴾ این جانب حدود شش ماه با دختر دایی‌ام نامزد کرده بودم ولی بعد از مدتی به خاطر اینکه پدر ایشان مشروبات الکلی مصرف می‌نمود و همین طور عدم توافق از نظر عقیده و اخلاق اسلامی با آنها، تصمیم به قطع نامزدی گرفته‌ام. اکنون تصمیم دارم با شخص دیگری ازدواج کنم، اما والدینم اصرار دارند که با دختر دایی خودم ازدواج کنم. با توجه به مسئله شرب خمر دایی‌ام که می‌تواند در وراثت و فرزندان تأثیر بگذارد و همچنین اختلاف عقیده و اخلاق که با آنها دارم، اینک دچار تردید در تصمیم‌گیری شده‌ام، با توجه به مطلب یاد شده لطفاً راه شرعی و منطقی که می‌توانم انتخاب کنم را بیان فرمایید.

ج - «لاتزر وازرة و زراخری» (هیچ کس گناه دیگران را به دوش نمی‌گیرد)، با توجه به آیه شریفه و اینکه دلایل ذکر شده از طرف حضرت عالی همگی منتسب به خانواده دختر می‌باشد و شما با ایشان هیچ‌گونه اختلافی در

زمینه اخلاقی و مذهبی ندارید و از طرفی به موارد ذکر شده واقف بوده‌اید، لذا گسستن علقه زوجیت خلاف انصاف است و بنای زندگی مجدد با دیگری بر روی خاکستر زندگی دیگران دارای اثرات وضعی مخرب خواهد بود؛ و باید توجه داشت که نه تنها ازدواج شما با آن دختر گناه و معصیت نیست، بلکه ثواب و حسنه است و آبروی یک خانواده حفظ شده، بعلاوه رضایت پدر و مادر هم جلب شده و از وسوسه تأثیر بدی دیگران در نسل و فرزند، خود را نجات بدهید و بدانید که ازدواج با دیگری هم ممکن است دارای مشکلات باشد، بعلاوه که چون سبب بی‌انصافی در باره اول شده قطعاً با مشکلات رو به رو خواهید شد.

۷۷/۲/۲۷

﴿س ۸۸۸﴾ آیا به اصطلاح مرسوم، گرفتن «دلّالی» و یا واسطه‌گری در جهت ایجاد زمینه ازدواج بین زوجین و گرفتن وجهی بابت حقّ الزحمه در این مورد از طرفین، جایز و حلال است؟

ج - جایز است و اجرت بر امر حلال است.

۷۷/۱۰/۱۴

﴿س ۸۸۹﴾ فردی حدود دو سال و نیم به عنوان نامزد دختری با خانواده‌ای رفت و آمد داشته و در این مدت هدایایی مانند پوشاک و طلا برای خانواده دختر آورده است و برای مراسم خواستگاری مخارجی را هزینه کرده است. خانواده دختر نیز متقابلاً در این مدت، مخارجی را در مورد میهمانی‌ها و پذیرایی از خانواده پسر و منسوبان او متحمل شده است. حال اگر بنا به دلایلی مراسم نامزدی به هم بخورد، آیا پسر می‌تواند هدایایی را که برای دختر آورده، مطالبه کند؟

ج - اگر خانواده دختر، ذی رجم نباشند و در مقابل، چیزی را به پسر نداده باشند و عین هدایا باقی باشد و تصرف مغیر در آن صورت نگرفته باشد، رجوع و پس گرفتن مانعی ندارد؛ چون هبه پسر و دختر به یکدیگر قبل از عقد در حکم هبه اجنبی است.

۷۹/۱۰/۲۲

﴿س ۸۹۰﴾ شخصی به قصد ازدواج و اجرای صیغه عقد، مقداری زیورآلات طلا و

پوشاک و... با انتخاب و میل نامزد خود خریداری می‌کند و این وسایل نیز طی مراسمی به دختر داده می‌شود که نتیجه این مراسم، نشانه عملی شدن این ازدواج است، اگرچه هنوز عقد خوانده نشده است؛ لیکن از طرف عروس (به خاطر بر هم زدن ازدواج) شروط و مواردی مطرح می‌شود که نشانه بارز کارشکنی در عقد است، در حالی که هیچ کدام از آنها، قبلاً مطرح نشده بود که پس از آن، دختر رسماً از ازدواج سرپیچی می‌کند. با این توضیحات بفرمایید تکلیف هزینه‌هایی که خانواده پسر انجام داده‌اند، چه می‌شود؟

ج - آنچه از عین وسایل و لوازم و غیر آن باقی است، پسر می‌تواند برگرداند، چون اگر هبه باشد، به خاطر رَحْم نبودن مَتَّهَب، رجوع جایز و قابل فسخ است؛ و اگر تنها اباحه تصرف هم بوده که جواز رجوع در آن واضح است؛ و اما آنچه که از بین رفته و مصرف شده، کسی ضامن آن نیست، چون با تسلیط مجانی و اباحه از طرف شخص بوده است.

۷۳/۱۰/۲۴

باب دوم: شرایط صحت نکاح

یکم. قصد و رضای طرفین

﴿س ۸۹۱﴾ در شرایط عقد، ذکر شده که زن و مرد باید قصد انشا داشته باشند، در این حالت، هر کدام چگونه می‌توانند از قصد یکدیگر مطلع شوند؟ مثلاً اگر مردی زنی را به مدت یک ماه عقد کند، چگونه می‌تواند از قصد واقعی زن مطلع شود که آیا واقعاً قصد زن این بوده که خود را همسر مرد قرار دهد یا نه؟

ج - در تمام عقود و ایقاعات که احتیاج به انشا دارند، ظاهر الفاظ کفایت می‌کند؛ مگر اینکه عدم قصد انشا به سبب اکراه و اجبار، محرز شود.

۷۷/۴/۱۴

﴿س ۸۹۲﴾ دختری راضی نبوده است که به عقد ازدواج شوهر فعلی اش در آید و پدر

و برادرانش وی را به زور و بر اساس کم‌رویی اش به عقد ازدواج شوهرش در آورده‌اند و هم اکنون نیز معلوم نیست که راضی است یا خیر؟ لطفاً بفرمایید آیا زندگی با ایشان اشکال دارد یا خیر؟ و آیا این گونه عقدها باطل نیست؟

ج - اگر در جلسه عقد حضور پیدا کرده و اجازه عقد را داده، عقد صحیح است.
۸۰/۱۰/۱۰

دوم. اجرای صیغه نکاح

﴿س ۸۹۳﴾ اگر پسری به دختری که باکره نیست و شوهر ندارد، علاقه‌مند باشد و او نیز متقابلاً به پسر میل داشته باشد، آیا برای ارضای یکدیگر نیاز به ایراد خطبه است؟ آیا همین که دو طرف میل و رضای به این کار دارند، کافی نیست؟

ج - ازدواج بدون اجرای صیغه نکاح و رعایت شرایط لازمه، تحقق پیدا نمی‌کند.
۷۷/۸/۱۵

﴿س ۸۹۴﴾ اخیراً در یکی از مناطق محروم کشور مشخص شد که صیغه عقد دایم زنی برای دو نفر منعقد گردیده است، و با بررسی‌های به عمل آمده، تاکنون محرز نشده که کدام یک از این دو نفر، ابتدا و کدام یک متأخراً صیغه عقد را جاری کرده‌اند؟ و هر کدام مدّعی اند که صیغه عقد را مقدم بر دیگری جاری نموده است. یکی از افراد مزبور که متوجه ابهام مسئله شده بود، صیغه طلاق را جاری نمود. حال با عنایت به اینکه یکی از این دو نفر صیغه طلاق را جاری نموده، آیا فرد دوم می‌تواند با این خانم ازدواج نماید؟

ج - شخصی که طلاق نداده، اگر بخواهد با آن زن ازدواج و زندگی نماید، باید از باب احتیاط لازم، مجدداً عقد نکاح را انجام دهد، چون ممکن است نکاح قبلی او متأخر از نکاح دیگری بوده نتیجتاً لغو و باطل انجام گرفته، کما اینکه دیگری هم اگر بخواهد دوباره عقد کند، باید آن دیگری، طلاق احتیاطی بدهد، چون ممکن است عقد آن دیگری قبل بوده و طلاق خودش بی‌فایده باشد. به هر حال،

رعایت احتیاط، لازم است. ۷۸/۲/۲
 ﴿س ۸۹۵﴾ گاهی پدر یا مادر دختر و پسر، بدون اینکه دختر و پسر حضور داشته باشند نزد عاقد حاضر می‌شوند و می‌گویند دختر و پسر راضی هستند، صیغه عقد آنها را بخوانید و عاقد هم صیغه را می‌خواند. آیا صحیح است یا خیر؟

ج - حضور طرفین در مجلس عقد، شرط نیست و آنچه لازم است رضایت آنها به عقد است. ۷۶/۵/۳۱

﴿س ۸۹۶﴾ نظر حضرت عالی راجع به عقد معاطاتی در نکاح چیست؟ منظور این است که آیا معیار حلیت در نکاح، صرفاً گفتن لفظ «أَنْكَحْتُ» است یا فقط نیت و قصد انشا و رضایت قلبی طرفین کفایت می‌کند؟ در صورتی که معیار، شقّ اول باشد، آیا به صرف اینکه کلمه «أَنْكَحْتُ» را بر زبان بیاوریم، سبب حلیت می‌شود؟ و اگر ملاک، روح توافق و قصد انشای طرفین است، در این فرض چه لزومی به ادای لفظ مخصوص است؛ بعلاوه اینکه به جای آن الفاظ مخصوص، می‌توان به وسیله حرکات نیز از قصد و رضایت طرفین مطلع شد.

ج - در ازدواج، رضایت طرفین و اجرای صیغه عقد، شرط است و معاطات، صحیح نیست و عدم صحّتش اجماعی است؛ بلکه ارتکاز و ابنیه عقلائیّه نیز بر عدم صحّت است. ۷۵/۳/۱۶

﴿س ۸۹۷﴾ آیا در خواندن صیغه عقد موقت یا دائم و یا صیغه طلاق، حروف باید همانند قرائت در نماز، از مخرج ادا شوند یا خیر؟

ج - آنچه معتبر است آن است که صحیح خوانده شود، و غلطی که مضرّ به معنا باشد، موجب عدم صحّت است؛ مانند اینکه به جای «زَوْجَت» بگوید: «جَوْزَت».

۷۴/۱/۱۱

﴿س ۸۹۸﴾ خواندن خطبه عقد با تلفن چه حکمی دارد؟

ج - حضور طرفین عقد در صحّت عقد، شرط نیست؛ اما باید متابعت عرفیه حفظ گردد و در این جهت فرقی بین تلفن و غیر آن نیست. ۷۵/۱۰/۱۵

سوم. بلوغ دختر و پسر - ازدواج صغار

«س ۸۹۹» تبصره ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران که مقرر می‌دارد: «عقد نکاح، قبل از بلوغ با اجازه ولی، به شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح است»، با توجه به سؤالات زیر، مستدل و مستند بیان بفرمایید:

۱. با توجه به اینکه فرض ضرر برای مولی علیه وجود دارد، چون او را از حق انتخاب همسر محروم می‌سازد، نظر جناب عالی در مورد این قانون چیست؟
۲. آیا ولایت پدر و جد پدری با نقص در کمال و رشد وی معلق می‌گردد؟
۳. قانون، شرط نفوذ نکاح را مصلحت مولی علیه بیان کرده است. حال آیا در صورتی که مصلحت مولی علیه رعایت نشود، او می‌تواند بعد از رسیدن به سن بلوغ، نکاح را فسخ کند؟
۴. ولی باید مصلحت حال کودک را رعایت کند یا مصلحت آینده او را؟ و آیا پدر می‌تواند به بهانه اینکه عقد نکاح در حال حاضر به نفع صغیر است، او را به عقد کسی در بیاورد، در حالی که این عقد در آینده به مصلحت صغیر نباشد و بالعکس؟
۵. آیا صرف به بار نیامدن مفسده، برای صحت عقد، کافی است و یا حتماً باید مصلحت کودک رعایت شود؟ و همچنین در صورتی که احتمال مفسده داده شود، می‌توان عقد را غیر نافذ دانست؟

ج - آنچه رافع همه اشکالات می‌باشد، دو امر است؛ یکی آنکه در عقد مولی علیه، رعایت مصلحت او به طور دایم در عقد نکاح دایم و رعایت مصلحت به طور موقت در عقد موقت، یعنی به قدر مدت عقد، لازم است و با نبود آن، عقد باطل است و صحیح و نافذ نیست تا محتاج به فسخ باشد. دوم آنکه به نظر این جانب، عقد نکاحی که از طرف ولی انجام گرفته و رعایت مصلحت هم در او شده با بلوغ و رشد مولی علیه قابل فسخ است و لزومش مربوط به زمان ولایت است، و ناگفته نماند که برخی از اشکال‌های مطرح شده در مورد ماده قانون که مطابق با فتوای معروف هم

هست، وارد است نه در مورد نظر فقهی این جانب. ۷۹/۱/۱۴
 ﴿س ۹۰۰﴾ مادری که قیّم دختر نابالغ خود است، آیا می‌تواند او را به عقد موقت شخصی در آورد؟ و اگر نمی‌تواند، آیا صیغه جاری شده باطل است یا خیر؟

ج - در صورت نبود پدر، مادر بر طفل ولایت دارد لِاطلاق «اولوالارحام بعضهم اولی بیعض» و می‌تواند با رعایت مصلحت، دختر نابالغ خود را شوهر دهد، و وزان ولایت مادر بر نکاح طفل همان وزان ولایتش بر اموال او می‌باشد. آری، اذن مادر در نکاح موقت دختر بالغه باکره رشیده، مؤثر نیست و این اذن، مخصوص پدر و جدّ پدری می‌باشد؛ زیرا این ولایت از باب ولایت بر غیب و قُصْر نیست بلکه ولایت خاصه‌ای است. ۸۴/۳/۴

﴿س ۹۰۱﴾ مادری که سرپرستی دختر خود را به عهده دارد، اجازه داده است که دخترش به صیغه موقت کسی در آید، اما بی اطلاع است که از دخترش ازاله بکارت شده است و او هم به خاطر حفظ آبروی خود چیزی نگفته است. آیا اذن مادر در عقد موقت، صحیح است یا خیر؟

ج - هر چند سؤال ابهام دارد و محتاج به توضیح است ولی به هر حال، غیر از اذن پدر و جدّ پدری - آن هم با رعایت مصلحت - اذن دیگران مانند مادر و بقیه اقوام در موارد مشروطه مثل عقد موقت یا مطلق عقد نکاح باکره رشیده، شرط صحّت نمی‌باشد و نبود اذن آنها بالسویه است؛ و اما نسبت به ازدواج صغیره یا غیر رشیده ولایت برای مادر نیز ثابت است و با نبود پدر، مادر مقدّم بر جدّ پدری می‌باشد و با نبود پدر و مادر و جدّ پدری، قیّم منصوب از طرف آنها با تصریح در وصیّت نسبت به ازدواج آن هم با رعایت مصلحت دختر، و ظاهراً با نبود آنها بر حکومت هم با رعایت مصلحت بلکه علاوه بر مصلحت، وجود مفسده در ترک، ثابت است. ۸۴/۴/۱۰

﴿س ۹۰۲﴾ مادری ولایتاً برای پسر صغیر خود دختری را صیغه موقت کرده تا دختر با

شوهرش به عنوان عروس محرم باشد؟ و شوهر (پدر پسر) هم در موقع جاری کردن صیغه حضور داشته و سکوت کرده، ولی قلباً راضی نبوده است، آیا ولایت مادر صحیح است یا خیر؟ و آیا سکوت شوهر بدون رضایت قلبی، محرمیت می آورد یا خیر؟

ج - باید رضایت پدر، که ولی صغیر است، بعلاوه از وجود مصلحت در این صیغه موقت برای طفل هم محرز گردد تا صیغه نکاح موقت صحیح باشد و محرمیت بیاورد، چون اعمال ولی نسبت به مولی علیه و صغیر صحتش مشروط به دو امر است؛ اول رضایت او، دوم رعایت مصلحت صغیر نه مصلحت خودش، و رضایت و اذن مادر در حال زنده بودن پدر فایده ای ندارد هر چند مضر هم نمی باشد، لیکن شرط صحّت نیست. ۷۷/۳/۳۱

﴿س ۹۰۳﴾ شخصی که از حضرت عالی تقلید می کند، آیا می تواند دخترش را زودتر از بلوغ، یعنی مثلاً در یازده سالگی به عقد نکاح کسی در آورد؟

ج - در صورتی که آثار دیگر بلوغ آشکار نشده باشد، ازدواج ولایی (یعنی ازدواج به دستور پدر یا مادر در صورت مرگ پدر و یا جد پدری در صورت مرگ پدر و مادر) با فرض داشتن مصلحت برای دختر، مانعی ندارد، لیکن آمیزش قبل از بلوغ، قطعاً جایز نیست و باید توجه داشت که مولی علیه (دختر) بعد از بلوغ و رشد حق دارد ازدواج ولی را فسخ نماید. ۸۴/۴/۳

﴿س ۹۰۴﴾ دختر و پسر نابالغی را با اذن ولی تزویج کردند، اما دختر بعد از بلوغ می گوید این ازدواج را قبول ندارم. آیا انکار دختر بالغ شده از نکاح و فسخ کردن بعد از بلوغ، مؤثر است یا خیر؟ و آیا نکاح فسخ شده احتیاج به طلاق هم دارد یا خیر؟ آیا در این صورت می توانیم عقد جدید دختر را با شخصی دیگر بخوانیم یا خیر؟

ج - ازدواج غیر بالغ چه پسر و چه دختر، اگر توسط ولی آنان انجام بگیرد و رعایت مصلحت صغیر هم بشود، آن عقد صحیح است هر چند به نظر این جانب بعد از بلوغ، حق فسخ برای شخص بالغ شده ثابت است؛ و نیز

اگر زنی زندگی با شوهر برایش دارای عسر و حرج باشد، بر حاکم شرع است که مرد را نصیحت نماید و الا الزام به طلاق کند و اگر تمکن از الزام هم نبود، حاکم از باب ولایت بر ممتنع می تواند زن را مطلقه نماید و عسر و حرج غیر قابل تحمّل یکی از مواردی است که مرد را ملزم به طلاق می کند؛ و به هر حال در همه مواردی که ازدواجی اگر صحیحاً هم انجام گرفته باشد و برای حاکم محرز شود که زندگی برای زن، دارای عسر و حرج و مشقت غیر قابل تحمل باشد - همان گونه که گذشت - حاکم می تواند بعد از نصیحت مرد را ملزم به طلاق کند و با عدم تمکن از آن، حاکم می تواند از باب ولایت بر ممتنع، زن را مطلقه نماید. ۷۶/۵/۲۵

چهارم. اجازه ولی در ازدواج دختر

﴿س ۹۰۵﴾ ۱. متعارف است که در ازدواج دایم یا موقت دختر، اذن و رضایت پدر شرط است، گفته شده اگر پدر مخالفت غیر موجهی نماید این اجازه لازم نیست، حدّ و مرز مخالفت موجه و غیر موجه ولی چیست؟

۲. آیا دختر می تواند به اذن و رضایت ضمنی و مطلق پدر اکتفا نماید، مثلاً پدر بگوید: «دخترم شما هر کسی را کفو خود بدانی من حرفی ندارم»، بدیهی است در چنین صورتی فرد خاصی به طور معین مطرح نشده است. آیا چنین رضایتی کافی و مشروع است؟

۳. اگر زوج مقلد مرجعی باشد که اذن والد را شرط نمی داند، ولی دختر مقلد مرجعی باشد که اذن را شرط می داند، آیا دختر می تواند در این مسئله خاص یا به طور کلی از مرجعش عدول نماید تا ازدواجش - چه در عقد دایم، چه موقت - محقق شود؟

۴. تأثیر سن و افزایش آگاهی و توانایی های فردی و اجتماعی دختران در کسب اجازه از پدر جهت ازدواج چگونه است، آیا می توان به استناد کبر سن و سایر شرایط از این اجازه چشم پوشید، یا در هر حال صحّت عقد به کسب اجازه ولی، منوط است؟

۵. در صورتی که دختری تمایل قطعی به ازدواج با فردی خاص داشته باشد و بنا به

دلایلی امکان طرح این مورد با پدرش نباشد، آیا وی می تواند بدون مراجعه به حاکم شرع خود را به عقد کسی در آورد؟

۶. در صورتی که دختری بدون توجه به حکم شرط صحّت ازدواج، با مردی پیمان ازدواج ببندد، در حالی که در این خصوص قاصر است - مسائل مترتب بر این پیمان، چه حکمی خواهد داشت؟

ج ۱ - در عقد دائم، دختری که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند؛ چنانچه باکره باشد، باید بنا بر احتیاط از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد، اگر چه عدم لزوم خالی از قوّت نیست؛ ولی در عقد موقت، اگر دختر باکره باشد، اجازه پدر و ولیّ معتبر است و بدون اجازه او، خواندن و نخواندن صیغه همانند است، و به هر حال رشیده بودن باید محرز شود و نسبت به مخالفت غیر موجّه - که عبارت است از جلوگیری از ازدواج با هم کفو و مسلمان با فرض نیاز به ازدواج و یا فرض اینکه کس دیگری عادتاً نخواهد آمد - به هر حال، چون ازدواج باید در دفاتر رسمی ثبت شود، آنها خود رعایت می نمایند.

ج ۲ - آری، کافی است.

ج ۳ - اولاً عدول به محض چنین خواسته‌ای جایز نیست و نمی تواند رجوع نماید و ثانیاً چون باید عقد در دفتر رسمی ثبت شود و مقرّرات هم اجازه والد را لازم می داند، فلذا بحث جواز عدول و عدم جواز آن بی فایده است.

ج ۴ - محض کمال و رشد تأثیری در مسئله لزوم اجازه و عدم آن ندارد.

ج ۵ - چون ثبت ازدواج در دفتر رسمی، لازم است و تخلف از آن معصیت و موجب ندامت است و عواقب خطرناک دارد و ازدواج بدون ثبت در دفاتر، حرام و غیر جایز است، لذا بعد از مراجعه به دفاتر رسمی، آنها به وظیفه قانونی خود عمل می نمایند؛ اما به هر حال قطع نظر از مسئله

و جوب رسمی شدن، در بالغ رشیده به نظر این جانب همان طور که گذشت رضایت ولیّ در عقد دائم شرط نیست، اما در منقطع شرط است. ج ۶ - تا وقتی که نمی دانسته، و طی به شبهه بوده و تمام آثار حلال بر آن مترتب است، ولی از وقتی که متوجه مسئله شده باید به شرایط صحّت ازدواج عمل نماید. ۸۰/۵/۹

﴿س ۹۰۶﴾ در مواردی که اذن ولیّ برای ازدواج دختر باکره لازم است، آیا عدم باکره بودن به دخول است یا ازاله پرده بکارت به غیر از دخول مانند انجام دادن بعضی از حرکات ورزشی، و یا معیار شوهر کردن است، ولو دخول صورت نگرفته باشد؟

ج - معیار در اعتبار اذن ولیّ در مواردی که نیاز به اذن می باشد، شوهر نرفتن دختر است - ولو دخول صورت نگرفته باشد -، نه خود بکارت و نه ازاله آن. ۷۶/۱۰/۲۹

﴿س ۹۰۷﴾ آیا شرط اذن پدر یا جدّ پدری در عقد دختر باکره، با ازاله بکارت دختر به دلیل پزشکی، تجاوز به عنف یا ارتکاب زنا، ساقط می شود؟ یعنی آیا ساقط شدن اذن، مترتب بر ازدواج رسمی و معتبر اجتماعی و همسرداری و متعاقباً طلاق یا فوت است یا معیار، ازاله بکارت است؟

ج - چون بکارت با ازدواج از بین نرفته، در حکم باکره است و شرطیت اذن پدر و ولیّ به حال خود باقی است. ۷۷/۷/۲۹

﴿س ۹۰۸﴾ زنی دائم البکاره است و در مجامعت، زوال بکارت نمی شود. این زن بعد از مطلقه شدن، در صورتی که بخواهد با شخص دیگری ازدواج کند، باید از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد یا اینکه در خصوص این زن اجازه لازم نیست؟

ج - محض شوهر کردن به وسیله نکاح برای ساقط شدن اجازه، کافی است. ۷۷/۱۲/۲۴

﴿س ۹۰۹﴾ آیا اذن پدر در ازدواج دختر باکره شرط است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دختری که با علم به حکم و موضوع، بدون اذن پدر ازدواج نماید و پدر یا جدّ پدری ازدواج مزبور را تنفیذ نکند، با فرض اینکه مقاربت بین زوجین صورت گرفته

باشد، آیا از لحاظ شرعی، مستحق اجرای کیفر است؟

ج - در عقد دایم دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند چنانچه باکره باشد، باید بنا بر احتیاط از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد - گرچه عدم لزوم اجازه خالی از قوت نیست - و اجازه مادر و برادر لازم نیست؛ و اما در عقد موقت، اجازه پدر یا جد پدری بنا بر اقوی لازم است؛ و اما از نظر کیفری که در سؤال مرقوم شده، چون آمیزش به عنوان عقد بوده - هر چند عقد هم باطل فرض شود - زنا و عمل منافی با عفت نمی باشد و حد زنا ندارد، و اما نسبت به تخلف از واجب و گرفتن اذن از پدر بر فرض لزوم اذن، کیفر آن از باب تعزیر است، بعلاوه که احتیاج به قانون نیز دارد و با شبهه عدم شرطیت اذن همانند حد، تعزیر هم در می شود و قاضی دادگاه هم نمی تواند به حکم کلی تعزیر، بر هر ترک واجب و فعل حرام، او را تعزیر نماید.

۷۷/۹/۱۰

﴿س ۹۱۰﴾ در ازدواج دختری که پدر ندارد، چه اشخاصی ولایت دارند؟

ج - در عقد دایم، اگر دختر باکره رشیده است و خود مصلح و مفسد ازدواجش را درک می کند، اذن ولی، شرط صحت ازدواج او نمی باشد؛ ولی اگر رشیده نیست، یعنی مصلح و مفسد ازدواج را درک نمی کند، بعد از پدر، ولایت قهری برای مادرش و اگر مادر هم ندارد برای جد پدرش ثابت است، و عقد موقت باکره بالغه رشیده صحتش تنها منوط به اذن پدر یا جد پدری است و غیر از اینها دیگر اقربا ولایت ندارد.

۷۷/۱۲/۲۴

﴿س ۹۱۱﴾ آیا اذن پدر در عقد باکره در همه حال شرط صحت است، حتی اگر پدر

نقایصی داشته باشد و مثلاً لایالی یا معتاد یا بی فکر باشد؟

ج - اولاً به نظر این جانب در عقد دایم باکره رشیده، که مصلح و مفسد ازدواج را در حد متعارف تشخیص می دهد، از نظر اولی و شرعی لازم نمی باشد، گرچه پدر، فرد شایسته ای هم باشد چه رسد به مفروض در

سؤال، لیکن باید عقد ازدواج حسب مقررات قانونی در دفتر رسمی ثبت شود و محاضر به تکالیف قانونی خود عمل می‌نمایند؛ و اما در عقد موقت در همان باکره رشیده، اذن پدر شرط صحّت عقد است و اگر اذن ندهد عقد باطل است، لیکن در امثال مورد سؤال که پدر صلاحیت مصلحت اندیشی را ندارد، به نظر می‌رسد که اذن ساقط باشد؛ لیکن اگر جدّ پدری دارد ولایت او ثابت است و اگر جدّ پدری ندارد و خودش مصالح ازدواج موقت و مفاسد آن را تشخیص می‌دهد، می‌تواند ازدواج نماید، لیکن باز رجوع به دفتر رسمی و رعایت مقررات قانونی لازم است. ۸۳/۶/۲۵

﴿س ۹۱۲﴾ زن و شوهری با هم متارکه کرده‌اند و مرد بنا به درخواست زن، نگهداری فرزندانشان را به وی واگذار کرده است. حال یکی از دخترهایشان می‌خواهد ازدواج کند و در عقد، اجازه پدر شرط است، تکلیف چیست؟

ج - فرقی بین چنین پدری و بقیه پدرها که متارکه نکرده‌اند، نمی‌باشد و شرطیت اجازه و عدم آن نسبت به همه پدرها بالسویه است، یعنی نسبت به شرطیت و عدم شرطیت، متارکه و عدم آن دخالتی ندارد. ۷۸/۲/۲۷

﴿س ۹۱۳﴾ جوانی هستم که می‌خواهم با دختر مورد علاقه‌ام ازدواج کنم، اما والدینم بشدت مخالفت می‌کنند و اصرار دارند که با شخص دیگری ازدواج کنم. آیا بدون رضایت آنها می‌توانم ازدواج کنم؟

ج - در ازدواج پسر رشید و بالغ، اجازه پدر شرط نیست چه رسد به اجازه مادر، اما جلب رضایت آنها از جهت اخلاقی و اجتماعی مطلوب است. ۷۶/۹/۱۳

﴿س ۹۱۴﴾ دختر یازده ساله‌ای پدر و جدّ پدری نداشته است. عمه‌اش او را از مادرش گرفته و به خانه خودش برده و برای پسر چهارده ساله‌اش عقد کرده است. و بعد از یک سال از عقد، بدون اینکه دخول صورت گرفته باشد، دختر اعلام می‌دارد که پسر عمه‌اش را نمی‌خواهد و در وقت عقد، چیزی را از ازدواج نمی‌دانسته و عمه‌اش او را فریب داده است. آیا ازدواج این دختر و پسر از نظر شرعی صحیح است؟

ج - هیچ کس بر عقد نکاح دختر غیر رشیده، غیر از پدر و مادر و یا جد پدری، آن هم با رعایت مصلحت، ولایت ندارد و عقد باطل است؛ بعلاوه که به نظر این جانب، در عقد ولی با مصلحت هم بعد از رشد، حق فسخ برای مولی علیه ثابت است.

۷۸/۳/۸

﴿س ۹۱۵﴾ آیا اظهار شفاهی یا گواهی کتبی زن مبنی بر باکره نبودن، از نظر شرعی

برای عقد موقت، کفایت می‌کند؟

ج - ظاهراً کفایت می‌کند، چون اذن پدر در ازدواج دختر شرطی است برای تزویج خود دختر، پس احرازش بر او لازم است و وقتی اقرار نمود به اینکه مشمول شرط نمی‌باشد، حجّت است به حسب ظاهر، مگر آنکه متهمه باشد به اینکه ممکن است دروغ بگوید برای آنکه ازدواج، محقق بشود؛ و به هر حال، حجّت ظاهریه، تغییر دهنده واقع نمی‌باشد و با انکشاف خلاف، آثار خلاف مترتب می‌گردد؛ و ناگفته نماند که محض باکره نبودن سبب سقوط ولایت ولی، یعنی پدر یا جد پدری نمی‌شود بلکه آنچه سبب سقوط است ازدواج کردن دختر است، ولو اینکه دخول هم نشده باشد، یعنی معنای زندگی با مردی را فهمیده باشد.

۸۳/۶/۲۵

﴿س ۹۱۶﴾ آیا دختر باکره و دختر اهل کتاب، برای ازدواج به اذن پدر نیاز دارد یا

خیر؟

ج - در ازدواج دختر باکره غیر رشیده، اذن پدر به عنوان ولایت، قطعاً معتبر است. محلّ کلام، باکره رشیده است و در مسئله، فرقی بین کافر و دخترش و پدر مسلم و دخترش نیست؛ آری، پدر کافری که معاند دینی است بر دختر مسلمة باکره رشیده، در عقد ازدواج موقت به انصراف ادلّه ولایت، ولایت ندارد.

۷۶/۲/۲۸

﴿س ۹۱۷﴾ اگر پدر در زمان عقد دخترش حضور نداشته باشد، ولی از قرائن مشخص

شود که به عقد دخترش راضی است، آیا عقد، صحیح است یا خیر؟ در صورتی که پدر،

بیمار و غیر قابل جا به جا کردن باشد، چطور؟

ج - چنانچه از قرائن، اطمینان به رضایت پدر باشد، اجرای عقد مانعی ندارد؛ لیکن باید در حضور سردفتر و یا ثبت در دفتر ازدواج باشد، و در لزوم اخذ رضایت پدر، فرقی بین بیمار بودن و سالم بودن او نیست.
۷۳/۲/۱۳

﴿س ۹۱۸﴾ آیا با بودن پدر، جد هم ولایت دارد یا خیر؟

ج - بلی، ولایت جد، مشروط به فوت پدر نیست و هر دو به نحو استقلال، ولایت دارند.
۸۳/۱۰/۳

﴿س ۹۱۹﴾ دختر و پسری که بالغ و رشید و کفو هم هستند قصد ازدواج دارند، اما پدر دختر به دلایلی مخالفت می‌کند. آن دو برای محرم شدن به یکدیگر، خطبه عقد خوانده‌اند، آیا این عقد صحیح است؟

ج - در عقد دایم دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید بنا بر احتیاط از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، گرچه عدم لزوم اجازه خالی از قوت نیست، و اجازه مادر و برادر لازم نیست؛ و اما در عقد موقت، اجازه پدر یا جد پدری بنا بر اقوی لازم است.
۷۸/۶/۱۵

﴿س ۹۲۰﴾ پسر و دختری هستیم که می‌خواهیم صیغه عقد بخوانیم و می‌دانیم که در صیغه عقد، اذن ولی دختر شرط است ولی از این جهت با مانع مواجه هستیم. تکلیف چیست؟

ج - اجازه پدر و ولی در عقد موقت و صیغه معتبر است و بدون اجازه او، خواندن و نخواندن صیغه همانند است؛ و در عقد دایم نیز چون رعایت مقررات ثبت ازدواج در محاضر به عنوان مقررات قانونی، لازم و واجب است و باید برای ثبت و اجرای صیغه عقد به دفتر رسمی مراجعه شود و عدم مراجعه، گناه و معصیت و موجب ندامت و پشیمانی است و عواقب خطرناکی در پی دارد.
۷۶/۳/۱

﴿س ۹۲۱﴾ پدر این جانب در سال ۵۹ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. یک سال قبل

پسر خاله‌ام به خواستگاری من آمد و بنده نیز موافقت کردم و موضوع را به جد پدری‌ام اطلاع دادیم و او هم نظر مثبت داد؛ ولی حالا که یک سال از زمان خواستگاری و موافقت طرفین می‌گذرد ایشان برای اعلام رضایت و انجام صیغه عقد و ثبت قانونی آن حاضر نمی‌شود. آیا انجام این ازدواج بدون رضایت جد پدری‌ام از لحاظ شرعی بلامانع است یا خیر؟ ضمناً از طریق دادگاه هم حکم رشد عقلی و فکری برایم صادر شده است.

ج - اذن پدر و جد پدری در ازدواج و عقد دائم باکراه رشیده به نظر این جانب و برخی از فقهای دیگر، شرعاً شرط نمی‌باشد، مضافاً به اینکه در مفروض سؤال، رضایت جد در زمان قبل بوده و این هم خود عدم شرطیت اذن را نسبت به شما سهل تر می‌نماید، لیکن لازم است حتماً ازدواج را در دفتر رسمی به ثبت برسانید و به محض صیغه عقد اکتفا ننمایید که عملی نادرست می‌باشد و نباید انجام بگیرد. ۷۷/۱۱/۲۴

﴿س ۹۲۲﴾ پدر دختری، حدود پانزده سال پیش مفقود شده و دادگاه به همین خاطر حضانت دختر را به مادر سپرده است. در مورد عقد نکاح دختر چه کسی ولایت دارد؟

ج - ولایت پدر در نکاح دائم بالغه رشیده، بنا بر قول مشهور، مشروط به حضور پدر است و با فرض مفقود شدن پدر - آن هم مخصوصاً به نحو مفروض در سؤال - ساقط می‌باشد، و اجازه شخص دیگری هم لازم نیست و رشد و بلوغ دختر برای صحّت ازدواجش کفایت می‌کند. ۸۰/۴/۳۰

پنجم. سایر شرایط

﴿س ۹۲۳﴾ کفو شرعی و عرفی یعنی چه؟

ج - کفو، عبارت از اسلام است و شخصیت‌های اجتماعی در کفو بودن دخالتی ندارد، و بر پدر است که اگر اخلاق و دین خواستگاری را پسندید، با ازدواج دخترش موافقت کند تا یک جریان خلافی در جامعه پدید نیاید. ۷۷/۱۰/۱۴

﴿س ۹۲۴﴾ مدت سه سال است که خواستگار دارم و به علت اینکه خواهر بزرگترم ازدواج نکرده است خانواده‌ام به خواستگار بنده جواب رد می‌دهند، در حال حاضر ۲۷ سال سن دارم. آیا جایز است برای حفظ حرمت خواهرم ازدواج نکنم؟ و اگر ازدواج کنم، آیا در حق خواهرم خیانت کرده‌ام و دچار معصیت شده‌ام؟

ج - این گونه امور، مانع صحّت ازدواج نیست و نباید انسان خود را به زحمت بیندازد، و با توکل به خداوند و دعای خیر در حق دیگران، باید مسیر سعادت خود را طی کند.
۷۶/۹/۴

﴿س ۹۲۵﴾ با توجه به زیان‌های جبران ناپذیری که در اثر عدم آزمایش‌های قبل از ازدواج برای زوجین و در نتیجه برای جامعه اسلامی پدید می‌آید و قوانین و مقررات قانونی نیز زوجین را مکلف به انجام آزمایش قبل از ازدواج نموده است، آیا بدون انجام آزمایش، جایز است صیغه دایم جاری شود یا نه؟

ج - تخلف از این گونه مقررات که تخلفش موجب ضرر و زیان برای جامعه است، غیر جایز است و عقل، قبل از شرع، حکم به دفع ضرر محتمل می‌نماید.
۸۳/۴/۲۰

﴿س ۹۲۶﴾ پزشکان می‌گویند که ازدواج فامیلی سبب بیماری‌های مختلف می‌شود، در حالی که در سیره معصومان علیهم‌السلام این کار انجام شده و بسیاری هم این گونه ازدواج کرده‌اند و هیچ مشکلی ندارند. آیا در شریعت، ممنوعیت وارد شده است؟

ج - ازدواج فامیلی، فی حدّ نفسه، منعی ندارد و جهات ذکر شده مانند بقیّه موضوعات است که باید از اهل فن سؤال شود، و صله رجم تا جایی است که ضرر به وجود نیاید و مسئله ضرر و جهات ذکر شده، چون از موضوعات است، تابع نظر خود مکلف است.
۷۸/۱۲/۴

﴿س ۹۲۷﴾ آیا ازدواج افراد کم توان ذهنی با یکدیگر (با توجه به احتمال تولّد فرزندان کم توان ذهنی در آنان)، شرعاً صحیح است؟

ج - یک بحث در مورد صحّت و فساد ازدواج افراد کم توان ذهنی - با فرض اینکه از رشد لازم در صحّت عقود برخوردار نیستند - مطرح است

و بحث دیگر راجع به تبعات ازدواج از حیث تولّد فرزندان ناتوان ذهنی است؛ از جهت اول، ولی آنها مثل پدر می‌تواند با رعایت مصلحت اقدام به ازدواج آنان نماید و مشکلی از این جهت وجود ندارد، چون اولیای آنها حقّ ازدواج آنان را با رعایت مصلحت دارند و خود، خدمتی به آنان است و نحوه‌ای سرپرستی و معروفی است که حقّ انجام آن را دارند و مشمول ادلّه احسان و برّ می‌باشد؛ لیکن عمده بحث و اشکال در جهت دوم است و جالب آنکه در روایات هم توجّه به این جهت بوده و در روایت آمده «لاتزوّجوا الحمقاء فانّ صحبتها بلاء و ولدها ضیاع»، نبی اکرم ﷺ فرموده: با زنان نادان و احمق ازدواج نکنید چون با آنها بودن بلاست و فرزندانشان هم ضایع می‌شوند؛ و این بحث به دلیل عدم تعرض آن به طور تفصیل در فقه، گرچه بحث مشکلی است، اما ظاهراً جلوگیری از فرزنددار شدن آنها به دلیل ضرر و حرج و مشکلاتی که برای فرزندان و جامعه دارد، لازم و واجب است؛ چون جلوگیری از این ضررهای بزرگ بر همگان لازم است و این گونه اضرارها و ایجاد زحمت‌ها، قطعاً حرام است و چگونه چنین نباشد و حال آنکه سدّ طریق و اضرار مردم در طریق و سایر اضرارها، حرام و گناه است و باعث ضمان هم می‌باشد، و «من اضّرّ بشیء من طریق المسلمین فهو له ضامن».

۷۹/۳/۸

باب سوم: موانع نکاح

یکم. قرابت نسبی

﴿س ۹۲۸﴾ یک خانم آمریکایی چندی قبل به دین مبین اسلام مشرف شده و با یک مسلمان ایرانی ازدواج کرده است، مرد از ازدواج اولش دو دختر دارد که با او زندگی می‌کنند و خانم آمریکایی نیز از ازدواج اولش دو پسر دارد که با مادرشان زندگی می‌کنند

و هم چنان مسیحی باقی مانده‌اند. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا پسران و دختران وقتی به سنّ بلوغ برسند، با همدیگر محرم و خواهر و برادر محسوب می‌شوند؟

۲. آیا یک نفر مسلمان می‌تواند بچه‌ای که مسیحی است را به عنوان فرزند خوانده بپذیرد و مخارج زندگی اش را تأمین کند؟

ج ۱ - با همدیگر محرم نمی‌شوند، چون خواهر و برادر نیستند.

ج ۲ - مانعی ندارد، خصوصاً اگر بخواهد پس از بلوغ او را به آیین اسلام هدایت کند.
۷۷/۱/۲۳

﴿س ۹۲۹﴾ مردی زنش فوت کرده و ازدواج مجدد نموده است. این زن از شوهر اولش فرزند دختر و پسر دارد. آیا پس از فوت زن دومی، دخترهای زن و پسرهای طرفین با یکدیگر محرم هستند یا خیر؟

ج - هر چه از فرزندان از حیث پدر و یا مادر یکی باشند، با یکدیگر برادر و خواهرند و محرم می‌باشند.
۷۷/۱۰/۳

﴿س ۹۳۰﴾ آیا ازدواج با دختر زن پدر، جایز است؟ و آیا فرقی وجود دارد بین اینکه دختر زن پدر، از شوهر سابق بوده یا از شوهر لاحق؟

ج - ازدواج با دختر زن - پدر که او را از شوهر دیگری داشته - چون نه خواهر پدری است و نه مادری، بلکه اجنبیه و نامحرم است، بلا مانع است؛ لیکن بچه‌هایی را که زن پدر از پدر شما دارد، چون خواهر و برادر مادری هستند، به آن دختر محرم‌اند و اگر زن پدر شما از پدر شما جدا شده و با شوهر سوم ازدواج کرده، بچه‌هایی که از شوهر سوم خودش دارد، با بچه‌های شوهر قبل از پدر شما نسبت به شما فرقی ندارند، چون با شما نه از مادر یکی هستند و نه از پدر.
۷۸/۱۲/۷

﴿س ۹۳۱﴾ آیا زن و مرد مسلمان با مرتد شدن، به محارم خود نامحرم می‌شوند؟

ج - نامحرم نمی‌شوند، چون نسب از بین نمی‌رود و تنها علقه زوجیت است که بین زن و شوهر از بین می‌رود و به هم نامحرم می‌شوند.
۷۸/۷/۲۳

﴿س ۹۳۲﴾ آیا دایی و عموی پدر و مادر به دختر، و عمّه و خاله پدر و مادر به پسر، محرم اند؟

ج - به طور ضابطه کلیه، همه خویشان محرم اند، مگر فرزندان عمو و عمّه، و فرزندان دایی و خاله که نامحرم اند. پس کسی که دایی و یا عموست، ولو با چند واسطه، محرم کسانی است که به نحوی عمو و دایی آنها حساب می شود و عمّه و خاله هم در همین حکم هستند. ۷۹/۹/۲۸

دوم. قرابت سببی

﴿س ۹۳۳﴾ چنانچه مردی به عنوان حلیت در روابط و رفت و آمد، دختر خردسالی (حدود پنج ساله) را صیغه نموده است. اینک در صورت بذل وقت، آیا ازدواج با مادر این دختر، شرعاً امکان پذیر است یا حرمت، ایجاد شده و امکان ندارد؟

ج - ازدواج با مادر زن، حرام است و حرمت ازدواج، اعم از دایم و منقطع و مدخوله و غیر مدخوله است و همین معنا، مقتضای اطلاق آیه شریفه است که فرموده: «وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ».^۱ بنابراین، اگر نکاح منقطع دختری صحیح واقع شده باشد و رضایت پدر دختر با رعایت مصلحت دختر در عقد متعاش مراعات شده باشد، مادر آن دختر به مرد صیغه کننده، حرام ابدی است. ۷۸/۳/۲

﴿س ۹۳۴﴾ میزان محرم بودن مادر زن و خواهر زن نسبت به داماد چقدر است؟
ج - مادر زن به داماد محرم است و حکم مادر را دارد، ولی خواهر زن، نامحرم است مثل بقیّه نامحرمان. ۷۷/۸/۱۰

﴿س ۹۳۵﴾ آیا نامادری من به همسر محرم است یا خیر؟
ج - همسر شما به زن پدر شما محرم نیست و مادر زن به دامادش محرم است. ۷۷/۱/۲۷

۱. نساء، آیه ۲۳.

﴿س ۹۳۶﴾ آیا داماد پسر، با مادر پسر محرم است؟

۷۹/۹/۱۵

ج - داماد پسر، به مادر پسر، محرم است.

﴿س ۹۳۷﴾ اگر فردی زنی را به ازدواج موقت در آورد، بعد از اتمام مدّت، آیا می‌تواند دختر متارکه شده همان زن را به عقد دائم خود درآورد یا خیر؟ در صورت منفی بودن پاسخ، آیا می‌تواند در این مسئله به مجتهد دیگری رجوع کند؟

ج - ربیبه، یعنی دختر زن - چه با عقد موقت و چه با عقد دائم - با فرض آمیزش با آن زن، برای مرد حرام ابدی است و در حکم دختر خود انسان است و مسئله هم اجماعی و اتفاقی است. آری، اگر آمیزش با مادر حاصل نشده باشد، بعد از تمام شدن مدّت در عقد موقت و یا طلاق در عقد دائم، ازدواج با دختر آن زن، مانعی ندارد.

۷۷/۹/۱۶

﴿س ۹۳۸﴾ اگر شخصی زنی را به مدّت یک ساعت عقد کرده باشد و در طول زندگی حدود ده زن را نیز این گونه عقد کرده باشد، او با دخترهای این زن‌ها تا چند پشت محرم است؟

ج - با همه آنها که دخترهای این زن‌ها هستند، چه با واسطه و چه بی‌واسطه، چه قبل از شوهر کردن با این مرد به دنیا آمده باشند یا بعد از آن به دنیا بیایند، و همه آنها به حکم ربائب، به مرد محرم هستند، لیکن به شرط آمیزش با آن زن‌ها یعنی مادر دخترها، چون ربیبه با آمیزش با مادرش به مرد محرم می‌شوند نه بدون آن.

۷۶/۵/۳۱

﴿س ۹۳۹﴾ شخصی دختری را به مدت دو سال عقد موقت کرده است و در این مدت همه گونه استمتاع از یکدیگر داشته‌اند. بعد از انقضای مدت، وی به عنوان دختر باکره با شخص دیگری ازدواج نموده و صاحب فرزند دختر شده است. آیا مشارالیه می‌تواند دختر او را صیغه کند یا به حکم ربیبه، با وی محرم است؟

ج - شرط حرمت ربیبه - ولو آنکه بعداً متولد شود -، دخول و آمیزش با مادر است.

۷۷/۵/۱۱

﴿س ۹۴۰﴾ مادر شوهرم بعد از فوت همسر اولش مجدداً ازدواج نموده است. آیا

ایشان (ناپدری شوهرم) به این جانب محرم است یا خیر؟

ج - همسرِ مادر شوهر که ناپدری شوهر محسوب می‌شود، به عروس و

زنِ ناپسری، محرم نیست. ۷۸/۸/۱۸

﴿س ۹۴۱﴾ اگر شخصی دختری را صیغه نماید ولی هیچ گونه استمتاعی از او نبرده

باشد، آیا پسرش می‌تواند او را برای خود عقد نماید یا خیر؟

ج - زن پدر برای فرزندان مرد، حرام ابدی می‌باشد و حرمت ازدواج، اعم

از دائم، منقطع، مدخوله و غیرمدخوله است و همین معنا، مقتضای اطلاق

آیه شریفه است که فرموده: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ»،^۱ بنابراین، دختر در

فرض سؤال به همه فرزندان و نواده‌های پدر محرم می‌باشد و زن پدر همه

آنها محسوب می‌شود. ۷۵/۵/۱۰

﴿س ۹۴۲﴾ با توجه به بطلان عقد موقت دختر نابالغ، آیا پسر آن شخص می‌تواند با

آن دختر ازدواج نماید یا خیر؟

ج - می‌تواند، چون صیغه دختر به خاطر عدم اجازه ولی باطل بوده و لذا

دختر، زن آن مرد نشده تا پسرش نتواند به خاطر زن پدر بودن با او ازدواج

نماید. ۷۶/۶/۹

﴿س ۹۴۳﴾ آیا زن پدر بزرگ به نوه محرم می‌باشد؟

ج - محرم می‌شود. ۷۷/۶/۸

﴿س ۹۴۴﴾ مردی زنی را به همسری انتخاب می‌کند، بعد از مدت دو سال، دختر آن

زن را برای فرزندش عقد می‌کند. آیا عقد دختر همسر برای فرزند صحیح است؟

ج - مانعی ندارد و عقد صحیح است. ۷۷/۸/۱۰

﴿س ۹۴۵﴾ اگر مردی بخواهد با خواهرزاده یا برادرزاده همسرش ازدواج کند، آیا

باید با رضایت زنش باشد؟

ج - اجازه زن، شرط صحّت عقد در مفروض سؤال است. ۷۷/۲/۳۰

۱. نساء، آیه ۲۲.

﴿س ۹۴۶﴾ آیا شوهر خواهر می تواند خواهر بیوه زنش را به صیغه خود در آورد؟
 ج - اگر کسی زنی را برای خود عقد کند، دایم باشد یا موقت، تا وقتی که
 آن زن در عقد و یا عده رجعی است، نمی تواند با خواهر او ازدواج نماید،
 چه به صورت دایم و چه موقت. ۷۹/۹/۱۵

﴿س ۹۴۷﴾ آیا خواهر زن نسبت به انسان محرم است یا نامحرم؟
 ج - نامحرم است، لیکن نمی توان حسب نص قرآن با او ازدواج نمود و
 ازدواج با خواهر زن و جمع بین الأختین، حرام و باطل است. ۷۷/۲/۱۳
 ﴿س ۹۴۸﴾ آیا زوج بعد از طلاق بائن می تواند در ایام عده با خواهر همان مطلقه
 ازدواج کند؟ همچنین در باره متعه، پس از اتمام مدت یا بخشش بقیه مدت، حکمش
 چیست؟

ج - اگر طلاق بائن باشد، جایز است؛ و بنا بر اقوی نکاح با خواهر متمتعه
 پس از انقضا یا بخشش مدت و قبل از اتمام عده، جایز نیست، کما اینکه
 در طلاق رجعی هم قبل از انقضای عده، جایز نیست. ۸۱/۳/۴

سوم. قرابت رضاعی

﴿س ۹۴۹﴾ این جانب، مدت یک ماه، روزی یک بار از خانمی شیر خورده ام، البته به
 این صورت که شیر را در ظرف می دوشیده و با شیشه به من می داده اند و در همان مدت
 یک هفته هم روزی یک بار از پستان ایشان مستقیماً شیر خورده ام. حال که به
 خواستگاری دختر ایشان رفته ام، از این قضیه مطلع شده ام. اکنون تکلیف ازدواج ما
 چیست؟

ج - ازدواج شما مانعی ندارد و آن دختر به شما محرم نشده؛ چون یکی از
 شرایط مسلم رضاع، خوردن شیر از پستان است که نسبت به مدت یک
 ماه، از ظرف و شیشه بوده نه از سینه و پستان؛ و اما نسبت به یک هفته هم
 که از پستان بوده، چون جمعاً به هفت بار رسیده، موجب رضاع نیست و
 شرط در رضاع با عدد پانزده بار است که نسبت به این مورد هم شرط،

محقق نشده است.

۷۷/۲/۴

﴿س ۹۵۰﴾ اگر دختری از پدر و مادری، و پسری از پدر و مادر دیگری از زن سومی شیر بخورند و اکنون، نه پدر و مادر دختر و پسر و نه زن شیر دهنده، هیچ کدام در قید حیات نباشند، آیا صرف شیاع مبنی بر شیر خوردن این دو از آن زن و فرض اثبات محرمیت، کفایت می‌کند؟ اگر پس از ازدواج، مطلع گردیدند و متارکه نیز صورت گرفت، آیا زن - همان خواهر رضاعی - حق گرفتن مهر را دارد؟ و در صورت داشتن فرزند پس از متارکه، اولاد حق ارث دارند یا خیر؟

ج - این گونه شیاع‌ها اگر مفید اطمینان و یقین به حصول رضاع با همه شرایطش باشد، برای کسی که مورد ابتلائش هست، حجّت است؛ لیکن حصول چنین یقین و اطمینانی با گذشت زمان و فوت والدین و زن شیردهنده - اگر نگوییم محال عادی است - قطعاً نادر و کمیاب است و مرد و زنی که مسئله رضاع، مورد ابتلائشان هست، نباید به این گونه شک‌ها اعتنا نمایند؛ چون استصحاب عدم رضاع، مقتضی نبود و عدم آن می‌باشد، بعلاوه، نباید تحقیق هم بنمایند و نباید کار را بر خودشان مشکل سازند و زمینه مسائل پیچیده و مفصلی را که مطرح شده، فراهم سازند و زندگی خود را با این گونه مسائل، گرفتار و سوسه و ناراحتی نمایند؛ چون در استصحاب موضوعی، تحقیق لازم نیست و بلکه در امثال مورد که ممکن است موجب مشکلات بشود، مذموم و ناپسند هم می‌باشد، و در صورتی که حجّتی بر رضاع با شرایطش تمام شود و یقین به آن پیدا کنند، عقد باطل است؛ و اگر دخول حاصل شده، زن مستحقّ مهرالمثل است؛ چون وطی، وطی به شبهه بوده و فرزندان هم در وطی به شبهه، احکام فرزندان حلال زاده بر آنها بار است، چون فرزند زنا و نامشروع نمی‌باشند و اطلاق ادلّه احکام فرزندان، شامل آنها هم می‌شود.

۸۳/۸/۲۵

﴿س ۹۵۱﴾ مادر این جانب مدّعی است که بنده در اول تولّد از زن عمویم شیر خورده‌ام، ولی مقدارش را نمی‌داند. از زن عمویم پرسیدم، ایشان هم یادش نیست و

می‌گوید بر فرض صحّت، یکی دو بار بیشتر شیر نخورده‌ای. با توجه به اینکه بعضی احتیاط می‌کنند، آیا بنده می‌توانم با دختر عمویم ازدواج کنم یا اینکه خواهر رضاعی بنده محسوب می‌شود و ازدواج با او صحیح نیست؟

ج - در مفروض سؤال، محرّمیت حاصل نشده و رضاع، محقّق نگشته و احتیاط هم احتیاط ارشادی است به آینده که مبادا کشف خلاف شود، و مورد مفروض هم با وضع مرقوم، کشف خلاف نخواهد شد. ۷۵/۱۰/۳

﴿س ۹۵۲﴾ این جانب قصد دارم با دختری ازدواج نمایم، در حالی که دایی دختر، شیر مادر مرا خورده است. آیا ازدواج ما دو نفر جایز است؟ با توجه به اینکه مادرم اصرار دارد شیری که موجب محرم شدن گردد، به او نداده‌ام؟

ج - با شکّ در رضاع و شرایط آن - که در مفروض مسئله است - رضاع، شرعاً محقّق نشده است و ازدواج بین آن پسر و دختر، بلامانع است؛ بعلاوه که اگر رضاع و شرایط آن هم در مفروض سؤال محقّق شده باشد؛ چون ازدواج، ازدواج با دختر خواهر برادر رضاعی است، حتّی بنا بر عموم منزلت هم محرّمیت حاصل نمی‌شود، چه رسد که خود عموم منزلت هم ناتمام است. ۷۵/۶/۲۷

﴿س ۹۵۳﴾ دختری مدّت سه ماه پراکنده، یعنی روزی یک یا دو بار از زنی شیر خورده و در این مدّت، گاهی اتفاق افتاده که ده روز یا کم‌تر اصلاً از آن شیر نخورده. آیا این دختر با شوهر و پسرهای آن زن محرم است؟

ج - در مفروض سؤال، رضاعی که از خوردن شیر پدید می‌آید و سبب ایجاد حرمت می‌گردد، ظاهراً تحقّق پیدا نکرده؛ چون نه منحصرأ در یک شبانه روز از شیر آن زن خورده، نه پانزده مرتبه پشت سر هم و بدون فاصله شدن چیز دیگری؛ و نیز اطمینان نیست به اینکه شیرهایی را که خورده، در روئیدن گوشت و محکم شدن استخوان، مستقلاً تأثیر داشته است. ۷۴/۷/۵

﴿س ۹۵۴﴾ این جانب دختری را از بدو تولد به فرزندی قبول نموده‌ام که اکنون هجده سال دارد. برای محرم شدن او با خود، شیر خواهرم را به مدّت سه روز، بدون وقفه

خورده و برای محرم شدن با خانم من، شیر خواهر خانم و دختر خواهر خانم مرا به مدت سه ماه، به طور منقطع (در هفته دو یا سه بار) مصرف نموده اکنون برای ازدواج این دختر مشکلی بدین صورت به وجود آمده که داماد، اظهار می‌دارد که می‌خواهم با مادر خانم خود، محرم شوم. آیا راهی برای محرم شدن داماد و همسر این جانب وجود دارد یا خیر؟
 ج - در فرض مرقوم، راهی برای محرم شدن داماد وجود ندارد. آری، اگر همسر شما مرضعه آن دختر می‌بود که مادر رضاعی اش حساب می‌شده، محرم داماد می‌گردید، کما اینکه همه زنانی که به او (دختر) شیر داده‌اند، به عنوان مادر زن، محرم داماد هستند.
 ۷۷/۷/۸

﴿س ۹۵۵﴾ مادر بزرگی نوه دختری خود را دو سال شیر داده، آیا این نوه برای نوه پسری این مادر حلال است یا حرام؟ نسبت ایشان در صورت رضاعی بودن چگونه است؟

ج - در فرض سؤال نوه دختری با نوه پسری محرم است، چون نوه دختری که دختر است عمه رضاعی نوه پسری می‌شود، کما اینکه اگر پسر باشد دایی او محسوب می‌گردد و ازدواجشان حرام و ازدواج با محارم است؛ و باید توجه داشت که رضاع مانند رحم است؛ یعنی مادر رضاعی، حکم مادر رحمی را دارد، پس نوه‌ای که شیر خورده فرزند آن شیر دهنده است.
 ۷۷/۹/۱۲

﴿س ۹۵۶﴾ این جانب به علت بیماری، قادر نبودم به دخترم شیر بدهم، لذا خواهرم در پنج روز اول تولد به فرزندم شیر داده است - در طول شبانه روز حداکثر دو مرتبه و آب قند و یا داروی حل شده در آب نیز به فرزندم خورانده است - از روز ششم تا دهم (پنج روز دوم) فرزندم را خودم شیر داده‌ام، ولی به طور ضروری نیز خواهرم در شبانه روز یک الی دو مرتبه شیر داده است. وقتی پسر خواهرم سه ماهه شد، خواهرم جهت انجام عمل جراحی در بیمارستان بستری گردید و بنده علاوه بر دخترم، پسر خواهرم را نیز شیر داده‌ام (به مدت چهار شبانه روز کامل). با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا فرزندم با پسر خواهرم محرم‌اند؟

۲. اگر محرم‌اند، آیا با برادران و خواهران قبلی (بزرگتر از خود) و بعدی (کوچک‌تر) نیز محرم‌اند؟

۳. نسبت به فرزندان یکدیگر چه حکمی دارند؟

۴. نسبت به عمه و عموی یکدیگر چه حکمی دارند؟

ج ۱ - آری، محرم‌اند و برادر و خواهر رضاعی می‌باشند.

ج ۲ - همه فرزندان خواهر شما به فرزند شما که از آن زن شیر خورده، محرم می‌باشند، چون رضاع و شیر خوردن به منزله رَحِم زن شیر دهنده نسبت به فرزند رضاعی می‌باشد و همین طور همه فرزندان شما به پسر خواهرتان که از شما شیر خورده و رضاع حاصل شده، محرم می‌باشد.

ج ۳ - فرزندان دیگر طرفین - چه از شما و چه خواهرتان - به همدیگر محرم نیستند، یعنی برادر یا خواهر بچه‌ای که از شما شیر خورده با فرزندان شما محرم نمی‌باشند و تنها بچه‌ای که شیر خورده با فرزندان محرم است و همین امر راجع به فرزندان شما - که برادر و خواهر بچه‌ای می‌باشند که از خواهرتان شیر خورده - نسبت به فرزندان خواهر جاری می‌باشد و تنها بچه شما که از خواهرتان شیر خورده با بچه‌های خواهر محرم است.

ج ۴ - فرزندی که فرزند رضاعی زنی می‌باشد، حکم فرزندی را دارد که از رَحِمش خارج شده و همین طور نسبت به صاحب شیر، یعنی مرد در حکم فرزند صُلبی او می‌باشد و با این قاعده، همه محارم فرزندان زن شیر دهنده به فرزند رضاعی آن زن، محرم هستند، کما اینکه همه محارم فرزندان پدر به همان فرزند رضاعی اش که صاحب شیرش بوده محرم می‌باشند.

۷۷/۱۰/۲۴

﴿س ۹۵۷﴾ خواستگار دختری شده‌ام که پدر این دختر شیر مادرم را به مدت شش ماه خورده است. آیا اشکال شرعی یا مانعی در این ازدواج هست یا خیر؟ در ضمن، شرایط تحقق رضاع چیست؟ و در صورت انجام گرفتن این ازدواج، بدون اطلاع قبلی، حکم

چیست و چه باید کرد؟

ج - اگر یقین حاصل شود که شرایط رضاع محقق شده، ازدواج با آن دختر، ازدواج با محارم و باطل است؛ زیرا آن دختر، دختر برادر شماسست، و اگر در رضاع و شرایط آن شک دارند، ازدواج صحیح است؛ چون رضاع با وجود شک، شرعاً محقق نشده و ثابت نیست و تفصیل شرایط رضاع در رساله توضیح المسائل این جانب آمده است. ازدواج با محارم رضاعی در حال جهل به رضاع هم باطل است و بعد از علم به رضاع، معلوم می شود که عقد، باطل بوده است.

۷۹/۲/۱۳

﴿س ۹۵۸﴾ ارتباط محرمیت بنده (پدر نوزاد) با خانواده شیر دهنده (خانم شیر دهنده

و دختر شیرخوارش) چگونه است؟

ج - اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در رساله‌های عملیه ذکر شده شیر دهد، پدر آن بچه نمی تواند با دخترهایی که از آن زن هستند و از او به دنیا آمده‌اند، ازدواج کند و نیز نمی تواند دخترهای شوهری را که شیرمال اوست، برای خود عقد کند که «لا ینکح أبوالمرتضع فی اولاد المرزعة ولا فی اولاد صاحب اللبن»؛ بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی او را هم برای خود عقد ننماید؛ ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند، گرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه (یعنی نگاهی که انسان می تواند با آن به محرم‌های خود کند) به آنان ننماید.

۷۹/۷/۱۳

﴿س ۹۵۹﴾ اگر مادری به فرزند دختر (نوه) خود طبق شرایط، شیر دهد و این کار

بدون اجازه پدر و مادر بچه و بدون اطلاع آنها باشد، آیا باز هم پدر و مادر بچه به هم حرام می شوند؟

ج - در فرض سؤال، اگر مادر ولو با رعایت شرایط رضاع، بچه داماد خود را شیر دهد، عدم بطلان نکاح دخترش با داماد، خالی از قوت نیست، چه

بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد. ۷۷/۶/۳۰
 ﴿س ۹۶۰﴾ آیا خواهر می تواند به برادر کوچک خود شیر بدهد؟ و اگر شیر بدهد، آیا زن بر شوهر خود حرام می شود؟

ج - حرام نمی شود، هر چند احتیاط و اولویت در ترک است. ۷۳/۱۰/۲۰
 ﴿س ۹۶۱﴾ نوزاد دختری در بدو تولد به مدت چهار ماه شیر مادر پدرمان را خورده است، با توجه به این مطلب بفرمایید:

۱. آیا آن دختر به عموهایم که کوچک تر از پدرم هستند، محرم است یا خیر؟
 ۲. آیا خواهران آن دختر که با پدرم شیرخورده، بر پدر و عموهایم محرم اند؟
 ۳. آیا عمه ام به فرزندان آن دختر شیرخورده، محرم است؟
 ۴. آیا عمه ام به فرزندان خواهر آن دختر شیرخورده، محرم است؟
 ۵. آیا فرزندان پدرم به خواهران آن دختر شیرخورده، محرم اند؟
- ج ۱ - دختر مذکور، در مفروض سؤال، به عموهای شما محرم است، کوچک تر از پدر شما باشند یا بزرگ تر.
 ج ۲ - خواهر آن دختر به پدر و عموهای شما محرم نیست.
 ج ۳ - عمه شما نیز به فرزندان آن دختر محرم اند.
 ج ۴ - عمه شما به فرزندان خواهر آن دختر محرم نیست.
 ج ۵ - فرزندان پدر شما به خواهر دختری که شیرخورده نیز محرم نیستند. ۷۰/۲/۹

چهارم. قرابت ناشی از زنا

﴿س ۹۶۲﴾ اگر مردی با زنی زنا کند، آیا پسر همان مرد جایز است با آن زن ازدواج کند؟

ج - ازدواج مورد سؤال جایز می باشد. ۷۷/۶/۸
 ﴿س ۹۶۳﴾ آیا متولد از زنا (زنازاده) به پدر و مادر زانی و زانیه محرم می باشد؟
 ج - محرم می باشند و ازدواج آنها با یکدیگر جایز نیست. ۸۱/۳/۴

پنجم. شوهر داشتن زن

﴿س ۹۶۴﴾ شخصی بدون نیت سوء و به قصد ازدواج، زنی را که مدعی بوده مطلقه است به عقد موقت خود در آورده است، اما پس از يك ماه با شکایت خانواده آن زن، معلوم شده که وی هنوز از شوهرش طلاق نگرفته و ادعای وی کذب محض بوده است. اینک دادگاه صالحه زنای محصنه را محرز ندانسته و فقط حکم به تعزیر آن دو داده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. با توجه به نیت و قصد مرد بر ازدواج، در حال حاضر وضعیت محرمیت بین آن دو چگونه است؟

۲. با توجه به نارضایتی این زن از همسرش که متقاضی طلاق از شوهرش می‌باشد، آیا پس از طلاق و نگه داشتن عده می‌تواند با مشارالیه مجدداً ازدواج نماید؟

ج ۱ - از زمان آگاه شدن مرد به اینکه زن دارای شوهر است، همه آثار اجنبیه بودن بر او بار می‌شود، چون متعه و یا عقد دایم بر آن زن به حساب شوهردار بودن، باطل و بی‌اثر است، هر چند مرد نسبت به اعمال گذشته به خاطر جهل، مؤاخذه نمی‌شود.

ج ۲ - نمی‌تواند ازدواج نماید و حرام ابدی می‌باشد، چون زن به شوهردار بودن خود آگاه بوده است. آری، اگر زن نسبت به حکم جاهل بوده، یعنی نمی‌دانسته که ازدواج دومش حرام است، ازدواج مجدد آنها حرام نمی‌باشد. ۸۳/۸/۱۴

﴿س ۹۶۵﴾ اگر شخصی بخواهد زنی را به صیغه غیر دایم خود درآورد، آیا لازم است از او پرسد که قبلاً به صیغه شخص دیگری در آمده بوده یا خیر و همچنین در مورد در عده بودن یا نبودن وی سؤال کند؟

ج - سؤال غیر لازم است، مگر آنکه بداند قبلاً شوهر داشته است. ۷۶/۵/۲۵

﴿س ۹۶۶﴾ زنی که شوهرش هشت ماه است او را ترک کرده است، آیا می‌تواند به عقد موقت مرد دیگری در آید؟ در این صورت، آیا باید عده نگه دارد یا نه؟

ج - تا شوهر زن را طلاق ندهد، زن نمی‌تواند با مرد دیگری - چه به صورت موقت و چه دائم - ازدواج نماید و اگر شوهر اول، او را طلاق داد، در صورتی که بالغه باشد و شوهر هم با او نزدیکی کرده باشد، باید از زمان طلاق، عده نگه دارد؛ یعنی به قدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید، عده او تمام می‌شود و بعد از اتمام عده، می‌تواند به عقد دیگری - چه به صورت موقت و چه به صورت دائم - در آید. آری، اگر زن یائسه باشد، بعد از طلاق می‌تواند ازدواج نماید و عده ندارد؛ و نسبت به مواردی که شوهر، زن را رها کرده و او را کالمعلقه قرار داده، یعنی نفقه نمی‌دهد و به سایر حقوق واجب هم عمل نمی‌کند، در امثال مورد سؤال، زن باید به محکمه شرعی مراجعه نماید تا حاکم، ولایتاً او را طلاق بدهد، و اگر مدخوله است، عده نگه دارد و بعد می‌تواند شوهر کند.

۷۹/۶/۲۷

ششم. در عده بودن زن

﴿س ۹۶۷﴾ شوهر این جانب چند سال قبل فوت کرد. پس از مدتی، ابتدا به عقد موقت شخصی در آمدم تا چنانچه شرایط فراهم شد مجدداً ازدواج دائم انجام دهم. در همین زمان شخصی از من خواستگاری کرد، لذا شوهرم مدت را بذل نمود و بخشید و بعد از آن، یک بار عادت ماهیانه شدم و پاک شدم و تصور می‌کردم همان یک مرتبه کافی است و می‌توانم ازدواج کنم، لذا به عقد ازدواج دائم شخص مورد نظر در آمدم. اکنون متوجه شده‌ام که ازدواج بنده مشکل شرعی داشته، آیا عقد مجدد لازم است یا نه؟

ج - فقط یک عقد مجدد برای شوهری که با او زندگی می‌کنید لازم می‌باشد، منع دیگری در بین نمی‌باشد.

۷۸/۴/۲۵

﴿س ۹۶۸﴾ زنی که از شوهر اولش حامله بوده، پس از طلاق بلافاصله با شخص دیگری ازدواج می‌کند، شوهر دوم نمی‌دانسته، ولی زن آگاه بوده، آیا عقد ازدواج صحیح است یا نه؟ در صورتی که الآن صاحب فرزند شده باشند، حکم چیست؟

ج - اگر زن، به حرمت ابدیه چنین ازدواجی آگاه نبوده و نمی‌دانسته که ازدواج در عده غیر با دخول سبب حرمت ابدیه است، به حکم حدیث رفع و سعه در جهل و عذر بودن آن، عدم حرمت ابدیه خالی از قوت نمی‌باشد؛ لیکن عقد چون باطل بوده، باید مجدداً عقد نماید؛ و فرزندان هم به حکم وطی به شبهه حلال‌زاده می‌باشند و همه آثار فرزندى بر آنها مترتب است. ۷۷/۹/۲۱

﴿س ۹۶۹﴾ زنی که پنجاه و پنج ساله است و ضمناً عادت ماهیانه‌اش قطع شده و خون نمی‌بیند با مردی ازدواج کرده و بعد معلوم شده که زوجه سیده می‌باشد و از طلاق زوج اول، سه ماه نگذشته است. آیا زوجه در حکم یائسه است و عده ندارد تا آنکه عقد صحیح باشد یا خیر؟

ج - در مفروض سوال در حکم یائسه است و فرقی بین سیده و غیر سیده نمی‌باشد، و به طور کلی زنها چه سیده و چه غیر سیده باشند بعد از گذشت پنجاه سال قمری اگر خون حیض نبینند و عادت ماهانه آنها کلاً قطع شود یا خونی که می‌بینند شک داشته باشند که حیض است یا غیر آن، یائسه می‌باشند، یعنی خونی که می‌بینند محکوم به حیض نیست؛ ولی اگر خونی که می‌بینند یقین داشته باشند که همان خون عادت قبل از پنجاه سالگی است تا هر زمانی که یقین دارند همان خون است، یائسه نشده‌اند و باید به وظیفه حائض عمل کنند. ۸۵/۱۱/۱۶

﴿س ۹۷۰﴾ زنی به علت ناراحتی دستگاه رجم به پزشک مراجعه کرده و بعد از معاینه، پزشک معالج تجویز نموده که باید با مردی همبستر شود. لذا به مدت یک ساعت به عقد موقت شخصی در آمده و عمل مقاربت صورت گرفته است و بعد از دوازده روز با یک

مرد دیگر ازدواج می‌کند. پس از گذشت یک سال، زن متوجه شده که عده نگه نداشته است. آیا وی به شوهرش حرام مؤبد می‌شود یا بعد از عده می‌تواند مجدداً با مشارالیه ازدواج کند؟

ج - اگر مردی زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عده بوده، چنانچه هیچ کدام نمی‌دانسته‌اند زن در عده است یا نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در عده حرام است، آن زن بر او حرام نمی‌شود هر چند با او نزدیکی کرده باشد، لیکن عقد به هر صورت باطل است. ۷۷/۱۱/۲۴

﴿س ۹۷۱﴾ زنی به مدت یک سال متعه شده و از دُبر دخول شده و پس از انقضای مدت، به علت ندانستن مسئله و جاهل بودن به موضوع و حکم، قبل از انقضای عده به عقد مرد دیگری درآمده و مرد هم از این موضوع اطلاعی نداشته و ندارد. با توجه به مطلب فوق، آیا بر شخص آگاه لازم و واجب است که زن و مرد را مطلع نماید و یا لازم نیست؟

ج - به نظر این جانب، وطی در دُبر موجب عده نمی‌باشد و احکام عده و غیر آن منحصر به دخول از قُبُل است، و بر شخص آگاه لازم نیست مرد و زن را آگاه سازد، بلکه اگر آگاه ساختن مستلزم محذورات باشد، نباید اعلام نماید. ۷۶/۴/۳۰

﴿س ۹۷۲﴾ این جانب از شوهر اولم طلاق گرفتم و در عده طلاق ازدواج کردم. در حالی که به علت بیماری، قسمتی از رَجِم را خارج کرده‌اند و به هیچ عنوان بچه‌دار نمی‌شوم، ولی عادت ماهیانه دارم و با علم به اینکه بچه‌دار نمی‌شوم تصور کردم نیازی به عده ندارم و ازدواج کردم و صیغه ما ۹۹ ساله است. آیا بعد از اتمام عده، می‌توانم با این شخص ازدواج کنم یا خیر؟

ج - ازدواج در عده با جهل، موجب حرمت ابدیه نمی‌گردد، هر چند آمیزش هم حاصل شده باشد و ناگفته نماند که عقد متعه ۹۹ ساله، فی حدّ نفسه باطل است؛ بنابراین، احتیاط در نگه داشتن عده از شوهر اول است و بعد از گذشتن عده، ازدواج با شخص دوم مانعی ندارد. ۷۸/۴/۲۴

هفتم. زنا با زن شوهردار

﴿س ۹۷۳﴾ اگر شخصی با زن شوهردار زنا کند و پس از مدتی شوهر آن زن، او را طلاق دهد، آیا آن شخص که با او زنا نموده است، می تواند با وی ازدواج نماید یا خیر؟

ج - زنای با زن شوهردار - که از آن باید به خدا پناه برد - گرچه موجب رجم زن بعد از ثبوت نزد حاکم شرع از باب حد می گردد و موجب رجم مرد، اگر زن داشته و محصن بوده، و حد داشتن، یعنی صد ضربه شلاق و تازیانه، اگر غیر محصن باشد می گردد؛ لیکن به هر حال، اگر آن زن بعد از عدّه وفات یا طلاق - که از اعمال خود پشیمان شده و مرد هم پشیمان گشته - تصمیم به ازدواج گرفتند، و به سببیت زنا با زن شوهردار علم نداشته اند، نمی توان گفت ازدواج آنها حرام و آن زنا باعث حرمت ابدیه شده باشد، اگرچه حرمت ابدیه به مشهور نسبت داده شده، لیکن نظر این جانب به عدم سببیت برای حرمت ابدیه است. ۷۷/۸/۲۱

﴿س ۹۷۴﴾ زنی قبل از طلاق از شوهر اول، با مردی ارتباط نامشروع برقرار می کند، پس از مدتی از شوهر اول طلاق گرفته و با شخص دوم ازدواج نموده است. اینک از شوهر دوم دارای سه فرزند است. با توجه به اینکه زن و مرد هر دو جاهل به حکم و موضوع بوده اند، و همچنین در هنگام علقه زوجیت ابتدایی زن با شوهر اولش، صرفاً رابطه دوستانه با شوهر فعلی اش داشته است، آیا حکم ازدواج آن دو صحیح است یا به یکدیگر حرام مؤید هستند؟

ج - به نظر این جانب زنای با زن شوهردار، گرچه حرام و معصیت کبیره است و باید به خدا پناه بُرد، لیکن موجب حرمت ابدیه نمی شود و در امثال مورد سؤال که با جهل و گذشت مدّت و صاحب فرزند شدن همراه است، نباید زوج و زوجه خود را گرفتار احتیاط و وسوسه نمایند. ۷۷/۸/۱۷

هشتم. کفر

﴿س ۹۷۵﴾ آیا ازدواج دایم با زنان اهل کتاب، جایز است یا نه؟ در صورت بطلان، ازدواج موقت کم‌تر از صد سال (مثلاً ۹۹ سال) چه حکمی دارد؟

ج - مشهور، عدم جواز عقد دایم با زنان اهل کتاب است و نظر این جانب گرچه بر جواز ازدواج با مطلق کفار غیر معاند است، لیکن احتیاط مستحب در ترک آن است؛ لیکن به نظر می‌رسد که برای پیشگیری از ارتباط خانوادگی با غیر مسلمان و مفساد جنسی آنها، مسلمانان در شرایط فعلی باید از چنین ازدواج‌هایی خودداری نمایند. آری، مسئله ضرورت و مصلحت موردی، مسئله دیگری است؛ و اما عقد انقطاعی به نحو مرقوم (۹۹ ساله)، باطل است و ادله عقد انقطاع، شامل چنین مواردی نسبت به زنان مسلمان نمی‌شود، چه رسد به اهل کتاب. ۷۸/۳/۳۰

﴿س ۹۷۶﴾ یک مرد زرتشتی می‌خواهد با زن مسلمان ازدواج موقت نماید، آیا جایز است یا نه؟

ج - ازدواج زن مسلمان با غیر مسلمان مطلقاً - چه دایم و چه منقطع، چه اهل کتاب و چه غیر آن - غیر جایز و باطل و حرام و معصیت است. ۷۶/۹/۳۰

﴿س ۹۷۷﴾ کار این جانب در حال حاضر بازرگانی خارجی است. به مقتضای شغل، به کشورهای خارجی مسافرت می‌کنم و همواره در این سفرها نسبت به روابط متقابل با زنان خارجی ابهاماتی برایم وجود دارد. لطفاً در مورد ازدواج موقت با زنان غیر مسلمان، مرا راهنمایی فرمایید.

ج - ازدواج موقت با زنان اهل کتاب، بلکه با مطلق غیر مسلمانان غیر از معاندین آنها، در مواقع و شرایط خاصی که به کانون خانوادگی و زندگی ازدواج دایم لطمه‌ای نزند، جایز است. ۷۸/۴/۸

﴿س ۹۷۸﴾ مرد مسلمان نمی‌تواند با زن‌های کافر ازدواج کند. آیا ناصبی،

بهایبی و قادیانی - منکرین ختم نبوت حضرت محمد ﷺ و معتقدین به نبوت میرزا غلام احمد قادیانی - اهل کتاب محسوب می‌شوند؟ و ازدواج با زن‌های آنها چه حکمی دارد؟

ج - اهل کتاب عبارت‌اند از یهود، نصاری و مجوس‌ها و صائبه نیز ملحق به آنها هستند؛ لیکن منکرین ختم نبوت در شرایط فعلی در حکم معاند می‌باشند و ازدواج با آنها حرام و باطل است. ۷۶/۱۲/۱۶

﴿س ۹۷۹﴾ ازدواج دختر و پسر بهایی با مسلمان چه حکمی دارد؟ و به فرض حرمت مسئله در صورت ازدواج آن دو آیا فقط مرتکب فعل حرام شده‌اند یا اصولاً این ازدواج، باطل است؟

ج - حرام و باطل است، چون در شرایط فعلی در حکم معاند دینی می‌باشند و باید به خدا پناه برد از شر این‌گونه گناهان بزرگ. ۷۷/۱۲/۶

﴿س ۹۸۰﴾ عده‌ای از مسلمانان با اشخاص غیرمسلمان بدون اینکه از عدم جواز ازدواج با آنها اطلاع داشته باشند، ازدواج کرده‌اند و سال‌ها با هم زندگی کرده‌اند و دارای فرزند هستند، حال که متوجه حکم مسئله شده‌اند، زوج یا زوجه‌ای که غیرمسلمان است حاضر به اسلام آوردن نیست. در این صورت، مسئله ازدواج و فرزندان آنها چه حکمی دارد؟

ج - فرزندان متولد شده با فرزندان مشروع از حیث احکام و آثار تفاوتی ندارند؛ و اما نسبت به ازدواج هر چند ظاهر فتاوی اصحاب، جدا شدن می‌باشد، لیکن به نظر این جانب ازدواج با همه زن‌های غیرمسلمان اگر معاند دینی نباشند، جایز است. ۷۷/۱/۱۷

نهم. لواط

﴿س ۹۸۱﴾ در چه صورتی مادر، خواهر و دختر لواط دهنده به شخص لواط‌کننده حرام می‌شود؟

ج - مادر و خواهر و دختر شخصی که لواط داده، بر لواط کننده حرام است، به شرط آنکه لواط کننده مرد باشد و لواط دهنده خردسال و غیر بالغ، بلکه اگر لواط کننده بالغ هم باشد، احتیاط در حرمت است، به شرط علم لواط کننده در هنگام لواط به حرمت ابدیه آنها بر او به سبب لواط؛ و اما اگر هنگام لواط عالم به مسئله نبوده و سببیت را نمی دانسته، حرمت ابدیه غیر ثابت و به واسطه جهل عن قصور مرفوع می باشد و ازدواج با آنها مانعی ندارد. ۷۷/۸/۳

﴿س ۹۸۲﴾ شخصی با پسر خاله خودش قبلاً عمل لواط انجام داده و سپس با خواهر وی ازدواج کرده است. با توجه به اینکه از عمل انجام شده توبه واقعی کرده و به حکم آن مسئله آگاه نبوده، حکم ازدواج آنها چگونه است؟

ج - اگر لواط قبل از ازدواج انجام گرفته باشد و لواط کننده، بزرگ سال و مرد، و لواط دهنده، خردسال و کوچک باشد و لواط کننده هم عالم به مسئله و اینکه این عمل موجب حرمت ابدی ازدواج با خواهرش می باشد، در این صورت لواط باعث حرمت ابدی است، و اما با جهل به مسئله ظاهراً حرمت نمی آورد و احکام در ما لایعلمون عن قصور، مرفوع و مردم در آن در سعه می باشند، و بعلاوه باید توجه داشت که حکم به حرمت در موردش هم منوط به یقین و اطمینان به دخول می باشد، و اما با شک و احتمال، حرمت نیست و تحقیق هم غیر لازم است، کما اینکه با فرض بالغ بودن لواط کننده و غیر بالغ بودن لواط شونده که صدق بزرگ و مرد بودن بر اول و خردسال و کوچک بودن بر دوم مشکوک است، حرمت با فرض بقیه شرایط، علی الاحوط است. ۷۷/۱/۲۹

﴿س ۹۸۳﴾ شخصی با پسری نابالغ از روی نادانی و آگاه نبودن و ندانستن موضوع، لواط کرده و بعد از مطلع شدن از این موضوع از این عمل پشیمان شده و از این کار دوری جسته و توبه کرده است. آیا می تواند با خواهر آن شخص لواط دهنده،

ازدواج کند یا خیر؟

ج - مورد سؤال جزء موارد حرمت ازدواج و مشمول حکم مسئله ۲۴۴۰ رساله نمی‌باشد، چون سببیت لواط برای حرمت با جهل و عدم علم لاطی به آن، مرفوع و مردم در ما لایعلمون در سعه می‌باشند، و ایجاب حرمت، مخصوص کسی است که هنگام عمل عالم به سببیت باشد و حتی علم به حرمت لواط که برای عامه هم وجود دارد، کفایت در سببیت نمی‌کند.

﴿س ۹۸۴﴾ در مسئله حرمت ازدواج لاطی با مادر، خواهر و دختر لواط دهنده، چنانچه هم لواط دهنده و هم لواط کننده هر دو بالغ باشند، چه حکمی دارد؟

ج - چون حکم به حرمت ذکر شده در سؤال، مخصوص جایی است که لواط کننده بزرگ سال، رَجُل و مرد باشد و لواط دهنده غلام و خردسال، بنابراین، اگر هر دو بالغ باشند، موجب حرمت نمی‌شود، چون صدق رجل بر بالغ مشکوک است، پس یا هر دو مرد هستند و رجل - چنانچه رجل بر بالغ صادق باشد - و یا هر دو غلام و صغیر - چنانچه رجل بر بالغ صادق نباشد -، پس شرط محقق نشده؛ و اما اگر فاعل بالغ باشد و مفعول غیر بالغ، همان احتمال صدق، موجب احتیاط است.

﴿س ۹۸۵﴾ شخصی با زنی ارتباط نامشروع داشته است. آیا بعداً می‌تواند با دختر آن زن عقد ازدواج جاری کند یا نه؟

ج - می‌تواند، اگرچه احتیاط مستحب در ترک است. ۸۳/۶/۲۸
﴿س ۹۸۶﴾ اگر کسی را اکراه بر لواط نمایند، آیا حکم حرمت خواهر و مادر مفعول بر فاعل باز هم جاری می‌گردد؟

ج - ظاهراً بار نمی‌شود و اکراه، رافع آثار می‌باشد. ۷۷/۱۰/۲۱
﴿س ۹۸۷﴾ آیا لواط با میت، موجب حرمت ازدواج لاطی با خواهر و دختر و مادر میت می‌شود؟

ج - موجب حرمت شدنش محلّ تأمل بلکه منع است، چون ادلّه حرمت اگر ظاهر در حیّ نباشد لااقل از میّت انصراف دارد. ۸۱/۳/۴

دهم. طلاق سوم

﴿س ۹۸۸﴾ مسئله سه طلاقه را توضیح دهید؟

ج - اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند یا دوبار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام می شود و احتیاج به محلّ دارد. ۷۷/۵/۳۱

یازدهم. ازدواج شیعه و سنی

﴿س ۹۸۹﴾ ازدواج زوجه شیعه با زوج سنی چه حکمی دارد؟

ج - کراهت دارد. ۷۷/۱/۱۷

﴿س ۹۹۰﴾ آیا ازدواج شیعه با سنی شرعاً مجاز است؟ در صورت وقوع ازدواج و تولّد فرزند، مذهب او چگونه مشخص می شود؟

ج - ازدواج مرد شیعه با زن سنی مذهب و غیر ناصبی، جایز است و فرزندی که از آنها متولّد می شود، تا زمان بلوغ به حکم مسلم است و بعد، خود در انتخاب مذهب مخیر است؛ ولی نکاح زن شیعه با مرد سنی، مکروه و غیر مطلوب است، و نکاح با ناصبی، حرام است و باطل. ۷۹/۸/۱۷

دوازدهم. ازدواج با پیروان مکاتب انحرافی

﴿س ۹۹۱﴾ ازدواج با دخترانی که صوفی شده باشند و شرکت در مجالس آنها چه حکمی دارد؟

ج - تعدیل و اصلاح و ازدواج با دختران آنها، جایز است، لیکن انسان

باید از آنها فاصله بگیرد و در مجالسشان شرکت نکند و برای اشتباه و انحراف آنها می‌توان به طیف خاص بودن و جدا بودن از عامهٔ مسلمین اکتفا نموده و بحث با آنها و سؤال و جواب در جزئیات به جایی نمی‌رسد. ۷۶/۵/۶

﴿س ۹۹۲﴾ دختری به ازدواج فردی در آمده و پس از یک ماه زندگی متوجه می‌شود همسرش از پیروان فرقهٔ علی‌اللهی می‌باشد، آیا عقد صحیح است؟ و ادامهٔ زندگی چه صورتی دارد؟

ج - ازدواج با فرق اسلامی که اقرار به شهادتین دارند، جایز است و همهٔ آنها محکوم به اسلام و حلیت ذبیحه و طهارت و پاکی و صحّت ازدواج و نکاح می‌باشند؛ چون معیار در ترتّب احکام مذکور، همان اقرار است و بس، و شک در عقاید آنان مضرّ به اسلامی بودنشان نمی‌باشد؛ بلکه تفتیش از عقاید آنان هم، نه تنها غیر لازم بلکه در مواردی هم چون مفروض در سؤال، نامطلوب و مذموم است. ۷۵/۱۱/۲۸

سیزدهم. ازدواج با زن بدکاره

﴿س ۹۹۳﴾ آیا ازدواج کردن با زانی که متهمه و بدکاره هستند حرام است؟ و اگر حرام نیست، آیا می‌توان به سخن آنان مبنی بر اینکه شوهردار یا در عدّه نیستند اعتماد کرد یا باید تحقیق نمود؟ همچنین در مورد زانی که زیاد صیغه می‌شوند و این احتمال وجود دارد که از آن دسته زن‌هایی باشند که عدّه نگه نمی‌دارند، در صورتی که خود آنان بگویند که در عدّه نیستیم، آیا تحقیق کردن واجب است یا می‌توان به سخن آنان اعتماد نمود؟

ج - تحقیق و تفحص لازم نمی‌باشد و قولشان حجت و معتبر است. آری، ازدواج زانی قبل از توبهٔ خودش و زانیه حرام است. ۸۳/۶/۲۸

﴿س ۹۹۴﴾ اگر مردی با زنی فاسد ازدواج کند و تنها به قول زن اعتماد کند و دربارهٔ صحت آن تحقیق نکند، این عقد در دو صورت زیر چه حکمی دارد:

۱. اگر توانسته باشد بدون تحقیق به صحّت قول زن یقین پیدا کند؛
۲. اگر مرد نتوانسته باشد بدون تحقیق به صحّت قول زن یقین پیدا کند، آیا عقد در این صورت باطل است؟

ج - در هیچ صورتی تحقیق لازم نیست و قول زن حجّت است و عقد، صحیح می باشد. ۷۷/۴/۱۴

«س ۹۹۵» دختر باکره‌ای به دلیل اظهار علاقهٔ پسری بالغ و وعدهٔ ازدواج وی، از راه نامشروع ازالهٔ بکارت و سپس حامله گردیده و در زمانی که دارای حمل سه ماهه بوده در جلسه‌ای با حضور والد آن دو، صیغهٔ عقد ازدواج دائم جاری گردیده و مهریهٔ زن به دلیل اضطرارش فقط مهرالسنة تعیین گردیده و مرد بعد از تولد فرزند، بلافاصله شناسنامه گرفته و اکنون که نوزاد چهار ساله شده، پدرش ترک انفاق می کند و به دلیل اعتیاد به مواد مخدر زوجه اش در عسر و حرج قرار گرفته و متقاضی طلاق می باشد، با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا عقد ازدواج بین آن دو در زمانی که دارای حمل سه ماهه بوده، صحیح است یا خیر؟
۲. با توجه به اینکه زن دارای تحصیلات دانشگاهی است و اضطراراً به مهرالسنة رضایت داده و اکنون که عسر و حرج وی ثابت گردیده، آیا مستحقّ مهرالمثل می باشد یا خیر؟

۳. نفقهٔ کودک بر عهدهٔ چه کسی می باشد؟

- ج ۱ - عقد ازدواج صحیح بوده است.
- ج ۲ - اگر قراردادی ولو شفاهی قبل از عقد بین دختر و پسر نبوده، اضافه بر مهرالسنة طلبکار نیست، و اضطرار بر فرض ثبوت، چون خود دختر نیز مقصر بوده، موجب اضافه بر آنچه راضی شده نمی باشد.
- ج ۳ - بر عهدهٔ پدر می باشد و به هر حال یکی از مواردی که زن می تواند درخواست طلاق از محکمه بنماید، مورد عسر و حرج زندگی است. ۷۸/۵/۹

باب چهارم: وکالت در نکاح

﴿س ۹۹۶﴾ آیا یک نفر می تواند از طرف دو نفر وکیل شود و عقد نکاح دائم جاری کند؟ لطفاً الفاظ ایجاب و قبول را مرقوم فرمایید.

ج - آری، می تواند و تفاوت بالاعتبار کافی است؛ و باید دانست صرف الفاظ ایجاب و قبول و دانستن آنها و خواندنش کفایت نمی کند، و اجرای صیغه نکاح غیر از خواندن سوره حمد و قرآن است که همان خواندن الفاظ کفایت می کند. ۷۸/۲/۲۶

﴿س ۹۹۷﴾ آیا شرط عقل و بلوغ برای خواننده صیغه عقد ازدواج به طور مطلق کفایت می کند؟ و شرط شیعه بودن و یا کسی که ولایت ائمه معصومین علیهم السلام و یا فقیه را ندارد و یا مشکل دارد، لازم نیست؟

ج - در وکیل مجری صیغه، فقط بلوغ و عقل معتبر است. ۷۶/۷/۱۴

﴿س ۹۹۸﴾ در اجرای صیغه عقد موقت، آیا مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و زن را برای خود عقد نماید؟ و آیا زن و مرد با یکدیگر می توانند هر کدام صیغه مربوط به خود را بخوانند؟ و آیا زن و مرد می توانند شخص ثالث را وکیل در اجرای صیغه نمایند؟

ج - صیغه عقد موقت را یک نفر می تواند اصالتاً و وکالتاً مانند بقیه عقود بخواند و ذکر وکالت یا نام زن در صحت عقد، معتبر نیست؛ لیکن زن و شوهر باید معلوم و معین باشند و در بستن عقد هم ارتباطی به آنها پیدا کند و روشن است که خود زن و مرد هم می توانند صیغه عقد را بخوانند؛ و ناگفته نماند که مجری صیغه عقد باید با سواد و عالم به قواعد عربیت و زبان عربی برای اجرای صیغه عقد به طور عربی باشد، کما اینکه باید توجه داشت که عقد موقت با کره بدون اذن پدر باطل است. ۷۶/۵/۳۱

﴿س ۹۹۹﴾ مرسوم است که در مراسم عقد، از دختر به طور فصیح و بلیغ سؤال می کنند که «آیا راضی هستید با فلان مبلغ مهریه شما را به عقد فلان شخص در آورم» و این سؤال سه بار تکرار می شود. لطفاً بفرمایید که اگر عاقد، بدو مطمئن باشد که دختر

رضایت کامل دارد و این کارها صرفاً جنبه تشریفاتی دارد، آیا یقین به رضایت و اخذ وکالت توسط دیگری کفایت می‌کند یا خیر؟

ج - اخذ وکالت توسط دیگری با حصول اطمینان، در وکالت برای اجرای صیغه عقد کفایت می‌نماید، اما باید در دفتر ازدواج و با نامه سردفتر و یا حضور او انجام گیرد؛ و به طور کلی باید قانون ثبت ازدواج در محاضر، مراعات شود و تخلف از مقررات آن، با قطع نظر از مشکلات اجتماعی، تخلف از مقررات قانونی محسوب می‌گردد. ۷۳/۲/۱۳

﴿س ۱۰۰۰﴾ خانمی، شخصی را وکیل می‌کند که او را با مهر معین به عقد دائمی خود در آورد. آن شخص از شرط تخلف کرده و زن را با مهر معین متعه می‌کند و به وی اطلاع نمی‌دهد. پس از انقضای مدت، زن را رها می‌کند و می‌گوید تو را متعه کرده بودم. در صورتی که زن از این مرد بچه دار شده باشد، تکلیف چیست؟

ج - عقد فضولی می‌باشد و فرزند، ولد شبهه و در حکم ولد حلال است؛ آری، اگر فعلاً زن به متعه قبلی راضی باشد، تمام آثار عقد متعه نسبت به گذشته جاری می‌شود. ۷۴/۴/۱۰

باب پنجم: شرایط ضمن عقد نکاح

﴿س ۱۰۰۱﴾ اخیراً رسم بر این شده است که عاقد، برای قراردادهایی که در دفترچه‌های عقد نکاح ذکر شده، بدون اینکه آنها را برای داماد بخواند، به عنوان شروط ضمن عقد از ایشان امضا می‌گیرد و اگر هم بخواند به آن جنبه قانونی داده و او را ملزم به امضا می‌کند؛ آیا چنین تعهدی لازم‌الوفا است؟

ج - شروط ضمن عقد نکاح یا غیر آن اگر مورد انشای ذکر یا بنایی قرار نگیرد، لزوم اتباع ندارد و شرط صحیح نیست. ۷۴/۹/۷

﴿س ۱۰۰۲﴾ شخصی در عقد نامه ازدواجشان علاوه بر شرایط مندرج در عقدنامه، شرط شده که هر موقع شوهر، خانه ملکی تهیه کرد، دو دانگ آن را به همسرش انتقال

دهد که وصف خانه، عین، و ارزش آن مشخص نشده است و در نتیجه، موجب غرر یکی از طرفین می‌شود. آیا چنین شرطی قابل عمل هست یا خیر؟ اگر قابل عمل نیست، علت آن چیست؟

ج - غرر در شرط در عقد نکاح، موجب بطلان شرط نیست، چه رسد به عقد نکاح؛ و عمل به آن شرط هم به آن است که هر زمانی که زوج خانه مسکونی تهیه نمود، باید مقدار شرط شده را بلاعوض به همسرش منتقل نماید.
۷۹/۷/۵

﴿س ۱۰۰۳﴾ پدر این جانب در سال ۱۳۲۳ همسر دوم اختیار کرده است و صدیقی را برای او مشخص کرده؛ لیکن در زمان عقد، شرط نموده که در مقابل صد هزار ریال در صدق، معادل یک و نیم حبه از ملک و سه دانگ خانه‌ای را تا مدت سه ماه بعد از عقد، به آن زن منتقل نماید. این تعهد در زمان حیات ایشان صورت نگرفته و ملک، منتقل نشده است و ایشان و همسرش هر دو از دنیا رفته‌اند. اکنون برادر ناتنی بنده که از همسر قبلی پدرم است تقاضای یک و نیم حبه ملک و سه دانگ خانه را دارد، لذا مستدعی است بفرمایید که:

۱. آیا تعهد مرحوم پدر در قبال همسر قبلی‌شان به فرزند ایشان قابل انتقال هست یا خیر؟

۲. در صورتی که جواب سؤال مثبت باشد، با توجه به اینکه در زمان عقد، اراضی قید شده، گندم کاری بوده و سپس به باغ پسته تبدیل شده، آیا ورثه همسر دوم پدرم فقط زمین را طلبکار هستند یا زمین و درخت‌های پسته؟ ضمناً آیا اجرت‌المثل نیز باید پرداخت شود یا خیر؟

ج - چون شرط در ضمن عقد لازم بوده، وفای به آن واجب، و چون جنبه مالی دارد، زن به آن یک و نیم حبه از ملک به عنوان کلی در معین، حقی پیدا نموده و با مرگ مشروطاً علیه یعنی شوهر، از بین نمی‌رود و نسبت به حق خود، استحقاقش ثابت است و بر ورثه است

که حقّ زن را ادا کنند؛ لیکن حقّ آن زن به زمین یا قیمت آن قبل از درختکاری است و مستحقّ اجرت زمین نیز نیستند؛ چون ملک زن نبوده، بلکه شرط تملیک به او بوده و می توانسته مطالبه کند و مالک زمین گردد.

۷۶/۸/۲۱

یکم. شرط مربوط به روابط جنسی

﴿س ۱۰۰۴﴾ آیا می توان ضمن عقد دائم و یا موقت با زوجه شرط نمود که با استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری، وی صاحب فرزند نشود؟

ج - جلوگیری از حمل - که در ضمن عقد ازدواج، بر زن شرط شود تا مدتی یا به طور دائم جلوگیری کند و زوجه هم این شرط را قبول کرده باشد - مشروع و بلامانع است و همین طور مورد سؤال هم مشروع و جایز است.

۷۷/۱۰/۱۴

﴿س ۱۰۰۵﴾ اگر در ازدواج دائم شرط شود که زوج و زوجه مدتی از بچه دار شدن جلوگیری کنند، آیا این شرط صحیح بوده و عمل به آن لازم است؟

ج - مانعی ندارد.

۸۰/۱۰/۱۲

دوم. شرط توکیل زن در طلاق

﴿س ۱۰۰۶﴾ در عقدنامه ازدواج، زوج دو نوع وکالت ضمن عقد به زوجه می دهد:

۱. وکالت می دهد اگر شرایطی که در عقدنامه مذکور است از ناحیه مرد تحقق یافت، او را طلاق خلع بدهد.
۲. وکالت می دهد به زن که در مقام بذل، از ناحیه زوج وکالت قبول بذل کند، اما در وکالت این نیست که هر چه را زوجه بذل کند اشکال ندارد. با توجه به اینکه این، نوعی مصالحه است و در مصالحات و غیر آن، وکیل، مصلحت موکل را باید رعایت کند. با این توضیح آیا اقدام بعضی از زنها که در مقابل بذل مقداری پول مثلاً یکهزار ریال یا کم تر یا بیشتر که ارزش آن در مقابل آنچه که قبول می کند خیلی فاحش است و بعد مهریه و سایر حقوق خود را از زوج درخواست می کند، درست

است؟ یا اینکه زن باید با توجه به موارد مشابه طلاق خلع بذل کند بعد به وکالت از زوج قبول بذل کند؟

ج - همه شروط مرقوم شده در دفترچه‌های ازدواج - که در حقیقت به دو شرط برمی‌گردد؛ ۱. شرط زن بر مرد نسبت به دادن مقداری از اموال. ۲. وکیل کردن مرد، زن را و اذن در توکیل غیر با نداشتن حق عزل نسبت به طلاق - صحیح است؛ زیرا این شرایط، نه خلاف شرع هستند و نه خلاف مقتضای عقد؛ و از بحث مصالحه در عقدنامه اثری نیست و صراحت شروط بر آن است که زن هر مقدار را که می‌خواهد می‌تواند به شوهر ببخشد و وکاله از طرف او قبول کند تا طلاق را که زن خواستار آن است طلاق خلع باشد و با این صراحت، شک و شبهه نسبت به مقدار، راه ندارد. ۷۷/۸/۱۵

﴿س ۱۰۰۷﴾ در عقدنامه‌های موجود، در یکی از شرایط آن آمده است: «چنانچه زوج همسر دیگری اختیار نماید و زوجه وکیل در طلاق باشد، می‌تواند خود را مطلقه کند». حال اگر زوج به دلیل عدم تمکین زوجه و ترک منزل از ناحیه او، با اجازه دادگاه همسر دوم اختیار نماید، آیا شرط وکالت در طلاق زن به قوت خود باقی است و زن می‌تواند خود را مطلقه نماید؟ یا اینکه زن به لحاظ عدم تمکین، باعث تخلف از شرط گردیده و نمی‌تواند خود را مطلقه نماید؟

ج - ظاهراً اجازه دادگاه و عدم اجازه، تأثیری در شرط وکالت ندارد و وکالت صورت اجازه دادگاه و عدم اجازه آن را شامل می‌شود. ۸۱/۸/۷

﴿س ۱۰۰۸﴾ در عقدنامه‌های رسمی به عنوان شروط ضمن عقد، شوهر به زن وکالت می‌دهد در صورت تحقق شرایطی خاص، خود را مطلقه نماید از جمله «استنکاف شوهر از دادن نفقه زن به مدت شش ماه به هر عنوان و عدم امکان الزام او به تأدیه و همچنین در موردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را به مدت شش ماه ادا نکند و اجبار او به ایفا هم ممکن نباشد». اگر شوهر با موافقت زن برای تحصیل به مسافرت طولانی خارج از کشور برود و بنا بر آن بوده که پس از چند هفته همسرش نیز به او ملحق شود، اما او پیشیمان می‌شود و در ایران باقی می‌ماند و از شوهرش می‌خواهد که به ایران برگردد،

اما شوهر خواسته زن را اجابت ننموده و در خارج از کشور باقی می ماند؛ در فرض اینکه شوهر به مدت شش ماه و بیشتر نفقه زن را ندهد و به جهت اقامت در خارج، سایر حقوق واجبه زن از جمله زناشویی را ادا نکند، آیا شرط ضمن عقد یاد شده برای اعمال وکالت در طلاق، محقق شده است؟

ج - چون از ابتدا با موافقت خود زن بوده است، لذا این حق از وی ساقط است؛ اما اگر ادامه زندگی و بقای ازدواج برای زن حرجی باشد و برای محکمه عسر و حرج وی ثابت شود، محکمه شوهر را الزام به طلاق می نماید و اگر الزام ممکن نبود - چه به خاطر عدم قدرت حاکم و چه به خاطر ملزم نشدن شوهر - محکمه شرعی می تواند ولایه زن را مطلقه نماید و با فرض اینکه زن مهریه را می بخشد، ولایه قبول بذل نموده و زن را طلاق خلعی بدهد.

۸۰/۱۱/۲۳

سوم. شرط مربوط به سکونت و شغل زن

﴿س ۱۰۰۹﴾ در ضمن عقد ازدواج شرط شده که زن در شهر معینی زندگی کند و بعد از ازدواج نیز مدتی در آن شهر معین زندگی کرده اند و بعد از آن، زن موافقت نموده است که به شهر دیگری بروند و در آن شهر جدید نیز مدتی زندگی نموده اند. آیا با انتقال به شهر دیگر با موافقت زن و چشم پوشی ضمنی از شرط ضمن عقد، شرط مزبور کلاً منتفی است و یا اینکه این شرط به قوت خود باقی است و زن می تواند تقاضا نماید که به شهر اول باز گردند؟

ج - با شرط زن بر شوهر در عقد نکاح و یا عقد لازم دیگر، نسبت به اختیار در مسکن حق انتخاب با زن است، کما اینکه اسقاط آن حق هم علی الاطلاق یا هر نحو خاص هم با او می باشد، چون شرط باعث حق شده است. بنابراین، در مفروض سؤال، اگر زن از زندگی در آن شهر معین مورد شرط به طور کلی صرف نظر نموده، حقیقتاً به طور کلی ساقط شده و اگر به طور مقطعی و موقت - یعنی گفته مثلاً تا مدتی جای دیگر برویم -

نسبت به آن مدّت، ساقط و نسبت به بعد، ثابت می‌باشد. ۷۷/۵/۲۷

﴿س ۱۰۱۰﴾ در موقع ازدواج، مرد با اشتغال خارج از منزل همسرش که معلم است، موافقت کرده و متعهد شده که مانع از ادامه کار همسرش نشود و حال بعد از گذشت چند سال از زندگی و اشتغال همسرش در این مدّت، شوهر مانع از ادامه کار اوست و زن تقاضای طلاق خود را به علّت تخلف شوهرش از شرط به دادگاه تقدیم نموده است. با توجه به اینکه ضمانتی برای تخلف نکردن از این گونه شرط‌ها در سند ازدواج نیامده، آیا این خواسته زن برای طلاق و جدایی از شوهر برای دادگاه قابل قبول هست؟

ج - تخلف از شرط در عقد نکاح، موجب حق فسخ نیست. آری، بر محکمه شرعیّه است که متخلف را وادار به عمل به شرط نماید، کما اینکه متخلف، ضامن خسارت‌های وارد شده به طرف در موارد سببیت و دخالت تامّه در آن ضررها و اقوائیت سبب از مباشر نیز می‌باشد. ۷۷/۱/۱۸

﴿س ۱۰۱۱﴾ اگر مردی ابتدا با اشتغال همسر خود راضی بوده و اجازه داده، اما پس از طی مراحل اشتغال بگوید که راضی نیستم، آیا این حق را دارد و یا وقتی اجازه داد، باید نسبت به همه پیامدهای آن پایبند باشد؟ و آیا بین کار موقت و همیشگی تفاوتی هست؟ و آیا بین استخدام به وسیله اشخاص حقیقی و یا حقوقی، خصوصاً دولتی، تفاوتی وجود دارد؟ و بین کاری که حق شوهر را از بین می‌برد یا نه، فرقی هست؟

ج - منع زوج از اشتغال زوجه با فرض اجازه قبلی، مانعی ندارد؛ اما اگر مستلزم خساراتی در این زمینه است، در صورتی که زوج متوجه بوده که منع بعدی، مستلزم خسارت است، ضامن خسارت است، چون اوست که با اجازه قبلی خود، چنین خساراتی را به زوجه وارد ساخته است. ۷۵/۱۰/۲۸

چهارم. شرط مربوط به ازدواج مجدد مرد

﴿س ۱۰۱۲﴾ چنانچه زوج در سند ازدواج شرط کند که ازدواج مجدد ننماید و این شرط، مطلق باشد و بعد از آن برای یک روز، یک زن دیگر را به عقد موقت خود درآورد، آیا در این مورد تخلف از شرط محقق شده است یا خیر؟

ج - اگر قرینه‌ای بر ازدواج دائم نباشد که ظاهراً هم نیست، و غرض زن از شرط هم در انحصار بودن شوهر برای خودش در تمام مدت زندگی بوده، تخلف محقق شده، هر چند مدت کوتاه و یک روز باشد - که مفروض سؤال است - و آثار تخلف از شرط در عقد نکاح بر آن مترتب است، بعلاوه که اگر چنین شرطی عقد موقت را مطلقاً یا جایی که زمان اندک و کم باشد، شامل نشود، نقض غرض لازم می‌آید و هدف شرط از بین می‌رود و با این عدم شمول، مرد می‌تواند غرض خود را از ازدواج مجدد به وسیله عقد موقت و یا تکرر آن حسب مورد، استیفا نماید. ۷۷/۵/۱۲

﴿س ۱۰۱۳﴾ آیا گرفتن زن دوم با وجود همسر اول، جایز است یا نه؟

ج - ازدواج مجدد با عدم رضایت زوجه و اذیت شدن او چون خلاف معاشرت به معروف است، جایز نیست و عقدش هم باطل است. آری، اگر زوجه عن طیب نفس و با اختیار، نه از راه اکراه و فشار راضی شود، مانعی ندارد؛ و همین طور اگر بتواند به نحوی مخفی نگه دارد که زوجه قبلی متوجه نشود، جایز است و صحیح می‌باشد و خلاف معاشرت به معروف نیست. ۸۳/۶/۲۸

پنجم. شرایط متفرقه

﴿س ۱۰۱۴﴾ اگر زوجه در عقد نکاح شرط کند که زوج نباید ریش بتراشد، آیا این شرط صحیح است؟

ج - چون شرط حرام نبوده و خلاف شرع نیست بلکه وفق شرع نیز هست، مانند بقیه شروط در ضمن عقد، لازم الوفاست. ۷۷/۲/۸

﴿س ۱۰۱۵﴾ ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی، اشعار می‌دارد که هرگاه صفت خاصی در زوجین شرط شود و بعد از عقد، معلوم گردد که طرف، فاقد صفت مقصوده بوده، برای طرف مقابل، حق فسخ ایجاد می‌شود. با توجه به این ماده، حال اگر صفت ایمان و تقوا، یعنی انجام دادن فرایض دینی از قبیل به جا آوردن نماز و... شرط شود و بعد از عقد، معلوم

گردد که زوجه، نه تنها نسبت به واجبات دینی بی توجه است، بلکه حتی نسبت به انجام دادن محرمات نیز ابایی ندارد، آیا حق فسخ برای طرف دیگر ایجاد می شود یا خیر؟

ج - مورد سؤال جزو صفات کمالیه است و مشمول حق الفسخ شرعی و قانونی که در ماده ۱۱۲۸ آمده، می شود. ۷۷/۱/۲۳

باب ششم: ازدواج موقت (متعه)

یکم. شرایط جواز متعه - جایگاه متعه در اسلام

﴿س ۱۰۱۶﴾ نظر حضرت عالی در مورد ازدواج موقت چیست؟

ج - اساساً عقد موقت در اسلام، برای رفع ضرورت است، نه عیاشی مشروع و یا عدل ازدواج دائم قرار گرفتن. بنابراین، برای کسانی که همسرشان در اختیار آنهاست و می توانند غریزه جنسی را به وسیله همسر اطفا نمایند، عقد موقت، ولو نسبت به زن مسلمان، به نظر این جانب، محل اشکال، بلکه محکوم به منع و عدم جواز است، و وسیله خراب شدن و از بین رفتن کانون زندگی و محیط سکن و آرامش و صدها ضرر دیگر است؛ و برای رفع مشکل جوانان، باید به دنبال راه های دیگر بود که مشکل ازدواج دائم آنان را مرتفع سازد. ۸۰/۴/۲۷

﴿س ۱۰۱۷﴾ آیا متعه برای مردان متأهل جایز است یا خیر؟ اگر مردی زنی را غیاباً متعه

کند و بعد وی اجازه دهد، آیا این نوع عقد صحیح است؟

ج - متعه، یک عقد نکاح موقتی است نه در همه موارد و برای همه اشخاص، و برای اصل جوازش نیز در روایات حتی شرایطی ذکر شده، بلکه نسبت به بعضی از متعه ها مذمت شده و حلیت آن مورد خدشه قرار گرفته که عمده آنها را کلینی رحمته الله علیه در کافی شریف و برخی از آنها را

صدوق^۱ در من لایحضره الفقیه آورده است؛^۱ اما نسبت به مورد دوم سؤال، عقد فضولی است و در موردی که متعه صحیح باشد با اجازه بعدی زن صحیح می شود.

۷۶/۱۲/۱۴

﴿س ۱۰۱۸﴾ تکلیف شرعی عملی برای تأمین نیازهای جنسی و آرامش روحی جوان‌هایی که به خاطر مشکلات نمی‌توانند ازدواج کنند چیست؟ ضمناً در ازدواج موقت برای دختر باکره، آیا اذن پدر شرعاً واجب است یا خیر؟

ج - وظیفه شرعی همگان، مخصوصاً قدرتمندان قانونی و تبلیغی و ارشادی و اقتصادی و بقیه دولتمردان جامعه، توجه به دلایل مختلفه اشاره شده در سؤال و ایجاد زمینه آمادگی آنها برای ازدواج است و راهی جز تکلیف به انجام آن متصور نمی‌باشد؛ و در ازدواج موقت باکره رشیده، قطع نظر از کراهتش اجازه و رضایت پدر و یا جد پدری لازم و شرط صحت می‌باشد، و ناگفته نماند که ازدواج موقت مشروعیتش نباید در جامعه مانع ازدواج دائم و یا تأخیر فاحش در آن گردد، چون اساس زندگی در شرع مقدس اسلام و نزد همه عقلای عالم و جامعه‌شناسان بر ازدواج دائم است که هر یک از زوجین برای دیگری سکن و رحمت می‌باشند.

۷۸/۶/۶

دوم. شرایط صحت متعه

﴿س ۱۰۱۹﴾ شخصی همسر یا نثسه خود را طلاق می‌دهد، ولی به وی نمی‌گوید و بعداً او را صیغه می‌کند. پس از دو ماه به وی می‌گوید که من شما را دو ماه پیش طلاق داده و بعداً صیغه کرده بودم، الآن وقت صیغه تمام شده است و حق ماندن در خانه را ندارید و باید بروید. او ناراحت می‌شود و می‌گوید چرا آن روز به من نگفتید. من اگر خیر داشتم که تو مرا طلاق داده‌ای، حاضر نبودم در خانه تو بمانم و به صیغه راضی نمی‌شدم. لطفاً

۱. وسائل الشیعة ۲۱: ۲۲، باب ۵، أبواب متعه.

حکم مسئله را بیان فرماید.

ج - عقد متعه‌ای که بر مطلقه واقع شده، فضولی است و می‌بایست قبل از دخول به او گفته باشد؛ اما چون نگفته است، اگر دخول انجام گرفته و با اعتقاد به صحّت بوده، وطی به شبهه محسوب می‌شود و زن، مهرالمثل طلبکار است. ۷۳/۸/۷

﴿س ۱۰۲۰﴾ ازدواج موقت با زنان غیر مسلمان (مثلاً کاتولیک) یا فرقه‌های خاصی که مذهبشان معلوم نیست و نیز با چینی‌ها که معمولاً بودایی هستند، چگونه است؟

ج - با فرض ضرورت و احتیاج مرد مسلمان در آن سرزمین‌ها و نبودن زن مسلمان و کتابیه برای عقد موقت و اطمینان فرد به حامله نشدن آنها و کوتاه بودن مدت، به نحوی که تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های غیر الهی آنها - که باعث خسران و آتش و عذاب است - قرار نگیرد، ظاهراً مانعی ندارد و جایز است و به طور کلی باید توجه داشت که اساساً عقد موقت در اسلام برای ضرورت است نه عیاشی مشروع و عدل ازدواج دائم قرار گرفتن. بنابراین، برای کسانی که همسرشان در اختیار آنهاست و می‌توانند گزینه جنسی را به وسیله همسر اطفال نمایند، عقد موقت، ولو نسبت به زن مسلمان، به نظر این جانب محلّ اشکال، بلکه محکوم به منع و عدم جواز است و وسیله خراب شدن و از بین رفتن کانون زندگی و محیط سکون و آرامش و صدها ضرر دیگر است. ۷۸/۲/۴

﴿س ۱۰۲۱﴾ آیا ازدواج موقت به مدت ۹۹ سال یا بالاتر، با عنایت به اینکه مدت عمر متوسط اشخاص، کم‌تر از این مقدار است و در واقع عملاً یک ازدواج دائم است، دارای احکام مربوط به ازدواج دائم می‌گردد یا خیر؟

ج - عدم صحّت آن اگر خالی از قوت نباشد، مطابق با احتیاط است و نباید حداقل احتیاطاً آثار صحّت بر آن بار شود. ۷۷/۵/۱۲

﴿س ۱۰۲۲﴾ آیا صیغه عقد موقت را می‌توان به فارسی خواند؟

ج - صیغه عقد نکاح - چه دائم و چه موقت - بنا بر احتیاط واجب، باید با

۸۰/۱۰/۸ رعایت بقیه شرایط، به عربی خوانده شود.
 ﴿س ۱۰۲۳﴾ در ازدواج موقت آیا نهایت مدت باید شش ماه باشد و بیشتر نمی تواند باشد؟

ج - آنچه شرط صحّت عقد موقت است، ذکر و تعیین مدّت است و کم و زیادی مدّت دخیل در صحّت نیست. آری، زیاده خارج از متعارف در تمتّع همانند نود سال یا هشتاد سال، صحیح نمی باشد. ۷۷/۴/۲
 ﴿س ۱۰۲۴﴾ اگر مرد مسلمانی در خارج از کشور با زن خارجی که با زبان و خط او آشنا نیست، دین خود را با ایما و اشاره (با نشان دادن قرآنی که به زبان عربی است یا انگلیسی) و نیز مدّت و مهر را (با نشان دادن تقویم و یا ساعت برای مدّت و پول و یا هر آن چیزی که برای مهر در نظر گرفته می شود) معین کند و نزدیکی کند، چه حکمی دارد؟

ج - باطل است و عقد موقت نمی باشد. ۸۱/۲/۲۷
 ﴿س ۱۰۲۵﴾ در رساله های عملیه آمده است که در ازدواج موقت، میزان مهریه مشخص شود، آیا این بدان معناست که اگر زنی بدون مهریه راضی به ازدواج موقت شد اشکال دارد؟

ج - تعیین مهر، رکن عقد متعه است مانند اجل، و عقد متعه بدون آن دو امر، صحیح نیست (المتعّه بالمهر و الاجل). ۷۶/۱۰/۲۲

سوم. عقد ازدواج موقت صغار

﴿س ۱۰۲۶﴾ عقد انقطاعی بین یک مرد با دختر صغیره رضیعه به مدّت خیلی اندک مثلاً یک ساعت، آن هم فقط به قصد محرمیت با مادر معقودعلیها، با اذن پدر صغیره چیست؟ در چنین عقدی که علی القاعده قصد انشا و اراده و عنایت به مضمون عقد که انکحت یا زوجت باشد نیست و ولی صغیره حاضر به استمتاع معقودله از معقودعلیها نمی باشد (حتی در حد تقبیل) بلکه گاهی «لاتکون قابله للاستمتاع بحسب السن والزمان ای زمان المتعه» حکم چیست؟ و آیا می توان گفت «ماوقع لم يقصد و ما قصد لم يقع» و اگر در عین

مفروضات فوق چنین عقدی خوانده شده باشد، «هل یصح مثل هذا العقد و هل یترتب آثار المحرمیة والمصاهرة علیها ام لا»؟ نکته دیگر آنکه در ایقاع عقد به قصد محرمیت صرف، لازم، مقدم است یا ملزوم که آثار محرمیت است؟

ج - عقد انقطاعی بداعی محرمیت ام الزوجه، با فرض قابلیت معقوده برای استمتاع در زمان حال و یا مستقبل که جزء مدّت می باشد - مثل متعه دختر بچه یک ساله به مدّت ده سال مثلاً - هر چند تحقق پیدا می کند و قصد انشا هم متمشی می شود «فان الانشاء خفیف المؤنه واستلزام الداعی كالمحرمیة فقط لعدم قصد ترتب الاستمتاع او قصد عدمه بل عدم الرضا به من الولی مثلاً غیر مناف بقصد وقوع العقد انقطاعاً لرجوع القصد كذلك الی قصد عدم الاستفاده من الاثار واللوازم الغير القهریه و الی عدم الرضا بالعمل بتلك الاثار مع العلم بانها من الاثار و اتی ذلك بعدم القصد الانشائی»، لیکن اشکالی که در این گونه عقد بر صغیره ها وجود دارد - حتی با ضمّ مدّت قابل استمتاع - دو امر می باشد:

۱. آنچه مجوّز ولیّ در نکاح صغیره است، رعایت مصلحت صغیره است نه مصلحت کبیره، و در این گونه عقد تمتع ها معمولاً محرم شدن مادر زن و راحتی رفت و آمد خانوادگی مطرح است که ربطی به کودک ندارد. آری، در مثل متعه دختران آورده شده از مراکز نگهداری اطفال، متعارف است که برای محرم شدن به مرد خانواده عقد متعه خوانده می شود، در آنجا رعایت مصلحت صغیره در کار است؛

۲. شمول ادله متعه بر این گونه متعه ها، محلّ کلام و خدشه است، چون عقد متعه برای مواقع و موارد ضرورت است - همچون مردی که به سفر رفته و همسرش با او نمی باشد و نیاز به اطفای غریزه جنسی دارد - و چگونه می توان جازم به شمول شد با فرض اینکه هُنَّ مستاجرات، ولی به هر حال تبعاً للافصاحاب نمی توان قائل به عدم صحّت شد، اما تا امکان دارد باید تلاش نمود تا این گونه متعه ها انجام نگیرد. آری، اگر مدّت متعه

کودکی قابل استمتاع نباشد، قطعاً باطل است. ۷۷/۶/۱۹

﴿س ۱۰۲۷﴾ هنگامی که یک ساله بوده‌ام، مرا به عقد موقت شوهر خاله‌ام - که سه پسر و سه دختر از همسر متوفایش داشت - در آورده‌اند. مدّت این صیغه یک ساعت و مقدار مهریه بیست تومان بوده که ایشان آن را به پدرم داده است. البته خاله بنده بعداً صاحب یک فرزند پسر شده است و هدف از این صیغه، محرم شدن پسر خاله‌های ناتنی‌ام به مادرم بوده، ولی اکنون مشکلاتی را برای ما بوجود آورده است. مستدعی است بفرمایید که آیا این صیغه درست بوده است؟

ج - ازدواج موقت دختر یک ساله آن هم برای مدّت یک ساعت ظاهراً درست نباشد و موجب محرمیت نمی‌شود، چون ادلّه عقد متعه، قاصر است از شمول امثال مورد که قابلیت استمتاع وجود ندارد، بعلاوه که بر فرض صحّت باید مصلحت صغیره در عقد موقت ملحوظ گردد، و معمولاً این گونه عقدها برای مصلحت کبیره و محرمیت است؛ به هر حال باید مصلحت صغیره ملحوظ گردد. ۷۸/۵/۹

﴿س ۱۰۲۸﴾ مادری که قیم دختر نابالغ خود است، آیا می‌تواند او را به عقد موقت شخصی در آورد؟ و اگر نمی‌تواند، آیا صیغه جاری شده باطل است یا خیر؟

ج - عقد موقت دختر نابالغ، با اجازه پدر و در صورتی که پدر ندارد با اجازه مادر و با نبود مادر، جدّ پدری و یا حاکم شرع - آن هم با فرض مصلحت - صحیح است؛ بلکه در حاکم، علاوه بر مصلحت، وجود مفسده در ترک نیز لازم است. ۸۴/۴/۱۰

چهارم. اجازه ولی در متعه

﴿س ۱۰۲۹﴾ هل يجوز للفتاة البالغة العاقله الفاهمة ان تعقد نفسها على رجل بالغ ورشيد و فاهم بعقد زواج غير دائم و بدون أخذ موافقة ولی أمرها بذلك مع مراعات عدم هتك البنت و افشاء الامر بين الناس؟

ج - يشترط في عقد الغير الدائم للفتاة الباكرة الغير المزوجه - و ان كانت

رشیده - اذن الولی مطلقاً و ان روعی عدم هتک ساحة البنت. ۷۷/۱/۲۸
 ﴿س ۱۰۳۰﴾ اگر دختر و پسری بدون اذن ولیّ دختر به صورت موقت با یکدیگر ازدواج نمایند، آیا در مورد آنان حدّ زنا جاری می‌شود؟

ج - عقد، باطل است؛ ولی حد ندارد، چون آمیزش به عنوان نامشروع نبوده و عمل منافی عفت تحقق پیدا نکرده است. ۷۶/۱۲/۲
 ﴿س ۱۰۳۱﴾ فلسفه اذن پدر و یا جدّ پدری در باب متعه برای دختر باکره چیست؟
 ج - اصولاً عقد متعه و صیغه شدن دختر باکره رشیده - قطع نظر از نامطلوب بودن و مذموم بودنش - چون ممکن است با صیغه شدن و زندگی چند روزه، همه زندگی اش فنا شود و به نابودی کشیده شود، اعتبار اذن پدر برای این است که زندگی پدر به حکم پدر دختر بودن، وابسته به زندگی اوست؛ یعنی گرفتاری دختر، گرفتاری پدر است و لذا باید پدر، صاحب نظر در قضیه باشد و به هر حال اذن پدر در صیغه دختر بالغه رشیده، شرط صحّت آن می‌باشد. ۷۷/۸/۱۷

﴿س ۱۰۳۲﴾ دختری بالغ بدون اطلاع اعضای خانواده اش بر اثر زنا ازاله بکارت شده است. اکنون وی تمایل به صیغه شدن دارد؛ ولی حاضر نیست اذن ولیّ خود را حاصل کند. آیا می‌توان بدون اذن پدر و یا جدّ پدری، وی را به عقد موقت در آورد یا خیر؟

ج - اذن ولیّ، شرط می‌باشد، پس متعه بدون اذن ولیّ چنین دختری، با عدمش مساوی است، چرا که ازاله بکارتش از طریق شرعی نبوده است. ۷۷/۷/۲۹

﴿س ۱۰۳۳﴾ اگر مرجع تقلید پسر، اجازه پدر برای دختر باکره را در متعه شرط بداند، ولی مرجع تقلید دختر لازم نداند، تکلیف چیست؟

ج - پسر نمی‌تواند بدون اجازه پدر، دختر را به عقد موقت خود در آورد و این گونه عقدها نباید انجام بگیرد. ۷۸/۱۲/۳

﴿س ۱۰۳۴﴾ دختری که حدود سی و پنج سال دارد و خودش کار می‌کند و سرپرست

خویش است، آیا می‌تواند به عقد موقت کسی درآید؟

ج - در عقد موقت، اجازه ولی، شرط است و اگر ولی نداشته باشد، با فرض اینکه رشیده است، مانعی ندارد؛ ولی باید برای ثبت و اجرای صیغه عقد موقت به محضر مراجعه شود و عدم مراجعه، گناه و موجب پشیمانی است.

۷۵/۷/۲۷

پنجم. شرایط ضمن عقد موقت

﴿س ۱۰۳۵﴾ حدود یک سال قبل زنی را به مدت پنج سال صیغه موقت نمودم و قرار شد ماهیانه پانزده هزار تومان خرجی از من بگیرد، بعلاوه طبقه اول منزل خود را تا آن موقع در اختیار ایشان قرار بدهم. ولی بعد از گذشت یک سال بنای ناسازگاری گذاشت. آیا با اینکه نمی‌خواهم از این تاریخ به بعد همسرم باشد، بر من واجب و لازم است تا چهار سال دیگر نفقه ایشان را بدهم و منزل هم در اختیار ایشان باشد یا خیر؟ همچنین در بحث طلاق آمده است که طلاق بدست مرد است، آیا این اختیار در عقد موقت نیز جریان دارد یا خیر؟

ج - عقد موقت هر چند با تمام شدن مدت یا بخشیده شدن مدت از طرف مرد تمام می‌شود و طلاق ندارد و مرد مسئولیتی به غیر از ادای مهر ندارد، لیکن به نظر می‌رسد که شرط ذکر شده در متن آن عقد، لازم الوفاست، گرچه خود عقد موقت از بین برود، مگر آنکه عمل به شرط، دائر مدار بقای عقد باشد.

۷۷/۱۱/۱۹

﴿س ۱۰۳۶﴾ آیا زوجه می‌تواند با زوج در عقد موقت شرط کند که حق هیچ‌گونه استمتاعی از او نداشته باشد؟

ج - می‌تواند چنین شرطی بکند، ولی اگر بعداً راضی شد، می‌تواند بر خلاف شرط عمل نمایند.

۷۸/۶/۱۲

﴿س ۱۰۳۷﴾ اگر در عقد موقت شرط شود که زوج فقط می‌تواند از دُبر با زوجه جماع نماید، آیا این عقد و شرط صحیح است و عمل به شرط جایز می‌باشد؟ اگر زوجه بعداً به

جماع از قبُل راضی شد، جایز است زوج با او از قبُل جماع نماید؟

ج - شرط صحیح است و عمل به آن لازم و با رضایت بعدی نسبت به قبُل

۷۶/۸/۱۴

هم جایز می باشد.

﴿س ۱۰۳۸﴾ بنده توانایی ازدواج دایم را ندارم و ازدواج موقت هم به علت محذورات اخلاقی برایم میسر نمی شود. روایتی را مرحوم علامه شعرانی از امام صادق علیه السلام در شرح تبصرة المتعلمین دارد مبنی بر اینکه در نکاح دختر بالغه رشیده متعه، اگر رعایت انصاف کند (دخول نکند) اجازه ولی ساقط است. مستدعی است بفرمایید که آیا نکاح بالغه رشیده به صورت متعه - به شرط عدم دخول - بدون اذن ولی، جایز است یا خیر؟

ج - اجازه پدر در عقد متعه باکره رشیده، شرط است و امور ذکر شده

در سؤال، باعث عدم شرطیت نیست. آری، شرط عدم دخول، شرط جایز

می باشد و می توان با فرض رضایت پدر و دختر چنین شرطی را نمود؛

و باید دانست فهم مسئله شرعی و حکم الله احتیاج به مراجعه به

مدارک فقهیه و اجتهاد دارد و با دیدن یک روایت نمی توان فتوا داد

۷۸/۱/۱۷

و عمل نمود.

﴿س ۱۰۳۹﴾ آیا ازدواج دایم می تواند به عنوان شرط ضمن عقد ازدواج موقت در

آینده ذکر شود؟

۷۲/۸/۲۵

ج - ظاهراً لازم الوفاست.

ششم. انحلال عقد موقت

﴿س ۱۰۴۰﴾ اگر شخصی زنی را ابتدا عقد موقت کند و بعداً در محضر دیگری او را

عقد دایم کند، آن زن، زن دایم او خواهد بود یا موقت؟ و آیا با توجه به انصراف عملی از

عقد موقت در زمان انعقاد عقد دایم، می توان عقد دایم را باطل دانست؟

ج - به نظر اخیر این جانب، عقد نکاح دایم زوجین در مدت باقی مانده

از زمان عقد موقت، حسب عمومات و اطلاقات عامه عقود و خاصه

نکاح، صحیح و نافذ است و آنچه که در بعضی روایات و فتاوی اصحاب در مورد حکم به بطلان عقد دوم آمده، مربوط به زیاد نمودن مهر و مدّت یا اعمّ از آن و عقد موقت دیگر در همان مدّت باقی مانده برای مدّت بعد از تمام شدن مدّت اول است و شامل مورد سؤال نمی‌شود، كما يظهر من المراجعة الى الجواهر؛ و استدلال به مسئله حصول حاصل، قطع نظر از عدم تمامیتش - حتّی نسبت به مورد روایات و فتاوا که بیان شد - نسبت به مورد سؤال نیز تمام نیست، چون هر یک از عقد نکاح دایم و منقطع، دارای آثار خاصّه‌اند؛ و از همه اینها گذشته، خود انصراف عملی از عقد موقت، اگر به منزله هبه و بخشش مدّت از طرف زوج نباشد، موجب انصراف ادلّه بطلان - بر فرض تمامیت آنها - از مورد سؤال است و به هر حال، عقد دایم در مفروض سؤال، صحیح و نافذ است.

۸۰/۴/۲۵

﴿س ۱۰۴۱﴾ چنانچه زن و مردی به مدت پنج سال با مهریه معین به صورت عقد انقطاع با هم ازدواج کرده باشند، آیا قبل از انقضای عقد متعه و یا بدون بذل مدّت از طرف شوهر، زوجین می‌توانند به صورت دایم ازدواج نمایند یا خیر؟ و چنانچه قبل از انقضای مدّت عقد انقطاع و یا بدون بذل مدّت از طرف شوهر، عقد دایمی منعقد گردید، آیا عقد دوم (دایم) باطل است یا صحیح؟

ج - می‌توانند عقد دایم بخوانند و نیازی به بخشیدن مدّت باقی مانده نیست و عقد دایم بعد از خوانده شدن، نافذ و صحیح است. ۸۳/۶/۲۹

﴿س ۱۰۴۲﴾ شخصی زنی را به مدّت ده سال صیغه کرده است. بعد از گذشت پنج سال به خاطر بیماری وطن خود را ترک نموده است و به زن گفته مدّت باقی مانده را بخشیدم و شما می‌توانید ازدواج کنید. آیا صحیح است؟

ج - امثال جمله مرقوم که گویای گذشت از بقیه مدّت و هبه آن به زوجه می‌باشد، برای جدا شدن زن از مرد در عقد موقت کفایت می‌کند؛ و ناگفته نماند که عقد موقت هم عده دارد. ۷۶/۵/۳۱

﴿س ۱۰۴۳﴾ در صیغه موقت قبل از تمام شدن مدت، آیا شوهر می تواند مدت باقی مانده را ببخشد؟ آیا این بخشش را باید به عربی بگوید یا فارسی هم کافی است؟ آیا باید لفظاً بگوید یا نیت بخشش کفایت می کند؟ آیا نیازی به حضور زنی که صیغه شده هست یا خیر؟

ج - فارسی کفایت می کند و حضور زن شرط نیست. ۷۴/۷/۱۰

﴿س ۱۰۴۴﴾ زوج در حال عصبانیت و ناراحتی، خطاب به زوجه انقطاعی خود می گوید مدت تو را بخشیدم و ابرای مدت می کند. آیا این ابراء صحیح است و زن می تواند ازدواج نماید؟ چنانچه زوج بلافاصله پشیمان شود، آیا این ابراء باطل بوده و زوجیت باقی است؟

ج - ظاهراً هبه مدت و ابراء، حاصل شده است و این گونه عصبانیت ها موجب سلب اراده نمی گردد و با پشیمانی، زوجیت بر نمی گردد و نیاز به عقد جدید با رضایت طرفین دارد؛ و زوجه منقطعه بعد از هبه مدت و یا تمام شدن آن، اگر بخواهد با مرد دیگری ازدواج کند، در صورت مدخوله بودن و یائسه نبودن، عدّه دارد. بخشش و ابرای مدت و یا تمام شدن آن در منقطعه، مانند طلاق در دایمه می باشد و تنها فرق در مدت عدّه است که در دایمه، سه طهر و در منقطعه، دو طهر است. ۷۴/۸/۲۵

هفتم. وضعیت اولاد ناشی از متعه

﴿س ۱۰۴۵﴾ وظایف و تکالیف پدر و مادر، نسبت به فرزند متولد شده از صیغه چیست؟ و آیا حقوق این فرزند با فرزند متولد شده از عقد دایم متفاوت است؟ و آیا در شرایطی که مادرزن، غیر مسلمان باشد، فرقی هست؟

ج - فرزند متولد شده از عقد موقت، در همه احکام، مثل فرزند عقد دایم است، و در احکام مادرزن، فرقی بین مسلمان یا کافر بودن وی نیست. ۷۹/۴/۸

باب هفتم: مَهْرِيَه

یکم. جایگاه مَهْرِيَه در نکاح

﴿س ۱۰۴۶﴾ آیا در عقد دائم، مَهْرِيَه لازم هست و بدون آن، عقد باطل است؟
 ج - ذکر مهر در عقد نکاح دائم، لازم نیست، کما اینکه جهل به مقدار مهر، در آن هم مضرّ نیست و زن با عدم ذکر مهر و فرض آمیزش، مستحق مهرالمثل است؛ اما اگر زوج و زوجه در متن عقد نکاح، عدم مهر را شرط کنند، نکاح باطل است. آری، در عقد موقت که مَهْرِيَه جزء ارکان عقد است، با عدم ذکر مهر، باطل می‌گردد.
 ۷۵/۷/۴

دوم. تعیین مهرالمستی - میزان مَهْرِيَه

﴿س ۱۰۴۷﴾ آیا از نظر شرعی جایز است که پدر زوجه (زن) و پدر زوج (شوهر) در تعیین مقدار مَهْرِيَه دخالت کنند؟

ج - در صورتی که تراضی زوجین حاصل شود، مانعی ندارد. ۷۸/۲/۱۰
 ﴿س ۱۰۴۸﴾ پدری از پسرش پولی درخواست کرد و در عوض آن، قطعه باغی را به درخواست وی در بیع او قرار داد و سایر فرزندان، از این امر بی‌اطلاع بودند. بعد از مدتی پدر، مقداری از همین باغ را مَهْرِيَه همسر یکی از فرزندان خود قرار می‌دهد. اکنون بعد از فوت پدر، پسری که قطعه باغ را از پدر گرفته، ادّعا می‌کند که باغ در بیع من است و بیع، لازم شده است و هیچ کدام از ورثه، حتّی زن برادرش که مَهْرِيَه‌اش از باغ مزبور می‌باشد، حقّی ندارند. آیا عروس خانواده مهریه‌اش را از باغ، طلبکار است یا خیر؟

ج - اگر محرز شود قراردادی به صورت بیع شرط بوده، به این معنا که پدر، مثلاً باغ یا زمین را به آن پسرش یا غیر او فروخته، به شرط اینکه اگر تا مدّت معینی پول او را پرداخت نمود، باغ و یا زمینش مال خودش باشد و چنانچه پول را پرداخت نکرد، معامله قطعی و آن باغ، ملک فرزند و

مشتری باشد، - با فرض توجّه به بیع و عدم پرداخت پول از طرف بایع و توجّه به اینکه با نپرداختن پول، بیع لازم می‌شود - باغ و زمین، ملک مشتری و بیع، لازم می‌گردد؛ ولی اگر به صورت رهن بوده، طلبکار بیش از طلبکاری خود را نمی‌تواند از عین مرهونه بردارد و مهریهٔ عروس، اگر به ذمهٔ پدر شوهر بوده، از مال او باید پرداخت شود و اگر عین مالی مثل باغ یا زمین بوده، اگر به دیگری منتقل ننموده و ملک دیگری نشده، زوجه از باب مهر، مالک آن است، و اگر قبلاً به دیگری منتقل شده، زوجه ثمن آن را طلبکار است که باید از مال میّت پرداخت شود. ۷۹/۵/۱۸

﴿س ۱۰۴۹﴾ آیا پدر می‌تواند به جای فرزند ذکور مهریه را تعیین نماید؟

ج - در صورتی که پسر راضی باشد که در حقیقت به رضایت خود پسر و تعهدش برمی‌گردد، مانعی ندارد؛ و غالباً فرزندان راضی به امر پدر می‌باشند. ۷۵/۸/۲۶

﴿س ۱۰۵۰﴾ آیا در شرع مقدس اسلام و احادیث و روایات وارد شده از حضرت رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام بر زیاد یا کم بودن مقدار مهریه تأکید زیاد شده است؟ و آیا جایز است مهریه دختر را مهریه حضرت فاطمه علیها‌السلام قرار داد؟ در فرض جواز، آیا مستحب نیز هست؟

ج - معیار در مهر، رضایت طرفین است و باید به مشکلاتی که ممکن است از راه کمی مهر بعداً بوجود بیاید، توجه داشت که مبادا خدای نخواست، بعد دختر پشیمان شود که چرا مهریه را کم قرار دادم. به هر حال، شرایط زمان و مکان و جامعه و فرد، همه و همه باید مورد توجه قرار گیرد و کمی مهر، به نظر این جانب استحبابش ثابت نیست و عمده، همان رضایت دختر و پسر و توجه به شرایط است. ۸۲/۶/۱۴

﴿س ۱۰۵۱﴾ قرار دادن مهریه‌های سنگین و زیاد که مانع ازدواج جوانان می‌باشد از

نظر شرعی و فقهی چه صورتی دارد؟

ج - بررسی موانع ازدواج، بحث و وقت و دقت زیادتری می‌طلبد و مهریه

که به صورت ذمه است نه نقد، چگونه می تواند مانع باشد، ولی به هر حال مهر در اختیار زوج و زوجه است و آنها باید تصمیم بگیرند. ۷۸/۲/۱۰

سوم. مهر السنه

﴿س ۱۰۵۲﴾ مهر السنه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چقدر است و اگر کسی بخواهد به نرخ رایج مملکت حساب کند، چقدر باید پردازد؟

ج - مهر السنه پانصد درهم بوده که هر ده درهم معادل یک دینار بوده و هر دینار برابر با یک مثقال شرعی (۱۸ نخود) می باشد. بنابراین پانصد درهم معادل نهصد نخود طلا و یا ۳۷/۵ مثقال صیرفی و رایج (مثقال ۲۴ نخودی) طلا می باشد. ۸۶/۶/۲۴

چهارم. مطالبه مهریه و حق حبس

﴿س ۱۰۵۳﴾ در صورتی که مهریه، حال باشد و زوج قدرت تأدیه کل مهریه را یکجا ندارد، و در صورت تقسیط مهریه می تواند آن را در طول چند سال پرداخت کند؛ آیا دادگاه می تواند بدون توافق زوجه با تقسیط مهریه با وصول اولین قسط - بدون رعایت حق حبس زوجه - وی را مجبور به تمکین از زوج نماید؟

ج - زن تا قبل از آمیزش و دخول، حق مطالبه مهریه و امتناع از دخول دارد و ناشزه هم نمی باشد و نفقه اش هم در صورتی که شوهر قدرت بر ادای مهریه را دارد و مهریه او را نمی پردازد، بر زوج واجب است، لیکن اگر شوهر قدرت ادای مهر را ندارد، زن با عدم تمکینش گرچه «عن حق» هست، طلبکار نفقه نیست؛ اما بعد از دخول - ولو از دُبر - حکم بقیه دیون و بدهکاری ها را پیدا می کند و زن حق عدم تمکینش ساقط می باشد؛ و دادگاه نمی تواند بدون رضایت زوجه با تقسیط، زوجه را وادار به تمکین نماید و این گونه حکم ها بر خلاف موازین است و نافذ نمی باشد. ۸۴/۴/۱۲

﴿س ۱۰۵۴﴾ اگر زوج با توجه به معسر بودنش و به تکلیف دادگاه، مهریه را به صورت

قسطی پردازد و با توجه به اینکه امروزه مهریه‌ها بالا است و پرداخت قسطی آن هم سال‌ها طول می‌کشد تا تمام شود، آیا با وجود این، زن با فرض باکره بودن و عدم موافقت حق دارد تا پایان قسط آخر تمکین نکند؟

ج - در تمام مدّت، حقّ امتناع ثابت است. ۷۷/۸/۱۵

﴿س ۱۰۵۵﴾ چهار سال قبل با دختری ازدواج کردم. پس از شش ماه زندگی مشترک بر اثر اختلافاتی که به دلیل عدم رعایت حجاب کامل، بین من و ایشان پیش آمد، منزل را ترک نمود و پس از مدتی از من خواست که مهریه او را که شامل پانصد عدد سکه طلا و ۱۵۰ مثقال طلا می‌باشد به صورت کامل بدهم، وگرنه تمکین نخواهد کرد در غیر این صورت باید او را طلاق بدهم و بنده توان پرداخت چنین مهریه سنگینی را ندارم. با توجه به توضیحات یاد شده بفرمایید:

۱. آیا ایشان از نظر شرعی می‌تواند تمکین خود را موکول به دریافت کامل مهریه بکند؟

۲. چنانچه همسر تمکین نکند، آیا از لحاظ شرع باید به او نفقه پردازم؟

ج ۱ - اگر موقع خواندن عقد دایم برای دادن مهر مدّتی معین نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر، از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی پرداخت مهر را داشته باشد چه نداشته باشد، ولی اگر پیش از گرفتن مهریه به نزدیکی راضی شود - ولو از دُبر - و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند.

ج ۲ - در صورتی که تمکین بر او واجب باشد - که از جواب قبل روشن

می‌شود - و تمکین ننماید، حقّ نفقه ندارد. ۷۷/۲/۲۷

﴿س ۱۰۵۶﴾ با توجه به اینکه طبق فتوا اگر زنی مطلقه شود و غیر مدخول بها باشد، مالک نصف مهریه می‌باشد و اگر مدخول بها باشد، صاحب تمام مهریه می‌باشد. در صورتی که مهریه، حال باشد و زوجه، غیر مدخول بها باشد، آیا قبل از اجازه وقوعه، حقّ مطالبه همه مهریه را دارد یا نصف آن را؟

ج - حقّ مطالبه همه مهریه را دارد و انتصاف مهر، مخصوص طلاق

می‌باشد. ۷۷/۸/۱۵

﴿س ۱۰۵۷﴾ در عرف، معمول است که در زمان خواستگاری، خانواده زن اظهاراتی را بیان می‌کنند دال بر اینکه فعلاً مهریه را نمی‌خواهند و می‌دانند اگر چنین تقاضایی را بکنند با وضعیت فعلی و بالا بودن مهریه عملاً ازدواجی صورت نمی‌گیرد؛ و از طرفی برای ادای آن زمانی را معین نمی‌کنند و اگر هم تقاضای مهریه کند و زوج، حاضر به ازدواج باشد باید تقسیط کند. با این وجود اگر زوج تمکین خود را موقوف به پرداخت مهریه نماید، در این صورت مهریه، حال حساب می‌شود یا مؤجل؟ لازم به یادآوری است در عقدنامه ازدواج معمول است صاحب محضر بدون اینکه با زوج صحبت کند قید می‌کند مهریه باید عندالمطالبه پرداخت شود و زوج هم آن را امضا می‌کند. آیا امضای زوج دلیل بر حال بودن مهریه و پرداخت آن به صورت عندالمطالبه است؟

ج - این گونه امور و دواعی ذکر شده در سؤال، مانع از حق مطالبه زوج نمی‌باشد و امضا هم طبق همان معمول است؛ یعنی مهر، مدت دار نبوده و حکم به جواز مطالبه زوج فقط با فرض تعیین مدت پرداخت در عقد نکاح، از بین می‌رود نه با امثال موارد ذکر شده در سؤال. ۷۷/۸/۱۵

﴿س ۱۰۵۸﴾ در رساله‌های عملیه مراجع تقلید آمده است: «چنانچه مهریه حال باشد و زوج آن را مطالبه نماید، زوج باید بپردازد و در غیر این صورت، زوج حق دارد تمکین نکند». مستدعی است بفرمایید آیا منظور از تمکین، همان تمکین به نحو خاص (نزدیکی و مواقعه) است و یا معنای دیگری از آن استنباط می‌شود؟

ج - منظور همان اجازه مواقعه و آمیزش و دخول است. ۷۷/۸/۱۵

﴿س ۱۰۵۹﴾ مرد جوانی دختری را به عقد خود درآورده است. پس از جاری شدن عقد، آن دختر از تمکین خودداری نموده و تمکین خود را موقوف به پرداخت مهریه نموده و به دلیل بالا بودن میزان مهریه، نزدیک به دو سال است که قسمتی از حقوق مرد را بابت مهریه می‌گیرد. ضمناً قسمت دیگری از حقوق را بابت نفقه می‌گیرد. از آن جا که پرداخت مهریه، مدت طولانی (نزدیک به هفتاد سال) به طول خواهد انجامید و دوشیزه در طول این دو سال، راضی به حبس خود شده و تمکین به طور خاص نمی‌کند و از این جهت، مرد را در فشار شدید روحی قرار داده و در اختیار مرد نیست و مرد از او بی‌خبر

است، آیا به ایشان نفقه تعلق می‌گیرد یا نه؟

ج - هر زنی قبل از دخول، حق مطالبه مهریه حال و غیر مؤجل خود را دارد و حق دارد که قبل از اخذ مهریه، تمکین ننماید و در این جهت، فرقی بین یُسْر و قدرت زوج بر ادای مهریه و عُسْر و عدم قدرت او بر ادا نیست و عُسْر او گرچه به حکم «فِنْظَرَةُ إِلَى مَيْسِرَةِ»، مجوز تأخیر در ادائش است؛ لیکن تأثیری در حقّ زوجه ندارد و زن، حق دارد تا شبهه عوض، یعنی مهرش را نگرفته بضعش را که شبه معوض است، تحویل ندهد، و حکم معاوضه در نکاح و مهر، جاری است و اصولاً عمده دلیل بر حقّ زن به عدم تمکین قبل از اخذ مهر، همان رعایت جنبه معاوضه در نکاح و صداق است و فقیه بزرگ مرحوم فاضل هندی در کشف اللثام، برای این حق که مورد اتفاق علماست، چنین استدلال فرموده: «لأنّ النکاح مع الصداق معاوضة و لكل من المتعاضین الامتناع من التسليم حتى يقبض العوض الی أن قال و للخرج و العسر والضرر. انتهى»؛ لیکن همه این بحث‌ها در مورد مهر بود و در مورد نفقه، ظاهراً اگر شوهر، قدرت ادای مهر را ندارد، زن با عدم تمکینش - گرچه «عن حق» نیز هست - طلبکار نفقه نیست و ادله و جوب انفاق یا شامل چنین مواردی از اول نمی‌شود و به وجوب نفقه در زندگی متعارف، مختص است و یا انصراف به آن دارد و به هر حال، شامل این‌گونه زندگی‌های از هم جدا و دور از یکدیگر نمی‌شود. نتیجتاً اصل برائت محکم و شوهر، نفقه را بدهکار نیست. آری، جایی که شوهر با قدرت بر ادای مهریه، مهریه او را نمی‌پردازد، نفقه بر او واجب است، چون خود سبب عدم تمکین و جدایی است و در حقیقت، از جهت زن، زندگی و تمکین، محقق است و مانع، از طرف مرد است و قانون شکنی او نمی‌تواند به نفعش تمام شود و هیچ‌گاه قانونگذار از قانون شکن حمایت نمی‌کند و این زوج است که باید ضرر نفقه زوجه را متحمل شود و مورد، مشمول ادله و جوب انفاق است.

﴿س ۱۰۶۰﴾ اگر مهریهٔ زوجه حال باشد، گفته می‌شود که زوجه می‌تواند از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد، خودداری نماید تا مهر به وی تسلیم شود. سؤال این است که آیا در صورتی که زوجه به خانهٔ شوهر رفته و خود را تسلیم او نموده، ولی مرد نتوانسته با او نزدیکی نماید، باز زوجه می‌تواند مهریه را به شرحی که گفته شد، خواستار گردد و پیش از دریافت مهریه از ایفای وظایف همسری خودداری نماید، یا اینکه حق او بعد از تسلیم به تمکین از بین رفته و فقط حق مطالبهٔ مهریه را دارد؟

ج - بعید نیست که تسلیم زوجه و تمکین خود - هر چند زوج مقاربت نکند - مخصوصاً با عدم قدرت، اسقاط حق باشد، و اصل «حق زوجه به عدم تسلیم، قبل از اخذ مهر حال» به جهت تقابضی است که مقتضای معاوضه است و دخول، بما هو دخول، ظاهراً خصوصیتی ندارد، و برای توضیح بیشتر، عبارت «جواهر» نقل می‌شود:

«وفیها أی فی المسالك ایضاً: أنه فرق مع عدم الدخول بین کونها قد مکنت منه فلم یقع و عدمه، فلها العود الی الامتناع بعد التمکین الی أن تقبض المهر، و یعود الحکم الی ما قبله، لما تقرّر أن القبض لا یتحقّق فی النکاح بدون الوطی، قلت: قد یقال: انّ ذلك منها اسقاط لحقّها، و لیس فی الأدلّة تعلیق الحکم علی الوطی»^۱.

۷۴/۱۱/۴

پنجم. پرداخت مهریه

﴿س ۱۰۶۱﴾ اگر زن مهریهٔ خود را طلب کند، آیا حاکم می‌تواند از طریق فروش منزل مسکونی متعارفِ زوج آن را استیفا نماید؟ اگر منزل از حدّ متعارف و شأن زوج بالاتر باشد، چگونه است؟

ج - مهریه زن، جزء دیون زوج است و نسبت به مستثنیات دین با بقیهٔ دیون فرقی ندارد.

۷۷/۲/۲

۱. جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۴۳ (کتاب النکاح، باب المهر).

﴿س ۱۰۶۲﴾ مردی مهریه عندالمطالبه زن را پرداخت نمی‌کند، لازم به یادآوری است که مهر، شامل پانزده سکه طلاست و مرد نیز حداقل به صورت اقساط از عهده پرداخت آن بر می‌آید. مستدعی است حکم شرعی را بیان فرمایید.

ج - ادای مهر بر زوج مثل ادای بقیه دیون است بر افراد بدهکار که با مطالبه طلبکار، ادای در حد قدرت و خارج از مستثنیات دین بر آنها واجب است. آری، باید توجه داشت که زندگی مشترک با عدل و قانون تنها، با صفا نمی‌گردد، بلکه نیاز به احسان و صمیمیت و محبت و علاقه در آن فوق‌العاده مطلوب بلکه از نظر عقل اجتماعی، لازم است. ۷۷/۴/۷

﴿س ۱۰۶۳﴾ آیا از نظر شرعی جایز است که زوج مهریه را به صورت قسطی به زوجه

بپردازد؟

ج - منوط به رضایت زوج و زوجه است. ۷۸/۲/۱۰

﴿س ۱۰۶۴﴾ شوهرم هیچ‌گونه برنامه‌ریزی برای آینده من و فرزندانم نداشت و بیشتر درآمد خود را صرف عیاشی می‌کرد، بنابراین، مقداری از درآمد را پس انداز نمودم که اکنون حدود سه میلیون تومان است. اگر شوهرم را از آن آگاه کنم، تمام آن را صرف خوشگذرانی خواهد نمود و اگر آگاه نسازم، نمی‌دانم تکلیف فرزندانم با این پول پس از فوت من چه خواهد شد. ضمناً بنده بیش از سی سال است که بدون رضایت و به واسطه اجبار و بدون حقوق در خانه او کار کرده‌ام و مهریه مرا نیز نپرداخته است. آیا می‌توانم مهریه‌ام را از آن اموال بردارم؟ آیا مطابق عرف امروزی است یا بر اساس زمان عقد باید حساب کنم؟

ج - نسبت به مهریه از باب تقاص، می‌توانید از همان پول به مقدار مهریه بردارید، آن هم به مقدار قدرت خرید مهریه در سال عقد و اگر با قدرت خرید طلا در آن زمان محاسبه شود، مانعی ندارد. ۷۶/۹/۲۳

﴿س ۱۰۶۵﴾ آیا از نظر شرعی جایز است که پدر مهریه عروسش را از مال خود به پدر

او بپردازد؟

ج - مهریه، حق زن است که باید به او پرداخت شود. آری، زن بعد از

مالکیتش می تواند در مهر که ملکش می باشد همانند بقیه اموالش تصرف نماید.

۷۸/۲/۱۰

﴿س ۱۰۶۶﴾ در عقد نکاح، مهریه را خود داماد شخصاً بر ذمه گرفته است. بعد از چند روز، پدر عروس و پدر داماد برای امضای عقدنامه به محضر مراجعه کردند. پدر عروس از پدر داماد، درخواست کرد که یک مهریه هم پدر داماد امضا کند. پدر داماد هم تقاضای او را پذیرفت و مهریه ای را به عهده گرفت. آیا مهریه دومی را که پدر داماد امضا کرده صحیح است یا باطل؟

ج - آنچه بعداً اضافه گردیده، گرچه شرعاً جزء مهر نمی باشد؛ اما اگر اضافه نمودن برای رفع اختلاف و یا جلب رضایت طرف باشد و در حقیقت نحوه قرارداد و عقدی است که یک طرف آن نقود و اموال است و طرف دیگر، صرف نظر از اختلاف و نادیده گرفتن آن و یا جلب رضایت مورد نظرش باشد و یا امور مشابه آنها، در این صورت ادای مقدار اضافه شده به عنوان وفای به عقد، لازم است و مشمول عموماً و اطلاقات عقود و شروط می باشد، و مقدار اضافه دین است بر عهده اضافه کننده؛ ولی اگر مقدار اضافه فقط جنبه وعده داشته؛ چون وعده تنها، لزوم وفا ندارد، پرداخت بر او لازم نیست.

۸۰/۱۰/۱

﴿س ۱۰۶۷﴾ در موقع انعقاد عقد ازدواج، شوهرم مهریه این جانب را پانصد عدد سکه بهار آزادی با مراعات قیمت رسمی بانک در تاریخ وقوع عقد بر ذمه گرفته است. اکنون که قصد جدا شدن داریم آیا می توانند بنده را مجبور به گرفتن قیمت سکه بهار آزادی در تاریخ وقوع عقد نمایند؟

ج - قطع نظر از اینکه بین صدر - پانصد سکه بهار آزادی - و ذیل - با مراعات قیمت رسمی بانک در تاریخ وقوع عقد - تعارض وجود دارد و ظهور صدر بر ذیل، مقدم است؛ اگر ظهور ذیل را هم مقدم بدانیم و مهر را ریال بدانیم، باز مهر، قدرت خرید ریال در آن زمان می باشد که معادل همان سکه باید محاسبه شود، یعنی قیمت پانصد سکه در امروز مهر

می باشد چون ریال آن روز معادل پانصد سکه بوده است. ۷۶/۷/۲۹

ششم. مَهْر المثل

﴿س ۱۰۶۸﴾ مرد جوانی با اظهار علاقه و رضایت قلبی و با مَهْر السنّة حضرت زهرا (ع) زن جوانی را به عقد ازدواج دائم خودش در آورده است. در صورتی که به خاطر اعتیاد و سایر مسائل، عُسْر و حَرَج زن اثبات گردد، آیا زن می تواند از شوهرش مطالبه مَهْر المثل نماید؟

ج - با فرض معین بودن مهر در عقد نکاح - که مَهْر المسمّی نامیده می شود - نوبت به مَهْر المثل نمی رسد. ۷۸/۴/۱۳

﴿س ۱۰۶۹﴾ مَهْر المثل به چه معنی است؟

ج - مَهْر المثل یعنی مَهْری که برای زنانی که مهر معین ندارند، همانند زنانی که در عقدشان مهر معین شده، تعیین می شود. ۷۸/۴/۱۳

﴿س ۱۰۷۰﴾ در صورتی که شخصی با وعده دروغین ازدواج، با دختر باکره ای زنا کند، با توجه به مکره نبودن دختر، آیا زانی ضامن مَهْر المثل هست؟

ج - ضامن نیست؛ چون زنا که با تراخی طرفین به گناه است، اصولاً ضامن ندارد، و لا مَهْر لبغی؛ و ناگفته نماند که هیچ قانونی نمی تواند ضامن ضعف افراد و فریب خوردن آنها باشد، مخصوصاً در مورد گناه و تخلف و شکستن حریم قانون که قانونگذار اگر بتواند هم، نباید چنین قانونی را بگذارد. ۷۸/۹/۱۵

هفتم. احتساب مَهْر یه به نرخ روز

﴿س ۱۰۷۱﴾ چون طرح الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در خصوص مَهْر یه، در کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مطرح است، به لحاظ اهمیت مطلب و جنبه های فقهی آن، تقاضا دارد نظر خود را تفصیلاً جهت بهره برداری مرقوم فرمایید.

ج - بعید نیست اگر نگوییم که ظاهر در مثل باب مهر و ثمن مبیع و موارد کلی اشتغال ذمه به نقد رایج، مافی الذمه نقد است با مالیتش که همان قدرت خرید در آن زمان است؛ چون همان قدرت، عامل رغبت است و موجب مالیت، و آن هم به تبع عین مضمون است، وگرنه یک قطعه کاغذ منقوش، نه قیمتی دارد و نه مورد رغبت است؛ و واضح است که بر پایه قدرت خرید هم مالیت اسکناس ده تومانی از پنجاه تومانی جدا و ممتاز می‌گردد. بنابراین، در مفروض سؤال و باب مهر، آنچه را که زوجه طلبکار است و ذمه زوج به آن مشغول است، همان مقدار از نقد رایج است که در عقد آمده با قدرت خرید در آن زمان و امروز هم باید از نقد رایج از باب مهر به قدری پرداخت گردد که همان قدرت خرید را تأمین نماید تا از عهده ضمانت به مثل عرفی که اصل در ضمان و برائت ذمه است، بیرون آمده باشد. بعلاوه که پرداخت مثل اصطلاحی و مابه‌التفاوت هم محقق گشته و به نظر معروف - که ضمان در مثلی به مثل و در قیمی به قیمت - هم عمل شده؛ و ناگفته نماند که اگر مسئله تناسب با افزایش شاخص قیمت‌ها و تغییر قدرت خرید، عرفاً برگردد به همان مقدار بدهکاری و مقدار مضمون و مورد ذمه، مطلب تمام است، وگرنه کارشناسان و نمایندگان معظم باید راهی دیگر را پیدا نموده و تصویب نمایند؛ و آنچه به نظر می‌رسد، این است که معیار و شاخص را مثل طلا قرار دهند که مردم هم معتقدند اختلاف قیمت‌ها را با آن می‌توان معلوم نمود؛ یعنی اگر با صد تومان در ده سال قبل ده مثقال طلا می‌توان خرید و مهریه صد تومان بوده، امروز زوجه طلبکار مقدار پول و نقد رایجی است که بتوان آن مقدار طلا را خریداری نمود.

۷۵/۷/۳۰

﴿س ۱۰۷۲﴾ شخصی مهریه زنش در سی سال قبل، دو هزار تومان بوده و الآن زن تقاضای مهر خود را دارد. چه مبلغی باید به او پرداخت نمود؟ آیا مبلغ را باید به قیمت روز پرداخت کرد یا همان پول زمان عقد را؟

ج - قدرت خرید دو هزار تومان آن روز را طلب دارد. ۷۶/۱۲/۱۸

﴿س ۱۰۷۳﴾ زنی که شوهرش فوت کرده است، آیا می‌تواند مهریه خود را مطابق با ارزش روز، نسبت به زمان اجرای صیغه عقد مطالبه نماید؟

ج - به نظر این جانب، قدرت خرید مهریه در آن زمان را امروز، زوجه طلبکار است و به نظر می‌رسد تعیین قدرت خرید به وسیله طلا هم کافی باشد، یعنی مثلاً با ده هزار تومان در آن زمان چه مقداری طلا می‌توانسته بخرد. ۷۶/۲/۳۰

هشتم. اثر فوت و طلاق در مهریه

﴿س ۱۰۷۴﴾ دختر و پسری نامزد شده‌اند و عقد نکاح، خوانده شده است، منتها عروسی نکرده‌اند؛ اما در طول مدتی که نامزد بوده‌اند از راه دُبر دخول می‌کرده است. اکنون به علت عدم تفاهم اخلاقی از همدیگر جدا شده‌اند. با توجه به اینکه دخول از دُبر بوده است نه قُبُل و دختر هنوز باکره است، آیا شوهر، کل مهریه را باید بپردازد یا نصف مهریه را؟

ج - نصف مهریه را باید بپردازد؛ چون استقرار تمام مهر به دخول در قبل اختصاص دارد. ۸۷/۹/۱۱

﴿س ۱۰۷۵﴾ آیا در صورت فوت زوجه قبل از دخول، مهریه وی نصف می‌گردد یا خیر؟

ج - آری، با فوت زوجه قبل از دخول، نصف مهر را زوج بدهکار است. ۷۷/۸/۱۸

﴿س ۱۰۷۶﴾ پسر و دختری با هم ازدواج کرده‌اند و پس از چهار ماه پسر بر اثر تصادف فوت کرده است. عروس ابتدا مهریه خودش را بخشیده، اما بعد از مدتی ادعای مهر می‌کند. در صورتی که پسر، دارایی نداشته باشد، در این صورت آیا چیزی بر ذمه متوفا یا شخص دیگری هست یا خیر؟

ج - مهریه زن به عهده زوج است نه به عهده دیگران. بنابراین، اگر زوج از

دنیا برود، مهر به عنوان دین، قبل از وصیت و ارث از مالش پرداخت می‌شود و اگر مالی ندارد، چیزی بر عهده و ذمه دیگران نیست و خود زوج هم بری می‌باشد، و اما در مورد هبه زوجه، اگر زوجه مهر را به شوهر هبه نماید - چه در حال حیات او و چه بعد از ممات - هبه‌اش درست است و قابل رجوع نیست. آری، ادعای زوجه به عدم هبه مرافعه شرعیه را می‌طلبند و فایده‌اش در صورت تمکن و دارایی شوهر است نه جایی که او چیزی ندارد.

۷۷/۴/۹

﴿س ۱۰۷۷﴾ میزان مهریه‌ای که به زوجه‌ای که شوهرش قبل از دخول فوت می‌نماید تعلق می‌گیرد، نصف مهرالمسمی است یا تمام آن؟

ج - اقوی این است که اگر زوج قبل از دخول فوت نماید، تمام مهر، ملک زوجه است و مستحق آن است و قبل از ارث است و از اصل مال خارج می‌شود؛ و اما اگر زوجه قبل از زوج و قبل از دخول بمیرد، نصف مهر، ملک زوجه است که به ورثه‌اش می‌رسد و چون خود زوج هم وارث سببی است، از همان نصف، مانند بقیه اموال زوجه ارث می‌برد. ۷۷/۳/۷

﴿س ۱۰۷۸﴾ شخصی دختری را به عقد دائم خویش در آورده و صداق و مهر او را به ذمه می‌پذیرد. پدر دختر، اتومبیل خود را به دامادش امانت می‌دهد و در جریان رانندگی او به اتفاق برادرش در اثر سانحه رانندگی جان می‌سپارند؟ با توجه این مطلب بفرمایید:

۱. در حال حاضر آیا دختر حق مطالبه مهر و صداق خویش را دارد؟

۲. آیا خسارت وارد شده به اتومبیل را خانواده داماد باید بپردازند یا نه؟

۳. آیا دختر از شوهر متوفایش ارث می‌برد یا نه؟

ج ۱ - به نظر این جانب همه مهر را طلبکار است.

ج ۲ - کسی که مالی را بدون اجازه مالک تصرف نماید و تلف شود، ضامن خسارت می‌باشد.

۷۷/۸/۱۵

ج ۳ - ارث می‌برد.

﴿س ۱۰۷۹﴾ در صورت اختلاف زوجین در مقدار و وصف مهریه و در صورتی که

هیچ کدام جهت اثبات ادّعی خود دلیلی ندارند؛ قول کدام یک از زوجین مقدّم است؟
 ج - قول مرد با یمینش - در فرض نبود بیّنه و حجّت شرعی - بر قول زن
 مقدّم است، چون منکر است و زن مدّعیه است و کسی است که اذا ترک
 الدعوی ترکت. ۷۷/۸/۱۸

باب هشتم: نفقه

یکم. مفهوم نفقه و اجزاء آن - وجوب پرداخت نفقه

﴿س ۱۰۸۰﴾ مستدعی است بفرمایید که مطابق عرف امروز، میزان نفقه یک زن، در حدّ متوسط چقدر است؟

ج - چون معیار، عرف و عادت محل است - که با خصوصیات زمان و مکان و نحوه زندگی زن و شئون خانوادگی او معلوم می‌گردد - لذا مبلغی را نمی‌توان معین نمود. آری، با اختلاف بین زوج و زوج در مقدار متعارف و عرف محل، مرافعه شرعیّه محکمه صالحه، رافع اختلاف است. ۷۷/۴/۷

﴿س ۱۰۸۱﴾ فردی که توان اداره امور خود و خانواده‌اش را به نحو شایسته از نظر اقتصادی ندارد، آیا جایز است برای بزرگداشت ائمه معصومین علیهم‌السلام و والدینش پول قرض نماید و مراسم برگزار نماید و از این طریق زن و فرزندان را در تنگنای اقتصادی قرار دهد؟ آیا خدا و رسول خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام از این کار خشنود خواهند بود؟ آیا این فرد در فردای قیامت مأجور خواهد بود؟

ج - اگر نفقه واجب را می‌دهد، مانعی ندارد و الا نفقه واجب است، لیکن مراسم برای اهل بیت علیهم‌السلام مستحب است و روشن است که نمی‌توان برای عمل مستحب هر چند با اهمّیت، ترک واجب نمود. ۷۷/۲/۲۵

﴿س ۱۰۸۲﴾ مردی به اتهام مظنونیت و یا محکومیت، مدّتی زندانی شده است. آیا

همسر دائمی او پس از ترخیص شوهر از زندان و یا در حین زندانی بودن وی، حق مطالبه نفقه را دارد؟

ج - آری، نفقه زن بر شوهر واجب است و در حکم دین است و به ذمه شوهر است؛ و زن می تواند بعد از زندان یا در حین زندان، مطالبه نماید و یا به محکمه صالحه مراجعه نماید و حاکم، از اموال شوهر، نفقه او را پرداخت نماید، مگر آنکه زن در ایام زندانی بودن شوهر، ناشزه باشد که در این صورت، به خاطر نشوز، نفقه اش ساقط است. ۷۹/۶/۲۰

﴿س ۱۰۸۳﴾ در دادن نفقه و بخشش، اولویت با پدر و مادر انسان است یا همسر و فرزندان؟

ج - نفقه همسر بر بقیه اقارب، مقدم است، به خاطر اینکه نفقه همسر، دین است و نسبت به والدین و فرزندان یک تکلیف است و والدین و فرزندان، در یک رتبه هستند. ۷۹/۶/۸

﴿س ۱۰۸۴﴾ آیا نپرداختن نفقه همسر و افراد واجب النفقه محجور توسط ولی او (با توجه به تمکن مالی محجور) مفسده نیست؟ و در صورت عدم پرداخت، آیا قابل مطالبه است؟

ج - بر ولی محجور است که نفقه واجب النفقات را با وجود تمکن مالی محجور بپردازد؛ و در صورت عدم پرداخت نفقه همسرش، حق مطالبه زن نسبت به گذشته ثابت است و نفقه زن به منزله دین است؛ و اما نفقه مابقی افراد واجب النفقه او قابل مطالبه نسبت به گذشته نیست؛ چون بیش از یک تکلیف نیست، و ناگفته نماند غیر از همسر او هم می توانند به محکمه مراجعه کنند و او را ملزم به ادای نفقه حال یا روزانه نمایند. ۷۸/۷/۲۶

﴿س ۱۰۸۵﴾ آیا جایز است که زن از پولی که شوهرش برای مخارج خانه می دهد، در منزل، مجلس روضه یا ختم انعام و یا مانند این گونه مجالس برپا کند؟

ج - اگر پولی را که شوهر داده، معیناً به عنوان نفقه واجب زن بوده که ملک او شده، مصرف آن در موارد مفروض در سؤال، مانعی ندارد؛ ولی اگر

برای خرجی خانه داده، مصرفش منوط به اذن و اجازه شوهر است و معمولاً هم، چنین است و فرض قبل، یک فرض علمی فقهی بیشتر نیست و امروزه تقریباً وجود ندارد. ۷۹/۹/۱۵

﴿س ۱۰۸۶﴾ ۱. آیا نفقه به محض ایجاد علقه زوجیت واجب می شود یا شرایط دیگری دارد؟ و آیا وسایل تنظیف و آرایش، مخارج مداوا، ولو در بیماری صعب‌العلاج، هزینه زایمان، هزینه تجهیز و... را نیز جزء نفقه می دانید؟
 ۲. ضابطه اصلی در اجزاء نفقه به نظر حضرت عالی چیست؟ آیا نفقه، ملاک خاصی دارد یا یک مسئله عرفی است؟

۳. میزان نفقه با توجه به وضعیت زن تعیین می شود یا رعایت حال شوهر معیار و ملاک است؟ و آیا زن، مالک نفقه می شود یا فقط حق انتفاع دارد؟

ج ۱ - نفقه با زوجیت در صورت تمکین کردن زن به دخول، واجب است.
 ج ۲ - ضابطه در نفقه، تلاش زوج برای برآورده کردن حاجات زن - اعم از لباس و پوشاک و محل زندگی و وسایل آرایش و... - با رعایت شأن زن و توانایی زوج می باشد، که ملاک تشخیص آن با عرف است که خرج بیماری زن و تجهیز زن را نیز شامل می شود.

ج ۳ - از جواب «دو» معلوم شد و اما در باره اصل نفقه، زن مالک نفقه می شود. ۸۰/۱۰/۱۸

﴿س ۱۰۸۷﴾ در صورتی که زوج برای مدت طولانی غایب شود و یا اینکه به درجه ای از سفاهت برسد که تصرف او در اموال و دارایی خود، غیر عقلایی باشد یا اینکه مجنون شود، تکلیف نفقه زوجه چه می شود و مسئول پرداخت آن کیست؟

ج - در صورت غیبت زوج، اگر زن تمکین می کرده، نفقه واجب است و در صورت تمکن مالی داشتن با فرض سفاهت و یا جنون، ولی او از طرف او باید نفقه واجب را پردازد. ۸۰/۱۰/۱۵

﴿س ۱۰۸۸﴾ در جایی که مرد از فراهم کردن نفقه زن ناتوان باشد، نفقه او بر عهده

کیست؟

ج - با عسر زوج، نفقه بر عهده شخص دیگری نمی آید، لیکن بر او واجب است که به قدر نفقه واجب النفقه کار و تلاش نماید، و حتی حاکم هم می تواند او را الزام به کار و کسب نماید، بلکه بعد از بی فایده بودن الزام، اجبار هم جایز است.

۷۵/۸/۱۴

دوم. رابطه نفقه و تمکین - نشوز زن

﴿س ۱۰۸۹﴾ ۱. تمکین چیست؟ اطاعت چیست؟

۲. خروج از تمکین چگونه تحقق می یابد؟ خروج از اطاعت چگونه؟

۳. حقوق شرعی هر یک از زن و شوهر چیست؟

۴. حد ممنوع استمتاع زن و شوهر از همدیگر چیست؟

ج ۱ - آنچه از اطاعت، واجب است، تمکین زن برای شوهر در استمتاع و برطرف نمودن آنچه مانع از استمتاع یا کمال آن است، مانند از بین بردن هر چه که موجب تنفر شوهر شود و آرایش نمودن خود - با فرض درخواست شوهر - برای استمتاعش.

ج ۲ - نشوز و خروج از تمکین به ترک اطاعت از زوج در موارد مذکور و یا خروج از منزل به صورت قهر، و یا آنکه مانع استمتاع زوج و یا منافی شئون خانوادگی شوهر باشد، مثل رفتن در مجالسی که با آبرو و حیثیت و شخصیت اجتماعی شوهر ناسازگار باشد، تحقق می یابد.

ج ۳ - حقوق شرعی هر دو، خلاصه می شود به معاشرت به معروف و آنچه توده مردم مسلمان، آن را خوب می دانند و به خوبی آن آگاهی دارند و خلافتش را بد و نادرست و منکر می دانند، و اسلام هم آن را حرام ندانسته است.

ج ۴ - حد ممنوع جایی است که استمتاع خلاف معروف باشد و از نظر عقلا و عرف، منکر و ظلم و یا ایذا محسوب شود و آیه شریفه ﴿وعاشروهن بالمعروف﴾ ظاهراً برای مرد خصوصیت ندارد و معاشرت به

غیر معروف و منکر از هر یک از زن و مرد حرام است و اینکه خطاب به شوهر شده، برای آن است که معاشرت به خلاف معروف، بیشتر، از ناحیه شوهر بوده است؛ و ناگفته نماند که وطی در دبر زن منوط به رضایت اوست.

﴿س ۱۰۹۰﴾ ۱. اگر طبق نظر پزشکی، زوجه دائمی به مرضی مبتلا باشد که بایستی برای مدتی و یا برای همیشه با او نزدیکی نشود، و یا اینکه زوجه دائمی به علت ابتلای به جنون ادواری و یا دائم در تیمارستان و یا در منزل بستری و تحت درمان باشد، و در صورت دوم زوجه به هیچ وجه حاضر به نزدیکی با شوهر خود نباشد، آیا این چنین زنی در هر دو صورت مذکور حق نفقه دارد؟

۲. اگر مردی نخواهد همسر دائمی خود را در مفروض سؤال فوق طلاق دهد، آیا این چنین زنی حق نفقه دارد؟

ج ۱ - در هر دو صورت سبب نشوز نمی‌گردد و نفقه زوجه به عهده شوهرش می‌باشد، چون ممانعت وی از نزدیکی به علت عذر (مرضی) می‌باشد.

ج ۲ - تا زمانی که همسرش را طلاق نداده است، حق نفقه دارد. ۷۸/۳/۱
﴿س ۱۰۹۱﴾ در صورتی که زوج تقاضای مباشرت نکرده باشد و زوجه از استمتاعا دیگر امتناع نکند، آیا زوجه مستحق نفقه می‌باشد یا خیر؟ چنان که معمول است بعد از عقد، زوجه مدتی در خانه پدر می‌ماند و مباشرت در زمان عروسی و زفاف صورت می‌گیرد، ولی استمتاعا دیگر قبل از زفاف انجام می‌شود. در این صورت آیا تمکین از مباشرت که مصداق تمکین کامل است، در ایجاب نفقه مطلقاً مؤثر است یا اینکه در صورت مطالبه زوج، تأثیر دارد؟ و چنانچه زوج مطالبه نکند، آیا استمتاعا دیگر، استحقاق نفقه را موجب می‌شود؟

ج - اگر محرز شود که شوهر می‌داند همسرش در زمان نامزدی در خانه پدر نیز تمکین کامل، یعنی تمکین حتی نسبت به مجامعت هم دارد و عدم تحقق آن، به سبب عدم درخواست زوج است، زوج بدهکار نفقه است؛

و اما اگر چنین علمی برای نامزد، یعنی زوج حاصل نشود، بدهکار نفقه نمی‌باشد، چون تمکین به بقیه استمتاع، کفایت در سببیت برای نفقه ندارد و تمکین از جماع هم در سببیت معتبر است. ۷۷/۱۰/۲۳

﴿س ۱۰۹۲﴾ بیش از یک سال است که به عقد مردی در آمده‌ام که در شهر دیگری زندگی می‌کند و چند ماهی تا زمان عروسی ما باقی مانده است. ایشان طی این مدت، به طور نامرتب، مقداری خرجی برایم فرستاده است. آیا در طول دوران عقد، خرجی من به عهده پدرم است یا همسرم؟ و اگر به عهده پدرم بوده، آیا همسرم می‌تواند آن مقداری را که داده است، طلب کند؟

ج - چون در زمان نامزدی، زن حاضر به آمیزش نیست و از این جهت، تمکین ندارد و بناست که آمیزش بعد از عروسی انجام بگیرد، لذا به دلیل عدم تمکین، مستحق نفقه در آن زمان نبوده است؛ و اما آنچه را که مرد به عنوان مخارج فرستاده و مصرف شده، به خاطر آنکه خود او با رضایت فرستاده، زن نسبت به آنها بدهکار نیست. ۷۹/۳/۷

﴿س ۱۰۹۳﴾ زنی که بدون رضایت و اذن شوهر از خانه خارج می‌شود و به شغل‌های مختلف از قبیل آرایشگری و تدریس خصوصی و... می‌پردازد، با توجه به اینکه دارای پنج فرزند است و از این بابت، خسارات مالی هم به شوهرش وارد می‌شود و در سند ازدواج هم تعهد به خانه‌داری نموده است، آیا مستحق نفقه می‌باشد یا خیر؟

ج - اگر اشتغال زن در خارج خانه به شغل‌های مختلف و بدون اجازه شوهر، مانع از استمتاع زوج باشد و یا آنکه بیرون رفتن‌ها سبب هتک حرمت زوج و حقوق خانوادگی باشد، موجب نشوز و سقوط نفقه است؛ و شرط تعهد خانه‌داری در متن عقد نکاح، هر چند عمل ننمودن به آن غیر جایز و حرام می‌باشد، لیکن فی حد نفسه موجب نشوز و سقوط نفقه نمی‌گردد. ۷۶/۷/۳۰

﴿س ۱۰۹۴﴾ زن ناشزه و ناسازگار در برابر شوهر خود چه تکلیفی دارد؟ آیا زن ناشزه حق و حقوقی به گردن شوهر خود دارد یا خیر؟ زنی که در فرمان و اطاعت شوهر نباشد،

آیا نفقه و کسوت به او تعلق می‌گیرد یا خیر؟ ناشزه‌ای که سال‌ها با شوهرش حرف نمی‌زند و دائماً قهر است، تکلیف مرد در مقابل او چیست و باید چه عملی انجام دهد که مسئول نباشد؟

ج - زن ناشزه‌ای که مانع از استمتاع شوهر می‌شود و این حق را با قهر و ناسازگاری ترک می‌کند، این چنین زنی نفقه‌اش ساقط است، چون تمکین ندارد و راه حل هم صحبت دوستانه و یا حل آن با کمک بزرگترهای فامیل است.
۷۷/۶/۲

﴿س ۱۰۹۵﴾ پس از عقد، در صورت دست‌تنگی زوج در پرداخت مهریه، آیا زن می‌تواند به این دلیل که مهریه را دریافت نکرده تمکین ننماید؟ و در صورت عدم تمکین، آیا زن ناشزه است؟

ج - در صورتی که مهر، مدت‌دار نباشد، زوجه می‌تواند تا قبل از اخذ مهر، تمکین ننماید و معسر بودن زوج، اثری در این حکم ندارد؛ کما اینکه فرقی بین تمکین بضع و غیربضع نیست؛ و چون تمکین نکردن به اعتبار حق شرعی است، نشوز صدق نمی‌کند؛ اما اگر پس از عقد، دخول و آمیزش - ولو برای یک مرتبه - محقق شده باشد، تمکین بر زوجه واجب و طلبکار مهر است، و تمکین نکردن بعد از آن، سبب نشوز می‌گردد.
۷۵/۹/۲

﴿س ۱۰۹۶﴾ آیا زنی که در زندگی زناشویی خود با داشتن فرزند و با ادله و براهین موجود، مرتکب خیانت اخلاقی به شوهر خود شده است و بدون اذن همسر به همراه مرد اجنبی - که خود صاحب زن و فرزند است - به کشور خارجی سفر نماید، دادگاه حق دارد در حق چنین زنی زوج را ملزم به پرداخت مهریه، اجرت‌المثل و نفقه معوقه نماید؟

ج - مهریه‌ای را که در عقد ازدواج، مرد متعهد به پرداخت آن به زن گردیده است، زن طلبکار می‌باشد، کما اینکه نفقه زن هم بر مرد واجب است، مگر در مواردی مثل مسافرت بدون اجازه شوهر که مانع از حق

استمتاع او گردد و یا با شئون خانوادگی سازد و مخالف آن باشد، که در این گونه موارد حق نفقه زن ساقط است.

۸۰/۵/۱۲

﴿س ۱۰۹۷﴾ آیا زوجه حامله ناشزه مستحق دریافت نفقه جنین می باشد؟

۸۱/۳/۴

ج - مستحق نفقه جنین و طفل داخل رجم می باشد.

﴿س ۱۰۹۸﴾ زنی که با شوهر خود اختلاف داشته باشد و مخالف شوهرش باشد، آیا

مستحق نفقه است یا خیر؟

ج - اگر مخالفت زن با شوهر به گونه ای است که از اطاعت زوج در مثل

مسئله استمتاع و موافقه - که بر زوجه واجب است - سرپیچی کند، چه در

خانه باشد و سرپیچی نماید یا قهر کند و با بیرون رفتن سرپیچی نماید، زن

۸۰/۵/۹

ناشزه می باشد و نفقه او بر شوهر واجب نیست.

سوم. نفقه زن در عده وفات

﴿س ۱۰۹۹﴾ آیا زن در عده وفات مستحق نفقه از اموال شوهر می باشد؟

ج - نظر اخیر این جانب - جمعاً بین الأخبار المعتضده بالاعتبار - آن

است که اگرچه نفقه معتده در عده وفات به عهده شوهر به عنوان دین

نمی باشد - همانند نفقه در حال حیات که آن هم یک تکلیف واجب است

نه دین، تا دینی علیه او باشد و احکام دین بر آن مترتب گردد، مگر اینکه

نفقه را پرداخت نکرده باشد که در این صورت در حکم دین است - لیکن

واجب است که مخارج و نفقه اش از اموال شوهر در ایام عده وفات

پرداخت شود؛ و در صحیحه ابن مسلم آمده است که امام صادق علیه السلام

فرمودند: «ینفق علیها من ماله» و در صحیحه دیگرش از همان حضرت نقل

شده که فرمود: «لا ینفق علیها من مالها» یعنی مخارجش از مال خودش

نمی باشد؛ و روایاتی که نفی نفقه را می نمایند و می گوید: «لانفقه لها»، ظاهر

است در نفی به عنوان حق و دین همانند زمان حیات، یعنی لانفقه لها علیه،

پس منافاتی بین اخبار وجود ندارد و اینکه صاحب حدائق، صحیحه دوم

را صریح دانسته در اینکه نفقه از مال خودش باشد - چون حرف «لا» در روایت را نفی جنس قرار داده و جمله بعد را، یعنی جمله «ینفق علیها من مالها» را مستقل و جمله اثباتی دانسته - قطع نظر از آنکه شاهد و دلیلی ندارد و بیش از یک احتمال نبوده، جمله تمام نمی‌باشد؛ چون اگر حرف «لا» را نافی جنس گرفتیم «ای لانیفقه لها» جمله اثباتی «ینفق علیها من مالها» توضیح واضحات و بیان امری است که نیازی به آن نبوده، بلکه لغو است، چون استفاده مالک از مال خودش مجوز نمی‌خواهد و احتیاج به مجوز نداشته و ندارد.

﴿س ۱۱۰۰﴾ آیا نفقه زوجه حاملی که زوجه فوت کرده و یا در عده وفات است از مال زوج پرداخت می‌شود یا خیر؟
ج - آری، نفقه دارد.
۷۸/۹/۱۳
۸۰/۱۰/۱۸

باب نهم: سایر روابط مالی زوجین

یکم. جهیزیۀ زن

﴿س ۱۱۰۱﴾ در شهر ما رسم بر این است که معمولاً خانواده عروس برای خرید جهیزیۀ عروس، از خانواده داماد مقداری پول می‌گیرند و خانواده داماد هم راضی هستند. آیا خانواده عروس می‌توانند از این پول استفاده شخصی نمایند و یا از آن برای خرج رفت و آمد داماد و خانواده‌اش در دوران نامزدی استفاده نمایند؟

ج - ظاهراً مانعی ندارد، مگر آنکه عرف محل و بنای مردم بر مصرف نمودن در غیر جهیزیۀ باشد.
۷۸/۴/۲۵

﴿س ۱۱۰۲﴾ آیا شوهر، ضامن جهیزیۀ همسرش که در وقت عروسی به خانه وی می‌آورد، هست؟

ج - اگر خود زن، جهیزیه را برای استفاده آورده و از بین رفته، ضمان برای کسی نمی آورد و هرکسی که با رضایت صاحبش مالی در اختیارش باشد، ضامن نیست. ۷۵/۱/۲۱

﴿س ۱۱۰۳﴾ در بعضی مناطق و بر اساس عرف محل، در حین عقد، قید می گردد که اجناسی به عنوان جهیزیه از سوی زوج تهیه و تحویل خانواده زوج گردد و پس از تحویل، به عنوان مال پدری حساب و همراه زوج به خانه شوهر فرستاده می شود که بعداً در مالکیت آنها اختلاف پیدا می شود. با توجه به اینکه از نیت زوج در حین تهیه و تحویل اجناس، اطلاعی نیست، آیا اجناس قید شده، ملک زوج است یا زوج؟

ج - در ملکیت زوج، باقی است، مگر اینکه عرف و متعارف محل بر هبه باشد که حکم هبه بر آن بار می شود. ۷۵/۱/۲۱

﴿س ۱۱۰۴﴾ پس از جدا شدن زن و مرد، در زمینه اثاث خانه بین آن دو اختلاف است، تکلیف این نزاع چیست؟

ج - چیزهایی که از مختصات زوج و یا زوج است، از صاحب اختصاص است و بقیه اموال، چون هر دو ذی الید هستند، نیاز به اثبات دارد و یا با قسم نزد حاکم، فیصله داده می شود. ۷۷/۱۰/۲۲

دوم. شیربها

﴿س ۱۱۰۵﴾ شیربها (پولی که پدر و مادر دختر برای خودشان می گیرند) و پولی که برای تهیه جهیزیه می گیرند، چه حکمی دارد؟

ج - چون معمولاً در این گونه موارد، خانواده داماد با طیب خاطر و رضایت این پولها را می پردازند، گرفتن و صرف کردنش برای خانواده عروس، مانعی ندارد؛ اما اگر زوج راضی به پرداخت پول نباشد، ولی اجباراً برای جلب رضایت دختر پول را پردازد، حرام و اکل مال به باطل است. ۸۴/۴/۱۰

سوم. حق الزحمه و اجرت المثل خدمات زن در منزل

﴿س ۱۱۰۶﴾ منظور از اجرت المثل در نکاح چیست و چه مواردی را شامل است؟
 ج - اصولاً اجرت المثل به نکاح اختصاص ندارد، بلکه برای هر کاری که صاحب کار راضی بوده و کارگر هم قصد تبرّع نداشته، ولی اجرت و مزد تعیین نشده، اجرت المثل مصداق پیدا می‌کند، و در نکاح بما هو نکاح، مسئله کار مطرح نیست. آری، چون کار کردن زن در خانه از وظایف او نیست و اگر در کارش قصد گرفتن اجرت داشته باشد و به شوهر هم تذکر دهد و شوهر راضی باشد و اجرت را تعیین ننموده باشند، اجرت المثل را طلبکار است، و اگر معین نموده باشند، همان اجرت معین را طلبکار است. ۷۱/۸/۲۸

﴿س ۱۱۰۷﴾ اگر طلاق به درخواست زوجه باشد، آیا استحقاق دریافت حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده او نبوده و قصد تبرّع هم نداشته، دارد یا خیر؟ و اگر طلاق به درخواست زوجه نباشد چطور؟

ج - طلبکار است و عمل مسلمان محترم است؛ و همان طور که اختیار طلاق به ید مرد است، اختیار عمل هر کسی هم به دست صاحبش می‌باشد. آری، در این گونه مواقع مرد می‌تواند در مقابل طلاق دادنش تقاضای صرف نظر از اجرت را بنماید و این گونه مصالحه‌ها و تراضی‌ها به حق می‌باشد و درست است. ۷۶/۵/۴

﴿س ۱۱۰۸﴾ اگر بعد از طلاق زن یا مرجع قانونی، درخواست اجرت المثل کند با اینکه قبل از طلاق چنین ادّعایی نشده، آیا پرداخت اجرت المثل واجب است؟

ج - اجرت المثل اگر مربوط به کار زن در خانه برای شوهر باشد، تابع احکام اجرت المثل است و فرقی بین قبل از طلاق و بعد از آن نیست. ۷۸/۳/۲۰

﴿س ۱۱۰۹﴾ در عقد ازدواج، یکی از شروطی که بر اساس تصویب شورای عالی

قضایی گنجانیده شده این است که زوج بعد از عقد ازدواج در کلیه دارایی خود با زوج شریک خواهد بود و در صورت قبول زوج، زوج حق خواهد داشت در صورت طلاق، نصف اموال شوهر را دریافت نماید، آیا زوج با گرفتن نصف اموال باز هم استحقاق دریافت حق الزحمه کارهایی که بدون قصد تبرع در خانه شوهر انجام داده و شرعاً به عهده وی نبوده را دارد یا خیر؟

ج - اولاً آنچه مرقوم شده غیر از آن است که در دفترچه‌های ازدواج به عنوان شرطی از شرایط آمده و ثانیاً آنچه به عنوان شرط آمده موجب منع زوج از حق عمل و حرمت عملش نمی‌شود و غرض در آن شرط، مسئله اجرت عمل نبوده است.

﴿س ۱۱۱۰﴾ مردی از دادگاه تقاضای طلاق همسرش را می‌نماید و بر اساس مقررات دولت جمهوری اسلامی در صورتی که طلاق به تقاضای مرد باشد، چنانچه زوج کارهایی را که شرعاً در خانه شوهر به عهده وی نبوده است انجام داده باشد، دادگاه باید اجرت‌المثل کارهای انجام شده را محاسبه و حکم به پرداخت آن بدهد و یا مبلغی از بابت نحله به زوج پرداخت شود. زوج در جلسه دادگاه اظهار می‌دارد که من حاضر به طلاق نیستم و اگر شوهرم خواست طلاق بدهد باید مهریه، نفقه و اجرت‌المثل سال‌هایی که با هم زندگی کردیم را نقداً بپردازد. دادگاه اجرت‌المثل را طبق نظر کارشناس محاسبه و شوهر نیز رسماً قبول می‌کند که آن را بپردازد، ولی زوج با قصد اینکه شوهرش او را طلاق ندهد و در فرض عدم طلاق و استمرار زندگی اظهار می‌دارد من اجرت‌المثل خود را نمی‌خواهم و به شوهرم بخشیدم و با طلاق موافق نیستم و حاضریم با شوهرم زندگی کنم. با وجود این، زوج اقدام به طلاق وی نموده است. لازم به یادآوری است که زوج و زوجه هر دو معلّم بوده و زوج تمام حقوق خود را در طی سال‌های زندگی مشترک، صرف احداث منزلی که سند آن به نام زوج بوده نموده است. اکنون با توجه به توضیحات فوق بفرمایید:

۱. آیا زوج می‌تواند با توجه به انجام طلاق و اتمام عده، اجرت‌المثل معین شده را

از زوج تقاضا نماید؟

۲. با توجه به اینکه صرف حقوق معلّمی توسط زوجه، به امید استمرار زندگی در منزل زوج بوده است، آیا زوجه می‌تواند مبالغ هزینه شده از ملک خود را مسترد داشته و از همسر سابق بگیرد؟

ج ۱- اجرت‌المثل که دین بوده و بر عهده زوج، با بخشش زوجه ذمه‌اش بری می‌شود و قابل رجوع نمی‌باشد.

ج ۲- حقوق مصرف شده که زوجه، خود با رضایت مصرف نموده، چون تسلیط مجّانی می‌باشد، ضمانی برای زوج در مقابل آن نیست، هر چند به داعی و انگیزه استمرار زندگی باشد؛ چون قیود و شروط، موجب و منشأ اثر است نه انگیزه و میل و داعی، هر چند مقتضای انصاف آن است که زوج، زوجه را در امور مالی و غیره راضی نماید. ۷۶/۴/۱۱

﴿س ۱۱۱۱﴾ معمولاً زن هنگام طلاق، مخصوصاً در طلاق‌های پیشنهادی از سوی شوهر، اجرت خدمات خود در زمان زندگی مشترک را مطالبه می‌کند. مستدعی است بفرمایید که آیا در زندگی مشترک، اصل در ارائه خدمات، تبرّعی و مجّانی بودن است یا اصل عدم تبرّع؟

ج - اصل در عمل، مطلقاً چه در زندگی مشترک و چه غیر آن، احترام و عدم تبرّع است و عمل، مال است و محترم «حرمة مال امرء مسلم که حرمة دمه» و تبرّع، منوط به احراز قصد آن است و اصل عدم آن تا مرحله اثبات، محکم است. ۷۸/۱۱/۷

﴿س ۱۱۱۲﴾ در صورتی که زن به امید زندگی مشترک دائمی در منزل شوهر، خانه‌داری کند و بعداً بر خلاف انتظار وی طلاق روی دهد، آیا این امید به آینده می‌تواند راهی برای استحقاق زن نسبت به اجرت باشد؟

ج - زن اگر با امید به زندگی مشترک داشتن، قصد تبرّع در عمل داشته، مستحقّ اجرت نیست؛ و امید به زندگی که جنبه داعی داشته باشد، تخلف از آن در عقود و یا استحقاق اجرت، مؤثر نیست و آنچه مؤثر است، شروط است نه اغراض و دواعی. ۷۸/۱۱/۷

﴿س ۱۱۱۳﴾ راه اثبات اینکه ارائه خدمات زن در زندگی مشترک زناشویی، تبرّعی است یا غیر تبرّعی چیست؟

ج - برای دیگران، قراین و شواهد اطمینان آور و یا بیّن شرعی همانند بقیه دعاوی، و برای خود طرف، داشتن قصد تبرّع بین خود و خدا، و ناگفته نماند که غفلت و عدم توجه به قصد تبرّع، مضرّ به استحقاق اجرت نیست؛ چون قصد تبرّع، سبب سقوط اجرت است که با غفلت، وجود ندارد.
۷۸/۱۱/۷

﴿س ۱۱۱۴﴾ ۱. مبنای فقهی اخذ اجرت المثل زمان زندگی مشترک (عقد دائم)، توسط زوجه چیست؟

۲. فرق نفقه با اجرت المثل زوجه چیست؟

۳. اجرت المثل زمان زندگی مشترک (عقد دائم) در صورت عدم قصد تبرّع به چه مواردی تعلق می‌گیرد؟

۴. آیا زوجه می‌تواند انجام کارهای منزل را منوط به اخذ اجرت المثل نماید یا فقط در فرض طلاق، حقّ مطالبه اجرت المثل را دارد؟

ج ۱ - عمل هر کسی که کاری را انجام دهد و قصد تبرّع نداشته باشد، محترم و مستحقّ اجرت است و چون کار کردن زن در خانه از وظایف او نیست، لذا اگر در مقابل کار زن در منزل، اجرت تعیین نشده باشد و زن هم قصد تبرّع نداشته، اجرت المثل را طلبکار است.

ج ۲ - نفقه نیازهای اولیه همسر دائم - اعمّ از لباس و پوشاک و غذا و منزل و... - می‌باشد که برآوردن آنها در صورت تمکین زن، بر مرد واجب است، ولی اجرت المثل، اجرت کارهایی است که زن - چه در عقد دائم و چه در عقد موقت - در منزل بدون قصد تبرّع انجام داده و قبلاً اجرتی هم برای آن تعیین نشده است.

ج ۳ - کارهایی که خدمت منزل محسوب شده و از وظایف زن نمی‌باشد.

ج ۴ - آری می‌تواند.
۸۰/۱۰/۲۴

چهارم. تنصیف دارایی مشترک

﴿س ۱۱۱۵﴾ در موضوع انتقال نصف دارایی به دست آمده در دوران زندگی مشترک زوجین، این مسئله مطرح است که در عقد نامه‌های رسمی و متداول جمهوری اسلامی ایران، ضمن عقد، شرطی با این مضمون وجود دارد که هرگاه زن و مرد بخواهند از هم جدا شوند، مرد متعهد است که نصف دارایی به دست آمده در دوران زندگی مشترک را بلاعوض به زن انتقال دهد. حکم کلی شرعی قرار دادن این شرط در ضمن عقد دایم چیست؟

ج - شرط تعهد مرد به اینکه اگر بخواهد زن را بدون جهت و بدون تقصیر طلاق دهد، باید تا نصف اموالی که بعد از ازدواج پیدا کرده، بلاعوض به حکم محکمه به همسرش منتقل نماید، صحیح و نافذ است و گویای حاکمیت اراده است و خلاف شرع و مقتضای عقد هم نیست و مشمول عموم مثل «المؤمنون عند شروطهم» است و نتیجتاً لازم‌الوفاست. ۷۹/۷/۱۳

﴿س ۱۱۱۶﴾ در سند ازدواج شرط شده اگر زوجه بدون تقصیر مطلقه شود، زوج باید نصف دارایی خود را - که از تاریخ ازدواج به دست آورده است - عیناً، یا قیمت آن را بلاعوض به زوجه مطلقه بدهد. بر فرض اینکه زوج، موقع ازدواج از نازایی زن اطلاع و آگاهی نداشته باشد، آیا نازایی زن، تقصیر حساب می‌شود تا زوجه از شرط مذکور در سند محروم شود - نصف دارایی زوج را نگیرد - یا نازایی زن تقصیر نیست و باید نصف دارایی زوج را بگیرد، یا مسئله دارای تفصیل دیگری می‌باشد؟ لطفاً فتوای مبارک را مرقوم فرمایید.

ج - ظاهراً طلاق اگر به خاطر نازایی زن باشد، مشمول شرط در متن عقد - که در دفترچه‌های ازدواج آمده - نمی‌باشد و شرط، ناظر به طلاق بی‌جهت و از روی هوی و هوس می‌باشد. ۷۸/۳/۲۸

﴿س ۱۱۱۷﴾ در صورت متارکه زن و مرد، آیا زن می‌تواند نصف دارایی مرد را که از زمان عقد به دست آورده است مطالبه کند؟ مطالبه اجرت‌المثل کارهایی که در منزل

همسر انجام داده چگونه است؟ اگر نیت تبرّع کرده باشد، چه حکمی دارد؟

ج - مسئله پرداخت نمودن تا نصف دارایی توسط شوهر به همسر که بعد از ازدواج به دست آورده است، مربوط به شرط ضمن عقد است - که در دفترچه‌های ازدواج بیان شده - و مربوط به حکم کلی شرعی نمی‌باشد، بلکه تابع شرط است؛ اما مسئله اجرت‌المثل، اصولاً اجرت‌المثل به نکاح اختصاص ندارد، بلکه عمل هر کسی که کاری را انجام دهد و قصد تبرّع نداشته باشد، محترم و مستحقّ اجرت است، و در نکاح بما هو نکاح، مسئله کار مطرح نیست. آری، چون کار کردن زن در خانه از وظایف او نیست و اگر در کارش قصد گرفتن اجرت داشته باشد و به شوهر هم تذکر دهد و شوهر راضی باشد و اجرت را تعیین ننموده باشد، اجرت‌المثل را طلبکار می‌باشد، و اگر معین نموده باشد همان اجرت متعین را طلبکار است.

۷۸/۳/۳۱

﴿س ۱۱۱۸﴾ ضمن عقد نکاح شرط شده در صورتی که زوج، زوجه را بدون سوء معاشرت، مطلقه نماید، نصف اموالی که در زمان زندگی مشترک به دست آورده یا معادل آن را، طبق نظر دادگاه، بلاعوض به زوجه منتقل نماید و شرط نکرده‌اند که اموال تحصیل شده از چه راهی باشد. حال سؤال این است که در فرض فوق، زوج مدعی است اموالی که پدرش پس از ازدواج به او بخشیده نباید تقسیم شود. نظر حضرت عالی در این زمینه چیست؟

ج - ظاهراً فرقی ندارد و اطلاق شرط، همه اموال بعد از ازدواج را شامل می‌شود.

۷۷/۵/۱۵

پنجم. حکم تصرف زن در اموال شوهر

﴿س ۱۱۱۹﴾ معمولاً مادر زن برای داماد خود در هنگام ازدواج هدیه‌ای تهیه می‌کند و گاهی اوقات مبلغ هدیه بدون اجازه شوهرش می‌باشد. آیا تصرف در این گونه هدایا برای داماد جایز است یا خیر؟

ج - برداشتن از مال شوهر بدون رضایت و اجازه او جایز نیست، لیکن زن می تواند در مقابل زحماتی که متحمل می شود، اجرت طلب نماید. آری، داماد، اگر بداند که هدیه ای که به او داده اند از مال دیگری بدون اجازه و رضایت تهیه شده است، نمی تواند در آن تصرف نماید. ۷۶/۱۱/۲

﴿س ۱۱۲۰﴾ مردی مدت هشت سال است که به همسرش اجازه رفت و آمد با پدر و مادرش را نمی دهد. آیا زن می تواند بدون اجازه و اطلاع شوهر، پدر و مادر خود را به منزل دعوت نماید و از آنها پذیرایی نماید و یا به منزل پدر و مادرش رفت و آمد داشته باشد؟

ج - در فرض سؤال، بدون اجازه شوهر نمی تواند پدر و مادرش را به خانه شوهر دعوت کند و از اموال او از آنها پذیرایی نماید، چون تصرف در مال غیر، بدون طیب نفس و اجازه مالک، حرام است؛ لیکن رفتن زن به خانه پدر و مادر به عنوان صلۀ رَحِم در حدِّ رفع حَرَج و متعارف در زندگی ها با رعایت جهات صفا و شرایط خاصّ کانون خانوادگی، نمی توان گفت حرام است. ۷۶/۸/۲۵

﴿س ۱۱۲۱﴾ زنی برای مصارف شخصی خود نیاز به وجوهی دارد و از طرف دیگر، شوهرش نیز حاضر نیست پولی در اختیار وی قرار دهد. آیا مشارالیه می تواند برای مصارف شخصی و امور زندگی بدون اطلاع شوهر مبالغی را از جیب وی بردارد یا نه؟

ج - وظایفی که زوج در بارۀ نفقهٔ زوجه باید انجام دهد، اگر زوج استنکاف نماید، برداشتن از مال شوهر، به اندازهٔ رفع مشکلات در صورتی که اختلاف و مشکل پیش نیاید، نمی توان گفت غیر جایز است. ۷۶/۸/۲۵

ششم. مالکیت زن و تصرف وی در اموال خود

﴿س ۱۱۲۲﴾ خانمی در سال ۷۲ یک باب مغازه را در زمینی که ارثیۀ پدری بوده، ساخته است و شوهرش از همان تاریخ در آنجا شروع به کار نموده، هنوز هم ادامه

می‌دهد. طرفین اقرار می‌کنند که از ابتدا تا کنون، اجاره‌ای توسط شوهر به زن پرداخت نگردیده است. با توجه به مطلب یاد شده بفرمایید:

۱. آیا شوهر اجاره ماهیانه سنوات گذشته مغازه را به زن بدهکار است؟

۲. چنانچه زن بخواهد، آیا حق دارد مغازه را تخلیه نماید؟

ج ۱ - هر محلی را که مالک به دست کسی داده که در آن محل سکونت، کسب، تجارت و... نماید، تا ثابت نشود که مالک، آن محل را به طور معجانی در اختیار دیگری قرار داده، حق مطالبه اجرت‌المثل برای مالک، محفوظ است.

ج ۲ - در این جهت فرقی بین زن و شوهر و دیگران نمی‌باشد و هر کجا مالک حق تخلیه دارد، برای همه است و هر کجا ندارد نیز برای همه است. ۸۰/۱۲/۵

﴿س ۱۱۲۳﴾ مردی با کارکردن همسرش به این شرط موافقت کرده که بخشی از مخارج زندگی را خودش بپردازد. آیا چنین شرطی صحیح است؟ و آیا زن با صرف بخشی از درآمد خود که شرط شده، مالک بقیه درآمد هست یا خیر؟ مثلاً می‌تواند به رجم فقیر بپردازد یا کمکی به نزدیکان فقیر خود بنماید یا رضایت شوهر در خرج درآمد، ضرورت دارد؟

ج - نفقه زوجه دایم به عهده زوج است، و شرط پرداخت نصف هزینه زندگی از طرف زن، اگر در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر شرط شده باشد، لازم‌الوفاست؛ لیکن مانع از مالکیت زن نسبت به درآمدش نمی‌شود، کما اینکه نسبت به آنچه شرط نشده، یعنی نصف دیگر در اختیارش است و مالک است و هر مالکی بر مال خود، مسلط است و می‌تواند هر نوع تصرفی بنماید که «التاس مسلطون علی أموالهم» و احسان و کمک به دیگران، مخصوصاً ارحام، از همه کس مطلوب و مستحب است و تصرف زن در اموال خودش نیاز به اجازه شوهر ندارد. ۷۸/۱۲/۷

باب دهم: حقوق زوجین

یکم. مسائل کلی حقوق زن

﴿س ۱۱۲۴﴾ با توجه به افزایش تعداد زنان تحصیل کرده که به دنبال آن، تعداد دختران ازدواج نکرده رو به فزونی خواهد گذاشت، این احتمال وجود دارد که در آینده‌ای نه چندان دور، دچار مشکلاتی شویم که زنان در کشورهای اروپایی و آمریکایی با آن مواجه هستند، لذا با توجه به تغییر ترکیب درآمد زنان و مردان، از مراجع عظام تقلید به ویژه حضرت عالی انتظار می‌رود که نسبت به طرح و بررسی مسائل زنان بذل توجه بیشتری فرماید.

ج - باید زنان آگاه باشند که صفا در زندگی لازم است، اما بشر نیز کم تجربه است؛ و با توجه به موازین اسلامی و فقه سنتی شیخ و صاحب جواهر، برای رضایت خداوند و رفع اشکال‌هایی که نسبت به حقوق زنان در اسلام می‌شود، تلاش خود را نموده‌ایم و بحمدالله در زمینه‌های مختلفی هم موفق بوده‌ایم، مثل باب ارث زن از همه اموال شوهر، قضاوت زن، مرجع تقلید بودن و رهبری زن، طلاق ولایی به خاطر عسر و حرج و اینکه زن، برده مرد نمی‌باشد، نهی شوهر نسبت به خروج زن از منزل یا اشتغال و غیر آن، منوط به مزاحمت با حق شوهر یا خلاف شئون خانوادگی شوهر و...؛ و اما اینکه بتوان نص کتاب الله را راجع به ارث آن تغییر داد، خروج از دین است و اگر کسی دین را تا آنجا بخواهد که به منافعش ضرر نخورد، این دینداری بی‌فایده است. ۷۸/۳/۹

﴿س ۱۱۲۵﴾ آیا در اسلام، دیدگاه برتری طلبی مرد بر زن دارای مبانی فقهی است و یا در عرف و فرهنگ تربیتی، چنین اعمال گردیده است؟ اگر برتری وجود ندارد، آیه شریفه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ چگونه تفسیر می‌شود؟

ج - اختلاف در جنسیت از حیث مرد و یا زن بودن، حسب منطق عقل و

شرع، سبب برتری نیست و چگونه سبب برتری گردد در حالی که چنین اختلافی غیر اختیاری و مربوط به خلقت و آفرینش می‌باشد و برتری‌ها باید مربوط به امور اختیاری باشد؟ و آیه، مربوط به قیام به امر است که در حقیقت همان وجوب نفقه و لوازم آن و نحوه مدیریتی که در خانه لازم است و در ذیل آیه هم «وبمانفقوا من أموالهم» آمده است می‌باشد. ۸۳/۶/۲۳

﴿س ۱۱۲۶﴾ به نظر می‌رسد ماده قانونی ای که می‌گوید ریاست خانواده از خصایص ذاتی مرد است، با ماده دیگر که می‌گوید زن و مرد، باید در تشیید مبانی خانواده فعالیت کنند، همخوانی ندارد، این تعارض چگونه قابل حل است؟

ج - شرع مقدس از آن جهت که ساختمان جسمانی مرد، غالباً یا کلاً طوری آفریده شده که در مقابل شداید و مشکلات جسمی، توان و مقاومت بیشتری دارد، سرپرستی خانواده را از جهت تأمین امنیت و فراهم کردن مسکن و وسایل آسایش و نفقه و پوشاک و... به عهده مرد قرار داده و حقوقی را به عهده او قرار داده است و از طرف دیگر، از زن خواسته که با فراهم کردن آسایش و آرامش محیط خانواده و اطاعت از شوهر، او را در تحمل مشکلات، کمک نماید. بنابراین، قانون برای اینکه زن و مرد را بهتر و بیشتر به یکدیگر پیوند دهد و کانون خانوادگی را که پایه اصلی سعادت بشر است، استوار سازد، زن و مرد را به وظایفی موظف کرده و این وظایف، هیچ‌گونه تضادی با هم ندارد. ۷۹/۵/۲۵

دوم. اطاعت زن از شوهر

﴿س ۱۱۲۷﴾ در کتاب من لایحضره الفقیه، سکونی از حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر زنی که بدون اذن همسرش از منزل بیرون برود، نفقه و مخارج او با شوهر نیست تا زمانی که باز گردد». (ج ۵، ص ۸۷، کتاب النکاح) این دستور رسول خدا امروزه که زنان در کنفرانس‌های علمی و امور اجتماعی

دیگر در جامعه حضور پیدا می‌کنند، چگونه اجرا می‌شود؟ و برای زنانی که امروز در دنیای تبادل اطلاعات زندگی می‌کنند، این دستور پیامبر ﷺ چگونه لازم الاجراست؟

ج - خروج زن بدون اجازه شوهر، منحصرأ در صورتی که منافعی شئون خانوادگی مرد باشد و یا به صورت اعتراض و بیرون رفتن از خانه، یا مزاحم حقوق واجب زوج باشد، حرام است و بیرون رفتن‌های دیگر، فی حدّ نفسه، حرام نیست و ازدواج، زندگی مشترک است و وسیله سکون و آرامش است و شوهر، مأمور به معاشرت به معروف است و ازدواج، بردگی و قیمومت و محجور شدن زن نبوده و نیست و روایت نقل شده در سؤال، ناظر به خارج شدن به انگیزه اعتراض است، نه بیرون رفتن از خانه، بعلاوه که حجّیت حدیث از حیث متن و دلالت بر حرمت، خود جای بحث است.

۷۹/۳/۱۸

﴿س ۱۱۲۸﴾ برای خارج شدن از خانه به قصد انجام کارهای ضروری مثل خرید لباس، مراجعه به پزشک یا رفتن به بانک، آیا هر بار باید از همسر اجازه گرفت؟

ج - جایز است و آنچه حرام است، خروج زن بدون اجازه شوهر است در صورتی که منافعی شئون خانوادگی مرد باشد و یا به صورت اعتراض و بیرون از خانه و یا مزاحم حقوق واجبه زوج باشد و الاّ ازدواج، زندگی مشترک است و وسیله سکون و آرامش و معاشرت به معروف، نه بردگی و قیمومت و محجور شدن زوجه.

۷۶/۱۰/۲۱

﴿س ۱۱۲۹﴾ نزدیکان من مثل خواهر و برادر و دایی و عمو در شهر دیگری زندگی می‌کنند، آیا برای ارتباط برقرار کردن با آنها با استفاده از تلفن در حدّ نیاز، اجازه همسر لازم است؟

ج - اگر تلفن و هزینه آن مال شوهر باشد، اجازه او لازم است.

۷۶/۱۰/۲۱

﴿س ۱۱۳۰﴾ آیا زن برای کسب درآمد اقتصادی خانواده می‌تواند بدون اجازه شوهر از خانه خارج شود؟

ج - اگر با حقوق واجبه شوهر و یا با شئون خانوادگی او منافات داشته

باشد، حرام است.

۷۸/۵/۲۸

﴿س ۱۱۳۱﴾ چرا اسلام، منافع و آزادی بیشتری را برای مردان در نظر گرفته و زن بدون اجازه شوهرش حق ندارد کاری انجام دهد؟

ج - زن هم مثل مرد در کارهایش آزاد است و کنیز شوهر نیست. آری، قهر کردن و بیرون رفتن از منزل یا بیرون رفتن از خانه که مانع حق استمتاع شوهر باشد و یا با شئون خانوادگی مرد مخالف باشد، حرام است؛ و این گونه احکام، تبعیض نیست، بلکه لازمه زندگی مشترک است.

۷۸/۱۱/۵

﴿س ۱۱۳۲﴾ مردی که نفقه همسر و فرزندان را نمی‌دهد باید با او چگونه رفتار کرد؟ و آیا برای خارج شدن از خانه و رفتن به خانه پدر و اقوام باید از او اجازه گرفت؟

ج - بیرون رفتن از خانه در حد متعارف که خلاف شئون خانوادگی شوهر نباشد، ظاهراً منوط به اجازه نیست، اما رعایت اخلاق و حفظ صفا در زندگی، بسیار مطلوب است و نباید زن حالت لجبازی با مرد پیدا کند که مبادا اختلاف شدید بوجود آید؛ و راجع به نفقه به هر نحوه که بتواند جایز است برای نفقه خود استفاده نماید.

۷۷/۲/۲۵

﴿س ۱۱۳۳﴾ مردی که چند سال است که از زن و فرزندان خویش متارکه نموده و در گوشه‌ای از شهر به تنهایی زندگی می‌کند و توجهی هم به پرداخت نفقه زن و فرزندان ندارد، با مسجد رفتن همسرش و شرکت وی در نماز جماعت مخالفت می‌نماید، تکلیف و یا وظیفه شرعی همسرش چیست؟

ج - نفقه دادن بر مرد به شرط تمکین کامل زن، واجب است و می‌توان با مراجعه به دادگاه او را مجبور به انفاق نمود؛ و بیرون رفتن زن نسبت به امثال موارد ذکر شده، ظاهراً نیازی به اجازه شوهر از نظر شرعی ندارد، گرچه باید جهات جلب محبت را مورد توجه قرار داد.

۷۶/۸/۱۶

﴿س ۱۱۳۴﴾ اگر مردی همسر عقد بسته خود را از رفتن به عمره منع کند، اما او با توجه به این نکته که هنوز در خانه پدرش است و عرفاً نفقه خور همسرش به حساب نمی‌آید، عازم سفر عمره شود، آیا سفر او معصیت است یا نه؟ و آیا احرام او صحیح است؟

ج - این گونه سفرها، یعنی سفر نامزدهایی که در عقد هستند و در خانه پدر زندگی می‌کنند و با نامزدشان توافق دارند، یعنی هنوز داماد، درخواست مراسم عروسی ننموده که دختر آن را رد کرده باشد تا یک نحو نشوز و تخلف در زندگی محسوب شود، حرام و معصیت نیست؛ چون بر فرض که ادله حرمت خروج زن از خانه شوهر، دارای اطلاق هم باشد و خروج را مطلقاً حرام کند - چه خروجی که مانع از استمتاع شوهر باشد و چه نباشد - شامل این گونه موارد که دختر هنوز در خانه پدر است و ایام نامزدی را می‌گذراند، نمی‌شود، چون روایاتش مخصوص به خروج زن از خانه شوهر است، یعنی بعد از آنکه به خانه شوهر رفته است و زندگی خانوادگی تشکیل شده، نه مثل مورد سؤال که هنوز تشکیل زندگی رسمی و عروسی انجام نگرفته است. ۷۹/۹/۲۲

﴿س ۱۱۳۵﴾ آیا مرد می‌تواند همسر دایم و یا غیر دایمی خود را از هرگونه آرایش و

اصلاح منع کند؟

ج - آرایش و اصلاح زن و بقیه اموری که جنبه شخصی و فردی دارد، هیچ یک از آنها از حقوق شوهر نیست و حق منع از آنها را فی حدّ نفسه ندارد. چگونه چنین نباشد و حال آنکه مرد حسب نصّ قرآن، مأمور به معاشرت به معروف و نیکویی است ﴿وعاشروهنّ بالمعروف﴾ و چگونه چنین باشد، حال آنکه بر زن واجب است تمام مقدمات استمتاع مرد را در حدّ قدرت، از حیث آرایش و نظافت و... فراهم نماید ﴿ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم أزواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودّة و رحمة﴾. ۷۸/۱۰/۱۵

﴿س ۱۱۳۶﴾ در مقام تعارض بین امر پدر و همسر، اطاعت از کدام یک بر زن لازم

است؟

ج - اولاً تعارضی بوجود نمی‌آید، چون آنچه نسبت به پدر است، و خوب ترک ایذا است و آنچه نسبت به شوهر است، و خوب تمکین می‌باشد؛ ثانیاً بر فرض تراحم، تمکین نسبت به شوهر، مقدم است، چون اطاعت از

والدین بر فرض وجوب، مختص به موردی است که مزاحم با حقوق دیگران نباشد و حقوق الناس بر حق الله، مقدم است.

۷۷/۸/۱۵

﴿س ۱۱۳۷﴾ آیا زن مجبور به انجام دادن کارهای منزل است؟

ج - گرچه شرعاً مجبور نیست که ترکش فی حدّ نفسه حرام باشد، اما از جهت بودن صفا در زندگی و سکونت و آرامش، مطلوب، بلکه در بعضی از موارد و نسبت به برخی از اماکن و عرف و عادت‌ها که ترکش معاشرت به منکر محسوب شود، ظاهراً واجب است و در نتیجه، زن در آن موارد، مجبور شرعی است.

۷۷/۴/۷

سوم. تمکین زن

﴿س ۱۱۳۸﴾ چنانچه زن از تمکین امتناع نماید و منزل زوج را ترک کند و دلیل موجهی نیز بر ترک منزل ارائه ننماید، و قاضی به ناچار حکم الزام به تمکین بر زوجه صادر نماید. حال اگر زوجه از اجرای حکم، امتناع نماید، آیا تنها نفقه وی ساقط و ناشزه محسوب می‌شود، یا اینکه مأمورین اجرا می‌باید زوجه را قهراً و علی رغم میل باطنی به منزل زوج هدایت نمایند. نظر به اینکه مواردی که زوجه علم ندارد که می‌تواند تمکین نکند و از اجرای حکم خودداری نماید و تصوّر می‌کند که مجبور است به منزل زوج برود و منجر به تالی فاسد و انتحار شده، آیا عمل قضاتی که این طور عمل نمایند صحیح است یا نه؟

ج - قهر در اجرا بدون جواز تهدید به آن، ظاهراً فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود، لیکن به هر حال، چون تمکین بر زوجه واجب است، پس بر حاکم است از باب امر به معروف و نهی از منکر که او را نصیحت کرده و الزام به تمکین نماید، و در صورتی که نصیحت، مؤثر نباشد نمی‌توان او را تعزیر نمود، بلکه قاضی او را مخیر می‌کند بین تمکین و یا بذل مهر و طلاق خلع؛ و در صورت امتناع از هر دو، حاکم از باب ولایت بر ممتنع، از طرف او بذل مهر می‌نماید و حکم به طلاق خلع می‌نماید.

۸۳/۷/۱

﴿س ۱۱۳۹﴾ آیا همان گونه که اگر زن، ناشزه شود و تمکین ننماید، نفقه بر مرد واجب نیست و مرد می تواند نفقه را نپردازد، آیا عکسش هم چنین است، یعنی اگر مرد، حقوق واجب زن را ادا نمی نماید و نفقه واجب را پرداخت نمی کند، زن می تواند تمکین نکند؟
 ج - بعید نیست که عکس هم مثل اصل باشد و بر زن تمکین واجب نباشد، چون قول به فرق داشتن بین آن دو و وجوب تمکین زن در عکس، موجب ظلم و خلاف انصاف است، بلکه آیه شریفه ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ می باشد، و لذا التزام به آن مشکل، بلکه نادرست است.
 ۸۳/۱۲/۱۷

﴿س ۱۱۴۰﴾ اگر مردی فاقد طهارت و نماز باشد و همسرش از این کار او ناراحت باشد و او را نصیحت کند، اما توجهی نکند، تکلیف چیست؟ اگر زن از همبستر شدن با او دوری کند، چه حکمی دارد؟

ج - وظیفه زن نسبت به شوهر در ترک واجبات، مانند نماز و روزه و...، مانند دیگران، همان امر به معروف با رعایت شرایط است و کانون خانوادگی در اسلام، از اهمیت بالایی برخوردار است، و به نظر می رسد که با نصیحت و ارشاد و با هر چه که طرف مقابل را لجوج در ترک واجب نماید و باعث اختلاف نشود، باید اکتفا کرد، و نماز نخواندن مرد، موجب ترک تمکین زن از شوهر نیست.
 ۷۹/۹/۱۵

چهارم. روابط جنسی زن و شوهر

- ﴿س ۱۱۴۱﴾ ۱. وطی در دُبُر چه حکمی دارد؟
 ۲. آیا بین ازدواج دائم و موقت در این خصوص، فرقی هست یا خیر؟
 ۳. آیا وطی در دُبُر موجب عده می شود یا خیر؟
 ج ۱ - وطی در دُبُر با رضایت زوجه مانعی ندارد.
 ج ۲ - بین زن دائم و موقت در این حکم، فرقی نیست.
 ج ۳ - وطی در دُبُر موجب عده نیست، اگرچه احتیاط مستحب در نگه

۷۶/۲/۱۱

داشتن عده است.

﴿س ۱۱۴۲﴾ امروزه مردان برای جلوگیری از انزال سریع، از قرص یا اسپری‌های مخصوصی استفاده می‌کنند، آیا استفاده از این وسایل، جایز است؟ آیا رضایت زن نیز شرط است؟

ج - مانعی ندارد و بر فرض اینکه موجب اذیت و آزار زن و خلاف معاشرت با معروف نباشد، رضایت همسر، شرط نمی‌باشد. ۸۵/۱۱/۲۸

پنجم. احکام بارداری و جلوگیری از آن

﴿س ۱۱۴۳﴾ آیا قطع اختیاری عصب و لوله تناسلی مرد یا زن، برای کنترل جمعیت جایز است یا خیر؟

۷۷/۱/۱۷

ج - با داشتن چند فرزند، فی حدّ نفسه جایز است.

﴿س ۱۱۴۴﴾ زن و شوهری دارای دو فرزند هستند. آیا زن می‌تواند برای جلوگیری از باروری و بچه‌دار شدن، اقدام به عمل توبکتومی کند؟

ج - با داشتن دو فرزند، عقیم دایم تحقق پیدا نمی‌کند و عقیم از آن زمان به بعد است و لذا مانعی ندارد. ۷۷/۲/۸

﴿س ۱۱۴۵﴾ اگر زنی به طریق عادی نتواند وضع حمل کند و بعد از چند مرتبه وضع حمل با عمل جراحی، خطر مرگ یا نقص عضو وجود داشته باشد، و چنانچه احتمال عقلایی یا نظریه پزشکی مبنی بر فوت زن یا جنین و یا نقص عضو باشد، در این فرض، آیا بستن لوله‌های رَجَم برای جلوگیری از باروری و بچه‌دار شدن جایز است؟

۷۶/۱۲/۱۶

ج - مانعی ندارد.

﴿س ۱۱۴۶﴾ آیا شوهر می‌تواند زن را مجبور به حامله شدن کند؟

ج - هر عملی که مانع استمتاع شوهر باشد، بر زن حرام است، کما اینکه نمی‌تواند نطفه مرد را که در رحمش وارد شده از بین ببرد و یا بدون رضایت شوهر، آن را بیرون بریزد؛ چون نطفه مربوط به مرد است و در جایی که مشروع و حقّ او بوده قرار داده شده، و در مفروض سؤال هم او

۷۶/۵/۱۴

خواستار فرزند شدن نطفه است.

﴿س ۱۱۴۷﴾ آیا جلوگیری از بارداری قبل از انعقاد نطفه، به صورتی که پزشکان امروزه

با روش‌های مختلف پیشنهاد می‌نمایند، جایز است؟

ج - جلوگیری از بارداری جایز است؛ لیکن عقیم کردن دایم، در صورت

نداشتن فرزند، جایز نیست، ولی با داشتن فرزند، مانعی ندارد. ۷۵/۳/۳۰

﴿س ۱۱۴۸﴾ امروزه برای جلوگیری از ازدیاد فرزند، زنان را در بیمارستان تحت عمل

جراحی قرار می‌دهند و آنان برای همیشه نازا می‌شوند. اگر زن و شوهر هر دو مایل باشند

و نخواهند بچه‌دار شوند، چه حکمی دارد؟

ج - عمل جراحی را به خاطر حَرَج در حامله شدن زن، بعد از داشتن چند

فرزند، نمی‌توان گفت حرام است. ۷۳/۳/۱۱

﴿س ۱۱۴۹﴾ وسایلی مانند کاندوم که برای جلوگیری از بارداری مورد استفاده قرار

می‌گیرد، چه حکمی دارد؟

ج - وسایلی که عموماً برای جلوگیری از بارداری، مورد استفاده قرار

می‌گیرد، اگر موجب زیان و ضرر برای آنها نباشد، اشکال ندارد. ۷۳/۲/۱۳

﴿س ۱۱۵۰﴾ در صورتی که بستن لوله‌های زن یا مرد اجازه داده شود، حَقّ تقدم با کدام

یکی است؟

ج - هرکس در انجام دادن اموری که شرعاً جایز است، بر نفس و جان خود

مسلط است. آری، زن نمی‌تواند بدون اجازه شوهر کاری کند که مانع از

حَقّ استمتاع کامل شوهر باشد، کما اینکه برای بستن لوله‌های رَحِم هم

سزاوار است اجازه بگیرد. به هر حال تقدم و تأخیری در مسئله شناخته

نشده است. ۷۴/۴/۱۵

﴿س ۱۱۵۱﴾ چنانچه از سوی بیمارستان‌ها و بدون اطلاع اشخاص، لوله‌های آنان بسته

شود، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟ و اگر شخص دارای فرزند زیاد باشد، چطور؟

ج - عمل جراحی و بستن لوله‌های رَحِم و امثال آن و به طور کلی هرگونه

داخلتی که با خواست خود شخص باشد، جایز است، و بدون رضایت

شخص، حرام می‌باشد.

۷۶/۲/۱۷

ششم. تکالیف شوهر در مقابل زن - نشوز مرد

﴿س ۱۱۵۲﴾ اگر زوجه از زوج بخواهد که در کم‌تر از چهار ماه با او نزدیکی کند، آیا دخول و نزدیکی بر زوج، واجب است؟

ج - اگر انجامش معاشرت به معروف و خوبی باشد و ترکش، ترک چنین معاشرتی باشد به نظر اخیر این جانب، به حکم ﴿وعاشروهن بالمعروف﴾ بر مرد فعلش واجب و ترکش حرام است.

۷۷/۱۰/۱۴

﴿س ۱۱۵۳﴾ آیا برای زوج شرعاً واجب است در شب زفاف زوجه باکره خود را ازاله بکارت نماید؟ در فرض وجوب اگر زوجه از این کار جلوگیری کند، آیا این عمل باز هم واجب است؟

ج - مسئله وجوب یا الزام مرد به ازاله بکارت در شب زفاف، وجود ندارد، ولی در صورت تمایل شوهر به انجام مقاربت در شب زفاف و یا بعد از آن، زن حق ممانعت ندارد و اگر ممانعت کرد، ناشزه می‌شود، مگر آنکه عذر شرعی داشته باشد یا اینکه جهت مطالبه مهریه مؤجل، ممانعت کرده باشد.

۷۷/۶/۸

﴿س ۱۱۵۴﴾ اگر زنی از وظایف خود سر باز زند، ناشزه محسوب می‌شود و مستحق نفقه نیست؛ ولی اگر مرد از انجام دادن وظایف خود، خودداری کند، به طوری که زن معلّقه بماند، آیا می‌توان حکم به نشوز مرد نمود؟ اگر می‌توان، چه آثاری بر آن مترتب است؟ و در این صورت، آیا زن می‌تواند از دادگاه، تقاضای طلاق کند و دادگاه نیز بر همین اساس، حکم به طلاق زن را صادر کند؟

ج - آری، نشوز نسبت به مرد هم محقق می‌شود و اثرش حق داشتن زن برای مراجعه به دادگاه و تقاضای تکلیف و الزام شوهر از طرف دادگاه به انجام دادن حقوق واجبه است، و با فرض انجام ندادن، دادگاه می‌تواند او را تعزیر نماید؛ و ناگفته نماند که با فرض انجرار نشوز شوهر به عسر و

حَرَج در ادامهٔ زندگی برای زن، وی می‌تواند از باب عُسر و حَرَج، از دادگاه تقاضای طلاق بنماید.

۷۸/۲/۲۴

﴿س ۱۱۵۵﴾ اگر مردی بعد از ازدواج به وظایف شرعی و قانونی خود عمل نکند، در مورد ترک نفقه، مجازات زندان برای او از نظر قانونی قرار داده شده، اما در رابطه با وظایف خاص زناشویی که از نظر اسلام چهار ماه یک بار واجب شده، چنانچه مرد آن را ترک کند، آیا حاکم می‌تواند وی را تعزیر نماید؟

ج - گرچه در مسائل زناشویی به نظر این جانب چهار ماه یک بار خصوصیت ندارد و بر مرد واجب است که با زوجهٔ خود معاشرت به معروف داشته باشد و در حدِّ متعارف و معمول حتی در مورد زناشویی، ایفای وظیفه نماید؛ لیکن برای ترک وظایفش - که بر او واجب است - نمی‌توان او را تعزیر نمود؛ بلکه بر حاکم است که از باب امر به معروف و نهی از منکر ابتدا او را نصیحت کند و اگر نصیحت مؤثر نباشد، در صورتی که زوجه راضی به طلاق باشد، حاکم زوج را مخیر می‌کند بین عمل به وظیفه و یا پرداخت مهریهٔ زوجه و طلاق او، و در صورتی که زوج از هر دو امتناع نماید، حاکم از باب ولایت بر ممتنع، زوجه را مطلقه می‌نماید.

۸۳/۷/۱

﴿س ۱۱۵۶﴾ زندانیانی که به حکم قانون، مدّت زیادی را باید در حبس باشند، البته علی‌رغم اینکه به‌طور ماهیانه ملاقات خصوصی با همسر خویش دارند، ولی بعضی از آنها - مرد یا زن - به خاطر مسائل مختلف از جمله، حیا، تعصب، خجالت و یا احیاناً باردار شدن و حاضر شدن با آن وضعیت در انظار مردم، چه بسا حتی بیش از یک سال هم می‌شود که این رابطه قطع می‌شود. در صورتی که چنین موردی در زندگی حاکم شود، تکلیف فرد زندانی پس از آزادی با همسرش چیست؟

ج - اگر مسائل مختلفی ذکر شده، مربوط به زن و یا هر دو باشد که نتیجتاً زن به ترک آمیزش راضی بوده، مرد مقصّر نمی‌باشد، و اما اگر زن راضی نباشد و خواستار عمل زوج به وظیفهٔ واجب خود باشد، بر مرد واجب

است که وظیفه خود را انجام داده و امور یاد شده عذر سقوط تکلیف، مخصوصاً تکلیفی که در رابطه با دیگران نیز هست، نمی‌باشد. آری، اگر حَرَج و مشقّت غیر قابل تحمّل در کار باشد، تکلیف به وسیله حَرَج، مرتفع می‌گردد. ۷۶/۶/۱۳

﴿س ۱۱۵۷﴾ چون همسر این جانب سیده است گفته می‌شود که نمی‌توان از او چیزی به صورت «امر» خواست. آیا این مسئله مبنا و حکم شرعی دارد؟

ج - هیچ انسانی حقّ امر کردن به دیگری به صورت دستور ندارد و آنچه از حقوق زوج بر زوجه است، فرقی بین سیده و غیر سیده نمی‌باشد، لیکن احترام به سادات، مطلوب است از جهت انتساب به خاندان عصمت و طهارت، و درخواست و تقاضا، غیر از امر و فرمان است که اجابتش برای طرف مقابل مستحب می‌باشد. ۷۷/۴/۲

﴿س ۱۱۵۸﴾ حکم توهین کردن زن به شوهر یا به عکس چیست؟

ج - توهین و اذیت کردن افراد، حرام و غیر جایز است و در حکم، فرقی بین زن و شوهر و غیر آنها نیست و آنها بخصوص، مأمور به معاشرت به معروف و خوبی کردن با یکدیگر هستند. ۷۹/۹/۱۵

هفتم. احکام مربوط به اشتغال زنان

﴿س ۱۱۵۹﴾ آیا در استخدام زنان برای فعالیت‌های اجتماعی، اجازه شوهر شرط

است؟

ج - رضایت شوهر برای بقای زندگی مشترک لازم است؛ و اما از جهت شرعی اگر با حقوق واجبه شوهر منافات نداشته باشد و خلاف شئون خانوادگی شوهر نباشد، به نظر این جانب اجازه لازم نیست. ۷۸/۳/۵

﴿س ۱۱۶۰﴾ ۱. حقوق خانوادگی زن‌هایی که شاغل هستند و بعضاً به خاطر پایین بودن درآمد مرد، قسمت عمده مخارج زندگی از درآمد زن تأمین می‌شود، نسبت به زنانی که خانه‌دار و فاقد درآمد می‌باشند، چگونه است؟

۲. مواردی وجود دارد که تمام مخارج زندگی از درآمد زن تأمین می‌شود، مرد یا بیکار است یا از کار اخراج شده است، یا معلول است، مثلاً در اثر سکتة یا تصادف یا جنگ و... و به هر دلیل دیگری در حال حاضر و یا برای مدتی طولانی و حتی برای تمام عمر امکان اشتغال برای مرد میسر نمی‌باشد، در این صورت زن هم خارج از منزل کار می‌کند و هم خرید منزل و آشپزی و نگهداری و پرستاری نیز به عهده وی است. مرد بیکار هم همواره از حقوق شرعی خود گله‌مند و طلبکار است، در این صورت چطور؟

ج - شاغل بودن و نبودن زن و کمک به شوهر نمودن و هزینه زندگی، موجب اختلاف در حقوق زوجین نمی‌گردد. آری، زن مثل مرد مالک درآمد خود می‌باشد و هرگونه تصرفی در آن برایش جایز است و نیازی به اجازه شوهر ندارد، بنابراین می‌تواند از درآمدش به نفع خود در حقوق با شوهر مصالحه و معامله نماید، کما اینکه با شرط ضمن عقد نکاح می‌تواند حقوقی را تغییر دهد.

۸۰/۱/۲۴

﴿س ۱۱۶۱﴾ در موقع ازدواج، زوج کاملاً مطلع بوده که زوجه کارمند بوده و با علم و اطلاع از اینکه زن به کار خود علاقه‌مند است با وی ازدواج می‌نماید و در سند ازدواج نیز شغل مشارالیها، کارمند قید می‌گردد و ازدواج بر این مبنا صورت گرفته، ولی شرط اشتغال برای زوجه در سند ازدواج قید نشده است. آیا با توجه به این موضوع، زوج می‌تواند بعد از ازدواج، مانع ادامه اشتغال زوجه گردد؟

ج - بر فرض اینکه برای شوهر حق منع از اشتغال زن به اعتبار خروج از منزل باشد - هر چند خلاف شئون مرد نبوده و مانع از استمتاع وی هم نشده - اگر بناگذاری عقد بر عدم منع شوهر به خاطر جهات ذکر شده در سؤال محرز گردد، به حکم شرط ضمن عقد لازم، زوج نمی‌تواند مانع شود و مخالفت زوجه باعث نشوز و عدم نفقه نمی‌گردد؛ و ناگفته نماند که به نظر این جانب زنی که عقد دائمی شده، نباید بدون اجازه شوهر در مواردی که مانع استمتاع و یا خلاف شئون مرد و یا خلاف سکن و آرامش باشد از خانه بیرون برود.

۷۷/۵/۱۰

هشتم. لزوم عقد نکاح - اختلاف در نکاح

﴿س ۱۱۶۲﴾ هل يحق لوالد الزوجة فسخ العقد بعد موافقته من خلال وكيله - ولده - و بعد مضي فترة (۱۴ شهر) على العقد؟

ج - النكاح غير قابل للفسخ الا في موارد معدودة. ۷۷/۶/۲۴

﴿س ۱۱۶۳﴾ زنی اقرار می نماید که در حباله نکاح فلان مرد است، و آن مرد نیز اقرار می نماید که مشارالیه در علقه زوجیت وی می باشد. بر فرض مسئله چنانچه زن مقررّه در زمان اقرار، هیچ نوع مانع شرعی نداشته، یعنی نه ذات البعل بوده و نه معتدّه از نظر شرع اقرارشان چه حکمی دارد؟ آیا چنین اقراری شرعاً صحیح و نافذ است یا فاسد و مردود؟ و آیا تکذیب قولش شرعاً جایز است یا خیر؟

ج - اقرار آنها به زوجیت، نافذ و مسموع است هم در حقّ خودشان و هم در حقّ دیگران، چون زوج و زوجه دو رکن ازدواج هستند و هر دو زوجیت را قبول داشته و مقررّه به آن بوده اند، کما اینکه دارء و دافع حدّ و تعزیر هم می باشد قطع نظر از آنکه «الحدود تدرء بالشبهات»، آری، اقرارشان برای کسی که یقین به دروغگویی و یا اشتباه آنها دارد، حجّت نیست. ۷۶/۱۱/۲۳

﴿س ۱۱۶۴﴾ اگر مرد و زن مطلقه ای به توافق برسند که بین آنها صیغه موقت خوانده شود و پس از تعیین مدّت (سه سال) و مهریه (نیم سکه بهار آزادی و یک جلد کلام الله مجید)، زن، قسمت ایجاب عقد و مرد، قسمت قبول عقد را بخواند و بعد از عمل زناشویی، پس از مدّتی، زن ادّعا کند صیغه ای را که خوانده دایم بوده است ولی مرد پس از اظهار زن، دایم بودن را قبول نکند و بگوید قرار بود که عقد موقت باشد نه دایم. این عقد از لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟

ج - اگر اختلاف زن و مردی در دوام و انقطاع برگردد به اختلاف در عقد جاری شده، به این معنا که زن مثلاً می گوید دایم بوده و من ایجاب را به قصد دایم خواندم و مرد نیز همان را قبول کرده، لیکن می گوید چنین نبوده، بلکه ایجاب عقد موقت بوده و من هم موقت را قبول کردم که در

حقیقت اختلاف در قضیه واقع شده، می باشد، مورد به نظر این جانب تبعاً لصاحب الحدائق از موارد تحالف است، چون هر کدام مدعی امری غیر از امر دیگری است، فکّل منهما مدّع و منکر و با قسم هر یک بر نفی مدّعی دیگری حکم به انفساخ عقد می شود، و چون نسبت به مهر معین و مسمی هر دو اتفاق دارند، زن همان را طلبکار می باشد نه مهرالمثل را، و انفساخ، چون حکمی و ظاهری است، شامل اثر یقینی و متفق علیه نمی شود و اینکه بعضی از فقهاء - قدس الله اسرارهم - زن را منکر و مرد را مدّعی دانسته به خاطر مقایسه مورد است با مسئله عدم ذکر مدّت در عقد منقطع که معروف است متبدّل به دایم می شود. بناءً علیه چون مرد، مدّعی ذکر مدّت است و اصل، عدم ذکر است پس قول زن مطابق با اصل عدم ذکر مدّت می باشد و با قسم، حکم به دوام و نفع او داده می شود؛ لیکن هم مقایسه ناتمام است و هم مسئله معروفه نیز به نظر این جانب ناتمام است؛ و اما اگر اختلاف برگردد به اختلاف در ایجاب و قبول، به این معنا که زن، مدّعی است من ایجاب را به طور دایم خواندم و قصدم دوام بوده، لیکن مرد به صورت منقطع قبول کرده، اما می گوید چنین نبوده و زن هم به صورت منقطع ایجاب را خوانده، پس با قبول من مطابق بوده لذا عقد صحیح است که در حقیقت اختلاف در صحّت و بطلان عقد است نه در حقیقت عقد واقع شده، قول مدّعی فساد مطابق با اصل و منکر محسوب می شود.

﴿س ۱۱۶۵﴾ شخصی بدون اطلاع همسر اولش و به طور مخفیانه با زنی ازدواج می نماید و بعد از فوت این شخص، همسر و فرزندان متوفاً منکر زوجیت این زن با پدرشان هستند. مستدعی است تکلیف شرعی این زن در ارتباط با اثبات زوجیت و کسب حیثیت و آبرویش - که در معرض خطر قرار دارد - را بیان فرمایید.

ج - وظیفه شرعی زنی که فیما بین خود و خدا، خود را زوجه متوفاً می داند، نگاه داشتن عده وفات است و مهریه و ارث هم طلبکار می باشد و به هر نحو که بتواند جایز است حقّ خود را اخذ و دریافت نماید، چه با

مرافعه شرعیه و چه با تقاضای از اموال شوهر، در صورت عدم امکان مرافعه شرعیه؛ و ناگفته نماند که زن باید تمام آثار زوجیت خود را مترتب نماید مثل اینکه خود را زن پدر فرزندان آن مرد و محرم آنها بداند. ۷۸/۵/۵

باب یازدهم: فسخ نکاح

یکم. اقسام عیوب موجب فسخ نکاح

الف. جنون

﴿س ۱۱۶۶﴾ اگر زوج پس از عروسی دچار کسالت مغزی و روانی بشود، آیا می توان نکاح را فسخ کرد؟

ج - اگر زوج بعد از عقد به نحوی دیوانه شود که نتواند اوقات نماز را تشخیص دهد، زوجه می تواند عقد را به هم بزند، خواه جنون قبل از دخول باشد و یا بعد از دخول. ۸۳/۶/۳۰

﴿س ۱۱۶۷﴾ اگر پدری برای پسر مجنون خود زن بگیرد و به وی نگوید که پسرش دیوانه است و بعد از عقد دایم مشخص بشود که پسر، دیوانه است - به شهادت دو عادل و کارشناس پزشکی - آیا زن می تواند طلاق خود را بگیرد؟ اگر قادر به عمل زناشویی نباشد، چطور؟ و خسارات وارد شده بر دختر، از قبیل مهریه و نفقه و... بر عهده کیست؟

ج - اگر زن، بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است، می تواند عقد را به هم بزند و اگر به واسطه آنکه مرد عتین است و نمی تواند وطی و نزدیکی کند عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر او را بدهد؛ ولی اگر به واسطه یکی از عیب های دیگر، مثل دیوانگی، عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد و اگر تدلیس نموده باشد، زن می تواند برای اخذ مهریه به مدلس مراجعه کند. ۷۹/۷/۱۷

﴿س ۱۱۶۸﴾ کمیسیون پزشکی قانونی در باره زوج این چنین مرقوم کرده است:

«نامبرده مبتلا به جنون مزمن می‌باشد که در حال حاضر با مصرف دارو کنترل شده است»، اما نامه اول همین کمیسیون پزشکی قبل از اینکه از مصرف داروی اعصاب او مطمئن شود این چنین برای دادگاه مرقوم داشته است: «نامبرده در حال حاضر جنون یا سفاهت ندارد و از نظر روانی، اختلالی در ایشان دیده نمی‌شود و اختلافات مورد ادعا، بین مشارالیه و همسرش ناشی از مشکلات اجتماعی فرهنگی می‌باشد». این در حالی است که معمولاً هر کس در مدت کوتاه با او معاشرت داشته، نه تنها ادعای جنون در حق ایشان نداشته، بلکه از معاشرت با او لذت برده است، و در مورد رشد ایشان پزشکی قانونی این چنین مرقوم کرده است: «قدرت تشخیص مصالح و تصمیم‌گیری در امور زندگی شخصی خود را دارد، فلذا رشید محسوب می‌گردد» و این در حالی است که به علت بیماری افسردگی حدوداً یک الی دو سال قبل از این حکم رشد، داروی اعصاب مصرف می‌کرده است، و همچنین در دادنامه و حکم شعبه قبلی نسبت به درخواست طلاق از سوی زوجه - که قبل از حکم، پرونده را مسدود کرد - و دادخواست تمکین از طرف زوج، رأی دادگاه این چنین صادر شده است: «در خصوص دادخواست آقای فلان به طرفیت خانم فلان، مبنی بر صدور حکم تمکین، نظر به محتویات پرونده و دادخواست تقدیمی و اظهارات خوانده، مبنی بر اینکه همسرم حالت‌های روانی دارد و گواهی پزشکی قانونی صادر گردیده و با ملاحظه گواهی‌های متعدّد و متفاوت که در دو گواهی اعلام شده، هیچ‌گونه حالت و علایمی از جنون ندارد و در دو گواهی دیگر اعلام شده دارای جنون می‌باشد و برای این دادگاه محرز نمی‌باشد، لذا دعوی خواهان مقرون به حق تشخیص و مستنداً به ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی، خوانده محکوم به تمکین از شوهرش می‌باشد». با توجه به مطالب یاد شده، آیا شرعاً حق فسخ با زوجه می‌باشد یا خیر؟

ج - اگر کسی به مرض جنون دچار باشد و زنی را عقد نماید و بعد زن بفهمد مرد دیوانه بوده، می‌تواند عقد را فسخ نماید و اگر جنون بعد از عقد عارض شده، در صورتی زن می‌تواند عقد را به هم بزند که مرد اوقات نماز و امثال آن را نتواند تشخیص بدهد، و ضعف و ناراحتی اعصاب اگر به این حد نرسد و عرف، فرد را دیوانه نداند و با اینکه مصرف دارو برای

همیشه یا مادامی که دارو مصرف می‌کند، حالت جنون مرتفع گردد و زوجه خوف از ادامه زندگی نداشته باشد، موجب فسخ نکاح نمی‌باشد، کما اینکه اگر زوج یا زوجه، فاقد صفت کمالی باشند که عقد مبیئاً بر آن انجام گرفته، بعد از کشف خلاف، طرف مقابل از باب تدلیس حق فسخ نیز دارد. آری، به طور کلی در صورتی که زندگی برای زوجه عسر و حرج داشته باشد، بعد از اثبات عسر و حرج حاکم می‌تواند مرد را وادار به طلاق نماید و اگر امتناع کرد، خودش از باب ولایت بر ممتنع، زوجه را طلاق دهد.

۸۰/۹/۱۰

ب. عنن

﴿س ۱۱۶۹﴾ در دعوی عنن زوج، امهال یک ساله بعد الی الحاکم، آیا موضوعیت دارد یا طریقیّت؟ همچنین امهال برای معالجه است یا طریق برای اثبات عنن - علی اختلاف الاخبار فی التعبير - و اگر با طرق دیگر مثل نظریه پزشکی متخصص و آزمایشات پزشکی، عنن محرز شود - ولو قبل الی الحاکم - آیا باید همان مهلت رعایت شود؟

ج - مدّت یک سال در عنن بعد الی الحاکم، ظاهراً طریقیّت دارد و در روایات هم بعد از رفع به حاکم مطرح شده که گویای اختلاف بین زن و مرد است، و در بعضی از روایات هم آمده که هر زمان عنن دانسته شد و معلوم گشت که نمی‌تواند مجامعت نماید، بین آنها جدایی انداخته می‌شود و در این روایت، گرچه ضعف سند وجود دارد، اما مؤید برداشت و فهم عرفی از روایات به خاطر مناسبت بین حکم و موضوع می‌باشد، لیکن در صورتی نیاز به امهال مدّت یک سال نمی‌باشد که حجت شرعیه و یقین به عنن غیر قابل معالجه در یک سال از طرق متعارفه معتبره اطمینان آور - که قانون آن را امضا و حجت قرار داده باشد - برای حاکم حاصل شود، و به هر حال بر فرض حصول از راه‌های مرقوم در سؤال رعایت مهلت، غیر لازم است، لیکن مراعات احتیاط به امهال باز مطلوب

می باشد، چون احتمال تعبد ولو بعید، وجود دارد هر چند تعبدی بودن این گونه امور مخصوصاً با نبود طریق محصل یقین در ازمنه صدور روایات، محتاج به ادله ظاهره‌ای است که ظهور امهال را در طریقت، ساقط و آن را ظاهر در موضوعیت نماید و دون اثباته من هذه الاخبار خرط القتاد.

﴿س ۱۱۷۰﴾ زنی برای مدت یک سال یا بیشتر، متعه مردی شده است؛ اما بعد از عقد متوجه می شود که مرد، دچار عنن شده و یا معلوم گردیده که فاقد آلت رجولیت است و در نتیجه، قادر به نزدیکی کردن نیست. نحوه‌ی رهایی این زن قبل از اتمام مدت عقد متعه چگونه است؟

ج - ظاهراً فرقی بین عقد دایم و موقت، در عیوبی که موجب فسخ است، نیست؛ چون فسخ از باب تدلیس و غرر و لاضرر است و در هر دو مورد، جاری است. آری، اگر عنن بعد از عقد و دخول اتفاق بیفتد، زن حق فسخ ندارد و زن با بخشش مدت از طرف مرد، می تواند جدا شود. ۷۹/۱۰/۲۰

﴿س ۱۱۷۱﴾ مردی بعد از نزدیکی با زنش عنین شده است و قدرت جنسی خود را برای همیشه از دست داده است. آیا زن می تواند عقد را فسخ کند؟ آیا عسر و حرج زن در فسخ اثر دارد؟

ج - گرچه فسخ از راه عنن به خاطر آنکه عنن بعد از عقد و آمیزش آن هم به علت های عارضی حاصل شده، موجب فسخ نکاح برای زن نبوده، اما وی از راه عسر و حرج و مشقت حاصل شده از عنن و عدم قدرت شوهر بر مجامعت، می تواند تقاضای طلاق نماید. ۸۰/۱۰/۴

ج. سایر عیوب و بیماری های موجب فسخ نکاح

﴿س ۱۱۷۲﴾ در صورت جهل احد زوجین نسبت به بیماری صرع یا بیماری های صعب العلاج طرف دیگر، آیا این امر موجب فسخ نکاح برای طرف مقابل خواهد بود یا خیر؟

ج - در صورتی که زوج یا زوجه اطلاع داشته باشد که یکی از آنها بیماری

صرع دارد و با علم و آگاهی عقد خوانده شود، فسخ نکاح برای آنها نخواهد بود، اما بدون اطلاع و با جهل - که مورد سؤال است - تدلیس محسوب می‌شود و موجب حق فسخ برای جاهل و مُدلس - «بافتح» - است. ۷۷/۱۱/۱۱

﴿س ۱۱۷۳﴾ این جانب با دختری ازدواج کرده‌ام که به طور ارثی دچار بیماری خونی صعب‌العلاج دیابت و چربی خون می‌باشد و خانواده وی آن را از بنده پنهان کرده بودند. اکنون که بنده به مراجع قانونی شکایت کرده‌ام، آنان می‌گویند این بیماری جزء عیوبی نیست که بتوان به استناد آن عقد را به هم زد در صورتی که مطابق ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی از عیوب ۱، ۵ و ۶ که نایبانی کامل نیست ولی ضعیفی بیش از حد است و شامل بیماری دیابت و چربی خون نیز می‌گردد. مستدعی است نظر شرعی را در این خصوص بیان فرمایید؟

ج - این گونه نقص‌ها هر چند از عیوب موجب فسخ نکاح نمی‌باشد، اما اگر عدم آنها در متن عقد شرط شود یا محرز گردد که عقد مبنیاً علی عدمها تحقق پیدا کرده، حق الفسخ از باب تدلیس وجود دارد. ۷۷/۵/۳۱

﴿س ۱۱۷۴﴾ آیا زنای یکی از زوجین قبل از عقد و یا قبل از دخول، به دلیل وجود روایاتی در این زمینه، موجب حق فسخ نکاح برای طرف مقابل می‌شود یا خیر؟

ج - زنای احد الزوجین - حسب نظر متأخرین و ظاهر حصر عیوب در روایات و فتاوا - موجب فسخ به عنوان عیب نمی‌باشد، و بین قداما هم گرچه قول به سببیت زنا وجود داشته، اما نه مطلق آن بلکه «زوجه محدوده بالزنا» یا زنای «قبل الدخول بها»، و شیخ در نهاییه، قائل به عدم رد در هر دو مورد شده و فرموده فقط زوج حق طلاق دارد، لیکن می‌تواند مطالبه مهریه را از ولی زن بنماید؛ لیکن خیار تدلیس به خاطر بنای عقد بر عدمش و عیب و عار بودن - که در سؤال و استدلال فقها آمده - ثابت می‌باشد، و بالجمله خیار تدلیس همان طور که گذشت تابع تحقق تدلیس و موضوع آن می‌باشد و در تمام عیوب و صفات کمالیه راه دارد و موجب

فسخ است. آری، اگر کسی «تبعاً للروایات المشارالیهها فی السؤال»، قائل شود که زناى زوجه قبل الدخول (یعنی مثلاً زناى نامزد عقد شده) باعث مطلوبیت استحقاق طلاق برای زوج و عدم استحقاق مهر برای زوجه است (فان الحدث من قبلها) و زناى زوج قبل الدخول موجب حق درخواست طلاق از طرف زوجه با استحقاق نصف مهر می‌گردد، سخن جزافی نگفته و به روایات عمل شده؛ و اشکال صاحب حدائق^۱ به مخالفت و منافات روایات باب با روایات دالّه بر جواز تزویج مشهوره به «زنا مع العلم بالتوبه» و غیر مشهوره، ولو علم بر توبه نباشد و روایات دالّه بر جواز تزویج «مرأة مزنی بها» را به خاطر آنکه سهولت امر در مورد زناى قبل از عقد با صعوبت آن نسبت به «بعد العقد و الزنا ولو مرّة واحدة»، از حیث حکم به وجوب تفریق و بطلان نکاح و حلق رأس و نفی از بلد به مدّت یک سال و امثال آنها، مندفع است؛ چون تفریق به عنوان حقّ زوجه است نه وجوب تکلیفی و جزایی «قضاءً للفهم العرفی و لمناسبة الحكم و الموضوع و کون وجوب الطلاق بعنوان الجزاء ضرر علی المرأة کما لا یخفی» و لاتزر وازرة و زراخری^۲ و نکاح هم باطل نیست؛ بلکه برای زوجه، حقّ الزام زوج به طلاق ثابت است؛ و اما حلق رأس و نفی بلد برای چنین زانی‌ای که همسر و نامزد دارد، مطابق با اعتبار و مانع و جلوگیری و حدّی برای دیگران - که یکی از اهداف حدود و تعزیرات است - می‌باشد. آری، تنها اشکالی که در آن روایات وجود داشته معارضه آنها با «صحیحہ رفاعه»^۲ است که وقتی از امام صادق علیه السلام راجع به تفریق بین زن و مردی که قبل از دخول زنا نموده‌اند، سؤال می‌شود، حضرت جواب به نفی می‌دهد؛ لیکن این اشکال هم قابل ذبّ، است و لذا نه تنها چنین قولی

۱. حدائق، ج ۲۳، ص ۴۹۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۷۶، کتاب الحدود و التعزیرات، باب ۷، حدیث ۱ و ۲.

جزاف نیست؛ بلکه خالی از وجه - اگر نگوییم قوت - نیست. ۷۷/۵/۲۰

﴿س ۱۱۷۵﴾ آیا می‌توان دختر مسلمانی را به عقد شخصی که بیماری ایدز دارد در آورد؟ اگر بعداً این موضوع برای زن او معلوم گردد، آیا حق فسخ نکاح را دارد؟

ج - با توجه به اینکه این گونه امراض مُسری خانمانسوز، باعث ضرر و حَرَج برای زوجه است، اگر قبل از عقد وجود داشته و مخفی نگه داشته و به دختر تذکر داده نشده، ظاهراً سبب فسخ است و زوجه، حق فسخ دارد و مشقّت و حَرَج این‌گونه بیماری‌ها از عِنَن و خصی به مراتب بالاتر است. ۷۲/۳/۱

دوم. اثر قابلیت درمان عیوب در حق فسخ

﴿س ۱۱۷۶﴾ در بیماری قرن و افضا در صورتی که زن حاضر به درمان باشد و درمان نیز انجام پذیرد و در نتیجه هم آمیزش جنسی و هم حاملگی میسر گردد، آیا به خاطر روایاتی که علت فسخ را عدم امکان حاملگی و مجامعت ذکر کرده، باز هم مرد حق فسخ نکاح را دارد؟

ج - اگر معالجه قرن و افضا، قبل از عقد باشد و زن در حال عقد از آنها مبرا است، حق فسخ برای زوج به خاطر عدم سبب و موضوع منفی است، چون قطعاً متفاهم عرفی موضوع حق ردّ نکاح به خاطر جهات متعدّد، وجود عیوب است در زمان نکاح نه وجود آنها در یک زمان، ولو بهبود پیدا کرده و هنگام عقد سالم است، یعنی بقای آنها تا زمان نکاح سبب است، نه حدوث فی الجملة و علی الاطلاق. آری، اگر محض وجود آنها در زمان‌های سابق، عیب و یا عدم کمال محسوب گردد، حق الفسخ از باب تدلیس با رعایت شرایطش ثابت می‌گردد، چون خیار بالتدلیس، خود خیار مستقلّی است و منوط به عیوب منصوصه و مفتی بها نیست، بلکه ظاهراً - اگر نگوییم قطعاً - اگر معالجه بعد از عقد و قبل از اطلاع شوهر نیز تحقق پیدا کند، حکم معالجه قبل از عقد را نیز دارد؛ و اما معالجه و

بهبودی بعد از اطلاع زوج اگر زمانش اندک باشد، به حیث که عدم قدرت بر مجامعت و یا عُسر و تنفر زوج دخیل در موضوع از آن انصراف داشته باشد؛ در این صورت هم عدم حق فسخ از راه عیب، اقوی و اشبه به قواعد می باشد، و اما اگر زمان اندک نباشد و مدتی طول بکشد، گرچه شمول ادله بر چنین موردی محلّ خدشه و مناقشه است، بلکه عدم شمول خالی از قوت نمی باشد، چون روایاتی که عدم القدره و انقباض زوج در آنها موضوع حکم قرار گرفته و مقید اطلاقات علی تسلیمها می باشد، منصرف است از مورد مفروض که موقت است و در زمان صدور روایات از اهل بیت، صلوات الله علیهم اجمعین، وجود نداشته و اسئله و اجوبه، منصرف به موجود و متعارف آن زمان است و مناسبت حکم و موضوع هم همین را اقتضا می نماید و سبب انصراف است و لزوم هم مقتضای قواعد می باشد؛ لیکن ضرر و حَرَج مشقّت لزوم چنین نکاحی برای زوج موجب حقّ الفسخ و عدم لزوم آن می باشد و چنین حقّ الفسخی گرچه دائر مدار ضرر و حَرَج است، لیکن اعمّ از شخصی و نوعی می باشد؛ و لایحفی که مسئله تدلیس در این فرض هم مثل بقیه فروض بر فرض تحقق حکمش مترتب می گردد و ادله تدلیس شامل همه موارد و صور می شود و تقیّدی در اطلاقش وجود ندارد، و لایحفی ایضاً آن عدم الزحم و العقم لیساً من العیوب الموجهه للفسخ بالعیب و اما الفسخ بالتدلیس فتابع لموضوعه و سببه.

۷۷/۵/۱۸

﴿س ۱۱۷۷﴾ مطابق ماده ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ قانون مدنی، عیوب قرن، جذام، برص، افضا، زمین گیری و نابینایی از هر دو چشم در زن، در صورتی که در زمان عقد وجود داشته باشد، برای مرد ایجاد حقّ فسخ نکاح می کند. از طرف دیگر، پیشرفت علوم و فن آوری پزشکی، بسیاری از این بیماری ها از جمله قرن و افضا را قابل درمان و علاج کرده است و نظر به اینکه در اسلام، بر استحکام زندگی مشترک و تشیید مبانی خانوادگی تأکید فراوان گردیده، خواهشمند است نظر خود را در خصوص سؤالات ذیل اعلام فرمایید:

۱. اگر با رفع عیوب قرن و افضا، استمتاع شوهر تفویت نگردد، آیا حق فسخ برای مرد به قوت خود باقی است؟
 ۲. آیا برای رفع این عیوب، می‌توان مدت درمان خاصی در نظر گرفت تا در صورت عدم درمان، فرد بتواند حق فسخ خویش را اعلام نماید؟
 ۳. از آن جا که بعضی از عیوب مذکور در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی ممکن است در مرد وجود داشته باشد و با عنایت به اینکه برای مرد، امکان رهایی از همسر بیمار از طریق طلاق وجود دارد و این امکان برای زن میسر نیست، آیا می‌توان عیوب جذام، برص، زمین‌گیری و نایبایی از هر دو چشم را با توجه به عموم و حاکمیت قاعده لاضرر، جزء عیوب مشترک به شمار آورد و برای زوجین، حق فسخ در نظر گرفت، چنان که عده‌ای از فقها چون شهید ثانی در مسالک الأفهام (ج ۱) و صاحب جواهر (جواهر الکلام، ج ۳۰) عیوب برص و جذام را جزء عیوب مشترک به حساب آورده‌اند؟
 ۴. از آن جا که عیوب ذکر شده در قانون، حصری است و خصوصیتی در موارد مذکور نیست و فقط از این طریق، امکان رهایی از همسر بیمار و ناتوان را در نظر گرفته است؛ و طبعاً بیماری‌های غیر قابل علاج مَسری که مخاطره جانی برای طرف مقابل دارد، واجد چنین خصوصیتی نیز خواهد بود، آیا امکان الحاق موارد دیگری مانند بیماری‌های غیر قابل علاج مَسری نیز وجود دارد؟
- ج - باید توجه داشت که چون حق الفسخ در عیوب، حق است نه تکلیف و الزام و نه انفساخ عقد، و منافات آن با استحکام و تشدید، زمانی است که رضایت و میل و صفا و سکن و صدق در زندگی حاکم باشد، نه جبر و فشار و اکراه که «الفسر لایدوم» و روشن است که نبود حق الفسخ با عیوب - چه از طرف زن و چه از طرف مرد - و الزام زن و یا شوهر به دوام زندگی غیر مرضی و غیر مطلوب به خاطر عیب، نه تنها زندگی را محکم نمی‌کند؛ بلکه زندگی را یک زندگی ضنک و همراه با جنگ اعصاب و ناراحتی‌های فراوان می‌کند که نه تنها به ضرر خود آنها تمام می‌شود، بلکه موجب ضرر فرزندان و جامعه و حکومت هم می‌شود. به هر حال، به

پاسخ سؤال بر می‌گردیم.

ج ۱ و ۲- رفع عیب‌ها اگر در زمان کوتاه، بلکه زمان طولانی هم انجام گیرد، گرچه به نظر این جانب حقّ الفسخ از راه عیب، ساقط است و اطلاق ادلّه فسخ با آن عیوب انصراف از مورد قابل علاج و بهبود یافتن دارد، گرچه مرتبه ظهور انصراف، نسبت به علاج در کوتاه مدت و بلند مدت مختلف است؛ اما به هر حال، انصراف قابل اعتماد وجود دارد؛ لیکن زوج باز از باب حقّ التّدلیس، حقّ فسخ برایش هست؛ چون فسخ از باب تدلیس، غیر از فسخ از باب عیب است و هر کدام موضوعی و سببی مستقل هستند؛ بعلاوه که مسئله ضرر و حرج نیز سبب مستقل برای فسخ است؛ بلکه بنده معتقدم که عسر و حرج حاصل برای زن نسبت به عیوب مرد و ناهنجاری‌ها و بیماری‌های مُسری او که بعد از عقد حاصل شود نیز موجب حقّ الفسخ است و لزوم نکاح از طرف زن، محکوم به قاعده لا حرج و لا ضرر است و زن می‌تواند چنین نکاحی را فسخ نماید و نیازی به الزام شوهر از باب «ولایة علی الممتنع» نیست. به هر حال، قاعده نفی حرج، از قواعد محکم و متقن اسلامی است و آبی از تخصیص است و آنچه هم که سبب حرج و مشقت برای زوجه است، لزوم نکاح از طرف اوست و اختیار طلاق به دست مرد بودن، نه جواز نکاح (تقریباً) از طرف زوج، تا به مسئله الزام به طلاق و توابع آن متمسک شویم و برای توضیح زیاده‌تر می‌توان به مسئله گروگذار و راهن و لزوم رهن از طرف مُرتهن توجه نمود. یعنی اگر راهن بقای عین مرهونه در رهن برایش حرجی است، منشأ این حرج، لزوم رهن از طرف خودش است نه اینکه منشئش اختیار داشتن مُرتهن و جواز رهن از طرف او باشد، و روشن است که جواز رهن نسبت به او، منشئیتی برای حرج راهن نداشته است. آری، اینکه رهن مشمول لا حرج نمی‌شود، به خاطر تراحم با حقّ مُرتهن است، برخلاف باب نکاح و مفروض در بحث، که حقّ شوهر به وسیله آنکه خود، سبب

مشکل برای بقای نکاح شده، از بین می‌رود و قاعده نفی حَرَج، شامل حالش نمی‌گردد تا حَرَج او و حَرَج همسرش با هم تعارض و تزاحم پیدا کنند و بالجمله، گرچه حَقَّ الفسخ زوج در عیوب زوجه - که قابل معالجه است و معالجه شده - می‌توان گفت ساقط است؛ بلکه شیخ در مبسوط^۱ به سقوط خیار فسخ نسبت به رتقاء، تصریح نموده و فتوا به سقوط داده؛ بلکه مقتضای عموم استدلالش سقوط همه حَقَّ الفسخ‌ها با معالجه و بهبود یافتن است، چون برای سقوط خیار فسخ نسبت به رتقاء، فرموده حکم، وقتی که به خاطر عِلَّت و بیماری باشد، با از بین رفتن عِلَّت و بیماری از بین می‌رود. لیکن حَقَّ او از باب تدلیس و ضرر و حَرَج، ثابت است. البته ثبوت حَقِّ این چنینی، تابع تحقُّق موضوعش حسب موارد است.

ج ۳ - آری، همه عیوبی که در مرد حسب متعارف، موجب حَرَج و ضرر برای همسرش باشد و زندگی زناشویی را با مشقَّت رو به رو سازد، به حکم نفی حَرَج و ضرر و به خاطر اولویت حَقَّ الفسخ برای زن نسبت به شوهر، چون حَقَّ طلاق دارد - یعنی وقتی شوهر با داشتن اختیار طلاق بتواند زن را به وسیله عیوبش رها سازد و نکاحش را فسخ نماید و در زن، مطلب به طریق اولویت ثابت است و به حکم تنقیح مناط و الغای خصوصیت و به خاطر صحیح حلبی که مسالک برای بَرَص و جذام به آن استدلال فرموده - ثابت است و اختصاص به زن ندارد و استدلال بعضی از فقها برای حصر عیوب در مرد به موارد خاصه، یعنی جنون و خصاء و عین به آنچه در حدیث «عباد الضبّی یا غیاث الضبّی»^۲ از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «والرجل لا یرد من عیب»، پاسخش را در مسالک^۳ داده

۱. المبسوط، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۹، أبواب عیوب و تدلیس، باب ۱۴، حدیث ۲.

۳. مسالک الافهام، ج ۱، ص ۵۲۵.

و فرموده: «و أما الاستناد الی خبر غیاب الضبیّ فی مثل هذه المطالب، كما اتفق لجماعة من المحققین فمن أعجب العجائب لقصوره فی المتن و السند...». علاوه بر آن، صاحب وسائل هم برای جمله: «لایرد» توجیهی ذکر فرموده که توصیه به مراجعه می شود (همان، باب چهاردهم از العیوب و التدلیس)، لیکن بعد از همه سخن ها زمینگیری شوهر و نایبایی در او را ظاهراً نتوان عیب او شمرد و مقایسه اش با زن، تمام نیست و اگر زن، خواستار طلاق به خاطر مثل آن دو عیب باشد، باید از راه عُسر و حَرَج و یا تدلیس استفاده نماید و به نظر بنده، هر چند یک نظر موضوعی است؛ امّا ظاهراً نایبایی و زمین گیر بودن در مرد عیب نیست، بر عکس که در زن عیب است.

ج ۴- آری، وقتی که جذام جزء عیوب آمده به نکته حَرَج و ضرر به خاطر مُسری بودن، همه عیوب و امراض مُسریه موجب فسخ است و الغای خصوصیت و تنقیح مناط، علاوه بر لاضرر و لا حَرَج، حجت بر قضیه است؛ و ناگفته نماند که همه امور موجب برای عُسر و حَرَج در زندگی - که از ناحیه مرد باشد، به نظر این جانب - همان طور که مفصلاً گذشت - موجب حقّ الفسخ است، گرچه از راه عیب و تدلیس موجب نشده باشد و خارج از آنها باشد.

﴿س ۱۷۸﴾ با توجه به اینکه در حال حاضر بسیاری از عیوب موجب فسخ نکاح در زن و مرد قابلیت درمان را دارند، آیا صرف وجود عیب مذکور در هر یک از طرفین موجب ایجاد حقّ فسخ برای طرف دیگر خواهد بود یا اینکه درمان و عدم قابلیت درمان عیب موجود، مؤثر در ایجاد چنین حقی است؟

ج - اگر رفع عیب در مدت متعارفی که حقّ زوجین از بین نرود صورت بگیرد، به نظر این جانب حقّ الفسخ از راه عیب، ساقط می شود و اطلاق ادله انصراف دارد از عیوبی که قابل علاج است؛ لیکن هر یک از زوجین از راه حقّ التدلیس، حقّ فسخ برایش باقی می ماند چون فسخ از باب تدلیس، غیر از فسخ از باب عیب است.

سوم. فسخ نکاح به واسطهٔ خیار تخلف از شرط

﴿س ۱۱۷۹﴾ اگر مراد از باکره بودن، عدم ازالهٔ بکارت یا وجود آن باشد، پس زنی که چه به صورت ازدواج شرعی و چه به صورت خلاف شرع، ازالهٔ بکارت گردیده و سابقهٔ نزدیکی با مرد دارد، در صورتی که به طریق پزشکی می‌تواند پردهٔ بکارت را ترمیم یا برای خود ایجاد کند، آیا از نظر ازدواج، طلاق و مهریه، حکم باکره را دارد؟

ج - ترمیم بکارت، مانعی ندارد و جایز است، بلکه برای جلوگیری از تضییع آبرو و فساد در فرض دوم، لازم می‌باشد و ترکش غیر جایز است و اما نسبت به عقد و مهر و فسخ، تابع شرط و قرارداد قولی و عملی می‌باشد، یعنی اگر شرط بکارت اولیهٔ شده باشد، چون بکارت ترمیمی، بکارت ترمیمی و ثانویه است، تخلف شرط حاصل است و برای مرد حق فسخ، ثابت و اما اگر بکارت ترمیمی شرط شده و با علم زوج به ترمیمی بودن اقدام به ازدواج نموده، تخلف شرط نشده و مرد حق فسخ ندارد و ناگفته نماند که معمولاً و متعارفاً عنایت و نظر به بکارت اولیه است نه ترمیمی و نه اعم از آن.

۷۷/۷/۲۹

﴿س ۱۱۸۰﴾ شخصی با دختری ازدواج کرده، سپس معلوم شده که این دختر، مدخوله است، ولی چون پردهٔ بکارت حالت کششی داشته پاره نشده است، آیا زوج حق فسخ دارد؟

ج - آری، در مفروض سؤال حق فسخ باقی است، چون به نظر می‌رسد مدخوله نبودن دختر از اوصاف کمالیه است که یا در متن عقد به صورت وصف می‌آید و یا عقد مبنیاً علیها واقع می‌شود.

۷۷/۱۲/۲۵

﴿س ۱۱۸۱﴾ اگر مراد از باکره بودن زن، عدم اختیار شوهر باشد، پس آیا زنی که شوهری اختیار نکرده ولی قبلاً ازالهٔ بکارت شده است، در صورتی که به عقد مردی درآید و قبل از نزدیکی شوهر، طلاق بگیرد، آیا مشمول مهریه می‌باشد یا خیر؟

ج - منظور از شرط بکارت، تنها شوهر نرفتن نیست، بلکه اغراض دیگری وجود دارد که با اعلام نشدن در هنگام ازدواج از طرف زوجه موجب حق

فسخ می‌گردد. بنابراین، اگر در عقد ازدواج شرط بکارت زن قولاً و یا عملاً شده باشد، با فرض تخلف، مرد می‌تواند نکاح را فسخ کند و با فرض عدم دخول، چیزی بدهکار نمی‌باشد. آری، اگر زوج فسخ نکند و بعد او را قبل از دخول طلاق داد، نصف مهر را به او باید بپردازد. ۸۴/۴/۱۲

﴿س ۱۱۸۲﴾ در اثر اصابت جسم خارجی به پردهٔ بکارت دختری، قسمتی از پردهٔ مزبور پاره می‌شود و باقی آن سالم می‌ماند و این امر به تأیید پزشک متخصص رسیده است. این دختر به عقد مردی در می‌آید و در شب زفاف، زوج متوجه می‌شود که زوجه دارای پردهٔ بکارت کامل نمی‌باشد. به فرض اینکه زوج از نقیصهٔ مزبور ناآگاه بوده و دختر مراتب را به اطلاع او نرسانده باشد، بفرمایید:

۱. با فقدان قسمتی از پردهٔ بکارت آن هم به سببی غیر از واقعه (حادثه خارجی) آیا عنوان باکره از دختر سلب می‌گردد یا خیر؟

۲. آیا عیب مزبور موجب حق فسخ نکاح برای زوج می‌باشد یا خیر؟

۳. به فرض وجود خیار فسخ، آیا نزدیکی زوج با زوجه در شب زفاف مسقط خیار می‌باشد یا خیر؟

ج ۱ - سلب نمی‌گردد، چون عمده غرض در شرط بکارت، آمیزش نمودن و شوهر نرفتن این دختر به دیگری است که آن هم در مفروض سؤال محقق است، بعلاوه از آنکه به نحوی نیست که موجب اتهام دختر و کسر شأن زوج باشد؛ آری اگر ازالهٔ تمام بکارت شده باشد، عنوان باکره از او سلب می‌گردد و موجب حق فسخ برای زوج است.

ج ۲ - بستگی به عرف محل و قضاوت مردم در ازدواج دخترها دارد، یعنی اگر تودهٔ مردم آن را عیب و نقص و تخلف از شرط دوشیزه بودن در شب زفاف می‌دانند، موجب حق فسخ است و الا فلا.

ج ۳ - اگر بعد از توجه باشد، ظاهراً مسقط حق فسخ است و اگر قبل از آن باشد و در حقیقت همراه با آمیزش متوجه شده، مسقط حق فسخ و خیار نیست. ۸۰/۹/۱۶

﴿س ۱۱۸۳﴾ شخصی دختری را عقد نموده و قبل از زفاف و عروسی، معلوم شده که در اثر سوختگی هر دو پستانش از بین رفته به نحوی که سینه و شکمش به شکل نفرت انگیزی در آمده و پسر قبل از عقد از این وضعیت بی اطلاع بوده است. آیا پسر از بابت وجود این عیب قبل از عقد، می تواند فسخ عقد نماید؟ یا از باب اینکه کتمان این عیب را نموده اند و این خود یک نحو تدلیس است، می تواند عقد را فسخ نماید؟ و اگر بتواند عقد را فسخ نماید، آیا از مهریه چیزی مدیون می شود؟

ج - زوج در مفروض سؤال - که زن دارای عیبی است که بنای ازدواج بر عدم اوست و عدمش شرط منوی می باشد - حق فسخ از باب تدلیس و تخلف شرط را دارد و فسخ قبل از دخول، مسقط مهر است، چون فسخ حقیقتش به برگشت هر اعتباری به حال قبل از عقد می باشد، بعلاوه که سقوط مهر قبل از دخول، مطابق با اعتبار و شبه معاوضه بودن نکاح می باشد و حکم در طلاق به نصف مهر به دلیل خاص و مخصوص خودش می باشد و چنانچه فسخ بعد از دخول صورت بگیرد، اگر مدلس، خود زوجه نباشد، تمام مهر را طلبکار است و در این صورت زوج می تواند به مدلس رجوع نماید و مهر را از او بگیرد و اگر مدلس، خود زوجه باشد، چیزی طلبکار نیست. ۷۶/۵/۱۰

﴿س ۱۱۸۴﴾ در عقد ازدواج و نکاح دایم، بنای طرفین بر سلامت متعارف طرفین است، چنانچه پس از عقد و قبل از عروسی و دخول، زن، شوهرش را آگاه کند که به علت بیماری چشم، عمل جراحی بر روی شبکیه چشم او انجام شده و جهت پنهان کاری از عینک نامرئی استفاده می کند و نمره چشم او یازده بوده - که به علت عدم تحمل چنین شماره سنگینی از عدسی هفت استفاده می کند - و این بیماری مادرزادی را از والدین به ارث برده و او نیز به فرزندان منتقل می کند و این بیماری، علاج قطعی ندارد و تا آخر عمر همراه زوجه است. با توجه به مطالب یاد شده بفرمایید که آیا زن از شرط ضمنی متعارف تخلف نموده است؟ آیا زوج می تواند عقد نکاح دایم با دوشیزه را فسخ نماید؟

ج - اوصاف کمالیه یا سلامت جسمی که عقد مبنیاً بر آنها واقع می شود یا

در ضمن عقد شرط می‌شود، اگر در هر یک از زوجین نباشد، طرف دیگر حق فسخ عقد را از باب تدلیس دارد و اگر قبل از دخول، زوج نکاح را فسخ نماید، بدهکار مهر نیست و اگر بعد از دخول باشد، تمام مهر را به زوجه بدهکار است و باید بعد از توجه به عیب فوراً نکاح را فسخ نماید، مگر اینکه جاهل به حکم و یا موضوع باشد که حق فسخ با جهل به یکی از آن دو، ساقط نمی‌شود و مورد مفروض در سؤال جزء موارد فسخ و تدلیس با شرایطش می‌باشد.

۸۰/۷/۱۶

﴿س ۱۱۸۵﴾ دختری با شخصی که از ناحیه یک چشم نابیناست ازدواج می‌کند. قبل از عقد، پدر دختر سلامتی چشم پسر را شرط می‌کند و پدر پسر نیز قول سلامتی چشم فرزندش را به خانواده دختر می‌دهد و عقد بر همین اساس جاری می‌گردد. مدتی که از عقد می‌گذرد و هنوز هم دخول صورت نگرفته، موضوع روشن می‌شود. با توجه به اینکه پدر داماد، تدلیس کرده و دروغ گفته است، آیا دختر حق فسخ عقد را دارد یا نه؟ و آیا مستحق مهریه هست؟

ج - در مفروض سؤال که بینایی زوج، شرط در نکاح بوده و عقد مبتنیاً علیه انجام گرفته، زن حق فسخ دارد؛ لیکن چون قبل از دخول بوده، زن با فسخ، طلبکار مهریه نیست.

۷۴/۳/۳۰

چهارم. فسخ نکاح به واسطه خیار تدلیس

﴿س ۱۱۸۶﴾ اگر مرد یا زن در امر ازدواج، یکدیگر را فریب دهند و یا آنچه را که باید در باره خودشان با طرف مقابل در میان بگذارند به او نگویند، آیا این کار هم حق فسخ به دنبال دارد؟

ج - این کار در اصطلاح «تدلیس» است. اگر زن و شوهر، هر کدام سر دیگری کلاه بگذارند، طرف مقابل، حق فسخ دارد؛ مثلاً مردی آمده و خودش را دارای فلان موقعیت اجتماعی یا اقتصادی یا خانوادگی و تحصیلی معرفی کرده است و بعد معلوم شده که این شرایط را ندارد و یا

عیب‌هایی دارد که آنها را پنهان کرده است. در همه این موارد، طرف مقابل، طبق قاعده غرور و تدلیس - که همه فقها آن را قبول دارند - حق فسخ دارد؛ چه در ضمن عقد شرط بشود و چه نشود؛ و چه این غرور و فریب، در تندرستی و نداشتن عیب باشد و چه مربوط به داشتن یک صفت کمال باشد. این فسخ، هیچ نیازی هم به حضور عدلین ندارد، «طهر غیر موافقه» هم نمی‌خواهد و در هر حال، فرد می‌تواند نکاح را فسخ کند؛ زیرا فسخ نکاح، غیر از باب طلاق است و حق و اختیار زن و مرد هم در این مورد، با هم یکسان است. ۷۵/۶/۶

﴿س ۱۱۸۷﴾ مردی که همسرش فوت کرده با زنی که شوهرش فوت کرده و ادعای نموده که پس از فوت شوهرش ازدواج نکرده، ازدواج نموده است و مهریه او را به طور کامل پرداخت کرده است. بعد معلوم شده که زن پس از فوت شوهرش با مرد دیگری ازدواج کرده لیکن در شناسنامه المثالی که گرفته بوده ازدواج دومش را ثبت کرده نه در شناسنامه اصلی که به همسر فعلی‌اش نشان داده حال سؤال این است که آیا زن در این ازدواج مرتکب تدلیس شده و مدلسه محسوب می‌گردد یا خیر؟ و چنانچه زن تدلیس کرده باشد، آیا موضوع از موارد فسخ نکاح است؟ و در این صورت، آیا زن، مستحق مهریه می‌باشد یا خیر و اگر مستحق نباشد و دریافت کرده باشد، آیا مرد حق استرداد مهریه‌ای که پرداخت کرده است را دارد یا خیر؟

ج - هرگونه تدلیس چه در صفات کمالیه و چه در صفات مربوط به صحت و عدم عیب و نقص اگر عقد نکاح مبنیاً علیه واقع شود - چه رسد که در متن عقد نکاح به صورت شرط بیاید - موجب فسخ است و طرف مقابل، چه مرد و چه زن، حق فسخ را دارد؛ و فسخ اگر مرد باشد و مدلسه زن به خاطر تدلیس، زن مهرش ساقط است و چیزی طلبکار نیست، و مسئله شوهر نمودن زن بعد از شوهر اول به مردی، با صفاتی که اگر مرد و زوج سوم علی‌المفروض می‌دانسته با او ازدواج نمی‌کرده، چون مرد سوم این ازدواج دوم را برای خودش نسبت به زن، نقص و یا عدم کمال می‌داند،

اگر شرایط تدلیس و وقوع عقد مبنیاً علیه ثابت باشد، جزو موارد تدلیس و موجب حق فسخ است.

۷۸/۳/۲۶

﴿س ۱۱۸۸﴾ زنی قبلاً به موجب سند رسمی مدت یک سال و نیم با مردی ازدواج کرده و مدت چند ماه نیز با اجازه همسر خود، به تنهایی در خارج از کشور به سر برده است و پس از مدتی با توجه به اینکه در سند ازدواج آنها آمده که معقوده غیر مدخوله بوده، از مرد مذکور طلاق گرفته است. این زن سپس با تعویض شناسنامه‌اش به بهانه حذف یک پسوند، اقدام به کتمان ازدواج اولش کرده و با مرد دیگری ازدواج کرده است و تا مدتی نیز به بهانه‌های مختلف، از انجام دادن عمل زناشویی و دخول توسط همسر دوم، جلوگیری و ممانعت نموده است و نهایتاً به موجب اقرار صریح، ادعا نموده که بکارت وی از طریق طبی و به وسیله جراح متخصص زنان برداشته شده است. همچنین قبول دارد که همسر دومش با وی نزدیکی ننموده و مرد هم از ابتدا منکر دخول و نزدیکی بوده است.

۱. با توجه به ازدواج اول این خانم و کتمان آن از همسر دوم و عاقد ازدواج و ارائه شناسنامه‌ای که وقایع ازدواج اول و طلاق در آن ثبت نشده بوده، آیا برای ازدواج دوم، مرتکب تدلیس در امر ازدواج شده است یا خیر؟

۲. آیا مرد، بلافاصله بعد از اطلاع از این جریان و در مهلت شرعی و قانونی فوریت فسخ نکاح، حق فسخ این نکاح را دارد؟

۳. با توجه به مراتب فوق و با توجه به اقرار صریح زن بر عدم نزدیکی با همسر دوم و همچنین اقرار وی به اینکه بکارتش به وسیله عمل جراحی و توسط پزشک متخصص زنان برداشته شده و مرد هم هرگز دخول انجام نداده است، آیا در صورت فسخ نکاح، چنین زنی مستحق دریافت مهریه یا قسمتی از آن می‌باشد یا خیر؟

ج ۱ - با اظهار عملی و یا قولی به داشتن صفت کمالی، مانند بکارت و یا مدخوله نبودن و یا مطلقه نبودن، در حالتی که فاقد آن بوده، به شرط آنکه بنای عقد قولاً یا عملاً و یا عرفاً و عادتاً بر وجود شرط باشد، تدلیس تحقق پیدا می‌کند.

ج ۲ - حق فسخ نکاح برای مدلس علیه، گرچه فوری است، لیکن اگر جاهل به موضوع یا به حکم شرعی باشد، تا زمان علم، حق فسخ باقی است.

ج ۳ - در تدلیس و فسخ آن اگر قبل از دخول باشد، زن چیزی از مهریه را طلبکار نیست و اگر بعد از دخول باشد، مقدار مهریه پرداخت شده به زن با فرض اینکه خود، مدلسه باشد، به زوج باید برگردانده شود و اگر هم به او چیزی از مهر داده نشده، نتیجتاً در حکم طلبکار نبودن است و مستحق چیزی از مهر نیست. ۷۷/۱/۲۶

﴿س ۱۱۸۹﴾ اگر زوج از خانواده زردشتی باشد و هنگام عقد، خود را مسلمان معرفی نماید، ولی بعداً در عمل، مانع انجام دادن فرایض دینی توسط زوجه شود که مسلمان و متدین است، چه حکمی بر زوج وارد است؟

ج - امثال مفروض در سؤال، از موارد تدلیس است که زوجه به خاطر آنکه زوج با تدلیس، خود را مسلمان معرفی کرده و بعد معلوم شده که مسلمان نبوده، با فرض صحت عقد، حق فسخ دارد و اگر مورد از موارد بطلان عقد نکاح زن مسلمان به غیر مسلمان باشد، عقد از اول باطل بوده است. ۷۹/۹/۳۰

﴿س ۱۱۹۰﴾ زنی که فاقد یکی از اعضای بدن (پستان) بوده با پنهان کردن عییش به ازدواج مردی درآمده است. مرد، بدون اطلاع از عیب، ازدواج کرده و بعد از آن مطلع شده است. با فرض وقوع نزدیکی بفرمایید آیا مرد حق فسخ نکاح را دارد و در صورت فسخ، چیزی به زن بدهکار است یا خیر؟

ج - هر زوج و شوهری که بعد از دخول و اطلاع از مثل عیب ذکر شده در سؤال بین خود و خدا راضی به زندگی با آن زن بشود و بعد از رضایت، پشیمان گردد، حق فسخش ساقط است، چون با رضایت خودش حق فسخش از بین رفته؛ ولی اگر متوجه عیب نشود و یا اگر متوجه شده، جاهل به حکم مسئله و حق فسخ بوده و به این خاطر فسخ

نکرده، حقّ فسخش از باب تدلیس باقی است؛ لیکن چون دخول انجام شده است، تمام مهر را به زن بدهکار است و باید به او بپردازد، و بعد رجوع کند به کسی که او را فریب داده و مهر و خسارات وارد شده را از او بگیرد و اگر خود زن، مرد را فریب داده، زوج بدهکار مهر به او نیست، چون اگر بپردازد باید پس بگیرد. ۸۰/۸۷

﴿س ۱۱۹۱﴾ دختری را بنا به اصرار بیش از حدّ مادر و بستگان نزدیک پسر، و جلب توافق والدین دختر، به عقد پسری که او را دارای موقعیت تحصیلی و اجتماعی معرفی می‌کردند در آورده‌اند، به مرور زمان، دختر که از این مرد شناختی نداشت، به این نتیجه رسیده است که نامزدش دارای صفات اخلاقی و روحی مناسب جهت زندگی با او نیست و تفاهمی بین آنان وجود نداد و هم کفو او نیست، زیرا تمام ادعاهایش دروغ بوده و عیب‌هایش را پنهان کرده، در نتیجه، زندگی با این مرد دارای عسر و حرج و مشقت غیر قابل تحمل می‌باشد. با توجه به مطالب یاد شده و شرط ضمن عقد آیا می‌تواند نکاح را فسخ کند؟

ج - اگر مرد خود را دارای موقعیت اجتماعی و یا اقتصادی و یا خانوادگی و یا تحصیلی معرفی کرده و عقد نکاح هم مبنیاً بر آن موقعیت انجام گرفته و بعد معلوم شود که این شرایط را ندارد، یا عیب‌هایی دارد که آنها را پنهان نموده است، زن از باب تدلیس حقّ فسخ دارد. آری، در عیوب مرد که در رساله‌ها آمده مانند جنون و غیره، خود به خود موجب حقّ فسخ است و نیازی به بنای عقد بر آن نبوده. ۸۱/۳/۲۲

پنجم. اثر فسخ نکاح در مهر

﴿س ۱۱۹۲﴾ شخصی با این نیت که زوجه از لحاظ جسمانی، صحیح و سالم می‌باشد اقدام به انعقاد عقد دائم نکاح می‌نماید. هر چند در ضمن عقد با صراحت، سلامت زوجه شرط نگردیده، لیکن عقد مبنیاً بر سلامت زوجه منعقد می‌گردد، زوجه مبتلای به بیماری صرع شدید بوده و تعمداً این وصف و نقص خود را هر چند از عیوب موجب

خيار فسخ نيست با تدليس از زوج مخفي نموده است. بلافاصله پس از وقوع عقد و نزديكي و شروع زندگي مشترك، به تدليس زوجه و بيماري وي پي برده است. حال سؤال اين است كه هر چند بيماري مذكور از عيوب موجب خيار فسخ نكاح نيست، آيا زوج مي تواند به عنوان تخلف زوجه از شرطي كه عقد مبنياً بر آن واقع شده، اقدام به فسخ نكاح نمايد؟ و با فرض اينكه تدليس زوجه در مخفي نمودن ابتلاي خود به بيماري صريح محرز باشد، آيا مدلس استحقاق دريافت مهریه را علی رغم فریب زوج دارد يا خير؟ و در صورت پرداخت مهریه، زوج حق رجوع به مدلس (زوجه) را دارد يا خير؟

ج - با فرض دخول، زن مستحق مهرالمسمی می باشد، لیکن اگر تدليس کننده خود زن باشد، حقیقش به وسیله تدليس ساقط شده و اگر تدليس کننده، ديگري باشد و زوج بی تقصير، زوج بعد از پرداخت مهر، به مدلس رجوع می کند و مهریه پرداخت شده را از او می گیرد. ۷۷/۱۰/۱۵

﴿س ۱۱۹۳﴾ در عيوب موجب فسخ نكاح، اگر عيب از جانب مرد باشد و زن قبل از دخول، نكاح را فسخ نمايد، آيا نصف مهریه به زن تعلق می گیرد يا خير؟

ج - تعلق نمی گیرد «قضاء للفسخ و جعل النكاح كان لم یکن»، لیکن اگر مرد تدليس هم نموده باشد، به خاطر حرمت تدليس می توان او را تعزير نمود - ولو به پرداخت مبلغی به زوجه - و تعزير، اختصاص به جلد و حبس و جریمه خاصه ندارد، علی ما حققناه فی محلّه. ۷۷/۵/۲۰

کتاب بیست و ششم: طلاق

باب اول: کلیات طلاق

﴿س ۱۱۹۴﴾ اینکه در قانون آمده است که مرد هر موقع بخواهد، می تواند زن خود را طلاق دهد، آیا از نظر شرع اسلام صحیح است؟

ج - آری، صحیح است؛ اما بعد از حکم حکمین و بعد از ادای مهر و رعایت شرایط طلاق نسبت به مرد و زن؛ بلکه ظاهر اخبار، لزوم عمل کردن به نظریه حکمین است - چه نسبت به طلاق و چه نسبت به عدم طلاق و سازش - بنابراین، اگر حکمین خواستار سازش باشند، مرد نمی تواند طلاق بدهد و اختیارش محدود می شود و مسئله حکمین، ظاهراً اختصاص به خوف شقاق و اختلاف ندارد و از آیه شریفه ﴿و ان خفتن شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً...﴾ استفاده می شود که شارع نخواسته کانون گرم خانواده به راحتی متلاشی شود و ممکن است با نصیحت حکمین، مرد از طلاق

منصرف شود؛ و ناگفته نماند بعد اللتیا والتی که مرد هر موقع که بخواهد، می تواند زن خود را طلاق دهد، با فرض آنکه باید مهر را پردازد؛ البته نمی تواند از پرداخت آن عمداً یا عن عذر سرپیچی نماید، وگرنه طلاقش از باب ضرر و حرج برای زن باطل است؛ و اینکه زن نه شوهر دارد و نه مهر و چه ظلمی از این بالاتر، و چگونه اسلام چنین ظلمی را بر زن تجویز می کند؛ و فرض هم این است که زن هم تقصیر ندارد خلاف اعتبار و قواعد عقلائیة نبوده، چون زن هم مالک و صاحب اختیار بضع خود شده و هم مهر را گرفته و نمی توان مرد را مجبور به ادامه زندگی نمود، بعلاوه که محض عدم رضایت زوجه به طلاق و اراده زوج به آن، خود اختلاف است. ۸۳/۷/۴

﴿س ۱۱۹۵﴾ با توجه به اطلاق ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی که اشعار می دارد: «مرد هر وقت که بخواهد (حتی بدون دلیل) می تواند همسر خود را طلاق دهد»، بعضی از محاکم همان طوری که طلاق بی دلیل زن را رد می کنند، در مورد درخواست مرد نیز همین حکم را صادر می کنند. آیا این با اختیارات مطلق مرد طبق روایت مشهور نبوی «الطلاق بید من اخذ بالساق» منافات ندارد؟

ج - این گونه ردها رد حاکم و قاضی از حیث کار خودش، یعنی رسمی بودن طلاق می باشد که نفس عمل هم - که به انگیزه انجام نگرفتن طلاقی است که ابغض الحلال است - خود مطلوب می باشد؛ و روایت نبوی، مربوط به زوج و همسر است بما هو زوج بعد از حکم حکمین، پس منافاتی وجود ندارد. ۷۸/۴/۱۵

﴿س ۱۱۹۶﴾ اگر زنی بعد از عقد و قبل از دخول، مهریه خود را به شوهر بخشید و هبه نمود و بعد از آن، شوهر او را طلاق داد، آیا این حکمی که معروف است و در فتاوا آمده که زن باید نصف مهر را پردازد با عدالت اسلامی و انصاف می سازد؟ و آیا این خلاف انصاف و خلاف عدالت نیست که زن، هم شوهر نداشته باشد و هم مهر و هم باید نصف مهر را به شوهر بدهد و آیا سزای نیکی بدی است؟ لطف فرموده پاسخ مسئله را با توجیه

آن بیان فرماید.

ج - گرچه در روایات، حکم به پرداخت نصف مهر از طرف زوجه در مورد سؤال آمده و آن روایات هم حجت شرعی می‌باشد؛ لیکن از روایات استفاده می‌شود که لزوم ردّ نصف مهر به این دلیل است که هبه و بخشش مهر از طرف زن، قبض آن محسوب می‌شود «وإذا جعلته في حلّ فقد قبضته منه» و معلوم است بعدالقبض باید نصف مهر را در صورت طلاق قبل الدخول برگرداند؛ اما باید دانست که این حکم به نظر این جانب اختصاص دارد به زنی که در هنگام هبه و بخشش، این ادعا و اعتبار شرعی یعنی ان هبة المهر قبض، را می‌دانسته و با علم هبه کرده و خود خطر را پذیرفته و در این صورت هیچ خلاف عدالت در آن تصور نمی‌شود که خود کرده را تدبیر نیست. آری، اگر بگوییم که حکم، مطلق است و شامل زنی هم که این اعتبار و ادعای شرعی را نمی‌دانسته می‌شود، چنین حکمی مخالف اصول مذهب و مخالف با عدل خداوند، بلکه مخالف با نصّ کتاب و سنت - که دلالت بر عدل در وضع احکام بر بندگان دارد ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ - می‌شود، بلکه مخالف با ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾ می‌گردد و چه ظلمی بزرگتر از اینکه زوجه‌ای که به جهت صفا و سکن زندگی، احسان به زوج نموده و ذمه او را از مهر ابراء نموده، محکوم به پرداخت نصف مهر به زوج گردد، با اینکه جاهل به این حکم بوده است، و آیا این حکم، خود تشویقی برای زوج به طلاق که ابغض حلال عندالله است، نمی‌گردد؟ پس اطلاق آن به حکم مخالفت با اصول و ضوابط اسلامی و آیات قرآن باید تقیید شود به جایی که زن، مسئله و قانون را در حال هبه می‌دانسته است؛ بعلاوه که حدیث رفع مالا يعلمون هم بر عدم اعتبار قبض بودن هبه با فرض جهل به آن هم، همین اقتضا - یعنی اختصاصش به حال علم و رفع در حال جهل - را دارد.

﴿س ۱۱۹۷﴾ این جانب همسر خود را با حکم دادگاه مطلقه نمودم، صیغه طلاق به طور صحیح جاری گردید و ظرف مدت عده، رجوعی به عمل نیامد، دادگاه برای رسیدگی به شکایت زوجه، بنده را احضار نمود و گزارشی اصلاحی دال بر بازگشت به زندگی مشترک تهیه کرده و این جانب را با اکراه و داد و فریاد، مجبور به امضای ذیل آن نمود. خواهشمند است در فرض مذکور، تکلیف شرعی را بیان فرمایید:

۱. آیا امضای ذیل گزارش اصلاحی، هفت ماه بعد از طلاق و چهار ماه بعد از انقضای عده شرعی، رجوع محسوب می شود؟
 ۲. آیا گزارش اصلاحی فوق، عقد مجدد تلقی می شود در حالی که صیغه ای اجرا نشده است؟

۳. آیا زوج را می توان به علت امضای ذیل گزارش اصلاحی کذایی ملزم به اجرای صیغه عقد نمود، با علم به اینکه تجدید فراش شده و ملائت کافی ندارم؟

ج - در مفروض سؤالها، امضای زوج در حکم رجوع و یا عقد نیست و زوجیت آنها احتیاج به عقد جدید دارد و در فرض سؤال سوم، اگر زوج در جلسه عقد حضور پیدا کرده و بدون اکراه اجازه عقد را داده، عقد صحیح است؛ و اما اختلاف در موضوع و تحقق موارد مفروض در سؤال از نظر خود انسان، خدا و وجدان است و از نظر دیگران محکمه صالحه، و رفعش احتیاج به مرافعه شرعیه دارد. ۷۷/۱۲/۱۱

﴿س ۱۱۹۸﴾ اخیراً بعضی قصد دارند از طرق گوناگون، حق طلاق را که طبق قاعده اولیه، حق مرد است، متزلزل کنند و با گذراندن سیر قانونی، حق طلاق را قانوناً به زن هم بدهند. آیا حق طلاق را به زن و مرد هر دو بخشیدن، مجوز شرعی دارد یا مشروع نیست؟
 ج - طلاق در اسلام به دست مرد است، مگر زندگی زن با او، حرجی را برایش به دنبال داشته باشد که حاکم، مرد را امر به طلاق می کند و اگر امتناع ورزید، حاکم به عنوان ولی ممتنع، طلاق می دهد. آری، می توانند قانونی وضع نمایند که مرد، هنگام عقد، وکالت به زن بدهد که اگر مرد، حقوق واجب او را مراعات نکرد، خودش را مطلقه نماید. ۷۹/۷/۱۲

﴿س ۱۱۹۹﴾ چهار سال قبل شخصی را وکیل کردم تا همسر را طلاق دهد. نمی دانم طلاق را با رعایت تمام شرایط و صحیح اجرا نموده است یا نه؟ اکنون همسر سابقم با مرد دیگری ازدواج کرده است. در صورتی که طلاق به طور اشتباه انجام شده باشد، آیا باید به ایشان اطلاع بدهم یا خیر؟

ج - طلاق، محکوم به صحّت است و وسوسه نمودن نادرست، بلکه برخلاف اصول و موازین اسلامی و اصالة الصحة است؛ و در مفروض سؤال، حتی اگر بطلان طلاق هم مسلم شود، نه تنها وظیفه ندارید بلکه گفتن و اعلام نیز خلاف شرع و حرام و معصیت کبیره است؛ و باعث فساد در جامعه و زندگی دیگران به نام وظیفه شرعی نشوید که این گونه وظیفه‌ها شیطانی است نه شرعی. ۷۷/۴/۶

﴿س ۱۲۰۰﴾ آیا قول مرد در اینکه همسر خود را طلاق داده است، بدون بیّنه، قابل قبول است یا نیاز به بیّنه دارد؟

ج - از نظر ظاهر، قابل قبول است، چون طلاق در اختیار مرد است مضافاً به اینکه اطلاق قاعده الزام هم به قبولی قول او اقتضا دارد. ۸۳/۷/۴

﴿س ۱۲۰۱﴾ اگر زن با خانواده شوهر سازگار نباشد، آیا به صرف احترام پدر و مادر، می توان از زن، جدا شد یا شوهر زندگی اش را از خانواده خود جدا کند، بهتر است؟

ج - حفظ کانون خانوادگی و اساس زندگی، بر همه چیز مقدم است و محض ناراحتی پدر و مادر، مرجح برای کار مکروه ساده‌ای نمی باشد، چه رسد به طلاق که آن قدر مکروه و منفور است که حسب بعضی از روایات، سبب لرزش عرش ذات باری تعالی با همه عظمت و قدرتش می گردد. ۷۶/۱۱/۲۹

﴿س ۱۲۰۲﴾ آیا زن می تواند بگوید مهریه ام را حلال می کنم تا از همسر طلاق بگیرم، یا اینکه اختیار طلاق به عهده مرد است، و چنانچه از مرد تمکین نکند، حکم آن چیست؟

ج - طلاق به دست مرد است؛ و اگر زن مهر یا مال دیگر خود را به شوهر

ببخشد تا او را طلاق دهد، مانعی ندارد، و این گونه طلاق را طلاق خلع می‌گویند؛ و با تمکین نکردن زن به دخول نفقه ساقط است و زوجه، ناشزه می‌باشد، هر چند تمکین به بقیه استمتاعات محقق باشد. ۷۷/۶/۳

﴿س ۱۲۰۳﴾ اگر زوجین بدون هیچ‌گونه دعوایی تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق نمایند و دادگاه هم بدون ورود به ماهیت دعوا، این گواهی را صادر نماید، در صورتی که شوهر قبل از اجرای صیغه طلاق، به عللی منصرف شود و اعلام نماید که حاضر به طلاق دادن نیست و زن، اصرار به طلاق گرفتن دارد - طبق گواهی صادر شده - آیا دادگاه با توجه به مراتب فوق و اینکه عسر و حرج زن محرز نشده است، می‌تواند به عنوان ولی ممتنع از طرف شوهر، صیغه طلاق را اجرا و دستور ثبت نماید، همانند مواردی که عسر و حرج زن، وفق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی احراز گردیده است؟ یا اینکه استمرار توافقات حاصل، قبل از صدور گواهی به شرط اعتبار گواهی مذکور است و اگر در این فاصله از هم گسیخت، قابلیت اجرا ندارد؟ از لحاظ شرعی تکلیف چیست؟

ج - استمرار توافق و سازش طرفین، شرط اعتبار گواهی مذکور است؛ چون گواهی توافق، تنها یک مقرر و حجت قانونی برای رسمی شدن طلاق است و مغیر شرایط و احکام طلاق - که از آنهاست «الطلاق بیدمن أخذ بالساق» که اختیار را به دست زوج می‌دهد و با پشیمانی او، طلاق باطل و تحقق پیدا نمی‌کند - نیست، کما اینکه عسر و حرج زن که مجوز طلاق ولایی است، منوط به احراز آن و عدم امکان الزام زوج به طلاق است و محض گواهی عدم سازش، هیچ یک از دو حکم را تغییر نمی‌دهد. ۷۸/۲/۴

﴿س ۱۲۰۴﴾ کسی که در مورد او ظنّ درویش بودن و تصوّف می‌رود، بر فرض صحّت مورد، در هر یک از فرق درویشی که باشد، آیا همسرش می‌تواند از او طلاق بگیرد؟

ج - محض تصوّف و یا وابستگی به سایر فرقی که شهادتین را می‌گویند، مجوز طلاق نیست و در مبعوض بودن طلاق، اثری ندارد و زندگی و

کانون خانوادگی را همیشه باید حفظ نمود، مگر در موارد خاصه که ارتباط به مورد سؤال ندارد.

۷۸/۶/۱۴

﴿س ۱۲۰۵﴾ زنی به صورت عادی و بدون تنظیم سند رسمی به عقد دائم مردی که ساکن خارج از کشور است در آمده و چهار ماه به خارج رفته و با هم در یک خانه زندگی کرده‌اند و سپس مجدداً در ایران با سند رسمی به عقد زوجیت مرد دیگری در می‌آید در حالی که به زوج دوم اعلام می‌دارد که دوشیزه است و این امر در سند ازدواج مشارالیهها نیز منعکس می‌شود. پس از انجام مراسم عروسی، شوهر متوجه امر می‌شود و از او مطالبه طلاق‌نامه می‌کند. در حال حاضر وقوع دو عقد نکاح ثابت و مسلم و بلا تردید است، ولی وقوع طلاق، مسلم نیست. حال سؤال این است که برای صحت ازدواج دوم، آیا وقوع طلاق با رعایت شرایط شرعی آن لازم است یا اینکه صرف اظهار زوج مبنی بر مطلقه بودن او کافی است؟ به عبارت دیگر، آیا باید در واقع و نفس الامر، نکاح نخست با طلاق خاتمه یافته باشد تا ازدواج دوم صحیح تلقی گردد، یا اگر زوج بگوید طلاق گرفته‌ام، نکاح دوم صحیح است؟ و همچنین با توجه به اقامت همسر اول در خارج از کشور و عدم اطلاع او از ازدواج مجدد همسرش، آیا صرف عدم ادعای زوجیت توسط وی، می‌تواند مثبت صحت نکاح دوم باشد یا خیر؟

ج - هرگاه احتمال راست گفتن زن در مطلقه بودنش داده شود و معلوم نباشد که دروغ می‌گوید، گفته زن در باره مطلقه بودنش، پذیرفته است، و منعی برای ازدواج دومش وجود ندارد و فحص هم لازم نیست. ۸۱/۳/۲۸

باب دوم: شرایط صحت طلاق

﴿س ۱۲۰۶﴾ مردی که زنش را بدون داشتن نیت طلاق، به قصد اینکه وی بتواند از مطلقه بودنش به لحاظ قانونی از مزایایی بهره‌مند شود و مثلاً از طرف اداره‌ای زمینی را به او بدهند، طلاق بدهد، آیا چنین طلاق شرعاً صحیح است؟

ج - در طلاق، شرط است که طلاق دهنده، قصد طلاق داشته باشد، وگرنه

چنانچه بدون قصد جدی (مثلاً به قصد شوخی و یا صوری) باشد، طلاق واقع نمی‌شود.

۷۵/۳/۱۱

﴿س ۱۲۰۷﴾ اگر مردی را تهدید کنند و با او درگیر شوند و به دفترخانه ببرند و با اجبار صیغه طلاق را جاری کنند، به طوری که نه تنها وی راضی نبوده، بلکه شاهدهی نیز حضور نداشته است. حکم این طلاق چیست؟

ج - در طلاق، مانند بقیه ایقاع‌ها و عقدها اختیار، معتبر است. پس اگر مردی با اکراه و اجبار و بدون رضایت، زن خود را طلاق دهد، و یا (بدون اختیار) کسی را وکیل در طلاق نماید، چنین طلاقی باطل است. ۷۱/۱/۹

﴿س ۱۲۰۸﴾ این جانب پس از بیست و هفت سال زندگی مشترک با همسر، در نهایت صمیمیت، موافقت نمودیم برای معافیت تنها فرزند ذکورم از خدمت و وظیفه عمومی، از یکدیگر جدا شویم. حال پس از انجام طلاق، همسرم ادعا می‌کند که طلاق شرعاً و قانوناً انجام گرفته و حاضر به ادامه زندگی مجدد با بنده نیست، در حالی که تاکنون ازدواج هم نکرده است. شایان یادآوری است تمام مهریه ایشان را به طور کامل پرداخت کرده‌ام. مستدعی است حکم کلی مسئله را بیان فرمایید.

ج - چنانچه شرایط طلاق، از حضور عدلین و در طهر غیر مواقعه بودن زوجه و غیر آن از شرایط طلاق، محقق بوده، طلاق واقع شده و دواعی در طلاق مثل اینکه برای رهایی از سربازی فرزند انجام گیرد، محل به صحت نیست، آری، اگر صورت طلاق را در محضر نوشته و انجام داده شود و قصد به طلاق نبوده، طلاق محقق نشده و به هر حال زن اگر بخواهد برگردد، مشکلی ندارد می‌تواند با عقد مجدد برگردد؛ و ناگفته نماند مهریه زن‌ها ملک آنهاست چه در ازدواج بمانند و چه طلاق داده شوند. ۷۸/۵/۲۹

﴿س ۱۲۰۹﴾ اگر در شهری عادل پیدا نشود و زوجین هم توافق بر طلاق نموده‌اند و چاره‌ای جز طلاق ندارند، وظیفه چیست؟ حکم طلاقی که اهل سنت می‌دهند، به این نحو که مطلق به زوج به فارسی می‌گوید: «تو زوجه خود را مطلقه سه طلاقه کردی؟»،

زوج هم به فارسی می‌گوید «بلی»، چه صورتی دارد؟

ج - چون در طلاق، علاوه بر شرایط دیگر، حضور دو مرد عادل، شرط است، باید به شهرهای دیگری که در آن عادل پیدا می‌شود، مراجعه نماید؛ و شیعه نمی‌تواند به طریق اهل سنت، طلاق بدهد. آری، با طلاقی که آنها به طریق خود، زن‌های خود را طلاق می‌دهند، ما با آن، معامله طلاق صحیح می‌کنیم.

﴿س ۱۲۱۰﴾ اینکه می‌گویند در طلاق، دو نفر شاهد عادل لازم است، چگونه عدالت آن دو ثابت می‌شود؟ آیا طلاق دهنده و دو شاهد باید یکدیگر را بشناسند یا خیر؟ آیا باید دو نفر عادل، روحانی باشند؟

ج - ثبوت عدالت به این است که با حسن ظاهر و یا معاشرت کردن با او، اطمینان به عدالت پیدا شود؛ و طلاق دهنده و دو شاهد، لازم نیست همدیگر را بشناسند، همین قدر که طلاق دهنده بداند در حضور عدلین طلاق می‌دهد، کافی است، هر چند دو عادل مشخص نباشند و در بین چند نفر باشند؛ و اینکه بعضی از مجریان، صیغه طلاق را در مجامع مذهبی و صفوف نماز جماعت اجرا می‌نمایند، به خاطر این است که علم دارند، حداقل دو نفر عادل در بین جمعیت هست و روحانی و یا غیر روحانی اگر عادل باشد، می‌تواند شاهد طلاق باشند.

﴿س ۱۲۱۱﴾ ۱. در طلاق آیا استماع صیغه لازم است یا سماع آن نیز کافی است؟
 ۲. در صورت لزوم استماع، آیا لازم است شهود به قصد استماع صیغه طلاق در مجلس حاضر شده باشند یا قصد حضور برای استماع لازم نیست؟
 ۳. در هر یک از صور پیشین، آیا باید بالمشافهه و بدون واسطه و با حضور در مجلس اجرای صیغه باشد یا به صورت با واسطه (مثل شنیدن از طریق ضبط صوت، بلندگو، تلفن و...) کافی است؟

ج ۱ - استماع، لازم است.

ج ۲ - قصد لازم ندارد.

ج ۳ - شنیدن شهود از طریق پخش زنده با فرض اینکه اجراکننده صیغه طلاق بداند که عدلین می شنوند، کفایت می کند، قضائاً لأطلاق الآیه و السنّة. آری، شنیدن صیغه طلاق از مثل نوار و ضبط صوت، کفایت نمی کند برای اینکه استماع حین اجرای صیغه طلاق و حین قصد انشای طلاق، معتبر است که در واسطه و ضبط صوت، وجود ندارد؛ بعلاوه که عنوان طلاق و عناوین بقیه ایقاعات و عقود بر امثال این گونه اجراها صدق نمی کند. هذاکله مضافاً الی انصراف الأدلّة. ۷۸/۵/۲۹

﴿س ۱۲۱۲﴾ پس از انقضای عدّه طلاق زنی و ازدواج بعدی او معلوم می گردد یکی از عدلین (شهود) فاسق بوده است. حکم ازدواج دوم او چیست؟

ج - اگر شک در عدالت آنها باشد، چون بعد از تحقق طلاق است و شک در امری است که گذشته و فرض هم بر این باشد که در موقع طلاق، عدالت آنها محرز و به حجّت شرعیّه ثابت بوده، به آن شک اعتنا نمی شود؛ و چنانچه یقین به عدم عدالت پیدا شود، هر چند در آلسنه، معروف است که عدالت، شرط واقعی است و ازدواج دوم، باطل و در حکم ازدواج با زن شوهردار است که با دخول، موجب حرمت ابدی می گردد؛ ولی شهید ثانی رحمته الله در مسالک، عدالت را شرط علمی می داند و همین قدر که عدالت عدلین در هنگام طلاق، با حجّت شرعی ثابت شده باشد، طلاق را صحیح می داند و این مبنا به نظر این جانب خالی از وجه، بلکه خالی از قوّت نیست. بنابراین، نکاح دوم، صحیح و بلا مانع است. ۷۶/۹/۴

﴿س ۱۲۱۳﴾ برای اجرای صیغه طلاق در کشورهای غیر اسلامی نمی توان دو شاهد عادل پیدا کرد، وظیفه چیست؟

ج - مراد از دو شاهد عادل، ظاهراً دو شاهد معتدل، یعنی دارای اعتدال و مورد وثوق است؛ و اسلام و ایمان و یا عدالت که در امام جماعت معتبر است، در این دو شاهد ظاهراً معتبر نباشد، پس طلاق نزد دو نفر مورد

و ثوق محقق می‌شود، گرچه احتیاط این است که نزد دو نفر مسلمان مورد
و ثوق واقع شود. ۸۳/۷/۵

﴿س ۱۲۱۴﴾ مردی هنگام خروج از خانه به همسرش می‌گوید: من می‌روم تا طلاق
بگیری و بروی. زن بعد از شش ماه از رفتن شوهرش و طبق وکالتی که از او داشته است،
توانسته طلاق بگیرد. این زن بعد از تمام شدن عدّه طلاق شرعی، به عقد موقت شخصی
در آمده است. آیا این عقد، صحیح است؟

ج - زنی که از شوهرش وکالت شرعی برای طلاق گرفتن داشته و بر
اساس آن مطلقه گشته است، ازدواج او پس از انقضای عدّه با مرد دیگر،
صحیح و نافذ است و اصولاً ازدواج بعد از انقضای عدّه شرعی، نافذ و
جایز است. ۷۸/۶/۱۵

﴿س ۱۲۱۵﴾ اگر کسی پس از نزدیکی، بلافاصله زن خود را طلاق داده باشد، حکم
شرعی آن چیست؟

ج - طلاق باید در طهر غیر مواقعه؛ یعنی در زمان پاک شدن از حیض که
هنوز دخول و آمیزش انجام نگرفته، باشد، پس طلاق بعد از آمیزش، قبل
از حیض و طهارت دیگر، باطل است و صحیح نیست. ۷۱/۱/۹

﴿س ۱۲۱۶﴾ شخصی زن خود را که حامله بوده، در حال عادت زنانگی طلاق داده
است. آیا این طلاق صحیح است؟

ج - در صورتی که زن در زمان حاملگی خون حیض ببیند، طلاق او در این
حالت صحیح است و مانعی ندارد. ۷۸/۱۲/۳

﴿س ۱۲۱۷﴾ شخصی زن خود را در حال عادت زنانگی و در حال نفاس طلاق داده
است. آیا این طلاق، صحیح است یا باطل؟ چرا؟

ج - طلاق زن در حال حیض یا نفاس، باطل است و نص و فتوا بر آن قائم
است. ۷۸/۱۲/۳

﴿س ۱۲۱۸﴾ شخصی در مسافرت بوده و در حال غیبت، زنش را در حال عادت
زنانگی و در حال نفاس طلاق داده است. آیا این طلاق، صحیح است یا باطل؟

ج - اگر مردی که غایب است، بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه - اگرچه اطلاع او از روی عادت حیض زن یا نشانه‌های دیگری باشد که در شرع معین شده است - باید تا مدتی که معمولاً زن‌ها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند، صبر کند؛ و اگر نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد، طلاقش صحیح است. ۷۸/۱۲/۳

﴿س ۱۲۱۹﴾ زن و مردی که در دوران نامزدی با یکدیگر سازگار نباشند و در محضر نیز ثبت نکرده‌اند. چنانچه مرد بخواهد وی را طلاق دهد، آیا نیازی به حضور زن نیز هست یا مرد می‌تواند بدون حضور زن، او را طلاق دهد؟

ج - چون قبل از طلاق، حکمیت باید انجام بگیرد، لذا اطلاع دادن، لازم است؛ و باید در هنگام طلاق، نصف مهر را هم بپردازد. ۶۹/۷/۲۵

﴿س ۱۲۲۰﴾ در محاضر طلاق اهل سنت، مراجعه کنندگان از شیعه را نیز مطلقه می‌نمایند، و روشن نیست که طلاق بر سبیل عقیده شیعه واقع شده، یا بر طریق اهل سنت، تکلیف چیست؟

ج - اگر مرد شیعه زنش را که شیعه است، حسب مذهب اهل سنت طلاق دهد، مطلقه نشده و به زوجیت او باقی است؛ اما اگر زوج، اهل سنت باشد، زوجه‌اش هر چند شیعه باشد و بر مذهب اهل سنت طلاق داده شود، مطلقه و طلاقش نسبت به او محکوم به صحت است. ۷۴/۸/۲۶

﴿س ۱۲۲۱﴾ در بعضی از کشورها مردان، زنان خود را بدون طلاق دادن، رها کرده‌اند و حاکم شرع هم در دسترس نیست که حکم طلاق را صادر کند و این عده از زنان، در عسر و حرج گرفتار هستند. وظیفه یک روحانی در این گونه موارد چیست؟

ج - اگر مردان، حسب عقیده و مرام خودشان این گونه رها نمودن‌ها را طلاق بدانند، زن حسب قاعده الزام، مطلقه است و ازدواجش بعد از انقضای عده، جایز است؛ اما اگر چنین نباشد، روحانیون مجاز در امور حسبه، بعد از نصیحت و ارشاد شوهر و الزام او به طلاق، اگر ممکن باشد،

و با فرض عدم طلاق او ولایتاً بر ممتنع به خاطر عسر و حرج، می‌توانند زن را طلاق ولایی دهند و بعد از عده، زن حق ازدواج دارد، کما اینکه اگر از اول ارشاد و الزام، غیر مقدور باشد نیز می‌توانند همان طلاق ولایی را انجام دهند.

۷۷/۱/۱۷

﴿س ۱۲۲۲﴾ عقد ازدواج دائمی بین زن و مرد مسلمانی طبق ضوابط و مقررات قانون مدنی ایران واقع و ثبت شده است. زوجین به امریکا رفته و در آنجا مقیم شده‌اند. در آن کشور، بین زوجین اختلاف پدید آمده و مرد برای جلوگیری از سوء استفاده همسرش از امتیاز ازدواج با او و اخذ کارت سبز اقامت در امریکا، اقدام به طلاق دادن او طبق مقررات امریکا نموده است، بدون آنکه بر اساس مقررات شرع اسلام و قانون مدنی ایران عمل شود. آیا از نظر شرع، زن مجاز است که ازدواج مجدد بنماید یا اینکه تا فسخ نکاح شرعی، زوجه شرعاً در زوجیت زوج باقی است و نمی‌تواند ازدواج مجدد نماید؟ و اگر ازدواج مجدد کند، آیا این ازدواج باطل و نامشروع است؟

ج - به نظر این جانب، ازدواج زنی که شوهرش او را مطلقه می‌داند و ملتزم به طلاق او شده، بعد از آنکه عده‌اش سپری شده باشد، مانعی ندارد، هر چند طلاق که مرد انجام داده، به نظر زن، واجد شرایط طلاق صحیح نباشد و حسب مذهب و ملت خودش آن طلاق را باطل بداند؛ یعنی همان طور که در روایات و فتاوا آمده که مطلقه به طلاق از طرف زوج غیر شیعه که طلاقش واجد شرایط صحّت شیعه نباشد، محکوم به نداشتن شوهر و مطلقه شدن و جواز ازدواج بعد از عده است، به نظر این جانب، مورد روایات، خصوصیتی ندارد و قاعده الزام نسبت به هر کسی که به کاری که مربوط به اوست و در اختیارش بوده، جریان دارد و اختصاص در مذهب تنها ندارد؛ و مناط و معیار آن است که شخص، ملتزم شود به امری که خود اختیاردارش است و به ضرر او باشد، و این عمومیت، نه تنها حسب فحوای آن روایات ثابت است؛ بلکه با الغای خصوصیت از

اطلاق و بعض موارد دیگر که در روایات آمده نیز ثابت است؛ و از همه گذشته، در باب زن و طلاق در روایت، در جواب سؤال کسی که از زنی پرسیده که شوهرش او را به روش غیر صحیح و بر خلاف سنّت طلاق داده، امام صادق علیه السلام فرموده است که آن زن می تواند تزویج کند و نمی توان او را موظف کرد که بدون شوهر بماند و به هر حال، آنچه از فتوا مرقوم شد، برای زنی که مقلد این جانب باشد و بخواهد شوهر کند و شوهری هم که می خواهد با او ازدواج نماید، مقلد این جانب باشد، مفید است؛ و گرنه حسب فتاوی دیگران، ظاهراً طلاق را صحیح نمی دانند و زن را زن شوهر دار می دانند، و ناگفته نماند که به نظر این جانب، احتیاط در مسئله هم به آن است که این گونه زن ها که نمی توانند طلاق صحیح از شوهر خود بگیرند و مایل به ازدواج هستند و نداشتن شوهر در زندگی برایشان مشکل باشد، می توانند با مراجعه به مجتهد جامع الشرائط، طلاق ولایی داده شوند و بعد از عده طلاق، ازدواج نمایند.

۷۸/۱۰/۴

﴿س ۱۲۲۳﴾ شوهر زنی تقریباً یازده سال است او را ترک کرده؛ ولی طلاق شرعی نداده - البته طلاق دولتی توسط دولت غیر مسلمان هندوستان داده شده - و بعد از این مدت، زن با مرد دیگری ازدواج می کند. مدتی که می گذرد، به شوهر دوم می گوید که طلاق شرعی نگرفته است، در حالی که از شوهر دوم یک پسر دارد. آیا این زن باید از شوهر اول طلاق بگیرد و دوباره با این مرد عقد بخواند یا خیر؟ و پسر به چه کسی تعلق دارد؟

ج - به نظر می رسد که چون مرد، او را طلاق داده و خود را طلاق دهنده و زوجه را مطلقه می داند - هر چند این اعتقاد به خاطر عمل و التزام به قوانین غیر مذهب شیعه باشد و طلاق را با مقررات آنها انجام داده - ازدواج زوجه با شوهر دوم مانعی ندارد و او به تدین خود عمل کرده (ولو در مسئله طلاق باشد) و نباید زوجه بدون زوج بماند که: «لَا تُتْرَكُ الْمَرْأَةُ بِغَيْرِ زَوْجٍ

ولایت جعل معلقه^۱. بنابراین، تمام آثار ازدواج صحیح بر ازدواج دوم مترتب است و پسر، از آن شوهر دوم و حلال زاده است. ۷/۱۰/۷۳

باب سوم: طلاق رجعی و رجوع در آن

﴿س ۱۲۲۴﴾ هرگاه پس از اتمام عده در طلاق رجعی، زوج مدعی شود که در عده رجوع کرده، ولی زن اظهار کند که رجوع بعد از عده صورت گرفته است، تکلیف چیست؟

ج - حکم هر کدام فیما بین خود و خدا، تابع اعتقاد و علم آنهاست، لیکن حسب موازین قضا و ظاهر شرع، اگر چنانچه رجوع و انقضای عده برای هر دو معلوم است و زوجین در تقدّم و تأخر آنها اختلاف دارند، زوج مدعی است که رجوع قبل از انقضای عده بوده و زن مدعی است که بعد از انقضای عده بوده و زمان انقضا معلوم است و زمان رجوع، نامعلوم، اینجا قول زن با قسّمش مقدّم است؛ و اگر زمان رجوع، معلوم است و زمان انقضا معلوم نیست، قول مرد با قسّمش مقدّم است. ۵/۷/۸۳

﴿س ۱۲۲۵﴾ آیا مجامعت زوج در عده طلاق رجعی، رجوع به حساب می آید یا خیر؟
ج - اگر آمیزش بعد از طلاق رجعی در عده باشد، رجوع است، گرچه قصد رجوع نداشته باشد و احکام زوجیت بر آن مترتب است. آری، اگر آمیزش بعد از انقضای عده رجعی بوده، طلاق به قوّت خود باقی است. ۲۰/۴/۸۴

﴿س ۱۲۲۶﴾ مردی که به طور قانونی زنش را طلاق داده و بعد از طلاق رجوع کرده، آیا بعد از رجوع، آن زن می تواند با استناد به اینکه در محضر رسمی طلاق گرفته است، با مرد دیگری ازدواج کند؟ اگر با مرد دیگری ازدواج کرده باشد، حکمش چیست؟

۱. زن نباید بدون همسر رها شود و نباید در امر شوهرش، معلق و بلا تکلیف باشد.

ج - زن به همسری مرد نخست باقی است، هر چند طلاق در محاضر رسمی ثبت شده باشد؛ و شوهر کردن چنین زنی، مثل ازدواج زن شوهردار است که ازدواجش باطل و به همسری مرد اول، باقی است و فرقی بین این زن و زنان شوهردار دیگر نیست. ۷۵/۳/۱۱

﴿س ۱۲۲۷﴾ رفتار زن مطلقه به طلاق رجعی، در برابر همسری که وی را طلاق داده، چگونه باید باشد؟ آیا زن و مرد می توانند با هم مصاحبت داشته، برابر هم بدون حجاب باشند یا با هم بخوابند؟ و اصولاً چه چیزی موجب باطل شدن طلاق می گردد؟

ج - رفتار او باید به نحوی باشد که توجه او را به خود جلب نماید، و برای رجوع در طلاقش با هم بودن و نگاه کردن مرد به زن که بدون ریه باشد و همین طور با هم خوابیدن و امثال آنها که مستلزم تماس بدنی نباشد، برای جلب توجه شوهر و امید رجوع او در طلاق نه تنها جایز است، بلکه مطلوب می باشد؛ و رجوع به دو طریق محقق می شود: یکی آنکه مرد حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده؛ و دیگر اینکه به قصد رجوع کاری کند که از آن بفهمند که رجوع کرده است، بلکه اگر قصد عدم رجوع هم داشته باشد و با او نزدیکی کند، رجوع محقق می شود. ۸۳/۷/۶

باب چهارم: طلاق خلع

﴿س ۱۲۲۸﴾ طلاق خلع چیست؟

ج - طلاق خلع آن است که تمام شرایط طلاق در آن جمع باشد، به اضافه فدیة از ناحیه زوجه که به زوج می بخشد تا اینکه او را طلاق بدهد؛ و در آنچه را که زن می دهد، بین عین یا دین یا منفعت که کم و زیاد باشد، فرقی نیست؛ البته مقدار آن نباید بیشتر از مهریه باشد. ۸۷/۱۰/۵

﴿س ۱۲۲۹﴾ زنی که از شوهر خود کراهت دارد و حاضر است همه مهریه اش را که از او

گرفته به او برگرداند و یا اگر مهر، دینی است که بر ذمه شوهر دارد، ابراء نماید تا شوهر او را طلاق خلع بدهد، آیا بر زوج واجب است که او را طلاق خلع بدهد یا خیر؟

ج - آری، واجب است، چون قول به جواز و عدم وجوب آن بر زوج، با فرض آنکه همه مهر به زوج برگردانده می شود و زوجه از همه آن می گذرد و با توجه به آنکه اختیار طلاق به دست زوج است و هر وقت که بخواهد می تواند و مجاز است که زوجه را مطلقه نماید، مستلزم ظلم و تبعیض و عدم عدالت عقلاً و عقلاً و عرفاً می باشد، پس قول به جواز، نادرست است و باید قائل به وجوب شد، تا این گونه امور که همه آنها عقلاً و نقلاً و کتاباً و سنتاً منفی و مردود است، لازم نیاید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ و چگونه می توان گفت دینی که همه احکامش بر عدل و نفی ظلم است، در یک قرارداد به نام نکاح دایم که عقدی لازم است، به زوج حق داده و می تواند که هر وقت بخواهد عقد را به هم بزند، اما بر زوج واجب نکرده باشد که با کراهت زوجه اش و اینکه حاضر است همه مهر را هم که از زوج در مقابل بضعش گرفته به او برگرداند و نتیجتاً راضی شده، نه شوهر داشته باشد و نه مهر، طلاق خلع بدهد؛ و اگر اسلام بگوید که شوهر در این مورد می تواند طلاق خلع ندهد و اختیار انتخاب بعلاوه از اصل طلاق به دست او باشد، آیا چنین حکمی تبعیض و ظلم و خلاف عدل نبوده، و آیا توجه به این لوازم باطله - که بطلانش ضروری و خلاف کتاب و سنت و عقل است - می توان قائل به عدم وجوب شد، یا آنکه به طور مسلم و قطعی باید قائل به وجوب شد؛ و ناگفته نماند که شیخ الطائفه و قاضی ابن براج و جماعتی، قائل به وجوب خلع بر زوج در موردی که خوف و احتمال وقوع زن در معصیت - ولو معصیت عدم تمکین و یا عدم اطاعت در موارد وجوب آن و یا غیر آنها از معاصی - وجود داشته باشد، می باشند و با تحقق این خوف و احتمال در مفروض سؤال که غالباً نیز هست، وجوب خلع از این جهت هم ثابت می شود؛ و ناگفته نماند که بنا بر

و جوب با امتناع زوج، دادگاه از باب ولایت بر ممتنع از طرف زوج، زوجه را مطلقه به طلاق خلع می‌نماید، کما اینکه در مفروض سؤال، مسئله حکمین و بقیه امور مربوط به طلاق خلع باید مراعات شود و در این جهت با بقیه فرقی ندارد.

۸۳/۹/۲۵

﴿س ۱۲۳۰﴾ شخصی با زنی ازدواج کرده است. وی شرط تمکین را گرفتن یک هکتار زمین از شوهر قرار داده است. شوهر مقدار یاد شده زمین را به زن داده، اما به علت بروز اختلاف بین آن دو و قبل از دخول، زن ادعا می‌کند که شوهرش را دوست ندارد و تقاضای طلاق نموده است. شخص ثالثی از طرف شوهر، اجازه اجرای صیغه طلاق گرفت و شوهر، اجازه داد به شرطی که زن زمین او را پس بدهد، صیغه طلاق را جاری کند. وقتی که صیغه طلاق جاری شد، مشارالیهها از دادن زمین که در طلاق خلع، شرط شده بود، امتناع می‌کند. مستدعی است بفرمایید با اینکه شرط شوهر اجرا نشده است و صیغه طلاق جاری شده است، آیا طلاق درست است یا خیر؟

ج - اگر اجراکننده صیغه طلاق، وکیل شده که طلاق خلع بدهد - که ظاهر شرط ذکر شده در سؤال نیز همین است - و زن هم حاضر به بذل شده و وکیل هم اجرای صیغه خلع نموده، طلاق صحیح است و زن هم حق رجوع در بذل را ندارد؛ چون علی‌المفروض غیر مدخوله است و غیر مدخوله هم عده ندارد تا زن، حق رجوع در بذل را در عده داشته باشد، و اما اگر وکیل، صیغه طلاق غیر خلعی خوانده، چون طلاق، علی‌المفروض (که وکالت به خلع بوده) فضولی است، باطل است و زن به زوجیت، باقی است.

۷۷/۵/۲۲

﴿س ۱۲۳۱﴾ در صورتی که زوج به همسرش اعلام نماید اگر فلان مبلغ یا مال را پردازی، راضی به طلاق خلع هستم و در غیر این صورت خیر، و زوجه از پرداخت آن معسر و عاجز باشد یا در صورت پرداخت، مقروض و مدیون اشخاص دیگر شود، تکلیف چیست؟ آیا می‌توان زوج را مجبور کرد که به مبلغ متعارف مورد قبول دادگاه راضی شود یا نه؟

ج - اگر زندگی کردن زوجه با زوج حرجی نباشد و خواستار طلاق باشد و زوج بدون بذل، طلاق ندهد، باید به اندازه مهریه به زوج بذل نماید و در این فرض، فرقی بین اعسار و عدم اعسار زوجه به بذل نیست. آری، اگر زندگی برای زوجه با زوج حرجی باشد و حرج هم از ناحیه زوج باشد، حاکم زوج را وادار به طلاق می‌نماید و اگر امتناع کرد، ولایه بر ممتنع، زوجه را طلاق می‌دهد. ۸۳/۷/۶

﴿س ۱۲۳۲﴾ برخی معتقدند که صرف ادعای کراهت، برای الزام زوج به طلاق، کافی نیست، هر چند که بر قاضی علم حاصل شود که زن، واقعاً از شوهر متنفر است؛ بلکه کراهت، منوط به این است که زن، یکی از حالتی را که منجر به عُسر و حَرَج می‌گردد، اثبات نماید و مثلاً ثابت نماید که شوهر، نفقه وی را پرداخت نمی‌کند یا سوء معاشرت دارد یا غایب است. با توجه به اینکه عواملی که موجب عُسر و حَرَج اند، مستقلاً برای زن، ایجاد حق طلاق می‌نماید، پس وضع طلاق خُلَع و اینکه کراهت، شرط صحت آن باشد، به چه معنایی است و کدام دردی از زن را درمان می‌نماید؟ و آیا خود کراهت، به شرطی که اوضاع و احوال و قراین و امارات موجود (فی المثل اینکه زن، سال‌هاست به علت کراهت، عملاً از شوهر خود جداست) بر قاضی، علم حاصل شود که زن کراهت دارد، آیا نفس این عارضه و کراهت، خود مستقلاً از موارد عُسر و حَرَج است یا نه؟

ج - آنچه در ماهیت طلاق خُلَع، فی حدّ نفسه، معتبر است، همان کراهت زن است؛ یعنی اگر شوهر بخواهد زنش را طلاق دهد، در حالتی که زن هم کراهت دارد و حاضر به بذل است، این گونه طلاق، خُلَع محسوب می‌شود؛ اما در مواردی که طلاق شوهر به اختیار خودش نیست، بلکه ملزم به طلاق می‌شود، در این گونه موارد، عُسر و حَرَج زن، مسوّغ الزام است و کراهت زن، مسوّغ خُلَع شدن طلاق است. پس هر یک از کراهت و حَرَج، در حکم خاصّی دخیل‌اند و واضح است که هر کجا حَرَج بود، کراهت زن هم هست و نسبت بین حرج و کراهت، مصداقاً اعم و اخصّ مطلق است. ۷۷/۴/۲۴

﴿س ۱۲۳۳﴾ طلاق‌های خلع و مبارات از احکام اولیه هستند یا ثانویه؟

ج - طلاق خلع و مبارات مانند بقیه طلاق‌ها از احکام اولیه می‌باشند، لیکن در موضوعشان کراهت اخذ شده و مانند بقیه احکام اولیه در بعضی از مواقع هم مورد حکم ثانوی و عسر و حرج و اضطرار قرار می‌گیرد.

۷۷/۴/۲۴

﴿س ۱۲۳۴﴾ با توجه به اینکه مبنای فقهی طلاق خُلع آیه شریفه ﴿فان خفتم الا یقیماحدود

الله فلا جناح علیهما...﴾^۱ است، در صورتی که زن ادعای کراهت نماید، اعم از اینکه کراهت ذاتی مثل تندخویی، یا عارضی مثل عدم ایفای تکالیف زناشویی باشد، و به همین علت مدت‌ها از تمکین از شوهر خودداری و یا منزل مشترک را ترک نماید، و بیم آن رود که در صورت ادامه روند و روال موجود و باقی ماندن بر عزیت، منجر به خروج از طاعت حق تعالی و سرپیچی از فرمان خداوند و ارتکاب معاصی در گفتار و کردار، اعم از صغیره یا کبیره شود و زن نیز به هیچ وجهی حاضر به تمکین نباشد و نصایح دادگاه مؤثر نباشد، در حالی که وی نتواند با ادله شرعی مثل تندخویی یا عدم ایفای زناشویی از طرف شوهر را اثبات نماید، یا اعلام نماید که به علت تعدد زوجات از شوهرش کراهت دارد. آیا قاضی می‌تواند شوهر را ملزم به قبول مابَدَل و انشای طلاق خُلعی نماید یا خیر؟

ج - بعد از اطمینان محکمه به کراهت زوجه و بذل تمام مهر، مرد موظف است او را طلاق دهد، و اگر طلاق نداد، محکمه او را به طلاق الزام می‌کند و اگر الزام مؤثر نشد، خود از باب ولایت بر ممتنع او را طلاق می‌دهد.

۸۴/۴/۱۴

﴿س ۱۲۳۵﴾ زنی خود را به طلاق خُلع با بذل مهریه مافی القباله، مطلقه نموده است و

در ایام عدّه به «مابَدَل» رجوع نموده است؛ لیکن خبر رجوع به شوهر نرسیده است و شوهر، پس از انقضای مدّت ایام عدّه (حدود دو ماه) از رجوع زن به مابَدَل مطلع شده است. سؤال آن است با توجه به آنکه خبر رجوع زن به مابَدَل پس از انقضای مدّت ایام

۱. بقره، آیه ۲۲۹.

عده به شوهر رسیده است و با امکان نظر به آنکه از نظر حقوقی در واقع، طلاق خلع، عقد معاوضه‌ای است و طلاق، در مقابل عوض قرار گرفته و باید امکان رجوع شوهر به طلاق باشد که در ما نحن فیه نبوده است، آیا رجوع به مابذل به لحاظ نرسیدن خبر رجوع در ایام عده به شوهر، منتفی و بلااثر است یا خیر؟ و آیا طلاق خلع، به لحاظ بلااثر بودن رجوع، به قوت خود باقی است؟

ج - رجوع زن بدون علم و اطلاع شوهر تا بتواند از مقابل آن، یعنی رجوع استفاده نماید، بی اثر است. بنابراین، رجوع زن در عده و عدم علم و اطلاع در آن تا زمانی که عده منقضی شود، موجب طلبکاری زوجه از مهر نمی‌شود و مهرش به وسیله همان بذل و خلع، ساقط شده و مرد، ذمه‌اش از آن بری شده است.

﴿س ۱۲۳۶﴾ با توجه به اینکه فلسفه و مبنای مهر، ناشی از الزام قانونی است و در طلاق خلع و مبارات، مهریه حذف می‌گردد، بدین ترتیب که در طلاق خلع، زن به واسطه اکراهی که دارد، باید چیزی معادل یا کم‌تر یا بیشتر از مهر، و در مبارات هم به واسطه اکراه طرفین، چیزی معادل یا کم‌تر از مهر تحت عنوان «فدیه» به مرد بپردازد، این تضاد چگونه قابل حل است؟

ج - در اسلام، به ازدواج و تشکیل بنای مستحکم خانواده، اهمیت زیادی داده شده است تا جایی که جدایی زن و مرد از ابغض حلال‌ها (أبغض الحلال إلى الله الطلاق) دانسته شده و اسلام، برای زنی که خودش را در اختیار شوهر قرار می‌دهد، مهر و نفقه تعیین کرده که مرد، باید پرداخت نماید و شاید علاوه بر ارزش دادن به زن در باب مهر، کمک به همان استحکام خانوادگی باشد که مرد نخواهد هر روز از روی هوا و هوس همسرش را رها کند و دیگری را بگیرد و در مقابل، طلاق را هم در اختیار مرد که مهر و نفقه می‌دهد، قرار داده که زن نتواند هرگاه خواست، طلاق گرفته با مرد دیگری ازدواج کند و از او مطالبه مهر نماید. با توجه به این مطالب، اگر در موردی زن به دلیلی که به خودش مربوط است، خواست از

شوهرش جدا شود و او را تمکین نکرد یا او را تهدید به آبروریزی و امثال آن کرد، اسلام، زن را تحت فشار بذل «فدیه» قرار داده تا هم جلوی سودجویی او را بگیرد و هم جلوی ضرر مرد را بگیرد که باید بعد از آن همه خرج کردن برای زن و دادن مهر، دوباره همان خرج‌های سابق را برای زن دوم بنماید. اسلام، زن را در صورتی که مشکل از ناحیه خودش باشد و از مرد بخواهد که او را طلاق دهد، ملزم به بذل فدیة کرده تا بدین وسیله، جلو از هم پاشیدن کانون گرم خانواده را بگیرد و هم نگذارد که حقی از مرد، تضییع شود.

بنابراین، هیچ‌گونه تضادی بین الزام قانونی مهر و بخشش یا بذل فدیة در مورد سؤال، دیده نمی‌شود؛ و ناگفته نماند که به نظر اخیر این جانب، در طلاق خلع نیز مرد بیشتر از مقدار مهر را نمی‌تواند طلب کند و بر زن نیز بذل و بخشش بیشتر از مقدار مهر، واجب نیست. ۸۷/۱۰/۵

﴿س ۱۲۳۷﴾ مردی، زنی را طلاق مُبارات داده است. بعد از چند روز، زن رجوع کرده و مرد نیز قبول کرده است. بعد از این، زن و شوهر، چند روز در یک خانه مانده‌اند. آیا زن می‌تواند دوباره اعتراض نماید؟

ج - بعد از رجوع زن و قبول کردن شوهر و رجوع شوهر و با هم بودن، جدا شدن، احتیاج به طلاق جدید دارد. ۷۸/۱۰/۱۱

﴿س ۱۲۳۸﴾ زنی با طلاق خُلع از همسرش جدا شده است. بعد از جدایی، شوهرش با او نزدیکی می‌کند و حاصل نزدیکی، تولد فرزند دختر است. حال آن مرد، منکر زوجیت با زن است. مشارالیه‌ها نیز پس از به دنیا آمدن فرزندش، بدون علم و آگاهی نسبت به حکم و موضوع، با مرد دیگری ازدواج کرده است. با توجه به مطالب یاد شده، بفرمایید:

۱. آیا رجوع، محقق شده یا خیر؟

۲. فرزند دختر ملحق به کیست؟

۳. رابطه زن با همسر قبلی‌اش که منکر زوجیت است چگونه است؟

۴. رابطه زن با همسر دومش چگونه است؟

ج ۱ - به نظر می‌رسد که اگر جماع حاصل شده به قصد طرفین به عنوان رجوع انجام گرفته، رجوع حاصل شده است و اگر در این رجوع، زن هم در بذل رجوع کرده، هیچ اشکالی در مسئله نیست؛ و اما در فرض اینکه در بذل رجوع نکرده، اگر چه رجوع در بذل، شرط جواز رجوع مرد می‌باشد و رجوع مرد بدون رجوع زن در بذل در طلاق خلع صحیح نیست، لیکن به نظر می‌رسد شرط رجوع زن در بذل، ارفاقاً به حال زن است و رعایهٔ لحال او می‌باشد نه رغماً لآنفها و بر نحوهٔ عزیمت، بنابراین اگر چه زن رجوع نکرده، اما رجوع مرد با رضایت زن، صحیح است و زن هم زن اوست و گفته نشود که این زوجیت برمی‌گردد به زوجیت بدون مهر و زوجیت به شرط عدم مهر حسب مذهب امامیه، باطل است، چون جواب داده می‌شود که بطلان نکاح به شرط عدم مهر، مخصوص اول نکاح و آغاز عقد نکاح است نه در بقای آن به صورت رجوع و دلیلی بر شرطیت مطلق مهر نداریم و مقتضای اطلاق عمومات هم صحّت چنین نکاحی است و مورد هم جایی است که زن مهریه خود را به شوهر می‌بخشد که در نتیجه در مدت باقی مانده، ازدواجشان بدون مهر است؛ و اما اگر جماع به قصد رجوع نبوده و یا زن راضی به رجوع نبوده، رجوع حاصل نشده و زن و مرد نسبت به هم بیگانه‌اند.

ج ۲ - فرزند متولد شده با فرض صحّت زوجیت، متعلق به زن و شوهر است، و با فرض عدم زوجیت و جهل به مسئله، وطی به شبهه بوده و باز هم متعلق به این زن و شوهر می‌باشد.

ج ۳ و ۴ - با توجه به جواب «یک» اگر رجوع محقق شده است، زن همسر شوهر اول می‌باشد و رابطه‌اش با شوهر دوم صحیح نیست، و اگر رجوع محقق نشده است، زن همسر شوهر دوم می‌باشد؛ ناگفته نماند که انکار

زوج اگر انکار رجوع و انکار قصد رجوع است، اگر زن یقین به دروغگویی او نداشته باشد، محکوم به درست بودن است و رجوع حاصل نشده و زن هم زن او نگشته و در نتیجه ازدواج بعدی هم صحیح است. ۸۰/۶/۵

﴿س ۱۲۳۹﴾ همان طور که مستحضر هستید در طلاق خلع، زن مهریه و یا گاهی بیش از آن را می‌بخشد تا طلاق خود را از شوهر به دست آورد. آیا بذل مهریه یا بیش از آن، در چارچوب عقد هبه ضمن طلاق خلع صورت می‌گیرد؟ و اصولاً تملیک زن برای مرد در طلاق خلع، از لحاظ فقهی تحت چه عنوانی از عناوین عقود است؟ در صورتی که زن در طلاق خلع و در زمان عده به مبذول خود رجوع نماید، آیا به محض رجوع وی، مهریه یا مال دیگری که به وسیله او بخشیده شده، قهراً به ملکیت زن بر می‌گردد، یا برگشت مال مبذول به ملکیت وی، مستلزم رجوع شوهر در طلاق است و تا زمانی که شوهر رجوع نکرده، مال مبذول در ملکیت شوهر باقی است و تنها اثر رجوع زن به بذل خود، این است که طلاق خلع که بائن است آن را به طلاق رجعی تبدیل می‌کند؟

ج - بذل در طلاق خلع، خود به گونه‌ای عقد می‌باشد و به طور کلی باید توجه داشت که اصل در عقود و قراردادها صحت است و عموم امثال آیه شریفه «اوفوا بالعقود» و حدیث «المؤمنون عند شروطهم» شامل همه آنها می‌شود؛ پس عدم صحت هر عقدی منوط به دلیل است، نه صحت آن عقد. پس عدم صدق عناوین معروفه، مضر نمی‌باشد و نیازی به صدق آنها نیست و می‌بینید که حکم به صحت عقد بیمه، مع الشرايط المعتمره می‌شود، با اینکه مشمول هیچ یک از عناوین عقود نمی‌باشد. و در بذل مهر عیناً یا ذمه به محض رجوع، زن مالک و طلبکار آن می‌شود و ملکیت و «كَانَ لَمْ يَكُنْ» شدن بذل، منوط به رجوع شوهر نمی‌باشد و صرف حق رجوع برای شوهر، سبب مالکیت و طلبکار شدن زن است. ۷۶/۲/۳۱

﴿س ۱۲۴۰﴾ بعد از خوانده شدن صیغه طلاق خلع، بین من و زنم آشتی محقق شد. چند روز بعد از آن همسرم گفت که طلاق خلع رجوع ندارد و بایستی من می‌گفتم: «مهرم را

می خواهم» و تو هم می گفتی: «زنم را می خواهم» گفتم که تو عملاً چنین کاری کرده ای، ولی او گفت که باید این گونه بگوییم. سپس گفت: «من مهرم را می خواهم» و من هم گفتم به شرطی زنم را می خواهم که با من همه جا بیاید، ولی او قبول نکرد. حدود یک ماه این گونه با هم زندگی کردیم و بعد از آن از یکدیگر جدا شدیم. آیا ایشان همچنان، همسر شرعی بنده هست یا خیر؟

ج - در رجوع زن به مهر و رجوع مرد، لفظ لازم نیست، بلکه هرگاه رجوع با فعل و عمل هم محقق شود، کفایت می کند؛ لیکن احراز رجوع و اطمینان به تحقق آن، به هر حال لازم است و با شک در رجوع، طلاق محکوم به بقاست.

۷۰/۳/۱۸

باب پنجم: طلاق قضایی

یکم. ماهیت، تشریفات و شرایط طلاق قضایی

﴿س ۱۲۴۱﴾ آیا طلاق قضایی رجعی است یا بائن؟

ج - مقتضای قواعد، بائن بودن طلاق است، چون ادله رجوع، شامل طلاقی که اکراهاً علی الزوج من قبل المحکمه قرار گرفته، نمی باشد و جواز رجوع محتاج به دلیل است، چون خلاف استصحاب عدم زوجیت و استصحاب بقای احکام طلاق است.

۸۱/۲/۲۷

﴿س ۱۲۴۲﴾ در مورد درخواست زوجه مبنی بر طلاق به لحاظ عدم تأدیه نفقه به مدت شش ماه و عدم امکان الزام زوج به دادن نفقه و یا مواردی که دوام زوجیت به تشخیص دادگاه، موجب عسر و حرج باشد و زوج نیز با طلاق موافق نباشد، اولاً طلاق مذکور تحت چه عنوانی است؟ ثانیاً آیا زوجه در این صورت موظف به بذل کلیه حقوق خود در قبال طلاق است یا حق مطالبه کل مهریه و حتی حق نخله را دارد؟ و در صورتی که آن را طلاق خلع بدانیم، آیا برای تحقق آن می تواند مثلاً ده درصد از مهریه را بذل نماید؟

ج - طلاقى که در مورد شرط‌های آخر دفترچه‌های ازدواج انجام می‌گیرد، با طلاق‌های دیگر از حیث بائن و رجعی بودن و از حیث بقیه احکام، تفاوتی ندارد، لیکن در طلاق‌های مورد شرط به خاطر آنکه انتخاب نوع طلاق به دست زن است که وکیل شده، همان‌گونه که در سؤال آمده زن می‌تواند مقداری ولو ناچیز از مهریه خود را به شوهر وکالتاً ببخشد تا طلاق به صورت خلع، محقق گردد. آری، طلاقى که حاکم به خاطر عسر و حرج زوجه که از ناحیه زوج ایجاد شده و زوج هم از طلاق، امتناع می‌کند و حاکم هم ولایه بر ممتنع، زوجه را مطلقه می‌نماید، ظاهراً در حکم بائن است و برای زوج هم حق رجوع نیست «قضائاً لما فی الأخبار من التعبیر بالمفارقة ولما فی جواز الرجوع له اکثر علی ما فرّ، فقاعدة نفی الحرج کما کانت مقتضیة للطلاق فکذلک تكون مقتضیة لعدم جواز الرجوع له»، و ناگفته نماند که در مفروض سؤال نیازی به بذل مهر هم نیست، چون عسر و حرج زوجه از ناحیه زوج شده و خود او سبب ضرر به خودش شده است.

۸۳/۷/۶

﴿س ۱۲۴۳﴾ آیا با محرز شدن عسر و حرج زن برای قاضی دادگاه و در اجرای قاعده مسلم فقهی «الحاکم ولی الممتنع»، مجاز به صدور حکم طلاق وفق قاعده فوق و بدون کسب نظریه داورهای انتخاب شده از ناحیه زوجین هست؟

ج - وجود داور از طرف زوجین، شرط صحت طلاق می‌باشد، چه در طلاق ولایی - که مفروض در سؤال است - و چه در طلاق اختیاری. لذا اگر مرد و زن، توافق بر طلاق نمودند، طلاقشان بدون نظر حکمین، صحیح نیست.

۸۳/۷/۵

دوم. طلاق به سبب عسر و حرج

﴿س ۱۲۴۴﴾ زنی به علت بیماری پیسی (برص) شوهرش از ناحیه هر دو پا و هر دو دست و دستگاه تناسلی، از تناول غذا با وی کراهت دارد و در انجام وظایف زناشویی نیز

همین طور، حال با توجه به اینکه بیماری پیسی شوهر، مسلّم و مبتنی بر گواهی پزشکی قانونی است و با عنایت به اینکه اقوام و خویشاوندان زن نیز به لحاظ بیماری شوهرش، محدودیت شدیدی در رفت و آمد خود قایل شده و تقریباً قطع رابطه نموده‌اند و حتی مردان آنها حاضر به دست دادن با وی نیستند، آیا چنین وضعیتی برای زن «عسر و حرج» محسوب می‌شود یا خیر؟

ج - برص و جذام در مرد اگر باعث حرج و مشقّت غیر قابل تحمل برای زن باشد، حاکم می‌تواند بعد از ثبوت عسر و حرج و درخواست طلاق از طرف زن، شوهر را بعد از نصیحت الزام به طلاق نماید و اگر نتوانست الزام کند، خود می‌تواند ولایتاً او را طلاق دهد و آنچه گفته شد مطابق با احتیاط است، وگرنه به نظر این جانب، همه عیوبی که اگر قبل از عقد در زن وجود داشت مرد می‌توانست فسخ کند، اگر در مرد هم یکی از آنها قبل از عقد وجود داشته، زن نیز حقّ فسخ دارد. ۷۶/۴/۱

﴿س ۱۲۴۵﴾ هرگاه مردی سنّی یا شیعی با زنی ازدواج نماید و بعد از مدتی که با هم زندگی کردند، ادامه زندگی برای زن به خاطر اختلاف، مخصوصاً در رابطه با مذهب، تشدید شود و زندگی را مشکل نماید و مرد به هیچ وجه حاضر به طلاق زن نباشد، آیا مجتهد جامع الشرایط می‌تواند از باب ولایت بر مردی که از طلاق دادن زنش امتناع می‌کند، همسر وی را مطلقه نماید یا خیر؟

ج - به خاطر عسر و حرج مفروض در سؤال همان طور که مرقوم شده، می‌توان زن را مطلقه نمود؛ و رضایت شوهر به طلاق هم در این گونه طلاق‌های ولایتی، معتبر نیست، و با اجازه مجتهد جامع الشرایط، طلاق صحیح است؛ و بر زن است که اگر مدخوله است عده نگه دارد و بعد از عده می‌تواند شوهر نماید. ۷۷/۵/۲۲

﴿س ۱۲۴۶﴾ اگر شوهر اصرار به نزدیکی از دُبر با زنش داشته باشد و همسر وی مخالفت کند. آیا مشارالیه‌ها می‌تواند به لحاظ اصرار شوهر، خود را در عسر و حرج بداند و تقاضای طلاق نماید؟

ج - بنا بر حرمت چنین عملی بدون رضایت زن - کما اینکه بنا بر عدم حرمت این کار بر زن نیز صدق حَرَج و ترتب احکامش واضح است - مورد از موارد حرج است و حکم طلاق حَرَجی بر او بار می‌شود. ۷۷/۱/۱۸

﴿س ۱۲۴۷﴾ زنی به علت اینکه شوهرش وی را مجبور می‌نماید که حجاب اسلامی را رعایت ننماید و بعضاً در جلوی میهمانان نامحرم، بدون پوشش اسلامی حاضر شود و یا اینکه در خارج از منزل با آرایش و بدون رعایت کامل حجاب اسلامی بیرون رود، از دادگاه تقاضای طلاق نموده است. آیا عُسْر و حَرَج همسر وی در این مورد، قابل قبول است یا خیر؟

ج - اجبار نمودن زن از طرف شوهر به اموری که معصیت و گناه است، همانند مفروض در سؤال، از باب «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»، موجب حَرَج بر زن است و حکم طلاق حَرَجی بر او بار می‌شود. ۷۷/۶/۱۷

﴿س ۱۲۴۸﴾ زنی به علت عدم قدرت باروری شوهر و علاقه شدید به داشتن فرزند، خود را در حال عُسْر و حَرَج می‌داند. آیا با وجود این موضوع، می‌توان حکم به طلاق وی را صادر کرد؟

ج - آری، حاکم می‌تواند به خاطر حَرَج، طلاق بدهد و در طلاق، فرقی بین موارد و اسباب آن نیست. ۷۷/۱/۱۸

﴿س ۱۲۴۹﴾ زنی حدود شش سال با شوهرش زندگی مشترك داشته که حاصل این ازدواج یک فرزند است. اکنون وی شدیداً از شوهرش متنفر شده است به طوری که به صورت شوهر خود با کراهت نظر می‌کند و حتی هنگام تمکین خاص نیز حالت تهوع به نامبرده دست می‌دهد. آیا این مورد از موارد عُسْر و حَرَج محسوب می‌گردد و زن می‌تواند تقاضای طلاق خلع نماید؟

ج - تقاضای طلاق در امثال موارد به خاطر عُسْر و حرج، مانعی ندارد و تشخیص تحقق آن به خاطر جهات ذکر شده، منوط به تشخیص محکمه صالحه و قانون است. ۷۷/۱/۱۸

﴿س ۱۲۵۰﴾ دختری از خانواده مذهبی با مردی ازدواج نموده است و بعد از ازدواج شوهرش وی را وادار نموده که با مانتو و روسری حجاب خود را حفظ کند و از چادر استفاده نکند. زن این موضوع را مغایر با شئونات خانوادگی خود می‌داند و به این علت تقاضای طلاق نموده است. آیا تقاضای وی برای دادگاه قابل قبول است یا خیر؟ و آیا مشارالیها موظف به اجرای دستور شوهر در این مورد می‌باشد یا خیر؟

ج - به هر حال، در هر جا که بر قاضی محکمه شرعی، حرجی بودن زندگی زن با شوهرش محرز گردد، قاضی در مرحله اول شوهر را نصیحت می‌کند و اگر نصیحت مؤثر نباشد، او را مجبور به طلاق می‌نماید، و با فرض طلاق ندادن شوهر، حاکم ولایتاً بر ممتنع، زن را مطلقه می‌نماید؛ و باید توجه داشت که طلاق گرچه مذموم است (أبغض الحلال الی الله الطلاق)، لیکن حرج و مشکل زن را هم باید مورد نظر قرار داد و به جنبه سهل و سمح بودن دین اسلام هم توجه داشت. ۷۷/۱/۱۸

﴿س ۱۲۵۱﴾ حدود ده سال قبل، علی رغم میل باطنی، در یک تصمیم خانوادگی، بی‌اراده و بدون تشریفات قانونی به عقد شرعی مردی که از بستگانم هست، در آمدم. به دلیل تنفر شدید قلبی، از زمان انعقاد عقد شرعی تا کنون، هیچ‌گونه ارتباطی - اعم از تماس بدنی و حتی ملاقات حضوری - با وی نداشته‌ام. چندین بار به محل سکونت مراجعه کرده و اقدام به فحاشی و شکستن شیشه‌های منزل نموده است و به دلیل حفظ آبروی خود و خانواده، مجبور شده‌ام از منزل والدین، رحل اقامت نمایم و به شهری دیگر کوچ نمایم و نامبرده، به هیچ وجه حاضر به طلاق دادن من نیست و بنده به لحاظ مسائل جنسی نیاز شدید به همسر دارم و خدای ناخواسته در معرض واقع شدن در گناه هستم. با توجه به مطالب فوق، آیا به نظر شما مورد از موارد عسر و حرج محسوب می‌شود؟

ج - هر زنی که زندگی با شوهرش حرجی و مشقتی باشد، گرچه به مراتب پایین‌تر از مشقت ذکر شده در سؤال - که به آوارگی و خدای ناخواسته به گناه افتادن بر می‌گردد - و یا به خاطر مشکلات اخلاقی نمی‌تواند با

شوهرش زندگی کند، اگر بعد از نصیحت شوهر به طلاق، زن نتواند او را ملزم به طلاق نماید، به نظر این جانب، حاکم شرع می تواند ولایتاً زن را مطلقه نماید و زن شرعاً مطلقه است و حکم به طلاق برای حاکم، منوط به احراز عسر و حرج است، و آنچه مرقوم شد، بیان حکم شرعی است، نه اجازه و نه بیان قانونی.

۷۹/۵/۱۸

﴿س ۱۲۵۲﴾ زنی ۲۴ سال قبل با مردی ازدواج کرده که حاصل آن، تولد سه فرزند است. مدت سیزده سال است که به خارج از کشور فرار کرده و فقط تا مدت سه سال مقداری پول و لباس برای فرزندانش فرستاده، ولی الآن ده سال است که اصلاً خبری از وی نیست. اکنون همسر وی قصد دارد برای امرار معاش بچه‌ها و رفع نیازهای خود به صورت موقت یا دائم به هر شکل شرعی که میسر شود، ازدواج نماید. مستدعی است بفرمایید این کار از نظر شرعی چگونه باید انجام شود؟

ج - اگر زنی به اندازه چهار سال یا بیشتر شوهرش مفقود شود و مالی نداشته باشد که نفقه همسرش را بردارند و کسی هم نباشد که نفقه او را بدهد، می تواند به حاکم مراجعه نماید و حاکم ولایتاً علی الغائب او را طلاق می دهد، و زن بعد از طلاق باید به اندازه عدّه وفات - چهار ماه و ده روز - عدّه نگه دارد، و اگر در این مدت شوهر بیاید، حق رجوع به زن را دارد، و اگر چنانچه کسی باشد نفقه او را پردازد، گرچه گفته شده باید صبر کند، لیکن به نظر این جانب، اگر صبر برای زن حرج و مشقت داشته باشد، حاکم بعد از ثبوت عسر و حرج می تواند زن را طلاق دهد و زن به اندازه عدّه وفات باید عدّه نگه دارد و پس از آن می تواند ازدواج نماید. ۸۳/۷/۵

﴿س ۱۲۵۳﴾ چنانچه زنی به صرف عدم تمایل، از ایفای وظایف و تمکین خودداری نماید، آیا گذشت مدت سه الی چهار سال می تواند عسر و حرج تلقی شود یا خیر؟ و اگر طلاق بر این اساس صادر گردد، آیا منطبق بر موازین شرع مقدس اسلام است یا خیر؟

ج - در مواردی که بقای ازدواج برای زن، حرجی باشد و برای حاکم، عسر و حرج وی ثابت شود - هر چند از این راه که زن بگوید «مهرم حلال

و جانم آزاد»، یعنی همه حقوق خود را می‌بخشد تا زوج او را طلاق دهد - حاکم شرع شوهر را نصیحت کرده و تشویق به طلاق می‌کند و اگر نصیحت فایده‌ای نداشت، الزام به طلاق می‌نماید و اگر الزام نیز ممکن نبود - چه به خاطر عدم قدرت حاکم و چه به خاطر ملزم نشدن شوهر - وی می‌تواند ولایه زن را مطلقه نماید و با فرض اینکه زن مهریه را می‌بخشد، ولایه قبول بذل نموده و زن را طلاق خلعی بدهد. ۸۰/۶/۱۱

﴿س ۱۲۵۴﴾ من به اصرار بیش از حد والدین و اقوام، برخلاف میل باطنی خود، مجبور به ازدواج با مردی شدم. اکنون گذشته از بی‌میلی باطنی خود و خوی زشت و غیر قابل تحمل او، یقین دارم که زندگی مشترک با او برایم عسر و حرج می‌آورد. به همین جهت برای درخواست طلاق به دادگاه مراجعه کردم؛ اما دادگاه می‌گوید که عسر و حرج برای ما ثابت نیست؛ یعنی باید با شوهرت عروسی کنی و بعد از آن، معلوم می‌شود که عسر و حرج هست یا خیر. حال تکلیف من چیست؟

ج - مسئله عسر و حرج - که باعث طلاق می‌شود و محکمه شرعی به عنوان ولایت بر ممتنع، می‌تواند طلاق دهد و یا زوج را به حکم ولایت، مجبور به طلاق نماید - باید بر آن محکمه محرز گردد؛ و در تحقق عسر و حرج و احراز آن، فرقی بین زمان قبل از عروسی و بعد از آن نیست؛ چون وضعیت یک خانواده قبل از عروسی و به خانه شوهر رفتن، ممکن است آشکار باشد؛ و با توجه به اینکه مطلقه بودن دختر از نظر اجتماعی عیب محسوب می‌گردد، با این حال، اگر دختری حاضر به بخشیدن مهر به زوج باشد و به قول معروف بگوید: «مهرم حلال، جانم آزاد»، در این گونه موارد، به نظر می‌رسد که عسر، محقق و ثبوتش هم برای قاضی امری متعارف است و علمش چون از راه متعارف است، حجت است، هر چند مطلق علم قاضی، حجت نیست. ۷۸/۶/۲۴

﴿س ۱۲۵۵﴾ در نکاح منقطع چنانچه ادامه زندگی زناشویی، موجب عسر و حرج برای زن باشد، آیا الزام شوهر به بذل مدت و در صورت امتناع وی، بذل مدت توسط حاکم

شرع جایز است؟

ج - در مناط و دلیل حکم که عسر و حرج است، فرقی بین دایم و منقطع نمی‌باشد، و اطلاق ادلّه حَرَج بر همه ادلّه احکام - که از جمله آنهاست بودن بذل مدت در منقطع به ید شوهر - حاکم می‌باشد و اختیارش تا جایی است که باعث عسر و حرج نشود. بنابراین، در مورد حرج نسبت به عقد منقطع بر حاکم است که شوهر را به هبه مدت مجبور کند، و با فرض امتناع از بخشش مدت، حاکم ولایه علی الممتنع مدت را هبه می‌کند و آثار بخشش بر آن همانند ترتب آثار بر طلاق ولایی بار می‌شود. ۸۰/۶/۱۱

سوم. طلاق زنی که شوهرش غایب و مفقودالأثر است

﴿س ۱۲۵۶﴾ پس این جانب چهار سال قبل به منظور یافتن کار به بندر بوشهر رفته و از آن تاریخ تا به حال هیچ‌گونه خبر و اثری از وی ندارم و در این مدت برای جستجوی وی به تعداد زیادی از شهرهای کشور هم رفته‌ام که بی نتیجه بوده است. نامبرده همسر و فرزند دارد. اکنون ادامه زندگی با این وضعیت برای همسرش مشکل است. آیا می‌تواند با شخص دیگری ازدواج نماید یا خیر؟

ج - هر چند حاکم شرع «مجتهد جامع الشرایط» می‌تواند با حرجی بودن زندگی برای زن به خاطر مفقودالأثر شدن شوهر، زن را ولایه مطلقه نماید؛ لیکن برای آنکه در ازدواج مجدد بعد از طلاق مشکلی پیش نیاید، باید به محکمه صالحه مراجعه شود و آنها طلاق بدهند و نباید بدون مراجعه به دادگاه کاری انجام دهید و برای خودتان مشکل بسازید. ۷۸/۱/۲۹

﴿س ۱۲۵۷﴾ چنانچه برابر مقررات شرع و قانون، برای غایب مفقودالأثر، حکم طلاق صادر گردد، زن باید به میزان عدّه وفات، عدّه نگه داشته باشد و هر گاه شوهر قبل از انقضای عدّه، مراجعت نماید، حق رجوع دارد. حال اگر زن مطلقه غایب مفقودالأثر، یائسه و یا غیر مدخول بها باشد و در حین عدّه، شوهر غایب، مراجعت نماید، آیا باز برای

شوهر، حق رجوع هست و یا چون طلاق یائسه و غیر مدخول بها، باین است، دیگر حق رجوع برای شوهر نیست؟ به عبارت دیگر، طلاق غایب مفقودالأثر، مطلقاً رجعی است، ولو در زن یائسه و غیر مدخول بها، یا بینوئیت طلاق یائسه و غیر مدخول بها، موجب تقیید رجعیّت طلاق غایب مفقودالأثر در غیر موارد یاد شده است؟

ج - فرقی در رجوع شوهر مفقودالأثر پس از مراجعت در زمان عدّه وفات، بین زن یائسه و غیر یائسه نیست، چون حکم به رجوع در مورد حکم خاص است که مخصوص طلاق حاکم از طرف شوهر مفقود می‌باشد. ۸۳/۷/۵

﴿س ۱۲۵۸﴾ فرزندم در سال ۶۷ در یکی از جبهه‌های جنگ مفقود گشته است. همسر وی پس از گذشت حدود هفت سال، از طریق بنیاد شهید طلاق گرفته و مجدداً با شخص دیگری ازدواج نموده است. اکنون وی ادعای مطالبه مهریه و سهم الارث خود را دارد. مستدعی است بفرمایید آیا از نظر شرعی، بنده در قبال مهریه که به ذمه شوهرش بوده و یا سهم الارث مشارالیها، وظیفه و تکلیفی دارم یا خیر؟

ج - اگر زن در موقع طلاق، مهریه خود را نبخشیده یا از بنیاد شهید نگرفته، آن را طلبکار است و اگر شوهر مفقود، مال دارد، باید مهریه را از آن پرداخت نمود، وگرنه به عهده کسی نمی‌باشد و کسی هم ضامن نیست؛ و اما راجع به ارث هر زمان که ثابت شد مفقود شهید شده، اگر شهادت بعد از زمان طلاق و سپری شدن عدّه بوده، وارث نمی‌باشد و اگر قبل از آن در زمانی که هنوز طلاق نگرفته یا در عدّه رجعیه بوده، شهید شده، وارث است و اگر شهید اموالی داشته، زوجه سهم الارث خود را می‌برد، اما به هر حال تا ثابت نشده، هیچ حقی ندارد. ۷۶/۸/۱۶

﴿س ۱۲۵۹﴾ مردی مفقود گشته است و نفقه همسر او را نیز دولت پرداخت می‌نماید. زن پس از گذشت چهار سال، ضمن مراجعه به حاکم شرع به علت عسر و حرج، تقاضای طلاق غیابی می‌نماید، وظیفه حاکم چیست؟

ج - حاکم شرع که ولی غایب و ممتنع است، وقتی که عسر و حرج زنی را

تشخیص داد، ولایه از طرف مفقود طلاق می دهد. ۷۱/۱۱/۲۱
 ﴿س ۱۲۶۰﴾ در صورتی که حیات مفقوداً اثر احراز گردد، تکلیف ازدواج مجدد زن، از حیث صحّت یا بطلان چگونه است؟

ج - چون طلاق حاکم به عنوان ولایت بر غایب، نافذ است، طلاق صحیح بوده و شوهر [مفقوداً اثر]، حقّی نسبت به همسر سابقش ندارد و ازدواج مجدد آن زن به حکم خود باقی است. ۷۱/۱۱/۲۱

﴿س ۱۲۶۱﴾ شخصی به منظور اشتغال و در راه سفر به کویت توسط نیروهای عراقی اسیر می شود. زنش بی اطلاع از او جهت تعیین تکلیف و درخواست طلاق به دادگاه مراجعه کرده و پس از شش سال از سوی دادگاه، مطلقه اعلام می گردد و پس از عده با شخص دیگری ازدواج می کند که صاحب یک فرزند نیز می شود. شوهر سابق این خانم همراه اسرا به کشور باز می گردد و وقتی می فهمد که زنش ازدواج کرده به دادگاه مراجعه و احقاق حق نموده و نتیجتاً طلاق و ازدواج بعدی همسرش باطل می گردد و زن مزبور مجدداً تقاضای طلاق نموده و دادگاه حکم طلاق صادر کرده و زن در دفترخانه مطلقه می گردد. آیا این زن می تواند با شوهر دومش که از او فرزند نیز دارد ازدواج کند؟

ج - اگر زن و مرد که با استناد طلاق به وسیله دادگاه اول ازدواج نموده اند، معتقد به صحّت طلاق و رعایت موازین شرعیّه در طلاق مفقوداً اثر باشند - که صحّت، مقتضی اصالة الصّحة است - ازدواجشان به حال خود باقی است و نیازی به عقد مجدد ندارد. آری، اگر طلاق دوم و نظر دادگاه دوم سبب اعتقاد به بطلان طلاق اول گردد، این زن بعد از طلاق مجدد و پایان عده می تواند با شوهر دومش ازدواج کند، چون ازدواج قبلی آنها بدون علم به شوهر داشتن و با جهل به حکم بوده که عدم حرمت ابدی آن خالی از وجه و قوّت نیست. ۷۸/۴/۱۵

﴿س ۱۲۶۲﴾ مردی بیش از چهار سال است که ناپدید گردیده و همسرش به لحاظ جهل به «الزوم الی الحاكم»، شخصاً اقدام به تفحص وی نموده است و حداقل پس از چهار سال یا زمانی که از پیدا شدن وی ناامید شده، از دادگاه درخواست طلاق نموده

است. در این مدت، هیچ کس، وجوباً یا تبرّعاً، متکفّل مخارج و نفقه زن نگردیده و زن، ادّعی عُسر و حَرَج کرده و دادگاه هم از پیدا شدن شوهر، ناامید گردیده و در عُسر و حَرَج بودن زن هم برایش ثابت گردیده است. با توجه به این مسائل، آیا می توان حکم به طلاق این زن داد یا نه؟

ج - دادگاه صالحه فقط با استناد به عُسر و حَرَج محرز شده در مورد سؤال یا سایر موارد، می تواند طلاق بدهد و گذشت چهار سال - بعد از مراجعه به دادگاه و حاکم، در صورت ناپدید شدن شوهر - لازم نیست و ادلّه حَرَج بر همه ادلّه احکام، مقدم و آبی از هرگونه تقیید و تخصیص است. ۷۵/۷/۲۸
 ﴿س ۱۲۶۳﴾ عدّه زنی که حاکم، ولایتاً از طرف مفقود طلاق می دهد، عدّه طلاق است یا عدّه وفات؟ همچنین در زمان عدّه، آیا زن می تواند نفقه خود را از اموال مفقود برداشت نماید؟

ج - اگر حاکم او را طلاق داد، احتیاطاً باید عدّه طلاق نگه دارد، لیکن عدّه این طلاق به مقدار عدّه وفات است؛ و مخارج زن در ایام عدّه، از ماترک شوهر پرداخت می شود. ۸۳/۱۰/۲۰

باب ششم: احکام عدّه

﴿س ۱۲۶۴﴾ در بعضی نوشته ها و اظهار نظرها در باره «عدّه» مخصوصاً «عدّه» در ازدواج موقت مطالبی عنوان می شود به این صورت که نگهداری عدّه صرفاً به خاطر اطمینان از عدم وجود جنین در رحم است و چون با وسایل پزشکی (از قبیل کاندوم، قرص ضدبارداری، و نهایتاً آزمایش خون و ادرار و سونوگرافی و بعضاً اخراج رحم از بدن) می توان از عدم وجود جنین در رحم مطلع شد، لذا نیازی به نگهداری عدّه نیست و نتیجه می گیریم که یک زن می تواند با استفاده از این وسایل در یک روز به ازدواج چند مرد در آید. لطفاً نظر خود را در این مورد بیان فرمایید.

ج - عدّه برای تمام زن‌ها به غیر از یائسه از آنها - که آن هم با رسیدن به پنجاه سال قمری در همه زنان، چه سیده و چه غیر سیده، با فرض قطع خون حیض و یا شک در حیض بودن خونی که بعد از پنجاه سالگی می‌بیند - حسب اطلاق ادلّه، ثابت است و فتاوی اصحاب نیز همین را اقتضا می‌نماید، و در این جهت فرقی بین زنی که شبهه حمل دارد و زنی که قطع به عدم حمل او هست، نمی‌باشد، حتی مثل زنی که رحمش در آورده شده هم نیز عدّه دارد؛ و باید توجه داشت که مسئله استبرای رَحِم یکی از حِکَم و فلسفه‌های عدّه است کما اینکه مسئله احتمال ازدواج مجدد زوج و یا رجوع او و امثال آنها هم از حکم و فلسفه‌های عدّه می‌باشد. به هر حال نظر این جانب بر لزوم عدّه است، حتی با قطع به عدم حمل همانند موردی که ذکر شد چه رسد به امثال موارد ذکر شده در سؤال.

۷۸/۳/۱۹

﴿س ۱۲۶۵﴾ آیا زن یائسه می‌تواند در هر ماهی صیغه بشود و بعد از مهلت صیغه‌اش،

صیغه دیگری بشود یا خیر؟

۷۶/۳/۳۱

ج - زن یائسه عدّه ندارد.

﴿س ۱۲۶۶﴾ آیا زنی که مرتب به صیغه اشخاص مختلف در می‌آید، نیاز به نگه داشتن عدّه دارد؟ در صورت نیاز داشتن به عدّه، برای چه مدتی باید عدّه نگه دارد؟ همچنین زنی که رحم او را طی عمل جراحی خارج نموده‌اند و او نیز به صیغه اشخاص مختلف در می‌آید، آیا او هم باید عدّه نگه دارد؟ و یا زنی که لوله‌های او را بسته‌اند و دیگر نمی‌تواند باردار شود، آیا او نیز باید عدّه نگه دارد؟

ج - عدّه برای همه زنانی که به عقد موقت یا دائم در آیند، ثابت است، به شرط آنکه یائسه نباشند و دخول هم حاصل شده باشد - چه دارای رَحِم باشند، چه رَحِم را خارج نموده و چه لوله‌های رحم را بسته باشند یا نبسته باشند - و عدّه فقط برای استبرای رحم و عدم خلط نطفه نمی‌باشد، بلکه آن یکی از حکمت‌ها است و حِکَم دیگری

هم دارد؛ و باید توجه داشت در تبعیت از قانون، قانون را باید عمل نمود نه آنچه انسان، خود درک می‌کند و گرنه اطاعت از شرع نمی‌باشد، بلکه از خواست و علم خود است.

۷۶/۵/۲۵

﴿س ۱۲۶۷﴾ زنی که با عمل جراحی رَحْمش را خارج کرده‌اند اگر با شخصی ازدواج کند، و بعد از دخول، شوهرش او را طلاق بدهد، آیا بر این زن واجب است عده نگه دارد یا خیر؟ و در صورتی که عده دارد، مدت آن را بیان فرمایید؟

ج - عده دارد و عده او مثل زن‌هایی است که حیض نمی‌بینند ولی در سنّ منّ تحیض هستند و عده آنها سه ماه تمام است.

۷۶/۱۲/۲۴

﴿س ۱۲۶۸﴾ امروزه از نظر پزشکی، امکانات آزمایشگاهی و تجهیزاتی نظیر سونوگرافی وجود دارد که در کوتاه‌ترین زمان می‌توان به طور قطع، یقین حاصل نمود که زنی در اثر همبستری و نزدیکی باردار شده است یا خیر؟ حال با چنین فرضی، آیا مدّت عده همان است که قبلاً آورده شده یا قابل تغییر است؟

ج - از نظر فقهی زنی که رَحِم ندارد، عده دارد، چه رسد به زنی که خالی بودن رَحْمش از حمل هر چند با حجت شرعیّه ثابت گردد، تا چه رسد به دستگاه‌های امروز که حجیتش تابع علم و یقین صد در صد یا انطباق با حجت شرعیّه است و خود به تنهایی، حجت شرعیّه نمی‌باشد.

۷۷/۷/۲۹

﴿س ۱۲۶۹﴾ شخصی مدّت سه سال است به مسافرت رفته است. بعد از گذشت این مدّت برادر خود را وکیل نموده تا همسرش را که یائسه نمی‌باشد طلاق دهد، در صورت وقوع طلاق، آیا این زن باید عده طلاق نگه دارد یا احتیاج به عده نیست و می‌تواند بعد از اجرای طلاق ازدواج نماید؟

ج - زن طلاق داده شده اگر مدخوله باشد، عده طلاق دارد، هر چند برای مدّتی ولو طولانی از یکدیگر دور باشند و ظاهراً منشأ سؤال، مسافرت سه ساله شوهر است. بنابراین، باید بعد از طلاق عده نگه دارد، مگر آنکه فقط در عقد آن مرد بوده و آمیزش تحقق پیدا نکرده که چون غیر مدخوله است، عده ندارد.

۷۷/۸/۱۵

﴿س ۱۲۷۰﴾ ۱. آیا زنان بدون رَحِم، فاقد تخمدان یا با تخمدان معیوب یا دو جنسی ها و مردانی که قبلاً زن بوده‌اند و با تغییر جنسیت به مرد تبدیل شده‌اند - که همگی آنها حامله شدنشان محال است - در نگه داشتن عده، آیا به دختران قبل از بلوغ (غیر مدخوله) و یائسه ملحق می‌شوند؟

۲. آیا چنین زنانی می‌توانند به عقد نکاح کسی در آیند؟

۳. آیا نفقه سپری شدن عده به آنها تعلق می‌گیرد؟ و آیا طلاق چنین زن‌هایی بائن است یا رجعی؟ آیا اصل در طلاق بائن است یا رجعی؟ یا اینکه اصلاً جای تأسیس اصل نیست؟

ج ۱ - ملحق به یائسه و غیر بالغه و غیر مدخوله نمی‌باشند و عده دارند، چون عده برای تمام زن‌ها به غیر از زنی که بالغه نشده و یا اینکه شوهر با او نزدیکی نکرده و یا اینکه یائسه شده، حسب اطلاق ادله، ثابت است و فتاوی‌ای اصحاب نیز همین را اقتضا می‌کند، و در این جهت فرقی بین زنی که رَحِمش را در آورده‌اند و یا غیر آن نمی‌باشد.

ج ۲ - بعد از تمام شدن عده، ازدواج مانعی ندارد و همانند بقیه زنان هستند.

ج ۳ - در نفقه ایام عده همانند بقیه زن‌های مطلقه می‌باشند که در عده رجعی و یا آنکه حامله باشند نفقه دارند و اصل در طلاق مدخوله، رجعی بودن است.

﴿س ۱۲۷۱﴾ زنی منی شوهر خود را در ایام نامزدی قبل از دخول در حال ملاعبه، جذب کرده است. حال شوهرش او را قبل از دخول، طلاق داده است. آیا این زن، عده طلاق دارد یا خیر؟

ج - عده او به وضع حمل است؛ چون به علاوه از آن چه گفته شده که اصل در عده، حمل و فاصله گرفتن از مخلوط شدن منی‌ها است، مشمول عموم آیه شریفه ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ...﴾ می‌باشد.

﴿س ۱۲۷۲﴾ اگر زنی که حامله است مطلقه شود، چنانچه حملش از راه دخول نبوده،

بلکه از راه تلقیح مصنوعی از اسپرم شوهرش حامله شده و قبل از وضع حمل، طلاق گرفته باشد، آیا عدّه او به وضع حمل است یا اصلاً عدّه ندارد؟

ج - عدّه او به وضع حمل است و عموم آیه شریفه ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ...﴾^۱ حجت بر آن می‌باشد.
۸۷/۱۰/۲۵

﴿س ۱۲۷۳﴾ همان طور که مستحضر هستید مدّت شرعی عدّه، چهار ماه می‌باشد در حالی که چهار ماه کم است و حداقل باید هجده ماه باشد، زیرا بنا بر تحقیقات مستدلّ محموله پزشکی، مدّت فعلی (چهار ماه) باعث ایجاد بیماری جنسی و احیاناً آیدز خواهد شد که برای پیشگیری از بروز این بیماری‌ها مدت هجده ماه را پیشنهاد می‌کنند. آیا شرع مقدس اجازه افزایش مدّت عدّه را از چهار ماه به هجده ماه می‌دهد؟

ج - عدّه، دارای احکام خاصّه است و به همان مقداری است که در شرع معین گردیده، و برای کسانی که احتمال چنین بیماری‌هایی را می‌دهند، خوب است از ازدواج در آن مدّت پرهیز نمایند.
۸۳/۷/۵

﴿س ۱۲۷۴﴾ اگر زن مطلقه‌ای که در عدّه طلاق است، با خوردن قرص، کاری کند که زودتر از موعد همیشگی قاعده شود، آیا باز هم پس از سه طهر، عدّه‌اش تمام می‌شود؟
ج - آری، تمام می‌شود و معیار در تمام شدن عدّه، دیدن خون حیض سوم است.
۷۸/۸/۲۱

یکم. عدّه وفات

﴿س ۱۲۷۵﴾ مطلقه رجعیه پس از انقضای مدّت عدّه با شخص دیگری ازدواج نموده است، سپس مطلع شده که شوهر اول او در اثنای عدّه مزبور فوت نموده است. ازدواج دوم او چه صورتی دارد؟ آیا زن وظیفه دارد عدّه وفات نگه دارد؟ و در صورت لزوم، آیا نکاح بعد از عدّه مزبور، موجب حرمت ابدیه است؟ و در غیر این صورت، آیا دوام زوجیت آنها مستلزم عقد جدید است یا موضوع شبهه اعتداء در وطی

۱. طلاق، آیه ۴.

به شبهه است؟

ج - چون نظر این جانب اخیراً بر آن است که عدّه وفات هم مثل عدّه طلاق از زمان فوت است نه از زمان بلوغ خَبر، بنابراین اگر ازدواج بعد از گذشتن مدّت عدّه وفات (یعنی چهار ماه و ده روز) از زمان وفات بوده، پس عقد در خارج از عدّه وفات واقع شده و صحیح است، و اما اگر قبل از گذشتن مدّت بوده که در حقیقت عقد نکاح در عدّه وفات بوده، باز هر چند عقد باطل است، اما موجب حرمت ابدیّه به خاطر جهل به عدّه - هر چند دخول هم محقق شده باشد - نمی باشد، و فرزندان هم به حکم شبهه محکوم به حکم ولد حلال می باشند، و تنها مجدداً باید عقد نکاح بین آن زن و مرد محقق شود و صیغه نکاح جاری گردد. آری، کما اینکه بر مبنای کسانی که عدّه وفات را از زمان بلوغ خبر می دانند نیز حرمت ابدیّه محقق نشده، چون ازدواج بعد از عدّه طلاق و قبل از عدّه وفات بوده است. ۸۲/۱۰/۳۰

﴿س ۱۲۷۶﴾ آیا زنی که در عدّه باین یا وفات است، می تواند به مسافرت برود؟

۷۶/۴/۱۸

ج - اشکال ندارد.

دوم. عدّه طلاق

﴿س ۱۲۷۷﴾ شخصی زن خود را به طلاق بائن، مطلقه نموده و در ایام عدّه، با عقد جدید با او ازدواج می کند و قبل از دخول، او را طلاق می دهد. آیا لازم است زن، عدّه طلاق اول را تکمیل کند یا باید برای طلاق دوم، عدّه نگه دارد؟

ج - باید عدّه طلاق اول را تکمیل نماید و طلاق دوم، چون قبل از دخول

۷۷/۱۲/۲۴

است، عدّه ندارد.

﴿س ۱۲۷۸﴾ مدّت عدّه در عقد دائم چند روز است و با توجه به اینکه ایام عادت در

زن ها متفاوت است، آیا سه طهر است یا زمان مشخصی دارد؟

ج - مدّت عدّه اگر زن حیض می بیند، سه بار حیض دیدن بعد از طهر غیر

موقعه ای است که طلاق در آن واقع شده است، یعنی با دیدن حیض سوّم،

عده تمام است، و فاصله حیض‌ها هر چند روز باشد، اشکال ندارد؛ و اگر حیض نمی‌بیند، باید سه ماه عده نگه دارد.

۷۱/۸/۳۰

﴿س ۱۲۷۹﴾ در صورتی که وظیفه زن مطلقه رجعیه، ماندن در خانه باشد، اگر بدون اجازه شوهر از خانه خارج شده و در جایی دیگر سکونت نماید، وظیفه مرد چیست؟ و آیا می‌توان چنین زنی را ملزم به بازگشت نمود؟

ج - می‌توان؛ بلکه واجب است، از باب نهی از منکر و امر به معروف، با وجود شرایط، او را برگرداند.

۷۸/۹/۱۸

﴿س ۱۲۸۰﴾ بر فرض مسئله قبل، بنا بر اینکه زن، مکلف به ماندن در خانه مرد بوده و خروجش بدون اجازه مرد، حرام باشد، آیا این تکلیف در مورد حق مرد است تا با تراضی بتوان آن را اسقاط نمود یا اینکه یک وظیفه شرعی برای زن است و ارتباطی به حق مرد ندارد؟

ج - به نظر می‌رسد که زاید از حق شوهر، حکم شرعی هم وجود دارد؛ یعنی اگر مرد، راضی به بیرون رفتن زن از خانه و سکونت او در خانه دیگری هم باشد که تنها زندگی کند، زندگی برای زن، حرام است و اجازه دادن در بیرون رفتن هم برای مرد حرام است؛ ولیکن مستحق نفقه است؛ چون بیرون رفتنش گرچه حرام شرعی بوده، لیکن با رضایت شوهر بوده و ناشزه نیست.

۷۸/۹/۱۸

﴿س ۱۲۸۱﴾ نظر به اینکه مسئله خروج مطلقه رجعیه، قبل یا بعد از طلاق، از خانه شوهر و بدون اجازه وی و عدم بازگشت به خانه مرد، در عمل مشکلاتی برای محاکم به بار آورده و احیاناً نفقه زن در این صورت و نیز اعتراض مرد به سکونت زن در خارج از خانه وی هم مطرح می‌شود؛ سؤال این است که خروج مطلقه رجعیه از خانه شوهر به هنگام عده و سکنه‌گزیدن در محلی غیر از خانه مرد، بدون اجازه وی، چه حکمی دارد؟ آیا خروج زنی که قبل از طلاق رجعی از همسرش جدا شده و در خانه‌ای دیگر سکنه‌گزیده و در همان حال، طلاق گرفته است، همان حکم را دارد؟ حکم اخراج زن توسط مرد در این دو صورت - قبل و بعد از طلاق - چیست؟

ج - نفقه آن مطلقه رجعیه، همانند زن ناشزه، ساقط است و نفقه معتده به عده رجعیه، همانند زن نابالغ، عدم نشوز از جهت عدم خروج از خانه و عدم تمکین و غیر آنهاست، چون رجعیه به حکم زن است، مخصوصاً که قرآن، او را بالخصوص از خروج از خانه نهی فرموده است و در این جهت، فرقی بین آنکه زن قبل از طلاق از خانه شوهر بیرون رفته و در زمان عده به خانه برنگردد و یا بعد از طلاق از خانه خارج شود، نیست؛ لیکن مرد به هر حال، حق اخراج مطلقه رجعیه را از خانه ندارد و در این صورت نفقه اش ساقط نمی شود.

۷۸/۹/۱۸

﴿س ۱۲۸۲﴾ دختری را برای پسری عقد کرده‌اند و در زمان عقد، پسر از دُبر با او نزدیکی می‌کند و بعد او را طلاق می‌دهد و پیش از آنکه عده او تمام شود، او را شوهر می‌دهند. حکمش چیست؟

ج - به نظر این جانب، دخول در دُبر، موجب عده نمی‌شود؛ اگر چه احتیاط مستحب این است که عده نگه دارد، بعلاوه که بر فرض وجوب عده و حرمت تزویج، اعلام هم غیر لازم، بلکه در بعضی از موارد، حرام است.

۷۴/۷/۱۵

سوم. عده متعه

﴿س ۱۲۸۳﴾ با توجه به اینکه زن غیر مدخوله عده ندارد، اگر زنی را برای یک ساعت به عقد موقت در آورد و پس از دخول و نیز اتمام یک ساعت، مدت عقد تمام شود و بعداً در زمان عده، مجدداً او را به عقد موقت خود برای یک ساعت در آورد، لیکن بدون دخول، مدت تمام شود، آیا می‌توان با این زن با استدلال غیر مدخوله بودن در عقد دومی، بلافاصله عقد موقت جدیدی برای شخص ثالثی منعقد کرد؟

ج - قطعاً جایز نمی‌باشد و طریق مرقوم از حیل ممنوعه و غیر صحیحه است و ادله‌ای که دلالت می‌کند که غیر مدخول بها عده ندارد، از مثل مورد، انصراف دارد و شامل آن نمی‌شود.

۸۳/۷/۷

﴿س ۱۲۸۴﴾ زنی به مدت یک شب صیغه موقت گردیده و در همان شب نیز، نزدیکی و دخول انجام گرفته و زن نیز با خوردن قرص ضدحاملگی اطمینان به نبودن حمل یافته و پس از دیدن حیض اول و یک هفته مانده به حیض دوم، اقدام به ازدواج دائم با شخص دیگری نموده است. در این مورد، تکلیف چیست؟ آیا ازدواج دوم (دایم) صحیح است؟ آیا زن می‌تواند پس از دیدن دو حیض دیگر، مجدداً با همین شخص صیغه عقد دائم بخواند (اعاده نماید)؟ با توجه به اینکه مرد، از در عده بودن زن بی‌اطلاع بوده، آیا فرد دیگری که از این موضوع اطلاع دارد، در صورتی که می‌داند آن زندگی متلاشی می‌شود، بر او واجب است شوهر را مطلع کند؟

ج - عده متعه در زنی که حیض می‌بیند، دو حیض است که بعد از تمام شدن یا بخشیده شدن مدت، تحقق پیدا می‌کند، و حیض در همان زمان و یا بخشیده شدن مدت، جزء عده محسوب نمی‌گردد؛ و عده زنی که حیض نمی‌بیند و در سنّ منّ تحیض است، چهل و پنج روز است و ازدواج در عده غیر، ولو عده متعه، باطل است؛ و چنانچه زنی را برای خود عقد کرده و بعد معلوم شده که در عده بوده، چنانچه هیچ‌کدام نمی‌دانسته‌اند که زن در عده است یا نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در عده، حرام است، آن زن بر او حرام نمی‌شود، هر چند با او نزدیکی کرده باشد؛ لیکن عقد به هر صورت، باطل است و اعلام به زوج و آگاه نمودن او به اینکه زن در عده است، نه تنها واجب نیست - چون اعلام آن حقوق‌الله است - بلکه با فرض متلاشی شدن زندگی و آبروریزی و مفساد دیگری که مترتب بر آن است حرام و غیر جایز است و مسلمان باید از آن اجتناب نماید.

۷۸/۴/۲۴

﴿س ۱۲۸۵﴾ زنان متهمه که عده نگه نمی‌دارند، صیغه کردن آنها چه حکمی دارد؟
ج - متعه نمودن آنها جایز است، لیکن بعد از متعه باید عده نگه دارند، و تنها زنا است که عده ندارد.

۷۱/۱۲/۶

چهارم. عدّه زنا

﴿س ۱۲۸۶﴾ آیا زن زانیه عدّه دارد یا خیر؟ و اگر ندارد با علم به اینکه زانیه است، آیا می‌توان او را بلافاصله به عقد موقت در آورد؟

ج - زانیه بماه‌های زانیه، عدّه ندارد، چون عدّه مربوط به طلاق و وفات شوهر و وطی به شبهه و متعه است.
۸۱/۱/۱۱

پنجم. عدّه وطی به شبهه

﴿س ۱۲۸۷﴾ اگر مردی، زن خود را به طلاق بائن، مطلقه نماید و در ایام عدّه با او وطی به شبهه نماید، حکم مسئله چیست؟

ج - حرمتی بر او مترتب نیست؛ چون شبهه است، اما عدّه شبهه دارد و آن هم مثل عدّه طلاق است که از زمان وطی، به اندازه یک عدّه طلاق، عدّه نگه می‌دارد و کامل کردن عدّه طلاق لازم نیست.
۷۸/۸/۱۶

کتاب بیست و هفتم: احکام اولاد

باب اول: ولایت قهری

﴿س ۱۲۸۸﴾ به نظر حضرت عالی که ولایت مادر را در طول ولایت پدر و مقدم بر ولایت جد می‌دانید، آیا این ولایت در موارد خاصی برای مادر ثابت است یا در تمام مواردی که پدر ولایت قهری بر فرزند دارد، مادر نیز ولایت دارد؟

ج - در تمام مواردی که پدر ولایت قهری به اعتبار صغیر بودن و قاصر بودن فرزند دارد، مادر هم ولایت دارد، و ناگفته نماند که ولایت پدر و جد پدری در باب نکاح باکره رشیده، بنا بر قول به آن، ولایت دیگری است که از باب قصور فرزند نمی‌باشد و مختص به خود آنهاست، حتی حکومت هم آن ولایت را ندارد چه رسد به مادر. ۸۴/۴/۱۴

﴿س ۱۲۸۹﴾ جوانی ۲۶ ساله هستم. وقتی هشت ساله بودم پدرم فوت کرد. جد پدری، ولایت من و سه برادر و یک خواهرم را به عهده گرفت. ما به اتفاق مادرمان زندگی می‌کردیم. جد پدری، عمویم را به عنوان کارگزار ما انتخاب نموده و اموال و دارایی

پدرم را به وی سپرده است. ولی قهری مدعی است که پدرم در هنگام فوت هشتصد هزار تومان بدهی داشته که عمویم با سعی و تلاش بی وقفه، بدهی یاد شده را پرداخته و سه دانگ موزائیک سازی، یک دستگاه خودروی پیکان، یک باب خانه نیمه ساز، دو قطعه زمین، مقداری پول و اموال منقول و غیر منقول دیگر از کار ایشان با سرمایه پدرم من حاصل شده است. همچنین مخارج خانواده ما و عمویم در این مدت از درآمد حاصله تأمین گردیده است، اکنون هیچ یک از ما صغیر نمی باشد و تصمیم گرفته ایم که ارث پدری را تقسیم نماییم، اما ولی شرعی می گوید که عمویم را بر سود حاصله شریک نموده است و باید سود حاصله به صورت نصف بین ما و ایشان تقسیم شود. با توجه به مطلب یاد شده، آیا ولی شرعی می تواند کسی را به عنوان کارگزار تعیین نماید؟ و آیا ولی شرعی می تواند کارگزار را در مال یتیم شریک نماید؟ آیا عموی من در سود حاصله شریک است و به صورت نصف سهم می برد، و یا اینکه وی حقوق بگیر محسوب می شود و از سود حاصله می تواند حقوق قانونی خود را طلب نماید؟

ج - چنانچه ولی و قیم قهری صغار، کسی را به عنوان شریک در مال صغار بگمارد، اگر این شریک قرار دادن به مصلحت صغار باشد، نافذ است و مقدار شرکت از نصف سود یا کم تر یا زیاد تر، تابع قرارداد قیم با آن عامل و شریک می باشد و اگر مصلحت نبوده، قرارداد و مشارکت باطل است و عامل و مدعی شرکت، اجرت المثل را می برد، چون عملش محترم است و مجانی نبوده است. ۷۸/۶/۱۴

﴿س ۱۲۹۰﴾ آیا ولایت قهری پدر و جد بر فرزند و نوه، فقط در امور مالی است یا در امور غیر مالی مثل تربیت، نگهداری و... نیز هست؟

ج - ولایت قهری پدر و جد بر صغیر، عمومیت دارد و مالی و غیر مالی را در بر می گیرد. آری، مسئله حضانت، مسئله دیگری است. ۷۷/۸/۱۷

﴿س ۱۲۹۱﴾ آیا ولایت قهری پدر و جد بر فرزند و نوه تا هنگام بلوغ است یا رشد؟ ج - تا رشد است. ۷۷/۸/۱۷

﴿س ۱۲۹۲﴾ پدری مغازه فرزند نابالغ خود را به قیمت روز، سرفعلی داده است. حالا

که فرزند بالغ شده، آیا می‌تواند ادّعایی و یا درخواست تجدید نظری نسبت به معامله پدر داشته باشد یا اینکه معامله پدر به عنوان ولیّ، تمام است؟

ج - معاملات و تصرّف‌های ولیّ قهری یا قیم شرعی، با رعایت مصلحت صغیر، لازم و مانند تصرّف‌های خود مالک است. ۷۷/۲/۱۱

﴿س ۱۲۹۳﴾ آیا پدر در امور حسبی، بر محجور ولایت دارد یا ولایت در برخورداری و استیفای منفعت به نفع خود را نیز دارد؟

ج - پدر، ولایت در امور محجور با رعایت مصلحت محجور را دارد و برخورداری اموال به نفع خود، مصلحت محجور نیست، بلکه مفسده محجور در آن است و بر آن، ولایت ندارد. ۷۸/۷/۲۶

﴿س ۱۲۹۴﴾ پدری ملکی را ولایتاً برای دو دختر صغیر خود خریداری می‌کند و چندی بعد ملک مزبور را می‌فروشد، آیا آنان پس از رشیده شدن می‌توانند نسبت به این معامله ولیّ خود معترض شوند و ابطال معامله و اسناد رسمی انتقال را درخواست نمایند؟
ج - تصرّفات ولیّ در اموال مولیّ علیه و صغیر، با فرض رعایت مصلحت، نافذ و صحیح است و مولیّ علیه و صاحبان حق باید از طرق شرعی و قانونی، عدم رعایت ولیّ را در تصرّفاتش اثبات نمایند، وگرنه قول ولیّ با قسم خوردنش پذیرفته می‌شود. ۸۳/۷/۷

﴿س ۱۲۹۵﴾ در صورتی که ولیّ قهری بدون رعایت غبطه، مالی را برای مولیّ علیه بخرد و یا مال او را به غیر، واگذار کند، آیا معامله باطل است؟

ج - اگر معامله را ولیّ قهری، بعداً با رعایت مصلحت، اجازه دهد، یعنی در معامله مصلحتی در کار باشد، هر چند این مصلحت بعداً پدید آمده باشد، معامله اش صحیح است؛ به عبارت دیگر، نفوذ معامله، منوط به احراز مصلحت و اعمال ولایت، با فرض مصلحت است. ۷۲/۱۱/۱۹

﴿س ۱۲۹۶﴾ منظور از رعایت غبطه، آیا غبطه واقعی است و یا آنچه که ولیّ تصوّر می‌کند، هر چند در حقیقت بر خلاف غبطه باشد؟

ج - مکلف به رعایت غبطه، ولیّ است و او بین خود و خدا، باید غبطه را

رعایت نماید. آری، اگر برای خودش احراز عدم غبطه شد، ضامن ضرر و زیان است، و طرف هم باید معامله را فسخ کند و ضررش جبران شود. ۷۲/۱۱/۱۹

﴿س ۱۲۹۷﴾ آیا صغیر بعد از رشد می تواند حسابرسی اموال خود را از ولی قهری بخواهد، یا اعمال وی حمل بر صحت می گردد؟

ج - صغیر پس از رشد، حق حسابرسی مال خود را از ولی دارد، لیکن به حکم «اصالة الصحة» و جهات دیگر، بر صغیر است که تخلف ولی را با قسم و حلف اثبات نماید، چون منکر است، پس موازین قسم و قضا، دعوا را فیصله می دهد. ۷۱/۱۱/۲۴

﴿س ۱۲۹۸﴾ آیا حاکم می تواند ولی قهری طفل صغیر را پس از ثبوت اضرار به اموال او عزل کند؟

ج - اگر با ضمّ امین نتواند جلوی اضرار را بگیرد، می تواند از باب حسبه و ولایت، او را عزل نماید. ۷۱/۶/۲۹

﴿س ۱۲۹۹﴾ چنانچه دولت، زمین یا اموال دیگری برای اطفال شهدا در نظر گرفته و قصد انتقال آنها را به ایشان داشته باشد و ولی قهری، حاضر به امضای اسناد نباشد. آیا حاکم می تواند به نیابت از طرف او، به انجام چنین کاری اقدام نماید؟

ج - آری، می تواند. ۷۱/۶/۲۹

﴿س ۱۳۰۰﴾ آیا ولی می تواند ضمن عقد لازمی، وکالت فروش مال صغیر را به شخصی دهد و این امر را حتی به بعد از بلوغ وی نیز سرایت دهد؟

ج - گرفتن وکیل از طرف ولی نسبت به قبل از بلوغ مؤلّی علیه، که در باره او اختیار دارد با رعایت مصلحت، مانعی ندارد. ۷۱/۱۱/۲۴

﴿س ۱۳۰۱﴾ آیا عدم قبول هبه و صلح بلاعوض به نفع طفل، از جانب ولی، عدم رعایت صلاح و صرفه طفل محسوب می شود؟

ج - آری، مگر آنکه جنبه های دیگری باشد که ضرر مالی ناشی از عدم قبول هبه و صلح را جبران نماید. ۷۱/۶/۲۹

﴿س ۱۳۰۲﴾ تشخیص غبطه صغیر به عهده ولی است. حال اگر ولی با سوء نیت، مال صغیر را به خود یا نزدیکانش منتقل کند و علی رغم غبن مؤلی علیه، اصرار به غبطه او در این میان دارد، آیا حاکم حق دخالت دارد؟

ج - نه تنها حق دخالت دارد، بلکه دخالت، بر حاکم لازم و واجب است و باید برای اعمال آینده ولی، ضمّ امین نماید و از آن به بعد، عمل ولی، بدون نظر و موافقت امین، غیر جایز و باطل است، حتی اگر رعایت غبطه را نیز بنماید. ۷۴/۱/۱۱

﴿س ۱۳۰۳﴾ آیا عدالت در ولی طفل شرط است؟ اگر ولی فاسق باشد و بیم فساد طفل یا اموالش برود، حاکم چه می تواند بکند؟

ج - عدالت به معنای اعتدال، بنا به نظر این جانب شرط است، لیکن با بیم عدم رعایت مصالح طفل، حاکم باید مراقبت نماید، و اگر نمی تواند، برای حفظ اموال صغیر باید ولی را عزل نماید. ۷۱/۶/۲۹

﴿س ۱۳۰۴﴾ شخص مفقودی دارای چند فرزند بوده و برای اداره اموال او امینی معین گردیده است، لیکن بنیاد شهید نیز اموالی را به فرزندان او مصالحه نموده و مخارجی را به نام آنان در منزل مسکونی ایشان متحمل گردیده است. در صورت فقدان ولی قهری (جد پدری)، مسئولیت اداره اموال متعلق به صغار، به عهده چه کسی است؟ وی با چه عنوان و سمتی حق نظارت و دخالت بر اموال آنان را دارد؟ و آیا امین اموال مفقود، حق تصرف در اموال مفقود یا صغار او را دارد؟ و آیا شخص ذی صلاح در اداره اموال صغار، می تواند با رعایت غبطه و مصلحت ایشان، به قصد تبدیل به احسن نمودن، در اموال آنان تصرف و دخالت نماید؟

ج - چون ولایت بر اموال مفقود، که محکوم به حیات است، به عنوان ولایت بر غایب، به عهده حاکم شرع است و همین طور ولایت بر اموال صغیر، بعد از فوت قیم قهری (یعنی مادر و جد پدری) نیز به عهده حاکم است، پس هر کسی را حاکم معین نمود، حسب اختیاراتی که به او داده شده، عمل می نماید و تصرف در اموال صغار - که تبدیل به احسن نمودن

- است، و در سؤال هم آمده - جایز است. ۷۸/۴/۲۹
- ﴿س ۱۳۰۵﴾ آیا ولی قهری صغار می تواند اجازه تنفیذ وصیت زاید بر ثلث موصی را از طرف صغار صادر نماید یا خیر؟
- ج - ولی قهری صغار نمی تواند از طرف صغار، وصیت زاید بر ثلث را امضا نماید. ۷۱/۲/۱۳
- ﴿س ۱۳۰۶﴾ شخصی بر اثر سانحه تصادف فوت نموده است. در حال حاضر از وی همسر و سه فرزند باقی مانده است و همسر متوفاً هم قصد ازدواج مجدد را ندارد. بفرمایید که قیمومت اطفال بر عهده چه کسی است؟
- ج - به نظر این جانب با فوت پدر، قیم قهری صغار، مادر است، و با نبود مادر، قیم قهری، جد پدری است. ۷۸/۴/۱

باب دوم: حضانت

- ﴿س ۱۳۰۷﴾ زنی هستم که از شوهرم جدا شده‌ام و از او پسری دارم که نه سال دارد. زمانی که بچه دو ماهه در رحم بود، از شوهرم جدا شده‌ام و به خانه پدرم رفته‌ام و بچه‌ام آنجا متولد و بزرگ شده است. قبلاً شوهرم بارها اقرار کرده است که بچه را نمی خواهد و بچه نیز هیچ گونه علاقه‌ای به پدرش ندارد. با توجه به این مسائل و اینکه شوهر سابقم مردی بی بند و بار است، آیا حق دارم بچه‌ام را با خودم به خارج از کشور ببرم؟ و آیا حق حضانت دایمی او به من می رسد یا پدرش که ولی قانونی و شرعی اوست؟
- ج - به نظر این جانب، حضانت فرزند، چه پسر و چه دختر تا هفت سالگی با مادر است؛ لیکن ولی قهری، شرعاً پدر و یا مادر و یا جد پدری است، و با نبود پدر به حکم آیه شریفه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»^۱، مادر بر پدر بزرگ، اولویت دارد و با نبود مادر، ولی او پدر بزرگ است و ولایت او ثابت است، و در مفروض سؤال اگر حاکم شرع تشخیص دهد که پدر

۱. انفال، آیه ۷۵.

رعایت مصلحت و غبطه طفل را نمی‌نماید و باعث فساد فکری و مالی و یا جانی طفل می‌گردد، در این صورت او را از ولایت عزل می‌نماید و مادر، ولیّ شرعی او می‌باشد.

۷۸/۴/۲۴

﴿س ۱۳۰۸﴾ بعد از فوت شوهرم جهت سرپرستی دختر پنج ساله‌ام به دادگاه عمومی مراجعه کردم و از سوی دادگاه، برگه قیمومت به نام این جانب صادر شد. شوهر متوفایم قبل از ازدواج با من دارای دو همسر مطلقه بوده که به موجب وصیت‌نامه‌اش، قیمومت فرزندانش در آن ایام، به عهده فرزند ارشد از همسر اولش سپرده شده بود. فرزند ارشدش به امریکا مهاجرت کرد و با احراز تابعیت، مقیم آن دیار شد. حال به ایران برگشته و به موجب وصیت‌نامه، در صدد سلب قیمومت من نسبت به فرزندم بر آمده که می‌ترسم اگر دادگاه موافقت کند فرزندم را از من جدا کند و با خود به آمریکا ببرد. با توجه به مراتب فوق، نظر خود را مورد قیمومت فرزندم مرقوم فرمایید.

ج - در فرض سؤال که پدر از دنیا رفته و مادر در حال حیات است، حقّ حضانت و نگهداری فرزند با مادر است و هیچ کس، حقّ گرفتن و جدا کردن فرزند از مادر را ندارد، چون به نظر اخیر این جانب مادر ولیّ قهری طفل است و با بودن ولیّ قهری، نوبت به وصی نمی‌رسد.

۸۳/۷/۷

﴿س ۱۳۰۹﴾ آیا ولایت و حضانت ولد زنا با زانی است یا خیر؟

ج - آنچه از حقوق فرزند که زحمت و ضرر برای والدین دارد مانند حضانت و نفقه، به عهده آنهاست؛ و آنچه به نفع آنهاست، مترتب نمی‌شود.

۷۷/۸/۱۸

﴿س ۱۳۱۰﴾ مخارج حضانت فرزندان، در حالی که مادرشان حضانت آنها را به عهده گرفته و حاضر به واگذاری به شخص دیگری نیست، با کیست؟

ج - حقّ حضانت فرزند - چه پسر و چه دختر - تا هفت سال با مادر است، و بعد از آن با پدر است و جدا شدن مادر از پدر به فسخ یا طلاق قبل از هفت سال موجب سقوط حقّ الحضانه‌اش نمی‌باشد؛ و نفقه فرزندان بر عهده پدر می‌باشد و مادر برای کارهایی که در ایام حضانت انجام

۸۳/۷/۷

می دهد، حقّ مطالبه اجرت ندارد.

﴿س ۱۳۱۱﴾ زنی شوهرش بر اثر تصادف فوت کرده است و پنج فرزند از او باقی مانده است که بعضی کبیر و بعضی صغیرند. این زن، با رضایت خودش حقّ حضانت فرزندانش را به جدّ پدری بچه‌ها واگذار کرده و کلاً حقّ حضانت را از خود، اسقاط نموده است؛ اما بعد از یک سال، ادّعای رجوع به حقّ حضانت می کند. حکم شرعی مسئله چیست؟

ج - در صورتی که مادر فقط رضایت به حضانت جدّ پدری داده باشد، مثل اباحه در تصرف اموال می تواند دوباره رجوع در حقّ خود بنماید؛ ولی اگر محض رضایت نبوده بلکه حقّ خود را اسقاط نموده باشد، نمی تواند رجوع نماید.

۸۳/۷/۷

﴿س ۱۳۱۲﴾ در مواردی که بین زوجین مفارقت حاصل شود و فرزند مشترکی داشته باشند، در خصوص حقّ حضانت پدر یا مادر نسبت به فرزند مشترک، فتوای مشهور بین متأخرین این است که مادر در مورد فرزند دختر تا هفت سالگی و در مورد فرزند پسر تا دو سالگی اولویت در حضانت دارد و پس از آن اولویت در حضانت با پدر است.

۱. تعلق عاطفی فرزندان اعم از پسر و دختر در سنین پایین به مادر بیشتر است، و گرفتن پسر بچه‌ها در سنین دو تا هفت سالگی از مادر، در موارد زیادی موجب اخلال در مسائل تربیتی و عاطفی آنان می شود.

۲. غالباً پدرهای ازدواج نکرده در نگهداری این گونه کودکان، دچار مشکلات حاد می شوند و بیشتر بر مبنای لجاجت، اصرار در گرفتن کودک دارند، و بعد از تحویل نیز غالباً کودک را به عمه یا مادر بزرگ می سپارند و خود مباشرت در حضانت ندارند.

۳. به دلیل تعلق عاطفی شدید در اغلب موارد، گرفتن پسر بچه سه یا چهار ساله از مادر، موجب عُسر و حَرَج بر مادر است در صورتی که در صورت حضانت مادر، پدر نیز از طریق اعمال ولایت و نظارت کلی، ارتباط با بچه‌های خود دارد و فشاری بر وی وارد نمی شود. با توجه به مطالب یاد شده خواهشمند است نظر خود را در مورد حضانت بیان فرمایید.

ج - حضانت فرزند چه پسر و چه دختر - علی الاصحّ - تا هفت سالگی با مادر است. بنابراین، در حقّ الحضانه و اولویت آن برای مادر تا هفت

سالگی، فرقی بین آن دو نمی‌باشد؛ و ناگفته نماند که برای رفع نهایه امثال مشکل یاد شده در سؤال، باید به فکر راه حلّ قانونی آن بود. ۷۷/۵/۱۷

﴿س ۱۳۱۳﴾ انتهای حضانت فرزند، چه زمانی است؟

ج - انتهای حضانت به رشد اوست و در این حکم، بین پسر و دختر فرقی نیست. ۷۷/۵/۳۱

﴿س ۱۳۱۴﴾ با در نظر گرفتن این مطلب که بنا بر مشهور حقّ حضانت فرزند پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی بر عهدهٔ مادر و بعد از آن با پدر است و تعدادی از زندانیان - خصوصاً زندانیان زن - افرادی بوده‌اند که توسط کسی غیر از مادر - پدر یا عمو یا مادر بزرگ و... - تربیت شده‌اند، آیا به نظر نمی‌رسد که قانون باید در این زمینه اصلاحاتی داشته باشد؟

ج - از نظر فقهی و حکم شرعی، صلاحیت حضانت، شرط اصلی و حقیقی حضانت است و بدیهی است که با عدم آن، حقّ الحضانه، خود به خود ساقط است و این سقوط و رسیدن حقّ الحضانه به دیگری، اگر در قانون مطرح نشده باشد، باید از نظر قانونی مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد و همان پاسخ شرعی، قانونی گردد. ۷۹/۵/۲۵

﴿س ۱۳۱۵﴾ ۱. طبق مادهٔ ۱۱۷۴ قانون مدنی «در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهتی دیگر، ابّوین طفل در یک منزل سکونت نداشته باشند، هر یک از ابّوین که طفل تحت حضانت او نمی‌باشد، حقّ ملاقات طفل خود را دارد. تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط به آن، در صورت اختلاف بین ابّوین با محکمه است». در صورتی مصداق پیدا می‌نماید که ابّوین، در حال حیات باشند؛ اما آنچه در خصوص این ماده قابل بحث است، اینکه آیا در صورتی که هر یک از ابّوین فوت نمایند؛ مثلاً پدر فوت نماید و ولیّ قهری هم نداشته باشند، آیا هر یک از طبقات مختلف ارث و درجات آن، می‌توانند با طفلی که حضانت او با مادر است، در صورت استنکاف و ممانعت مادر اطفال از ملاقات اقرّباى نسبی و سببی، ملاقات نمایند یا خیر؟ و در صورتی که مادر طفل ممانعت به عمل آورد، آیا مستند شرعی و قانونی وجود دارد که او را ملزم به رفع ممانعت و

تمکین نسبت به ملاقات با طفل نماید یا خیر؟

۲. در صورتی که همسر متوقفاً زوجه دوم او باشد و برای متوقفاً یک فرزند دختر از زوجه اولش باشد، آیا این دختر، در صورت ممانعت مادر صغار و طفل تحت حضانت او - که این طفل برادر و خواهر ابی دختر زوجه اول متوقفاست - حق ملاقات با این اطفال را دارد یا خیر؟

۳. در صورتی که برای قیّم صغار، ناظر استصوابی از سوی محکمه تعیین شده باشد و این ناظر همچنین برادر ابویّنی متوقفاً باشد، آیا مادر طفل که حضانت و قیّمومت طفل به او انتقال یافته، می تواند شرعاً و قانوناً مانع ملاقات ناظر استصوابی تعیین شده که عموی صغار نیز هست بشود یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا می تواند مانع دستور و تکلیف شرعی صلّه ارحام که وظیفه انسانی و شرعی هر مسلمانی است، بشود یا خیر؟

ج - پاسخ قانونی سؤالها را از مراجع قانونی باید استفسار نمود و قانون، پاسخگوی آن است؛ اما از جهت شرعی، ولیّ و یا قیّم طفل، حقّ منع از صلّه رَحِم و اظهار عواطف اقربا و انسانها نسبت به کودک چه رسد به دیگران را نداشته و ندارند. آری، اگر قیّم و یا ولیّ قهری، ملاقاتی را بر خلاف مصلحت و دارای مفسده بداند، می تواند جلوگیری موردی بنماید.

۷۹/۸/۹

﴿س ۱۳۱۶﴾ در صورتی که زن و شوهری به هنگام طلاق دارای فرزند کم توان ذهنی باشند، آیا حضانت فرزند به پدر واگذار می شود؟ با توجه به اینکه این کودکان به مراقبت شدید مادر احتیاج دارند؟

ج - حضانت در اختیار مادر می باشد و پدر حقّ گرفتن چنین فرزندی را که از حیث نیاز به مادر مانند طفل در دوران شیرخوارگی می باشد، ندارد، اگرچه ادلّه حضانت پدر، دلالت بر حق داشتن هم بنماید و نگوییم مسئله حضانت یک تکلیف کفایی برای حفظ و مراقبت از کودک بین پدر و مادر است، نتیجتاً با درخواست یکی از آنها برای حضانت، تکلیف از دیگری ساقط می شود و در صورت درخواست هر دو، باید ببینیم کدام

یک از آن دو بهتر حضانت می نماید؛ همچنین حضانت در امثال مورد سؤال با مادر است، به دلیل انصراف ادله حضانت از چنین موردی که کودک همانند دوران کودکی و شیرخوارگی قبل از دو سالگی می باشد، و چگونه انصراف نداشته باشد و حال آنکه نیاز چنین کودکی به مادر اگر بیشتر از نیاز کودک به مادر قبل از دو سالگی - که حضانتش با مادر است نه پدر - نباشد، قطعاً مساوی می باشد؛ و باب حضانت باب عبادت نیست که ثناء لله باشد و نتوان از او تعدی و تجاوز نمود، بلکه باب امر اجتماعی و عقلایی و معامله بالمعنی الأعم است که باب فهم و تعدی در آن واسع است و مورد اجتهاد و فقه می باشد.

۷۹/۳/۸

﴿س ۱۳۱۷﴾ پسر بچه ای دو سال دوران حضانت خود را نزد مادرش سپری نموده است. اکنون با انقضای مدّت حضانت مادر، پدر قصد استرداد طفل را دارد. اما طفل و مادر آن چنان به یکدیگر وابسته و علاقه مند هستند که جدا کردن آنها حتی هفته ای یک روز با مشقت صورت می گیرد. در صورتی که متخصصین روانشناسی نظر دهند که جدا کردن طفل از مادر موجب صدمه به سلامت روحی و روانی و همچنین جسمانی کودک و موجب مشقت و فشار شدید روحی و روانی به مادر خواهد بود، تکلیف چیست؟ خاصه اینکه پدر به دلیل اشتغال خارج از منزل و بلکه خارج از شهر محل سکونت، می خواهد طفل را نزد دیگری بسپارد.

ج - اگر چه به نظر این جانب، حقّ الحضانه مادر در فرزند - چه دختر و چه پسر - هفت سال است، لیکن به هر حال اگر جدا کردن فرزند از مادر دارای حرج و مشقت برای فرزند یا مادر باشد، حقّ الحضانه پدر به خاطر قاعده نفی حرج ساقط می گردد، مگر آنکه نبود فرزند نزد پدر نیز حرجی باشد که در اینجا باید اکثر حرجاً مراعات شود، یعنی هر یک از پدر یا مادر، چنانچه فرزند به او داده نشود، بیشتر در مشقت واقع می شود و بیشتر صدمه می بیند؛ و تعارض حرجین در مورد سؤال که مربوط به دو نفر می باشد، مانند تعارض ضررین مربوط به دو نفر می باشد که در آنجا شیخ

اعظم^۱ در رساله لا ضرر^۱ همین مبنا را اختیار نموده و مطابق با تحقیق هم می باشد، چون شارع تعالی که نخواسته بندگان در حرج قرار بگیرند، قطعاً خواستار حکمی است که حرجش کم تر است - چه در دو حرج نسبت به یک شخص و چه نسبت به دو شخص؛ چون همه بندگان در نظر او به منزله شخص واحد می باشند - و اما اگر حرجها مساوی باشند، به نظر می رسد که حق الحضانة پدر مقدم بر مادر باشد، چون حکم به اینکه پدر از حق خودش استفاده نکند، خود این حکم برای او حرجی می باشد، بعلاوه که اطلاق دلیل حق الحضانة پدر هم محکم است. ۸۴/۴/۱۵

﴿س ۱۳۱۸﴾ قانون مدنی در ماده ۱۱۶۹ به تبعیت از نظر مشهور فقهای عظام، برای نگاهداری طفل ذکور تا دو سال و برای نگاهداری طفل اناث تا سال هفتم، حضانت به وسیله مادر را مقدم دانسته است. در فرضی که زن با استفاده از حق شرعی و قانونی فوق، پس از متارکه با شوهر عهده دار حضانت فرزند بوده و به خوبی از عهده آن بر آمده، و مرد بعد از متارکه و بر خلاف زن به ازدواج مجدد مبادرت نموده و در موعد مقرر، متقاضی حضانت و استرداد فرزند از مادر شده، و اوضاع به گونه ای است که مفارقت مادر و فرزند به ویژه در مواردی که طفل اناث باشد باعث مشقت غیر قابل تحمل برای مادر و یا طفل است، استرداد طفل از مادر و تحویل وی به پدر که عملاً به معنی تحت تربیت قرار دادن طفل به وسیله نامادری است - آن هم راجع به دختری که به احتمال زیاد به فاصله دو سال با رسیدن به سن بلوغ، مجدداً زندگی با مادرش را بر خواهد گزید - جایز است یا خیر؟

ج - در مفروض سؤال که مفارقت فرزند از مادر و عدم حضانت او سبب حرج و مشقت غیر قابل تحمل برای مادر خواهد بود، و معارض با حرج پدر نسبت به مفارقتش از کودک و عدم حضانتش نسبت به طفل نباشد، حق حضانت به حکم لا حرج مربوط به مادر است؛ و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله است و اثبات حرج و عدم حرج، نیاز به

۱. مکاسب، قاعده لا ضرر، ص ۳۷۴.

محکمه شرعیه دارد؛ و در ضمن به نظر این جانب حق الحضانة فی حدّ
نفسه تا هفت سال - ولو در پسر - با مادر است. ۸۰/۹/۱۱
﴿س ۱۳۱۹﴾ زنی که منحرف است و به علت داشتن رابطه نامشروع به خوردن شلاق
محکوم شده، در صورت جدایی از شوهرش، آیا می تواند حضانت دختر سه ساله اش را
به عهده بگیرد؟

ج - مادری که صلاحیت حضانت کودک را ندارد - چه از جهت جسمی
و چه از جهت فکری و اخلاقی - نمی تواند متکفل حضانت و
سرپرستی باشد. ۷۵/۱۰/۱۴
﴿س ۱۳۲۰﴾ همسر مفقودی بعد از طلاق حاکم، ازدواج کرده است. نامبرده به علت
مخالفت شوهرش، از حضانت اطفال شوهر سابقش خودداری می کند. آیا حاکم می تواند او
را ملزم به انجام این امر کند و یا اینکه دیگر اقربای مفقود باید متکفل این مهم شوند؟

ج - در صورتی که مادر بتواند اطفال را بدون حرج و مشقت حضانت کند،
بر او واجب است و چنانچه امتناع نماید، حاکم او را به خاطر ترک واجب،
ملزم به حضانت می نماید، و اما اگر حضانت برایش حرجی باشد،
مخصوصاً بعد از ازدواج و مخالفت شوهر، سرپرستی بر عهده اقربا و
خویشاوندان آنها حسب مراتب ارث می باشد. ۸۳/۷/۷
﴿س ۱۳۲۱﴾ آیا پدر شرعاً مجاز است که همسر سابق و مطلقه اش را از دیدار فرزندش -
که تحت حضانت پدر است - محروم نماید؟

ج - جلوگیری از صلۀ رحم، گناه و معصیت است و پدر چنین حقی
ندارد. ۷۴/۴/۸
﴿س ۱۳۲۲﴾ آیا با موافقت پدر و مادر مبنی بر اینکه طفل، نزدیکی از آن دو باشد، حق
حضانت واگذارنده از میان خواهد رفت؟

ج - آری، اگر اسقاط حق نموده باشد، حقتش ساقط می گردد؛ ولی اگر
محض رضایت به حضانت غیر باشد، حق باقی است و ساقط
نمی گردد. ۸۳/۷/۷

﴿س ۱۳۲۳﴾ شوهرم فوت کرده است و از او دو فرزند دارم. حال قصد ازدواج دارم و به هیچ وجه قصد رها کردن فرزندان خود را ندارم، اما خانواده شوهرم قصد دارند با زور فرزندانم را از من بگیرند. آیا آنان چنین حقی دارند؟

ج - حسب شرع و قانون، حق نگهداری طفل بعد از فوت پدر، مطلقاً با مادر است.

۶۹/۳/۷

باب سوم: نفقه اولاد

﴿س ۱۳۲۴﴾ با توجه به وجوب پرداخت نفقه اولاد توسط پدر بفرمایید:

۱. آیا در این حکم بین فرزند صغیر و کبیر تفاوت هست؟ (اعم از متمکن و غیر متمکن).

۲. آیا مراد از تمکن، قدرت فعلی است یا توانایی بالقوه تحصیل مال را نیز شامل می شود؟

۳. در صورت تخلف فرزند واجب النفقه از دستورات شرعی پدر، آیا نفقه وی ساقط می شود؟ مثلاً نوجوان صغیری که پدر را اذیت نموده و او از ورود پدر به خانه شخصی اش جلوگیری می کند.

ج ۱ - در وجوب نفقه اولاد توسط پدر، بین صغیر و کبیر آنها تفاوتی نیست، ولی شرط وجوب، نیاز فعلی و عدم تمکن است.

ج ۲ - کسی که مخارج یک سال خود را نه بالفعل دارد نه بالقوه، فقیر و غیر متمکن محسوب می شود.

ج ۳ - در وجوب انفاق پدر و غیر او از خویشانی که باید نفقه خویشان را بپردازند، اطاعت کردن و عدم تخلف از وظایف فرزندی و خویشاوندی شرط نمی باشد، و وجوب اطاعت، در نفقه زن شرط می باشد نه نفقه ارحام، چون نفقه ارحام یک تکلیف است به خلاف نفقه زن که شبه معاوضه است.

۸۳/۵/۳۱

﴿س ۱۳۲۵﴾ زن و شوهری دارای سه فرزند هستند و زن به وسیله طلاق خلع از همسرش طلاق گرفته است، و پدر برای فرزندانش مسکنی مناسب تهیه کرده و نفقه آنان را می‌پردازد؛ اما فرزندان، حاضر به بازگشت به منزل پدر نیستند و با مادرشان در شهر دیگری زندگی می‌کنند و پدر، رضایت به این امر ندارد. در این صورت، آیا پدر باز هم شرعاً موظف به پرداخت نفقه است یا خیر؟ و آیا فرزندان باید امر پدر را اطاعت کنند؟ و در صورت عدم اطاعت فرزندان از پدر، وظیفه پدر در این مورد چیست؟ اگر پدر به فرزندان امر کند که لزوماً در منزل انتخابی او و نزد خودش زندگی کنند و فرزندان اطاعت نکنند، آیا موجب سقوط نفقه از سوی پدر می‌شود یا خیر؟

ج - آنچه بر پدر واجب است، نفقه فرزندان است که اعم است از غذا و مسکن؛ لیکن اگر فرزندان بخواهند در غیر مسکنی که پدر تهیه نموده و مخالف با شئون آنها هم نبوده، زندگی نمایند، حقیقتاً نسبت به مسکن ساقط است و خود آنها سبب آن شده‌اند و پدر، معصیتی ننموده؛ و اما امور دیگر نفقه، مانند غذا و لباس، به عهده پدر و بر او واجب است.
۷۸/۸/۲۰

﴿س ۱۳۲۶﴾ هل يجوز للشخص ان يجبر ذريته للعمل حتى يسر به معاشه؟

ج - غير جائز لعدم كونهم عبيداً و اماً للشخص.
۷۷/۲/۲۴

﴿س ۱۳۲۷﴾ آیا دعوی فرزندان علیه پدر مبنی بر مطالبه نفقه معوقه، قابل قبول است یا خیر؟ و چنانچه زوجه مطلقه اثبات نماید که نفقه فرزندان مشترک را پرداخت نموده است، آیا دعوی وی علیه شوهر سابقش، قابل قبول است؟

ج - دعوی فرزندان علیه پدر برای مطالبه نفقه معوقه، قابل قبول نیست، چون تکلیف است نه دین تا تخلف از آن مستلزم ضمان و قابل مطالبه باشد، و اما آنچه که زن علیه شوهر ادعا می‌کند قابل سماع نیست، چون خود زن تسلیط مجانی کرده است.
۸۳/۷/۷

﴿س ۱۳۲۸﴾ در ارتباط با کمک [نفقه] پدر و مادر به فرزند، چه معیاری در مقدار و

زمان آن وجود دارد؟

ج - در نفقه واجب تا فرزند، فقیر و پدر غنی باشد، نفقه‌اش به عهده پدر است و در غیر آن، کمک مطلوب می‌باشد.

۷۶/۷/۱۲

﴿س ۱۳۲۹﴾ اگر پسر، مخارج ازدواج و عروسی را نداشته باشد و پدر از نظر مالی بتواند مخارج عروسی پسر را فراهم کند، آیا تأمین مخارج ازدواج و عروسی پسر بر پدر واجب است؟

ج - مخارج ازدواج فرزند بر پدر واجب نیست. آنچه بر پدر واجب است، نفقه فرزند به نحو متعارف در جامعه است که مخارج ازدواج، خارج از آن است.

۷۹/۸/۲۷

﴿س ۱۳۳۰﴾ بنده بزودی دارای فرزند خواهم شد، اما همسرم قبل از تولد فرزندم دادخواست طلاق داده است و حاضر به حضانت از طفل نیست، با توجه به اینکه خودم نمی‌توانم حضانت او را به عهده بگیرم، آیا می‌توانم فرزندم را به خانواده‌ای که از سادات متدین می‌باشند و سال‌هاست بچه‌دار نشده‌اند و علاقه‌مند به حضانت او هستند، بدهم؟ ضمناً آنان مایل‌اند به نام خودشان برای نوزاد، شناسنامه بگیرند.

ج - دادن طفل به دیگران برای حضانت و سرپرستی و بزرگ شدن آن طفل نزد آنها، هر چند فی حدّ نفسه مانعی ندارد، لیکن از نظر عاطفی و حفظ علائق خانوادگی تا اضطرار و ناچاری نباشد، نباید انسان دست به چنین کاری بزند؛ لیکن به هر حال فرزند خوانده، فرزند نیست و گرفتن شناسنامه هم باعث بار شدن احکام فرزند نبوده و نیست، و به هر حال مسئله سید بودن و نبودن، رعایتش واجب است، و در گرفتن شناسنامه واجب است که رعایت شود مبادا فرزند غیر سید فردا به عنوان سید مطرح گردد.

۷۸/۱/۱۰

﴿س ۱۳۳۱﴾ افرادی که اقدام به سرپرستی اطفال بی‌سرپرست می‌نمایند، برای ایجاد محرمیت، اقدام به جاری ساختن صیغه محرمیت می‌نمایند، با توجه به اینکه طبق مشهور فتاوی‌ای موجود، اجرای صیغه محرمیت را منوط به اذن پدر یا جدّ پدری می‌دانند مستدعی است بفرمایید:

۱. آیا اذن والدین قانونی که صلاحیت آنها برای سرپرستی طفل مورد نظر، محرز شده، می تواند جایگزین اذن پدر یا جد پدری برای اجرای صیغه محرمیت شود؟
۲. در صورت منفی بودن جواب در فرض اول، آیا حاکم شرع، خود می تواند اجازه جاری شدن صیغه محرمیت را بدهد؟
۳. در صورت مثبت بودن فرض دوم، آیا اذن دادگاه صالح می تواند جایگزین حکم حاکم شرع بشود یا نه؟

ج ۱ - جایگزین نمی شود و فرزند خوانده در حکم فرزند نیست و فرزند پدر حقیقی خود می باشد «ما جعل ادعیائکم ابنائکم ذلکم قولکم بافواهکم».^۱

ج ۲ و ۳ - با فرض وجود مصلحت که ظاهراً در امثال مورد سؤال با خصوصیات مرقومه وجود دارد، حاکم شرع می تواند اجازه دهد (السلطان ولی من لا ولی له)، لیکن مهریه معتدبه قرار دهند تا اطمینان زیادتر به مصلحت باشد، و نمی توان گفت که اذن آنها جایگزین حاکم شرع باشد و باید از مجتهد جامع الشرایط و یا مجاز از قبل او در این گونه امور اجازه گرفت.

۷۶/۱۰/۱۲

باب چهارم: فرزند خواندگی

«س ۱۳۳۲» زوج جوانی که بیش از دو سال است که ازدواج نموده، ولی دارای فرزند نگردیده اند، قصد دارند از مراکز رسمی معین و یا غیره، یک نفر بچه خردسال پسر یا دختر به عنوان فرزند خوانده تحویل گرفته و از او مراقبت و او را تربیت نمایند. با عنایت به این گونه موارد در شناسنامه زوج درج می گردد، استدعا دارم نظر شرعی را از جمیع جهات بیان فرمایید؟

ج - این گونه اعمال که جزء اعمال برّ و احسان و نیکی به دیگران و مخصوصاً کودکان و یتیمان بی پناه و سرگردان می باشد، مستحب و

۱. احزاب، آیه ۳.

مطلوب و موجب اجر اخروی و سعادت دو دنیا است و از نظر شرعی هر چه از اموال خود که بخواهید به او بدهید، می‌توانید در حال حیات به او ببخشید یا صلح کنید و یا از راه وصیت به ثلث اقدام نمایید و اختیار فسخ را مادام که زنده هستید با خودتان قرار دهید؛ و از نظر حرمت نگاه کردن و نامحرم بودن، بعد از تمیز و بلوغ، به حکم ضرورت و مشکل نداشتن فرزند و مشکل گفتن به کودک که تو پدر و مادر نداری و فرزند ما نیستی مرتفع می‌گردد و جایز می‌باشد، و حرج و مشقت، رافع حرمت است و اسلام دین سهولت و آسانی است.

۸۰/۱۰/۸

باب پنجم: تلقیح مصنوعی

﴿س ۱۳۳۳﴾ جوانی متأهل و مقید به انجام دادن فرایض دینی هستم که با آزمایشاتی که روی من انجام شده، به این نتیجه رسیده‌اند که بیضه‌هایم اسپرم تولید نمی‌کنند و دلیل آن هم نقایص مادرزادی است و به همین دلیل، از داشتن فرزند به شکل طبیعی محروم می‌باشم. پزشکان معالج، راهی را برای بارور کردن همسرم پیشنهاد کرده‌اند که به وسیله نطفه شخص دیگری و از طریق تزریق اسپرم صورت می‌گیرد. برای این کار و برای رفع مشکل شرعی، بنا به توصیه پزشکان، ابتدا من باید همسر خود را برای مدتی طلاق بدهم و پس از گذشت مدت عده همسر، بدون دیدن شخصی که قرار است نطفه او تزریق گردد، صیغه محرمیت به مدت نیم الی یک ساعت برای تزریق اسپرم خوانده می‌شود و بعد از آن، من می‌توانم به همسر خود رجوع کنم و دوباره صیغه عقد بخوانیم. آیا این کار جایز است؟

ج - طلاق دادن زن توسط مرد، ولو به انگیزه اینکه زن بعد از تمام شدن عده، صیغه دیگری شود و از او حامله گردد، مانعی ندارد و این گونه طلاق‌ها، مثل طلاق‌های دیگر، درست و صحیح است؛ لیکن باید از آن مرد صاحب اسپرم، وکالت گرفته شود، یعنی او اجازه داده باشد که زنی را

برایش به مدّت نیم ساعت یا زیادتر یا کم تر، صیغه کنند و همین قدر که اجازه داده باشد، هر چند الآن شناخته شده نباشد، اجرای صیغه به وکالت از او مانعی ندارد؛ چون صیغه برای صاحبِ اسپرم خوانده می شود. لیکن در صیغه، همان طور که مدّت باید معلوم باشد، مهر هم لازم است و باید معلوم باشد و مهر را هر چند دیگری هم بپردازد، صحیح و نافذ است؛ و ناگفته نماند که چون دخول و آمیزش انجام نگرفته، بلکه اسپرم از غیر راه دخول، وارد رَجَم زن شده، به نظر بنده، نگه داشتن عدّه از صاحبِ اسپرم برای او لازم نیست و با تمام شدن مدّت صیغه، شوهر می تواند او را همان لحظه دوباره برای خودش عقد نماید و بچه به دنیا آمده از راه اسپرم، بچه زن محسوب می شود و زن، حقیقتاً و قطعاً مادر اوست؛ چون از راه مشروع و حلال، اسپرم وارد رَجَمش شده؛ و اما نسبت به مرد، یعنی شوهر زن، گرچه فرزند صُلبی او نیست؛ لیکن اگر دختر باشد، به حکم دختر زوجه و ربیبه بودن، محرم است و از این جهت هم اشکالی در کار نیست.

۷۹/۷/۲۵

﴿س ۱۳۳۴﴾ مرد و زنی که خویشاوند بوده اند، با هم ازدواج کرده اند؛ اما فرزندان متولّد شده از آنها ناسالم اند. پزشکان می گویند در صورتی که نطفه مرد را با تخمک زن دیگری در خارج از رَجَم، مخلوط کنند و در رَجَم همسر او قرار دهند، فرزندان سالم متولّد خواهند شد. در این صورت بفرمایید:

۱. آیا اصل عمل، اشکال دارد یا خیر؟

۲. در صورت اشکال نداشتن، همسر مرد - که نطفه دیگری در رَجَم او قرار گرفته -

حکم مادر پیدا می کند یا خیر؟

۳. زنی که از او تخمک گرفته شده، نسبت به فرزند متولّد یافته، چه حالتی خواهد

داشت؟

۴. آیا این فرزند، از مادری که به صورت نطفه در رَجَمش قرار گرفته، ارث می برد یا

خیر؟ از زنی که از او تخمک گرفته شده چطور؟

۵. در صورتی که زنی که تخمک از او گرفته می شود، غیر مسلمان باشد، چه صورتی

دارد؟

۶. آیا گرفتن تخمک از زن نامحرم یا زن محرم مثل خواهر، مانعی دارد یا خیر؟

ج ۱ - امتزاج اسپرم زوج با تخمک زن دیگر در خارج و تلقیح آن به زوجه، یا زن مذکور یا زن ثالث، ظاهراً مانعی ندارد، چون نه زناست و نه وارد نمودن منی در رجم زن اجنبیه.

ج ۲ - زن صاحب رجم که تخمک (منشأ نطفه امشاج) متعلق به او نیست، مادر محسوب نمی شود. آری، با شیر دادن و تحقق بقیه شرایط رضاع، مادر رضاعی می شود.

ج ۳ - اگر صاحب نطفه اعراض ننموده و عرفاً آن زن را صاحب تخمک می دانند، مادر محسوب می شود.

ج ۴ - فرزند به دنیا آمده، از شوهری که صاحب اسپرم است، ارث می برد و مادر بودن زنی که تخمک به او تعلق دارد، در صورتی که اختلاط نطفه و تخمک با خواست آن زن بوده و اعراض ننموده (مانند قرار دادن در بانک اسپرم تا هر شخصی که خواست از آن استفاده کند)، ظاهراً ثابت است و ارث می برد.

ج ۵ - مانعی ندارد و فرزند، تابع اشرف ابوبین است.

ج ۶ - گرفتن تخمک از محارم مردی که صاحب اسپرم است، نمی توان گفت که جایز، بلکه حرام است و باید از این گونه اعمال که بر خلاف اصول اخلاقی توالد و تناسل است، جداً پرهیز نمود و در مفروض سؤال، نسبت به گرفتن تخمک از غیر محارم، فی حد نفسه، مانعی ندارد.

۷۷/۵/۲۳

﴿س ۱۳۳۵﴾ با توجه به پیشرفت علم پزشکی در لقاح خارج رجمی، چنانچه این امکان - که کل دوره نه ماهه قبل از تولد در محیط آزمایشگاهی طی شود - فراهم گردد، اولاً حلول روح به این جنین در چه مرحله ای خواهد بود؟ ثانیاً چنانچه سلول های مورد

نیاز متعلق به زن یا مرد یا هر دو، جهت تشکیل نطفه از «بانک اسپرم» که از افراد ناشناس تهیه شده باشد، تأمین گردد، جنین، حلال زاده است یا خیر؟ مسئله محرمیت او به زن و شوهر چگونه خواهد بود؟

ج - زمان حلول روح را با حکم شرعی و فقهی نمی توان معین نمود و حکم فقهی مسئله، آن است که هر زمان جنین آزمایشگاهی به سر حدّ رشد و تمامیت خلقت و حرکت همانند جنین چهار ماه در رحم رسید، محکوم به احکام حلول روح است و تشخیص آن هم با اهل خبره و اطلاع مورد وثوق است؛ و اما بقیه احکام جنین آزمایشگاهی، اگر نطفه زن و مرد هر دو از بانک اسپرم گرفته شده و فرض هم بر این است صاحبان نطفه ها اعراض نموده اند، اگر بعداً ثابت شد و یا از اول معلوم بود که صاحبان نطفه چه افرادی هستند، ازدواج آنها با چنین فرزندان آزمایشگاهی، اگر نگوییم جایز نیست، قطعاً احتیاط در ترک آن است، چون از اجزای آنهاست؛ و اما نسبت به ارث، احتیاط در ترک توارث است، اگر نگوییم به صورت فتواست و نسبت به غیر آنها، نسبت رجمی ندارد و در حکم فرزندی است که تمام نطفه، مأخوذ از گیاه و پرورش یافته در آزمایشگاه است. ۷۷/۷/۲۹

﴿س ۱۳۳۶﴾ زن و شوهری مدتی از ازدواج آنان گذشته و صاحب فرزند نشده اند. پزشک متخصص، تشخیص داده که نطفه آنان ضعیف است و اگر بخواهند بیچه دار شوند باید نطفه آنان را در رحم مصنوعی تقویت کنند و بعد از تقویت، آن را به رحم زن، تلقیح نمایند. آیا اصل این عمل جایز است یا خیر؟ و در صورت جواز، آیا بیچه ای که با این کیفیت به دنیا می آید، به زن و شوهر ملحق می شود و از آنان ارث می برد یا خیر؟

ج - هم عمل جایز است و هم بیچه به صاحب نطفه، یعنی همان زن و شوهر ملحق می شود و حکم بیچه ای را دارد که از اول در رحم طبیعی مادر رشد کرده و به دنیا آمده است. ۷۷/۱۲/۸

﴿س ۱۳۳۷﴾ ۱. وارد نمودن اسپرم مرد اجنبی که در «بانک اسپرم»^۱ نگهداری می شود، از طریق تلقیح مصنوعی در رَجَم زن مسلمانی که شوهرش عقیم است، با رضایت شوهرش، چه حکمی دارد؟

۲. آیا لازم است فرزند، صاحب اسپرم را بشناسد یا خیر؟

۳. اگر صاحب اسپرم را نشناسد و بین فرزندان این مرد و این فرزند در آینده

ازدواجی صورت بگیرد، چه صورتی دارد؟

ج ۱- وارد نمودن اسپرم مرد اجنبی به رَجَم زن، فی حدِّ نفسه حرام است و برای رفع مشکل نداشتن فرزند، می توان اسپرم مرد اجنبی و تخمک همسر را در خارج (شرایط آزمایشگاه) مخلوط کرد و سپس جنین حاصل را به رَجَم زن انتقال داد که در این صورت، همسر که صاحب تخمک منشأ است، مادر محسوب می شود، و صاحب اسپرم نیز در صورتی که از نطفه خود اعراض نکرده باشد، پدر محسوب می شود. آری، در صورتی که مرد اجنبی از نطفه خود اعراض کرده باشد (مثلاً نطفه را در بانک اسپرم قرار داده تا هر کس خواست، از آن استفاده کند)، پدر محسوب نمی شود؛ اما در صورتی که صاحب اسپرم شناخته شود، نسبت به امر ازدواج، احتیاط، امری لازم است، بلکه خالی از وجه نیست. به هر حال، شوهر، پدر محسوب نمی شود، چون صاحب اسپرم نیست؛ اما همه آثار فرزند بودن آن بچه برای شوهر و اقوام - ولو صاحب نطفه نباشد - به خاطر حَرَج و مشقّتی که در نداشتن فرزند و ترتیب آثار اجنبی بر فرزندخوانده در شرایط فعلی وجود دارد، مترتب است بجز آثار ارث که در این جهت حکم اجنبی را دارد که با هبه و تصرفات منجزه و یا وصیت به ثلث می توان او را در حکم وارث قرار داد و علاوه بر حکم ذکر شده، بچه به حکم ربیبه بودنش نیز به آن شوهر محرم است، به شرط حصول آمیزش شوهر با همسر خودش که در محرمیت مرد با ربیبه، فقط صدق ربیبه و دختر زن

1. Sperm Preserving Center

بودن مناط است نه انعقاد نطفه اش در رَجَم زن، قبل از ازدواج با شوهر. هر چند متعارف چنین بوده، لیکن محض تعارف و تقارن است و دلیلی بر شرطیت این تقارن وجود ندارد. پس اطلاق ادلهٔ محرمیت ربیبه، محکم است؛ بعلاوه که الغای خصوصیت بر فرض قصور ادله و عدم اطلاق، خالی از قوت نیست. بنابراین، تنها صورت تلقیح اسپرم مرد در خارج رَجَم و بعد وارد رَجَم نمودن، راه درستی است، لیکن ناگفته نماند اگر پیمودن این راه و راه‌های دیگر دارای حَرَج و مشقّت باشد، وارد کردن نطفهٔ اجنبی به رَجَم زن از طریق تلقیح مصنوعی به حکم لاحتجاج، مانعی ندارد، و همان‌گونه که حَرَج، نافی و رافع بعضی از حرام‌هاست، رافع این گونه حرام‌ها نیز خواهد بود.

ج ۲- در صورتی که مرد اجنبی از نطفهٔ خود اعراض کرده باشد (که فرض نیز همین است) ظاهراً و عرفاً پدر محسوب نمی‌شود و هیچ یک از آثار پدر و فرزندی را ندارد و لازم نیست که فرزند، صاحب اسپرم را بشناسد، ولی در صورتی که صاحب اسپرم شناخته شود، نسبت به امر ازدواج، احتیاط امری لازم بلکه خالی از قوت نیست.

ج ۳- علاوه بر اینکه لازم است صاحب اسپرم از نطفه و اسپرم خود اعراض کند، باید از اسپرمی هم که صاحبش مجهول می‌باشد استفاده شود تا مشکل ازدواج با محارم دیگر پیش نیاید، لیکن به هر حال، اگر صاحب اسپرم و محارم شناخته شوند ازدواج با آنها بنا بر احتیاط واجب - اگر نگوییم اقوی - باید ترک شود همچنان که صحت بقای چنین ازدواجی هم که قبلاً با جهل انجام گرفته نیز مشکل است، و بنا بر احتیاط - اگر نگوییم اقوی - جدا شدن آنها از همدیگر و ترتیب آثار وطی به شبهه نسبت به وطی‌ها و... گذشته آنها بار می‌شود؛ و ناگفته نماند که نه تنها مجهول بودن صاحب نطفه برای جلوگیری از مشکلات آینده لازم است، بلکه تحقیق برای شناخت صاحب اسپرم مجهول با حجّت شرعی بسیار مشکل است و

مشکل بودن اثبات، امر ازدواج و ترتب آثار را آسان می‌کند.

باب ششم: سقط جنین

﴿س ۱۳۳۸﴾ این جانب ماهیانه مبلغ چهل هزار تومان حقوق دریافت می‌نمایم و دارای چهار فرزند هستم و با این حال، همسر من که هم بیماری گواتر دارد و هم دچار ناراحتی اعصاب است و به طور مداوم، تحت نظر پزشک است، به طور ناخواسته، بارداری شده است. لذا با وضعیت اقتصادیمان و با توجه به اینکه همسر من از زمان اطلاع از بارداری شدنش ناراحتی اعصابش تشدید شده، سقط جنین مذکور جایز است یا خیر؟

ج - با توجه به حَرَج و مَشَقَّت روحی و روانی حاصل از اطلاع به حاملگی ناخواسته همسرتان علاوه بر مشکل و حَرَج اقتصادی و حَرَج از ناحیه بیماری همسر، این چنین سقطی را قبل از چهار ماهگی و ولوج روح نمی‌توان گفت حرام است؛ بلکه حَرَج و مَشَقَّت، رافع حرمت است و با موافقت پزشک، جایز است. ۷۷/۱/۵

﴿س ۱۳۳۹﴾ اگر جنین به خاطر جهات مربوط به خودش مانند ناقصی و معلولیت و غیر آن، سبب مشکل تنفسی برای مادر گردد و احتمال خطر مرگ برای او وجود داشته باشد و پزشکان هم معالجه مادر و رفع خطر مرگ مادر و یا احتمال آن را منوط به سقط جنین بدانند، با فرض اینکه سقطش سبب مرگ او نخواهد شد، بلکه چون شش ماهه است در دستگاه نگهداری می‌شود و ممکن است زنده بماند، آیا چنین معالجه‌ای جایز است یا حرام؟

ج - در مفروض سؤال با توجه به اینکه فرزند و جنین را بناست زنده به دنیا بیاورند و بیرون آوردنش بر حسب موازین علمی موجب مرگ قطعی او نمی‌شود و حفظ جان مادر و جلوگیری از احتمال خطر مرگ مادر بر بیرون آوردن طفل از رَحِم است، ظاهراً چنین معالجه‌ای که پزشکان نظر داده‌اند، جایز است و مانعی ندارد و بر مادر لازم نیست که خود را فدای ماندن او در رَحِم نماید؛ بلکه در خارج از رَحِم نگهداری می‌شود، و

۷۶/۶/۱۹

محکوم به مرگ نشده است.

﴿س ۱۳۴۰﴾ همسر این جانب مدت شش سال است که به بیماری دیابت مبتلاست و طبق نظر پزشکان، باردار شدن برای ایشان بسیار مضر بوده است؛ اما بنده و همسر از این مسئله آگاهی نداشته‌ایم و ایشان، دو ماه است که باردار شده است، برای نگاه داشتن جنین، باید به مدت نه ماه انسولین تزریق نماید. داروی یاد شده به مدت پانزده روز تزریق شده؛ اما برای همسر ناهنجاری‌های بسیاری را به همراه داشته به طوری که وقتی این دارو را تزریق می‌نماید، اگر کسی در کنار او نباشد، به حالت اغما می‌رود. از طرفی پزشکان گفته‌اند اگر این دارو را مصرف نکنند، بچه ناقص می‌شود. لذا خواهشمندم حکم شرعی را بیان فرمایید؟

ج - سقط جنین، مطلقاً حرام است؛ لیکن برای رفع خطر و حَرَج و مشقت غیر قابل تحمل برای مادر، با توجه به نظر کارشناس، تا قبل از چهار ماهگی ظاهراً مانعی ندارد؛ ولی بعد از چهار ماهگی به هیچ وجه جایز نیست، بلکه حرام است و رضایت شوهر در مواردی که سقط جایز است، باید جلب گردد.

۷۷/۱۲/۹

﴿س ۱۳۴۱﴾ در صورتی که در جنین، روح دمیده نشده باشد، آیا سقط آن جایز است؟

ج - سقط جنین، مطلقاً حرام است؛ بلکه حتی در صورت شک هم جایز نیست؛ یعنی با احتمال انعقاد نطفه و یا قطع شدن حیض هم نمی‌توان با خوردن دارو و یا غیر آن، چنین کاری کرد. این حکم، هر چند برخلاف قواعد است؛ لیکن منصوص است و «صحیحۃ رفاعه»^۱ بر آن دلالت دارد. اما برای رفع خطر از مادر، با توجه به نظر کارشناسی و حَرَج غیر قابل تحمل، در فرض عدم ولوج روح (قبل از چهار ماهگی)، نمی‌توان گفت حرام است و قاعده «نفی حَرَج» رافع حرمت است.

۷۵/۲/۳۰

﴿س ۱۳۴۲﴾ خانمی سه ماه است که باردار شده و به بیماری آسم و برونشکتازی ریه‌ها مبتلاست که با بررسی‌های تخصصی و مشاوره‌های پزشکی به اثبات رسیده که ادامه بارداری

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۳ من أبواب الحیض، حدیث ۱.

برای ایشان خطر جانی در بر دارد. در این صورت، آیا سقط جنین برای او جایز است؟

ج - با توجه به خطر جانی مرقوم و بودن جنین قبل از چهار ماهگی و فرض عدم ولوج روح، چنین سقطی را نمی توان گفت حرام است، بلکه ظاهراً به خاطر حَرَج و حفظ نَفْس محترمه ذی روح، جایز است. ۷۴/۸/۲۳

﴿س ۱۳۴۳﴾ اگر زنی به طور نامشروع حامله شده باشد، خواه پدر طفل معلوم باشد یا نه، فرزند وی در آینده در اجتماع مشکلات عاطفی و اجتماعی بسیار زیاد خواهد داشت، همچنین حیثیت اجتماعی خانواده وی به شدت لکه دار خواهد شد. در این مورد آیا با تقاضای وی، اقدام به سقط جنین از سوی پزشک مجاز است؟ آیا جواز در تمام دوران حاملگی وجود دارد یا نه؟

ج - تا قبل از چهار ماهگی، قطعاً به حکم لا حَرَج کودک، بلکه لا حَرَج زن و مرد و خانواده، مانعی ندارد؛ اما بعد از چهار ماهگی که اعضای جنین کامل شده و به نحوی دارای حیات است، که عرفاً قتل نفس صدق می کند، قطعاً سقط جایز نیست «قضائاً لإطلاق و عموم ادلة حرمت قتل نفس»، و حرمت آن عقلاً و نقلاً و عقلاً شامل همه قتل نفس ها، ولو قتل نفس زنازاده می باشد. ۸۴/۴/۲۰

﴿س ۱۳۴۴﴾ در صورتی که روح در جنین، دمیده شده باشد، حکم سقط کردن آن

چیست؟

ج - حکم به جواز کشتن و از بین بردن جنین، بعد از ولوج روح (چهار ماهگی) - که قتل نَفْس، صدق می کند و دیه اش دیه کامل است - مشکل، بلکه ممنوع است؛ ولو با تردید امر بین مُردن مادر و یا از بین رفتن فرزند، در هیچ یک از آن دو، مزیت و ترجیحی به نظر نمی رسد. آری، در صورت بیماری مادر، وی می تواند خود را معالجه نماید، هر چند منجر به سقط جنین گردد. ۷۸/۶/۳۰

﴿س ۱۳۴۵﴾ در بین اقلیت های مذهبی، برای انجام عمل سقط جنین، منعی وجود

ندارد. تکلیف ما در برخورد با این گونه بیماران چگونه است؟

ج - پزشک مسلمان نباید خود را در معرض کمک به سقط جنینی که از نظر اسلام حرام است، قرار دهد.

۷۸/۷/۱

﴿س ۱۳۴۶﴾ برای خانواده‌هایی که به هیچ عنوان امکان اداره کردن فرزندان بیشتر را ندارند، بعد از مشاهده احتمال حاملگی، مثلاً چند روز از عادت ماهیانه‌اش گذشته، برای رهایی از شک و شبهه، آمپولی تزریق می‌کنند که با آن، اگر واقعاً هم حامله باشد، حمل از بین می‌رود. با عنایت به گذشت فقط چند روز از عادت ماهیانه و اینکه قطع بر حاملگی وجود ندارد، حکم شرعی چیست؟

ج - با احتمال حمل، تزریق آمپول مانند صورت یقین به حمل می‌باشد، و از نظر حکم و مورد با وجود نص، از موارد اصالة البرائة خارج است.

۷۳/۲/۱۳

باب هفتم: اثبات نسب

﴿س ۱۳۴۷﴾ ۱. آیا با استفاده از آزمایش‌های پزشکی و مطالعات طبّی مانند آزمایش تجزیه خون و آزمایش عقیم بودن و... که نوعاً مفید ظنّ قوی هستند، در فرض تعارض دو اماره فراش، می‌توان یکی از آنها را بر دیگری ترجیح داد یا ترجیح فقط با امارات قطعی و یقینی، شرعاً ممکن است؟

۲. در صورتی که میان اماره فراش زوج سابق با اماره فراش زوج جدید، تعارض ایجاد شود، کدام مقدم است؟ مثلاً زن پس از انحلال نکاح و انقضای عدّه که حدود سه ماه است، مجدداً ازدواج کند و مثلاً بعد از شش ماه و نیم، کودکی از وی متولد شود، در این صورت احتمال اینکه طفل، منسوب به هر یک از این دو زوج باشد وجود دارد. زیرا شرط حداقل شش ماه و حداکثر ده ماه در هر دو مورد وجود دارد. لذا اماره فراش شوهر سابق با اماره فراش شوهر جدید تعارض می‌کند.

ج ۱ - جزء مؤیدها و امارات می‌تواند قرار گیرد، لیکن حجّت شرعی نمی‌باشد و مقدم بر «الولد للفراش» و قواعد دیگر نیست.

ج ۲ - طفل، ملحق به زوج دوم است و اماره‌ای برای فراش شوهر اول وجود ندارد.^۱

۸۱/۳/۴

﴿س ۱۳۴۸﴾ ۱. اگر فرزند صغیر که اقرار به نسب او شده است بالغ شود، آیا تصدیق او اثری در ثبوت و عدم ثبوت نسب حاصل از اقرار دارد یا تصدیق و تکذیب وی در ثبوت و عدم ثبوت نسبی که قبلاً با اقرار ثابت شده است، هیچ اثری ندارد؟
 ۲. در فرض فوق، آیا بین صورتی که مقرّله در حین اقرار صغیر باشد ولی تحت ید مقرّ نباشد و صورتی که وی تحت ید مقرّ باشد تفاوتی هست؟

ج ۱ - تکذیب مقرّله راجع به اقراری که به نسبش شده، نسبت به آنچه که به ضرر خودش می‌باشد با فرض تمامیت شرایط اقرار در او نافذ است، چون «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»، و اما نسبت به آنچه که در رابطه با منافع دیگران است، غیر نافذ یعنی بی‌تاثیر است و نسبت به آنها حسب ضوابط باید عمل شود.

ج ۲ - اصولاً باید دانست محض اقرار افراد به نسب، سبب اثبات آن نمی‌باشد، و تنها حسب قاعده اقرار هرچه از اقرار به ضرر مقرّ باشد، ثابت می‌گردد و اثبات نسب، محتاج به حجّت و دلیل است.
 ۸۰/۱۱/۱۳

یکم. حکم مسلمان بودن فرزندان ناشی از زنا

﴿س ۱۳۴۹﴾ آیا طفل ناشی از زنا که والدین تکوینی وی مسلمان هستند، به تبعیت از پدر یا مادر تکوینی، حکم مسلمان را دارد؟

ج - احکام مسلمان را دارد لیکن احکامی که به نفع پدر و مادر باشد، مثل ارث بردن پدر و مادر از فرزند، مخصوص فرزند حلال زاده می‌باشد و مسئله تبعیت، حکم دیگری دارد که جای خود را می‌طلبد.
 ۸۳/۷/۱۱

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب تحریر الوسیله، فصل فی احکام الاولاد، مسئله ۶، مراجعه فرمایید.

کتاب بیست و هشتم: حقوق فردی

باب اول: مرگ مغزی

- ﴿س ۱۳۵۰﴾ شخصی در اثر آسیب مغزی، درک، شعور، شنوایی، بینایی و حسّ خود را از دست داده و فقط دارای ضربان خودکار قلب است. در این صورت بفرمایید:
۱. چنین شخصی از نظر احکام اسلام زنده است یا خیر؟
 ۲. اگر کسی او را در این شرایط بگشود، آیا باید دیه کامل بپردازد؟
 ۳. اگر برداشتن عضوی از اعضای وی در حال و شرایطی که جایز است، به پس از مرگ وی منوط باشد، در چنین وضعی آیا می توان اقدام به عضو برداری از او نمود؟
 ۴. در صورتی که با صرف هزینه های بسیار سنگین، چنین بیمارانی را بتوان برای مدتی زنده نگاه داشت، آیا انجام دادن این کار واجب است؟
 ۵. در صورت واجب بودن، تا چه مقدار از اموال وی را باید صرف این کار نمود؟ و آیا اجازه وارث این شخص شرط است یا خیر؟ در صورت داشتن وارث صغار چه باید کرد؟
 ۶. در صورتی که اموال این بیمار برای چنین هزینه ای کافی نباشد، چه باید کرد؟

۷. آیا می‌توان این بیمار را به همان حال باقی نهاد تا قلب او هم از کار بیفتد؟

ج - اگر حرکت قلب او و زنده بودنش، مانند حرکت حیوان بعد از ذبح و یا حرکت جنین مُرده‌ای است که سقط می‌شود و امید بازگشت، قطع شده و چنین مرگ مغزی مسلّم شد - هر چند گفته می‌شود تشخیص آن مشکل است - در تمام احکام ذکر شده در سؤال، در حکم میّت است و حفظ حرکت قلب هم واجب نیست و اموال او هم متعلّق به ورثه است، وگرنه محکوم به حیات و زنده بودن است. آری، با علم به اینکه بهبود نمی‌یابد و از نظر پزشکی معالجه بی‌فایده است، معالجه او بر کسی واجب نیست، اگر نگوییم صرف مال در معالجه‌اش عرفاً تبذیر است. ۸۱/۶/۱۴

﴿س ۱۳۵۱﴾ چه زمانی احکام میّت (مانند ارث، وصیّت، عدّه وفات برای زوجه و...) بر میّت بار می‌شود؟ از زمان مرگ مغزی یا از زمان جدا کردن دستگاه‌های تنفسی و توقف ضربان قلب؟

ج - از زمانی که عرفاً بگویند شخص، مرده است و ضربان قلب و جریان خون، به طور کلی متوقف شود، احکام میّت بار می‌شود؛ و زمان مرگ مغزی، زمان بار شدن احکام میّت نیست، هر چند در مورد برداشتن عضو، مانند قلب، منشأ اثر باشد. ۷۳/۹/۲۰

باب دوم: تغییر جنسیت

﴿س ۱۳۵۲﴾ برای زنان و مردان و اشخاص خنثا که تغییر جنسیت در عمل برای آنان ممکن است تا آنان را به احد الجنسین ملحق کنند و همچنین زنان و مردانی که آثار مرد یا زن بودن به روشنی در آنها دیده می‌شود، لیکن تمایل به تغییر جنسیت و به عبارت روشن‌تر، تنقیص جنسیت دارند. (برای اینکه در خود، بعضی از آثار جنس مخالف، از جمله حرکات و رفتار و سکناات جنس مخالف را مشاهده می‌کنند)، آیا تغییر جنسیت و تنقیص آن جایز است؟

ج - تغییر جنسیت، فی حدّ نفسه، با قطع نظر از مفساد مترتب بر آن را، نمی‌توان گفت که حرام است و یک تکامل علمی، مانند بقیه تکامل‌های علمی است و بعد از تحقق و حصول تغییر، همه احکام و آثار و تکالیف و حقوق، تابع حالت بعدی است؛ یعنی اگر قبل از تغییر، مرد بوده و بعداً واقعاً زن شده، آثار زن بودن بر او بار می‌شود؛ لیکن قبل از عمل و اجرای آن به سایر جهات مسئله - مسائل اخلاقی و شخصیت انسانی و حقوقی، چه حقوق خود شخص و چه حقوق دیگران و امور دیگر - باید توجه داشت، و معمولاً، اگر نگوئیم دائماً، تغییر جنسیت به جهت مسائل حقوقی و مفساد خارجی، حرام و موجب مشکلات و نابسامانی‌هایی از جهات مختلف است. به هر حال، حکم قضیه از حیث خود مسئله و از حیث جهات دیگر آن، باید مورد توجه قرار گیرد که به حسب جهات و دلایل اولیه، هر چند جایز و تصرف در مخلوق است نه در خلقت؛ لیکن به دلیل تبعات و مفساد عظیم آن نمی‌توان گفت جایز است؛ و اما تغییر اثباتی، به این معنا که شخصی ویژگی‌های مرد را دارد، ولی طبق تشخیص پزشکان، واقعاً زن است و یا بالعکس، مانعی ندارد و جایز است؛ بلکه برای حفظ حقوق و احکام و آثار، تغییر، لازم و واجب است که این کار را در حقیقت نمی‌توان دگرگونی نامید که اثبات یک واقعیت و یک امر حقیقی است. ناگفته نماند که این‌گونه تغییر جنسیت‌ها که به مشخص شدن جنس واقعی برای خنثا منجر می‌شود، چون ظاهراً مفسده خارجی ندارد، نمی‌توان گفت حرام است. ۷۳/۵/۴

باب سوم: کالبد شکافی، نبش قبر و...

﴿س ۱۳۵۳﴾ کالبد شکافی میت در چه مواردی جایز است؟ و آیا اجازه ورثه هم لازم

است یا خیر؟

ج - به طور کلی تشریح میت و کالبد شکافی که بدون وصیت خود میت

- باشد، احتیاج به رضایت ورثه دارد. آری، در بعضی از موارد فی الجمله ممکن است رضایت آنها معتبر نباشد. ۸۰/۸/۱۲
- ﴿س ۱۳۵۴﴾ آیا می توان از شخص میّت خون گرفت و به شخص بیماری که نیاز به خون دارد تزریق کرد؟ و بر فرض جواز آیا دیه هم دارد؟
- ج - در مفروض سؤال، اگر با اجازه اولیای میّت باشد، مانعی ندارد و در هر صورت دیه ندارد، ولی آنان می توانند در مقابل اجازه، پولی گرفته و صرف در امور خیریه برای میّت نمایند. ۸۰/۵/۲۶
- ﴿س ۱۳۵۵﴾ نبش قبر تا چند روز بعد از دفن حرام است؟
- ج - تا زمانی که اطمینان به از بین رفتن میّت و حتّی استخوان، حاصل نشده است. آری، قبوری که مزار مردم است مثل قبور ائمه علیهم السلام و صلحا و شهدا و... نبش و تخریب آنها جایز نیست. ۸۳/۷/۱۱
- ﴿س ۱۳۵۶﴾ آیا نبش قبر به منظور تشریح بدن میّت برای نجات فرد متهم به قتل یا شناخت قاتل و اصولاً اموری که مربوط به هتک حرمت است، جایز است؟
- ج - اگر برای ثابت شدن حقّی بخواهند بدن میّت را تشریح نمایند، با رضایت ولیّ نمی توان گفت حرام است. ۷۹/۱/۴

کتاب بیست و نهم: حجر

باب اول: اسباب حجر

یکم. صغر (کودکی)

﴿س ۱۳۵۷﴾ آیا در بلوغ، سنّ خاصی را معتبر می‌دانید یا خیر؛ بر فرض اعتبار سنّ خاص، آیا معیار، سن سجلی افراد است یا از طریق دیگری می‌توان آن را احراز کرد؟

ج - اعتبار سن در بلوغ فی الجمله ظاهراً جای خلاف بین اصحاب نباشد و به نظر این جانب سنّ بلوغ در دختران سیزده سال و در پسران پانزده سال تمام قمری است و علایم و نشانه‌های دیگری هم وجود دارد که در رساله‌های عملیه ذکر شده؛ اما غالباً باز آنها نشانه و راه‌هایی است که برای غیر خود مکلف عادتاً معلوم نمی‌گردد؛ و ناگفته نماند که بحث از اینکه سند سجلی معتبر است یا خیر تا حدّی ابهام دارد، ولی به هر حال بلوغ و عدم آن در تعزیر و عدم تعزیر، بی‌اثر است،

چون معیار در تعزیر و تأدیب، تمییز است نه بلوغ، کما اینکه در رابطه با مسائل حقوقی مدنی بعلاوه از بلوغ، رشد هم معتبر است و بلوغ تنها بی اثر است و تنها و تنها در باب حدود است که بلوغ، کفایت می‌کند که در آنجا هم به حکم درء حدّ به شبهه اگر مجرم ادّعی عدم بلوغ نماید، حد دفع می‌شود و تحقیق هم لازم نیست، بلکه ممنوع و مذموم است، و به طور کلی اگر موجب حد مثل زنا یا سرقت مثلاً ثابت شد، اما بلوغ مشکوک بود باید به تعزیر اکتفا نمود.

۷۸/۱۱/۱۹

﴿س ۱۳۵۸﴾ در رساله توضیح المسائل می‌فرماید: «دختر در سیزده سالگی به تکلیف می‌رسد». آیا این سن، سنّ تکلیف برای تمام احکام مانند نماز و حجاب است، یا فقط برای روزه؟

ج - در تمام احکام مکلف است و اختصاص به روزه ندارد. آری، در مسئله حجاب خصوصیت عفت و حیای اجتماعی و مقرّرات آنها مسئله‌ای خاص و با اهمیّت است که برای دختران غیر بالغ هم رعایتش لازم است.

۷۹/۷/۳

﴿س ۱۳۵۹﴾ در احکام وضعی و تکلیفی، چه رابطه‌ای می‌تواند بین بلوغ و رشد وجود داشته باشد؟ در صورت وجود رابطه، به تفکیک بیان فرماید.

ج - واجبات، تابع تکلیف و بلوغ است و گناهان و مجازات آنها تابع تمییز می‌باشد، لیکن مجازات بالغ با ممیّز متفاوت است؛ امّا نفوذ عقود، ایقاعات و تصرّفات مالی و جانی، تابع بلوغ و رشد با هم است، با عنایت به این نکته که بلوغ و رشد در برخی از افراد همزمان با هم به وجود می‌آید، و در برخی دیگر با تقدّم و تأخر زمانی.

۷۵/۱۲/۲۷

﴿س ۱۳۶۰﴾ فی أيّ سنة یصبح الصبی ممیّزاً فی الأعمّ الأغلب؟ و فی أيّ سنة یصبح الیتیم راشداً فی الأعمّ الأغلب؟

ج - حیث إنّ الرشد و التمییز من الأمور التکوینیّة لا من الأمور التعلّبیّة مثل

البلوغ، يختلفان باختلاف الأفراد والمناطق والثقافة الحاكمة. ۷۵/۱/۵

﴿س ۱۳۶۱﴾ آیا صغیر پس از رسیدن به سنّ بلوغ، رشید محسوب می‌شود؟

ج - رشد، غیر از بلوغ است و باید رشید بودنِ شخص، ثابت

۷۱/۱۱/۲۴

گردد.

﴿س ۱۳۶۲﴾ آیا سنّ تکلیف آن دسته از دانش‌آموزان استثنایی که کم‌توان

ذهنی هستند، بر اساس سنّ عقلی آنان محاسبه می‌شود؟ با توجه به اینکه از

لحاظ فکری و عقلی نسبت به مسائل و مفاهیم دینی با سایر افراد تفاوت دارند،

ملاک تشخیص برای اولیای آنان چیست؟ برای مثال فرد کم‌توان ذهنی که از لحاظ

سنّی هفده ساله است ولی از لحاظ عقلی ده یا دوازده ساله است، آیا شرعاً مکلف

است یا خیر؟

ج - تا خود آنان متوجه به مکلف شدن خود نشده‌اند و درک نموده‌اند

که در زمان معین و شرایط معین، از طرف خداوند، احکام و واجبات

و محرّمات برای آنها قرار داده شده، مکلف نیستند؛ پس باید دقت کنند

و پرسند که چه زمانی مکلف می‌شوند، و تا آن هنگام چیزی بر

آنان نیست، چون غافلند و بر غافل مطلقاً تکلیف نیست و تکلیف

نمودن غافل و غیر متوجه - گرچه از افراد عادی و با توان بالای

ذهنی باشند - محال و غیر معقول است، چه رسد به ناتوان ذهنی؛ و

اما نسبت به دیگران، آنان هم تکلیفی ندارند، یعنی توجه دادن

کم‌توان‌های ذهنی به مسئله بلوغ و تکلیف، لازم نیست، بلکه مطلوب

هم نیست، چون سبب زحمت هم برای آنها و هم برای دیگران

می‌شود. آری، از اعمال آنها که ضرر فاحش برای خود آنها و یا دیگران

دارد، فرضاً خوردن مشروبات الکلی باید جلوگیری نمود، چون این نحو

جلوگیری‌ها، دایره مدار تکلیف عامل نمی‌باشد، و به هر حال به نظر این

جانب، افراد مورد سؤال گرچه از نظر سنّی از سنّ بلوغ گذشته‌اند، لیکن

بالغ نمی‌باشند، چون بلوغ به معنای خروج از دوران صباوت و کودکی

است و رسیدن به تصمیم غیرکودکانه، و سن با تحقق آن مقدار از درک، علامت بلوغ است نه محض سن، ولو درک در حدّ متعارف نسبت به پانزده سال نباشد، بعلاوه می توان گفت ادلّه بلوغ از امثال آنها، انصراف دارد. ۷۹/۳/۱۵

﴿س ۱۳۶۳﴾ حدّ بلوغ و حدّ رشد چیست؟ و چرا سنّ دختران و پسران در تکلیف، فرق می کند؟ و آیا رابطه ای بین بلوغ و رشد هست؟ و اگر کسی بالغ شد، رشید هم هست؟ و آیا کسی که حکم رشد او از طرف دادگاه صادر شده است، لزوماً بالغ نیز هست یا خیر؟

ج - رشد، غیر از بلوغ است؛ لیکن رشید کسی است که بتواند مصلحت خود را تشخیص دهد و علایم رشد نسبت به موارد، مختلف است. مثلاً فردی که اموال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند رشید نیست، و اگر گفته می شود دختر، رشیده باشد، یعنی مسائل زندگی را درک کند و تا حدّی هم بفهمد با چه مردی و با چه خصوصیتی باید ازدواج کرد و زندگی نمود. همین اندازه، رشدش محقق شده است و بین بلوغ و رشد، رابطه ای نیست. هر یک ممکن است از دیگری جدا باشد و حکم به رشد، حکم به بلوغ نیست، مگر آنکه بلوغ، مسلّم باشد. ۷۹/۸/۱۷

دوم. سغه

﴿س ۱۳۶۴﴾ آیا افراد کم توان ذهنی نیز همانند دیگران می توانند بعد از بلوغ وصیت کنند و اموال خود را ببخشند؟

ج - نمی توانند، مگر وقتی که مانند دیگران باشند. ۷۹/۲/۱۴

﴿س ۱۳۶۵﴾ آیا برای ممیّز و غیر ممیّز بودن کودکان، سنّ خاصی قائل هستید یا تشخیص آن، معیار دیگری دارد؟ و آیا برای بچه های ممیّز، احکام جزایی مثل بالغ اجرا می شود یا نحوه آن فرق دارد؟

ج - معیار در ممیّز بودن و ممیّز نبودن، درک حُسن و قُبْح عمل و زشتی و

زیبایی و خلاف بودن عمل و نبودن آن است، چون آنچه معیار است در عدم ترتیب اثری بر فعل غیر ممیز، عدم درک حسن و قبح آن می باشد که نتیجتاً عملش با عمل غیر انسان از موجودات زنده و ذی روح، یا اصلاً تفاوت نداشته یا تفاوت چندانی که مورد اعتنا باشد نداشته است. بنابراین، ممکن است کودکی در عملی ممیز باشد، مانند آنکه تشخیص حسن و قبح آن ساده باشد به خلاف عمل دیگر، کما اینکه به حسب امکان و از منته و محیطها و سایر عوامل ممکن است در تحقق تمیز و عدم آن مؤثر باشد و بر این مبنا روشن است که نمی توان سنّ خاصی را میزان قرار داد، لیکن چون اصل جزاء در باره کودکان به خاطر جنبه تربیتی و جلوگیری از بدی ها و ساختن کودک و جامعه سالم وجود دارد، می توان یک سنّ میانگین که غلبه تمیز با آن می باشد معیار قانون قرار داد، لیکن باید غلبه در حدّ بالا و تقریباً صد در صد باشد و در الزام حکومت به تربیت و تأدیب، باید قدر متیقّن را به خاطر اصالة البرائة حکومت از الزام به تأدیب مناط قرار داد و با عبارتی ساده اگر مثلاً نمی دانیم میانگین سنّ تمیز، شش سال است یا هفت، باید هفت سال را سنّ قانونی تمیز قرار دهیم و از آنچه بیان شد، پاسخ «و آیا برای بچه های... الخ» معلوم می گردد چون جزاء نسبت به کودکان، جزای حقیقی و کیفر جرم بر بنای معروف بین اصحاب - که حدیث رفع قلم اطلاقش شامل واجبات و محرمات هر دو می شود - نمی باشد، چون کودک قبل از بلوغ، قلم تکلیف و جوب و حرمت بر آن مبنا از او برداشته شده، پس حرامی مرتکب نشده تا کیفر و جزای حرام در حقش جاری شود، بلکه همان طور که بیان شد جنبه تربیت و هدایت و اصلاح فرد و جامعه را دارد نه جنبه کیفر و جزاء. نتیجتاً اجرائش تابع قانون و مقرراتی است که مجلس قانونگذاری با هماهنگی کارشناسان تربیتی تصویب نمایند؛ و ناگفته نماند که بر حسب مبنای اخیر این جانب که

حدیث رفع قلم شامل محرمات نسبت به ممیز نمی‌شود و مقتضای لطف هم جعل حرمت بر آنها نیز می‌باشد تا از طرف ذات باری تعالی هم ردع محقق گردد و لطفش شامل آنها هم بشود که «ان الأحكام الشرعية الطاف في الأحكام العقلية»، و روایات وارد شده در جزای صبیان هم ظهور دارد که جزاء بر جرم است. آری، جزا و کیفر آنها با بالغ‌ها و بزرگسالان - همان گونه که در روایات آمده و اعتبار هم با آن مساعد است - تفاوت دارد. ۸۰/۷/۳۰

﴿س ۱۳۶۶﴾ در احکام معامله و اجاره و... که یکی از شرایط آن عاقل بودن و سفیه نبودن می‌باشد، حکم افراد کم توان ذهنی در این زمینه چگونه است؟ آیا می‌توان با آنها معامله کرد یا چیزی اجاره نمود؟

ج - اگر کسی عاقل و بالغ و رشید باشد، یعنی اموال خود را در راه‌ها و کارهای بیهوده مصرف نمی‌کند، می‌تواند در مال خود تصرف نماید، و معامله با او و یا اجاره نمودن از او بلامانع است. بنابراین، در هنگام معامله و داد و ستد با ناتوان‌های ذهنی باید رشد آنها احراز شود و با شکک در رشد معاملی - چه رسد به یقین به عدم رشد - نمی‌توان با آنها معامله نمود، مگر آنکه احراز شود که ولیش اجازه داده و به عنوان واسطه، داد و ستد می‌نماید که در این صورت معامله درست است، همانند معامله در اشیا جزئی که اولیایشان به آنها پول داده‌اند تا خودشان خرید کنند. ۷۸/۸/۱۴

سوم. اعسار و افلاس

﴿س ۱۳۶۷﴾ به نظر حضرت عالی آیا «اعسار» یک عنوان کلی قابل انطباق بر مجموعه فقه است؟

ج - قانون و قاعده اعسار، عنوانی است کلی که در جمیع دیونی که به عهده مدیون باشد، در جمیع ابواب فقه جاری می‌شود، مثل مهر. مثلاً در باب

نکاح که اگر شوهر نتواند این دین را ادا کند، مهلت داده می شود، از باب

۷۹/۵/۱۶

﴿فَتَطْرُقُ إِلَى الْمَيْسِرَةِ﴾^۱.

﴿س ۱۳۶۸﴾ «معسر» به چه کسی گفته می شود. آیا به صرف نداشتن مال، به کسی معسر گفته می شود یا اینکه باید امکان تحصیل مال نیز نداشته باشد تا به او معسر اطلاق شود؟
ج - مشهور علما که حق هم همین است فرموده اند کسی که مالی در وقت حلول دین و رجوع غرماء ندارد، معسر است، ولو توان کسب و کار را داشته باشد و حاکم نمی تواند او را از تصرف در اموالش منع نماید یا او را در اختیار غرماء قرار دهد تا برای آنها اجیر باشد، لیکن جهت ادای دین باید تلاش کند به دلالت روایات و جوب ادای دین؛ گرچه عده ای از فقها فرموده اند که معسر، کسی است که نه مال دارد و نه توان کسب و کار و فرموده اند که آیه شریفه، ناظر به این مورد است و از باب قاعده لاضرر و لاضرار، عدم حجر او در صورت توان کسب، اضرار به غرماء است.
۷۹/۵/۱۶

﴿س ۱۳۶۹﴾ شخص معسری که معامله، هبه و صلح معوض و غیر معوضی را قبل از صدور حکم اعسار انجام داده و مشخص نیست که به قصد فرار از پرداخت دین بوده یا قصد تبرع و خیر خواهانه یا بیع حقیقی داشته که نهایتاً این معاملات در حال حاضر، اضرار طلبکاران را به دنبال داشته است، حکم آن معاملات از نظر نفوذ و عدم نفوذ، و صحت و عدم صحت چگونه است؟

ج - اگر صلح و هبه و عقود دیگر برای فرار از دین و خود را در زمان ادا، مفلس معرفی کردن باشد و یا معلوم شود که معامله اضرار به طلبکاران بوده، نفوذ ندارد و اطلاقات عقود و ایقاعات، محکوم قاعده لاضرر و لا حرج است، اگر نگوئیم اطلاق از اول، از سوء استفاده منصرف است.
۸۳/۷/۱۱

۱. بقره، آیه ۲۸۰.

﴿س ۱۳۷۰﴾ کسی طی درخواستی از دادگاه تقاضای گرفتن طلب خود را از دیگری نموده و او نیز متقابلاً با مراجعه به دادگاه، ادعای اعسار نموده است. اگر اعسار این فرد، بر حاکم ثابت شد، تکلیف دادگاه نسبت به مطالبات فرد اول چیست و نسبت به تقاضای او چگونه باید عمل نماید؟

ج - اگر ثابت شد که مدیون، معسر است، غرماء باید صبر کنند تا اعسارش برطرف گردد، و یا می توانند دین خود را ببخشند یا دیگری اگر حاضر شد دین او را پرداخت کند، بپردازد و اگر اینها محقق نشد، حاکم بابت زکات می تواند دین او را ادا نماید، چون ادای دین بدهکار غیر قادر بر ادا، یکی از موارد مصرف زکات است. ۷۹/۵/۱۶

﴿س ۱۳۷۱﴾ اگر کسی در دادگاه معسر شناخته شد، آیا نسبت به دیگر دیون نیز هست؟ ج - اگر کسی بین خود و خدای خود پول یا اموالی که بتواند با آن، دیون خود را به طلبکارها بپردازد، ندارد، معسر است و اگر طلبکارها قبول ندارند و برای حاکم، اعسار او ثابت شد، فرقی بین دیون نمی باشد و باید در جهت ادای دیونش تلاش نماید. آری، نسبت به دیونی که هنوز وقت ادایش نرسیده، حکم به اعسار فعلی او بی نتیجه و بی اثر است. ۸۱/۲/۳

﴿س ۱۳۷۲﴾ آیا معسر و مفلس دارای یک حکم اند؟ آیا جمیع تصرّفات معسر حین الاعسار، حتّی در مستثنیات دین، نافذ و صحیح است یا خیر؟ در این مورد بین قبل و بعد از حکم حاکم به اعسار، فرقی هست یا خیر؟

ج - معسر تا وقتی که مالی کسب نکرده، محجور نیست؛ ولی مفلس، محجور می باشد تا زمانی که اموالش را حاکم بین غرماء تقسیم نماید؛ و تصرّفات محجور و مفلس در مستثنیات دین، جایز است و در این مورد فرقی بین قبل و بعد از حکم به اعسار نیست. ۷۹/۵/۱۶

﴿س ۱۳۷۳﴾ آیا حَجْرِ معسر، مطلق است یا محدود به تصرّفات مالی است؟ و آیا سایر اقدامات غیر مالی معسر، مثل ازدواج، قبول هدایا، استیفای قصاص و عفو آن و... نافذ

است یا خیر؟ و آیا حاکم می‌تواند اضافه بر حجر مالی، او را از جمیع تصرّفات منع نماید یا خیر؟

ج - محدود به تصرّفات مالی است، و مدیون در سایر تصرّفات و اقداماتی که به امور مالی و به ضرر غرماء بر نگردد، محجور و ممنوع نیست، مثل اینکه بخواهد ازدواج نماید و مهر را نقداً پرداخت نماید، چون این جا به ضرر غرماست، حاکم او را از تصرّف، منع می‌کند. ۷۹/۵/۱۶

﴿س ۱۳۷۴﴾ زید از دادگاه تقاضای گرفتن طلب خود از عمرو را نموده و عمرو با مراجعه به دادگاه، ادّعی اعسار نموده است. بفرمایید محدوده تحقیق و تفحص دادگاه، در اصل دعوی اعسار چقدر است؟ آیا صرفاً دارایی عمرو را بررسی می‌کند یا اینکه حقّ فحص در نحوه صرف اموال و... را نیز دارد؟

ج - محدوده تحقیق و تفحص تا جایی لازم است که برای حاکم، علم به اعسار پیدا شود و اگر معسر بودن مدیون، ثابت نشد، او را از تصرّف در اموالش منع می‌کند و آن اموال را بین غرماء تقسیم می‌نماید؛ و اگر اعسارش ثابت شد، حقّ محجور کردن او را ندارد؛ لیکن بنا به نظر بعضی فقها، می‌تواند او را وادار به کسب نماید یا به عنوان اجیر در اختیار غرما قرار دهد. ۷۹/۵/۱۶

﴿س ۱۳۷۵﴾ آیا برای صدور حکم اعسار، شرایطی از قبیل ثبوت دین نزد حاکم و عدم کفاف دارایی مدیون جهت ادای دین و حالّ بودن دین و درخواست غرماء مبنی بر صدور حکم حجر مدیون را شرط می‌دانید یا خیر؟

ج - آری، شرایط ذکر شده در سؤال، شرایط جواز صدور حکم حجر برای مدیون است و ظاهر مراد از حکم به اعسار که در سؤال آمده، همان حکم به حجر است و حاکم با تحقّق این شرایط می‌تواند حکم به منع تصرّف مدیون در اموال خودش بدهد یا اینکه خود مدیون، از حاکم تقاضای حجر نماید؛ وگرنه حاکم نمی‌تواند او را محجور نماید، چون حجر برخلاف اصل است و ناگفته نماند که اگر برای حاکم، اعسار مدیون

ثابت شد، نمی تواند او را محجور یا حبس نماید؛ بلکه مهلت می دهند تا وقتی که توان ادای دین خود را پیدا نماید. ۷۹/۵/۱۶

﴿س ۱۳۷۶﴾ آیا معاملات معسر در حکم احتیال (کلاهبرداری) است؟ و آیا می توان بر آن آثار حقوقی، اعم از اینکه مال به مالکیت محتال نیاید و منافع مدّت تصرف را ضامن باشد، و در معامله با اموال محیله، حکم معامله با مال غیر را کرد یا خیر؟

ج - اگر برای طلبکاران ضرر دارد، از نظر حقوقی محکوم به بطلان است و حکم معامله باطل بر آن بار می شود. ۸۳/۹/۲۵

﴿س ۱۳۷۷﴾ با توجه به اینکه احکام ظاهریه در شبهات موضوعیه، احتیاج به فحص و کشف ندارد، آیا در ثبوت اعسار اشخاص، فحص و تحقیق مبنای شرعی دارد یا خیر؟ آیا در این مورد نیز فقط باید از قاعدة «البیّنة للمدعی والیمین علی من أنکر»، استفاده نمود، یا راه های دیگری از قبیل علم قاضی، استظهار از حال معسر، و تحقیق از افراد و توجه به مستندات و ادلّه ارائه شده نیز طرق شرعی هستند؟

ج - برای حاکم لازم است که تفحص و تحقیق کند تا اعسار معسر، معلوم گردد و استفاده از بیّنه یکی از راه های ثبوت اعسار است؛ و بعضی از علما مثل علامه، شروطی را برای بیّنه ذکر کرده اند، که حاکی از این است که اگر بیّنه اطمینان نیاورد، می تواند فحص نماید، قال فی التذکره: «وان شهدت البیّنة بالاعسار و قد کان له مالٌ لم تسمع إلا ان یكون البیّنة من اهل الخبرة الباطنة لأن الاعسار امرٌ خفی فافتقرت الشهادة به الى العشرة الطويلة والاختبار فی اکثر الاوقات»؛^۱ و علم قاضی در حقوق مدنی و اجتماعی که از حقوق الناس است، اگر مستند به امارات و قراینی باشد که معمولاً موجب علم است، و می توان آن قراین را ارائه داد تا مورد از مظانّ تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد، حجّت است. ۷۹/۵/۱۶

۱. تذکره الفقهاء ۲: ۵۸، چاپ قدیم.

چهارم. مرض متصل به موت

﴿س ۱۳۷۸﴾ شخص بیماری که مدت ها گرفتار بیماری صعب‌العلاج سرطان بوده است و به دلایل متقن، از جمله گواهی پزشکی معالج و گواهی عدّه‌ای از محترمین، حدود چهل روز قبل از فوت در حال اغما بوده، آیا چنین شخصی می‌تواند معاملاتی انجام دهد؟ و در صورتی که ادّعا شود چنین بیماری ساعاتی قبل از فوتش معاملاتی انجام داده، از نظر شرعی درست است یا خیر؟

ج - در بیماری و مرضی که متصل به مرگ است، اگر شخص بیمار معاملاتی انجام دهد، در صورتی که با اختیار و سلامتی عقل انجام داده باشد، عقود معاوضی او با مال خودش مثل بیع به ثمن المثل و یا اجاره دادن خانه و مغازه و امثال آنها هم به اجرت المثل نافذ است؛ اما عقود دیگر او مثل هبه و وقف و صدقه و ابراء و صلح بدون عوض و غیر اینها از تصرّفات تبرّعی که در مقابل آنها عوض دریافت نمی‌شود و ضرر به ورثه می‌باشد، در ثلث مال نافذ است مثل وصیّت، و مازاد بر ثلث نفوذ ندارد. ۸۳/۷/۱۱

باب دوم: قیمومت

﴿س ۱۳۷۹﴾ ۱. شخصی به قتل رسیده و اموال مشترک مقتول و همسرش را به کسی که قیم بوده سپرده‌اند، آیا نگهداری و تصرّف قیم در اموال شخصی همسر مقتول که جهیزیه او بوده است، بدون رضایت او جایز است یا نه؟ و آیا قیم شرعاً ملزم به تحویل اموال شخصی همسر مقتول می‌باشد یا خیر؟

۲. اگر قیم، مورد وثوق نبوده و فاقد امانت و صلاحیت باشد و در مورد اموال و مصالح و منافع صغار تحت قیمومت خود با سوء نیت عمل کرده باشد، آیا ابقا و نصب مجدد او به قیمومت جایز است یا خیر؟

ج ۱ و ۲ - پاسخ فقهی کلی هر دو سؤال واضح است، چون تصرف در مال غیر بدون رضایت و بدون ولایت و قیمومت حرام است، کما اینکه در قیّم هم مطلقاً هر چند عدالت شرط نیست، اما امانت و وثاقت و عدم خیانت حدوداً و بقاء قضاءً لحقیقة القیمومیّة، لازم و شرط می باشد. ۸۲/۵/۳۱

﴿س ۱۳۸۰﴾ میهمانی دادن قیّم از اموال مولی علیه تا چه مقداری و با رعایت چه اموری جایز است؟

ج - رفت و آمد به منزل صغار و استفاده از غذاهای آنها به عنوان دوستی و میهمانی - که جزء لوازم زندگی اسلامی و انسانی و عاطفی است - مانعی ندارد؛ چون مصلحت عاطفی و عظمت اجتماعی صغار در آن است؛ لیکن اجازه قیّم و ولی، معتبر می باشد و طبیعی است که از جهات مادی هم جبران می شود، چون رفت و آمد و میهمانی، طرفینی است. آری، اگر رفت و آمد به قصد خیانت و سوء استفاده باشد حرام است. ۸۰/۷/۲۸

﴿س ۱۳۸۱﴾ قیّم صغیری هستم، خانه ای برای وسایل و اثاثیه او اجاره کردم، قفل آن خانه را دزد شکست و تمام اموال را برد. آیا من ضامن هستم؟

ج - اگر همانند اموال خودش حفظ نموده، ضامن نیست، چون قیّم امین است و امین بدون افراط و تفریط ضامن نمی باشد و «ماعلی الامین الاّ الیمین».

﴿س ۱۳۸۲﴾ آیا قیّم صغیر نسبت به مصرف مال او هر طور که بخواهد، می تواند انجام دهد؟ و آیا وصی می تواند نظارت داشته باشد و به امور مخارج رسیدگی کند؟

ج - قیّم باید رعایت مصلحت را بنماید و وصی هم اگر برایش جعل نظارت از طرف موصی شده باشد، نظارتش نافذ است و کیفیت اعمال نظارت، تابع نظر موصی است. ۷۷/۱۱/۲۴

﴿س ۱۳۸۳﴾ آیا شوهر دایمی در رابطه با قیمومت همسرش که دچار جنون ادواری و یا دایم شده باشد، نسبت به پدر، جدّ پدری، مادر و یا سایر اقارب وی، اولویت دارد؟

ج - اولیای قهری، پدر و مادر و جد پدری هستند که با بودن آنها، نوبت به غیر آنها نمی‌رسد؛ چون از طرف شارع مقدس معین شده‌اند. آری، با نبود آنها اختیار به دست حاکم است که بر او هم لازم است اولویت‌ها را از جهت حفظ مصالح مولی علیه رعایت بنماید و هر کس را که تشخیص داد، اولی است که او را قیّم قرار دهد و معمولاً شوهر، اولی است و ناگفته نماند که قیّم قهری می‌تواند به شوهر یا دیگری با رعایت مصلحت، نیابت در اداره امور مولی علیه را بدهد.

۷۸/۳/۱

﴿س ۱۳۸۴﴾ شخصی با زنی که همسرش شهید شده و دارای یک فرزند پسر است ازدواج نموده که حضانت طفل به عهده مادرش واگذار شده و بنیاد شهید ماهانه حقوق فرزند را می‌پردازد. با توجه به اینکه سرپرستی فرزند شهید و مادرش به عهده این شخص می‌باشد، آیا وی می‌تواند در حقوق فرزند دخالت نماید؟

ج - تصرّف در اموال صغیر با اجازه قیّم نسبت به اموال صغیر و با اجازه پرداخت کننده (بنیاد شهید) با رعایت مصلحت صغیر، مانعی ندارد.

۸۱/۲/۱۲

﴿س ۱۳۸۵﴾ آیا حاکم می‌تواند بستگان محجور را، الأقرب فالأقرب، به قبول قیمومت

مجبور نماید؟

ج - اگر حجر به خاطر جنون و صغیر بودن باشد، ولایت بر او از آن پدر است و با نبود پدر، مادر که به حکم آیه شریفه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» بر پدر بزرگ، اولویت دارد و با نبود مادر، پدر بزرگ، و با نبود پدر بزرگ وصی از طرف آنها و با نبود وصی، حاکم ولایت دارد و اگر حجر به دلیل سفاهت و مفلس بودن باشد، ولایت در اموالشان برای حاکم است نه غیر، و حاکم نمی‌تواند کسی را مجبور به پذیرفتن ولایت آنها نماید؛ لیکن می‌تواند یک نفر را از طرف خود، ولی برای آنها قرار دهد.

۷۹/۱/۲۵

﴿س ۱۳۸۶﴾ این جانب با زنی که شوهر خود را از دست داده، ازدواج کرده‌ام که یک

فرزند صغیر دارد و در حال حاضر به اتفاق همسر و این فرزند و چند فرزند خودم در منزل متعلق به این صغیر که از ارث پدرش است، زندگی می‌کنیم - البته یک دانگ از منزل به نام همسر است - در این صورت، آیا بنده باید مبلغی به عنوان اجاره پرداخت نمایم یا خیر؟ در صورتی که باید اجاره پرداخت نمایم، آیا می‌توانم به امید اینکه بعد از بلوغ این صغیر از ایشان رضایت بگیرم، از دادن اجاره صرف نظر نمایم یا اگر رضایت نداد، در آن زمان اجاره‌اش را پرداخت نمایم؟ نماز در این منزل با اجازه قیّم فرزند که همسر می‌باشد، در صورتی که اجاره پرداخت نشود، چه صورتی دارد؟

ج - بودن شما در منزل صغیر با اجازه قیّم و صلاحدید او، مانعی ندارد؛ و قیّم باید همیشه رعایت مصلحت صغیر را بنماید و مصلحت هم منحصر به امور مادی نیست، بلکه مسائل تربیتی و زندگی خانوادگی، خود از اهمّ مصالح است و نسبت به اجاره هم باید طبق مصلحت عمل شود. ۷۳/۸/۲۱

﴿س ۱۳۸۷﴾ زنی هستم که شوهرم فوت کرده است و از او چهار فرزند - دو پسر و دو دختر - دارم و از متوقفاً یک باب خانه، یک دستگاه خودروی سواری، دو باب مغازه و مقداری دارایی باقی مانده است و بنده قیّم قانونی آنان هستم، لطفاً با توجه به مطالب مزبور، حکم سؤالات ذیل را بیان فرمایید:

۱. آیا می‌توانم برای تمام امور بچه‌ها که به نفع آنهاست از ماشین استفاده کنم یا خیر؟

۲. آیا می‌توانم از درآمد مغازه برای آنان صدقه و کفّاره روزه بدهم یا خیر؟

۳. میهمانی‌های متعارف که به خویشان و دوستان داده می‌شود، آیا جایز است یا خیر؟

۴. آیا از درآمد مغازه می‌توانم بچه‌ها را به مسافرت و زیارت ببرم یا خیر؟

۵. آیا بنده به عنوان مادر و قیّم می‌توانم از درآمد مغازه، برای خوراک و پوشاک

خودم استفاده نمایم؟

۶. آیا از درآمد مغازه می‌توانم برای پدرشان خیرات کنم و کفّاره روزه بپردازم یا خیر؟

۷. همهٔ بچه‌های یتیم مشغول تحصیل هستند، آیا هزینه‌های خوراک و پوشاک، تحصیل و درمان آنها را می‌توانم از درآمد مغازه بردارم و یکجا به نحو همگانی خرج نمایم، یا اینکه مخارج هر یک، به طور جداگانه حساب شود؟ (با توجه به اینکه بچه‌های بزرگ‌تر خرجشان بیشتر است).

ج ۱- هر چند استفاده از خودروی سواری از جهتی به نفع بچه‌هاست، اما باید توجه داشت در مواردی که معمولاً افراد از ماشین شخصی استفاده نمی‌کنند، استفاده ننمایید و در غیر آنها، مانعی ندارد.

ج ۲- از درآمد و سهم هر کدام که کبیر هستند با اجازه و رضایت خودشان که بعد در سهم الارثشان محاسبه شود، مانعی ندارد؛ اما اگر صغیرند، نمی‌توان چنین کاری انجام داد، چون بر صغیر، نه کفاره واجب است و نه صدقه.

ج ۳- مانعی ندارد.

ج ۴- مانعی ندارد، چون عواطف و احساسات آنان باید مورد توجه قرار گیرد.

ج ۵- در حدّ زندگی معمولی و متعارف، اشکالی ندارد.

ج ۶- خیرات و صدقات مستحب، برای پدر در صورتی که وصیت ننموده، نمی‌توان داد، چون مغازه و درآمد آن بعد از فوت، حق و ملک صغار است. آری، کفارهٔ روزه واجب، یعنی کفارهٔ تأخیر - نه کفارهٔ افطار عمدی - چون از واجبات مالی است می‌توان پرداخت.

ج ۷- با توجه به اینکه سهم پسر از ارث، دو برابر ارث دختر است، در آخر هر سال باید مخارج به طور تقریبی یادداشت شود، و وقتی که بزرگ شدند، مخارج هر کدام در سهم الارثشان محاسبه گردد، و محاسبهٔ خرج بیشتر دختر و پسر بزرگتر، آن هم به صورت تقریبی لازم نیست، و همین قدر که قصد خیانت به اموال صغار نباشد و نفع و صلاح آنها در نظر گرفته شود، کافی است.

﴿س ۱۳۸۸﴾ پدرم فوت کرده و ملکی از وی باقی مانده است. مادرم که به سمت قیمومت انتخاب شده، چند سال بعد از فوت پدرم، بدون اجازه دادگاه و بدون اینکه انحصار وراثت شود، ملک را به مبلغ ناچیزی فروخته است. الآن که صغار به سن بلوغ رسیده‌اند متوجه ضرر شده‌اند. آیا می‌توانند ملک را از خریدار پس بگیرند؟

ج - اگر فروختن ملک به وسیله مادر با رعایت مصلحت صغار واقع شده، معامله صحیح است و اگر ثابت شود مادر رعایت مصلحت صغار را ننموده، معامله فضولی است؛ و اگر بعد از اینکه صغار بالغ شدند معامله را اجازه دادند، معامله صحیح می‌شود و الاً باطل است و ملک به صغار برمی‌گردد، و مادر، ضامن خسارات وارد شده بر مشتری می‌باشد.

۸۰/۱۱/۴

کتاب سی ام: حقوق متقابل مردم و حکومت و روابط بین الملل

باب اول: حقوق و آزادی عمومی

یکم. مصونیت افراد در زندگی خصوصی

﴿س ۱۳۸۹﴾ آیا فرد یا افرادی که خود را با عناوین مختلف به عنوان مأمور دولت معرفی می‌کنند، می‌توانند در زندگی خصوصی دیگران مداخله و تحقیق و تجسس نمایند؟

ج - هیچ کس حق تجسس و تحقیق در امور شخصی و زندگی دیگران را نداشته و ندارد و شرعاً حرام و موجب تعزیر است. ۷۹/۶/۱۶

﴿س ۱۳۹۰﴾ لطفاً حکم شرعی شنودگذاری و استراق سمع را بیان فرمایید. آیا این حکم، قابل استثناست یا خیر؟

ج - حکم شرعی موارد ذکر شده از باب دخالت در سلطه دیگران و خیانت در امانت و ایذا، حرمت است، و استثناء، تابع اموری است، همانند

ضرورت داشتن که مجوّز حرام با فرض حقّ غیر بودن است. ۷۸/۶/۱۱

﴿س ۱۳۹۱﴾ با توجّه به اینکه برخی گزارش‌های رسیده به گزینش، حراست و دفاتر بازرسی، ناشی از حبّ و بغض‌های دنیایی افراد است و برخی نیز ناشی از دلسوزی آنها نسبت به نظام اسلامی است، علاوه بر اینکه امحای محتویات پرونده پس از ثبت در آن، قانوناً جرم محسوب می‌شود، در صورتی که گزارشگر، مجهول‌الهویه باشد، آیا ثبت گزارش سوء تأیید نشده (کتبی، تلفنی و...) در پرونده جایز است؟ این حکم در مواردی که گزارشگر، فردی موثّق باشد، چگونه است؟

ج - باید توجّه داشت که نظر اسلام عزیز بر غمض عین از گناهان عرضی مردم و ستر و پوشیده نگه داشتن آن است و به قول معروف: «دیده رانگو، ندیده را که قطعاً نباید گفت». بنابراین، تا حدّ توان باید از نوشتن و ثبت اسرار مردم در حقوق الله - چه عرضی و چه غیر عرضی، چه گزارشگر ثقه باشد و چه غیر ثقه - خودداری نمود. آری، در حقوق الناس بعد از درخواست صاحب حق باید ثبت و گزارش شود. ۷۸/۴/۱۳

دوم. آزادی افراد در زندگی خصوصی

﴿س ۱۳۹۲﴾ بعضی از افراد در جامعه با لباس‌هایی ظاهر می‌شوند که بسیار تنگ و زننده و مدل غربی است، در حدّی که ران‌ها و باسن‌های آنان کاملاً نمایان است و در صورت امر به معروف و تذکّر، اظهار می‌دارند که بر مرد، ستر عورتین واجب است نه سترین (باسن) و اگر مرد با این حال در ملاء عام ظاهر شود، هیچ حرجی بر او نیست، حتّی اگر برخی زن‌ها به حرام بیفتند؛ و در خصوص پوشیدن لباس‌های مدل غربی می‌گویند که تشبّه به کفار حرام است؛ اما اگر در جامعه اسلامی گروهی آن لباس را پوشند که گفته شود در جامعه وجود دارد، ولو در اقلیت باشند و اهل فسق باشند، پوشیدن آن حرام نیست. خواهشمند است نظر تان را در این زمینه بیان فرمایید.

ج - هر لباس و مدی که موجب فساد در جامعه شود و افراد را به گناه و معصیت بیندازد و توده جامعه و فرهنگ آنها را فرهنگ گناه و معصیت

نماید، حرام و اجتناب از آن، واجب است و این حیثیت غیر از حیثیت پوشش بدن برای مردان است که حسب فتوای معروف فقها غیر واجب است؛ بعلاوه که مسئله حیا و عفت عمومی هم مطرح است، و ناگفته نماند که تشبیه به کفار که حرام است، به خاطر تأثیر تشبیه، ظاهراً در تشبیه فکری و از دست دادن هویت اسلامی و ملی و مفاسد زیادی است که بر آن بار می‌گردد. ۷۷/۱۰/۴

﴿س ۱۳۹۳﴾ بلند نگاه داشتن موی سر، به شرط رعایت نظافت و آراستگی، برای مرد چه حکمی دارد؟

ج - این گونه عمل‌ها مانند بقیه اعمالی است که در شرع از آنها نهی نشده و به اِباحه اولیه، باقی مانده است و آنچه باید در مورد این گونه عمل‌ها مورد عنایت قرار گیرد، عدم ترویج فرهنگ غرب و عدم انحراف و فساد و ابتذال جامعه است. ۷۷/۳/۲۳

﴿س ۱۳۹۴﴾ پوشیدن لباس و آرایش به نحوی که شبیه یکی از گروه‌های منحرف غیر مسلمان باشد، چه صورتی دارد؟

ج - چون ترویج فرهنگ معاندان و محاربان و دشمنان اسلام است، حرام و غیر جایز است بعلاوه که تزیین به زئی آنها هم محتمل است که خود، فی حدّ نفسه، حرام باشد. ۷۹/۴/۲۵

﴿س ۱۳۹۵﴾ آیا استفاده از موهای مدل غرب برای جوانان حرام است و مرتکب گناه شده‌اند؟

ج - اگر ترویج فرهنگ معاندان و محاربان و دشمنان اسلام باشد، حرام و غیر جایز است. ۷۹/۷/۱۰

﴿س ۱۳۹۶﴾ آیا استفاده از رنگ‌های جذاب و خیره کننده برای لباس (توسط خواهران) جزء منکرات محسوب می‌شود؟

ج - منکر بودن، به تحریک کردن و جذب نظر جوانان و اجنبی بستگی دارد که زمینه آلوده شدن آنان را به گناه فراهم می‌کند. بنابراین، رنگ‌ها، زن‌ها، مردها، زمان‌ها و مکان‌های مختلف، باعث اختلاف در منکر بودن

آن می شود؛ یعنی ممکن است لباس زنی در جایی تحریک کننده نباشد و برای زن دیگری، تحت شرایط دیگر، تحریک کننده باشد. ۶۹/۲/۲۴

﴿س ۱۳۹۷﴾ پوشیدن لباس آستین کوتاه برای مردان چه حکمی دارد؟

ج - از کارهایی که باعث ضربه زدن به حیای عمومی است و گویای عدم شخصیت انسان است، اجتناب لازم است. ۷۱/۹/۱۸

سوم. آزادی تعلیم و تعلم

﴿س ۱۳۹۸﴾ تحصیل علم نجوم چه حکمی دارد؟

ج - جایز است. ۷۹/۶/۱۵

﴿س ۱۳۹۹﴾ آیا یاد گرفتن و یاد دادن علم جفر و رمل و اُسطرلاب، جایز است؟

ج - نباید عمر را صرف این گونه علوم نمود، بلکه اگر اعمال حرامی را در پی دارد، حرام است. ۷۵/۱/۵

﴿س ۱۴۰۰﴾ تعلیم و تعلم علومی مانند سحر و جادو چه حکمی دارد؟

ج - حرام است، مگر برای دفع و یا رفع ضرر مشابه، با انحصار طریق به آن. ۷۴/۴/۷

چهارم. حقوق اقلیت ها

﴿س ۱۴۰۱﴾ حکم ارتباط با غیر مسلمان - کافر مرتد، دارای مذهبی دیگر و... - از قبیل مصافحه و روبوسی، رفتن به خانه او مثلاً برای میهمانی متعارف، عیادت، بازدید، صحبت کردنی که به نظر لازم می آید، میهمان کردن او، به تفریح رفتن با او، گفتن و خندیدن دوستانه، برقراری ارتباط برای تعلیم و تعلم و... را بیان فرماید. اگر او به منزل ما بیاید، چگونه باید با او رفتار نمود؟ در مورد مسلمانی که به برخی احکام (مثلاً حجاب) معتقد نیست و نیز از اهل سنت است چطور؟

ج - ارتباط با انسان ها چه مسلم و چه غیر مسلم، مانند موارد ذکر شده در سؤال، فی حدّ نفسه مانعی ندارد؛ اما اگر احتمال تأثیر عقاید باطل و غیر

اسلامی آنها در کار باشد، به خاطر احتمال فساد عقیده، ترک ارتباط با آنها لازم و واجب است.

۸۰/۸/۴

﴿س ۱۴۰۲﴾ حکم برخورد با اقلیت‌های مذهبی چگونه است؟ آیا آنها پاک هستند؟ آیا می‌توان دعوت آنها را پذیرفت؟

ج - غیر معاندان از آنان - که غالباً این چنین هستند - پاک می‌باشند؛ و به هر حال برخورد فرد مسلمان باید خوب و سازنده باشد، و نیز پذیرش دعوت آنها اگر منجر به اکل و شرب نجس نشود، اشکال ندارد.

۷۸/۶/۱۸

﴿س ۱۴۰۳﴾ آیا اموال کافران - صرف نظر از عناوین ثانوی همانند بدنامی و اتهام -

احترام دارد یا نه؟

ج - همه غیر مسلمان‌ها که عرضشان محترم است مالشان نیز محترم است، چون اصل در مالکیت، احترام است هم چنان که در عرض هم اصل بر احترام است و الا هرج و مرج لازم می‌آید و مالکیت ارزش خود را از دست می‌دهد، و اگر در روایات به مال مؤمن و مسلم اشاره شده، این اشاره به خاطر تعارف و تأثیر بیشتر آن سخنان در مؤمنین و مسلمین بوده، و کلمه ایمان و اسلام را آورده تا از درون آنها ضمانت اجرایی بهتر بوجود بیاورد الا تری الی قوله تعالی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۱ با اینکه همه، وفای به عقود را برای همگان لازم دانسته و قید «الذین آمنوا» را احترازی نگرفته‌اند.

۸۳/۷/۱۲

﴿س ۱۴۰۴﴾ دلیل جزیه نگرفتن از اهل کتاب در جمهوری اسلامی چیست؟

ج - هر چند دادن جزیه و وجوب آن، همان طور که مقتضای ظاهر کلام اصحاب و قواعد است، اختصاص به حال حضور ندارد، لیکن نگرفتن آن در حال حاضر به خاطر عدم قدرت و رعایت مصالح عالیة اسلام است.

۷۶/۸/۲

۱. مانده، آیه ۱.

﴿س ۱۴۰۵﴾ رفتن به مساجد دیگر مذاهب با توجه به نبودن مسجد شیعیان و همچنین رفتن به کلیسا فقط از نظر اینکه آنجا نیز قابل احترام است، چگونه می باشد؟

ج - رفتن به مساجد مسلمانان از هر فرقه ای که باشند، سفارش می شود و رفتن به کلیسا در صورتی که موجب گرمی بازار آن و یا تشویق و تقویت روحی اهل آن شود، جایز نیست.
۷۸/۱۱/۱۶

﴿س ۱۴۰۶﴾ آیا حضور اهل کتاب و شرکت آنان در مراسمی که در مساجد برگزار می شود، هتک مقام مسجد محسوب می شود یا خیر؟

ج - هتک، محسوب نمی شود.
۷۴/۷/۲۵

﴿س ۱۴۰۷﴾ طهارت و نجاست اهل کتاب، کافر حربی، مشرک، لامذهب و کسی که مسلمان است ولی احکام اولیه طهارت و نجاست را رعایت نمی کند را بیان فرمایید.

ج - کفار معاند دینی مطلقاً نجس اند، اما غیر معاندان از آنها که عامه کفار هستند، اظهر، عدم نجاست آنان است، بلکه عامه کفار حتی حربی آنان که به خاطر اسلام و اعتقاد مسلمانان با آنان نمی جنگند، بلکه برای جهات دیگری می جنگند، معاند دینی نمی باشند و محکوم به نجاست نیستند؛ اما معاشرت با مسلمان بی مبالا - ولو در مثل غذا خوردن - مانعی ندارد، چون نجس شدن غذا یا غیر آن، منوط به علم و یقین صد در صد است که معمولاً حاصل نمی شود.
۷۸/۶/۱۲

﴿س ۱۴۰۸﴾ آیا زرتشتی ها جزء اهل کتاب و پاک محسوب می شوند؟

ج - اهل کتاب بودن زرتشتی ها ثابت نیست؛ اما غیر معاندان از آنها (که اکثر این چنین هستند) پاک و طاهرند.
۷۸/۶/۱۱

﴿س ۱۴۰۹﴾ آیا خرید مواد غذایی از اغذیه فروشی های متعلق به اقلیت های مذهبی،

جایز است؟

ج - در صورتی که مواد غذایی آنان از گوشت حیوان و مشتقات آن نباشد، محکوم به طهارت می باشد و خوردنش حلال است. آری، در جاهایی که فروشنده، مواد گوشتی را از بازار و کشتارگاه های مسلمین تهیه می نماید،

در آنجا هم خرید آن مانعی ندارد و خوردنش هم جایز می باشد، و اگر چنین نباشد مسئله دارای تفصیل است.

۸۳/۷/۱۲

﴿س ۱۴۱۰﴾ در حال حاضر، کافر حربی بر چه کسی صادق است؟

ج - کفّاری که در حال جنگ یا ضرر زدن به مسلمانان و نیز مشغول جاسوسی، فساد و تبلیغ علیه مسلمین اند، کافر حربی محسوب می شوند.

۷۴/۷/۲۲

باب دوم: وظایف مردم در نظام اسلامی

یکم. امر به معروف و نهی از منکر

﴿س ۱۴۱۱﴾ آیا فقه شیعه، اجازه برخورد های فیزیکی با فردی که یکی از نمادهای رفتار دینی، مانند حجاب را که از مسلمات حکم قرآن است رعایت نکرده باشد، می دهد؟ و آیا در سنت معصومین علیهم السلام، سیره ای که دال بر برخورد با نوع رفتارهای دینی که مورد غفلت واقع شود، وجود دارد؟

ج - آنچه وظیفه مسلم مسلمانان در مقابله با ارتکاب این گونه معاصی و منکرها - که یا جنبه حق الله دارد و یا منکرها های دیگر که جنبه حق الناس هم دارد، مثل تزییع اموال مردم و بیت المال و یا خیانت به حقوق جامعه و افراد و... - می باشد همان نهی از منکر است که وجوبش جای هیچ گونه بحث و شبهه ای نیست و اسلام، آن را واجب نموده تا محرمات الهیه در جامعه ترک شود و خیانت به افراد و حقوق آنها تحقق پیدا نکند؛ لیکن بحثی که بین فقها مطرح است، آن است که آیا رفتار و برخوردهای فیزیکی، یعنی ضرب بالید که موجب جرح نشود، جزء مراتب نهی از منکر است یا خیر، که در این مورد، شیخ الطائفه در نهاییه و بعضی دیگر، جزء منکران آن هستند که به نظر این جانب، هم اقوی است و بعضی دیگر از فقها و محققان قائل اند که جزء مراتب است؛ یعنی در مرتبه چهارم قرار

دارد؛ ولی به هر حال، به نظر قائلان به جواز هم همه آنها جواز را مشروط به عدم فساد و هرج و مرج و کریه شدن چهره اسلام و بدین شدن به اسلام و مسلمین می دانند و ظاهراً در جامعه باز امروز و ارتباطات وسیع، ضرب و برخورد فیزیکی، اگر مطمئناً مستلزم همه آن تبعات و مفساد و یا بعضی از آنها نباشد، احتمالش وجود دارد و همان احتمال هم برای اهمیت محتمل، سبب عدم جواز و حرمت نهی از منکر به مرتبه ایذا و ضرب و هتک افراد است؛ و ناگفته نماند که برخورد فیزیکی با منکر به وسیله حکومت و قانون (یعنی قانون مصوب نمایندگان مجلس شورای اسلامی که حدود و ثغور و مجریان آن را معین نماید) به فتوای همه فقها جایز است و قطعاً در تصویب قانون، نمایندگان محترم، رعایت همه جهات و جوانب را می نمایند. بنابراین، همه آنچه مرقوم شد، مربوط به غیر از برخورد قانونی و مصوب مجلس شورای اسلامی است. ۷۸/۶/۶

﴿س ۱۴۱۲﴾ اگر زن ها و دختران مسلمان، کشف حجاب نمایند و بدون پوشش اسلامی در کوچه و بازار مسلمانان حضور پیدا کنند، آیا بر مسلمانان دیگر، اعم از مرد و زن، لازم است که آنها را وادار به حفظ حجاب کنند و یا احیاناً آنان را مورد ضرب و شتم قرار دهند تا اجباراً حجاب بپوشند؟

ج - اگر شرایط امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد، باید نهی از منکر نمود، و اگر شرایط وجود نداشته باشد، لازم نیست؛ یعنی اگر می داند تأثیر ندارد یا اینکه ضرر جانی یا عرضی برای او دارد ولو احتمالاً، نهی از منکر واجب نیست؛ اما اگر جلوگیری از منکرات و اقامه واجبات، موقوف بر جرح و ضرب باشد، جایز نیست، مگر به حکم قانون مصوب نمایندگان مردم. ۷۹/۷/۲

﴿س ۱۴۱۳﴾ وظیفه تک تک افراد جامعه در قبال امر به معروف و نهی از منکر در حال حاضر که ارگان هایی، از جمله نیروهای انتظامی، مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را به عهده دارند، چیست؟

ج - نصیحت و ارشاد نمودن، آن هم در صورتی که احتمال تأثیر

۷۰/۹/۲۴

می دهید.

﴿س ۱۴۱۴﴾ از آن جاکه در دین اسلام، زنا، مشروبخواری، قمار و... حرام است، آیا

شرعاً می توان در صورت مشاهده به مراجع ذی صلاح گزارش نمود؟

ج - گزارش دادن لازم نیست، اگر نگوییم مذموم است، چون در حدود،

بنا بر تخفیف و درء به شبهه است، مگر از باب نهی از منکر که منوط به

شرایطش می باشد و یا آنکه منشأ فساد و سرایت به دیگران گردد که در

۷۸/۷/۲۹

این صورت، گزارش لازم است.

دوم. پرداخت مالیات

﴿س ۱۴۱۵﴾ چنانچه مستحضر هستید امروزه دولت برای تأمین هزینه های جاری خود

از جمله احداث مدرسه، ساخت جاده، امور بهداشتی، رسیدگی به امور فقرا و... به

صورت های مختلف از مردم مالیات دریافت می کند. آیا گرفتن چنین مالیات هایی برای

دولت، شرعاً جایز است؟

ج - تشریح مالیات و گرفتن آن اولاً از باب مقدمه واجب، جایز بلکه واجب

است به دلیل آنکه ایجاد و حفظ حکومت مشروعاً اسلامی یعنی

حکومت عدل و قانون الهی، بر همه مکلفان عقلاً و شرعاً واجب است، تا

مردم در ظل آن به کمال و سعادت انسانی - که همان عبودیت الهی و قیام

بالقسط است - رسیده، و از استبداد، ظلم، بردگی، محرومیت از حقوق

اجتماعی و استعمار رهایی یابند؛ لذا طبیعی است که حکومت و اجرای

مقاصد آن و رسیدن به اهداف و اجرای احکامش، در طول تاریخ مستلزم

معونه و مخارج بوده؛ و چون مالیات هم برای همان معونه ها وضع می شود

و حفظ و ابقای حکومت علی المفروض بل عین المأخوذ فی حقیقه

الضرائب، موقوف بر وضع و پرداخت آن می باشد، به حکم مقدمیت

برای واجب (یعنی حفظ نظام و جمهوری اسلامی که از اوجب واجبات

است)، واجب و لازم عقلی است و حکم مقدمه واجب را دارد، پس پرداخت، مالیات بر مکلفان لازم است و بر مسئولین و اداره کنندگان امور حکومت نیز اخذ آن نه تنها جایز، بلکه واجب است؛ و اگر خودشان نپردازند از باب امر به معروف (با رعایت شرایط آن) الزام به پرداخت، جایز بلکه واجب است؛ و ناگفته نماند که احکام مرقومه، در مورد مالیاتی است که همه جهات دخیل در زیاد شدن بودجه از طریق مالیات مانند کارشناسان اقتصادی از اهل خبره و ایجاد امنیت همه جانبه قضایی، جزایی و سیاسی - که ارزش پول داخلی را بالا می‌برد و منشأ توسعه اقتصادی می‌شود - و کم کردن هزینه‌های غیر ضروری و جلوگیری از تشتت بودجه‌ها و واریز نشدن همه آنها به خزانه و جلوگیری از خیانت و به کارگیری افراد غیر متعهد و با نظر صحیح و مردمی، ملحوظ و مراعات شده باشد، وگرنه یا توقف و مقدمیت حاصل نمی‌شود و یا مشروعیت آن از بین می‌رود؛ ثانیاً از باب حرمت عمل و شبهه معاوضه و عقود و شروط می‌توان حکم به جواز نمود، چون انسان به حکم عقل و نقل برای زندگی اجتماعی نیاز به حکومت دارد و حکومت خدمات و اعمالی را که توسط وزارت خانه‌ها و سازمان‌ها - که همان حکومت است با فرق اعتباری و کثرت در ملت - برای مردم انجام می‌دهد و این اعمال به حکم حرمت عمل چون تبرّعی نمی‌باشد و نمی‌تواند تبرّعاً انجام دهد، لذا موجب استحقاق اجرت و عوض است و مالیات‌ها وقتی صحیحاً وضع شود - همان طور که مرقوم شد - اگر کم تر از عوض و اجرت‌المثل و ارزش آن نباشد، قطعاً اضافه بر آن نیست، نتیجتاً حکومت مستحق آن مالیات است و اعمال حکومت هم قطع نظر از لزوم و جواز شرعی، حسب خواسته و رضایت خود مردم می‌باشد، بدین جهت شبهه معاوضه و عقدی هم انجام گرفته است؛ و گفته نشود که بعضی از مکلفان راضی به حکومتی که مالیات اخذ نماید نیستند «ولا یحلّ مال امرء مسلم الا بطیب نفسه»، چون جوابش با

قاعده نفی ضرر و حرج، بلکه قاعده قبح هرج و مرج و وجوب حفظ نظم داده می شود، یعنی سلطه بر مالش به وسیله آن قواعد، منفی است، مضافاً که حق دیگران و حکومت از عین و دین باید ادا گردد، و الا من له الحق به حکم حقش اخذ می نماید، هر چند طرف راضی نباشد و در ادای حق الناس، قصد قربت معتبر نیست.

۷۷/۵/۱۹

﴿س ۱۴۱۶﴾ ۱. مالیات چیست و چه جایگاهی در نظام اسلامی دارد؟

۲. چگونه و از چه افرادی باید اخذ شود؟

۳. از چه طریقی و در چه مواردی باید هزینه شود؟

۴. آیا پرداخت خمس و زکات کفایت از پرداخت مالیات و بالعکس، پرداخت

مالیات کفایت از خمس و زکات می کند؟

۵. فرار از پرداخت مالیات چه حکمی دارد؟

ج ۱ و ۲ و ۳ - مالیات و مقدار آن و کیفیت اخذ آن تابع مقررات و نظامات هر کشوری است و طریقه هزینه آن هم با قانون است؛ و مالیات مشروع مالیاتی است که برای حفظ حقوق مردم و امنیت به حکم ناچاری قرار داده می شود.

ج ۴ - خیر، بلکه مالیات جزء معونه است، لذا به عنوان خمس و به جای آن محسوب نمی شود.

۸۱/۶/۱۳

ج ۵ - تخلف از مقررات جایز نیست.

سوم. رعایت مقررات دولتی

﴿س ۱۴۱۷﴾ خواهشمند است نظر مبارکتان را در مورد کسانی که از قوانین و مقررات

شهرداری ها سرپیچی می نمایند مرقوم فرمایید.

ج - تخلف از مقررات و نظام های حکومتی که برای مصالح و منافع جامعه و

حفظ امنیت آنها و جلوگیری از هرج و مرج مقرر گشته، حرام و غیر جایز است؛

۷۹/۷/۱۷

و در این جهت فرقی بین مقررات شهرداری و غیر آن نیست.

﴿س ۱۴۱۸﴾ نوشتن نسخه در دفترچه بیمه کسانی که دفترچه متعلق به خود آنها نیست، چه حکمی دارد؟ کسانی که مراجعه می‌کنند و درخواست نوشتن یکسری دارو در دفترچه خود می‌کنند، در صورتی که بیمار حضور ندارد و یا اصلاً ویزیت نشده است، جدا کردن نسخه پزشک و گرفتن پول آن از بیمار چه حکمی دارد؟

ج - حرام می‌باشد و استفاده از آن، تصرف در مال و حق دیگران است.
۸۰/۴/۱۹

﴿س ۱۴۱۹﴾ گاهی از طرف برخی مسئولین، مسئله‌ای تحت عنوان ولایت اداری مطرح می‌شود، یعنی اطاعت از مسئولین بالا بدون حق اعتراض، آیا از نظر شرعی چنین ولایتی درست است؟

ج - در شرع مقدس اسلام چیزی به عنوان ولایت اداری مطرح نیست، آنچه بر افراد لازم است اطاعت از مقررات و قوانین و آیین‌نامه‌های اداری می‌باشد که از طریق مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده و قانونی باشد.
۷۹/۸/۲۲

﴿س ۱۴۲۰﴾ اطاعت از رؤسای خانم در ادارات و سازمان‌های دولتی برای زیردستان مرد، چه حکمی دارد؟

ج - در اطاعت از مسئولین بالاتر در حیطة مقررات، فرقی بین مسئول زن و مرد نیست.
۸۰/۱۰/۱۸

﴿س ۱۴۲۱﴾ عدم رعایت مقررات جمهوری اسلامی، حکمش چیست؟ برای مثال عبور از چراغ قرمز و یا خیابان یک طرفه و یا وارد کردن اجناس قاچاق و... .

ج - تخلف از مقررات که برای حفظ جان و مال و حقوق دیگران وضع شده، حرام است، و بین مقررات و کشورها فرقی نیست.
۷۶/۹/۵

﴿س ۱۴۲۲﴾ طبق بخشنامه اداره‌ای که در آن مشغول به کار هستم استفاده اختصاصی از وسایل نقلیه اداره متبوع برای کارکنان بجز سرپرستان، ممنوع است. خواهشمند است چنانچه موارد استثنا بلاشکال بوده و توجیهی دارد، نظر شریف را مرقوم فرمایید.

ج - بخشنامه‌های مسئولین، مخصوصاً در رابطه با امور مالی که صاحب

اختیار آن می‌باشند، لازم‌الرّعايه است؛ و باید توجه داشت که تفاوت، غیر از تبعیض است و تفاوت، مذموم نیست. ۶۹/۹/۱۰

﴿س ۱۴۲۳﴾ کسی که گواهینامه راندگی ندارد، آیا والدین می‌توانند وی را وادار به راندگی کنند و اگر امر کردند، وظیفه او چیست؟

ج - اطاعت از آنها، مانند اطاعت در امر به گناهان و معاصی، نه تنها غیر واجب، بلکه حرام می‌باشد، و تخلف از امر آنان در چنین مواردی لازم است. ۷۹/۳/۲۸

﴿س ۱۴۲۴﴾ آیا می‌توان مفاد آیین‌نامه یا بخشنامه‌های دولتی را به این دلیل که مخالف مباحث فقهی اسلام یا شرع است، انجام نداد؟ اگر جایز نیست، تکلیف چیست؟

ج - هیچ آیین‌نامه یا بخشنامه‌ای نمی‌تواند مجوز امر خلاف شرع باشد که «لأطاعة لمخلوق في معصية الخالق»^۱. ۷۴/۱۲/۱۴

﴿س ۱۴۲۵﴾ آیا شرعاً می‌توان برای گرفتن مزایایی از دولت، به دروغ، سنّ واقعی شناسنامه‌ای خود را پایین آورد؟

ج - جایز نیست. ۷۵/۲/۱۱

﴿س ۱۴۲۶﴾ همان‌گونه که حضرت عالی مستحضر هستید، با توجه به اهمیت میراث فرهنگی در کشور، قانون تعزیرات، تخریب و غارت این میراث را ممنوع اعلام کرده است. آثار تاریخی و فرهنگی و همچنین اماکن تاریخی و مذهبی که در فهرست اموال ملی نیز ثبت می‌شوند، زمینه‌های عبرت انسان را فراهم می‌سازند، در حالی که طی سالیان گذشته، برخی از افراد سودجو و جاهل، با استناد غیرموجه به مشروعیت حفاری‌های غیرمجاز به منظور دست‌یابی به گنج، اماکن باستانی را مورد هجوم قرار می‌دهند، ضمن اینکه اماکن مذهبی نظیر امامزاده‌ها، قبور مطهر سادات علوی و قبرستان‌ها نیز از این تخریب مصون نمانده‌اند. با توجه به دستورات اُکید مسئولین نظام جمهوری اسلامی مبنی بر حفظ و احیای اماکن مذهبی و تاریخی، تخریبات و

۱. من لایحضره الفقیه ۴: ۲۷۳، من الفاظ النبی ﷺ.

حفاری‌های غیرمجاز اماکن تاریخی به لحاظ شرعی، چه حکمی دارد؟

ج - عمل به مقررات و قوانین میراث فرهنگی، لازم و تخلف از آن و تخریب و از بین بردن آنها - قطع نظر از اینکه تخلف از قوانین و مقررات جاریه‌ای می‌باشد که برای حفظ ارزش‌ها قرار داده می‌شود همانند تخلف از مقرراتی که برای حفظ امنیت و اجرای عدالت و رعایت حقوق انسانی اسلامی قرار داده شده - حرام و غیر جایز است، و از جهت تصرف در اموال ملی و عمومی نیز هم حرام است و مشمول قاعده حرمت تصرف در مال غیر بدون رضایت است. آری، ناگفته نماند در اختیار قرار دادن میراث‌های فرهنگی که مربوط به افراد حقیقی یا حقوقی است، بعلاوه از احتیاج داشتن به مجوز قانونی باید حتماً رضایت مالک از جهت قیمت و مالیت آن جلب شود، چون هر خرید و فروش و معامله‌ای روی اموال دیگران باید همراه با رضایت انجام گیرد تا تصرف و در اختیار قرار دادن آنها جایز و حلال باشد، و الاً اکل مال به باطل و حرام و ظلم و معصیت کبیره و تصرف در حقوق دیگران است.

۸۱/۲/۱

﴿س ۱۴۲۷﴾ اگر رئیس اداره‌ای پرسنل زیر مجموعه خود را وادار به ارتکاب عمل خلاف نماید، یا به سکوت در برابر آن عمل دعوت نماید با فرض اینکه مافوق است، پرسنل زیر مجموعه چه تکلیفی دارند؟

ج - هیچ آئین‌نامه یا دستوری نمی‌تواند مجوز امر خلاف شرع باشد که «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» و انسان، نباید برای اطاعت از افراد و مخلوق، عمل گناه انجام دهد، مگر در مورد ضرورت و حرج و مشقت فوق العاده؛ یعنی اگر مخالفت کند، از خدمت منفصلش می‌کنند یا گرفتاری‌های دیگر همانند آن پیش می‌آید که به حکم ضرورت، مانعی ندارد؛ لیکن باید به حد اقل از معصیت اکتفا نمود، چون «الضرورات تنقذ بقدرها».

۷۹/۱۱/۶

باب سوم: مالکیت دولت

﴿س ۱۴۲۸﴾ ۱. آیا دولت می تواند مالک باشد؟

۲. اگر دولت مالک شود، آیا مانند مالکیت شخصی است یا نظیر وقف بر جهت است؟

۳. آیا در این جهت، فرقی بین دولت اسلامی و غیر اسلامی وجود دارد؟

ج ۱ - آری، می تواند و مالکیت به صاحب اختیاری و اجازه در تصرف است نه مانند مالکیت معروفه.

ج ۲ - به هیچ یک از دو نحو نیست؛ بلکه شبیه مالکیت متولی وقف است که باید بر عین موقوفه نظارت نماید و آن را از خراب شدن محافظت نماید و منافعش را حسب نظر واقف به مصرف برساند.

ج ۳ - نسبت به آنچه از اموال که حسب مقررات حکومت های مردمی - که آرای آنها در مصالح عامه معتبر است - در اختیار دولت است فرقی بین آن دو نیست؛ اما نسبت به اخذ مالیات و عوارض شهرداری و غیر آن از اموالی که از اشخاص گرفته می شود، اگر عادلانه باشد و شورا و نمایندگان آنها آن را تصویب نموده و مردم هم به آن حکومت معتقد باشند، مانند غیر مسلمانان و یا مسلمانانی که حکومت هر صاحب اختیار و اولی الامری را پذیرفته اند نیز مالکیت دولت بر آنها ثابت است؛ و اما اگر مردم، حکومت را قبول نداشته باشند یا به خاطر ظالمانه بودن آن یا به خاطر اعتقاد به اینکه در رأس حکومت و در بُعد اجرا باید اجازه فقیه عادل باشد و تصویب و اجرا مثل مالیات را بدون موافقت او مشروع ندانند، دولت به حسب حکم اولی، مالک نیست؛ لیکن به خاطر عدم هرج و مرج و حفظ نظم نمی توان از اموال آن دولت برداشت نمود، کما اینکه معامله و تجارت با او هم به همان خاطر، مانعی ندارد؛ و گفته نشود که بر حسب عقیده به ولایت فقیه، چه فرقی بین این صورت و صور سابقه است، چون جوابش آن است که به خاطر عدم تمامیت حجت برای آن مردم، آثار

عدم ولایت، مانند عدم جواز دخالت، تنجّز پیدا نکرده و حجّت تمام نشده و لذا چون اصل بر براءت است، معذور هستند. ۷۹/۹/۲۱

یکم. استفاده از اموال دولتی و بیت المال

﴿س ۱۴۲۹﴾ برخی از اقلام دارو در داروخانه درمانگاه ارتش وجود دارد که مصرف زیادی در درمانگاه ندارد، آیا می توان به جای آن به اندازه ارزش پولی آن، داروی دیگر به جای آنها گذاشته و آن داروها را در خارج از درمانگاه استفاده کرد؟ همچنین یک سری وسایل اضافی از قبیل دارو و وسایل پانسمان که مصرف زیاد ندارد در درمانگاه وجود دارد، آیا می توان آن را برای افراد غیر نظامی که مستحق و نیازمند می باشند، بدون دریافت وجه و به صورت رایگان بکار برد؟

ج - جایز نیست. ۷۸/۹/۱۰

﴿س ۱۴۳۰﴾ بنده هنگام تحصیل در دانشگاه، اجازه استفاده از رایانه جهت تایپ پایان نامه را داشتم، لیکن به جای این کار، خواهرم که کارمند یکی از ادارات بود، با استفاده از امکانات محلّ کارش و در زمان بیکاری اش اقدام به تایپ و چاپ آن نمود. اینک آیا بنده باید به بیت المال، غرامتی بپردازم؟ اگر جواب مثبت باشد، آیا باید به حساب آن اداره باشد یا اینکه می توان به حساب کمک های مردمی دولت واریز نمود؟ ج - باید به مسؤل مربوط مراجعه نمود و در صورت مشکلات، به مقداری که یقین دارید، به حساب اداره واریز نمایید تا برئ الذمه شوید. ۷۶/۱۱/۲

﴿س ۱۴۳۱﴾ نرم افزار دانشگاه، دارای قفلی است که بدون آن امکان استفاده از نرم افزار وجود ندارد. بنده آن قفل را برای استفاده موقت به خانه بردم. سپس یکی از دوستان، آن قفل را گرفت و مدتی نزدیک شش ماه از آن استفاده نمود و در حقیقت، درآمد کسب کرد. حال تکلیف بنده و ایشان چیست؟

ج - به مقدار اجرت المثل آن، بدهکارید و باید استغفار و توبه هم بنمایید. ۷۶/۱۱/۲

﴿س ۱۴۳۲﴾ مستدعی است نظر شرعی در مورد استفاده غیر قانونی از شبکه برق در

منازل و اماکن تجاری و ارگان‌های دولتی و مؤسسات امور خیریه را بیان فرمایید؟ و آیا نماز خواندن در چنین جاهایی که با برق غیر مجاز سرد و گرم می‌شوند، اشکال دارد یا خیر؟ و همچنین غسل کردن با آب آبگرم کنی که از این نوع برق استفاده می‌شود، باطل است یا صحیح؟ و آیا فرقی بین فقیر و غنی وجود دارد؟

ج - مقررات و تعهدات جمهوری اسلامی، لازم‌الاتباع است و رعایت حقوق آن به عنوان حقوق بیت‌المال و مسلمین واجب می‌باشد و تضييع آن، تضييع حقوق همه است؛ و اما نماز خواندن، همین که مکان، مباح و جایزالتصرف باشد، در صحت نماز کافی است و نسبت به غسل و وضو هم باید تصرف در آب جایز باشد، گرچه برای گرم شدن آب از راه غیر جایز، اشتغال ذمه به ضمان و عدم جواز برای متصرف را به دنبال دارد. ۷۸/۹/۵

﴿س ۱۴۳۳﴾ بنده در خانه‌ای مستأجر هستم، موجر کنتور آب منزل را دستکاری کرده، به گونه‌ای که خیلی کم‌تر از حد معمول شماره می‌اندازد و در نتیجه، هزینه آب منزل کاهش می‌یابد. اینک تکلیف ما چیست؟

ج - حتماً باید عیب مرتفع گردد؛ وگرنه استفاده از آن کنتور، حرام و غیر جایز و موجب ضمان است. ۷۹/۹/۲۰

﴿س ۱۴۳۴﴾ از آنجا که سازمان اتوبوسرانی در خدمت مردم است و بخشی از هزینه حمل و نقل این سازمان از طریق فروش بلیط تأمین می‌شود، چنانچه شخصی از تحویل بلیط خودداری نماید، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

ج - مرتکب حرام و معصیت شده و ذمه‌اش به حق الناس مشغول شده و ضامن است. ۷۵/۱۱/۲

﴿س ۱۴۳۵﴾ در بعضی ادارات و مؤسسات دولتی در ساعات اداری به مناسبت‌های مختلف مراسم‌هایی برگزار می‌کنند و یا در طول سال هر هفته یک ساعت درس اخلاق یا زیارت عاشورا یا دعای توسل برگزار می‌کنند. آیا از نظر شرعی، جایز است؟ (لازم به یادآوری است مراسم در ساعاتی برگزار می‌گردد که ارباب رجوع کم‌تر مراجعه می‌کنند).

ج - وقت مسئولین و افرادی که از بودجه دولت تأمین می‌شوند، باید در

اختیار مردم و صرف کاری که به آنها محوّل شده، بشود، و صرف آن در غیر خدمت و کار آنها، خلاف شرع و خلاف مقرّرات است، مگر با تصویب مجلس و یا آئین نامه و بخشنامه، آن هم باید در حدّ اختیارات دولت و افراد باشد. ۸۰/۱۰/۷

باب چهارم: رعایت مقرّرات بین الملل

﴿س ۱۴۳۶﴾ تعهداتی که مسلمانان در زمینه مسائل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی از طرف حکومت یا اشخاص حقیقی و حقوقی با کشورهای غیراسلامی و یا افراد غیر مسلمان منعقد می نمایند، و همچنین قانون‌های بین المللی که دولت‌های مختلف آن را امضا کرده‌اند، آیا شرعاً تعهدآور بوده و التزام به آنها واجب و تکلیف آور است یا خیر؟ و قانون‌های بین المللی که دولت‌های مختلف آن را امضا کرده‌اند، آیا عمل به آنها واجب و تکلیف آور است یا نه؟

ج - آری، واجب است؛ و وجوب عمل به تعهدات، قطع نظر از مسئله وجوب حفظ نظام و انتظام‌ها، خود فی حدّ نفسه به عنوان یک حقّ انسانی، واجب است و در اخبار به انسانی بودن این حق تصریح شده، و در روایت آمده: «ثلاث لا عذر لأحد فیها اداء الأمانة إلى البرّ والفاجر، والوفاء بالعهد للبرّ والفاجر، وبرّ الوالدین برین کانا و فاجرین»^۱ که نیکی به پدر و مادر، وفای به عهد و ادای امانت.

﴿س ۱۴۳۷﴾ آیا کشتن اسرا در هنگام جنگ جایز است یا خیر؟ در صورت جواز، موارد آن را بیان فرمایید.

ج - امروزه کشتن اسیر جنگی، در حالی که قدرت بر حفظ اسیر و منع از پیوستنش به دشمن وجود دارد، غیر جایز و حرام است و قتل نفس محسوب می شود. بعلاوه که با وجود شرایط و مقرّرات و قوانین بین المللی

۱. وسائل الشیعة ۱۹: ۷۱، کتاب الودیعة، باب وجوب اداء الأمانة، باب ۲، حدیث ۱.

که کشتن اسیر را ممنوع می‌داند، باعث وارد شدن ضربه به اسلام است؛ و مخصوصاً در جنگ‌های دفاعی که در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تحقق پیدا می‌کند که با اسیر شدن دشمن، موضوع کشتن که برای دفع مجوز بوده، از بین می‌رود. آری، در شرایط خاصی که حکومت اسلامی با مشورت دیگران و رأی اکثریت، دفاع را در قتل ببینند و فرمان به قتل بدهند، از باب دفاع، حسب آنچه حکم کنند، جایز می‌شود و بالاتر از مسلمانانی نیستند که اگر دشمن به عنوان تُرس و سپر بخواهد از آنها استفاده نماید، قتلشان به حکم دفاع، جایز است. ۷۷/۶/۲۵

﴿س ۱۴۳۸﴾ آنچه امروزه به عنوان ویزا، گذرنامه و دعوت نامه از طرف دولت برای افراد غیر مسلمان و مشرک صادر می‌شود، از لحاظ حقوق اسلامی، آیا حکم امان نامه را دارد و حکومت اسلامی و آحاد مسلمانان باید به توابع و لوازم پذیرفتن آن - که حفظ مال و جان و سایر حقوق اساسی انسانی است - شرعاً پایبند و ملتزم باشند یا خیر؟

ج - ائتمان است و رعایتش لازم؛ علاوه بر آنکه همه افراد در همه ممالک، حسب مقررات بین‌المللی مؤتمن هستند؛ چون حکومت اسلامی آن مقررات را پذیرفته است. بنابراین، افراد ذکر شده در سؤال از دو جهت در امان هستند: از جهت خاصه، یعنی موارد ذکر شده در سؤال، و از جهت عامه، یعنی قراردادها و معاهده‌های بین‌المللی و احترام‌های متقابل؛ و همه آنها و مسلمانان، از جهت حرمت مال و جان و عرض و ناموس و حقوق اجتماعی و انسانی همانند و مساوی هستند. ۷۹/۱۰/۱

﴿س ۱۴۳۹﴾ در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اگر شخصی با اجازه فقیه جامع‌الشرائط یا بدون اجازه او در بلاد کفر که با ایران در حال جنگ یا شبه جنگ هستند، زن یا دختری را بدزدد و به ایران بیاورد، در صورتی که آن زن یا دختر اسلام آورد یا اسلام نیاورد، آیا حکم کنیز بر او بار می‌شود یا خیر؟ و به طور کلی در حال حاضر آیا صدق کنیز بر آنان می‌شود یا خیر؟

ج - استرقاق و کنیز و عبد گرفتن، فقط مخصوص زمان جنگ است؛ و اما

در زمان صلح و قرارداد امن و معاهده امنیت، ولو با معاهده‌های بین‌المللی، سرقت و حيله، همان طور که نسبت به اموال مسلمانان حرام است، نسبت به غیر آنها هم به همین نحو، حرام است؛ و تخلف از عهد، قطع نظر از حرمت عهدشکنی و تخلف از واجب، در شرایط فعلی به خاطر مفاسد و ضربه خوردن به آبروی اسلام و مسلمین، دارای حرمت شدید و از اعظم معاصی است.

۷۹/۷/۱۸

یکم. زندگی مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی

﴿س ۱۴۴۰﴾ عده‌ای از ایرانی‌های شیعه به آمریکا و یاکانادا مهاجرت نموده‌اند و بعضاً تبعه آن کشورها می‌شوند تا بتوانند از مزایای آنها استفاده نمایند. آیا تبعه شدن مسلمان از نظر اسلام، جایز است؟

ج - در صورتی که زیر سلطه و تحت سیطره آنها نباشند، اقامت، فی حدّ نفسه مانعی ندارد.

۷۵/۱۰/۲۹

﴿س ۱۴۴۱﴾ افراد مسلمان که ویزای کشورهای غیر اسلامی را اخذ می‌نمایند تا مدتی را در آن کشور ساکن باشند، همچنین افرادی که به دلایلی تابعیت کشوری را برمی‌گزینند، آیا باید به تمامی مقررات آن کشور (به شرطی که با اصول و ضروریات اسلام در تضاد روشن نباشد) احترام گذارده و بدان پایبند باشند و اگر فرد مسلمان در آن بلاد، جرایم مالی مرتکب شد، شرعاً ضامن دارد یا اینکه چنانچه جرم، نسبت به غیر مسلمان واقع شده باشد، شرعاً ضمانتی ندارد ولو اینکه فرضاً حکومت آن کشور هم بازخواست ننماید؟

ج - باید به تمام مقررات آن کشورها که در ضدیت آشکار با اصول و ضروریات اسلام نباشند، عمل نمود و آن مقررات به حکم حفظ نظام و نظم در جامعه - که واجب شرعی و عقلی است - لازم‌الرعایه می‌باشند و نتیجتاً مقررات همان مملکت نسبت به ضمان و ضمانت، لازم‌الرعایه بوده و هست.

۷۹/۱۰/۱